
گلستان سخنوران
۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی
جلد ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

گلستان سخنوران

نویسنده:

محمد امینی گلستانی

ناشر چاپی:

سپهر آذین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

گلستان سخنوران - جلد اول ----- ۸

مشخصات کتاب ----- ۸

اشاره ----- ۸

فهرست موضوعات ----- ۱۳

تقدیم به ----- ۲۴

پیشگفتار ----- ۲۵

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب ----- ۲۷

تالیفات چاپ شده از مؤلّف. ----- ۲۹

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف ----- ۳۲

مجلس ۱ توحید ----- ۳۴

مجلس ۲ وسعت رحمت خدا ----- ۴۱

مجلس ۳ هیچ چیز بر خدا پنهان و پوشیده نیست ----- ۴۹

مجلس ۴ می بخشم و از کسی ترس ندارم ----- ۶۱

مجلس ۵ یاموسی در چهارمورد به وصیّت من عمل کن! ----- ۷۵

مجلس ۶ خلقت شیطان و چند پرسش درباره او ----- ۸۵

مجلس ۷ توکل برخدا ----- ۹۷

مجلس ۸ غریقان نور اعظم خدا ----- ۱۱۸

مجلس ۹ بازجوئی از چهار چیز ----- ۱۳۲

مجلس ۱۰ چهار چیز پنهان در چهارچیز ----- ۱۴۸

مجلس ۱۱ بد گمانی و تجسس و غیبت ممنوع ----- ۱۵۹

مجلس ۱۲ لغو امتیازات طبقاتی ----- ۱۷۲

مجلس ۱۳ پنهان بودن علم چند چیز! ----- ۱۸۳

مجلس ۱۴ خرید و فروش خدا با مؤمنین ----- ۱۹۴

مجلس ۱۵ شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است ---------- ۲۰۵
مجلس ۱۶ لشکریان مرئی ونامرئی خدا ---------- ۲۲۰
مجلس ۱۷ آداب خوردنی ها و منافع سرشار و زوجیت گیاهان! ---------- ۲۳۵
مجلس ۱۸ سند امضا شده بهشت ---------- ۲۵۱
مجلس ۱۹ استقامت ورزان در دین ---------- ۲۶۶
مجلس ۲۰ آرامش دلها با یادخدا ---------- ۲۷۵
مجلس ۲۱ نور خدا خاموش نمی شود ---------- ۲۸۴
مجلس ۲۲ ضرورت نبوت و امامت ---------- ۲۹۴
مجلس ۲۳ تلاوت کودک چهار روزه، تمام کتاب های آسمانی را ---------- ۳۱۰
مجلس ۲۴ انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت ---------- ۳۱۹
مجلس ۲۵ «مطالبی در باره مولا علیه السلام» ---------- ۳۳۸
مجلس ۲۶ مولا علیه السلام در جنگ احزاب (خندق) ---------- ۳۵۰
مجلس ۲۷ دوستی با علی علیه السلام و نمونه هائی از آن ---------- ۳۶۷
مجلس ۲۸ معامله کنندگان باخدا ---------- ۳۸۱
مجلس ۲۹ چرا با آنها نجنگید؟ ---------- ۳۹۳
مجلس ۳۰ جریاناتی اعجازآمیز از امام رضا علیه السلام ---------- ۴۰۷
مجلس ۳۱ مطالبی در باره انتظار ---------- ۴۱۶
مجلس ۳۲ سکّان داران کشتی نجات ---------- ۴۲۹
مجلس ۳۳ (مهربانتر از پدر و مادر) ---------- ۴۴۳
مجلس ۳۴ دانش مهدی علیه السلام ---------- ۴۵۶
مجلس ۳۵ معاد یا پایان راه ---------- ۴۷۱
مجلس ۳۶ از مرگ فراری نیست ---------- ۴۸۶
مجلس ۳۷ مکافات عمل و تجسم آن در قیامت ---------- ۴۹۶
مجلس ۳۸ خواندن نامه اعمال و تأسف بر آن درقیامت ---------- ۵۰۵
مجلس ۳۹ مسابقه ایمانی ---------- ۵۱۷
مجلس ۴۰ مسابقه بابیان دیگر ---------- ۵۲۹

مجلس ۴۱ ایمنان از عذاب خدا ---------- ۵۴۶

مجلس ۴۲ مقام شهداء ---------- ۵۵۴

مجلس ۴۳ علم و ارزش دانش و دانائی ---------- ۵۷۰

مجلس ۴۴ فوق کلّ ذی علم علیم ---------- ۵۸۷

مجلس ۴۵ مطالبی درباره علماء ---------- ۶۰۱

مجلس ۴۶ فضیلت تجارت و بی کاری منشأفسادها ---------- ۶۱۵

مجلس ۴۷ خوردن و نوشیدن و زینت ---------- ۶۲۴

مجلس ۴۸ مطالبی درباره شب و شب بیداری ---------- ۶۳۷

مجلس ۴۹ نماز شب ---------- ۶۵۳

مجلس ۵۰ ازدواج ---------- ۶۶۵

مجلس ۵۱ ازدواج با مشرکان ممنوع! ---------- ۶۸۱

مجلس ۵۲ متلاشی شدگان با قهر خدا! ---------- ۶۹۲

مجلس ۵۳ نمرود و نمرودیان ---------- ۷۰۶

مجلس ۵۴ از کارشناسان استفاده کنید ---------- ۷۱۸

مجلس ۵۵ خود ستائی و تکبر دو صفت شیطانی ---------- ۷۳۰

مجلس ۵۶ آداب سخن گفتن و آداب معاشرت ---------- ۷۴۴

درباره مرکز ---------- ۷۹۰

گلستان سخنوران – جلد اول

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی گلستانی، محمد، ۱۳۱۷ -

عنوان و نام پدیدآور : گلستان سخنوران (شامل ۱۱۰ سخنرانی مذهبی)/ محمدامینی گلستانی.

مشخصات نشر : قم: سپهر آذین، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری : ۲ ج.

شابک : ۶۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۲۰-۱۶-۰ : ؛ ۳۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱ ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۲۰-۱۸-۴ : ؛ ۲۵۰۰۰۰ریال: ج. ۲ ۹۷۸-۶۰۰-۶۹۲۰-۱۷-۷ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : امینی گلستانی، محمد، ۱۳۱۷ - -- وعظ

موضوع : اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع : خطبه ها

رده بندی کنگره : BP۱۰/۵/الف۸ گ۸ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۱۸۶۲۲

ص: ۱

اشاره

فهرست موضوعات

(گلستان سخنوران) ۱

۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ۱

گلستان سخنوران (جلد ۱) ۴

فهرست موضوعات ۵

تقدیم ۹

به ۹

پیشگفتار ۱۰

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب ۱۲

تالیفات چاپ شده از مؤلّف. ۱۵

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف ۱۷

مجلس ۱- ۱۹

توحید ۱۹

مجلس ۲- ۲۶

وسعت رحمت خدا ۲۶

مجلس ۳- ۳۴

هیچ چیز بر خدا پنهان و پوشیده نیست ۳۴

تحقیقی در زندگی مالک اشتر ۴۰

مجلس ۴ ۴۶

می بخشم و از کسی ترس ندارم ۴۶

یکٔ داستان شگفت انگیز! ۴۸

ساحران فرعون ۵۶

مجلس ۵ ۶۰

یاموسی در چهارمورد به وصیّت من عمل کن! ۶۰

مجلس ۶- ۷۰

خلقت شیطان و چند پرسش درباره او ۷۰

۲ حدود نفوذ شیطان ۷۶

۳ شیطان در قیامت ۷۹

مجلس ۷- ۸۲

توکل برخدا ۸۲

مجلس ۸- ۱۰۲

غریقان نور اعظم خدا ۱۰۲

بلال حبشی ۱۰۴

دعا در حرم امام حسین علیه السلام ۱۱۳

مجلس ۹- ۱۱۵

بازجوئی از چهار چیز- ۱۱۵

زندگی علی بن یقطین- ۱۱۹

مجلس ۱۰- ۱۳۱

چهار چیز پنهان در چهارچیز ۱۳۲

انتقال ضریح مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام از قم به کربلاء ۱۳۹

مجلس ۱۱- ۱۴۲

بد گمانی و تجسس و غیبت ممنوع ۱۴۲

مجلس ۱۲- ۱۵۵

لغو امتیازات طبقاتی ۱۵۵

مجلس ۱۳- ۱۶۶

پنهان بودن علم چند چیز! ۱۶۶

مجلس ۱۴- ۱۷۶

خرید و فروش خدا با مؤمنین ۱۷۶

۱- حُجر بن عدی کندی ۱۷۸

جریان عجیب درباره این بزرگوار. ۱۸۲

۲- رُشید هجری ۱۸۳

مجلس ۱۵- ۱۸۷

شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است ۱۸۷

مجلس ۱۶- ۲۰۲

لشکریان مرئی ونامرئی خدا ۲۰۳

مجلس ۱۷- ۲۱۸

آداب خوردنی ها و منافع سرشار و زوجیت گیاهان! ۲۱۸

مجلس ۱۸- ۲۳۴

سند امضا شده بهشت ۲۳۴

مجلس ۱۹- ۲۴۹

استقامت ورزان در دین ۲۴۹

ابو حذافه عبدالله سهمی قیسی ۲۵۰

اسوه های مقاومت از بانوان ۲۵۲

۱- «صیانه»: آرایشگر دختر فرعون و همسر حزبیل مؤمن آل فرعون پسر عمو و ۲۵۳

۲- «سمیّه» مادر عمار بن یاسر.

کنیز ابوحذیفه المخزومی بود، چون یاسر او را ۲۵۴

۳- «نُسَیبه» ۲۵۴

مجلس ۲۰- ۲۵۸

آرامش دلها با یادخدا ۲۵۸

مصعب بن عمیر! ۲۵۹

عبدالله ذوالبجادین ۲۶۱

عمیربن حمام ۲۶۲

عرب بیابان نشین ۲۶۳

آسیه همسر فرعون ۲۶۳

مجلس ۲۱- ۲۶۷

نور خدا خاموش نمی شود ۲۶۷

مجلس ۲۲- ۲۷۷

ضرورت نبوت و امامت ۲۷۷

شیطان در این باره چه می گوید! ۲۸۴

(علی علیه السلام در کعبه) ۲۸۵

مجلس ۲۳- ۲۹۳

تلاوت کودک چهار روزه، تمام کتاب های آسمانی را ۲۹۳

این دو مطلب را بخوانید ۲۹۶

مجلس ۲۴- ۳۰۲

انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت ۳۰۲

خلاصه جریان غدیر ۳۰۸

مجلس ۲۵- ۳۲۱

(مطالبی در باره مولا علیه السلام) ۳۲۱

مجلس ۲۶- ۳۳۲

مولا علیه السلام در جنگ احزاب (خندق) ۳۳۲

جنگ خندق، و قهرمانی های بی نظیر علی علیه السلام ۳۳۴

زن جابر ۳۳۷

ارزش ضربت علی علیه السلام ۳۴۵

مجلس ۲۷ ۳۴۹

دوستی با علی علیه السلام و نمونه هائی از آن ۳۴۹

حبیب بن مظاهر ۳۵۱

مجلس ۲۸ ۳۶۳

معامله کنندگان باخدا ۳۶۳

۱- مسلم بن عوسجه و شهادت او در کربلا ۳۶۴

۲- سیستانی ها ۳۶۹

خباب بن ارّت ۳۷۱

مولا فرمودند: شهریار ما کجاست؟ ۳۷۲

مجلس ۲۹ ۳۷۵

چرا با آنها نجنگید؟ ۳۷۵

مجلس ۳۰ ۳۸۹

جریاناتی اعجازآمیز از امام رضا علیه السلام ۳۸۹

مجلس ۳۱ ۳۹۸

مطالبی در باره انتظار ۳۹۸

مجلس ۳۲ ۴۱۱

سکّان داران کشتی نجات ۴۱۱

مجلس ۳۳ ۴۲۵

(مهربانتر از پدر و مادر) ۴۲۵

مجلس ۳۴- ۴۳۸

دانش مهدی ۷ ۴۳۸

مجلس ۳۵- ۴۵۳

معاد یا پایان راه ۴۵۳

مجلس ۳۶ ۴۶۸

از مرگ فراری نیست ۴۶۸

مجلس ۳۷ ۴۷۸

مکافات عمل و تجسم آن در قیامت ۴۷۸

مجلس ۳۸- ۴۸۷

خواندن نامه اعمال و تأسف بر آن درقیامت ۴۸۷

مجلس ۳۹- ۴۹۹

مسابقه ایمانی ۴۹۹

مجلس ۴۰- ۵۱۱

مسابقه بابیان دیگر ۵۱۱

اخبار مربوط به علی علیه السلام ۵۲۰

مجلس ۴۱- ۵۲۸

ایمنان از عذاب خدا ۵۲۸

شهید ابوذر غفاری ۵۳۰

مجلس ۴۲- ۵۳۶

مقام شهداء ۵۳۶

میثم تمار ۵۳۸

مجلس ۴۳- ۵۵۲

علم و ارزش دانش و دانائی ۵۵۲

۱- سید ابوالحسن اصفهانی ۵۵۸

مجلس ۴۴- ۵۶۹

فوق کلّ ذی علم علیم ۵۶۹

زندگی شیخ صدوق ۵۷۳

مجلس ۴۵- ۵۸۳

مطالبی درباره علماء ۵۸۳

شیخ مفید ۵۸۹

نامه های امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) ۵۹۲

مجلس ۴۶- ۵۹۷

فضیلت تجارت و بی کاری منشأفسادها ۵۹۷

مجلس ۴۷- ۶۰۵

خوردن و نوشیدن و زینت ۶۰۵

مجلس ۴۸- ۶۱۸

مطالبی درباره شب و شب بیداری ۶۱۸

(شب و علی) ۶۳۱

مجلس ۴۹- ۶۳۲

مقدس اردبیلی ۶۴۰

مجلس ۵۰- ۶۴۴

ازدواج ۶۴۴

مجلس ۵۱- ۶۵۹

ازدواج با مشرکان ممنوع! ۶۵۹

مجلس ۵۲- ۶۷۰

متلاشی شدگان با قهر خدا! ۶۷۰

مجلس ۵۳- ۶۸۳

نمرود و نمرودیان ۶۸۳

داستان رعضه دختر نمرود ۶۹۴

مجلس ۵۴- ۶۹۵

از کارشناسان استفاده کنید ۶۹۵

علامه حلی ۶۹۷

انواع نفسها ۷۰۲

مجلس ۵۵- ۷۰۷

خود ستائی و تکبر دو صفت شیطانی ۷۰۷

مجلس ۵۶- ۷۲۱

آداب سخن گفتن و آداب معاشرت ۷۲۱

لقمان کهِ بود؟ ۷۲۲

گوشه ای از حکمت لقمان ۷۲۳

منابع و مصادر بی واسطه و با واسطه این کتاب ۷۳۰

تقدیم به

مجموعه نخستین مخلوق جهان آفرینش که خدای توانا پیش از ایجاد ماسوی اللَّه، نه فلکی بود و مَلَکی، نه زمینی بود و آسمانی و نه مکانی بود و زمانی وو ... آنها را از نور خود آفرید و در دور عرش قرار داد که زیر نظر لطف خود، در طواف باشند تا دوران ایجاد جسمی و مادیشان فرا رسد و بر جمع آدمیان بپیوندند؛

با فرا رسیدن این دوران، چهارده انوار ملکوتی با عنوان چهارده معصوم در میان بنی آدم پا به عرصه وجود گذاشته و مدیریت دینی جهان را به دست گرفتند؛

به شما ای مصداق رحمت پروردگار عالمیان و ای امید مثل من گنهکاران، این اثر ناچیزم را تقدیم می دارم، باشد که در روز رستاخیز به این ذره بی مقدار نظر لطفی مبذول داشته و با شفاعت خود، از آتش غضب و قهر خداوندی، رهائیم بخشید انشاء اللَّه.

و همچنین به ارواح پدر و مادر گرامیم و فرزند عزیز جوانمرگم مفسّر قرآن شاد روان حجّه الاسلام و المسلمین آقای دکتر حاج حسن امینی گلستانی، اهداء می نمایم به امید اینکه مشمول رحمت واسعه وبی انتهای پروردگار مهربان قرار گیرند رضوان اللّه علیهم اجمعین آمین.

محمّد امینی گلستانی

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»

پیشگفتار

۱

مـدتی در این انـدیشه بودم که بیش از پنجـاه سـال است، در انجام وظیفه مهم تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر، زحمت ها کشـیده و این مسـیر طولانـی را، بـا افتخـار پیموده ام و همچنین در این مـدت، سـر به آسـتان ملکوتی و دربار با عظمت سـرور جوانان بهشت و سالار شـهیدان جهان حضـرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام، می سایم، بجاست که تعدادی از تجربیات منبری خود را به صورت کتـابی، به رشـته تحریر آورم تا از این نعمت الهی محروم نمانـده ماننـد خـدمات دیگرم (۱) به سلسله جلیله خطباء و ذاکرین محترم دربار «حسـینی» علیه السلام، خدمتی کرده و از دعای خیر و طلب مغفرت آنان محروم نمانم، با آرزوی قبولی آن و امید این که با عنایت ارباب و آقایم اباعبداللّه الحسین علیه السلام، در روز ناتوانیم مایه نجاتم باشد آمین.

در این مورد تعداد ۶۰۰ منبر و سـخنرانی، گلچینی کردم ولی دیدم به دوازده جلد ارتقاء یافت و چاپ آنها فعلا مقدور نیست، مصـلحت در این دیـدم که بنـا به فرمـایش بزرگـان «مالایـدرک کلّه لایـترک کلّه» آنچه که همه اش درک نمی شود همه اش ترک نشود که تعـدادی از میان آن سـخنرانی ها را، به طور متفرقه، انتخاب و بصورت دو جلدی، بانام «گلسـتان سـخنوران» در دسترس عزیزان قرار دهم تا به خواست

۱- از قبیل تألیفات زیاد در زمینه های مختلف، و مسجد سازی مکرر در اماکن گوناگون، و لوله کشی ورساندن، آب مشروب به روسـتاهای محروم، و احـداث غسالخـانه هـادر آرامگـاه های روسـتاها، و تأسـیس صـندوقهای خیریه به نام مبارک حضـرت اباالفضل علیه السلام و تشکیل کانون قرآن و غیره.

خداوند بقیه را بتدریج منتشر نمایم.

۲

مطالب وروایاتی که در این سخنرانی هابیان گردیده است، بدون استثناء، همگی از روی اسناد و منابع و مدارک معتبر و قابل اطمینان استفاده شده است که به قسمتی از آنها در پاورقی اشاره کرده ام و قسمتی نیز از محفوظات ذهنی چندین سال دوران تبلیغم است که به علت کهولت سن و پیری و ناتوانی جسمی، نتوانستم دوباره به مدارک آنها مراجعه نموده و اشاره نمایم ولی در نقل آن تردید نداشته باشید، زیرا محفوظات ذهنی هم در دوران جوانی از منابع اطمینان بخش حفظ گردیده است.

۳

قسمتی از سخنرانی ها با اصرار و درخواست مردم، یا با اقتضای مجلس طولانی و قسمتی کوتاه شده است، گویندگان محترم خود می توانند آنها را تنظیم نمایند و از طولانی ها بعضی از مطالب را حذف و برای کوتاه ها اضافه نمایند.

۴

دراین کتاب، در هرمجلسی ازآیات و اخبار فقط نمونه هائی آوردم که سخنرانان محترم خود با سلیقه دلخواهشان، انتخاب نموده و مطالب را بیان کنند وگرنه آیات و اخبار در هر موردی، فراوان است که آوردن آنها به طول و خارج از منظور (اختصار) می انجامد.

توفیق و موفقیت همه مبلّغان و مروّجان و ذاکرین مصائب را از خدای توانا خواستارم و التماس دعا دارم.

۵

همه خطبه های اول مجلس هارا نیاورده ام، تا ملال آور نباشد و حجم کتاب بیشتر نشود، و ضمنا توجه داشته باشید چون تعداد مجلدات این کتاب، بیش از ۱۲ جلد و هرکدام در جای خود مستقل می باشد، نیازی به تهیه همه آنها نیست.

مختصری از زندگی نامه مؤلّف کتاب

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش ۱۵ فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصّص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (۲۲). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (۱۱ نفر).

در سال ۱۳۲۹ شمسی از زادگاهش قریه گلستان در ۳۰ کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملاـ ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال ۱۳۳۱ به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی وغیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال ۱۳۳۴ به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنکرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی وسید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر وغیره)، استفاده نموده است. و درتاریخ ۱۳۴۰ از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

۱- مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) به مساحت ۸۰۰ متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد ۱۴۰۰ متر.

۲- احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

۴- تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از ۱۷ صندوق شروع و فعلًا بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال ۱۳۵۱ شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت ۱۴ سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و ۱۱ سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال ۱۳۵۷ شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال ۱۳۵۹ به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال ۱۳۶۵ دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر وکارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال ۱۳۷۵ از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال ۱۳۷۵ شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از ۲۵ درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال ۱۳۸۱ بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجارفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره هاو کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

۱- مسـجد مجلل باب الحوائج حضـرت ابوالفضل علیه السـلام به مساحت ۱۵۰۰ متر بـا متعلقـات آن که در سال ۱۳۸۲ تا سال ۱۳۹۲ ادامه پیـدا کرد، و الا-ن مورد اسـتفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شـهرتوریستی می باشـد و در نظر است که تأسـیس حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و ۱۵ باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایند انشاءالله.

۲- در زادگاهش روسـتای گلسـتان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

۳- در سـال ۱۳۸۲ مسـجد مجلل در روسـتای (جن قشـلاقی) از دهسـتان های یورتچی احـداث و در سال ۱۳۸۴ تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

۴- احداث غسال خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

۵- با حصارکشـی قبرسـتان سـرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

تالیفات چاپ شده از مؤلّف.

۱- سرچشمه حیات- وزیری یک جلد ۴۰۲ صفحه.

در این کتـاب مطـالب ارزنـده علمی و دینی و فلسـفی و طبی، دربـاره آب و آفرینش مخلوقـات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد اسـتقبال دانشـمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه ۴ مرتبه چاپ شد و فعلًا کمیاب می باشد.

۲- سـیمای جهـان در عصـر امـام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف در دوجلـد ضـخیم وزیری ۱۲۸۳ صـفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به

وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

۳- از مباهله تا عاشورا- در یک جلد وزیری ۶۸۴ صفحه در باره مباهله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان باسرگذشت پنج تن آل عبا علیهم السلام و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

۴- والدین دو فرشته جهان آفرینش- در یک جلد وزیری در ۳۲۰ صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظرآیات و اخبار وگفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

۵- آداب ازدواج و زندگی خانوادگی- وزیری ۲۷۶ صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمائی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظرآیات و اخبار و ... که در واقع مکمّل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

۶- کتاب مهم اسلام فراتر از زمان- درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثمّ أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالًا و قال ستبنی من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بیت فی ذلک الزّمان الّا و فیه شیطاناً أریل.

کلمه أریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن أریال گویند، حضرت ۱۴۰۰

سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی أمّتی یُخربون قباب الأئمّه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!!. دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلًا نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوّج الرّجال بالرّجال و یتزوّج النساء بالنساء، و روایت لعن اللّه المتشبّهین من الرّجال بالنّساء و المتشبّهات من النّساء بالرّجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در ۶۸۸ صفحه وزیری. پیشگوئی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

۷- آغلار ساولان- سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی ۵۰ صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال ۱۳۷۵ استان اردبیل و تخریب ۱۱۱ بخش و روستا از ۲۵ در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن ۷۷ نفر ا ز نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

۸- ۱۱۱ پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف- رقعی در ۲۹۵ صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و ییلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

۹- فلسفه قیام و عدم قیام امامان- در ۱۹۸ صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساسا قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

۱۰- گلستان سخنوران شامل ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری ۱۴۸۰ صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

۱- آیا و چرا- درباره زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خود آنان در بار ه امیرمؤمنان و فاطمه زهراء علیهماالسلام و به زیر سوال بردن آنها در عمل نکردن به این دلیلها و اسناد خودشان.

۲- ۶۰۰ مجلس سخنرانی مذهبی از منبرهای ۵۵ ساله مؤلّف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در ۱۲ جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

۳- رحمت واسعه- در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنند گان و شمول غفران الهی در باره آنها.

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

۴- شب- کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

۵- عتابات قرآن- در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنك لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

۶- خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من- این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز ۳۰/ ۶/ ۱۳۹۳ که به ۴۰۰ صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

۷- دعـای عرشــیان برفرشــیان- دربـاره اسـتغفار فرشـتگان و حاملاـن عرش خـدا برای بنی آدم بـه اسـتنادآیه ۷ سـوره غـافر و سایرآیات، نزدیک به اتمام.

۸- نشانه هائی از او- کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

۹- مرزهای زندگی- از دیدآیات و روایات و سیره پیشوایان.

۱۰- مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها- از منظرآیات و احادیث و پزشکی.

۱۱- نوادر- روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول.

۱۲- شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهائی درباره وی.

۱۳- متفّرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

مجلس ۱ توحید

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمـد للّه الأوّل لا أوّل لأوّلیته، والآخر لا آخر لآخریته، والصـلوه والسـلام علی أفضل بریّته وأشـرف خلیقته، محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه وعلی أهـل بیته الطیّبین الطـاهرین، سیّما علی خـاتم اوصـیائه بقیّه اللّه فی الارضـین و حجّته علی عبـاده، حجهبن الحسن روحی وأرواح العالمین لتراب مقـدمه الفـداء، واللّعنه الـدّائمه الابـدیّه علی أعـدائهم أجمعین من اول الـدّنیا الی بقاء یوم الدّین.

مسـئله: فقه اسـلامی از دو بخش تشکیل یافته است ۱- اصول دین ۲- فروع دین، در اصول دین، تقلیـد جـایز نیست هر مکلّفی باید از روی دلیل و برهان و عقل و علم بر آنها، معتقد شود اگرچه آن دلایل و براهین به صورت ساده و عوام پذیر باشد اما در فروع دین: هرمکلفی بایـد یـا خـود مجتهـد باشـد و یـا عامـل به احتیـاط شود و یـا به یکی از مراجع بزرگوار، تقلیـد کرده و از استنباط و تحقیقات او، به وظائف شرعی خود عمل نماید.

درباره توحید و یگانه پرستی و خداشناسی، نخست ازآیات فراوان توحید، به چندآیه توجه نمائید.

قال اللّه عزّ و جلّ فی قرآنه الکریم.

۱- لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولًا

اسراء: ۲۲ هرگز معبود دیگری را با خدا قرار مده، که مذمت شده و ذلیلانه بنشینی!.

۲- ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقی فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً اسراء: ۳۹ این (احکام)، از حکمتهایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده؛ و هرگز معبودی با خدا قرار مده، که در جهنم افکنده می شوی، در حالی که سرزنش شده، و رانده (درگاه خدا) خواهی بود!

۳- قُلْ لَوْ کانَ مَعَهُ آلِهَهٌ کَما یَقُولُونَ إِذاً لَابْتَغَوْا إِلی ذِی الْعَرْشِ سَبِیلًا (۴۲) سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یَقُولُونَ عُلُوًّا کَبِیراً اسراء: ۴۲ بگو: «اگر آنچنان که آنها می گویند با او خدایانی بود، در این صورت، (خدایان) سعی می کردند راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش پیدا کنند.» ۴۳ او پاک و برتر است از آنچه آنها می گویند، بسیار برتر و منزه تر!

۴- لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُونَ (۲۲) لا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُونَ انبیاء: ۲۲ اگر در آسمان و زمین، جز «اللّه» خدایان دیگری بود، فاسد می شدند (و نظام جهان به هم می خورد)! منزه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند!.

۵- مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما کانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ مومنون: ۹۱ خدا هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده؛ و معبود دیگری با او نیست؛ که اگر چنین می شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کردند و بعضی بر بعضی دیگر برتری می جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می شد)؛ منزّه است خدا از آنچه آنان توصیف می کنند!

۷- وَ لا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ (۵۱).

ذاریات: ۵۱ و با خدا معبود دیگری قرار ندهید، که من برای شما از سوی او بیم دهنده ای آشکارم!.

این آیه های مبارک، مارا به دقیق ترین، راه های خداشناسی و وحدانیت او، راهنمائی، می نماید از جمله آنهاست.

۱- اگر در جهان آفرینش و زمین و آسمان، خدا و خالق و مدبران دیگر، وجود داشت این تشکیلات به تباهی کشیده و نابود می گردید!، زیرا هر کدام از این دو خدا یا بیشتر، دارای خواسته ها و مشیت متفاوت، می شدند و بالاخره در این سالیان طولانی، روزی هریکی روی خواسته هایش، پا فشاری و ایستادگی می کرد و این اختلافات بالا می گرفت و جهان را به تباهی می کشیدند، اما این گونه نبودن و عدم پیشامد این چنینی، نشانه این است که جز خدای یگانه خدای دیگری وجود ندارد و بس.

۲- اگر خدای دومی وجود داشت، کشمکش های برتری و تفوق بردیگری، میان آنها بالاـ می گرفت، و روز و روزگاری، همدیگر را نابود می ساختند و از میان بر می داشتند ولی چرخش یک نواختی جهان و کرات آسمانی بی شمار، نشانه این است که مدبریکیست و چرخاننده «تک».

۳- اگر خدای دیگری وجود داشت، من وشما تابع کدامشان بودیم و چگونه در انتخاب آن دو موفق می شدیم وو ... پس سرگردان و ویلان شده و بی هدف می گشتیم و به دور خود می چرخیدیم. پس

۴- نباید به وجود خدایی جزخدای یگانه باور کرده و خود را سردرگم نماییم.

اما راه های شناختن آن خدای یگانه هم، اگر با عقل و منطق، وارد میدان شویم، بسیار ساده و واضح و روشن است زیرا: چرخش هماهنگ، این همه مجموعه های بی شمار جهان و زمین و آسمان، و مردن و زنده شدن تمام مخلوقات جهان و در هر فصلی به یک نوع در آمدن آنها، نشان می دهند که بر ای آنها تدبیر کننده و قدرت مطلقه وجود دارد که همتائی ندارد مثنوی گوید:

«برگ درختان سبز در نظر هوشیار**هر ورقی دفتریست معرفت کردگار».

به قول آن پیرزن جواب گو به عارف مشهور جنید بغدادی که از او پرسید: آیا برای وجود خدا چه دلیل و برهانی داری؟! گفت: «البعره تدلّ علی البعیر» پشگل (شتر) دلیل بروجود شتر است (این همه موجودات هستی دلیل این است که برای

اینها، ایجاد کننده و آفریننده ای وجود دارد وگرنه خود بخود، به وجود نیامده اند).

یا از آن پیر زن دیگر که باچرخ نخ ریسی کار می کرد همین سوال را نمودند، دست از دسته چرخ نخ ریسی برداشت، چرخ ایستاد و دوباره شروع به کار کرد، جنید به شاگردانش گفت: برویم، گفتند: استاد این زن جواب شما را نداد، گفت: او به من پاسخی داد که هیچ حکیم و فیلسوفی نمی توانست آنگونه پاسخ گوید، او دست از دسته چرخ ریسی برداشت، چرخ ایستاد دوباره شروع به کار کرد به من گفت: ای نادان من اگر این چرخ را نچرخانم می ایستد، اگر این همه چرخنده های زمین و آسمان و ستاره و ماه و خورشید و فلک و ملک، چرخاننده نداشت همه می ایستادند و عاطل و باطل میماندند، آن چرخاننده، خداست!!.

امیرمومنان علیه السلام با یک جمله کوتاه اما پرمعنا فرمود:

من عرف نفسه فقد عرف ربّه هرکس خود را بشناسد، خدایش را می شناسد.

در ۱۴ قرن پیش این جمله کوتاه، به تمام ابعاد وجود انسان ناشناخته، اشاره می کند که هرچه زمان پیش برود و یکی از فورمول های بی نهایت او کشف گردد و ازگوشه ای از راز و رمز وجود انسان، پرده برداری شود و ریز ونامرئی ترین رگ و عضو او مورد بر رسی قرار گیرد، باز مشمول جمله فوق، خواهد بود.

پس خود شناسی انسان، سبب و راه خداشناسی اش خواهد بود و همچنین این مجموعه به ظاهر کوچک، دارای راز و رمز بی پایان و علوم بی نهایت است، که در فراز دیگر از فرمایشاتش آمده است؛ «أتزعم أنّک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأکبر» ای انسان آیا خیال می کنی یک شی ء کوچکی هستی؟! درحالی که در وجود تو جهان بزرگی گنجانده شده است.

بنازم به علوم و دانش و احاطه بی پایان تو ای علی علیه السلام، که با این کلمات چند حرفیت، به علوم شگرف هیکل این موجود نیم وجبی، راه گشا شده ای!!.

پس روشن می شود که برای این مجموعه ریز و درشت بنام انسان، خالقی هست کجا رسد به عوالم لایتناهی جهان آفرینش.

عبادت زبانی

بعداز آنکه با دلایل عقلی و نقلی خدا را شناخته و به یگانگی او معتقد شدیم، باید به او سر عبودیت و بندگی فرود آوریم.

وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ .. اسراء: ۲۳ و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید!

عبادت و بندگی خدا هم، مراتبی دارد، مرتبه خلوص و اخلاص و مرتبه سه بعدی (اعضا و قلب و زبان) و مرتبه فقط قلبی و مرتبه فقط زبانی، در میان این مراتب، آنچه که مورد قبول و جلب رضای پروردگار است، مرتبه سه بعدی توأم با اخلاص است و بس.

خداوند در قرآن مجید، عبادت زبانی را مورد نکوهش قرار داده و این گونه بیان می کند.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ (۱۱)

حج: ۱۱ بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند (و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است)؛ همین که (دنیا به آنها رو کند و نفع و) خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می کنند؛ اما اگر مصیبتی برای امتحان به آنها برسد، دگرگون می شوند (و به کفر رومی آورند، به این ترتیب) هم دنیا را از دست داده اند، و هم آخرت را؛ و این همان خسران و زیان آشکار است!

آنان که دین را برای آبرو دادن به اعمال و رفتارشان، پذیرفته اند، با عمل نکردن به احکام و قوانین همان دین، بی آبرو می شوند و در میان بندگان خدا، دارای هیچ ارزش و بهائی نخواهند بود، اما اگر بنده واقعی خدا باشند، در وجود او هیچ نیرو و قدرتی، اثر گذار نخواهد شد، نه مال و منالی و نه فقر و نداری، نه صحت وسلامتی و نه بیماری وناتوانی، نه عزت و منصبی و نه ذلّت و بی منصبی، و نه زیبائی و تو دل

بروئی، و نه زشتی و دل زدگی، بالاخره هیچ تحول و ناگواری ها، اورا از خدا مشغول نمی سازد و غافل نمی کند.

پس عبادت زبانی و اطاعت بی محتوائی، آدمی را به جائی نمی رساند و ره به جائی نمی برد.

امام حسین علیه السلام فرمود: النّاس عبیدالدّنیا والدّین لعق لألسنتهم مادرّت معایشهم فاذامحّصوا بالبلاء قلّ الدّیّانون. مردم بندگان دنیایند و دین لقلقه (و بازی) زبانشان است مادامی که معیشت هایشان تأمین می شود، ولی وقتی که با امتحان سنجیده شدند، کم است دینداران.

در جامعه کسانی هستند که به فرامین جانی مانند نماز و روزه و از این قبیل دستورات آسمانی، اهمیت می دهند و به جا می آورند، اما وقتی که نوبت به اطاعت از دستورهای مالی می رسد، سرپیچی کرده و این در و آن در می زنند و خود را رها می سازند و سر باز می زنند در حالی که خدای توانابرای تنظیم جامعه و فقر زدائی، مقرراتی دارد از قبیل بدهی های شرعی و غیره که اشخاص توانا دست قشر ناتوان را بگیرند و نگذارند از پا افتاده و باخاک یکسان نشوند، در این صورت است که عبادت زبانی از جامعه رخت بربسته و نابود خواهدشد.

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسانی بودند که در مسجد برای دیگران جا تنگ می کردند ولی هنگامی که برای پیشبرد اسلام، به مال یا جان آنها نیازی پیش می آمد، باهزار عذر و بهانه، خود را کنار کشیده و از بذل جان و مال دریغ ورزیده و سرباز می زدند، و در مقابل اینها هم کسانی بودند که در این مواقع از هیچگونه فدا کاری باز نمی ایستادند و کوتاهی نمی کردند، مانند حنظلهبن ابی عامر ها که از حجله عروسی بیرون آمده و خود را به میدان جنگ می رساندند و به شهادت می رسیدند و درجه و مدال غسیل الملائکه ای را بر دوش می زدند، یا مثل عمروبن جموح ها با پای شل و لنگ لنگان باوجود فرزندانش در میدان جنگ، خود نیز حضور پیدا کرده و در نهایت به مقام رفیع شهادت می رسیدند.

واگر مالی برای رفتن و حضور در میدان جهاد چیزی نداشتند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استمداد میکردند و اگر او هم چیزی نداشت از شدت تأثر، اشک می ریختند!

وَ لا عَلَى الَّذِينَ إِذا ما أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لا أَجِدُ ما أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلَّا يَجِدُوا ما يُنْفِقُونَ (توبه: ۹۲) و (نیز) ایراد وتکلیفی نیست بر آنها که وقتی نزد تو آمدند که آنان را بر مرکبی (برای جهاد) سوار کنی، گفتی: «مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم!» (از نزد تو) بازگشتند در حالی که چشمانشان از اندوه اشکبار بود؛ زیرا چیزی نداشتند که در راه خدا انفاق کنند (و با آن به میدان بروند) از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر امامان بزرگوار علیهم السلام زیاد بودند که در موقعیت های ضروری، از بذل جان و مال خود، در راه خدا، کوچکترین کوتاهی نمی کردند و مضایقه نمی نمودند، مانند بعضی از شهدای کربلا که عیالشان را طلاق داده و از تمام اموالشان چشم پوشی کرده و یک دل و یک جهت در برابر مولا و امام خود، ایستاده و آماده بذل جان و فداکاری بودند.

بریر بن خضیر، شب عاشورا شوخی اش گرفت و با اصحاب بنای مزاح گذاشت! گفتند: بریر این چه وقت خوشحالی و شادی کردن است؟ فرمود: بیشتر از شما مرا می شناسد من حتی در جوانی هم بذله گو نبودم و دوست نداشتم، ولی امشب شب استثنائی است زیرا میان ما و دست به گردن و معانقه نمودن با حوریان بهشتی، فقط همین امشب مانده است، چرا خوش حال نباشم و شادی نکنم.

با این روحیه و باعبادت و تلاوت و قرآن و مناجات، شب را به روز رساندند و عاشقانه جنگیدند و در مقابل محبوب خود بذل جان کردند و به سوی معبود شتافتند. ألا لعنه الله علی القوم الظالمین.

مجلس ۲ وسعت رحمت خدا

پیش از ورود به اصل سخنرانی، به دو مطلب توجه داشته باشید.

۱

نومیدی و یأس و بدبینی از خصلت های خانمان برانداز و بنیان کن است که هرکس به آن گرفتار آید، زندگی دنیا و آخرت خود را تباه ساخته و هیچ وقت روی سعادت و خوشبختی را ندیده و طعم آرامش و استواری و سکون را، نخواهد چشید.

پس انسان تا می تواند این صفت ذمیمه و خانمان سوز را، از خود دور ساخته و از حیطه فکری خود براند و پیرامون آن نگردد.

۲

در دوران زندگی، هر انسانی در اثر نادانی و خواسته های نفسانی، به گناهان و خواسته های نا مشروع نفس و تسویلات شیطانی، گرفتار می شود، چون بشر مانند فرشتگان، معصوم آفریده نشده است تا از گناه و معصیت، مبرّا شود.

و مثل حیوان نیست که بی عقل و بلا تکلیف زندگی نماید، نه امر و نهیی، دامنگیر او شود و نه اطاعت از دستورات آسمانی متوجه او گردد.

پس موجودی که از دو عنصر تجرد و مادیت، ترکیب یافته و متشکل گردیده و زیر بار هزاران تکالیف و دستورات الهی قرار گرفته است، خواه و ناخواه، خطا و اشتباهی از او سرخواهد زد، مگر آنانکه به مصداق «عَبْدی أطِعْنی حَتَّی أجْعَلَکَ مَثَلی بنده من، از من فرمان بر تا تو را همانند خود قرار دهم! آن گونه که من به هرچیز می گویم «باش» می شود، تو هم به هر چیزی بگوئی باش، بشود» عمل کرده و خود

را از آلودگی های نفسانی، دورساخته اند (مانند انبیاء و اولیاءالهی) که پیرامون معاصی، نگشته اند.

با این گفتار روشن می شود که اکثریت قریب به اتفاق بشر، به گناه و نافرمانی خدا، مبتلا می شوند، در این صورت نباید خود را ببازند و از گردونه بندگی بیرون روند، زیرا خدائی که او را آفریده با یک جمله محکم ونیرومند «وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رحمت من همه چیز را فراگرفته» به یأس و ناامیدی، خط بطلان کشیده و به سوی عفو وبخش و گذشت خویش رهنمون شده است که در خلال این سخنرانی ها چند جلسه در باره آن باآیات مربوطه واسناد و مدارک، صحبت خواهیم نمود.

پس کسانی که با تلاوت قرآن و تدبّر در فرازها وآیات آن، سر و کار دارند، می دانند که این کتاب آسمانی و کلام ربّانی، مشحون ازآیات عفو و بخش با تعابیر و جملات گوناگون می باشد که آوردن همه آنها در این گفتار، امکان پذیر نیست (۱) زیرا اول ۱۱۳ سوره را با بسم اللّه الرّحمن الرّحیم افتتاح کرده است بعد در سوره های گوناگون برای عفو و بخش، آیات زیادی در جملات و تعابیر گوناگون که به بخشیدن و گذشت کردن و توبه پذیر و رحم نمودن وو ... تصریح فرموده و هیچ گونه جای شک و تردید نگذاشته است که انسان از کثرت گناه بترسد و به سوی خدا بر نگردد!.

پس آن بندگانی که غرق گناهند و فرو رفته در منجلاب معصیت، نترسند و برگردند و توبه کنند و بگویند خدایا غلط کردم و نفهمیدم بنده فراریت، به درِ رحمتت برگشته و از درگاه کرم و لطف و مغفرتت، طلب بخشش و گذشت و چشم پوشی می نماید ای رحمان و رحیم و ای غفور و کریم و ای رؤف و ودود و ای غفّار و توّاب، از من درگذر و مرا بپذیر به احترام مقرّبین درگاهت و مخصوصاً پنج تن آل

۱- مؤلّف: آیات وروایات مربوط به عفو و بخش را، در کتابی به نام« رحمت واسعه» جمع آوری وپیرامون آن مطالب و شواهد زیاد بیان داشته است.

عبارا به درگاهت شفیع می آورم.

نترس بچسب به دامن رحمتش واقعاً برگرد و توبه کن و روی بر آستان کبریائیش بگذار مأیوس نباش، به خدا این درِ رحمت ردخور ندارد مگر این که کسی خیال کند این همه وعده مغفرت و کرم و لطف و گذشت وو .. آن هم در آخرین کتاب آسمانیش (قرآن) بی اساس است؟! نه به خدا.

شکی نیست اگر کسی با کوهی از گناه، بدون توبه از دنیا رود، در آتش جهنّم خواهد سوخت، اگر مسلمان باشد به اندازه کیفر گناهانش که مدت و حدّتش را خدا می داند و اگر کافر باشد «خالدین فیها مادامت السّماوات و الأرض همیشه در آن (جهنمند) مادامی که زمین و آسمان برپاست».

اما اگر تا زنده است با بار سنگین گناه به سوی معبود خود برگردد و واقعاً توبه نماید، باز بدون شک خداوند علاوه براین که به تعداد گناهانش اجر و ثواب می نویسد، «یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ» تمامی معصیت هایش را از پرونده اش محو نموده و او را می بخشد و قبول می کند و گناهانش را به ثواب تبدیل می نماید.

پس گناهکاران، دغدغه نومیدی را به خود راه ندهند معبودشان صاحب عظمت و بخش و گذشت است و نگرانی ندارد.

مگر اینکه مشمول این آیه شوند «وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ لِقائِهِ أُولئِکَ یَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِی وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ عنکبوت: ۲۳ کسانی که به آیات خدا و دیدار او کافر شدند، آنان از رحمت من مأیوسند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است!.

حال با آوردن چندآیه در باره رحمت واسعه خدا، مطلب را کمی روشن می نماییم و تفصیل آن رابرای مراجعه به خود قرآن کریم حواله می دهیم.

۱- قُلْ لِمَنْ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ کَتَبَ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ لا رَیْبَ فِیهِ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ انعام ۱۲ بگو: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن کیست؟» بگو:

«از آن خداست؛ رحمت (و بخشش) را بر خود، حتم کرده؛ (و به همین دلیل،) بطور قطع همه شما را در روز قیامت، که در آن

شکّ و تردیدی نیست، گرد خواهد آورد. (آری،) فقط کسانی که سرمایه های وجود خویش را از دست داده و گرفتار خسران شدند، ایمان نمی آورند.

۲- وَ إِذا جاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآياتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۴) وَ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ وَ لِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ انعام: ۵۴ هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آنها بگو:

«سلام بر شما پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدا می شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.» ۵۵ و این چنین آیات را برمیشمریم، (تا حقیقت بر شما روشن شود،) و راه گناهکاران آشکار گردد.

۳- فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ واسِعَةٍ وَ لا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ انعام: ۱۴۷ اگر تو را تکذیب کنند (و این حقایق را نپذیرند)، به آنها بگو:

«پروردگار شما، رحمت گسترده ای دارد؛ اما مجازات او هم از مجرمان دفع شدنی نیست! (و اگر ادامه دهید کیفر شما حتمی است)

۴- وَ اكْتُبْ لَنا فِي هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنا إِلَيْكَ قالَ عَذابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ اعراف: ۱۵۶ و برای ما، در این دنیا و سرای دیگر، نیکی مقرّر فرما؛ چه اینکه ما به سوی تو بازگشت کرده ایم! («خداوند در برابر این تقاضا، به موسی) گفت:» مجازاتم را به هر کس بخواهم می رسانم؛ و رحمتم همه چیز را فراگرفته؛ و آن را برای آنها که تقوا پیشه کنند، و زکات را بپردازند، و آنها که به آیات ما ایمان می آورند، مقرّر خواهم داشت!

۶- وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤاخِذُهُمْ بِما كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا كهف: ۵۸ پروردگارت، آمرزنده و صاحب رحمت است؛ اگر می خواست آنان را به خاطر اعمالشان مجازات کند، عذاب را هر چه زودتر برای آنها می فرستاد؛ ولی برای آنان موعدی است که هرگز از آن راه فراری نخواهند داشت!

با دقت در این آیات مبارکات، برای ما روشن می شود که خدای مهربان دارای عفو و بخش بر بندگان گناه کار و بازگشت کننده است و در این مورد بخصوص، هیچ شک و شبهه وجود ندارد، زیرا در قرآن کریم با فرستادن آیات زیاد، به رسول گرامی خود، وعده داده است و خداوند هم هیچ وقت، خلاف وعده نخواهد کرد.

توجه داشته باشید، این خداست که صاحب گذشت بی انتهاست و در عفو و بخش خود، محدودیتی قائل نیست، هرکس در هر مقامی و زیر بار هر اندازه گناه و نا فرمانی، اگر به سوی او برگردد، با آغوش باز، او را می پذیرد و رد نمی کند، لطفاً به محتوای چند روایت بعدی نیز دقت نمایید تا مطلب واضح و روشن شود.

۱- أبی عبیده الحذاء گفت: شنیدم أبا جعفر علیه السلام می گفت: ألا ـ إنّ اللّه أفرح بتوبه عبده حین یتوب من رجل ضلّت راحلته فی أرض قفر و علیها طعامه و شرابه، فبینما هو کذلک لا یدری ما یصنع ولا أین یتوجه حتی وضع رأسه لینام فأتاه آت فقال له: هل لک فی راحلتک؟ قال: نعم، قال: هوذه فاقبضها، فقام إلیها فقبضها، فقال أبو جعفر علیه السلام: والله أفرح بتوبه عبده حین یتوب من ذلک الرجل حین وجد راحلته (۱).

آگاه باش خداوند باتوبه بنده اش و قتی که توبه می کند، شادتر شود از مردی که مرکبش را دربیابان بی آب و علف، با آب و غذایش گم کند، و در این حال نمیداند چکند و به کجا رود تا سرش را (با ناامیدی به زمین) می گذارد که بخوابد (ناگهان) کسی برسد و به او گوید آیا مرکبت را می خواهی، گوید بلی، گوید بگیر این مرکبت پس بلند شده و آن را بگیرد، أبو جعفر علیه السلام فرمود: به خداقسم خداوند هنگام توبه بنده اش شادتر از آن مرد است که مرکبش را پیداکرد.

۲- أبی عبیده گفت: شنیدم أبا جعفر علیه السلام می فرمود: إن الله تعالی أشد فرحا بتوبه عبده من رجل أضلّ راحلته وزاده فی لیله ظلماء فوجدها فالله أشد فرحا

۱- بحارالانوار: ۶/ ۳۸ ح ۶۷ از کتاب حسین بن سعید.

بتوبه عبـده من ذلک الرجل براحلته حین وجدها(۱) خداونـد شادی اش شدیـدتر است به بازگشت بنده اش از مردی که زاد و راحله اش را در شب تاریک گم کند و سپس پیدانماید، پس خداوند خوشحال تر است به توبه بنده اش از آن مرد پیداکننده گمشده اش.

۳- پیـامبر صـلی الله علیه وآله فرمود: ینـادی مناد یوم القیامه تحت ا لعرش: یا امه محمـد ما کان لی قبلکم فقـد وهبته لکم، وقد بقیت التبعـات بینکم فتواهبوا وادخلوا الجنه برحمـتی.(۲) نداکننـده در روز قیـامت در زیر عرش نـدا می کنـد «ای امت محمـد، آنچه که حقی از برای من، پیش شما هست، بتحقیق آن را به شما بخشیدم فقط می ماند مطالبات بین خودتان، پس همدیگر را ببخشید و داخل شوید بر بهشت من.

۴- سـکونی، از امـام صادق، از پـدرانش علیهم السـلام فرمود: رسول خـدا صـلی الله علیه واله فرمود: إن لِلّه عزوجل فضولا من رزقه ینحله من یشاء من خلقه، والله باسط یـدیه عنـد کل فجر لمـذنب اللیل هل یتوب فیغفر له؟ ویبسط یدیه عند مغیب الشـمس لمـذنب النهار هل یتوب فیغفر له؟(۳) برای خـدای عزّو جلّ (زیادی و) تفضل هائی از رزقش هست که عطا نمایـد برای کسـی که از خلقش بخواهد و خداوند دستان (قدرتش) را هر صبحگاهان برای گناهکاران شب، می گستراند که آیا او توبه می کند تا اورا ببخشد؟ و می گستراند دست های (رحمتش) را نزدیک غروب بر

۱- اصول کافی: ج ۲/ ۴۳۵، بحارالانوار: ۶/ ۴۰ ح ۷۳ از آن.

۲- التبعه: مـا یترتب علی الفعـل من الخیر أو الشـر، الاـ أن اسـتعماله فی الشـر أکثر، وهو المراد ههنا و إن الوعـد غیر الوعیـد، إن العرب لاـ یعـد عیبـا ولاـ خلفـا أن یعـد شـرا ثم لم یفعله، بـل یری ذلـک کرمـا وفضـلا، وإنما الخلف أن یعـد خیرا ثم لم یفعله. بحارالأنوار: ۶/ ۷ ب ۱۹ ح ۱۷ از عدهالداعی.

۳- فی الکافی: أو قال: بسطت. بحارالأنوار: ج ۶ ص ۱۸ ح ۳۴ از ثواب الأعمال: ص ۱۷۳.

گناهکار روز، آیا برمی گردد که اورا ببخشد؟.

۵- دارُم، از امام رضا علیه السلام، ازپدرانش علیهم السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: التائب من الذنب کمن لا ذنب له.(۱) توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناه نکرده باشد.

۶- شعبی گوید: شنیدم علی بن أبی طالب علیه السلام می فرمود: العجب ممن یقنط ومعه الممحاه! فقیل له: وما الممحاه؟ قال: الاستغفار.(۲) تعجب از کسی است با وجود نابود کننده، مأیوس شود، گفته شد «ممحاه و» نابود کننده چیست؟! فرمود:

استغفار نمودن.

۷- برادر دعبل، از امام رضا، از پدران بزرگوارش علیهم السلام از أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تعطروا بالاستغفار لا تفضحکم روائح الذنوب.(۳) خوشبوکنید خود را با استغفار، رسوا نسازد شمارا بوهای بد گناهان.

ابن عقبه، از پدرش، از أبی عبد الله علیه السلام در باره قول خدای عزوجل

" ثُمَّ تابَ عَلَیْهِمْ " قال: هی الاقاله. (أی هی الصفح عنه والاعراض عن ذنبه).(۴) در مورد این آیه مبارکه فرمود: آن اقاله است یعنی درگذشتن از گناهکار و اعراض (و روگرداندن) از گناه اوست.

با توجه به روایات فوق و روایات بی شمار دیگر در این باره، برای ما مسجل می شود که خداوند عالم، بنده برگشت کننده را، با مهربانی پذیرفته و او را مأیوس نمی کند.

چنان که می بینیم بندگان خالص او نیز، با اعتراف طرف مقابل که با کوهی از گناه، به سوی او برگشته و اظهار ندامت و احساس شرمندگی کرده، بدون این که کوچکترین توبیخی متوجه او نماید و سرزنش کند، از تقصیر او می گذرد و قبولش

۱- بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۱ ح ۱۶ از عیون الأخبار: ص ۲۳۰.

۲- بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۱ ح ۱۷ از امالی ص ۵۴.

۳- بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۲ ح ۱۷ از امالی ص ۲۳۷.

۴- بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۱ ح ۱۸ از معانی الاخبار: ص ۶۵.

می کند.

مانند امام حسین علیه السلام بعد از آنکه حرّ بن یزید ریاحی رضوات الله علیه با این که گناهی به آن بزرگی را کرده و آن حضرت را با اهل و عیالش در دست دشمنان گرفتار ساخته بود، و بعد از آن که در روز عاشورا در یک حمله، بیش از چهل نفر به شهادت رسیدند، با دیدن این منظره، در یک چشم بهم زدن تصمیم خود را گرفت و به تمام جاه و مقام دنیائی وثروت و دارائی خود، پشت پا زد و خود را به دربار حجت خدا رسانید و سر به آستان او سائید و به سوی معبود خود پر کشید و رفت.

بلی بعد از به محاصره در آوردن و قرار دادن آن امام مظلوم، در دست دشمنان خون آشام کوفیان و پس از شهادت بیش از چهل نفر از یاران و اصحاب آن حضرت، متوجه اشتباهش شده با غلام و فرزند خویش، به سوی آن فرزند رحمه للعالمین، با هزار ترس و لرز که آیا امام او را خواهد پذیرفت یانه، رهسپار گردید و با اظهار توبه و پشیمانی که عرض کرد «هل لی من توبه» امام بدون این که عمل کرد او را در نظر بگیرد یا او را توبیخ نماید، بلافاصله در پاسخ می فرماید: «ان تبت تاب اللّه علیک» اگر توبه کردی خداوند ازتو درگذرد و ببخشد!!.

ابتدا پسرش را پیش از خود به میدان فرستاد تا باشهادت او قلب مبارک امام را شاد نماید و بعداز او خود عازم میدان گشته و با رشادت و شجاعت تمام گروهی از لشگر ابن سعد، به خاک هلاک افکند و خود که به هزار نفر برابر می دانستند، جنگید و از اسب افتاد، امام علیه السلام خود را بالای سر او رساند و دستمالش را به زخم سر او بست و فرمود، أنت حرّ فی الدّنیا والاخره کما سمّتک أمّک توئی آزاد در دنیا و آخرت آن گونه که مادرت ترا به آن نامید (حرّ یعنی آزاد).

همان دستمال بود که در زمان شاه اسماعیل صفوی بحث شد که توبه حرّ قبول است یانه، قبرش را شکافتند دیدند بدن شریفش به حالت شهادتش است، شاه اسماعیل خواست دستمال امام را برای تیمن وتبرک بردارد، دستمال که باز شد خون شروع کرد به جاری شدن.

چندین دستمال بستند خون بند نیامد آخر یکی از علمای حاضر گفت: شاه آن دستمال مدال افتخار اوست که مولایش به او داده است نمی توانی از او دور سازی!!

دستمال را به سرش بستند و خون بند آمد.

امثال این قضایای عفو و بخش در دوران زندگی بزرگان عالم و بندگان خدا، زیاد است پس از اینجا پی توان بردن چه آشوبیست در دریا، حالا ببین خود خدا چه گذشتی بر بندگان نادم و بازگشته دارد.

مجلس ۳ هیچ چیز بر خدا پنهان و پوشیده نیست

ما اعتقادمان در باره خدای عزّ و جلّ بر این است که به همه ماسوی اللّه تسلّط کامل واز جزئیات زندگی آنها اطلاع دارد و هیچ عملی و کوچک ترین حرکتی، از او پنهان نمی ماند و هرکاری از ما سر زند، شب یا روز در بیابان یا خیابان در ایران یا در آن سوی جهان در زمین یا آسمان خلاصه در هر گوشه ای از جهان هستی و. و. به همه رفتار و کردار ما، اشراف کامل دارد و مطلع است، پس اگر ذره ای حیا داشته باشیم، کوچک ترین عمل ناشایستی را، در برابر او، نباید انجام دهیم.

زیرا اگر در هنگام ارتکاب عمل زشتی، بچه ای ناظر عمل ما باشد، از ترس این که این کار من، وسیله آن بچه به بیرون درز می کند، مرتکب آن کار نمی شویم، اما در نبود آن بچه، ارتکاب را ادامه می دهیم در آن هنگام از جانب خدای متعال ندا داده می شود «عبدی جعلتنی أهون النّاظرین» بنده من! مرا از همه بیننده ها، خوارتر به حساب آوردی؟! یعنی به اندازه یک بچه از من حساب نبردی آخر من هم ترا می بینم و فردا روز قیامت من به حسابت رسیدگی کرده و تو را مجازات خواهم کرد.

بـدین جهت است که امیرمؤمنان علیه السـلام می فرمایـد: «اتّقوا معاصـی اللّه فی الخلوات فانّ الشّاهـد هو الحاکم» بپرهیزیـد در خلوت ها از نافرمانی های خدا، زیرا (در روز قیامت) شاهد خود حکم خواهد نمود (دیگر به شهود دیگر نیازی نخواهد بود).

در این مورد به چندآیه توجه نمائید.

۱- إِنَّ اللَّهَ لا یَخْفی عَلَیْهِ شَیْ ءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ آل عمران: ۵ هیچ چیز، در آسـمان و زمین، بر خدا مخفی نمی ماند. (بنابر این، نظارت بر اعمال و تدبیر کارهای آنها بر او مشکل نیست.)

۲- قُلْ إِنْ تُخْفُوا ما فِی صُدُورِکُمْ أَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اللَّهُ وَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ آل عمران: ۲۹ بگو: «اگر آنچه را در سـینه های شـماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می داند؛ و (نیز) از آنچه در آسمانها و زمین است، آگاه می باشد؛ و خداوند به هر چیزی تواناست.

۳- یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرْضی مِنَ الْقَوْلِ وَ کانَ اللَّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیطاً نساء: ۱۰۸ آنها زشـتکاریِ خود را از مردم پنهان می دارند؛ اما از خدا پنهان نمی دارند، و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا راضی نبود می گفتند، خدا با آنها بود، خدا به آنچه انجام می دهند، احاطه دارد.

۴- وَ ما تَکُونُ فِی شَأْنٍ وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا کُنَّا عَلَیْکُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِیضُونَ فِیهِ وَ ما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ وَ لا أَصْغَرَ مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْبَرَ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ (۶۱) یونس: ۶۱ در هیـچ حال (و انـدیشه ای) نیستی، و هیـچ قسـمتی از قرآن را تلاوت نمی کنی، و هیـچ عملی را انجام نمی دهیـد، مگر اینکه ما گواه بر شـما هستیم در آن هنگـام که وارد آن می شویـد! و هیـچ چیز در زمین و آسـمان، از پروردگار تو مخفی نمی مانـد؛ حتّی به انـدازه سنگینی ذرّه ای، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه (همه آنهـا) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداونـد) ثبت است!.

یکی از اسماء مبارکه الهی «ستّار و ستّارالعیوب» است، تا آنجا که بنده عاصی،

پرده دری نکرده، آبروی او را به بـاد نمی دهـد، اگر به سـوی او برگشت، عمـل زشت او از پرونـده هـا و صـفحات نـامه عمل (وفیلم) او نابود، می گردد و از ذهن مأمورین الهی هم محو می شود و در غیر این صورت برنامه روایت ذیل، پیش می آید.

روایت شده است. أن فی العرش تمثالا لکل عبد فإذا اشـتغل العبد بالعباده رأت الملائکه تمثاله، وإذا اشـتغل العبد بالمعصیه أمر الله بعض الملاـئکه حتی یحجبوه بـأجنحتهم لئلاـ تراه الملاـئکه، فـذلک معنی قوله صـلی الله علیه واله: یـامن أظهر الجمیل وستر القبیح.(۱) همانـا در عرش (خـدا) برای هر بنـده ای تمثـالی وجود دارد پس زمانی که بنـده مشـغول عبادت شود فرشـتگان آن تمثال را می بیننـد و وقتی که به معصـیت مشـغول گشت، خداونـد بعضـی از فرشـتگان را امرمی کنـد با بالشان اورا بپوشانند تا فرشـته ها اورا نبینند، این است معنای گفته رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم «ای کسی که زیبائی را آشکار و بدی را می پوشاند».

ابوحمزه ثمالی گویـد: أبو جعفر علیه السـلام فرمود: ما من عبـد یعمل عملا لا یرضاه الله إلا ستره الله علیه أولا، فإذا ثَنَّی ستر الله، فإذا ثَلّثَ أهبط الله ملکا فی صوره آدمی یقول للناس: فعل کـذا وکـذا.(۲) نیست بنـده ای که عمل خلاف رضای خـدا را انجام دهـد، مگر این که، خـدا آن را می پوشانـد پس اگر دوباره تکرار نمایـد، باز می پوشانـد و اگر سومین بار انجام دهد، خداوند فرشته ای را به صورت آدمی فرو فرستد و در میان مردم شایع می کند که (فلانی) این کار را کرده است (و او را رسوا سازد)!.

عزیزان بیائیـد تـا می توانیم، گرد گنـاه و نافرمـانی، نچرخیم و خود را آلوده نسازیم و اگر هوا وهوس غالب آمـد و پیروز شـد، زود به خود آئیم و به سوی خدا برگردیم.

در تاریخ آمده است جوان آهنگری در بنی اسرائیل، به زنی از همسایگان خود،

۱- بحارالأنوار: ۶/ ۷ ب ۱۹ ح ۱۵ از دعوات راوندی.

۲- کتاب حسین بن سعید؛ بحارالأنوار: ۶/ ۶ ب ۱۹ ح ۹ از آن.

عاشق شد و هرچه دور و بر او گشت و اظهار عشق و عاشقی نمود، نتیجه نداد تا اینکه دریکی از سال ها قحطی سخت آن سرزمین را فرا گرفت و مردم بیچاره شدند، آن زن نیز باچهار بچه قد و نیم قد هم با سختی های قحطی، دست و پنجه نرم می کرد، تا اینکه به ستوه آمده بابیچارگی تمام به دَرِ آن آهنگر عاشق آمد و اظهار داشت که ما همسایه ایم و به سختی روزگار می گذرانیم کمکی به ماکن، جوان عاشق گفت: همه دارائی من دراختیار توست مشروط براین که تو هم در اختیار من باشی!!.

زن نومیدانه برگشت و تن به فحشا نداد، روز دیگر در اثر ازبین رفتن بچه هایش دوباره به او مراجعه نمود، باز همان جواب شنید، باز برگشت، روز سوم دید بچه هایش ازگرسنگی در حال جان دادن هستند، سومین بار پیش او رفت و همان پاسخ را شنید، این دفعه در اثر استیصال جواب داد، می پذیرم بشرط این که مرا به جائی ببری که هیچ کس مارا نبیند!!،

گفت نگران نباش خانه من از همه جا امن تر است، زن را به داخل خانه برد و دَرِ حیاط و راهرو و اطاق را بست و پرده ها را انداخت و به سوی زن رفت و دید او مثل بید می لرزد و اشک می ریزد، گفت: چرا به این صورت در آمده ای؟! گفت: آخر من با تو شرط کردم مرا جائی ببری که کسی مارا نبیند، گفت: اینجاکه کسی نیست، گفت:

چرا هست آنی که ما را آفریده و به ما روزی می دهد و فردا درقیامت به اعمال ما رسیدگی خواهد کرد و در آتش خود گرفتارخواهد نمود، من و تو را می بیند و شاهد اعمال ماست.

جوان تا این حرف را شنید از اطاق بیرون پرید و صدا زد خانم زود بیا بیرون و از اینجا دور شو من خودم برای بچه هایت غذا و مایحتاج می رسانم!!، زن که این شهامت و مردانگی را از آن جوان عاشق سوزان چندین سال را دید، سر به سوی آسمان گرفت ودست ها را بلند نمود و گفت: خدایا این جوان آتش فروزان شهوتش را فرونشاند و خاموش کرد، توهم آتش فروزان دنیا و آخرت را بر او خاموش بنما؛

جوان کمک خود را به آن درماندگان رسانید و خود را از منجلاب معصیت و

گرداب شهوت، نجات داد به دکان آهنگری خود برگشت و کوره آهنگری را روشن ساخت و شروع به کار نمود دید با این که کوره روشن است اما آتش، گرما ندارد و بعضی از همسایه های مغازه را با بهانه ای کنار کوره فرستاد و دید آنها نمی توانند نزدیک شوند در این حال فهمید که دعای آن زن در باره او به اجابت رسیده و مقبول درگاه خدای توانا قرار گرفته است.

اتفاقاهمزمان یکی از عرفای آن زمان پی استاد و عارف خاص ازبندگان خدا، می گشت تادر خدمت او باشد، روزی گذارش به مغازه این جوان افتاد دید او آهن گداخته را با دست خالی ازکوره بر می دارد وروی سندان گذاشته و با مشت خود می کوبد و هرچه را دوست دارد می سازد، به خود گفت: پیدا کردم، آمد در دکان جوان نشست و دقت می کرد که چه عملی سبب بی اثر بودن آتش در این جوان شده، چیزی خاصی مشاهده نکرد، وقت ظهر مغازه که تعطیل شد گفت: آقا می توانی مرا به نهار مهمانم کنی؟! گفت: بلی مهمان حبیب خداست، او می خواست بداند جوان در خلوت چه عمل و راز ونیازی با معبود دارد، چیز خاصی مشاهده نکرد با تعجب سؤال نمود جوان به چه سبب و در اثر چه عملی به این مقام رسیدی؟! جوان جریان آن زن را نقل کرد و اضافه نمود من عمل بخصوصی ندارم فقط دعای آن مظلومه است که مرا به این مقام رسانیده، خداوند به سبب دعای او آتش دنیا را از من خاموش کرده امیدوارم آتش جهنم را نیز برایم خاموش بنماید.

عزیزان امثال این جریان ها زیاد است خیلی ها با مهار کردن لحظات زودگذر معصیت و نافرمانی، به مقامات استثنائی و ممتاز، رسیده اند که به خواست خدا، در مجالس دیگر بعضی از آنها را بازگو خواهم کرد.

لازم نیست مخالفت با هوا و هوس، تنهادر مسائل جنسی باشد بلکه مخالفت با همه خواسته های نامشروع آن باشد، از قبیل ثروت اندوزی، از طریق حلال یا حرام تکبر و خود برتر بینی، کسب و کار، جاه و مقام طلبی که یکی از معاصی خطرناک و

شهوت و خواهش های نفس می باشد.

چقـدر انسان ها و افراد بشـر از این راه، خود را دور ساخته و مطرود درگاه خداونـد شـده انـد و به خاطر ریاست طلبی یا حفظ جاه و مقام، جنایت هائی را ببار آورده و مرتکب شـده انـد که آن سـرش ناپیـداست مانند چنگیز خان مغول و تیمور لنگها و و که در طول تاریخ چه پشـته ها از کشـته ها نساختند و چه شـهرها ویران نکردند و افراد بیگناه را از دم شمشیر نگذراندند و قتل عام ننمودند و کله منار، بالانبردند که آنسرش ناپیداست!!!.

پس جـا دارد مـا هم با تجدیـد نظر در کارهای ناپسـند خود، حالا هرچه باشـد، فرونشانـدن شـهوت شـیطانی، یا فـداکردن همه امتیازات خود، برای رسیدن به جاه و مقامی، و یا زیرپاگذاشتن ایمان خود، در کسب وکار و یا گفتار ورفتار و. و. تا دیر نشده، خود را در پیشـگاه خداونـد به جـائی برسانیم که فردا دیر است. چقـدر از سـتمگرانی که برای تثبیت پایه های حکومت خود و نگهـداری موقعیت خود، چه شخصـیت هـا و انسـان هـای کامـل را بـا یک فرمان، از صـفحه روزگار برچیدنـد و به دیار دیگر فرستادند.

شخصیت هائی مانند محمد بن ابی بکر که امیرمؤمنان علیه السلام در باره او فرمود:

محمـد پسـر من بود اما از صـلب ابی بکر بیرون آمد، نامردی بنام معاویه بن خدیج برای تثبیت نوکری و غلامی خود، بادسـتور معـاویه بن اباسـفیان، او را موقعی که از طرف حضـرت والی مصـر بود، در خرابه ای دسـتگیر و به پوست الاغ پیچانـده و آتش زدند و زنده زنده سوزاندند و به شهادت رساندند.

یا بزرگوارانی مانند مالک اشتر نخعی، فرمان ده کل قوای امیرمؤمنان علیه السلام

تحقیقی در زندگی مالک اشتر

زمانی که دین اسلام توسط رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ارائه شد و جاهلیت را از میان برداشت، عده ای که تشنه این حقیقت بودند، اسلام را قبول کردند که در پیشاپیش آنان حضرت علی (علیه السلام) بود. او دست پیامبر را به گرمی فشرد و از صحابه نمونه پیامبر شد تا جایی که شایستگی وصایت و خلافت پیدا کرد و قدم جای رسول خدا گذاشت و بعد از او شاگردان لایق و پرهیزگاری را تربیت کرد. مردانی چون میثم تمار، اویس قرنی، کمیل بن زیاد، مالک اشتر و ... که همگی صاحب علوم و به دور از هرگونه ناپاکی بودند ولی بدون تردید مالک اشتر در میان آنها امتیاز خاصی داشت چون هم استادی لایق داشت و هم شاگردی آماده بود تا اینکه رفته رفته نمونه استادش شد.

تمام زندگی مالک اشتر، به خصوص از ابتدای امامت حضرت علی (علیه السلام) تا هنگامی که شهید شد، توأم با حوادث بود زیرا مرام بی طرفی و سست عنصری از وجود مالک دور بود. از این رو همواره دست به گریبان حوادث می شد.

او در این حوادث لحظه ای غفلت نکرد و همواره وفادار و گوش به فرمان حضرت علی (علیه السلام) بود. امام شناسی و معرفت شناسی او به حضرت علی (علیه السلام) کامل بود و چون پروانه به دور چراغ انسانیت می گشت و در این میدان های خطیر حوادث یکه تاز بود و در آزمایش های مرموز و فراز و نشیب های زندگی پایش نلغزید و شعارش این بود که علی برحق است و حق با علی است و باید در راه حق جان فدا کرد.

نسب:

به اتفاق واقعه نگاران نام اصلی وی مالک است ولی در سلسله نسب او اختلاف

کرده اند. بیشتر مورخان و ترجمه نویسان معتبر، سلسله نسب او را به این ترتیب یادآور شده اند: مالک بن حارث بن عبدیغوش ابن مسلمه بن ربیعه بن خذیمه بن سعد بن مالک بن نخعی.

اینکه معروف است وی از خاندان نخعی برخاست. از این رو نسب او به مردی به نام نخع منتهی می شود. نام اصلی نخع، جسر بود. او از قوم خود دور شد و عرب به کسی که از قوم خود دور می شود، می گویند" انتخع من قومه" به این حساب وی را نخع خواندند. این دودمان به نام، که در یمن از شریف ترین قبایل به شمار می آمدند، به خاندان نخعی و مذحج معروف بودند و تاریخ درخشان این طایفه در اسلام بسیار مورد توجه است و اصالت این خانواده و برومندی و برازندگی این دودمان به حدی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: اکثر القبائل فی الجنه مذحج (نخع.) مالک اشتر نیز در یکی از اشعار رجزی خود به نسبت خویشاوندی خویش افتخار می کند و می گوید: من از دودمان ربیعه و مضر نیستم بلکه من از خاندان شریف و برجسته مذحج هستم.

خاندان بزرگ نخع قبل از اسلام یعنی در زمان جاهلیت در قریه بزرگ و معروفی آنروز یمن به نام بیشه و برخی از آنها در قریه دیگری به نام (دشینه) سکونت داشتند. بیشه در آنروز قریه ای آباد و پر درخت بود و بخصوص درخت های خرما زیاد داشت و افرادی با شخصیت از آنجا به پا خاستند. این خانواده اصیل عرب، پس از اسلام به کوفه آمده و در آنجا ساکن شدند. رفته رفته طوایفی عظیم به نام بنومالک و بنو ابراهیم و ... در کربلا و نجف اشرف و سایر بلاد مسکن گزیدند و هم اکنون در عراق خانواده های شریفی چون خاندان آل کاشف الغطاء و آل شیخ راضی و غیره به مالک اشتر منتسب هستند.

تولد:

به اتفاق سیره نویسان، مالک اشتر در عصر جاهلیت متولد گشت ولی روز تولد

وی معلوم نیست زیرا واضح است که در زمان جاهلیت به موضوع تاریخ نویسی و نگارش واقعه اهتمام نداشتند و این موضوع به خوبی روشن نیست که آیا مالک اشتر، پیش از بعثت پیامبر متولد شده یا بعد از بعثت آن حضرت دیده به جهان گشوده است. مثلا در کتاب تهذیب التهذیب در شرح حال مالک اشتر نوشته شده" ادرک الجاهلیه" و در کتاب اصابه نوشته شده" لم ادرک و کان رئیس قومه" یعنی او اول زمان بعثت پیامبر را درک کرده و در خاندان خود رئیس بوده است و بیش از این توضیح نداده اند.

بنابراین مالک اشتر پس از تولد در زادگاه خود در میان قوم خود نشو و نما کرد و پس از رشد و بلوغ در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمان شد و در زمان خلافت ابوبکر به شام آمد و در جنگ قادسیه به عراق آمد و بالاخره وقتی که به کوفه آمد، در همانجا با قوم خود ساکن شد و آنجا را وطن خویش قرار داد.

همسر و فرزندان:

در مورد همسر مالک تا جایی که بنده تحقیق کردم، چیزی را نیافتم و در مورد فرزندان وی که او دو فرزند داشت؛ اسحق یکی از فرزندان برومند و رشید مالک است. او همانند پدرش مردی با اخلاص و رشید و مجاهد بود و در کربلا از یاران امام حسین (علیه السلام) به شمار می رفت و پس از آنکه حبیب بن مظاهر به میدان رفت و شهید شد، صدای مبارک امام حسین (علیه السلام) بلند شد" من یبرزالی هولاء الملعونین" کیست کسی که به جنگ آن ملعونان رود؟ اسحق ندای امام را لبیک گفت و آماده جنگ شد. هنگامی که به طرف میدان رفت، شجاعت عجیبی از خود نشان داد و پس از مجاهدت و جانبازی های عاشقانه، شهید شد.

پسر دیگر او ابراهیم بود که به درستی جای پای پدر گذاشت و در تمام جهات به خصوص در شجاعت و دلیری نمونه کاملی از پدرش بود. وقتی که به حد رشد رسید، در جنگ صفین با اینکه نورس بود، دوش به دوش پدر می جنگید. او در قیام

مختار نقش بسزایی داشت و ابن زیاد به دست او کشته شد و مختار با کمک ابراهیم بر دشمنان پیروز گشت. ابراهیم دو فرزند داشت یکی به نام نعمان و دیگری خولان که هر یک از آنها نیز مردانی با شخصیت و با ایمان بودند. ابراهیم در سال ۷۲ هجری، هنگامی که با سپاه عبدالملک می جنگید کشته شد و بنابر نقلی جسد مبارک وی را نزد عبدالملک آوردند. غلام او هیزمی تهیه کرد و آن را آتش زد.

کنیه و القاب:

کنیه مالک اشتر ابو ابراهیم بود و اما القاب او بسیار است، ولی دو لقب آن بزرگوار مشهود و معروف می باشد و خود او نیز در اشعاری که به عنوان رجز در میدان های نبرد گفته است، گاهی از این دو لقب اسم می برد؛ یکی اشتر و دیگری کبش العراق. اینکه او را به کنیه ابوابراهیم خواندند زیرا فرزند برومند او ابراهیم اسم داشت از این رو او را ابوابراهیم (پدر ابراهیم) گفتند، اما علت اینکه به او اشتر گفتند این بود که در یکی از جنگ ها بر اثر ضرباتی که از ناحیه دشمن به او رسید، پلک های چشم او شکافته شد و کسی که چشم های او اینگونه صدمه ببیند، به زبان عربی گفته می شود" شتر عینه" از این رو به او اشتر گفتند.

اما علت اینکه به او کبش العراق می گفتند، از این رو بود که کبش عبارت است از قوچ شاخدار که معمولا" گله" گوسفند دنباله روی قوچ هستند و او جلودار آنهاست.

این لقب برای مالک، کنایه و اشاره به آن است که وی جلودار و سپهسالار لشکریان حضرت علی (علیه السلام) در عراق بوده است و او پس از نشان دادن دلاوری و شجاعت عجیب در نبرد صفین به این لقب نایل شد.

بنابراین مالک اشتر از خاندان بزرگ و معروف یمن که در سراسر حجاز و جزیره العرب به نام بودند، به نام قوم مذحج و خاندان نخع برخاست و پس از آنکه با گروهی از افراد طایفه اش به نبرد با رومیان رفتند، سرانجام کوفه را به عنوان مسکن انتخاب نمودند. مالک با آن ظرفیت و لیاقت و کمال و پاکی ای که داشت، رئیس و

سرپرست طایفه خود گردید و این دودمان اصیل در کوفه و عراق نیز مشهور و معروف به خوبی و شجاعت بود.(۱)

مالک اشتر نخعی

تعریف و توصیف مالک خارج از آنست که در این مدت محدود بیان گردد امیر مؤمنان علیه السلام در نامه ای به اهل مصر نوشت: یکی از بندگان خدا را بسوی شما (برای حکومت) روانه کردم که در روزهای خوفناک نمیخوابد و در ساعات وحشت و اضطراب از برابر دشمن بر نمیگردد و بیمناک نشود و بر بدکاران از سوزاندن آتش سخت تر است و او مالک بن حارث از قبیله مذحج است پس سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنچه با حق مطابقت دارد اطاعت کنید فانّه سیف من سیوف الله زیرا او شمشیری از شمشیرهای خدا است که تیزی آن کند نشود و ضربتش بی اثر نباشد (۱).

آری مالک سیف الله المسلول بود که با شمشیر آتشبار خود خرمن هستی منافقین را خاکستر مینمود و مقام شامخی داشت که حضرت علی علیه السلام درباره اش فرمود: لقد کان لی کما کنت لرسول الله یعنی مالک برای من چنان بود که من نسبت برسول خدا بودم اگر باین کلام امام توجه دقیق شود آنوقت میزان عظمت و علو منزلت مالک روشن میگردد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید اگر کسی سوگند یاد کند که خدای تعالی در میان عرب و عجم کسی را مانند مالک خلق نکرده است مگر استادش

---

۱ - ۱- مظفر، عبدالواحد، مالک اشتر. ۲- ذاکری، علی اکبر، سیمای کارگزاران علی(ع)، انتشارات اسلامی قم. ۳- شیخ صدوق، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری صفت، دفتر انتشارات اسلامی قم. ۴- امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، تحقیق حسن امین، ج ۵، دارالتعارف، بیروت. روزنامه رسالت، شماره ۶۰۵۴ به تاریخ ۸۵/ ۱۰/ ۱۶، صفحه ۱۸(تاریخ اسلام) نویسنده: محمود. م

علی بن ابیطالب را گمان نمیکنم که در سوگند خود گناهی کرده باشد زندگی مالک اهل شام و مرگ وی اهل عراق را پریشان نمود.

رشادتهای مالک در جنگ صفین غیر قابل توصیف است و معاویه او را دست راست علی مینامید، پس از مراجعت از صفین حضرت علی علیه السلام او را بفرمانداری مصر اعزام نمود و بطوریکه قبلا شرح داده شد در قلزم بوسیله نافع مسموم گردید.

خبر شهادت وی علی علیه السلام را بی اندازه متأثر نمود و برای آن شجاع بی نظیر بسیار گریه نمود و فرمود: خدا رحمت کند مالک را و سپس فرمود رحم اللّه مالکا ما ما مالک لوکان من جبل لکان فنداً و لو کان من حجر لکان صلداً، هل قامت النساء عن مثل مالک، فعلی مثل مالک فلتبک البواکی مالک چه مالکی بود اگر از کوهها بود کوه شامخ می بود و اگر ازسنگ بود سنگ محکمی بود، آیا زنها از روی همچون مالکی بلند شده اند؟!! پس برای مانند مالک بگریند گریه کنندگان.

مرگ او اهل شام را عزیز و اهل عراق را ذلیل نمود پس از این دیگر مثل مالک را نخواهم دید.(۱)

باز در باره او فرمود: واللّه لیهدنّ موتک عالماً و لیفرحنّ عالماً به خدا قسم مرگ تو جهانی را می کوبد (ومی سوزاند) و عالمی را شاد می نماید.

از طرف امیرمؤمنان علیه السلام به مصر می رفت، با فرمان معاویه ستمگر در شهر قلزم به دست کدخدای آن با عسل مسموم، به شهادت رسید و خبر شهادتش، عالمی را داغدار و دیگری را غرق در عیش و نوش کرد.

اللّهمّ اجعل عواقب امورنا خیرا آمین.

۱- نهج البلاغه از نامه ۳۸ علی کیست؟ صفحه ۴۰۵ فضل الله کمپانی

مجلس ۴ می بخشم و از کسی ترس ندارم

یکی از وسایل عفو و بخش خدای مهربان و رسوا نساختن بنده اش، توبه و بازگشت بندگان به سوی اوست، و این برگشتن در پیشگاه خدای عز و جلّ، به اندازه ای اهمیت دارد که در روایات از زبان بزرگان دین آن را به مردی تشبیه نموده اند که تمام مواد خوراکی و آشامیدنی و مرکب خود را در بیابان بی آب و علف و سوزان، گم نماید و با نا امیدی آماده مرگ و جان دادن شود و دیگر هیچ امیدی به زنده ماندن نداشته باشد، در این موقعیت خطرناک، کسی به او مژده دهد که زاد و راحله ات را پیدا کرده و آورده ام، او چقدر خوشحال می شود؛

چنین است خداوند که اگر بنده گناهکار و فراری از درگاهش، توبه کرده و به سوی خدا برگردد، خیلی خوشحال می شود، در این مورد به تک تک آیات و اخبار آتی، دقت نمائید و ببینید خداوند چه قدر مشتاق است بنده گناه کارش باز گشت کند و به آغوش رحمت او برگردد و او چه وعده هائی، به این گونه اشخاص داده است.

۱- إِلَّا الَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُوا فَأُولئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ بقره: ۱۶۰ مگر آنها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را، با اعمال نیک،) اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند؛ آشکار ساختند؛) من توبه آنها را می پذیرم؛ که من توّاب و رحیمم.

۲- وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِها وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ اعراف: ۱۵۳. و آنها که گناه کردند، و بعد از آن توبه نمودند و ایمان آوردند، (امید عفو او را دارند؛ زیرا) پروردگار تو، در پی این کار، آمرزنده و مهربان است.

۳- وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تـابَ وَ آمَنَ وَ عَمِـلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَـدی طه: ۸۲ و البته من می بخشم هر که را تـوبه کنـد، و ایمـان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، (وراه درست رود)! وآیات فراوان دیگر.

اخبار

۱- از أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: لا شفیع أنجح من التوبه.(۱) شفاعت کننده ای بهتر از توبه نیست.

۲- طلحه بن زید، از أبی عبد الله علیه السـلام فرمود: مرّ عیسـی بن مریم علیه السلام علی قوم یبکون فقال: علی ما یبکی هؤلاء؟ فقیل: یبکون علی ذنوبهم، قال:

فلیدعوها یغفر لهم.(۲) عیسی بن مریم علیه السلام گذشت بر گروهی که می گریستند فرمود:

اینها برای چه گریه می کنند؟، گفتند: برای گناهانشان، فرمود: آن را رها سازند

(و گناه نکنند) بخشوده می شوند.

۳- عبد الله بن سـنان، از أبی عبد الله علیه السلام فرمود: پیامبر ۶ فرمود: یلزم لُامّتی فی أربع: یحبون التائب، ویرحمون الضعیف، ویعینون المحسن، ویستغفرون للمذنب.(۳) بر امت من چهـارچیز ضـرورت دارد؛ توبه کننـده را دوست دارنـد و ناتوان را رحم نمایند و به نیکوکار، یاری رسانند، و برگناهکار طلب بخشش کنند.

یک داستان شگفت انگیز!

معاذ بن جبل گریه کنان خـدمت رسول خـدا داخل شـد وسـلام کرد و حضـرت جواب سـلام اورا داد، فرمود: چه چیزی ترا به گریه انداخته ای معاذ؟ عرض کرد ای رسول خدا درِ (مسجد) جوان نورس و خوش رنگ و زیبا صورت است، با این

۱- بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۰ ح ۶ از تحف العقول: ص ۹۳ و امالی صدوق ص ۹۳ و ۱۹۳.

۲- بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۰ ح ۷ و ۱۲۹ از امالی صدوق ص ۲۹۷.

۳- فی نسخه: للذنب. بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۰ ح ۱۰ از خصال شیخ صدوق ج ۱ ص ۱۱ ۱۱۴.

جوانی اش ماننـد مادر فرزنـد مرده گریه می کند و می خواهد خدمت شـما برسد فرمود: ای معاذ جوان را داخل کن، پس اورا داخل نمود و سلام کرد،

پس جواب سلام داد و سپس پرسید سبب گریه ات چیست ای جوان؟! گفت:

چگونه نگریم در حالی که گناهانی را مرتکب شده ام که اگر خدا به بعضـی از آنها مرا مجازات کند مرا به آتش جهنم داخل خواهد کرد! وچنین می بینم که به زودی مرا خواهد گرفت و ابداً مرا نخواهد بخشید! رسول خدا فرمود: آیا چیزی را (به خدا) شریـک قرار داده ای؟ گفت: پنـاه می برم به خـدا که چیزی را به پروردگـارم شـریک قرار دهم، فرمود: آیا نفسـی را که خـدا حرام کرده، کشته ای؟ گفت نه؛

رسول خـدا فرمود: می بخشـد گناهانت را اگرچه بقـدر کوههای بلنـد باشـد، جوان گفت: آنها (گناهانم) از کوههای بلنـد هم بزرگ تر است!، رسول خـدا فرمود: گناهانت را می بخشد اگرچه از هفت زمین و به تعداد دریاها و شن ها و درختان و تمامی موجودات در آن، باشـد! جوان گفت: از همه این ها بزرگ تر است!، رسول خـدا فرمود: از گناهان تو در گـذرد اگرچه مانند آسـمان ها و سـتارگان و عرش و کرسـی باشـد، گفت: از این ها هم بزرگتر است، رسول خدا با حالت غضب به او نگریست و فرمود: وای بر تو ای جوان گناهـانت بزرگ است یـا پروردگـارت؟! جوان به رو افتـاد و می گفت منزه است خـدای من چیزی بزرگ تر از او نیست پروردگارم بزرگ تر است ای پیامبر خدا از همه بزرگ ها؛

رسول خدا فرمود: آیا گناه بزرگ را (کسی) جز پروردگار بزرگ می بخشد؟!

جوان گفت: نه به خدا قسم ای رسول خدا سپس جوان ساکت ماند، فرمود:

وای برتو ای جوان آیا یک گناه از گناهانت را به من نمی گوئی؟! گفت: بلی می گویم، من هفت سال است قبرها را نبش می کنم و مرده هـا را بیرون آورده و کفن هایشان را در می آورم!، (تا این که) دختر جوانی از طایفه انصار مرد و او را برده و دفن کردنـد، شب فرا رسـید من به قبر او آمدم و نبش کرده و اورا بیرون آوردم و کفنش را در آوردم و او را کنار قبرش لخت رها ساختم و رفتم،

شیطان او را در نظرم جلوه گر نمود و می گفت آیا سفیدی شکمش را نمی بینی، آیا رانهایش را نمی بینی، مدام مرا وسوسه کرد و برگشتم با او عمل جنسی انجام دادم و در محلش رها کردم (برگشتم) صدائی از پشت سرم شنیدم می گفت ای جوان وای بر تو از خدای روز جزا، روزی که من و تو را عریان نگهمیدارد آن گونه که مرا لخت رها کردی در میان لشکرهای مردگان و مرا از گورم در آوردی و کفن هایم را در آوردی و مرا این گونه (جنب) ترک کردی که به پای حسابم بیایم، پس وای برتو ای جوان از آتش!؛

من خیال نمی کنم که ابداً به بهشت روم، پس حال مرا چگونه می بینی ای رسول خدا فرمود: دور شو از من ای فاسق، من می ترسم به آتش تو بسوزم سپس مکرر می فرمود: دور شو، تا اینکه از حضرت دور شد.

پس رفت به شهر و توشه ای برداشت و به بعضی از کوههای مدینه بالا رفت و مشغول عبادت گردید و لباس خشن پوشید و دستانش را به گردنش بست و ندا در داد ای پروردگار این بنده ناتوان توست در برابرت با زنجیر بسته است، ای خدا تو مرا می شناسی و لغزشی را که از من سرزده است را، می دانی ای آقای من، پروردگا را من الان پشیمانم و توبه کنان- آمدم پیش پیامبرت او هم مرا طرد نمود (واز خود دور ساخت) و ترسم را زیاد نمود، پس (من دیگر جز تو کسی را ندارم) قسمت می دهم به نام و جلال و عظمت پادشاهیت، مرا نا امیدم نکن ای آقای من، و دعای مرا باطل مکن و از رحمت خودت نومیدم نساز!،

چهل شبانه روز بدین گونه نالید بطوری که درنده های بیابان و وحشی ها، به حال و روز او می گریستند!.

وقتی که چهل شبانه روز به پایان رسید، دستهایش را به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا در باره حاجت من چه کردی؟ اگر دعایم را به اجابت رساندی و خطای مرا بخشیدی، پس به پیامبرت وحی کن و اگر به ندایم جواب ندادی و گناهم را نبخشیدی و اراده کرده ای مرا کیفر دهی پس هرچه زودتر آتش بفرست و مرا

بسوزان و در دنیا با عقوبتی مجازاتم نما که از رسوائی روز قیامت، خلاصم کن!،

پس خداوند تبارک وتعالی به پیامبرش این آیه را نازل کرد؛

«آنانکه کار زشت (زنا) انجام دادند یا بر خودشان ستم نمودند» با ارتکاب گناهی که بزرگتر از زنا و نبش قبرها و گرفتن کفنها ست

«و دانسته بر گناهانش اصرار نمی ورزند» می فرماید بر زنا و نبش قبور و درآوردن کفن ها، ادامه نمی دهند «آنهایند پاداش شان بخشوده شدن از سوی پروردگارشان و بهشت هائی از زیرش نهرها روان است و دائمی درآن خواهند بود و چه مزد خوبیست بر عمل کنندگان»

پس وقتی که این آیه نازل شد بر رسول خدا، بیرون آمد و درحالی آیه را تلاوت می نمود و تبسم می نمود (و لبخند می زد) پس به اصحابش فرمود: کیست مرا به سوی آن جوان توبه کننده، راهنمائی کند؟، معاذ گفت: ای رسول خدا بما رسیده که آن جوان در فلان محل است،

پس رسول خدا با اصحاب رفت تا رسیدند به آن کوهی که جوان در آن بود، پس بالا رفتند و دیدند جوان در میان دو صخره دستانش را به گردنش زنجیر کرده و صورتش (در اثر تابش آفتاب) سیاه شده و پلک های چشمانش به سبب زیادی گریه، ریخته و می گوید (وای برمن در باره من چه می خواهی آیا در آتشم می سوزانی یا در همسایگی ات قرارم می دهی خدایا احسانت را برایم زیاد کردی و به من نعمت دادی؟ وای برمن پایان کارم چه خواهد شد مرابه بهشتت می بری یا به آتشم می کشی خدایا خطاهایم از آسمان ها وزمین و کرسی واسع و عرش عظیمت، بزرگتر است، وای بر من خطای مرا می بخشی یا روز قیامت مرا رسوا می کنی؟! این گونه می گفت و می نالید و خاک برسرش می ریخت و درحالی که درنده و پرنده ها اورا فرا گرفته بودند و به گریه او می گریستند!، رسول خدا نزدیک رفت دستهایش را باز نمود و خاک از صورتش می گرفت و فرمود: ای بهلول مژده باد برتو، توئی آزاد کرده خدا از آتش، سپس به اصحاب فرمود: این گونه گناهان را درک کنید (و از بین

ببرید) آن گونه که بهلول برد و سپس آیه را بر او خواند و مژده بهشت داد.(۱)

در جای جای قرآن کریم که از گناهان وعذاب آن، نامی برده شده، بلا فاصله، با رحمت واسعه خود از توبه و باز گشت، به آغوش رحمتش نیز نام برده است و هیچ کس را مأیوس و نا امید نکرده است و صریحاً قول داده است که باز گشت کنندگان را با آغوش باز و خوش حالی می پذیرد و استقبال می نماید، و اگر کسی یک قدم به سوی او بردارد، حد اقل ده قدم به پیشواز می آید و مژده بخشوده شدنش را می دهد.

در این مورد به روایات چند توجه فرمائید.

۱- از جابر، از پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: کان إبلیس أول من ناح، وأول من تغنّی، وأول من حدا، قال: لما أکل آدم من الشجره تغنی، قال: فلما اهبط حدابه، قال: فلما استقر علی الارض ناح فأذکره ما فی الجنه، فقال آدم: رب! هذا الذی جعلت بینی وبینه العداوه، لم أقو علیه وأنا فی الجنه، وإن لم تُعِنی علیه، لم أقوا علیه، فقال الله:

السیئه بالسیئه، والحسنه بعشر أمثالها إلی سبع مائه، قال: رب زدنی، قال: لا یولد لک ولد إلا جعلت معه ملکا أو ملکین یحفظانه، قال: رب زدنی، قال: التوبه معروضه(۲) فی الجسد ما دام فیها الروح، قال: رب! زدنی، قال أغفر الذنوب ولا ابالی، قال حسبی.(۳) جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ابلیس نخستین کسی است که ناله کرد و اولین کسی است که غنا کرد (و آواز خواند) و اولین کسی است که صدا بگریه بلند نمود، فرمود: وقتی که آدم از شجره (منهیه) خورد (از خوشحالی) غنا سرداد (و آواز خواند) وقتی که به زمین آمد (با صدای بلند) گریه سرداد و زمانی در زمین مستقر شد و از نعمت های بهشتی یادکرد، ناله نمود، پس آدم عرض کرد خدایا این کس که

۱- بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۷ ح ۲۶ از أمالی صدوق: ص ۲۶ ببعد.

۲- فی نسخه: مفروضه.

۳- بحارالانوار: ۶/ ۳۳ ح ۴۴ از تفسیر العیاشی.

میان من و او عداوت قرار دادی، من در بهشت از عهده اش برنیامدم، اگر (در زمین) کمکم نکنی، توان مقابله با اورا ندارم،

خدا فرمود: من برایت گناه را یکی و ثواب را ده تا هفتصد برابر می نویسم، گفت خدایا زیاد کن، فرمود: هر فرزندی که از تو متولد شود، من برای او دو فرشته قرار می دهم تا اورا (از شر ابلیس) محافظت نمایند، گفت: خدایا بیفزای، فرمود: توبه را به او ارزانی دارم مادام که روح در بدن اوست، گفت: خدایا زیاد کن، فرمود:

می بخشم و ازکسی هم ترسی ندارم، گفت: برایم بس است.

۲- بکیر، از أبی عبد الله، یااز أبی جعفر علیهما السلام فرمود: إن آدم علیه السلام قال: یا رب سلّطت علیّ الشیطان و اجریته منّی مجری الدم (۱) فاجعل لی شیئا، فقال: یا آدم جعلت لک أن من همّ من ذریتک بسیّئه لم تکتب علیه، فإن عملها کتبت علیه سیئه، ومن همّ منهم بحسنه فإن لم یعملها کتبت له حسنه، وإن هو عملها کتبت له عشرا. قال: یا رب زدنی، قال: جعلت لک أن من عمل منهم سیئه ثم استغفر غفرت له، قال: یا رب زدنی، قال: جعلت لهم التوبه وبسطت لهم التوبه حتی تبلغ النفس هذه، قال: یا رب حسبی.(۲) آدم گفت: ای خدا شیطان را بر من مسلط کردی و او را همانند

۱- روی العامه أیضا(ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم) قال بعضهم: ذهب قوم ممن ینتمی إلی ظاهر العلم إلی أن المراد به أن الشیطان لا یفارق ابن آدم ما دام حیا، کما لا یفارقه دمه، وحکی هذا عن الازهری، وقال: هذا طریق ضرب المثل، والجمهور من علماء الامه أجروا ذلک علی ظاهره، وقالوا: إن الشیطان جعل له هذا القدر من التطرق إلی باطن الادمی بلطافه هیئته، لمحنه الابتلاء، ویجری فی العروق التی هی مجاری الدم من الادمی إلی ان یصل إلی قلبه فیوسوسه علی حسب ضعف إیمان العبد وقله ذکره وکثره غفلته، ویبعد عنه ویقل تسلطه وسلوکه إلی باطنه بمقدار قوه إیمانه ویقظته ودوام ذکره وإخلاص عمله، وما رواه المفسرون عن ابن عباس قال:(ان الله جعل الشیاطین من بنی آدم مجری الدم، وصدور بنی آدم مساکن لهم.

۲- بحارالانوار: ۶/ ۱۸ ح ۲ از اصول کافی: ۲/ ۴۴ و از کتاب حسین بن سعید مثل آن را.

خون در رگهایم جاری ساختی، برای من هم چیزی قرار ده (و امتیازی عطا فرما) فرمود: ای آدم من برایت قرار دادم هرکدام از نسل تو، به گناهی قصد نماید ولی انجام ندهد، برایش چیزی نمی نویسم و اگر قصد ثوابی کند و نکند برایش یک حسنه می نویسم و اگر انجام دهد. ده ثواب می نویسم، گفت: خدایا برایم زیاد کن، فرمود: برایت قرار دادم اگر از نسل تو گناهی کند و استغفار نماید، اورا می بخشم، گفت: خدایا برایم بیفزا، فرمود: توبه را برای آنها قرار دادم و درِ توبه را باز گذاشتم تا جانش به حلقومش برسد، گفت ای خدا بسم است.

پس ای عزیزان در هرمقامی از گناه و معصیت باشی، از توبه و برگشتن به سوی خدای یگانه، غفلت نکن، او بخشنده و مهربان است، در مجلس گذشته جریان آن جوان نبّاش و گورکن را، برایتان نقل کردم، حتّی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم اورا از درش راند، ولی اومأیوس نگشت و رفت درکوهستان های مدینه، گریست و ناله کرد و کار را بجائی رسانید، پیغمبری که اورا ازدرش رانده بود، مأموریت یافت که خود برود و بخشوده شدنش را، به او مژده دهد و خوشحالش نماید.

تبدیل سیئات به حسنات

ما انسان ها موجودی هستیم که از دو عنصر متضاد (روح مجرّد و تن ماده،) تشکیل و ترکیب یافته ایم، نه مانند فرشتگان، معصومیم گناهی از ما سرنزند ونه مثل حیوانات، بی عقل و بلا تکلیفیم که مسئولیتی نداشته باشیم، به این جهت زیر بار امانت خدا و تکالیف بی شمار هستیم.

از آنجا که خدای مهربان، دربرابر این مسئولیت ها، بنایش گذشت و بخشیدن است بزرگان دین فرموده اند: هروقت گناهی از شما سرزد بلافاصله، استغفار نمائید و یا عمل خیری انجام دهید تا اقلًا گناه زیادتر از ثواب نباشد.

و هچنین خدای توانا قول داده است، آنان که توبه و برگشت می کنند، تمام گناهانشان را، می بخشد و به تعداد گناهان برایش حسنات می نویسند و دیگر از معصیت، اثری باقی نمی ماند.

باز فرموده و قول داده است، آنانکه از معاصی کبیره و گناهان بزرگ، خود داری و پرهیز نمایند، سیئات کوچک را، می بخشد و چشم پوشی می نماید.

در این مقوله به آیات مبارکات، توجه فرمائید.

۱-اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم؛ و شما را در جایگاه خوبی وارد می سازیم. نساء: ۳۱

۲- خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت. و از آنها، دوازده نقیب (سرپرست) برانگیختیم. و خداوند (به آنها) گفت: «من با شما هستم! اگر نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید، و به خدا قرض الحسنه بدهید (در راه او، به نیازمندان کمک کنید)، گناهان شما را می پوشانم (می بخشم)؛ و شما را در باغهایی از بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می کنم. اما هر کس از شما بعد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است. مائده: ۱۲

۳- مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدّل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است! فرقان: ۷۰

۴- و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، گناهان آنان را می پوشانیم (و می بخشیم) و آنان را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش می دهیم. عنکبوت: ۷

۵- امّا کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگارانند! ۳۴ آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنان موجود است؛ و این است جزای نیکوکاران! ۳۵- تا خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده اند (در سایه ایمان و صداقت آنها) بیامرزد، و آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش دهد! ۳۵ زمر: ۳۳(۱)(۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۱ ؛ ص۵۵

---

۱ - ۱- إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً نساء: ۳۱ ۲- وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً وَ قالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِيلِ مائده: ۱۲ ۳- إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً فرقان: ۷۰ ۴- وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كانُوا يَعْمَلُونَ عنكبوت: ۷ وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ(۳۳) لَهُمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِكَ جَزاءُ الْمُحْسِنِينَ(۳۴) لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كانُوا يَعْمَلُونَ(۳۵) زمر: ۳۳

۲- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

این آیـات مبارکات برای ما، منشأ امیـد و مایه برکات و تفضّل خداونـدیست که، هیـچ وقت از فضل و کرم او، مأیوس و ناامید نشویم، زیرا او خودش می دانـد، مـا انسـان ها را، در برابر دو جانور خطرناکی به نام شـیطان و نفس، (با صـرف نظر از جنود و لشـکریانشان،) قرار داده است، روی این اصل باید درباره بنی آدم تفضل خاصـی هم داشـته باشد که دارد، یکی از آن تفضـل ها، تکفیر و نابود کردن گناهان صـغیره، در مقابل عدم ارتکاب، به گناهان کبیره است و دیگری به جدمان، حضـرت آدم علیه السلام وعده کرده است «أغفر و لا أبالی» می بخشم و (به کسی) اعتنائی ندارم (واز کسی ترسی ندارم).

ساحران فرعون

که عمری را با سـحر و جادوگری و شـعبده بازی گذرانـده و از مردم، هرگونه که دلبخواهشان بود، اختلاس کرده و سرکیسـه می نمودند.

اما پس از رو به رو شدن با حق و حقیقت، چون خود اهل فن بودند، بادیدن

عصای اژده ها شده حضرت موسی علیه السلام و ید بیضای او، و بلعیده و نابود کردن سحرها و شعبده های آنها، فهمیدند این کارها از جنس کارهای آنها نیست، لذا بی تردید تسلیم شده و خود را آماده شهادت در راه خدای موسی و هارون نمودند.

در قرآن کریم سرگذشت افتخارآمیزشان نقل، و از شخصیتشان تجلیل شده، که پس از استماع براهین توحیدی و رؤیت آیات الهی و اعجاز غیبی به دست موسی، ایمان آوردند و علی رغم همه فشارها و شکنجه ها، بر این ایمان پای فشردند.

سرگذشت این گروه انقلابی و پیشتاز طی حدود پنجاه آیه از سوره های اعراف، طه، شعراء و یونس در ضمن داستان موسی نقل شده است.

فرعون، پس از آن که موسی را به سحر متهم ساخت، با مشورت درباریان، تصمیم به گردآوری تمام ساحران بزرگ مصر گرفت و به آنان وعده ورود به دربار و جرگه مقربان را داد، اما این گروه حقجو که از هوشمندان بنی اسرائیل بوده و به سبب جای گاه ارزشمند این حرفه بدان روی آورده بودند، پس از مشاهده بی پرده آیات الهی و معجزات موسوی، ایمان خویش را به فرعون اعلام کردند وتوطئه او را نقش بر آب ساختند. از سویی، ایمان این گروه برجسته و متخصص توانست نظر برخی از آحاد آن جامعه را به سوی موسی و ایمان به رسالتش جلب نماید.

ساحران بنی اسرائیل، اسوه مقاومت دربرابر تهدیدهای جبهه کفر

شاید بتوان گفت برجسته ترین ویژگی ساحران فرعون که به طور قطع دارای تأثیر تبلیغی می باشد مقاومت ایشان دربرابر تهدیدها و وعیدهای متعدد دستگاه ستم فرعون است. ساحران با ایمان خود اصحاب کفر را غافلگیر نموده و توان عکس العمل را از آنان گرفتند و صحنه ترتیب یافته با هدف تضعیف موسی را به مؤثرترین عرصه تبلیغی او بدل ساختند و بدین ترتیب خشم و غضب فرعونیان را برانگیختند. این بود که فرعون گفت: پس بی شک دست های شما و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع می کنم و شما را بر تنه های درخت خرما به دار می آویزم، تا خوب بدانید عذاب کدام یک از ما سخت تر و پایدارتر است. (طه آیه ۷۱) اما آنها

اهمیتی نداده و به راه خویش ادامه دادند. و به همگان نشان دادند که حاضـرند آن همه تهدیدها و سختی ها را به خاطر نیل به مغفرت و رحمت الهی به جان بخرند:

«إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنا لِيَغْفِرَ لَنا خَطايانا وَ ما أَكْرَهْتَنا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقى» (طه، آیه ۷۳) ما به پروردگارمان ایمان آوردیم، تا گناهان ما و آن سحری که ما را بـدان واداشتی بر ما ببخشایـد، و خدا بهتر و پای دارتر است. در این آیه با اسـتدلال به این که پروردگار، می تواند گناهان و جادوگری ایشان را بیامرزد، ایمان خویش را مسـتدل می کنند و بر این اساس در پاسخ جمله «وَ لَتَعْلَمُنَّ أَيُّنا أَشَـدُّ عَـذاباً وَ أَبْقى» با شـیوه مقایسه می گویند: «وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقى» خداوند ما الله بهتر و ماندگارتر است». هم چنین در پاسـخ های خود اظهار داشـتند که تو در اوج و نهایت قدرت نیز تنها حاکم بر ما در این جهانی و اقتدار آن جهان، مطلقا از آن پروردگار ماست: «إِنَّما تَقْضِي هذِهِ الْحَياةَ الدُّنْيا» (طه، آیه ۷۲) تنها در این زندگی دنیاست که تو حکم می رانی.

البته ساحران بنی اسرائیل از ابتدای ورود به صحنه مقابله با موسی، با آگاهی و از روی شناخت حرکت کردند.

باآن که فرعون آنها را برای محکوم کردن موسی به خدمت گرفته و گرد آورد، اما اینان هرگز تن به نقشه فرعونی نداده و از آن جا که با برجسته ترین فنون سحر آشـنایی داشـته و جزء سرسپردگان فرعون نیز نبودند، با معیار حقیقت و درستی با اعجاز موسـی مواجه شدنـد: «فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مـا كانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف آیه ۱۱۸) پس حقیقت آشـکار گردیـد و کارهـایی که می کردند باطل شد. و سـرانجام به حقانیت منطق موسی اعتراف، و به رسالتش ایمان آوردند؛ «قالُوا إِنَّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ». این تعبیر حاکی از عمق تحولی است که در آنها به وجود آمده بود.

جلوه هـای آگـاهی در برخوردهـای سـاحران را در طی جملات زیر می توان مشاهـده نمود: در ابتـدا چون آگاهـانه و بـدون تأثیرپذیری نیرنگ های فرعونی، معجزه موسـی را نظاره کردند بی اختیار به سجده افتادند: «فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هارُونَ وَ مُوسى» (طه آیه ۷۰) پس ساحران به سجده درافتادند، گفتند: به

پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم. تعبیر قرآن به «فَأُلْقِیَ السَّحَرَهُ» که مفهومش افکنده شدن و افتادن است، اشاره به این است که آنچنان تحت تأثیر جاذبه معجزه موسی قرار گرفتند که گویی بی اختیار بر زمین افتاده و سجده کردند».

- و همچنین از روی بینشی عمیق نسبت به گناه سحر و زشتی حمایت فرعون، امید به مغفرت الهی را به دلیل ایمان یکباره خود اعلام کردند. «إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لَنا رَبُّنا خَطایانا أَنْ کُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِینَ» (شعراءآیه ۵۱) ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را بر ما ببخشاید، چرا که نخستین ایمان آورندگان بودیم.

آن گاه که ساحران از روی روحیه حقیقت جویی به درستی ندای موسی ایمان آوردند، حجم و شدت بسیار تهدیدهای فرعونی می توانست انسان های عادی را از تصمیم خویش منصرف گرداند، اما اینان ذره ای در ایمان و بینش خود تردید نکردند و تا پای جان بر آن ایستادند. جمله های مؤکد ایشان خطاب به فرعون گویای این حقیقت است: «قالُوا إِنَّا إِلی رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ» (اعراف آیه ۱۲۵) گفتند:

ما رو به سوی پروردگار خود می آوریم. «قالُوا لا ضَیْرَ إِنَّا إِلی رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ» (شعراءآیه ۵۰) گفتند: باکی نیست، ما رو به سوی پروردگار خود می آوریم. «قالُوا لَنْ نُؤْثِرَکَ عَلی ما جاءَنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الَّذِی فَطَرَنا» (طه آیه ۷۲) گفتند: ما هرگز تو را بر معجزاتی که به سوی ما آمده و بر آن کس که ما را پدیدآورده است، ترجیح نخواهیم داد.

از سرگذشت این گروه بازگشتگان به سوی خدا و دسته جان به کفان، خیلی درسها می توان آموخت، درس چگونگی توبه واقعی، درس مقاومت در برابر دشمن، درس فداکاری در راه مرام و. و. که هرکدام از اینها برای نجات آدم گنهکار و نیل او به سعادت ابدی، کافیست.

در جریان های واقعه کربلا هم کسانی بودند که در طول راه میان کوفه و مکه هنگام باز گشت از اعمال حج تمتع، از حضرت امام حسین علیه السلام دوری می جستند و نمی خواستند در یک منزل و محل فرود آیند، مانند زهیر بن قین که خیلی مواظب بود با حضرت روبرو نشده و مأخوذ به حیا نگردد.

ولی اتفاقا در یکی از منازل به علت عـدم امکان دور بودن، در نزدیک هم چادر زدنـد و زهیر اجبارا با امام علیه السـلام روبرو گردیـد و پس صـحبت نه چندان زیاد تسـلیم امام گردید و در زمره فدائیان و جانبازان آن حضـرت قرار گرفت حتی به عیالش هم طلاق داد و اورا به کوفه فرستاد تا در صحنه کربلا در دست دشمنان قرار نگرفته و اسیر آنان نشود.

این بزرگوار شب عاشورا چه خوشـحالی وشادی از خود نشان داد حتی به او ایراد گرفتند که این چه وقت مزاح و شوخیست؟! در جواب فرمود: بیشتر اهل کوفه که مرا می شناسـند، می داننـد من حتی در جوانی هم از این رفتارها خوشم نمی آمد و پرهیز داشتم ولی حالا می بینم دیگر میان ما و حوریان بهشتی فاصله ای نمانده است چرا خوشحال و شاد نشوم.

جانم به فدای شما ای عشقبازان راه حق و حقیقت و ای جان بر کفان سالار شهیدان که با در دست گرفتن جان عزیز خود، آن را با چه عشق و علاقه ای، به مولایشان تقدیم نمودند.

مجلس ۵ یاموسی در چهارمورد به وصیّت من عمل کن!

موضوع سـخنرانی امشب ما روایتی است که علامه مجلسی آن را در کتاب شریف بحارالانوار: نقل کرده و محدث قمی نیز در سفینه البحار بدین گونه آورده است.

أصـبغ بن نباته گفت: أمیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: قال اللّه تعالی لموسـی، یاموسی احفظ وصیّتی لک بأربعه أشیاء، أولیهنّ مادمت لاتری ذنوبک تغفر، فلا تشتغل بعیوب غیرک الثّانیه مادمت لاتری کنوزی قدنفدت، فلا تغتمّ بسبب رزقک. الثّالثه

مـادمت لاتری زوال ملکی، فلاترج أحـداً غیری، الرابعه مادمت لاتری الشّـیطان میّتاً فلاتأمن مکره.(۱) خداونت تعالی به موسی فرمود: ای موسی وصیت مرا در چهارچیز، حفظ نما،

۱- مادامی که ندیدی گناهان خودت بخشوده شده، به عیبجوئی دیگران مشغول مباش،

۲- تا ندیدی خزاین من، به پایان رسیده، غم روزی نخور،

۳- مادام که ندیدی سلطنت من از بین رفته، به کسی غیر از من امید وار نباش، ۴- تا ندیدی شیطان مرده، از مکر (و فریب او) در امان نباش.

لازم است در باره هر بند چهارگانه این روایت، توضیح مختصری دهم و اگر مجلس ما طولانی شود بقیه توضیح و تشریح را در مجلس بعدی، به پایان برم.

أولیهنّ مادمت لاتری ذنوبک تغفر، فلا تشتغل بعیوب غیرک

۱- مـادامی که ندیـدی گناهـان خودت بخشوده شـده، به عیبجوئی دیگران، مشـغول مبـاش، (جائی که خودت معیوبی، چرا به دیگران ایراد می گیری)

قرآن می فرماید.

۱- وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَـرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا (۳۶) اسراء: ۳۶ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسؤولند.

۲- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ (۱۲) حجرات: ۱۲ ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها

۱- سفینهالبحار: ج ۱ ص ۵۰۱ باب الاربعینّات.

بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است؛ و هرگز (در کار دیگران) تجسّس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است!

۳- وَ ما یَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِما یَفْعَلُونَ یونس: ۳۶ و بیشتر آنها، جز از گمان (و پندارهای بی اساس)، پیروی نمی کنند؛ (در حالی که) گمان، هرگز انسان را از حقّ بی نیاز نمی سازد (و به حق نمی رساند)! به یقین، خداوند از آنچه انجام می دهند، آگاه است!

۴- وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً (۲۸) نجم: ۲۸ آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی پایه پیروی می کنند با اینکه «گمان» هرگز انسان را از حقّ بی نیاز نمی کند!

۵- وَیْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ. همزه: ۱ وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای!

آیات فوق به ما می آموزد، تمامی عیب جوئی ها در اثر بد ظنّی و تبعیت از هوا و هوس، به وجود می آید، پس نخستین چیزی که در زندگی لازم است، اصلاح درون و ایجاد روحیه خوشبینی و حسن ظن داشتن به دیگران است.

الثّانیه مادمت لاتری کنوزی قدنفدت، فلا تغتمّ بسبب رزقک.

۲- تا ندیدی خزاین من، به پایان رسیده، غم روزی مخور،

(هیچ وقت خزاین خدا تمام نمی شود پس در غم و اندوه روز ی مباش،)

زیرا خداوند فرموده است.

۱- وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُها وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها كُلٌّ فِی كِتابٍ مُبِینٍ هود: ۶ هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند؛ همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است! [در

لوح محفوظ، در کتاب علم خدا]

۲- وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَفْقَهُونَ (۷) منافقون: ۷ آنها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند!» (غافل از اینکه) خزاین آسمانها و زمین ازآن خداست، ولی منافقان نمی فهمند!

در روایت آمده است: الرّزق يأتيک أسرع من السّيل و يتعقّبک كما يتعقّبک الموت فالرّزق مقسوم و الحريص محروم.(۱) روزی برایت می آید سریع تر از سیل، و ترا تعقیب می کند مانند تعقیب مرگ ترا، پس روزی تقسیم شده است و طمع کار محروم.

وقال الرزق يطلب العبد أشدّ من طلب الموت.(۲) و فرمود: روزی بنده را می جوید شدیدتر از جستن مرگ.

قال أبوعبدالله عليه السلام من صحّه يقين المرء أن لا يُرضى النّاس بسخط الله و لايلومهم على ما لم يأته الله فانّ الرّزق لايسوقه حرص حريص ولايردّه كراهيه كاره و لوأنّ أحدكم فرّ من رزقه كما يفرّالموت لأدركه رزقه كما يدركه الموت.(۳) از صحت یقین مرد آن است که مردم را با غضب خدا، از خود راضی نکند، و آنها را بر آنچه که هنوز خدا نیاورده (ونرسانده) ملامت نکند چون روزی را طمع طمعکار نمی آورد و سرپیچی کننده، از گرفتن آن، آن را بر نمی گرداند، و اگر کسی از روزی خود فرار کند حتما روزی او را درک خواهد کرد آن طور که مرگ او را درک می کند.

قال عليه السلام لوأنّ أحدكم هرب من رزقه لتبعه حتى يدركه كما أنّه ان هرب من أجله تبعه حتّى يدركه.(۴) اگریکی از شما از رزقش فرار نماید مانند فرار کردن از مرگ، رزق او، اورا پی گیر می شود تا به او برسد، آن گونه که اگر او از اجل (و مرگش) فرار کند، اورا

۱- لئالی الاخبار: ۲/ ۵۱.

۲- لئالی الاخبار: ۲/ ۵۱.

۳- لئالی الاخبار: ۲/ ۵۱.

۴- لئالی الاخبار: ۲/ ۵۱.

خواهد گرفت.

وقال انّ أرزاقکم تطلبکم کما تطلبکم آجالکم، فلن تفوتوا الارزاق کما لا تفوتوالاجال.(۱) و فرمود: همانا روزیتان شما را می جوید آن طور که اجل های شما می جوید، پس روزیتان از شما فوت نمی شود مانند فوت نشدن اجل ها.

برسر هردانه بنوشته عیان***کآن بود رزق فلان بن فلان

غم روزی مخوربرهم مزن اوراق دفتر را***که پیش از طفل ایزد پرکند پستان مادر را

رو توکل کن مشو بی پا و دست***رزق تو برتو زتو عاشق تراست

برسر هرلقمه بنوشته خدا***این نصیب است برفلان شه یا گدا

یک توریست و سیاحت کننده ای گوید: روزی در سایه درختی نشسته بودم دیدم یک باز در منقارش تکه گوشتی به اطراف درخت می چرخد، تعجب نموده وگفتم برای این سرّ و حکمتی هست، به او نگاه می کردم ناگهان کلاغ نابینا و بی پر و مو از سوراخی سر در آورد و آن باز نشست گوشت منقارش را تکه تکه کرد و به او خورانید تا سیر شد، گفتم سبحان الله پس از این ماجرا برای من مقام توکل حاصل گردید.(۲)

پادشاهی غذا می خورد و بازی از هوا فرود آمد و جوجه ای که بالای غذا بود برداشت و بالا رفت، شاه باعصبانیت سوار اسب شده و باز را تعقیب نمود تا اینکه باز بالای کوه رفت و شاه هم پشت سر او رسید به محلی دید دست و پای مردی را با زنجیر بسته و انداخته اند آنجا و باز روی سینه مرد نشست و جوجه را خورد کرده و به دهان مرد می گذاشت تا تمام شد و پرید در نزدیکی چشمه ای بود مرتب

۱- لئالی الاخبار: ۲/ ۵۲ از اصول کافی و کتب دیگر.

۲- لئالی الاخبار: ۲/ ۷۳.

منقـارش را پر از آب نموده و به دهـان او می ریخت تـا سیراب شـد وپریـد پی کـار خودش رفت، شاه از آن مرد ماجرایش را پرسـید و گفت من تـاجری هسـتم برای تجارت بیرون آمـدم و در پایین کوه راهزنان اموالم را از من گرفتنـد و دست و پایم را بسـتند و به اینجا انداختند یک روز گرسـنه ماندم تا اینکه این پرنده روزی دو مرتبه با روشـی که دیدید مرا تغذیه می کرد که شما رسـیدید، شاه گفت، خدا لعنت کند به کسی که غم روزی بخورد و سلطنت را ترک کرد و مشغول عبادت شد تا مرگش فرا رسید.(۱)

مالک دینارگوید: به مکه می رفتم به بیابانی گذشتم دیدم بازی نانی در منقار در حال پرواز است گفتم سبحان الله در این کار سرّی هست از راه منحرف شـده یـک میـل پشت سر بـاز راه رفتم دیـدم کنار چاهی نشـست و به داخل چاه رفت من هم کنار ایسـتاده مراقب اوضاع بودم دیدم آن پرنده در ته چاه روی سـینه مردی که چشـمان و دست وپایش را بسته بودند نشست و نان ریز کرد و نصف نان را به اوخوراند و منقارش راپر از آب نمود و سیرابش کرد و رفت؛

من داخل چاه رفته و دست و پا و چشمان مرد را باز کردم از ماجرایش سؤال کردم گفت: من از اهل خراسانم به مکه می رفتم و در این محل راهزن ها مرا به این روز انداختند و هرچه داشتم بردند؛

دوروز گـذشت و من گرسـنه و تشـنه ماندم و دعا کردم «الهی أغثنی» خدایا به فریادم برس ناگهان این پرنده سـر رسـید به این شکل مرا سیر و سیراب نمود؛

دست و پایش را بازنمودم و از چاه بیرون کشیدم ناگه هاتفی ندا درداد «کما أخلصته من البئر أخلصتک من الویل» آنگونه که اورا از چاه خلاص کردی مانیز ترا از چاه ویل نجات دادیم؛ پس باهم به مکه رفته و اعمالش را به جا آوردیم.(۲)

هارون الرشید به بهلول گفت: دستور می دهم مادام العمر برایت خرجی دهند،

۱- لئالی الاخبار: ۲/ ۷۳ از کتاب الانوار.

۲- لئالی الاخبار: ۲/ ۷۴ از کتاب خلاصه الاخبار.

گفت: هردو جیره خوار خدا هستیم آیا ترا بیاد دارد و مرا فراموش نموده؟!!.

پادشاهی به عالمی گفت: برای بچه هایت به من سفارشی کن، گفت: از خدا شرم دارم و حیا می کنم به بندگانش ازبنده دیگرش چیزی بخواهم.(۱)

روایت شده: سلیمان بن داود روزی در کنار دریا نشسته بود، دید مورچه ای یک حبه گندم را در دهان گرفته به سوی دریا می رود وقتی به دریا رسید لاک پشتی از دریا بیرون آمد و دهانش را باز نمود و مورچه به دهان اورفت ولاک پشت وارد دریا شد؛

سلیمان از این جریان تعجب کرد و به فکر فرو رفت و غرق در فکر بود، پس از مدتی دید لاک پشت بیرون آمد و دهانش را باز کرد و مورچه بیرون آمد ولی دانه گندم در دهانش نبود، سلیمان مورچه را خواست و از او قضیه راپرسید؟ عرض کرد یانبی اللّه در ته این دریا سنگ گودی هست و درون آن گودی کرم نابینائی را خدا آفریده و مرا مأمور نموده روزی اورا به او برسانم و سلحفات (لاک پشتی) را امر نموده، مرا در دهان گرفته و دَرِ سوراخ آن سنگ برساند و دهانش را باز نماید تا من آن دانه گندم را به اوبرسانم و سپس مرا در دهان گرفته به خشکی می رساند!.

سلیمان پرسید آیا تسبیح (یا ذکری) از آن کرم کور شنیده ای؟! گفت بلی می گوید: (پاک و منزّهی) ای کسی که مرا در درون این صخره ودر زیر این دریا فراموش نکرده ای، بندگان مؤمنت را نیز فراموش نفرما توئی مهربانتر از مهربانان.(۲)

در روایت دیگر حضرت موسی علیه السلام از خدا سؤال نمود الهی أرید أطّلع علی رزقک للعباد می خواهم بدانم به بندگانت چگونه روزی می رسانی فرمود: فردا برو کنار دریا تاببینی، فردا رفت دید حیوان کوچکی ازبیابان دوان دوان رسید در دهانش طعمه ایست آمد و قورباغه ای از دریا بیرون آمد و آن طعمه را گرفت فرو رفت به دریا، (گفت: خدایا تا اینجا دیدم بعدش چه؟) دستور رسید عصارا به دریا بزن، دریا

۱- لئالی الاخبار: ۲/ ۷۶.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۳.

شکافته شد، دید قورباغه با سرعت به قعر دریا رفت دهانش را به سنگ سیاه چسبانده، مورچه از سوراخ سنگ بیرون آمد و طعمه را از قورباغه تحویل گرفت، (عرض کرد خدا تا اینجا دیدم ولی بقیه ماجرا)، امر شد عصارا به سنگ بزن، زد سنگ را دو نیم کرد دید وسط سنگ سیاه قعر دریا کرم کوری طعمه را به دهان گرفته و مشغول خوردن است.

موسی گفت: سبحانک عجباًلمن عرفک کیف یهتم لرزقه. پاک و منزهی تو، تعجب از کسی است که ترا می شناسد چگونه به (دست آوردن روزیش) همت می ورزد (و غم روزی می خورد).(۱)

حکایت شده: معروف کرخی پشت سر امام جماعتی نماز خواند، وقتی از نماز فارغ شد از معروف پرسید من أین تأکل؟ از کجا می خوری؟ گفت:

صبر کن نمازی را که پشت سرت خواندم، اعاده نمایم! زیرا هرکس در رزقش شک کند در خالقش هم شک می کند.(۲)

در این باره جریان های شگفت انگیز زیادی هست که مجال نقل بیش از این نیست و این سرگذشت ها را استبعاد نکن بالاخره این بندگان مولائی دارند مخصوصاً آنانکه در راه او گرفتار چنین مخمصه ای شوند.

وقال صلی الله علیه و آله و سلم من أراد أن یکون أغنی النّاس فلیکن بما فی یدالله أوثق منه بما فی ید غیره هرکس بخواهد غنی ترین مردم باشد، پس بر آنچه که در دست خداست، مطمئن تر باشد از آنچه دردست جز اوست.

الثّالثه مادمت لاتری زوال ملکی، فلاترج أحداً غیری،

۳- مادام که ندیدی سلطنت من از بین رفته، به کسی غیر از من امید وار نباش،

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۲.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۵.

قدرت خدا، ابداً ازبین نمی رود، پس حل همه مشکلات را از او باید خواست.

مردی به مسافرت می رفت و زن حامله داشت، گفت خدایا من می روم و بچه ام را به تو می سپارم و برگشتنی ازتو صحیح وسالم می خواهم، حرکت کرد و رفت ولی بعد از او، زنش و بچه هم در شکمش، از دنیا رفت و دفنش کردند، این مرد بعد از مدتی برگشت و سراغ زن و بچه اش را گرفت و به او خبر دادند که هردو مرده اند، او زیاد گریه و زاری کرد ولی چه سود.

شبی خوابید در عالم رؤیا دید نوری از قبر عیالش به آسمان بلند است، بیدار شد و گفت حتماً خبری هست، شب هنگام به قبرستان رفت و قبر عیالش را نبش کرد، دید شکم عیالش دریده شده و بچه بیرون آمده و پستان مادر را به دهن گرفته، داره می مکد و شیر از آن جاریست!!.

ایستاد و سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا چه می شد مادرش را هم برای من نگه می داشتی؟!، شنید صدائی آمد و گفت: هنگام سفر فقط بچه ات را به خدا سپردی نه مادرش را این هم بچه ات.

عزیزان هر مشکلی داشته باشیم با خدا در میان بگذاریم و از او کمک بخواهیم چون قادر مطلق اوست و اوست که ندای ما را می شنود و به ما جواب می دهد «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» مرا بخوانید جوابتان را بدهم.

شواهد در این باره زیاد است و مجال کم، هرکس در زندگی خود مشابه این جریان را خیلی دیده و یاشنیده است.

الرابعه مادمت لاتری الشّیطان میّتاً فلاتأمن مکره.(۱)

۴- تا ندیدی شیطان مرده، از مکر (و فریب او) در امان مباش.

۱- سفینهالبحار: ج ۱ ص ۵۰۱ باب الاربعینّات.

شیطـان از موجودات آگـاه و مغروری می باشـد که به سـادگی تسـلیم اجرای فرمان خداونـد متعال نگردیـد و در اثر خود برتر بینی، حاضر نشد به آدم علیه السلام سجده کند و سرفرود آورد، زیرا او هزاران سال پیش از آدم علیه السلام آفریده شده است و سالیـان طولانی در آسـمان ها، به فرشـتگان موعظه و نصـیحت می کرد و ملایک اورا از جنس خود، می دانست، بـدینجهت دسـتور سـجده به آدم علیه السـلام به او هم شامل می گردید و دلیل عدم سجده او، به آدم علیه السلام این بود که خلقت او از آتش و آدم از خاک و این که آتش افضل از خاک و گل است.

این کبر و غرور اورا از تمام امتیازات، محروم و از درگاه ربوبیت مطرود،

گردیـد! در این موقعیت اسـتثنائی بود که خـدای عزّ و جلّ را زیر سؤال و در واقع محاکمه کرد (که خدایا تو عادلی پس نتیجه آن همه عبادت های هزاران سال من، چه شد؟!).

پاسخ شنید، در آخرت نصیبی نداری ولی به عنوان پاداش اعمالت، در دنیا هرچه بخواهی برایت می دهم چون فرد آگاه و دانا بود، تصـمیم گرفت تمام خواسـته های خود را متوجه اولاد حضرت آدم علیه السلام نماید تا با نیروهای درخواستی، نسل اورا، به آتش بکشد و نگذارد خداشناس و بندگان او باشند بدینجهت گفت:

خدایا مرا که به خاطر او از درگاه خودت و مقاماتم راندی، من می خواهم،

۱- اولاد من حد اقل دوبرابر اولاد او باشند،

۲- ما آنهارا ببینیم و آنها مرا نبینند،

۳- أجرنی فیهم مجری الدم فی العروق من در رگهای آنها مانند خون، در جریان و گردش باشم،

۴- مرا تا يَوْمِ يُبْعَثُونَ (قیامت) عمر بـده (این خواسـته های من در برابر عبادت چنـدین هزار ساله ام است فرمود: دادم قالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ* إِلى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تو مهلت داده شـدی تا روز وقت معلوم، حالا آن وقت معلوم تا زمان ظهور حضـرت بقیّه اللّه الاعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء است یا روز رستاخیز

یاکمی قبل از آن، مورد اختلاف در روایات است.

هرکدام از این ها باشد، شیطان به این زودی ها نخواهد مرد، پس نباید از نیرنگ و مکراو، در امان باشیم و بی خیال بنشینیم.

چنانکه کوفیان پیغمبر دیده و حسین در دامان او بزرگشده و روایات فراوان در باره او و برادرش، شنیده و حسین منّی و أنا من حسین و انّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النّجاه دانسته را، در اثر اغوای این موجود مطرود از درگاه خدائی، به روزی انداختند که در جلوی چشم سی هزار بلکه بیشتر حسین شناس، آن پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به حالی در آوردند با شنیدن کلمات آتشین هل من ناصر ینصرنی و هل من مغیث یغیثنی لخاطر حدّی رسول اللّه .. حتی یک نفرشان حاضر نشد به او کمک کند و یاری رساند، تا آنجا در برابر چشمان اهل و عیال و زن بچه اش به شهادت رسانده و اعضایش را پاره پاره نمودند.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۶ خلقت شیطان و چند پرسش درباره او

در ادامه تشریح توصیه های خداوند به موسی علیه السلام

البته: توجه دارید که در چندین سوره قرآن کریم جریان حضرت آدم علیه السلام و شیطان بیان شده است، من فقطآیات دو سوره مبارکه اعراف و حجر را بازگو می کنم، تابه نتایج آن، برسیم.

اعراف: ۱۰ ما تسلّط و مالکیّت و حکومت بر زمین را برای شما قرار دادیم؛ و انواع وسایل زندگی را برای شما فراهم ساختیم؛ اما کمتر شکرگزاری می کنید! ۱۱ ما شما را

آفریدیم؛ سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خضوع کنید!» آنها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. ۱۲ (خداوند به او) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل!» ۱۳ گفت: «از آن (مقام و مرتبه ات) فرود آی! تو حقّ نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبّر کنی! بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی! ۱۴ گفت: «مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند مهلت ده (و زنده بگذار!)» ۱۵ فرمود: «تو از مهلت داده شدگانی!» ۱۶ گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم! ۱۷ سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغشان می روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت!» ۱۸ فرمود: «از آن (مقام)، با ننگ و عار و خواری، بیرون رو! و سوگند یاد می کنم که هر کس از آنها از تو پیروی کند، جهنم را از شما همگی پر می کنم! ۱۹ و ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید! و از هر جا که خواستید، بخورید! امّا به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود!» ۲۰ سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت:

«پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه (اگر از آن بخورید،) فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!» ۲۱ و برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیرخواهانم. ۲۲ و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرودآورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارشان آنها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم: که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!» ۲۳ گفتند: «پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم! و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود!» ۲۴ فرمود: («از مقام خویش،) فرود آیید، در حالی که بعضی از شما نسبت به بعض دیگر، دشمن خواهید بود! (شیطان دشمن شماست، و شما دشمن او!) و برای شما در زمین، قرارگاه

و وسیله بهره گیری تا زمان معینی خواهد بود.»

۲۵ فرمود: «در آن [زمین] زنده می شوید؛ و در آن می میرید؛ و (در رستاخیز) از آن خارج خواهید شد.»

حجر: ۲۶ ما انسان را از گِل خشکیده ای (همچون سفال) که از گِل بد بوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم! ۲۷ و جن را پیش از آن، از آتش گرم و سوزان خلق کردیم! ۲۸ و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده، می آفرینم. ۲۹ هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!» ۳۰ همه فرشتگان، بی استثنا، سجده کردند ... ۳۱ جز ابلیس، که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد. ۳۲ (خداوند) فرمود: «ای ابلیس! چرا با سجده کنندگان نیستی؟!» ۳۳ گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده ای، سجده نخواهم کرد!» ۳۴ فرمود: «از صف آنها [فرشتگان] بیرون رو، که رانده شده ای (از درگاه ما!). ۳۵ و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود!» ۳۶ گفت: «پروردگارا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار!)» ۳۷ فرمود: «تو از مهلت یافتگانی! ۳۸ (امّا نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز وقت معیّنی.» ۳۹ گفت: «پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادّی را) در زمین در نظر آنها زینت می دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت، ۴۰ مگر بندگان مخلصت را.» ۴۱ فرمود: «این راه مستقیمی است که بر عهده من است (و سنّت همیشگیم) ... ۴۲ که بر بندگانم تسلّط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند؛ ۴۳ و دوزخ، میعادگاه همه آنهاست!

۴۴ هفت در دارد؛ و برای هر دری، گروه معیّنی از آنها تقسیم شده اند! ۴۵ به یقین، پرهیزگاران در باغها (ی سرسبز بهشت) و در کنار چشمه ها هستند. ۴۶ (فرشتگان به آنها می گویند:) داخل این باغها شوید با سلامت و امنیّت! ۴۷ هر گونه غلّ [حسد و کینه و دشمنی] را از سینه آنها برمی کنیم (و روحشان را پاک می سازیم)؛ در حالی که

همه برابرنـد، و بر تختها روبه روی یکدیگر قرار دارند. ۴۸ هیـچ خسـتگی و تعبی در آنجا به آنها نمی رسد، و هیچ گاه از آن اخراج نمی گردند! ۴۹ بنـدگانم را آگاه کن که من بخشـنده مهربانم! ۵۰ و (اینکه) عـذاب و کیفر من، همان عـذاب دردناك است!

با دقت در مفادآیات فوق، مستحضـر می شویم که شیطان با بنی آدم از دشـمن خونی هم، بـدتر است، زیرا سـبب از دادن آن همه مقامات آسمانی، سرپیچی از یک فرمان آن هم سجده نکردن به آدم است.

خـدای متعال در سوره مبارکه یس به ما اولاد آدم هشـدار داده و اتمام حجت نموده است «یس: ۶۰ آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم، شیطان را نپرستید، او برای شما دشمن آشکاری است؟! ۶۱ و این که مرا بپرستید، راه مستقیم این است؟!.

شیطان بعد از آنکه درخواستهایش مورد قبول افتاد سوگند یاد کرد و قسم خورد:

ص.: قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ

(ص: ۸۳) ص: ۸۲ گفت: «به عزّتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد، ۸۳ مگر بندگان خالص تو، از میان آنها!».

قالَ فَبِما أَغْوَيْتَنِی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ (۱۷) اعراف: ۱۶- ۱۷ «اکنون که مرا گمراه سـاختی، من بر سـر راه مسـتقیم تو، در برابر آنهـا کمین می کنم! ۱۷ سـپس از پیش رو و از پشـت سـر، و از طرف راسـت و از طرف چـپ آنهـا، بـه سـراغشان می روم؛ و بیشـتر آنهـا را شکرگزار نخواهی یافت!»

حجر ۳۹ گفت: «پروردگـارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادّی را) در زمین در نظر آنها زینت می دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت، ۴۰ مگر بندگان مخلصت را.» ۴۱(۱)

۱- قالَ رَبِّ بِما أَغْوَيْتَنِی لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ(۳۹) إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ(۴۰) حجر ۳۶

پس ای برادران و خواهران: این دشـمن قسم خورده ما اولاد آدم، با لشـکر بی شـمارش (که ما در مـدت کمی از دنیا رخت بر می بندیم و می رویم، ولی آنها هزاران سال عمر می کنند و چندین برابر مایند)، شب و روز وقت و بیوقت، در شـهر و روستا و کوه ودشت بالاخره، زمین و آسـمان، در ستیزنـد تا ما را از رحمت خـدا دور کرده و در غضب معبودمان گرفتار سازند، چقدر باید هشـیار باشـیم، تا در برابر آنها شـکست نخوریم و خوشحالشان ننمائیم، بدینجهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ارتش برگشـته و پیروز خود فرمود: خوش آمدنـد گروهی که جهـاد اصـغر را گذرانـدن و برایشـان جهـاد اکـبر مانـد!، گفتند: ای رسول خدا جهاد اکبر چیست؟ فرمود جهاد المرأ مع نفسه جنگیدن مرد با نفس خود.

ناگفته نماند حضرت آدم علیه السلام نیز از خدا درخواست هائی دارد، در یکی از مجالسم، آنهارا تشریح کردم و یک فرازش این بود:

فقال آدم: رب! هـذا الـذی جعلت بینی وبینه العداوه، لم أقو علیه وأنا فی الجنه، وإن لم تُعِنی علیه، لم أقوا علیه، فقال الله: السـیئه بالسیئه، والحسـنه بعشر أمثالها إلی سبع مائه، قال: رب زدنی، قال: لا یولد لک ولد إلا جعلت معه ملکا أو ملکین یحفظانه، قال: رب زدنی، قال: التوبه معروضه(۱) فی الجسـد ما دام فیها الروح، قال: رب! زدنی، قال أغفر الذنوب ولا ابالی، قال حسبی.(۲) ... پس آدم عرض کرد خـدایا این کس که میان من و او عـداوت قرار دادی، من در بهشت از عهده اش برنیامدم، اگر (در زمین) کمکم نکنی، توان مقابله با اورا ندارم،

خدا فرمود: من برایت گناه را یکی و ثواب را ده تا هفتصد برابر می نویسم، گفت خدایا زیاد کن، فرمود: هر فرزندی که از تو متولد شود، من برای او دو فرشته قرار می دهم تا اورا (از شر ابلیس) محافظت نمایند، گفت: خدایا بیفزای، فرمود: توبه را

۱- فی نسخه: مفروضه.

۲- بحارالانوار: ۶/ ۳۳ ح ۴۴ از تفسیر العیاشی.

به او ارزانی دارم مادام که روح در بـدن اوست، گفت: خـدایا زیاد کن، فرمود: أغفر و لاأبالی می بخشم و ازکسـی هم ترسـی ندارم، گفت: برایم بس است.

پس عزیزان بزرگوار به هوش باشـیم، بـا ارتکـاب گناهـان، نه جـد بزرگوارمان حضـرت آدم علیه السـلام را غمگین کنیم و نه دشمن سازش ناپذیر خود شیطان را خوشحال نمائیم.

حال در اینجا اجباراً به پاسخ چند پرسش در رابطه با شیطان، متعرض می شوم.

خلقت شیطان

۱- سؤال: خداوند چرا شیطان را آفرید با اینکه می دانست سرچشمه وسوسه ها و گمراهی هامی شود؟

جواب: اولاـ خلقت شیطان از آغـاز خلقت پـاک و بی عیبی بود سـپس بـا سوءاسـتفاده از آزادی خودبنـای طغیـان و سرکشـی گـذاشت و رانـده درگاه خداونـد گردیـد ثانیا وجود شـیطان برای پویندگان راه حق نه تنها زیانبخش نیست بلکه رمز تکامل و موفقیت نیز محسوب می شود زیراوجود یک دشمن قوی در مقابل انسان باعث پرورش و ورزیدگی و ترقی او می گردد نتیجه اینکه شـیطان گرچه به حکم آزادی اراده در برابر اعمـال خلاـف خود مسـئول است ولی وسوسه هـای او، زیانی برای بنـدگان خدا و آنهایی که می خواهند در راه حق گام بردارند نخواهدداشت بلکه بطور غیر مستقیم برای آنها ثمر بخش خواهد بود.(۱)

سئوال: چرا خدای عادل شیطان و نیروهای مخالف را در برابر ما قرار داد؟

جواب: بی شک وجود تضادها یعنی نیروهای مخالف، پویندگان راه حق را در رسـیدن به تکامل، آماده می سازد. دانشـمندان جامعه شناس معتقدند که یکی از عوامل پیشرفت ملت ها و جامعه ها اینست که در برابر نیروهای مخالف واقع می

۱- تفسیر نمونه ج ۶ ص ۱۱۱ نویسنده: ناصر مکارم شیرازی- و جمعی دیگر.

شونـد و ناگزیرنـد برای حفظ موجودیت خود تلاش کنند و در نتیجه نیروهای ذاتی آنان در راه پیشـرفت و اعتلا به حرکت در می آید. به عکس یکی از مهمتری عوامل عقب افتادگی اینست که ملتی در یک محیط آرام و بدون دردسر و تضادها زندگی کند و مجبور نباشد برای وضعی بهتر تکاپو نماید.

همچنین دانشـمندان طبیعی معتقدند که اگر میکروب های مضـر از راههای مختلف وارد بدن انسان نمی شدند و سلولهای بدن بـا هجوم دائمی به آنها به فعالیت نمی پرداختنـد جسم انسان هرگز نمو کنونی را نـداشت. این را نیز می دانیم که برای افزایش مقاومت و مصونیت بـدن در برابر بیماری های مختلف از میکروب های همان بیماری اسـتفاده می شود یعنی میکروب ضـعیف شـده را به بـدن تزریق می کننـد تـا گلبولهـای سـفید، خود در برابر هجوم میکروب هـا واکنش نشان دهنـد، این واکنش همان مصونیت و مقاومت در برابر بیماری است.

کوتـاه سـخن آنکه تضادهـا در هر صورت رمز تکامـل و ترقی است به شـرطی که به صورت صـحیح از آن بهره برداری شود. بنابراین وجود تضادها نه تنها باعث بدبختی نیست بلکه عامل بسیار موثری برای تکامل انسان به حساب می آید.

و اما شـیطان در انتخاب مسیر غلطی که در پیش گرفته هیچگونه اجباری نداشـته بلکه مانند بشـر در تعیین سرنوشت خود آزاد آفریده شده است،

ولی با این همه، وجود او به عنوان یک عامل تضاد می تواند مورد استفاده قرار گیرد و ما می توانیم با مقاومت در برابر وسوسه هـای او، بر نیروی ایمـان و فضـیلت و ارزش هـای خود بیفزاییم، چون می دانیم شـیطان و نیروهای مخالف ما را به فساد مجبور نمی کننـد بلکه تنها از بیرون انسان ها را صـدا می زنـد و بشـر می تواند با نیروی عقل و ایمان و راهنمایی های پیامبران بر آنها پیروز شود و راه صـحیح را انتخـاب کنـد از این نظر است که می گوییم وجود تضادهـا برای تکامـل یافتن انسانها مفیـد و لازم است.

۲

حدود نفوذ شیطان

سؤال: قرآن بطور آشکار می گوید خداوند به شیطان اعلام کرد راهی بر بندگان حقیقی من نداری، پس چرا گروه های بی شماری پیرو او شده و به دعوت او لبیک می گویند.

جواب: آنچه خداوند به شیطان خاطر نشان ساخت این است که وی نمی تواند بندگان حقیقی اورا اغوا کند و کردارهای زشت و حرام را در نظر آنها زیبا جلوه دهد و در نتیجه آنها را از شاهراه ایمان و اطاعت به سوی کفر و معصیت بکشاند، این یک واقعیت است بندگان حقیقی خدا در برابر شیطان کم نمی آورند و دائم با او در مبارزه هستند و شب و روز با او دست و پنجه نرم کرده و مشغول جهاد اکبرند.

اصولا هر کس با میل خود، دریچه های قلب خود را به روی شیطان می گشاید وگرنه او بدون اجازه خود ما، از این مرز نمی تواند عبورکند.

به عبارت روشنتر، مقصود از راه یافتن شیطان این است که بر اثر ضعف ایمان وسهل انگاری انسان، قلب او مورد تسخیر شیطان واقع می شود و در نتیجه ارتکاب گناه را در نظر وی آسان می سازد و هرگز شیطان یک چنین راهی به روح و روان پیامبران و بندگان خالص خدا را ندارد.

چنانکه علاوه برآیات گذشته که به عرض رساندم، در چندآیه قرآن کریم، حدود نفوذ اورا بیان نموده است.

۱- ابراهیم: ۲۲ و شیطان، هنگامی که کار تمام می شود، می گوید: «خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلّف کردم! من بر شما تسلّطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابر این، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید! نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من! من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا

قرار دادید) بیزار و کافرم! مسلّماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند!»(۱)

۲- إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ نحل: ۹۹ چرا که او، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکّل می کنند، تسلّطی ندارد.

۳- إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکِیلًا (۶۵) اسراء: ۶۵ (اما بدان) تو هرگز سلطه ای بر بندگان من، نخواهی یافت (و آنها هیچ گاه به دام تو گرفتار نمی شوند)! همین قدر کافی است که پروردگارت حافظ آنها باشد.»

۴- حشر: ۱۷- ۱۶ کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: «کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم)!» امّا هنگامی که کافر شد گفت: «من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!» ۱۷ سرانجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می مانند؛ و این است کیفر ستمکاران!(۲)

ازآیات فوق بخوبی استفاده می شود که شیطان هیچگونه تسلطی بر بنی آدم ندارد فقط از دور صدا زننده و وسوسه کننده است آنگونه که درآیات سوره ابراهیم خود نیز تصریح می کند، همه می دانیم این سخن واقعیت دارد، او کی از دست ما گرفته و وادار به زشتی ها و پلیدی ها می کند، سوت می زند و ما هم با صدای سوت او می چرخیم. خدایا به احترام مقدسات عالم، قسمت می دهیم ما را از شرور شیاطین جنّ و انس محفوظ بدار آمین یاربّ العالمین.

۱- وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمَّا قُضِیَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُکُمْ فَأَخْلَفْتُکُمْ وَ ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلا تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنْفُسَکُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِکُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِیَّ إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ(ابراهیم ۲۲)

۲- کَمَثَلِ الشَّیْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ فَلَمَّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِی ءٌ مِنْکَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ(۱۶) فَکانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِی النَّارِ خالِدَیْنِ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ الظَّالِمِینَ(حشر: ۱۷)

شیطان به حضرت یحیی علیه السلام گفت: هرکس را با زبان و روش خود فریب می دهم، بلی هیچ وقت به من روحانی نمی گوید: به سینما و کاباره یا مجلس رقص و. و. برویم مرا در همین بالای منبر وسوسه می کند فلان مطلب را نگو مبادا به آقای فلانی برخورد یا با صدای خوب اشعار و مداحی کن، مردم به به چه چه بکنند و. و. با این فریب ریا و خود نمائی، نیت خالص را از من می گیرد و دست خالی، از منبر پائین می آورد!.

به طبقه جوان گوید: باباجان حالا- چه وقت نماز و روزه گرفتنت است، از جوانیت استفاده کن قلبت صاف باشد پاشو در فلانجا مجلس ساز و آواز و رقص و پایکوبی وقمار و می خوارگی است یک ساعتش به دنیا می ارزد و. و. وقتی که پیر شدی به کربلا و مشهد می روی توبه می کنی،! با این وسوسه ها طبقه جوان را از عبودیت و بندگی، باز می دارد و امثال این جریان هازیاد است.

۳

شیطان در قیامت

سئوال: آیه ۲۲ سوره ابراهیم که در بالا- ذکر گردید، دلیل بر این است که شیطان در روز رستاخیز با پیروان خودسخن می گوید و آنها را به باد ملامت و شماتت خود می گیرد، چگونه شیطان این توانایی را دارد که در آن محضر بزرگ با همه پیروان خود تماس پیدا کند

جواب: اولًا این آیه مبارکه دلیل این است که او جز دعوت کننده و صدا زننده از بیرون، نیست و تسلطی در درون آدمی ندارد هرکس به صدایش جواب مثبت داد، از خدا دور می شود، ولی راه برایش بسته نیست باز می تواند با نیروی توبه و بازگشت، به سوی خدا برگردد.

وثانیاً خداوند توانایی سخن گفتن باپیروان خود در قیامت را به شیطان می دهد و این در واقع یک نوع مجازات روانی برای پیروانان شیطان و اخطاری است به همه پویندگان راه او در این جهان که پایان کار خود و رهبر خویش را از هم اکنون ببینند و

به هر حال خداوند وسیله این ارتباط را میان شیطان و پیروانش به نحوی فراهم می کند.

موعظه شیطان به حضرت نوح و موسی علیهما السلام

شیطان به محضر بعضی از انبیاء علیهم السلام می رسید و صحبت می کرد از جمله با حضرت یحیی علیه السلام گفتارهائی دارد، روزی به حضرت یحیی گفت: من از بندگی و فرمان برداری تو به خدا، خوشم می آید حضرت پرسید مردم را چگونه می فریبی و از راه حق دور می داری؟! گفت: کمی صبر کن تا برگردم، پس از گذشت چند دقیقه ای، دید شیطان ظاهر شد کلاهی با انواع و اقسام رنگ ها برسر دارد و زنگوله ای دردست می زند و می رقصد!، پرسید ابلیس این چه وضعیست؟! گفت: ای یحیی این کلاهی که برسر دارم و رنگهای گوناگون، من هرکس را با رنگ مناسب خودش می فریبم و از ره به در می کنم، عالم را با راه علم وعابد را با راه عبادت و جوان را با دلت صاف باشد وقتی که پیر شدی توبه می کنی و پیر را با نویدهای متناسب و. و.

پرسید آن زنگوله چیست؟ گفت: ای یحیی نوای تمام موسیقی های عالم از این سرچشمه می گیرد با زدن این زنگوله همه را به حرکت وا می دارم و می رقصانم، زن و مرد و پیر و جوان و. و.

پرسید در فکر فریب دادن من هم می باشی؟ گفت: بلی، مادرت که برایت آش می پزد و از آن سیر می خوری، در آن حال می خواهم به تو نزدیک شوم باز روی مرا می سوزانی!! حضرت فرمود: با خدا عهد می بندم دیگر از آش مادر سیر نخورم، شیطان گفت: من هم با خدا عهد می بندم، به هیچ کس حرف راست و درست نگویم، برای فریب تو در آن مسیر امید کوچکی داشتم، آن را هم خراب کردم.

روزی به حضرت نوح علیه السلام گفت: ای نوح به تو سه نصیحت می کنم هیچ وقت آن را فراموش نکن. ۱- هیچ وقت تکبر مکن من تکبر کردم و به آدم سجده نکردم و آن همه عبادت هایم به فنا رفت و نابود گردید، ۲- طمع را از خود دور کن، آدم به شجره منهیه طمع کرد و از بهشت رانده شد و آن همه ناز و نعمت از دستش رفت،

۳- دور و بر حسد نگرد حسادت بیچاره ات می کند آن گونه که قابیل را کرد، به وصایت داداش کوچک تر از خودش حسد برد و اورا کشت، و پایه قتل ناحق را گذاشت، تا انقراض عالم هر قدر قتل ناحق پیش آید، قابیل شریک جرم او خواهدبود.

شیطان عین این نصیحت را خواست به حضرت موسی بگوید: حضرت عصبانی شد و خواست اورا از خود براند، خطاب رسید یا موسی به نصیحت او گوش بده، او نیز گوش داد ولی یک نکته اضافه کرد گفت: هیچ وقت با زن اجنبیه در جای خلوت ننشین بدان که سومی تان من خواهم بود آخر شمارا از راه به در می کنم، لااقل دَر را باز گذارید یا یک بچه ای ممیز کنارتان باشد.

حکم ریاست «ری و طبرستان» به دست عمربن سعد داده شده و آماده حرکت بود که قضیه کربلا پیش آمد، ابن زیاد او را احضار کرد و مأموریت را به او محول نمود، یک شب مهلت خواست، با ایل و تبار حتی باغلام زرخرید خود مشورت کرد هیچکدام از آنها (باتذکر بر این که فردا در قیامت خونخواه حسین جدّ او پیغمبر خواهد بود یابن سعد خودت را بیچاره نکن) اجازه چنین جنایتی را ندادند، وقتی که آنها رفتند و مجلس از ناصحان خالی شد، شیطان حضور یافت و یک مسئله شرعی درست کرد و جلویش گذاشت، یابن سعد حسین یک مسلمان است و دیه یک مسلمان صد نفر شتر است، او را بکش و امارت «ری» را به دست آور و به جای صد شتر دویست شتر می دهی، هم ریاستت به دست می آید و هم دیه او را دوبرابر داده ای، (این مطلب را از مغز او گرفت که قتل امام، کفر است و هم باید قصاص شود نه دیه) بااین ترفند اورا به اعلام موافقت، وادار کرد و خسر الدنیا و الاخره نمود و با جنایت خود، زمینیان و آسمانیان را، تاروز قیامت، به عزا نشانید و اشک چشمان آنهارا جاری ساخت.

قساوت قلب و سنگدلی او به جائی رسید که پس از شهادت جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اینکه کراراً شنیده بودند درباره او می فرمود: حسینٌ منّی و أنا من حسین

لحمه من لحمی و دمه من دمی حسین از من و من از حسینم گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است.

دستور داد اعلام کنند تا بر بدنهای آن شهدای ممتاز جهان بشریت مخصوصاً جوانان هاشمی، اسب بدوانند و پاره پاره نمایند و کردند و دل شیعیانش را تاابد جریحه دار نموده و آتش زدند. ألا لعنه اللّه علی القوم الظّالمین.

مجلس ۷ توکل برخدا

هرکسی در طول زندگی، سعی دارد برای خود، یک تکیه گاه و نقطه اتکاء داشته باشد، تا با دل گرمی آن، به زندگی خود ادامه دهد و پایش نلرزد، و درمورد تکیه گاه هم هرچه قوی تر و محکم تر باشد، به همان اندازه، فکر و خیال آدمی، راحت تر و آرامشش بیشتر می شود.

مثلا یکی در صدد پیدا کردن شغل ثابت و پر درآمد و دیگری در طلب علم و دانش، در رشته های مختلف است و آن یکی در پی شغل دولتی و استخدام است و. و. همه این تلاش ها صرفاً به این خاطر است که در زندگی، نیازمند مرد و نامرد نشود مخصوصاً در زمان از کار افتادگی و عائله مند شدن.

حال ببینیم کدام تکیه گاه، برای جای جای زندگیمان، آرام بخش و بی دغدغه است.

آن چه که ازآیات و اخبار و سفارش بزرگان و تجربه دیدگان، به دست می آید، علاوه بر این که باید برای تأمین نیازهای زندگی، تلاش و سعی و کوشش داشته باشیم، همیشه به خدا توکل کرده و او را پشت و پناه خود قرار دهیم.

توکل به معنای متکی بودن و پناه بردن به خداست، کسی که در دوران زندگی

خود به خدا متکی شود و به او پناهنده شود و از او یاری بخواهد، خداوند به او کفایت می کند و به او یاری می رساند و رها نمی سازد، به آیات و روایات که ذکر می کنم، دقت نمائید تابرنامه زندگی خود را، روی آن بنا نمائیم.

۱- ... فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران ۱۵۹) إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ آل عمران: ۱۶۰ اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد! و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان، تنها بر خداوند باید توکل کنند!

۲- وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً طلاق: ۳ هرکس به خدا توکل نماید، پس او برایش کافی است و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هر کس بر خدا توکّل کند، کفایت امرش را می کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است!

۳- لَهُ مَقالِيدُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۶۳) زمر: ۶۳ کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست؛ و کسانی که به آیات خداوند کافر شدند زیانکارانند.

دقت در این آیات به ما می آموزد که کلیدهای زمین و آسمان در دست قدرت اوست و هرکس به او تکیه کند، مغبون نمی شود بلکه، همیشه برنده است، زیرا صراحتاً قول داده است که اوست کفایت کننده و اوست روزی دهنده.

پس باید در هرحال و هرجا و هرلحظه از او یاری بخواهیم و از او کمک

بگیریم.(۱)

خدا رزق و خرج زندگی متوکلین را تأمین می کند

قال رسول الله علیه السلام صلی الله علیه و آله و سلم:

مَنْ تَوَکَّلَ عَلَی اللّه کَفاهُ مَؤنَتَهُ وَرِزْقَهُ مِنْ حَیْثُ لایَحْتَسِبُ؛

هر کس به خدا توکل کند، خداوند هزینه او را کفایت می کند و از جایی که گمان نمی برد به او روزی می دهد.(۲)

۱- به ترجمه برخی ازآیات مربوط به توکـل، توجه فرمائیـد. ۴- الله است ومعبـودی جز او نیست پس مؤمنـان بایـد تنهـا بر الله توکل کننـد. سوره التّغابن/ آیه ۱۳ ۵- هیچکس فرمـانروای عـالم جز خـدا نیست من بر او توکل می کنم و بایـد صاحبان مقام توکل هم بر او اعتماد کننـد. سوره یوسف/ آیه ۶۷. ۶- آنچه نزد الله است برای کسانی که ایمان آورده انـد و بر پروردگارشان توکل می کننـد، بهتر و پایدارتر است. سوره شوری/ آیه ۳۶. ۷- بگو او(الله) پروردگار من است و معبودی جز او نیست، بر او توکل نمودم، توبه و بازگشت من به سوی اوست. سوره الرّعـد/ آیه ۳۰. ۸- مؤمنان کسانی هسـتند که چون یاد الله به میان آید دلهایشـان ترسـان شود و چون آیاتش بر آنان تلاوت شود، ایمانشان فزونی یابـد و بر پروردگار خویش توکل می کننـد. سوره الانفال/ آیه ۲. ۹- بر الله توکل کن، کافی است که الله کارسازی فرماید. سوره الاحزاب/ آیه ۳ ۱۰- موفقیت من جز به(یاری) الله نیست، براو توکـل کرده ام و به او روی آورده ام. سـوره هود/ آیه ۸۸. ۱۱- نیکو پاداشی است پاداش عمل کنندگان، آنان که بردباری نموده و بر پروردگارشان توکل نموده اند. سوره العنکبوت/ آیات ۵۸ و ۵۹.

۲- کنزالعمال، ج ۳، ص ۱۰۳، ح ۵۶۹۳. قـال الصـادق علیه السـلام: إِنَّ الغِنی وَالْعِزَّ یَجولانِ فَإِذا ظَفِرا بِمَوْضِعِ التَّوَکُّلِ أَوْطَنا؛ بی نیازی و عزّت به هر طرف می گردند و چون به جایگاه توکل دست یافتند در آنجا قرار می گیرند. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۵، ح ۳. قال الباقر علیه السـلام: مَنْ تَوَکَّلَ عَلَی اللّه لایُغْلَبُ وَمَنِ اعْتَصَمَ بِاللّه لایُهْزَمُ؛ هر کس به خدا توکل کند، مغلوب نشود و هر کس به خـدا توسـل جویـد، شـکست نخورد. جامع الأخبار، ص ۳۲۲. قـال رسـول الله صـلی الله علیـه و آله و سـلم: التَّوَکُّلُ بَعْدَ الْکَیْسِ مَؤْعِظَهٌ؛ توکّل کردن(به خـدا) بعـد از به کار بردن عقل، خود موعظه است. کنزالعمال، ج ۳، ص ۱۰۳، ح ۵۶۹۶. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: الطِّیَرَهُ شِرْکٌ وَمامِنّا إِلّا(و یطیّر) وَلکِنَّ اللّه یُذْهِبُهُ بِالتَّوَکُّلِ؛ فال بد زدن شرک است و هیچ کس ازما نیست مگر این که به نحوی دسـتخوش فال بد زدن می شود، اما خداوند با توکل به او آن را از بین می برد. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۷۰، ح ۳۵۳۸ رَأی رَسولُ اللّه صـلی الله علیه و آله قَوْمـا لا یَزْرَعونَ قالَ: ما أَنْتُمْ؟ قالوُا: نَحْنُ الْمُتَوَکِّلونَ، قالَ: لا، بَلْ أَنْتُمْ الْمُتَّکِلونَ؛ رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم گروهی را که کشت و کار نمی کردنـد، دیدند و فرمودند: شـما چه کاره ایـد؟ عرض کردنـد ما توکل کننـدگانیم. فرمودنـد: نه، شـما سـر باریـد(یعنی خرجتان بر دیگریست که خـدا باشـد). مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۷، ح ۱۲۷۸۹.

یکی از بزرگان فرمود: من به مقام توکل رسیدم به سبب زنی در سفرمکه که در جلوی حاجی ها با سرعت زیاد راه می رفت و من خیال کردم او توشه راه و مرکب ندارد: نزدیک او رفته و از جیبم بیست درهم بیرون آوردم و به او گفتم: این را بگیر و برای خودت مرکبی کرایه نما، آن زن نگاهی کرد و نگرفت و دستهایش را به آسمان بلند کرد و دستهایش پر از زر گردید و بمن گفت: ای شیخ تو از جیبت در می آوری و من از هوا، برو پی کارت من محتاج نیستم پس این آیه را تلاوت نمود «وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» و گفت: رزق و توشه من برخداست و از مخلوقات ابداً چیزی نخواسته ام؛

به خود گفتم من این کرامات از مردان شنیده بودم و حالا از زنها دیدم، به او گفتم ترا به خدا قسمت می دهم به من بگو باچه وسیله ای به این مقام رسیده ای؟!، گفت با توکل (به خدا) از این ماجرا من به مقام توکل رسیدم و باقی عمرم را راحت شدم.(۱)

(حضرت) دانیال پیغمبر (علیه السلام) در زمان (شاه) ستم پیشه و طغیانگر بود، و در تفسیر است در دست بخت نصر نود سال اسیر بود، وقتی فضل او را دید و دانست که بنی اسرائیل فَرَجِ او را منتظرند، اورا گرفت و به چاه وسیعی انداخت و چند حیوان درنده ازجمله شیر ماده ای هم انداخت که اورا پاره پاره کنند، ولی هیچکدام

۱- لئالی الاخبار: ۲/ ۷۲.

از آن درنده ها به او نزدیک نشد! و شیر خاک می خورد و پستانش پر از شیر می شد و به او می خوراند؛

پس خداونـد به پیغمبری در بیت المقـدس وحی نمود، بنـده من دانیـال در چاهیست برایش طعام ببر، عرض کرد خـدایا دانیال کجاست؟ فرمود: از قریه بیرون می روی و گرگی جلویت می آیـد پشت سـرش برو تورا راهنمائی می کند، گرگ اورا به سـر چاه رسانـد و دانیال را صـدا زد، دانیال از ته چاه جواب داد، لبیک صـدای غریبی را می شـنوم، گفت خداونـد به تو سـلام می رساند و این طعام و نوشیدنی را برایت فرستاده است، پس آب و غذا را به چاه انداخت و دانیال گفت: الحمد للّه الّذی لاینسی من ذکره ولا یخیب من دعاه و من توکّل علی اللّه، کفاه، الحمـد للّه الّذی لاینسانی حین یقطع منّی الحِیَلْ.(۱) ستایش خدائی را که، هرکس اورا یاد آورد، فراموش نمی کند و هرکس او را دعا کند، محرومش نمی سازد و هرکس به او توکل کند، برایش کفایت نماید، حمد خدائی را که مرا فراموش نکرد زمانی که راههای چاره جوئی برایم قطع گردید (و بسته شد).

بعضـی از اصـحاب گویـد: با رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به یکی از کوه های مدینه بیرون رفتیم، با اشاره دست مرا خواست، نزدیکش رفتم پرنـده نابینائی را دیدم در شاخه درخت نوک منقارش را بهم می زد، فرمود: می دانی چه می گوید؟، گفتم: نه فرمود:

می گویـد: خدایا توعادلی که ظلم نمی کنی چشـمانم را از من گرفتی، گرسـنه ام مراسـیر کن، ناگهان ملخی به داخل دهانش پریـد و او شـروع به خوردن نمود و دوبـاره منقار بهم زد، فرمود: می دانی چه می گویـد؟ گفتم نه، فرمود: میگویـد، من توکّل علی اللّه کفـاه و من ذکره لاینسـاه هرکس به خـدا توکـل کنـد برایش کفایت می نمایـد و هرکس اورا به یاد آورد فراموشـش نکند.(۲)

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۴- ۵۳ تلفیق و تنظیم چند روایت به صورت بالا.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۵۳.

ازآیت الله بهاءالدینی نقل می کنند فرمود: آیت الله شیخ عبدالکریم حائری به قم که آمد به محضر بزرگان علما کسی را فرستاد که ابلاغ نماید عبدالکریم در اختیار شماست) یعنی اگر امری یانیازی داشتید در خدمتم،! از جمله به محضرآیت الله حجت کوه کمری فرستاد ایشان در جواب فرمودند: (البته ما نیاز بیشتری به کریم داریم ولی به عبدالکریم، نه، با وجود کریم به عبدالکریم نیازی نداریم).(۱)

توکل مراتبی دارد.

قال الکاظم علیه السلام: لَمّا سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعالی: (وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ): التَّوَکُّلُ عَلَی اللّه دَرَجاتٌ، مِنْها أَنْ تَتَوَکَّلَ عَلَی اللّه فی امورِکَ کُلِّها فَما فَعَلَ بِکَ کُنْتَ عَنْهُ راضیا تَعْلَمُ اءَنَّهُ لایَألوکَ خَیْرا وَفَضْلًا وَتَعْلَمُ أَنَّ الْحُکْمَ فی ذلِکَ لَهُ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّه بِتَفویضِ ذلِکَ إِلَیْهِ وَثِقْ بِهِ فیها وَفی غَیْرِها؛ در پاسخ به سؤال ازآیه «و هر کس به خدا توکل کند او برای وی بس است» توکل کردن بر خدا درجاتی دارد: یکی از آنها این است که در تمام کارهایت به خدا توکل کنی و هر چه با تو کرد از او خشنود باشی و بدانی که او نسبت به تو از هیچ خیر و تفضّلی کوتاهی نمی کند و بدانی که در این باره حکم، حکم اوست، پس با واگذاری کارهایت به خدا بر او توکل کن و در آن کارها و دیگر کارها به او اعتماد داشته باش.(۲)

امام رضا علیه السلام:

ما حَدُّ التَّوکل؟ فَقال لی: ان لا تَخافَ مَعَ اللهِ احَداً؛

حد توکل چیست؟ حضرت فرمودند: اینکه با وجود خدا از هیچ کس نترسی (۳)

۱- آقای فرحزاد در سخنرانی سحر ۲۵ ماه رمضان المبارک سال ۱۳۸۵ شمسی.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۵، ح ۵.

۳- جهاد النفس، ح ۲۹۲.

نتیجه پناه بردن بغیر خدا.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

یَقولُ اللّه عَزَّوَجَلَّ ما مِنْ مَخْلوقٍ یَعْتَصِمُ دونی إلّا قَطَعْتُ أسْبابَ السَّماواتِ وَأسبابَ الأَرْضِ مِنْ دونِهِ فَإنْ سَأَلَنی لَمْ اعْطِهِ وَإنْ دَعانی لَمْ اجِبْهُ؛

خداوند عزوجل می فرماید: هیچ مخلوقی نیست که به غیر من پناه ببرد، مگر این که دستش را از اسباب و ریسمان های آسمانها و زمین کوتاه کنم، پس اگر از من بخواهد عطایش نکنم و اگر مرا بخواند جوابش ندهم.(۱)

امام علی علیه السلام:

التَّوَکُّلُ عَلَی اللّه نَجاةٌ مِنْ کُلِّ سوءٍ وَحِرْزٌ مِنْ کُلِّ عَدُوٍّ؛

توکل بر خداوند، مایه نجات از هر بدی و محفوظ بودن از هر دشمنی است.(۲)

امام علی علیه السلام:

مَنْ تَوکَّلَ عَلَی اللّه ذَلَّتْ لَهُ الصِّعابُ وَتَسَهَّلَتْ عَلَیْهِ الأَسْبابِ؛

هر کس به خدا توکل کند، دشواری ها برای او آسان می شود و اسباب برایش فراهم می گردد.(۳)

قال الکاظم علیه السلام:

مَن أرادَ أن یکونَ أقوَی النّاسِ فَلیتَوکل عَلی اللهِ؛

هر که می خواهد که قویترین مردم باشد بر خدا توکل نماید.(۴)

۱- امالی طوسی، ص ۵۸۵، ح ۱۲۱۰.
۲- بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۷۹، ح ۵۶.
۳- غررالحکم، ج ۵، ص ۴۲۵، ح ۹۰۲۸.
۴- بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۴۳. امام جواد علیه السلام: الثِّقَهُ بِاللهِ ثَمَنٌ لِکُلِّ غالٍ و سُلَّمٌ الی کُلِّ عالٍ؛ اعتماد به خدا بهای هر چیز گرانبها است و نردبانی به سوی هر بلندایی. بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۴. امام جواد علیه السلام: ثَلاثٌ مَن کُنَّ فِیهِ لَم یَندَم: تَرکُ العَجَله، وَ المَشورَه، وَ التَّوَکُلُ عَلَی اللهِ عِنـدَ العَزمِ؛ سه چیز است که هر کس آن را مراعات کنـد، پشـیمان نگردد: ۱- اجتناب از عجله، ۲- مشورت کردن، ۳- و توکل بر خدا در هنگام تصمیم گیری. مسند الامام الجواد، ص ۲۴۷. امام علی علیه السلام: مَن

تَوکَّلَ عَلَی اللهِ ذَلّت لَهُ الصِّعابُ وَ تَسَهّلَت عَلَیهِ الأسبابُ هر که بر خدا توکل کند دشواریها برایش آسان شده و اسباب برایش فراهم گردد. غررالحکم ح ۳۸۸۸ ص ۱۹۷

توکل کنندگان در قرآن

البته برای نمونه چند توکل کنندگان برخدا را از انبیاء علیهم السلام از خود قرآن کریم، با آوردن کمی از سرگذشت آنها، بیان می کنم.

۱- حضرت نوح (علیه السلام) ازتوکل کنندگان بر خدا در قرآن

هنگامی که نوح (علیه السلام) در برابر دشمنان نیرومند و لجوج و متعصب قرار گرفت، با اعتماد و توکل بر خداوند، در برابر همه آنان مقاومت کرد، هر قدر آنان به اذیت و آزار این پیامبر خدا پرداختند، حضرت نوح (علیه السلام) دست از دعوت آنان به توحید و یکتا پرستی و ارشاد و راهنمای بر نداشت، قرآن کریم در این زمینه به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می گوید:

سرگذشت نوح (علیه السلام) را برای آن ها (مسلمانان نخستین که در چنگال دشمنان زورمند گرفتار بودند) بخوان، در آن هنگام که به قوم خود گفت: ای قوم من! هرگاه موقعیت من و یادآوری هایم نسبت به آیات الهی بر شما سنگین (و غیرقابل تحمل) است (هر کاری که از دستتان ساخته است بکنید، من ترس ندارم) من بر خدا توکل کرده ام (۱)

راستی این چه عاملی بود که نوح (علیه السلام) را با مؤمنان اندکی که اطراف او بودند، در برابر دشمنان قدرتمند و سرسخت، شجاعت و شهامت می بخشید، که این چنین ایستادگی کردند و قدرت آنان را به باد مسخره گرفتند، و بی اعتنای خویش را به نقشه ها و افکار و بت های آن ها نشان دادند، و به این وسیله ضربه ای محکم روانی برآنان وارد ساختند. آری این عامل چیزی جز ایمان به خدا و توکل بر ذات

۱- یونس/ ۷۱.

پاک او نبود،

علامه طباطبایی در المیزان می گوید: نوح چنان در توکلش قرص و محکم بود که در مقابل قومش می گفت: من درقبال تهدیدی که از ناحیه سینه های دردمند و روحیه های تنگ شما متوجه من است، بر خدا توکل کرده ام و کارم را به او ارجاع داده و او را وکیل خود ساخته ام تا در شئون من تصرف کند و خود را گرفتار تدبیر و نقشه کشی نکرده ام (۱)

این نکته کمال توکل و اتکال نوح را بر خدا بیان می کند، به گونه که از خودش اصلا نقشه و طرحی نداشته و تمام کارهایش را به خدا وا گذار کرده باشد. این همان بالاترین مرتبه توکل است.

۲- حضرت هود (علیه السلام) از توکل کنندگان در قرآن:

حضرت هود (علیه السلام) که بعد از دوران حضرت نوح علیه السلام می زیسته است، ازسو ی قوم بت پرستش تهدید به مرگ می شود، با صراحت تمام از خدایان دروغین و معبود های ساختگی آنان بیزاری جسته، و در مقابل آنان مقاومت کرده و توکل و اتکایش را به خدا به نمایش می گذارد، قرآن کریم در حکایت از هود چنین می فرماید:

گفت: من خدا را به شهادت می طلبم، شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آنچه شریک (خدا) قرار می دهید از آن چه غیر او (را می پرستید)! حال که چنین است، همگی برای من نقشه بکشید؛ و مرا مهلت ندهید! (اما بدانید کاری از دست شما ساخته نیست چرا که) من، به الله که پروردگار من و شماست، توکل کرده ام (۲)

هود با گفتن: إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ ... علت عدم خوف و ترس خود را از مشرکین و خدایان آن ها بیان می کند، و می گوید من امرحفظ خودم و خذلان (و نابودی و شکست) شما را به خدا وا گذار کرده ام، و اعتماد و تو کلم بر او می باشد؛ زیرا فقط

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۱۵۰.

۲- هود/ ۵۴- ۵۶.

پروردگار مالک امر من و امور شماست (۱).

آری از آن جای که بالاترین مقامات برای بنده مقام توکل است، و پس از آن که می داند (لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا) است و تمام امور تحت مشیت الهی انجام می گیرد و هر چه او بخواهد همان تحقق پیدا می کند، باید خودی خود را کنار گذاشته، و تمام امور را به خدا وا گذار کند.

زجاج می گوید: این از بزرگ ترین معجزه های پیامبران خداست، که خود به تنهائی در برابر جامعه های گمراه و بیداد پیشه خود، که همگی برضد آنان به ستم و تجاوز رفتار می کردند، دلیرانه می ایستادند و آنان را اینگونه و با این بیانات منطقی و قهرمانانه به مبارزه می طلبیدند و بسان (حضرت) هود بی هیچ ترس و دلهره ای از شرارت تجاوزکاران، می گفتند: آن چه از دست شما و خدایانتان ساخته است انجام دهید! و شگفت این جا است که آنان هم نتوانستند به او زیان و آسیبی برسانند.

۳- حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) ازتوکل کنندگان بر خدا در قرآن:

از آن جائی که این پیامبر بزرگ الهی و قهرمان توحید، زندگی اش سر تا سر درس عبودیت و بندگی خدا، تسلیم در برابر دستورات الهی، جهاد فی سبیل الله و مبارزه با شرک و بت پرستی بود، و امت اسلامی از برکت دعای او و مفتخر به نام گذاری او می باشد(۲)، قرآن مجید او و پیروانش را به عنوان الگو و سر مشق معرفی کرده (۳) و گوشه ی از مبارزه ی او با شرک و بت پرستی و بیزاری جستن او از مشرکین را بیان

۱- رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، بیروت، دارالمعرفه، ج ۱۲، ص ۱۷۰.

۲- تفسیرنمونه، ج ۲۴، ص ۱۸.

۳- لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ برای شما در زندگی آن ها(ابراهیم(علیه السلام) و پیروان او) اسوه حسنه[و سرمشق نیکویی] بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سرپیچی کند به خویشتن ضرر زده است، زیرا خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است. ممتحنه/ ۶.

می کند، و در مورد توکل و اتکایش بر خدای سبحان چنین می فرماید: ... رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ(۱)، بار الها، ما بر تو توکل کردیم و رو به درگاه تو آوردیم و بازگشت تمام خلق به سوی توست.

توکل ابراهیم (علیه السلام) در بین آتش نمرودیان:

در آن هنگام که بت پرستان لجوج و متعصب و خشمگین، او را به خاطر در هم شکستن بت های شان به محاکمه کشیده بودند، و ابراهیم (علیه السلام) در یک قدمی مرگ قرار داشت، و شعله های آتش از هر طرف زبانه می زد، و چنان دریای عظیم از آتش به وجود آورده بودند و به اندازه شعله اش عظیم بود که پرندگان قادر نبودند از آن منطقه بگذرند(۲) با این حال ابراهیم (علیه السلام) بت شکن معبود هایشان را به سخریه می کشید و با دلایل محکم، منطق خرافی آن ها را در زمینه بت پرستی در هم می کوبید، و ایمان و توکلش به خدای یگانه را به نمایش می گذاشت. در همین مورد در تفسیر علی بن ابراهیم (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) را در منجنیق گذاشتند، عمویش آزر آمد و یک سیلی محکم به صورت او زد و گفت: از مذهب توحیدت بازگرد! (ابراهیم (علیه السلام) اعتنائی به او نکرد) در این هنگام خداوند فرشتگان را به آسمان دنیا فرستاد تا نظاره گر این صحنه باشند، همه موجودات از خداوند تقاضای نجات ابراهیم (علیه السلام) را کردند، از جمله زمین گفت: پروردگارا! بر پشت من بنده موحدی جز او نیست و هم اکنون در آتش فرو می رود، خطاب آمد اگر او مرا بخواند مشکلش را حل می کنم، جبرئیل (علیه السلام) در منجنیق به سراغ او آمد و گفت: ای ابراهیم (علیه السلام) به من حاجتی داری تا انجام دهم؟ ابراهیم (علیه السلام) گفت: به تو نه! اما به پروردگار عالم آری! در این جا بود که جبرئیل انگشتری به او داد که این جمله ها (که در واقع دستور نجات بود) بر روی آن نوشته شده بود: لااله الاالله محمدرسول الله، ألجأت ظهری الی الله، أسندت امری الی الله، وفوضت امری الی الله!

۱- ممتحنه، آیه ۴.

۲- تفسیرنمونه، ج ۱۳، ص ۴۴۵.

(در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: در این هنگام ابراهیم (علیه السلام) با خدا چنین راز و نیاز کرد: یا احد یا احد یـا صـمد یا صـمد یا من لم یلـد و لم یولـد و لم یکن له کفوا احـد توکلت علی الله (۱) این جمله هـا که مفهوم واقعیش همـان توکل همه جانبه بر خدا بود، کار خود را کرد،

و هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) در میان آتش پرتاب شد به تعبیر روایت: اوحی الله الی النار کونی به ردا، فا ضطربت اسنان ابراهیم (علیه السـلام) من البرد حتی قـال: و سـلاما علی ابراهیم (علیه السـلام) در این هنگام خداونـد به آتش وحی فرسـتاد که سرد شو! آتش آن چنان سرد شد که دندان های ابراهیم (علیه السلام) به هم می خورد، سپس خطاب آمد و سلاما علی ابراهیم (علیه السـلام) سـرد و سالم باش برای ابراهیم (علیه السـلام) (در این هنگام آتش به محیطی آرام بخش مبدل گشت) و جبرئیل درکنار ابراهیم (علیه السـلام) قرار گرفت و با او به گفتگو نشـست. نمرود از فراز جایگاه خود چنین گفت: من اتخذالها فلیتخذ مثـل اله ابراهیم علیه السـلام اگر کسـی می خواهـد معبودی برای خود برگزینـد هماننـد معبود ابراهیم (علیه السـلام) را انتخاب نماید(۲)

توکل ابراهیم (علیه السلام) در سرزمین مکه:

و هم چنین این ماجراهـا انسـان را به یـاد گـوشه ای دیگر از سـر گـذشت ابراهیم (علیه السـلام) و توکـل او بر خـدا در یکی از مشـکل ترین ساعات زنـدگانیش می انـدازد، و آن جریان آوردن حضـرت ابراهیم علیه السـلام فرزنـد دلبندش اسـماعیل (علیه السـلام) و مادرش هاجر را، طبق فرمان خداونـد، به سـرزمین مکه که در آن روزی که سـرزمین خشک و خاموش و فاقـد همه چیز بود، که در آن سرزمین لم یزرع آن ها را گذاشت، و با آن ها خدا حافظی کرد و رفت، در این لحظه های سخت و دشوار قرآن کریم اطاعت ابراهیم (علیه السلام) خلیل از فرمان الهی و توکلش بر خدا را چنین بیان می کند:

۱- تفسیرنمونه، ج ۱۳، ص ۴۴۶.

۲- اخلاق در قرآن، ج ۲، ص، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم(ع)، ج ۲، ص ۷۳ و ۷۴ باتلخیص.

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، (با فرمان تو و با توکل بر تو) ساکن ساختم تا نماز را بر پا دارند؛ تو دل های گروهی از مردم را متوجّه آن ها ساز؛ و از ثمرات به آن ها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را به جای آورند.(۱)

آیا اگر ایمانی هم چون کوه، و دلی هم چون دریا، و توکلی در سطح بسیار بالا نباشد، ممکن است انسان همسر و فرزند دلبند شیر خواره اش را، در سرزمینی خشک و سوزان و بی آب و علف فقط برای امتثال فرمان خدا رها کند، و از آن جا به وطن خویش باز گردد؟! تنها در پرتو توکل به خدا و امید و یقین داشتن به او است که انسان می تواند دست به چنین اقدامی تاریخی و اعجاب برانگیز، بزند. و به راستی که به تعبیر قرآن کریم در ابراهیم (علیه السلام) خلیل اسوه و الگو است برای موحدان و مسلمانان، در زمینه های مختلف از توحید و یکتا پرستی گرفته تا مبارزه با شرک و بت پرستی و از تسلیم در برابر دستورات خدا گرفته تا رسیدن به اوج قله ی رفیع توکل و یقین.

۴- حضرت شعیب علیه السلام از توکل کنندگان بر خدا در قرآن:

قوم حضرت شعیب، که مردم را از پذیرفتن دعوت شعیب باز می داشتند، و همواره سعی می کردند راه خدا را که همان دین فطرت است کج و ناهموار طلب کنند و بپیمایند، شعیب علیه السلام آنها را به یاد نعمت های خداوند انداخته و توصیه می کرد که از تاریخ امم گذشته و سرانجام مفسدین ایشان عبرت گیرند. او در انجام وظیفه خود که ارشاد و راهنمایی قومش بود، نهایت سعی و تلاش خویش را به کاربرد، ولی قومش استکبار ورزیده، نه تنها به دستورات او گردن ننهادند و زیر بار حق نرفتند، بلکه شعیب و پیروان او را با تأکید و اخراج، تهدید کردند و گفتند: باید از دین توحید دست بر دارید وگرنه از شهر و دیارتان اخراج خواهیم کرد. حضرت

۱- ابراهیم(ع)، آیه ۳۷.

شعیب بـا کمال شـجاعت و شـهامت و با اتکال به خـدا، در برابر تمام این تهدیـدات و اسـتکبار ورزیـدن های قومش، با کمال استقامت و پایداری می ایستد، و برای این که به آن ها بفهماند که از این تهدیدات شما ترس و هراسی ندارم و هرگز دست از دعوت به توحیـد و یکتاپرستی بر نمی دارم می گوید: ... وَسِعَ رَبُّنا کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْماً عَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْنا ...(۱)، پروردگار ما بر همه چیز کاملًا آگاه است، ما بر خـدا توکل کردیم. چون خداونـد کسـی را که بر او اعتماد و توکل می کند از شـر هر چیزی حفظ می کند (۲۳)، و شر اشرار و توطئه گران را دفع نموده، و شخص متوکل را در نیل به اهدافش یاری خواهد کرد.

با توکل بر خـدا در برابر آن تهدیـدات مقاومت کرد و دست از دعوت به توحیـد و یکتاپرستی بر نداشت. راستی شـگفت آور است که انسانی تک و تنها یا با یارانی بسیار اندک، در برابر گروهی عظیم و متعصب و زورمند، این گونه بایستد، و این چنین تهدید های آن ها را به باد سـخریه بگیرد، آری این گونه قدرت روحی و شـجاعت و شهامت بر خاسته و نشأت گرفته از ایمان و توکل بر خداست.

۵- یعقوب (علیه السلام) از توکل کنندگان بر خدا در قرآن:

در جریان یعقوب علیه السـلام و پسـرانش نیز چیزی که بیش از همه بر جسـتگی پیدا کرده توکل و اعتماد به خداست، زیرا در تاریخ می بینیم که پسـران حضـرت یعقوب از پـدر در خواست می کنند که برادرشان بنیامین را همراهشان به سـرزمین کنعان بفرستد، در مرحله اول حضرت یعقوب علیه السلام با این درخواست مخالفت می کند، ولی بعد از گرفتن عهد و پیمان خدایی از فرزندانش، راضـی می شود که فرزند دلبندش بنیامین را همراه برادرانش که سابقه بسـیار سوئی هم در مورد یوسف داشتند، بفرستد، در این موقعیت حساس و دشوار که می خواهد اجازه دهد که فرزندانش، بنیامین را

۱- اعراف، آیه ۸۹.

همراه خودشان به سرزمین کنعان ببرند (سرزمینی علاوه بر این که، یک کشور بیگانه است، برای رسیدن به آن جا، باید راه دور و درازی را بپیمایند) اتکا و اعتمادش به خداست نه به فرزندانش؛ لذا بر خدا توکل کرده و چنان که قرآن حکایت می کند فرمود: ... اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ (۱) خدا بر آن چه ما می گوییم وکیل باشد. یعنی توکلم و اعتماد و امیدم به خداست که او حفظ فرماید، به من برگرداند.

اگر او حفظ نکند فرزندان من نمی توانند کاری از پیش ببرند.

در این جا می بینیم که یعقوب در عین حال که از فرزندانش و ثیقه و عهد و پیمان گرفت، ولی تمام امید و اعتمادش به خدا ست، چنان که در آخر سخنانش این مطلب را آشکار کرد و توکلش را اظهار نمود. و هم چنین در وصیتی که درآیه بعدی آمده، نخست سفارش می کند از یک دروازه وارد مصر نشوند، بلکه از درهای متعدد وارد شوند، و آن گاه بر پروردگارش خدای متعال توکل کرده و تمام کسانی را که دارای روحیه توکل هستند نیز دستور به توکل بر خدا می دهد و می فرماید: ... عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ،(۲) بر او توکّل کرده ام؛ و همه متوکّلان باید بر او توکّل کنند یعنی حتم و لازم است بر مردم و انسان های که دارای ایمان به خدا و روحیه توکل هستند، که آن ها نیز متوکل باشند و بر او توکل کنند، این سخن یعقوب اشاره دارد به این که شما ابناء من هم مطمئن به حفظ خود نباشید، بلکه توکلتان بر خدا باشد، که او شما را از هر گزندی و حسد و نظری حفظ فرماید (۲۸)

این توکل حضرت یعقوب بهترین درس و الگو است، که انسان نباید متکی به اسباب باشد، بلکه در عین حال که از اسباب استفاده می کند توکل و اعتمادش به خدا باشد.

۶- حضرت موسی (علیه السلام) از توکل کنندگان در قرآن:

یکی از کسانی که قرآن از او به عنوان متوکل یادمی کند، حضرت موسی (علیه السلام) و

۱- یوسف، آیه ۶۷.

۲- ۲۷- یوسف، آیه ۶۷.

هم چنین به دنبال او بنی اسرائیل می باشد، حضرت موسی در مبارزات بسیار سخت و پی گیری که با فرعون و فرعونیان داشت، با توکل به خدا نهایتاً به پیروزی رسید و بنی اسرائیل را از تحت استثمار و بردگی فرعون و فرعونیان نجات داد.

هنگامی که حضرت موسی مأموریت پیدا کرد، که فرعون و اطرافیانش را به توحید و یکتا پرستی دعوت کند، او نیز به سراغ فرعون رفته دعوت خویش را آغاز کرد، ولی فرعون و فرعونیان به خاطر کبر و خود برتر بینی که داشتند، از پذیرش دعوت حضرت موسی سر باز زدند، و از این که در برابر حق سر تسلیم فرود آورند، و دعوت پیامبر خدا را اجابت کنند، تکبر ورزیدند. در پی دعوت حضرت موسی به یکتاپرستی، تنها گروهی که به موسی ایمان آوردند، فرزندانی از قوم او بودند. علامه طباطبایی در المیزان می گوید: عده ای از زیردستان بنی اسرائیل بودند که به حضرت موسی ایمان آوردند، نه سردمداران و اشراف و توانگران (۱)

موسی بن عمران علیه السلام برای این که آرامشی به آن ها ببخشد، و آن ها از وحشت رهائی یابند، دستور توکل بر خدا را به آنان داد، قرآن کریم در حکایت از حضرت موسی (علیه السلام) چنین می فرماید: وَ قالَ مُوسی یا قَوْمِ إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُوا إِنْ کُنْتُمْ مُسْلِمِینَ (۲)، ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده اید و تسلیم او هستید بر او تو کل کنید. یعنی تنها در سایه توکل بر خداست، که می توانید با چنین حاکم نیرومند بی رحم و متکبر سرکش مبارزه کنید، و از شر او در امان بمانید.

بدیهی است که حضرت موسی (علیه السلام) در این امر یعنی توکل بر خدا پیشگام بود؛ زیرا: اولًا پیامبران الهی تا خودشان متصف به صفتی نباشد دیگران را به آن دعوت نمی کنند، و به هر چیزی که دیگران را به آن دعوت می کنند خودشان در اعلا مرتبه آن صفت قرار دارند، بنابراین حضرت موسی بالاترین مرتبه توکل را دارا بود. ثانیا اگر مقام توکل را نداشت آن هم بالاترین درجه آن را، چگونه ممکن بود یک مرد

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۱۶۴.

۲- یونس، آیه ۸۴.

چوپان، با نداشتن هیچ گونه قدرت ظاهری، به جنگ یکی از ابرقدرت ها و بزرگ ترین قدرت های نظامی و سیاسی زمان خود برود؟!

۷- توکل بنی اسرائیل در قرآن:

به دنبال دعوت موسی (علیه السلام) پیروانش را به توکل بر خدا، آن ها نیز دعوت موسی را لبیک گفته و در پاسخ او توکلشان را بر خدا اظهار داشتند، قرآن در حکایت از آنان چنین می فرماید: فَقالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱) ماتنها بر خدا توکل داریم (سپس رو به درگاه خدا آوردند و چنین دعا کردند:) پروردگارا ما را مورد شکنجه این گروه ستمگر قرار نده.

آری حضرت موسی و بنی اسرائیل نیز نتیجه توکلشان را دیدند، و با کمال سلامتی و پیروزی از دست فرعون و فرعونیان نجات پیدا کرده، و از دریای نیل عبور نمودند، و خدای متعال دشمنان مؤمنین و پیروان راستین موسی را، طبق وعده ای که داده بود نابود کرد و بدست دریای نیل سپرده به دیار عدم فرستاد.

۸- مؤمن آل فرعون ازمتوکلین بر خدا در قرآن:

یکی دیگر از کسانی که قرآن او را از متوکلین و واگذارندگان کارش به خدا معرفی می کند، مؤمن آل فرعون است.

مؤمن آل فرعون که بود؟. ازآیات قرآن همین قدر استفاده می شود که او مردی بود از فرعونیان که به موسی (علیه السلام) ایمان آورده بود اما ایمان خود را مکتوم و مخفی می داشت، ولی در دل به موسی عشق می ورزید و به او علاقه داشت و خود را موظف به دفاع از او می دید. و در لحظات حساس به یاری موسی شتافت و او را از یک توطئه خطرناک قتل رهای بخشید(۲) بعضی از مفسرین می گوید: مؤمن آل فرعون از اول عمر ایمان کامل داشت، و گفته اند نامش حزقیل بود (و یکی از

۱- یونس: ۸۶.

۲- تفسیرنمونه، ج ۲۰، ص ۸۷.

پیامبران بوده) و از زمان نوح (علیه السلام) بوده و ششصد سال کتمان ایمان می کرد تا موقعی که حضرت موسی مبعوث شد و در کنـار او با قوت قلب و جرئت، ایمان خویش را اظهار داشت (۱) گفتـار او را با فرعون قرآن درسوره مؤمن (غافر) ازآیه ۲۸ تاآیه ۴۵ همین سوره بیان می کند. مؤمن آل فرعون با نصایح و گفتار خیر خواهانه و دوستانه، و گاه با ترساندن از عذاب الهی و یاد آوری سرنوشت اقوام نوح و عاد و ثمود، می خواست فرعون و اطرافیانش را از قتل موسی منصرف ساخته، و آن ها را به ایمان آوردن به موسی متقاعد نماید، ولی وقتی دید که گفتار او به فرعون و اطرافیانش تأثیر ندارد، ایمانش را اظهار داشت، و گفتنی ها را بیان کرد و خطاب به قومش چنین گفت: فَسَتَذْكُرُونَ ما أَقُولُ لَكُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ(۲) به زودی آن چه را من امروز به شما می گویم، به خاطر خواهید آورد و هنگامی، که آتش خشم و غضب الهی دامانتان را در این جهـان و آن جهـان می گیرد، به صـدق گفتـاری من پی می بریـد، و من تمـام کـار هـای خود را به خداونـد یگانه و یکتا، واگذار می کنم که او نسبت به بندگانش بینا است.

مؤمن آل فرعون در آخرین گفتـارش این مطلب را روشن سـاخت، که من با توکل و واگـذاری کارهای خود به خـدا، قـدم به این میـدان نهـاده ام، و به قـدرت نا محـدود او تمسک جسـته و تکیه کرده ام، که قـدرت فرعون و اطرافیانش در برابر آن هیچ است.

۹- توکل پیامبرگرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برخدا در قرآن:

قرآن مجیـد در سوره شوری، بعـد از آنکه بحث ولایـت خـدای سـبحان را مطرح می کنـد، از قول پیـامبرش نـبی مکرم اسـلام (صلی الله علیه و آله و سلم) توکل او را بر خداوند چنین بیان می کند: ... ذلِكُمُ اللَّهُ رَبِّی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ،(۳)

همان خدا (ی آفریننده عالم و آدم) پروردگار من است، که بر او توکل کرده و به

۱- تفسیراطیب البیان، ج ۱۱، ص ۳۷۱.

۲- مؤمن، آیه ۴۴.

۳- شورا، آیه ۱۰.

درگاه او به تضرّع باز می گردم.

آری اثر یکتاپرستی و ولی نگرفتن غیر خدا، یکی این است که بر او توکل کند، و همواره به او رجوع نماید، و تحت ولایت او قرار گیرد.

به راستی، توکل بر خـدای سبحان از چنان ارزش و نقشـی برخوردار است، که در زندگی اکثر پیامبران در قرآن می بینیم، که در برابر هجمه های مشرکین و کفار، و دشمنان عدالت و دیانت متوسل و متمسک به توکل بر خدامی شده اند. در مورد پیامبر گرامی اسـلام که بیشترین اذیت و آزار را از ناحیه کفار و مشـرکین متحمل شد، نیز می بینیم که از طرف خداوند متعال مأمور به توکل بر او می شود،

۱۰- مؤمنان از توکل کنندگان بر خدا در قرآ ن:

درآیات متعدد قرآن کریم یکی از صفات پسندیده و قابل تمجید، مؤمنان توکلشان بر خدا بیان شده است، و از صفات نیک و قابل سـتایش آن ها محسوب گردیـده،(۱) و در پرتو این نیروی عظیم به مقامـات بس ارجمنـد نایـل آمدنـد، و در سـایه همین توکـل بر خـدا، به مقـابله بـا دشـمن برخواسـته و نقشه هـای تـوطئه گران و دشـمنان را نقش بر آب سـاخته و از نعمت و اجر و پاداشـی الهی برخوردار شدنـد و مورد فضل و رحمت خداونـد قرار گرفتند، آیه ۱۷۱- ۱۷۳ آل عمران مؤیـد این گفتار است. مؤمنـان که در کنـار حضـرت ابراهیم (علیه السـلام) قرار داشـتند و به او ایمـان آورده بودنـد، با توکل برخداتوانسـتند، در برابر بزرگ ترین ستمگر عصرشان نمرود که ادعای خدایی می کرد، در کنار ابراهیم (علیه السلام) خلیل به مبارزه برخیزند، و چنان در این راه جلو بروند و به مراتب بالای از ایمـان و توکـل و مبـارزه ی بـا شـرک و بت پرستی برسـند، که قرآن کریم آنان را درکنار قهرمان توحیـد حضـرت ابراهیم (علیه السـلام) به عنوان اسوه و الگو معرفی نمایـد، چنان که می فرمایـد: قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فِی

۱- فرهنگ قرآن، ج ۹، ص ۲۸۶.

إِبْراهِيـمَ وَ الَّذِيـنَ مَعَـهُ إِذْ قـالُوا لِقَـوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْكُـمْ وَ مِمَّا تَعْبُـدُونَ مِـنْ دُونِ اللَّهِ رَبَّنـا عَلَيْـكَ تَوَكَّلْنـا وَ إِلَيْـكَ أَنَبْنـا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ،(۱) برای شـما مؤمنان بسـیار پسـندیده و نیکوست که به ابراهیم (ع) و اصـحابش اقتدا کنید که آن ها به قوم (مشـرک) خود گفتنـد: ما از شـما و بت های شـما که به جای خـدا می پرستیـد به کلی بیزاریم، ... بار الها، ما بر تو توکل کردیم و رو به درگاه تو آوردیم و بازگشت تمام خلق به سوی توست.(۲)

در واقعه کربلاـ که درسـهای فراوان اتکال به خـدا و پناهنـده شـدن به او را، به بشـریت داده است، شب عاشوراء در آن بحران روحی امـام علیه السـلام و یـارانش و مخـدرات حرم و دودمـانش، حـدود هزار ودویست نفر، اطراف امـام را گرفته بودنـد، اما حضرت که خطبه ای خواند و جریان فردارا بیان نمود و روشن کرد هرکس با او بماند، شهید خواهد شد و چون فقط به خدای توانا، متکی بود، چراغهارا خاموش کرد و بیعت خود را از آنها بر داشت، آن همه جمعیت به طوری پراکنـده شدنـد در حـدود چهل و چنـد نفر ماندنـد که سـی نفر روز عاشوراء، از لشـکر دشـمن تک تک جـدا شـده و خود را به امام رسانیدند و جمعاً با طفل ششماهه و غیره شدند، هفتاد و دو نفر شهید.

این پراکنـده شـدن، بگونه ای دل مخدرات را لرزاند و به هراس انداخت، که صدیقه صـغرا زینب کبرا علیها السـلام خود را به امام رسانید و عرضه داشت برادر آیا این باقیماندگان را امتحان کردی نکند این ها هم، دست برداشته و متفرق شوند؟!

فرمود: خواهرم نگران نباش من چند بار امتحان و تکلیف کردم، هیچ کدام این ها رفتنی نیستند.

بـاز علیا مخـدره کسـی را پیش حبیب بن مظاهر فرسـتاد و بی یاوری امام را به او گوشـزد کرد، حبیب از نگرانی خانم ناراحت شده، اصحاب را جمع نمود و جریان را

۱- ممتحنه، آیه ۴.

۲- نویسنده: علی جمعه حیدری، منبع: سایت راسخون.

به اطلاع آنها رساند و گفت: برای این که آن خانم ها را از نگرانی در آوریم همگی به طرف خیمه های حرم آمده و باگریه، صدایشان را بلند کردند ای حرایم رسول اللّه ما

تا آخرین لحظه در خدمت امام مانده و جانمان را فدای او خواهیم کرد.

از این اطمینان دادن اصحاب، بانوان کمی آرام گرفتند ولی چه فایده فردا همه این یاران با وفا، عاشقانه به شهادت رسیدند و آنها هم به اسارت آن بیوفایان در آمدند.

مجلس ۸ غریقان نور اعظم خدا

صحبت ما در این مجلس، پیرامون یک روایت از عمرو بن أبی المقدام، از أبی عبد الله، از پدرش علیهما السلام رسول خدا صلی الله علیه آله خواهد بود که فرمود: أربع من کنّ فیه کان فی نور الله الاعظم: من کانت عصمه أمره شهاده أن لا إله إلا الله وأنی رسول الله، ومن إذا أصابته مصیبه قال: إنا لله وإنا إلیه راجعون، ومن إذا أصاب خیرا قال: الحمد لله رب العالمین، ومن إذا أصاب خطیئه قال: أستغفر الله و أتوب إلیه.(۱) هرکه چهار چیز داشته باشد، در نور اعظم خدا باشد، هرکس فرا گیرنده کارهایش، گفتن شهادتین باشد، و هرکس هروقت مصیبت به او رخ دهد، انّا للّه و انا الیه راجعون گوید، و هرکس خیری به او رخ دهد ستایش خدا را بجاآورد و هرکس از او خطائی سر زد (فوراً) استغفار کند.

هرکدام از این مطالب چهارگانه، جامع و حاوی مطالب زیاد و دربرگیرنده، گفتنی های فراوان است.

۱- بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۱ ح ۱۳ از خصال: ۱/ ۱۰۶- ۱۰۵.

۱- شـهادتین «شـهاده أن لاـ إله إلاـ اللّه وأنّ محمّـد رسول اللّه، از نظر فقهی، بیمه کننـده جـان و مال وامنیت دهنـده زنـدگی و نگهدارنـده، از هرگونه برخوردهـای زشت و نامناسب اجتمـاعی و خلع سـلاح کننـده قضـائی و قضاوت است و مشـمول تمام مسائل اسلام و اسلامیت و. می باشد.

حتی اگر به ظاهر هم این کلماترا گفته باشـد، باز این آثار ظاهری را خواهد داشت، مانند وحشـی قاتل حمزه سیدالشـهداء علیه السـلام با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خون اورا هدر کرده بود، مخفیانه آمد و در پشت سر حضرت شهادتین را گفت، حضرت از کشتن او صرف نظر کرد ولی دستور داد در مدینه نماند و در جلوی چشمان حضرت نچرخد!.

و از نظر معنوی اگر واقعاً گفته و ایمان به آن داشته باشد، مورد نظر رحمت و مغفرت، پروردگار عالمیان و درنهایت رسیدن به مقامات عالیه و درجات متعالی، جنّت رضوان خواهد بود.

این است یکی از معانی بودن در نوراللّه اعظم.

۲- دنیا و زنـدگی در آن، توأم با ناملایمات و پیشامـدهای ناگوار می باشد، اگر بنا باشد در هر رخدادهای غم آور و مصـیبت بار، صبر و شکیبائی را، از دست دهیم، دیگر زندگی معنا و مفهومی نخواهد داشت، بدینجهت است که به ما سفارش و توصیه شـده است در هر حـال و درهر مقـال، توجه و یـاد آوری معبود و آفریننـده جهـان و بـا کلمـات «إنا لله وإنا إليه راجعون» اظهار عبودیت و بنـدگی بنمـائیم، هم به خود یـک نیروی روحی و روانی، بخشـیده ایم و هم مشـکلات زنـدگی برایمـان، آسان می گردد، زیرا جملات «مـا برای خـدا و برگشت کننـده به سوی اوییم» یکی ازکارهـا وگفتارهای مورد پسـند، خداونـدیست که انسان را از هلاکت و تباهی، نگهمیدارد.

۳- مرسوم است اگر کسـی در باره دیگری خـدمتی کرده باشـد، او متقابلًا سـعی می کنـد روزی تلافی آن خـدمت و نیکی را، بکند تا از شرمندگی او بیرون آید.

این یک نوع قدردانی و تشکر از صاحب آن خدمت کننده و تشویق اوست، اما

اگر این شخص بی تفاوت و بی اعتنا شود، معلوم است که این از صفات ممدوحه و پسندیده نیست و هیچ وقت آن نیکی کننده، در فکر خدمت دوباره نخواهد شد مگر این که شخصیت هائی مانند امیرمؤمنان علیه السلام پیداشود و بفرماید: لا نُرِیدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً ما ازشما پاداش و تشکر نمی خواهیم.

پس انسانیت و اخلاق حسنه و همچنین قرآن کریم به ما دستور می دهد وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها اگر با تحیّت و احترامی مواجه شدید شما هم متقابلًا با بهتر ازآن یا مانند آن، ادای احترام کنید، یعنی این صفت انسانی و ایمانی را برای خودتان سرمشق قراردهید.

در قرآن کریم از شکر گزاران و ستایش کنندگان، تعریف و تمجید نموده و با قاطعیت تمام، وعده ازدیاد نعمت و فراوانی، به آنان داده است «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» و در غیر این صورت «وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ و اگرکفران کنید عذاب من شدیداست» فرموده.

پس کسی که در این موارد از خدا تشکرنماید و حمد خدا را بجا آورد، در کنف نور خدا خواهد بود.

۴- انسان معصوم نبوده و از مکر و فریب شیطان و نفس امّاره سوء در امان نیست، شب و روز در جنگ و جدال و در جهاد اکبر، دست وپنجه نرم می کند، در این مواقع نافرمانی ها، اگر از خدا طلب مغفرت و بخشش نماید، بنا به فرموده اش «وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ ءٍ» و «إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ» و صدها وعده های عفو و بخش، از او گذشت نموده و بدون شک خواهد بخشید.

پس این گروه های چهارگانه همیشه در پناه و غفران و در پایان در نوراللّه أعظم خواهند بود.

برای نمونه به سرگذشت یکی از مصداق کامل دارای این صفات دقت نمائید.

بلال حبشی

بلال بن ابی رباح حبشی، برده ای بی نام و نشان با چهره ای سیاه و بدنی

دردآلود از تازیانه اشرافیت زورمند بود. فرزند «رباح» و «حمامه» که به جرم یکتاپرستی و آزادی خواهی شکنجه مرگبار امیه بن خلف را تا عمق جان احساس می کرد و تنها با یاد و نام خدای مهربان «أحد»، شکیبایی و بردباری می نمود.

، برده ای سیاه از دیار حبشه بود که به مکه آورده شد و به بردگی امیه بن خلف در آمد. پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دین اسلام گروید و از پیشگامان اسلام و از صحابه پیامبر به شمار آمد.

امیه، مولای بلال، که از دشمنان سرسخت پیامبر خدا بود، روزها بلال را بر ریگ های داغ مکه می خواباند و با گذاشتن سنگ بزرگی بر سینه ی او، به او دستور می داد از آیین محمد صلی الله علیه و آله و سلم دست بردارد و لات و عزی را بپرستد. بلال از دستور او سرپیچی می نمود و از آیین اسلام دست نمی کشید و در زیر سنگ نفسش بند می آمد و فقط می گفت: أحد. أحد حدا یکیست. یکیست.

پایداری بلال به گونه ای بود که ورقه بن نوفل مسیحی، زبان به تحسین وی گشود و گفت: «به خدا سوگند، اگر این غلام در این راه کشته شود، من نخستین کسی هستم که برای تبرک، قبر او را زیارت کنم!»

بلال پس از ماه ها تحمل رنج و مشقت، به توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خریداری و آزاد شد. وی پس از آزادی به جمع مسلمانان پیوست و در هجرت مسلمانان به مدینه با مهاجران همراه شد. در پیمان برادری که میان مهاجران و انصار بسته شد، بلال با ابوریحه انصاری صیغه برادری خواند. او در تمامی غزوات پیامبر چون بدر، احد و خندق شرکت کرد و دوشادوش مسلمانان با قریش جنگید. در جنگ بدر، امیه بن خلف را که روزگاری شکنجه اش می کرد دید و به اشاره او، مسلمانان، امیه را با شمشیر از پای درآوردند.

بلال نخستین مسلمانی بود که در مدینه اذان گفت.

موقعیت و شهرت او میان مسلمانان نیز از روزگاری آغاز شد که وی به دستور

رسول خدا به مقام موذنی مفتخر شد. بلال در روز فتح مکه بر بالای بام کعبه رفت و اذان گفت.(۱)

روزی که رایحه روح پرور خداباوری و یکتاپرستی با آزادی از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ژرفای وجود او وزید، شوقی شگفت آور سیمای سیاه و سیرت سپید بلال را فرا گرفت، ناگاه رو به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود و با ارادتی بسیار با زبان حبشی این شعر را سرود:

«اره بَرَهْ کَنْکَرَهْ***کِرا کِری مِنْدَرَهْ»؛

آن هنگام که در دیار ما بهترین صفات پسندیده را جویا شوند ما تو را شاهد گفتار خود می آوریم!!

عظمت مقام و ابهت کلام او موجب گردید که منصب ارجمند اذان گویی که شعار اسلامی و نماد ارزش دینی است و در آن زمان مؤذن نمایندگی رسمی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در فراخوانی مردم به سوی نیایشگاه عهده دار بود به او واگذار شود. به گونه ای که ناتوانی او در ادای «شین» (أشهد را أسهد سین می گفت و با درخواست مسلمانان که شخص صحیح القرائه بجای او منصوب کند جبرئیل امین نازل شد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خداوند می فرماید سین بلال بجای شین مورد قبول من است)!.

بدینوسیله موجب بخشودگی وی و ادامه این مسؤولیت تنها از سوی او گردد! او اولین اذان گو در مدینه بود.

شخصیت برجسته بلال به گونه ای بود که با فتح مکه به دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر بام کعبه، ندای توحید و نبوّت سرداد و چون پاره ای از وارثان کبر و استکبارِ جاهلیت، زبان به نکوهش او و ستایش خود گشودند، فرشته وحی با پیام پرنوید الهی درآیه ای نورانی بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرود آمد تا معیار برتری از سرسپردن «قبیله» به دل سپردن به «قبله» و میزان تقوا و پرهیزگاری استوار شود.

۱- الطبقات الکبری، الاستیعاب، اسدالغابه، سیره ابن هشام، قاموس الرجال، اعیان الشیعه

و در پی آن جبرئیل امین با نزول خود نخست سخن اشرافِ خودخواه را که شرافت خود را در حقارت دیگران دیده و از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواستار دوری بردگان و پابرهنگان دیروزی بودند تا جایگاهی والا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یابند، مردود شمرد که با این خبر سرور و شادی وجود بلال را فرا گرفت، روح او اطمینان و آرامش یافت و آنقدر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیک شد که زانوانش در کنار پاهای آن حضرت دیده می شد.

سپس خداوند رسول خود را دعوت به بردباری و همراهی افزون تر با موحّدان پابرهنه و شیفتگان الهی نمود که:

«وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا» [ای رسول ما!] با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند [و] خشنودی او را می خواهند، شکیبایی پیشه کن و دو دیده ات را از آنان برمگیر. مبادا زیور زندگی دنیا را بخواهی [و از آنان غافل شوی].

شناخت روشنگر بلال نسبت به معارف الهی و شایستگی های والای او به گونه ای بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بهشت را مشتاق علی، سلمان، عمّار و بلال دانست، و گفتار وی را به هنگام اذان، یگانه حجّت در خودداری از خوردن و آشامیدن به هنگام ماه رمضان معرفی کرد. آن زمانی که قریشیان در برابر اسلام مقاومت می کردند، آن حضرت از بلال درخواست کرد پس از اذان از خداوند بخواهد تا او را بر ضد قریش یاری دهد. و روزی که سخن از سرای فردوس و بهشت برین به میان آمد، فرمود:

«بلال در بهشت بر شتری سوار می شود و اذان می گوید. چون جملات «اشهَد انْ لا اله الّا اللّه» و «اشهَد انَّ محمدا رسولُ اللّه» را ادا می کند، لباس آراسته ای از لباسهای بهشتی بر تن او می کنند.»

دفاع درس آموز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از بلال در عرصه های مختلف زینت بخش تاریخ است، به گونه ای که آن حضرت در ماجرایی از ابوبکر خواست تا از بلال و دوستان

او عذرخواهی کند! و هنگامی دیگر که ابوذر سخن از سیاهی صورت بلال مطرح کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با عبارتی کوتاه، بزرگی تقصیر او را گوشزد کرده، فرمود:

هنوز اندکی از کبر جاهلیت در تو وجود دارد؟! در این هنگام ابوذر صورت خود را بر خاک گذارد و به بلال گفت: سر را از خاک برنمی دارد تا او پای خود را بر صورت او گذارد و بلال نیز چنین کرد.

بلال همچون سلمان صحابی صالح و برجسته ای بود که به خانه فاطمه زهرا (علیها السلام) رفت و آمد داشته، در بسیاری از مواقع از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای انجام کاری مأموریت می یافت. روزی آن حضرت پولی به بلال داده، فرمود: «یا بلالُ! ابتع بها طیبا لابنتی فاطمه»؛ ای بلال! با این پول عطر و ماده خوشبویی برای [جهیزیه] فاطمه دخترم تهیه کن.

هنگامی که در واپسین روزهای حیات، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر از رحلت خود داد و از صاحبان حق درخواست قصاص در همین جهان را کرد، پس از سخن یکی از حاضران، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شلاق روز جنگ را درخواست کرد و از آن میان تنها از بلال درخواست نمود و فرمود: «یا بلال! قم الی منزل فاطمه»؛ ای بلال! برخاسته به سوی منزل فاطمه برو و شلاق را بیاور.

گاهی که مشتاق دیدار فرزندان فاطمه (علیها السلام) می شد، رو به بلال کرده، می فرمود:

«یا بلال! ایتنی بولدی الحسن و الحسین»؛ بلال! فرزندانم حسن و حسین را برایم بیاور.

روزی امام علی (علیه السلام) با شناختی روشن از پیشینه بلال، او را چون خود دانست و فرمود: پیشگامان به دین اسلام پنج نفرند: من پیشقدم عرب هستم، سلمان پیشگام عجم، صهیب اولین مؤمن از روم، بلال پیشقدم حبشه و خباب پیشگام نبط.

همان گونه که امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) شایستگی بلال را در ابعاد مختلف ستود و فرمود: خداوند بلال را رحمت کند، خاندان ما را دوست می داشت، او بنده شایسته ای بود و می گفت: پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، اذان

نخواهم گفت و از آن روز جمله «حیّ علی خیر العمل» در اذان ترک شد.

فاطمه زهرا (علیها السلام)، بلال را شیعه ای هوشیار، آگاه به زمان، هوشمند در پدیده های پیدا و پنهان جامعه و دارای بینشی روشنگر می دانست. از این رو هیچ گاه سخنی یا گلایه ای از کوتاهی بلال در عرصه های حمایت از ولایت بر زبان جاری نکرد و هماره شیوه های حرکت و ستیز آرام او را با غاصبان می ستود.

بلال به خوبی رد پای دشمن را در یکایک مواضع او شناسایی می کرد و با روشنی می دانست که تحریف سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا ساخت و پرداخت گفته هایی دروغین از سوی آن حضرت، گامهایی است که در پی آن، مسیر هدایت آفرین ولایت دچار انحراف خواهد شد و برای همیشه، ضلالت و گمراهی نصیب انسانهای ناآگاه و ساده انگار خواهد بود. از این رو، آگاهی و روشن بینی خود را هماره حفظ می کرد و با دیده ای ژرف به عمق حوادث سیاسی می نگریست تا افزون بر دوری از روحیه بی تفاوتی، غفلت و فراموشی ارزشهای والا، هیچ گاه از پیشوایان معصوم (علیه السلام) که یگانه رهبران راستین هستند، جدا نشود.

او دورسازی انسانها از اسلام ناب و آموزه های زرّین آن، همراه با تیره ساختن چهره الگوهای معرفت آموز در هر زمان را شیوه شیطانی دشمن می دانست که در پی آن زنده ساختن آداب و رسوم جاهلیت، قبیله گرایی، دنیاخواهی و مقام طلبی پدیدار خواهد شد و سرگرمیهای پوچ و بی ارزش برای فراموشی شعارهای پویا و ارزشهای راستین جلوه گر می شود. آن هوشیاری و این بیداری سبب گردید که لحظه ای با غاصبان خلافت نرمش و یا سازش نشان ندهد و نسبت به آنچه در توان داشت، مبارزه ای از سر تحلیل درست و شناخت عمیق شروع کند.

روزی که خبر از پایان کار سقیفه و آغاز ریاست خلیفه به او رسید، در حالی که سرا پا اندوه و ماتم بود، در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بود و در باره این فاجعه بزرگ که ضایعه ای بی جبران بود، می اندیشید و آن را قضا و قدر الهی می شمرد. ناگاه خلیفه وارد شد و هنگام اذان فرا رسید. اطرافیان منتظر صدای بلال

بودند تا همچون زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ندای توحید و نبوت با صدای خود سر دهد. اما او را ساکت در گوشه ای دیدند. به گمان بی خبری نزد بلال آمده گفتند:

بلال! اذان. اذان!

و او با شهامت و رشادت بسیار پاسخ داد: پس از این اذان نمی گویم. شخص دیگری را معین کنید. خلیفه اول خود نزد بلال آمد و گفت: برخیز اذان بگو ای بلال!

و او سری از بصیرت و بینایی تکان داد و گفت: نه!

و چون سخن ابوبکر را شنید که برای چه بلال؟ پاسخ داد: اگر مرا [با آزادی از دست امیه] به بندگی خود گرفته ای، در اختیار تو هستم و اگر در راه خدا آزاد ساخته ای، پس مرا رها کن و به حال خود واگذار.

و چون شنید که من تو را در راه خدا آزاد کرده ام، پاسخ داد: من پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای احدی اذان نخواهم گفت.

نگرش روشن و روشنگر بلال، امیدآفرین اصحاب و خرسندکننده فاطمه زهرا (علیه السلام) بود. به گونه ای که حضور هوشیارانه و دفاع مردانه او در عرصه های سیاسی موجب گردید که بلال در بین اندک یاران امیر مؤمنان (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) محسوب شود که از مسیر سعادت بخش ولایت کوچکترین بازگشت و انحرافی نداشتند.

اما آنگاه که دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به یاد دوران پرعظمت و باشکوه اسلام و نبوت پدر عزیز خود فرمود: «انّی اشتهی انْ اسْمَعَ صوتَ مؤذنِ ابی (صلی الله علیه و آله و سلم) بالاذان»؛ بسیار دوست دارم صدای اذان بلال، مؤذن پدرم را بشنوم، اطاعت تمام عیار نمود و بار دیگر صدای خود را در فضای مدینه طنین انداز کرد. با عبارت «اشهد انَّ محمدا رسولُ اللّه»؛ قلب دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به لرزه در آمد، اشک او چون سیل از دیدگان جاری شد به گونه ای که نقل شده است فاطمه (علیها السلام) ناله ای زد، بر زمین افتاد و بی هوش گردید. ناگاه خبر به بلال رسید که اذان را رها کن، فاطمه (علیها السلام) غش کرده است و او چون هراسان و سراسیمه از بام فرود آمد، خدمت پاک بانوی

آفرینش رسید تا از حال او جویا شود. زهرا (علیها السلام) به هوش آمده فرمود: بلال! اذان را تمام کن! و او که از عشق بی کران دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به پدر آگاه بود پاسخ داد:

دختر رسول خدا! مرا از این کار معذور بدار زیرا بر جان شما هراسانم، می ترسم خویشتن را به هلاکت رسانی.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بلال به نشانه اعتراض به غصب خلافت، دیگر اذان نگفت، مگر دو بار: یک بار به درخواست حضرت فاطمه سلام الله علیها و بار دیگر به تقاضای حسین علیه السلام. هر دو بار، اذان او مدینه را متحول کرد و مردم را به شیون و گریه واداشت.(۱)

بلال از علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) و آرمانهای آنان حمایت بی دریغ می کرد.

آنگاه که امام (علیه السلام) در بین مسلمانان حاضر می شد، احترام چشمگیری به او می نمود، به گونه ای که برخی زبانِ اعتراض به او می گشودند و می گفتند: ابوبکر تو را از امیه خرید و آزاد کرد، با این خصوصیت، علی (علیه السلام) را بیشتر از او احترام می کنی؟

بلال پاسخ داد: حق علی (علیه السلام) بر من، بیش از ابوبکر است، زیرا ابوبکر مرا از قید بندگی و شکنجه و آزاری که [در دنیا [می کردند، نجات داد، گرچه با صبر و بردباری [و شهادت] به سوی بهشت جاودان رهسپار می شدم، اما علی (علیه السلام) مرا از عذاب ابدی و آتش همیشگی جهنم نجات بخشید. چون به خاطر دوستی و ولایت او و برتر دانستن وی بر دیگران، سزاوار بهشت برین و نعمتهای پایدار و ابدی آن خواهم بود!

هنگامی که هواداران ابوبکر، مردم را به بیعت با وی دعوت می کردند، سراغ بلال آمده [با اطمینان بسیار نسبت به پذیرش [پیشنهاد بیعت دادند.

او با کمال خونسردی، به دور از هیجانات و جریانات زودگذر و از سر شناخت و

۱- الطبقات الکبری، الاستیعاب، اسدالغابه، سیره ابن هشام، قاموس الرجال، اعیان الشیعه.

معرفت، بیعت را نپـذیرفت. عمر که شاهـد ماجرا بود با عصـبانیت گریبان او را گرفت و با لحن تنـدی گفت: این پاداش ابوبکر است که تو را آزاد ساخت!

بلال پاسـخ داد: اگر ابوبکر مرا به خاطر خداونـد آزاد کرده، برای خدا نیز مرا به اختیار خود واگذارد و اگر برای غیر خدا آزاد کرده، من در اختیار او هسـتم، هرچه می خواهد بکند، اما هرگز با کسـی که پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) او را جانشـین نکرده است بیعت نمی کنم و آن که او را جانشین خود قرار داده، پیرویش تا روز قیامت بر گردن ما است.

تبعید بلال

عمر وقتی پاسخ راسخ و سخن صریح بلال را شنید، برآشفت و به او دشنام داده، گفت: «لا ابا لک»؛ ای بی پدر دیگر در مدینه نباید بمانی.

و این آغاز تبعید بلال از مدینه به شام به خاطر دفاع از امامت و ولایت بود.

در آخرین لحظات حضور در شـهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و در کنار دخت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیر مؤمنان (علیه السلام) این اشعار را زمزمه می کرد:

«باللّه لا ابابَکرٍ نجوتُ وَ لولا***اللّه نأمت عَلی اوْصالی الضَبُعْ»؛

به وسـیله خـدا نجات یافتم نه به خاطر ابوبکر و اگر خدا نبود کفتار، رگهای مرا می درید. خداوند مرا در محل خوبی جای داد و مرا گرامی داشت، همانـا خیر نزد او یـافت می شود. مرا پیرو بـدعت گـذاری نخواهیـد یـافت و من ماننـد آنان بـدعت گـذار نیستم.

بلال به دلیـل عـدم بیعت بـا ابوبکر، به اجبـار به دمشق هجرت نمود، ایـامی چنـد در آن دیـار زنـدگی کرد و سـرانجام در بین سالهای ۱۸ ۲۰ هجری قمری در زمـان خلافت عمر در سن ۶۰ یا ۷۰ سالگی و در اثر بیماری طاعون دیـده از جهان خاکی فرو بست و به دیار افلاکی پر کشید.

مرقد بلال حبشی کشور: سوریه شهر: دمشق تاریخ: ۱۸ تا ۲۰ محل دفن: بابُ الصغیر دمشق قبرستان شام که پیکر پاک بلال را در آغوش خود جای داده و همه

روزه زیارتگاه ارادتمندان مسلمانان است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مسلمانان درمسجد بودند و هنگام نماز بود، ولی بلال حبشی در مسجد دیده نمی شد تا اذان بگوید. همه در انتظارآمدن او بودند که سرانجام بلال با مقداری تاخیر به مسجد آمد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: چرا دیرآمدی؟ بلال گفت: به سوی مسجد می آمدم. از کنار در خانه حضرت زهرا (علیها السلام) عبور کردم و دیدم فاطمه زهرا (علیها السلام) مشغول دستاس (آسیا کردن گندم یا جو) بود و فرزندش حسن گریه می کرد. به آن حضرت عرض کردم: یکی ازاین دوکار را به عهده من بگذار یا نگهداری کودک را و یا دستاس کردن را؟ فرمود: من نسبت به پسرم، مهربانتر هستم.

او به نگهداری کودک پرداخت و من به دستاس و آسیا کردن مشغول شدم، و همین باعث دیرآمدن من به مسجد شد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای بلال دعا کرد و فرمود: خداوند به تو مهربانی کند که نسبت به فاطمه (علیها السلام) مهربانی کردی!.(۱)

دعا در حرم امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام بیمار شد، دستور داد کسی را اجیر کنند و به کربلا بفرستند تا در حرم امام حسین علیه السلام آن حضرت را دعا کنند به شخصی پیشنهاد کردند و او هم قبول نمود و گفت: من می روم ولی امام حسین علیه السلام امام واجب الطاعه است امام صادق خود نیز واجب الطاعه است (درحالی که این هردو در یک مقام هستند)، چرا برای دعا نزد امام حسین بروم؟! برگشتند و گفته اورا به امام صادق علیه السلام نقل کردند حضرت فرمود: «مطلب همان است که او گفته است ولی توجه نداشته و نمی داند

۱- مجموعه ورام ج ۲ ص ۲۳۰، قصه ها و پندها، جلد ۲، سیدناصرحسینی، گروه کودک و نوجوان سایت تبیان

که برای خدا بقعه هائی است که دعا در آن ها مستجاب می شود و حرم امام حسین از آن بقعه هاست.(۱)

ابوهاشم جعفری گوید: امام هادی علیه السلام بیمار بود فرمود: شخصی را بفرستید به حائر دعا کند، ابوهاشم گوید: به علی بن بلال گفتم: برو حائر امام را دعا کن، گفت امام هادی چه نیازی به حائر دارد؟! او خود حائر است ابوهاشم گوید: آمدم گفته علی بن بلال را به امام هادی علیه السلام گفتم، امام فرمود: چرا به او نگفتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کعبه را طواف می کرد و حجرالأسود را می بوسید و حال آنکه حرمت آن حضرت و حرمت مؤمن عظیم تر از کعبه است همچنین خدا به آن حضرت امر نمود در عرفات وقوف کند زیرا عرفات از جاهائیست که خدا دوست دارد در آنجا عبادت شود ...(۲)

روایات زیاد درباره دعا در حرم و زیر قبه امام آزادگان و سالار شهیدان و سید مظلومان امام حسین علیه السلام وارد شده است و این که دعا در آن مکان مقدس، برآورده و قبول می شود و این کار کرّات و مرّات به تجربه رسیده و ثابت گردیده است.

چرا دعا در آن مکان مقدس، به اجابت نرسد، آن جامکانیست که یک شخصیت ممتاز جهان آفرینش، هستی اش و دار وندارش را در راه کسب رضای او و بر افراشتن پرچم دین او و زنده نگهداشتن یاد او و تعلیم راه عشقبازی او و. و. در آن بقعه و در آن حائر، در طبق اخلاص گذاشت و دو دستی به درگاهش، تقدیم نمود، او هم حق دارد در برابر این همه جانبازی و فداکاری و اهل حرم به اسارت دادن و.

و. شهر به شهر گشتن و شماتت های بی شمار شنیدن و به یاوه سرائی های دشمن گوش دادن و گرداندن حرائم عصمت، درواقع حرم کبریائی را در کوچه و بازارهای کوفه و شام و شهرهای طول راه و بیابان های بی آب و علف عربستان و. و. همه و

۱- وسائل الشیعه: ۱۰/ ص ۴۲۱ کتاب الحج ابواب المزار وما یناسبه ص ۴۲۱ باب ۷۶ ج ۲.
۲- وسائل الشیعه: ج ۳، چراچرا ص ۱۷۵ از آن.

همه در به دست آوردن، رضا و خوشنودی معبود بود و بس؟!.

چرا دعا در آن بقعه به اجابت نرسد در حالی که در زیر آن قبه بزرگواری آرمیده است که از شیخ محمد حسن نجفی صاحب کتاب جواهرالکلام که در ۴۳ جلد نوشته شده است نقل شده می فرمود: اگر اعمال را، رد و بدل و عوض می کردند، من دوست داشتم این کتاب مرا در نامه اعمال ازری (شاعر عرب) بنویسند و اشعار هائیه او را که در مصیبت امام حسین علیه السلام سروده است، در نامه عمل من می نوشتند!.

البته این حرف را کسی می زند که خود از بزررگان علمای عالم تشیع و کتاب جواهرش مرجع و مورد توجه، تمام فقهاء بعد از اوست حال ببینید که زیر آن قبه چه وجودی دفن شده است که یک شعر در عزای او از نظر یک فقیه با شخصیت بالا، بالاتر از کتاب ۴۳ جلدی در فقه آل محمد می باشد.

چرا دعا در آن بقعه به اجابت نرسد در حالی که آن تربتی است که پرچمدار اسارت و ابدیت بخشنده به آن جانفشانی ها و ناموس کبریائی زینب علیها السلام، هنگام دیدن برادر در دست قاتل بی رحم از تل سرازیر شده و فریاد می کرد برادرم حسین «لیت السّماء انطبقت (اطبقت) علی الارض ولیت الجبال تدکدکت علی السّهل و لیت الموت أعدمنی الحیاه» کاش آسمان به زمین فرو می ریخت و کاش کوه ها از هم می پاشید و کاش مرگ پیش از این مرا نابود می کرد (وامروز را نمی دیدم) خود را به برادر رسانده و دست انداخت و شمشیر برّان قاتل را با دست عریان گرفت، تا مانع کشته شدن برادر باشد اما قاتلی که برای کشتن حجت الهی در روی زمین، اقدام کرده، به گریه وزاری زنی اعتنا نمی کند و شمشیرش را از دست آن ناموس کبریائی کشید و خون از انگشتان جاری و با خون برادر بهم آمیخته حماسه کربلا را جاودانگی بخشیدند.

ألا لعنه الله علی القوم الظالمین وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.

مجلس ۹ بازجوئی از چهار چیز

در قرآن کریم ضمن آیات مکرر، مطلبی را بیان فرموده است که هم در دنیا و هم در آخرت، شایان توجه و دارای اهمیت است، آن هم مسئله اعمال و رفتار و پشت کار انسان است، در این دنیا هر طور زندگی کنی و هر عملی را به بار آوری، محصول و نتیجه آن را خواهی دید، خواه نیک باشد یابد زشت باشد یا زیبا مثبت باشد یا منفی و. و. بالاخره انسان در گرو اعمال خویش است «الانسان مجزيّون بأعمالهم ان خيراً فخير و ان شرّاً فشرّ» انسان برابر کرده های خویش مجازات خواهد شد، اگر خیر است، خیر و اگر شراست، شر. بقول شاعر

از مکافات عمل غافل مشو***گندم از گندم بروید جو زجو

قرآن هم می فرماید: كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ هرمردی در گروی کرده های خویش است و كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ تمام نفس ها در برابر کرده هایش گروگان است. و أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى و برای انسان نیست مگر آنچه که کوشش نموده و به زودی نتیجه کوشش او دیده خواهد شد.

در مثل های عامیانه هم گفته شده است، هرچه بریزی به آشت آن آید به قاشقت چاه مکن که خود افتی، عرب هم می گوید: من حفر بئراً لاخيه يوشك أن يوقع فيه.

هرکس چاهی به برادرش بکَنَد در آینده نزدیک خود به آن می افتد.

بطور خلاصه انسان جواب گوی کرده های خویش خواهد بود، روی این اصل روایت نبوی به ما می فرماید:

لاتزلّ قدما عبد يوم القيامه الّا ويسئل عن اربعه، عن عمره فيم أفناه و عن شبابه فيم أبلاه و عن ماله من اين اكتسبه و فيما أنفقه و عن حبّنا أهل البيت. گام های هربنده

در روز قیامت، زایل و برداشته نخواهد شد، مگر از چهار چیز (از نعمت بزرگ خدا) سؤال (و محاکمه) خواهد شد.

۱- از عمرش که در چه چیزی (و در چه مواردی) به فنا داده و به پایان برده است.

۲- (بخصوص) از جوانی اش که در چه (و درکجا) به هدر داده (و در کجا گذرانده و پوسانده) است.

۳- و از مالش که از کجا به دست آورده و در کجا مصرف کرده است.

۴- و از محبت ما اهل بیت (که آیا مارا دوست می داشت یانه و آیا پیروی ما بوده است یانه و. و.).

اگر به مفاد این حدیث شریف دقت شود، باید حواسمان خیلی جمع باشد که دست از پا خطا نکنیم.

۱- عمری که، روزی به آخر خواهد رسید و التماس وآرزو می کنیم، ما را برگردانند، تا عمل شایسته انجام دهیم، ولی موفق نخواهیم شد و کسی به ما جواب نخواهد داد! حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلَّا إِنَّها کَلِمَهٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ مومنون: ۹۹ (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می گوید: «پروردگار من! مرا بازگردانید!

۱۰۰ شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم!» (ولی به او می گویند:) چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید (و اگر بازگردد، کارش همچون گذشته است)! و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند!

عمری که یک دقیقه آن را با میلیاردها تومان نمی شود، به دست آورد، باید بها و ارزش دهیم و آن را مفت و مجانی از دست ندهیم که فردا باید در مصارف آن حساب پس دهیم که آیا در موارد رضای خدا و در اجرای فرمان های او و یادر راه

کسب معاش خود و عائله و یا در دستگیری و کمک به ناتوانان و. و. به پایان بردیم؟! یا در راه های نا فرمانی از خدا و گردن کلفتی به او و ظلم و ستم به هم نوعان و مستنمدان و بیچارگان و. و.؟!!.

۲- مخصوصاً از دوران جوانی عمر که به همه چیز قدرت داشتیم و به هر کاری توانمندبودیم، نه بچه بودیم که جاهل به امور باشیم و نه پیر بودیم که از بجا آوردن خیلی ازکارها ناتوان باشیم، بلکه می پریدیم و به هر قله ای پرواز می کردیم وبه هرکاری می توانستیم اقدام بنمائیم، پس این سرمایه پرقیمت را درکجا فانی کرده و نابود ساختیم؟!.

دوربین های مخفی خداوند متعال، تمام اعمال ریز و درشت و شب و روز وقت و بیوقت ما را، زیر نظر دارند و کنترل می کنند و در هرجاو هر زمان کاری را انجام می دهیم، همان مکان و همان زمان، از کرده های ما، فیلم برداری میکنند و در آنها ثبت می گردد.

مخصوصاً از اعمال دوران جوانی ما، در روایت داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: اگر جوانی در شب بیدار شود و به راز و نیاز با خدا مشغول شود و یا عبادت نماید، خداوند به فرشتگان می فرماید: این بنده جوان مرا ببینید، در این دل شب همه در خواب استراحتند ولی او به عبادت من مشغول است، شاهد باشید، من او را می بخشم و خواسته هایش را بر آورده می کنم.

پس قدر دورانی جوانی خود را بدانیم و بیهوده به هدر ندهیم.

۳- می دانیم برای به دست آوردن مال و کسب و کار، قوانین و دستورات زیادی وجود دارد که آن را از کجا به دست آوردیم، از چه مسیری اندوختیم، از راه مشروع و حلال یا از راه نا مشروع و حرام، تازه در مصرف آن هم حساب پس خواهیم داد آیا در کجا مصرف نمودیم و به چه موردهائی هزینه کردیم، این طور نیست که بگوئیم:

مال خودم است، هرطور که دلم می خواهد مصرف می کنم، اشتباه نشود آن اندازه که در به دست آوردن مال و راههای آن مسئولیت داریم به همان اندازه بلکه بیشتر

در مصرف آن مسئولیم!!.

۴- از محبت و اندازه آن نسبت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، محاکمه خواهیم شد که، آیا از آنها و اجرای فرامین آنها تبعیت کردیم و در میان خلایق با رفتار و کردار خود، آنهارا سربلند نموده و آبرو دادیم؟ یا با اعمال زننده و غیر انسانی، آبروی آنها را بردیم و سرافکنده نمودیم؛

جال برای نمونه به کمی از سرگذشت یکی از دوستداران و محبان اهل بیت علیهم السلام دقت نمائید تا عیار دوستی و شیعه گری خود را به دست آوریم.

زندگی علی بن یقطین

بر اساس آنچه در کتاب های رجال و تاریخ آمده است یقطین بن موسی کوفی، دارای چهار فرزند پسر، به نامهای علی، عبید، یعقوب و خزیمه بود، علی اولین فرزند وی محسوب می شده است و همه فرزندان یقطین بن موسی، از اصحاب امام کاظم علیه السلام به شمار می رفتند.

علی سال ۱۲۴ هجری قمری در کوفه متولد شد؛ تولد وی همزمان با آغاز شورشهای مردمی علیه حکومت و خلافت بنی امیه و بنی مروان بود.

پدرش از جمله شخصیتهای انقلابی بود که علیه خلافت امویان مبارزه می کرد لذا تحت تعقیب ماموران حکومت قرار گرفت و مخفی شد.

همسر و دو فرزندش علی و عبید برای مصون ماندن از دستگیری و آزار و اذیت مروانیان، از کوفه فرار کرده و به مدینه پناه بردند. پس از انقراض خلافت بنی امیه و تاسیس خلافت عباسیان، یقطین ظاهر شد، و همراه همسر و دو فرزندش علی و عبید به کوفه بازگشت.

علی بن یقطین در نگاه امامان شیعه

جایگاه و منزلت علی بن یقطین را می توان از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام بررسی کرد.

علی بن یقطین در عصر دو امام معصوم زندگی می کرد که مورد تأیید و عنایت هر دو امام قرار داشت:

۱- امام صادق علیه السلام و علی بن یقطین

دوران کودکی ونوجوانی «علی بن یقطین» همزمان با دوران امامت امام صادق علیه السلام بوده است؛ که مدت این دوره به ۲۴ سال می رسد. چرا که تولد وی همان طور که گذشت سال ۱۲۴ هجری بوده، و شهادت امام صادق علیه السلام در ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هجری اتفاق افتاده است.

پس دوران کودکی و نوجوانی «علی بن یقطین» هم زمان با دوران امامت امام صادق (علیه السلام) بوده است که مدت این دوره به ۲۴ سال می رسد.

او در این مدت چند بار خدمت امام و مقتدای خود رسیده، و بهره ها برده و مورد دعای خیر آن حضرت نیز واقع شده است.(۱)

کشی در رجال خود از قول محمد بن عیسی چنین روایت می کند:

از بزرگمان شنیدم که می گفتند: علی و عبید دو فرزند یقطین بر ابی عبدالله امام صادق (علیه السلام) وارد شدند آن حضرت فرمود: صاحب گیسوان را نزد من آورید علی در آن وقت گیسوانی بر سر داشت پس نزدیک آن حضرت آمد آن حضرت او را در برگرفت و برای او دعای خیر کرد.(۲)

«علی بن یقطین» با وجوداین که در طول دوران زندگی پربار خود کارهای حساس دولتی و فعالیتهای گسترده سیاسی، داشته و در دولت باطل، وزیری شیعه، و پایگاه مطمئنی برای ابلاغ اندیشه های امامت و ولایت بوده؛ فقیه و مورخ و محدث نیز بوده است.

روایتی را شیخ کلینی از زبان علی بن یقطین نقل نموده، که شایان توجه است که

۱- غلامحسینی، مصطفی، علی بن یقطین کارگزار حضرت امام کاظم علیه السلام.

۲- غلامحسینی، مصطفی، علی بن یقطین کارگزار حضرت امام کاظم علیه السلام از قمی و مامقانی.

اثرکافی و وافی را در شنوندگان بگذارد.

«کلینی باسند خویش از علی بن یقطین از کسی روایت کرده از ابی عبدالله علیه السلام فرمود: أوحی الله عزوجل الی موسی علیه السلام أتدری لم اصطفیتک بکلامی دون خلقی؟ قال:

یا رب و لم ذاک؟ قال: فاوحی الله تبارک و تعالی الیه ان یا موسی انی قلّبت عبادی ظهراً لِبطن فلم أجد فیهم احدا اذلّ لی نفسا منک، یا موسی انّک اذا صلّیت وضعت خدک علی التراب اوقال: علی الارض». امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند به موسای کلیم وحی کرد: آیا می دانی چرا تو را از میان خلق برای سخن گفتن با خود برگزیدم؟

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا نمی دانم.

خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد: ای موسی! من تمام بندگانم را زیر و روکردم و در میان آنها از تو ذلیل تر و متواضع تر در برابر خودم ندیدم؛ ای موسی: توهر گاه نماز می گزاری، گونه هایت را بر خاک یا زمین می سایی (این صفت تو سبب برگزیدگی ات به رسالت و سخن گفتن بامن شد).

۲- شخصیت والای علی بن یقطین از نظر امام کاظم (علیه السلام)

«علی بن یقطین» از اصحاب برجسته امام کاظم علیه السلام و مورد اعتماد و از شیعیان پرهیزکار بود. و از کسانی است که حدیث امامت امام رضا علیه السلام را از پدر خود امام کاظم علیه السلام روایت کرده است.

وی، ارتباط محکمی با امام کاظم علیه السلام داشت، و با راهنمایی وارشاد آن حضرت به فریاد مظلومین می رسید. او در عین حال که وزیر هارون، و شخص دوم ممکلت بود، اما در حقیقت، مطیع محض امام کاظم علیه السلام و شیعه آن حضرت بود. امام کاظم علیه السلام توانست با نفوذ دادن علی بن یقطین. در هیأت حاکمه خلافت عباسی، تشکیلات منسجم خود را، تا قلب سنگرهای دشمن، گسترش داده وامید و تلاش و تحرک را در میان اصحاب و یاران خود، بیفزاید و در بالاترین رده اداره حکومت، پناهگاه و فریاد رسی برای شیعیان مستضعف خود، ترتیب دهد.

امام کاظم علیه السلام خالص ترین دوستی و محبت را نسبت به «علی بن یقطین» در دل

داشت، و در بعضی از موارد آن را ابراز می کرد:(۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۱ ؛ ص۱۲۲

عبدالله بن یحیی کاهلی گوید: خدمت امام کاظم (علیه السلام) بودم، در آن هنگام علی بن یقطین از دور نمایان شد. امام فرمود: هر کس با دیدن مردی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خوشحال می شود به این مرد علی بن یقطین که دارد می آید بنگرد. یکی از حاضران رو به امام (علیه السلام) کرد و گفت: آیا وی اهل بهشت است؟ امام فرمود: آری من گواهی می دهم که وی اهل بهشت است.(۲)

۲- عبدالرحمن حجاج گوید: یکی از سال ها عازم سفر شدم تا اموال زیادی را به امام کاظم (علیه السلام) برسانم، علی بن یقطین نامه ای به من سپرد که در آن از امام خود خواسته بود تا برایش دعا کند. عبدالرحمن گوید: وقتی کارم تمام شد و اموال را تحویل امام دادم، عرض کردم: یابن رسول الله؛ علی بن یقطین از من خواسته تا خدمت شما عرض کنم که برایش در پیشگاه خدا دعا کنی. امام فرمود: برای آخرت است. گفتم: بله.(۳)

امام فرمود: برای علی بن یقطین بهشت را ضامنم و اینکه هرگز آتش جهنم به او نرسد.(۴)

۳- داود رقی می گوید: روز عید قربان خدمت موسی بن جعفر (علیه السلام) رسیدم.

آن حضرت فرمود: وقتی که در موقف بودم هیچ کس در دلم نگذشت مگر علی بن یقطین که وی همواره با من بود و از نظرم نرفت تا اینکه از آنجا رفتم.(۵)

۴- یونس بن عبدالرحمن می گوید: امام کاظم (علیه السلام) فرمود: از سعادت و

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

۲- شیخ طوسی، محمد حسن(ره)، و کتاب اختیار معرفت الرجال،

۳- الطوسی، محمد حسن، اختیار معرفت الرجال ح ۸۰۸.

۴- علیاری التبریزی، علی، بهجه الامال فی شرح زبده المقال،(قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، ۱۳۶۵ ه. ش)، نقل از رجال کشی، ص ۵۵۸.

۵- علیاری التبریزی، علی، بهجه الامال فی شرح زبده المقال،(قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، ۱۳۶۵ ه. ش)، نقل از رجال کشی، ص ۵۵۸.

خوشبختی علی بن یقطین این است که من در موقف او را یاد کردم و به یادش بودم.(۱)

۵- اسماعیل بن موسی، که در مکه توفیق زیارت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) یافته، به برادرزاده اش محمد بن قاسم گفت: بنده نیکوکار پروردگار، حضرت کاظم (علیه السلام)، را در صفا دیدم که پروردگارش را چنین می خواند: الهی فی اعلی علیین اغفر لعلی بن یقطین. پروردگارا! در اعلی علیین علی بن یقطین را بیامرز!(۲)

۶- حضرت موسی بن جعفر «علیه السلام) فرمود: شب گذشته از پروردگارم خواستم علی بن یقطین را به من ببخشد. او نیز بخشید. همانا علی بن یقطین دارایی و دوستی اش را در راه ما نهاد پس برای چنین امری شایستگی داشت.(۳)

بطور خلاصه این یار فداکار امام موسی بن جعفر علیه السلام در هر زمینه ای، اگرکاری از دستش برمی آمد، که به نفع شیعیان بود، انجام می داد. به خاطر همین بودکه امام علیه السلام او را مورد لطف خود قرار می داد، و او را جزء اولیاء الهی می دانست، و می فرمود: «خدایا! علی بن یقطین را در اعلی علیین مورد آمرزش خود قرار ده»

امام کاظم (علیه السلام) چنان به علی بن یقطین اعتماد داشت که فرزندش امام رضا (علیه السلام) را هم عنوان امام بعد از خود به وی معرفی کرده بود. چنانکه حسین بن نعیم نقل می کند که: من وهشام بن الحکم و علی بن یقطین در بغداد گرد هم آمده بودیم:

علی بن یقطین گفت: خدمت بنده نیک پروردگار موسی بن جعفر نشسته بودم که فرزندش رضا وارد شد. امام (علیه السلام) فرمود: ای علی! این سرور فرزندانم است، آگاه باش! من کنیه ام را به وی بخشیدم.

هشام بن حکم دست بر پیشانی اش کوفت و پرسید: وای بر تو، امام چگونه

۱- اختیار معرفت الرجال، همان، ح ۸۱۶.

۲- اختیار معرفت الرجال، ح ۸۱۶، خوئی: ۲۴۸. از آن.

۳- اختیار معرفت الرجال، ح ۸۱۶، خوئی: ص ۲۴۶. از آن.

فرمود؟ علی بن یقطین پاسخ داد: به خدا سوگند! همانگونه که از سرورم شنیدم، برایت بازگفتم. هشام گفت: به پروردگار سوگند! تو را از امام پس از خویش آگاه ساخت.(۱)

همچنین حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) خطاب به وی فرمود: پیوسته بر یک خوی استوار باش، تا سه چیز را برایت ضمانت کنم! علی گفت: فدایت شوم! بر کدامین خوی باید پایدار بمانم و سه چیزی که شما تضمین می کنید، چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: تضمین می کنم هرگز گرمای آهن تو را در نیابد و کشته نشوی، سقف زندان هیچ گاه بر فراز پیکرت قرار نگیرد، و نداری و تنگدستی هرگز سراغت نیاید.(۲)

در روایتی دیگر علی بن یقطین از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسید: درباره کردار آنان گرفتن اموال مردم چه می گویید؟ امام فرمود: اگر ناگزیر به انجامش شدی، از اموال شیعیان بپرهیز! ابراهیم بن ابی محمود گفت: علی بن یقطین پس از بازگویی این روایت افزود: من ناگزیر ثروت های پیروان اهل بیت (علیهم السلام) را آشکارا می ستاندم، ولی پنهان و دور از چشم مأموران خلیفه بدان ها برمی گرداندم.(۳)

گاه علی بن یقطین از بودن در دستگاه عباسی به ستوه می آمد و خطاب به امام (علیه السلام) می گفت: از کارگزار خلیفه بودن، دلگیرم. پروردگار مرا فدایت سازد، اگر اجازه دهی، می گریزم. پاسخ امام (علیه السلام) کوتاه و روشن بود: اجازه نمی دهم از دستگاه آنان برون روی، پروای الهی پیشه ساز.

در روایتی دیگر علی بن یقطین به حضرت امام کاظم عرض کرد: آیا روزگار و شرایط دشوارم را نمی نگری؟ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که بر گستره ای بسیار

۱- الکلینی: ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۱، اختیار معرفت الرجال، ح ۸۱۶.

۲- اختیار معرفت الرجال، خوئی: ص ۲۴۶ از آن.

۳- الکلینی، همان، ج ۵، ص ۱۱۰، ح ۲. اختیار معرفت الرجال، از آن.

فراتر از عراق چشم دوخته بود، وی را به پایـداری فراخوانـده، فرمود: ای علی آگـاه بـاش! خداونـد در کنـار پیشوایـان سـتمگر دوستانی دارد تا به یاری آنها از نیکان دین باور دفاع کند تو در شمار این گروه جای داری.(۱)

موسـی بن جعفر علیه السلام در امر خودسازی و تهذیب و نیز در حفظ و حراست از جان او نیز کوشا بود و ما به چند قضیه در این باره اشاره می کنیم:

۱- ابراهیم جمّال که از شـیعیان خوب است قصـد زیارت موسـی بن جعفر را کرد و به بغـداد آمـد تا علی بن یقطین را ملاقات کنـد؛ ولی نتـوانست او را ببینـد، پس به مـدینه بـازگشت. موسـی بن جعفر (علیه السـلام) سـراغ علی بن یقطین را از او گرفت، ابراهیم قضـیه ی خود را نقل کرد. همان سال علی بن یقطین مشـرف شد تا خدمت موسی بن جعفر برسد و نصف شب به خانه ی موسی بن جعفر علیه السلام وارد شد. امّا حضرت او را نمی پذیرفت. شب دوم و شب سوم هم پذیرفته نشد تا اینکه به گریه و التماس افتاد و می گفت نمی دانم تقصیرم چیست. حضرت او را پذیرفت و فرمود: تا ابراهیم شتربان از دست راضی نشود از تـو راضـی نیسـتم. عرض کرد من در مـدینه چگونه ازاو رضـایت بگیرم که او در کوفه است؟! فرمود شب به قبرسـتان بقیع می روی، شتری خوابیده می بینی سوار شو ترا به او می رساند.

شب به بقیع رفت و سوار شتر گشت و دیـد در جلوی خانه شتربان است او نصف شب در خانه ی ابراهیم را زد، شتربان پرسـید کیستی؟ من علی بن یقطینم، گفت: مرا دست انـداخته ای علی وزیر هـارون کجـا و خـانه شتربـان کجا!! بالاخره در را باز کرد چون ابراهیم را دیـد، گریه کرد، التماس کرد که از من راضـی باش حتی او را جبراً واداشت که پایش را روی صورت علی بن یقطین بگـذارد. چون باز سوار شتر شد و به مدینه بازگشت، حضـرت فرمودند از تو راضـی شدم. و این کار لطف خاصـی بود برای تهذیب نفس که موسی بن جعفر (علیهما السلام) به او عنایت فرمود.

۱- الکلینی: ج ۵، ص ۱۱۰، ح ۲.

۲- هارون الرشید یک پارچه ی قیمتی به علی بن یقطین جایزه داد علی بن یقطین جامه را خدمت موسی بن جعفر (علیهما السلام) فرستاد. حضرت پارچه را بر گردانید و فرمود: «پارچه را معطر کن و در جای محفوظی از آن نگهداری نما.» سعایت کاران قضیه را به هارون اطلاع دادند. روزی هارون پرسید: کجا است جامه ای را که به تو جایزه دادم چرا نمی پوشی؟ علی بن یقطین گفت: چون هدیه شما بود آن را معطر کردم و در جای محفوظی نگهداری می کنم؛ و غلام خود را فرستاد تا پارچه را آورد.

هارون قسم خورد که از آن پس حرف دیگران را درباره او نپذیرد.

۳- امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) دستور داده بود که علی بن یقطین در جاهای خلوت و دور از اغیار طبق روش اهل سنت وضو بگیرد. به هارون گفته بودند که علی بن یقطین شیعه است و دلیل آن طرز وضو گرفتن است. روزی هارون تصمیم گرفت که طرز وضو گرفتن علی بن یقطین را ببیند. مخفیانه تماشاگر وضوی او شد و دید که او بر اساس روش اهل سنت وضو می گیرد و کسی هم نزد او نیست. از این جهت یقین پیدا کرد که علی بن یقطین شیعه نیست، و باز قسم خورد که حرف دیگران را درباره ی او باور نکند. بعداً موسی بن جعفر علیهما السلام به او گفت از این به بعد به روش شیعه وضو بگیرد.(۱)

خدمات علی بن یقطین به امام و شیعیان در دستگاه عباسی

علی بن یقطین کمک های مالی فراوانی به امام و شیعیان داشت، تا آنجا که کشی از فرزند علی بن یقطین نقل می کند که می گفت هر گاه امام کاظم علیه السلام به چیزی از احتیاجات دنیوی نیاز پیدا می کرد، به پدرم علی می گفت تا آن را برآورده سازد.(۲)

۱- الکلینی: ج ۵، ص ۱۱۰، ح ۲.

۲- شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۵۴۶.

همچنین نقل شده است که برخی اوقات علی بن یقطین صد هزار تا سیصدهزار درهم به رسم هدیه، به حضور امام کاظم (علیه السلام) می فرستاد. و آن حضرت درهم ها را، در بین فقرای شیعه و اهل و عیال خود قسمت می نمود.(۱)

از دیگر جلوه های خدمت علی بن یقطین به شیعه، فرستادن شیعیان به مراسم حج بود. حج و مراسم و مناسک آن از نظر اسلام اهمیت بسزایی دارد و همین اهمیت ویژه باعث شده که مسلمان ها در طول تاریخ احترام خاصی برای آن قائل شده و نسبت به انجام آن توجه داشته و تلاش نمایند.

علی بن یقطین که به عظمت حج و اجتماع عظیم زائران و نقش تبلیغی و سرنوشت ساز آن واقف و آگاه بود، همواره سعی می کرد حضور خود را، در این مراسم باشکوه حفظ کند و در این سنگر بزرگ الهی از اهداف و آرمانهای بلند تشیع دفاع نماید.

او هر ساله طرح جالب و بسیار مؤثری در این راستا اجرا می کرد. کاروانی متشکل از دویست و پنجاه الی سیصد نفر از شیعیان زبده را، تجهیز می کرد، تا از طرف او حج مستحبی انجام دهند.

این عمل بن یقطین پیامدهای مهمی داشت:

اولا- حضور شیعیان را که در آن زمان تحت فشار دستگاه خلافت و در حال مبارزه و تعقیب و گریز بودند و امکان فراهم آوردن زاد و توشه برای سفر حج نداشتند، تضمین می کرد.

ثانیا با اجرتی که به آنها پرداخت می نمود، بنیه مالی و اقتصادی شیعیان را بالا می برد.

۱- روایت در اختیار معرفت الرجال، ح ۸۲۰.

وفات علی بن یقطین

سرانجـام علی بن یقطین پس از عمری تلاش و مبـارزه و صبر و مقاومت در برابر حوادث ناگوار، در سال ۱۸۲ هجری قمری و در سن ۵۷ سالگی در بغداد، در حالی که امام کاظم (علیه السلام) در زندان هارون به سر می برد، از دنیا رفت.(۱)

وی در طول حیات طیب و طاهر خود، توانست رضـایت امـام کـاظم (علیه السـلام) را کسب نمایـد، تـا آنجـایی که امام (علیه السلام) بهشت را برای او تضمین کرد، و درباره او فرمود: «انی احب لک ما احب لنفسی»(۲) برای تو آن چیزی را دوست دارم که برای خودم دوست می دارم.»

براستـی او شـهید زنـده ای اسـت کـه همیشـه در تاریـخ، ماننـد شـمعی فروزان، خواهددرخشـید. چرا که خـاتم پیـامبران محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«الا و من مات علی حب آل محمد مات شهیدا»

یعنی: هر کس حب ما خاندان را در دل داشته باشد و بمیرد، شهید مرده است.

(درود خدا و رسول برتو ای علی بن یقطین)

عزیزان پس از شـنیدن قسـمت کوتاهی از حالات مفصل این مرد بزرگ و فدائی واقعی اهل بیت علیهم السلام که با آن قدرت افسانه ایش، برای به دست آوردن رضایت مولایش، چقدر خودرا در برابر شتربانی، ذلیل و کوچک کرد تا ابراهیم جمّال از او راضی شود

ما هم خود را در ترازوی سنجش قرار دهیم ببینیم تفاوت ره زکجاست تا بکجا.

آیا ما هم به دستورهای آنها بها داده، سر فرود آوردیم، یاسرپیچی نموده و افسار گسیخته ایم؟!!.

آیـا در مواقعی که آنان به کمک و یاری رسانـدن این امت، نیاز داشـتند، به نـدایشان لبیک گفته و بکمکشان شـتافته و جان و مال خودمان را فدا کردیم و به «هل من ناصر

۱- الطوسی، الفهرست، همان، ص ۲۳۴.

۲- الکلینی: ج ۳، ص ۵۳۴، ح ۳.

ینصرنا و هل مغیث یغیثنا» ی آنها لبیک حسین علیه السلام گفتیم یا به جای لبیک سنگ به سر و تیر سه شعبه به قلبش زدیم و. و.

آیا آنها را واقعاً شناخته و تبعیت کردیم و به مقامات خدادادیشان، پی بردیم یا

بصورت تقلیدی، پیرو آنها شدیم.

در سحر شب ۲۰ ماه رمضان سال ۱۳۸۴ شمسی آقائی که سخنرانی می کرد، گفت: روزی به خدمت آیت اللّه ناصری که از بزرگان علمای محل ما شوشتر بود، رفتم دیدم تنهای تنهاست، از من پرسید آیا فاضل دربندی را می شناسی؟ عرض کردم بلی صاحب کتاب (اسرارالشهاده) است.

فرمود: او از بزرگان علما و هم عصر شیخ مرتضی انصاری بود، روزی در نجف اشرف داخل صحن با شیخ انصاری روبرو می آید. فاضل علاقه خودرا نسبت به امام حسین علیه السلام و اهل بیت او، مخفی نمی کرد از شیخ انصاری می پرسد؟ آقا به نظر شما بوسیدن عتبه مقدسه امیر علیه السلام چه صورتی دارد؟! فرمود: برای من وشما اشکال دارد! (فاضل از این جواب با آن علاقه مفرط که داشت، ناراحت می شود شیخ ادامه می دهد) چون اینجا محل بوسه گاه حسن و حسین و امام زمان علیهم السلام است من و توچکاره هستیم که شایسته بوسیدن آن باشیم.

پس ای عزیزان ما راه طول و دراز بلکه بی پایانی در جلو داریم خود را آماده سازیم، به خدا قسم این مراحل بدون شک و شبهه به جلو آمده و با آن مواجه و روبرو خواهیم شد.

در طول زندگی خود هرچه می توانیم، دست به دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهلبیت او باشیم که شاید به نتیجه مطلوبی برسیم چون خدای متعال، در حیات و ممات، مقامها ودرجات استثنائی، به آنها داده است که از جمله توجه داشتن به متوسّلین و اظهار ارادت کنندگان خود می باشد.

دعوت به عروسی!

یک نفر از رفقا صحبت می کرد یکی از سادات طلبه در عروسی خود کارت های

دعوت به دوستان و آشنایان فرستاد، من شب عروسی او درخواب دیدم حضرت زهراء و حضرت فاطمه معصومه علیهما السلام به طرفی می روند، پرسیدم این بانوان هردو عالم به کجا می روند؟! گفتند: به عروسی فلان سید (آن سید عروسی کننده) من تعجب کردم و از خواب بیدار شدم.

فردای آن شب آن سید را دیده و برای مبارکی عروسی اش این مژده را داده و خوابم را نقل کردم، سید گفت: می دانی چرا، من دیروز کارتهای دعوت را که پخش می کردم دوتا از آن کارتهارا به نام آن دو بانوی بزرگوار نوشته و به ضریح حضرت معصومه انداخته و آن دو را هم به عروسی ام دعوت کردم که خدا را شکر هر دو در عروسی من شرکت فرموده اند.

در شهر کریمه اهلبیت علیها السلام «قم» هر هفته شبهای پنجشنبه با چند نفر از رفقا جلسات هفتگی نوبتی داشتیم در یکی از شبها ۱۸ / ۲ / ۱۳۸۶ نویسنده مشهور آقای مهدی پیشوائی جریان ذیل را نقل کرد من در کتاب معجم الأدباء یاقوت حموی دیدم نوشته است، روزی در بغداد در یک مجلس عزای امام حسین علیه السلام گرد آمده بودیم که هر کسی به اندازه استعداد خود مرثیه و شعر می خواند ناگهان یک نفر وارد مجلس شد و با صدای بلند پرسید آیا «اصدق» نامی در این مجلس هست؟! یک نفر گفت: او اصدق است گفت: من در خانه خوابیده بودم، حضرت زهراء علیها السلام به خوابم آمد و فرمود: برو به فلان مجلس به اصدق بگو توهم فلان شعر خودت را بخوان!؛

اصدق گفت: به خدا سوگند من آن شعر را سروده ام و هنوز به کسی نگفته ام و اظهار نداشته ام و غیر از خدا کسی از آن اطلاع ندارد نمی داند؛

یاقوت حموی نوشته است که من خودم در آن مجلس بودم که اصدق شاعر بلند شد و اشعار خودش را خواند وتا ظهر مردم به شدت می گریستند و آرام نمی گرفتند.

و همه اهل مجلس فهمیدند که مادر چقدر به دست دامانان فرزندش، توجه دارد و همچنین دست به دامن یگانه منجی عالم و امید تمام مؤمنین و مسلمانان از آدم تاخاتم حضرت بقیهاللّه الأعظم روحی وأرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء بودن

است.

شخصیتی که حتّی مادرش زهراء علیها السلام در هنگام دست وپا زدن میان در و دیوار، او را صدا می زد و گرفتن انتقامش را با یک کلمه یامهدی از او می خواست.

روز شهادت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام در حسینیه آیت الله موسوی اردبیلی بودم، سیّد اهل منبر گفت: آن خانم میان در و دیوار سه ناله کرد.

۱- یا أبتاه أماتری ما یفعل (یصنع) بابنتک .... بابا آیا نمی بینی بادخترت چه رفتارمی کنند ...

۲- یا فضّه خذینی و اللّه قتل ما فی أحشائی ... آی فضّه (خودت را برسان و) مرا دریاب، به خدا قسم آنچه در میان وجودم بود، کشته شد ....

۳- از علامه أمینی صاحب الغدیر قدس سره (در کتابش ادب الزائر لمن دخل الحائر) نقل کرد فرمود: خانم میان در و دیوار صدا زد (یامهدی).

امام باقر علیه السلام هروقت تب داشت می فرمود: «یافاطمه» مادرش را صدا می زد.

بعد از شهادت فاطمه علیها السلام امام حسن علیه السلام از همه بیشتر بی تابی می کرد، به کناری کشیده گفتند: تو برادر بزرگتری باید خودت را نگهداری تا برادر کوچکترت حسین و سایرین نیز بردبار و صبور باشند، امام حسن علیه السلام فرمود: آخر حسین در کوچه نبود که ببیند به مادرش چه گذشت (و چه ظلمی به او وارد آمد).(۱)

موقعی که امیر مظلومان علی علیه السلام گریه می کرد، فاطمه زهراء علیها السلام اشک های آن حضرت را می گرفت و به سینه خود می مالید و می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: پاک کردن اشک چشم مظلوم، ثواب دارد.(۲)

امااشک چشم حسین مظلوم را در بالین برادرش اباالفضل علیهما السلام کسی نگرفت تا به

۱- در سحر شب ۱۴ ماه رمضان سال ۱۳۸۴ شمسی علامه حسن زاده آملی در منبر از جلد دهم(عاشر) بحارالانوار: نقل کرد.

۲- سحر شب ۲۳ رمضان ۱۳۸۴ شمسی حجه الاسلام سیدحسن آملی امام جمعه اردبیل ضمن صحبتهایش که از تلویزیون اردبیل پخش می شد این مطلب را گفت.

خیمه هـا بر گشت و بچه ها را که دیـد، خود اشک چشـمش را پاک کرد تا آنها، شـهادت عمویشان را ندانـند، ولی یکسـره به خیمه باب الحوائـج رفت و عمود خیمه را کشـید و خیمه را خوابانـد، یعنی خواهران و بچه ها که در انتظار آمـدن برادر و عمو هستید، دیگر صاحب این خیمه باز نخواهد گشت.

مجلس ۱۰ چهار چیز پنهان در چهارچیز

صحبت ما پیرامون آیه ۱۱ سوره مبارکه حجرات خواهد بود، از آنجا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسـلامی بر اسـاس معیارهـای اخلاقی پرداخته و درس مهم زنـدگی در باره تربیت اجتماعی و آداب معاشـرت داده است، پس از بحث در باره وظائف مسـلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروههای مختلف اسلامی درآیات مورد نظر به شرح قسمتی از ریشه های این اختلافات پرداخته تا با قطع آنها اختلافات نیز بر چیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد.

مفسران برای این آیات شأن نزولهای مختلفی نقل کرده اند، از جمله اینکه:

جمله لاـ یَسْـخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ در بـاره ثـابت بن قیس (خطیب پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نازل شـده است که گوشـهایش سنگین بود، و هنگـامی که وارد مسـجد می شـد کنار دست پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم برای او جائی باز می کردنـد، تا سخن حضـرت را بشـنود روزی وارد مسـجد شـد در حـالی که مردم از نمـاز فراغت پیـدا کرده، و جای خود نشسـته بودنـد، او جمعیت را می شـکافت و می گفت: جا بدهیـد! جا بدهیـد! تا به یکی از مسـلمانان رسـید، و او گفت همینجا بنشـین! او پشـت سرش نشـست، امـا خشـمگین شـد، هنگـامی که هوا روشن گشت ثـابت به آن مرد گفت: کیسـتی؟ او نـام خود را برد و گفت فلانکس هستم، ثابت گفت: فرزند فلان زن؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در

جاهلیت می بردند یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را بزیر انداخت، آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.

و گفته اند: وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ در باره ام سلمه نازل گردید که بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، یا به خاطر کوتاهی قدش مسخره کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل باز داشت.

می فرماید:

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمانِ وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (حجرات آیه ۱۱ ای کسانی که ایمان آورده اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نه زنانی از زنان دیگر شاید آنان بهتر از اینان باشند، و یکدیگر را مورد طعن و عیبجوئی قرار ندهید، و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند.

در یکی از روایات تربیتی از حسن بن راشد، از أبی بصیر، از محمد بن مسلم، از أبی جعفر، از پدرانش از علی (علیهم السلام) آمده است که آن حضرت فرمود: إن الله أخفی أربعه فی أربعه: أخفی رضاه فی طاعته فلا تستصغرن شیئا من طاعته، فربما وافق رضاه وأنت لا تعلم، وأخفی سخطه فی معصیته فلا تستصغرن شیئا من معصیته، فربما وافق سخطه (معصیته) وأنت لا تعلم، وأخفی إجابته فی دعوته فلا تستصغرن شیئا من دعائه، فربما وافق إجابته وأنت لاتعلم، وأخفی ولیه فی عباده فلا تستصغرن عبدا من عبید الله فربما یکون ولیه وأنت لا تعلم.(۱) خداوند چهار چیز را در چهار چیز، مخفی کرده است؛

۱- رضایت خود را در طاعت مخفی نموده است پس هیچ عبادتی را کم

۱- وسائل الشیعه(آل البیت)- الحر العاملی ج ۱ ص ۱۱۶: از الخصال: ۲۰۹/ ۳۱ ومعانی الأخبار: ۱۱۲/ ۱ وإکمال الدین: ۲۹۶/ ۴.

نشمارید شاید همان مورد رضایت خدا باشد.

رضـای خود را در طاعت پنهـان کرده است تعیین نفرموده است که رضـای او در کـدام طاعت خاص است، ممکن از دست پیرمردی گرفته از این طرف خیابـان به آن طرف برده ای، رضـای خـدا در آن باشـد، و نگویـد این عمـل من در برابر آن عمل های نیک بزرگ چه هست.

یکی از بزرگان علما را در خواب دیدنـد و پرسـیدند چگونه گذشتی و چه رفتاری باتو نمودند؟ فرمود: به تمام اعمال من ایراد کردند، پرسیدند چه با خود آورده ای؟! گفتم: نماز جماعت خوانده ام که ثوابش را فقط خدا می داند، گفتند: بلی ولی یادت هست وقتی که به نماز می آمدی اگر جماعت زیاد بود خوشـحال می شدی و اگر زیاد می شد اندوهگین می گشتی؟! پس تو نماز را برای مردم می خواندی نه برای خدا اگر برای خدا بود به تو چه ربطی داشت مردم کم بودند یازیاد.

دیگر چه آوردی؟ گفتم فلان کتاب مهم و چند جلدی را نوشتم، گفتند: بلی ولی یادت هست در اول کتاب پادشاه زمان خود را تعریف کرده ای پس آن کتاب به او می رسد نه به ما. دگر چه داری گفتم: دیگر هیچی!!.

گفتند: می دانی ترا به چه عملت می بخشـیم یادت هست از بازار اصـفهان می گذشتی دیدی کسـی را می زنند، پرسیدی گناه او چیست؟ گفتنـد: به مردم قرض دارد و نمی دهـد، تو رفتی اورا از دست طلبکارهـا، رهـا ساختی و تمامی قرض های او را ادا نمودی، چون تو آن مرد را نمی شـناختی و آن کـارت فقـط به خـاطر رضـای خـدا بود، ما هم به خاطر این عمل بی ریایت ترا بخشـیدیم، پس ثـواب را هـم بزرگ و کوچـک نشـمرید ممکـن اسـت آنچـه را کـه به حسـاب نمی آوردی ترا مـورد مغفرت خداوندی قرار دهد.

۲- غضب خود را در معصیت، پنهان نموده است، در کدام گناه و کدام نافرمانی مشخص ننموده ممکن است آن گناهی که ما آن را بی اهمیت می شـماریم، در همان گناه مورد غضب او قرار گیریم چنان که از امام جعفر صادق علیه السـلام روایت شده است،

از گناهـانی که بخشوده نمی شود، گنـاهیست که کوچک شـمرده شود و بگویـد کاش گناه من همین می شـد، پس گناهی را کوچک و بزرگ نشمار درست است که گناهان نسبت به یک دیگر کوچک و بزرگ دارد مثلًا نگاه به نامحرم از زناکوچک تر است اما خود در جای خود بزرگ است.

۳- اجـابت را در دعا مخفی نموده است، (و معیّن نکرده اجابت در کـدام دعا و کجا ودر چه شـرایطی است، در دعای طولانی جوشن کبیر و کمیـل یا یکی از دعاهای تک سـطری ماه مبارک رمضان ممکن است همان دعای نیم سـطریا چنـد کلمه ای را جواب دهد پس هیچ دعایی را اندک مپندارید شاید همان مستجاب باشد.

درسـت است روایـات دیگر، از نظر زمـان وقت سـحر و بین الطّلـوعین و شـبهای قـدر و شـبهای رمضـان و. و.، همچنین امـاکن مقدسه مانند حرم امام حسـین علیه السلام و مسجدالحرام و. و. و درحال حضور قلب و آمادگی به مناجات با پروردگار، یا بعد از فلاـن نمـاز و فلان زیارت و دعا و جز این ها را، بیان داشـته است، این روایات نوعی تعیین مصـداق و تشویق اقـدام به دعا و گرویـدن به سوی خداونـد است، اما دعائی که خوانـدن آن یقیناً مورد اجابت قرار خواهد گرفت، تعیین نشده است، پس نباید دعا را کوچک و بزرگ شـمرد یا منتظر زمان و مکان یا حال و احوالی شـد، زیرا جواب دهنـده دعا در همه جاو هر زمان و در هر حال، بالای سر ماست.

۴- بنـده خود را در میان بنـدگان پنهان ساخته و علائم مشخصـی برای آنها تعیین نکرده است، بـدین جهت نباید به کسـی کم احترامی یا بی محلی کرد، ممکن است آن کسی که تو او را به حساب نیاوردی، او بنده خاص و خالص خدا باشد.

بنابراین مبادا هیـچ یک از بنـدگان خـدا را خُرد وکم ارج بشـمارید؛ زیرا چه بسا که همان از اولیای الهی باشـد و شـما ندانیـد. بنابراین چه بسا شـما برای شخصـی که ظاهراً انسان کاملًا عادی است زیاد مورد توجه قرار نـداده و برایش نمی پردازید و وقت صرف نمی کنید ونیازهای او را برآورده نمی سازید، ممکن است او جزء

اولیـای خـدا و یا از بزرگان وشخصـیت های الهی بوده ویا قرار می گیرد. بنابراین (بـدون در نظر گرفتن شـخص) در برآوردن حاجات مؤمنان حریص و ساعی باشید.

مردی از عـالمی در خواست نمود که برایش اسم اعظم تعلیم نمایـد، آن عـالم برای او عمل های مخصوص و سـخت یاد داد و پس از گذراندن شش ماه برگردد، پس از انجام اعمال خاص برگشت و تقاضا نمود که به وعده اش وفا کند، گفت:

عمل دیگری را باید انجام دهی، فردا بامداد پیش از باز شدن دَرِ دروازه شهر در آنجا باش هرچه دیدی بیا به من بازگو کن؛

مرد رفت و پشت در دروازه منتظر ماند تا باز شد، دید اول کسی که وارد شد پیرمردیست با یک بار هیزم، پلیس مأمور دروازه گفت: آهـای پیر مرد آن پشـته هیزم را به من بـده ببرم در بخـاری بسوزانم تا بچه هایم گرم شونـد، گفت: آقا من یک پیر مرد افتـاده ای هسـتم که دیروز تاشب بیابان را گشـته و دور زده ام تا این بار هیزم را گرد آورده ام ببرم بفروشم برای بچه هایم نان خالی بخرم تا نمیرند، دروازه بان تازیانه را بالا برد و شروع به زدن پیر مرد نمود و هیزم را گرفت و به خانه اش برد.

این شـخص به پیش عالم بر گشت و جریان را به او گزارش داد و اضافه نمود اگر شـما برای من اسم اعظم را یاد میـدادی، من در همانجا نفرین کرده آن مأمور را به سزای عملش می رساندم.

عـالم فرمـود: آن پیر مرد را شـناختی؟! گفت: نه، فرمـود: او کسـی است که من اسم اعظم را از او یـاد گرفته ام! پس تـو هنـوز شایستگی دانستن اسم اعظم را نداری.(۱)

دونفر از عرفا بنام عبدالواحـدبن زیـد و ایوب سجسـتانی به بیت المقدس می رفتند، غلام سـیاهی را دیدند که پشـته ای از هیزم خشک در پشت، می آید، به همدیگر چشـمک زدند از او بپرسیم ببینیم خدا را می شناسد یانه، پرسیدند ای سیاه أتعرف ربّک آیا خدایت را می شناسی؟! آن مرد با عصبانیت گفت: ألمثلی تقول

۱- لئالی الاخبار: ج ص

هذا آیا به همچون منی این گونه می گوئی؟!.

پشته هیزم را به زمین گذاشت و رو به آسمان کرد و گفت: یارب حوّل هذالحطب ذهباً خدایا این پشته را به زر تبدیل کن، دیدند آن هیزم با همان شکل زر خالص گشت، پیر گفت: بیائید و امتحان کنید و هرچه از آن لازم دارید، بردارید، عارف ها آمدند دیدند واقعاً زرناب است، دوباره رو به آسمان کرد و گفت: خدایا این را به حالت اولی برگردان، دیدند برگشت و هیزم شد، ایوب گوید: من از آن برده سیاه بگونه ای خجالت کشیدم که تا آن وقت آنگونه شرمنده نشده بودم.

گغتم غذائی داری؟ سیاه اشاره ای کرد ناگهان دیدم در برابر ما جامی پر از عسل از برف سفیدتر و ازمشک خوشبوتر گفت: بخورید به خدا قسم این عسل از بطن زنبور نیست، خوردیم و شیرین تر از آن ندیده بودیم و شگفت زده شدیم (۱)

پس ای عزیزان در زندگیمان هیچ کس را کمتر از خود نبینیم و فقط در فکر اصلاح خود باشیم.

استهزاء، و عیبجوئی و القاب زشت ممنوع!

درآیه فوق به قسمتهائی از اموری که می تواند جرقه ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف و خود برتر بینی باشد با تعبیراتی صریح و گویا پرداخته.

نخست می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کند (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ).

چه اینکه شاید آنها که مورد سخریه قرار گرفته اند از اینها بهتر باشند (عَسی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ).

همچنین هیچ گروهی از زنان نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند، چرا که ممکن است آنها از اینها بهتر باشند (وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَ).

در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می دهد

۱- لئالی الاخبار: ج ۱ ص ۴۰.

که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتربینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگهای خونین در طول تاریخ بوده و هست و خواهد بود.

سپس در دومین مرحله می فرماید: و یکدیگر را مورد طعن و عیبجوئی قرار ندهید

(وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ).

لا تلمزوا از ماده لمز بر وزن (طنز) به معنی عیبجوئی و طعنه زدن است، و بعضی فرق میان همز و لمز را چنین گفته اند که لمز شمردن عیوب افراد است در حضور آنها، و همز ذکر عیوب در غیاب آنها است، و نیز گفته اند که لمز عیبجوئی با چشم و اشاره است، در حالی که همز عیبجوئی با زبان است.

جالب اینکه قرآن در این آیه با تعبیر أَنْفُسَکُمْ به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیبجوئی کنید در واقع از خودتان عیبجوئی کرده اید!.

و بالاخره در مرحله سوم می افزاید: و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید (وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ).

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیانا از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملا پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد بر او بگذارند.

اسلام صریحا از این عمل زشت نهی می کند، و هر اسم و لقبی را که کوچکترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرده.

در حدیثی آمده است که روزی صفیه دختر حیی ابن اخطب (همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در آمد) روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد در حالی که اشک می ریخت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ماجرا پرسید، گفت: عایشه مرا سرزنش می کند و می گوید: ای یهودی زاده! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود: چرا نگفتی پدرم هارون است، و عمویم موسی، و همسرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم؟ و در اینجا بود که این آیه نازل شد.

به همین جهت درآیه می افزاید: بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند (بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمانِ).

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: و آنها که توبه نکنند و از این اعمال دست بر ندارند ظالم و ستمگرند (وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ).

چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار، و تحقیر و عیبجوئی، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا است بیازارد، و شخصیت و آبروی آنها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است از بین ببرد.

و این خود برتربینی بیشتر از ارزشهای ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد مثلا فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله ای سرشناستر می شمرد، و احیانا این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی تواند بگوید: من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم، و به همین دلیل تحقیر دیگران و خود را برتر شمردن یکی از بدترین کارها، و زشترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسانها ممکن است آشکار شود.

درآیه مورد بحث سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده، احکام سه گانه آیه به ترتیب: عدم سخریه، و ترک عیبجوئی، و تنابز به القاب بود.

انتقال ضریح مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام از قم به کربلاء

ضریح مقدس حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام که در تالار مدرسه معصومیه قم واقع در بلوار امین، در دست استادان فن، ساخته می شد پس از چهارسال آماده بهره برداری گردید.

درتاریخ ششم دی ماه ۶/ ۹/ ۱۳۹۱ شمسی مطابق با ۱۲ ماه صفرالمظفر ۱۴۳۳ قمری این ضریح مقدس، درحالی که باران شدید می بارید، پس از حرکت به سوی حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام از آنجا با بدرقه عمومی و همگانی مردم ولایتمدار قم در زیر باران به طرف تهران و با استقبال پرشور پایتخت و از آنجا از شهرهای مختلف ایران، با استقبال و بدرقه عجیب مرد وزن و پیر و جوان و کوچک بزرگ، با آب پاشی از اشک چشمان شور و شوق جمعیت بیشمار، گذشت و از طریق شلمچه وارد عراق شد و در شهرهای مسیر عراق نیز با استقبال مردم و بدرقه آنها، در تاریخ اول بهمن ماه به کربلای معلی وارد کردند.

پس از از آماده سازی مقدمات نصب و شرایط آن به مدت ۴۵ روز، در نهایت با دست هیئت امنای ضریح مقدس، جناب آقای استاد حاج محمود فرشچیان و همکاران محترمشان، ضریح قبلی باز و ضریح جدید، به جای آن، نصب گردید که همین الان روز سه شنبه ۱۵ اسفند ماه ۱۳۹۱ برابر با ۲۲ ربیع الثانی ۱۴۳۳ قمری از ساعت ۵/ ۳ بعد از ظهر، مراسم پرده برداری از ضریح مقدس در کربلا از شبکه سیمای قم مقدسه بطور زنده و مستقیم پخش می گردد، تماشا می کنم، درست ساعت ۵۳/ ۵ دقیق بعد از ظهر، درِ حرم باز شد و پرده ها را از ضریح مقدس کنار

زدند و مردم ریختند داخل حرم الان تماشا می کنم مردم خود را می کشند تا دست به آن ضریح مقدس برسانند.

خدایا به احترام این امام مظلوم هرچه زودتر به من هم از این دیسک کمر و درد پا و سایر امراضم با تمام مریضها، شفا بده تا هرچه زودتر، زائرین آن اعتاب مقدسه را راهنمائی کرده به زیارتشان برسانم و خودم هم خاک درِ اورا بازبان بلیسم و توتیای چشمم کنم آمین یارب العالمین.

ناگفته نماند، پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی قدس سره در ایران، مردم عاشق و جان فدای، اهلبیت علیهم السلام تمامی گنبد و مناره های اعتاب مقدسه در عراق و همچنین نو سازی حرم تخریب شده سامراء در عراق به دست

دشـمنان اهلبیت علیهم السلام وهابیون سلفی تکفیری و غیرهم و بنای گنبد و مناره های آن و توسعه سرداب مقدس و نوسازی و باز سازی و تـذهیب و طلاکاری امام زادگان مدفون در عراق و طلاکاری و نوسازی گنبد و مناره های طفلان مسـلم در سـه فرسخی کربلا و نزدیک جسر مسیب را، بطور محکم و زیبا، به پایان رسانده و یا در دست انجام است مخصوصاً ضریح مقدس ائمه سـامرا در قم الا ـن دردست ساخت است که انشاءاللّه پس از پایان معماری حرم مطهر، آن هم به سامراء انتقال داده خواهد شد.

گذشـته از موارد چهارگـانه فوق، موردهـای زیـادی هست که انسـان می توانـد در زیر سایه رحمت و مغفرت خداونـدی، قرار گیرد.

یکی از آن موارد دست به دامن بودن اهلبیت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم مخصوصـاً فرزنـد دلبنـدش فـاطمه زهراء علیها السلام و زنده کننده شریعت او امام حسین علیه السلام و دعا در حرم مطهر و زیر قبه اوست.

خـدایا به احـترام مقربین درگـاهت و به احترام آنهـائی که دوسـتشان داری و دوسـتت دارنـد، خودت مـارا از مراحـل و منـازل خطرناک، نجات بده و موفق بدار که از این گذرگاههای پر پیچ و خم، باسربلندی عبور نمائیم آمین یارب العالمین.

بنـدگان صالح خدا، همیشه خود را از صـفات زشت سه گانه مورد بحث، کنار می کشـند و دوری می کنند، زیرا این صـفات، زائیده تکبر و خود خواهی اشـخاص است که در هر دوره تاریخ و جامعه بشـری، عده ای به این خصلت ها گرفتار و در نتیجه، مصیبت های جبران ناپذیر، به آن جوامع تحمیل کردند.

گردن کشی های نمرود ابراهیم خلیل الرحمن را به آتش کشید و موفق نشد و درنهایت آواره دشت و بیابان کرد.

کبر و نخوت فرعون موسـی بن عمران را سالهـا تبعیـد و پس از بـازگشت بـا نبوت و سالها مبارزه و سرکشـی، بنی اسـرائیل را، جلای وطن و آنها نیز در اثر نافر مانی و نجنگیدن با جالوت، چهل سال سرگردان کوه و دشت و بیابان بی آب وعلف

شدند.

خود برتر بینی ابو سفیان و گردن کلفتی ابوجهل ها، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پس از تحمل مصائب بی شمار، از کنار خانه خدا دور و در دیار غربت ساکن نمود و در طول ده سال بعد از هجرت، هشتاد و چهار جنگ و سریه را، تحمیل و در آخر مظلومانه از دنیا رفت و غریبانه دفن گردید.

معاویه و یزید و یزیدیان، با غرور و فخر فروشی، میوه دل زهرای مظلومه علیها السلام حسین شهید را، در زمین کرب وبلا و در دیار نینوا، با عزیزانش، به خاک و خون کشیدند و روی دستش، کودک ششماهه اش را، با تیر سه شعبه، غرق در خون نمودند و در روی دستش، به خاطر انتظار مادرش، درجلوی خیمه ها، چندین بار به تل زینبیه بالا رفت و به میدان برگشت، در آن حال جانسوز بود که شیعیانش را آرزو کرد و سفارشی نمود.

شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی***أو سمعتم بغریب أو شهید فاندبونی

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی***کیف أستسقی لطفلی فأبوا أن یرحمونی

شیعیان من هروقت آب سرد و گوا را نوشیدید، مرا یاد آورید و هروقت غریب یا شهیدی را، شنیدید، مرا ندبه کنید (وبمن اشگ بریزید) کاش روز عاشورا (در کربلا) مرا می دیدید، من به کودکم یک جرعه آب خواستم، از دادن آن، ابا کردند (وچگونه عوض آب باخون سیرابش نمودند).

جانم فدای مظلومیت یا ابا عبداللّه کسی پیدا نشد به آن ستمگران بگوید آی نامردها، یک بچه ششماهه با چقدر آب سیراب می شد بایک استکان، نیم استکان!!. دریای فرات جاری اما فرزند ششماهه حسین، تشنه، جمله «أماترونه کیف یتلظی عطشاً» امام، از میزان تشنگی او، پرده برمی دارد «آیا نمی بینید از تشنگی، چگونه آتش گرفته و می سوزد». اگر خیال می کنید من اورا بهانه کرده برای خودم، آب می خواهم، بیائید او را از من بگیرید و خودتان سیراب کنید ولی آن

ظالمان بی مروت چگونه جواب دادند و سیراب نمودند.

ألالعنهاللّه علی القوم القوم الظالمین.

مجلس ۱۱ بد گمانی و تجسس و غیبت ممنوع

صحبت ما در رابطه باآیه ۱۲ سوره مبارکه حجرات در باره بد گمانی، غیبت، و تجسس، خواهد بود،

مفسران گفته اند جمله وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً در باره دو نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که پشت سر سلمان غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بودند تا غذائی برای آنها بیاورد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلمان را سراغ اسامه بن زید که مسئول بیت المال بود فرستاد، اسامه گفت: الان چیزی ندارم، آن دو نفر از اسامه غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده و در باره سلمان گفتند: اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد اسامه بیایند، و در باره موضوع کار خود تجسس کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من آثار خوردن گوشت در دهان شما می بینم، عرض کردند: ای رسول خدا ما امروز مطلقا گوشت نخورده ایم! فرمود: آری گوشت سلمان و اسامه را می خوردید، آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ (حجرات: ۱۲ ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید، و هیچیک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر

مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

منظور از کَثِیراً مِنَ الظَّنِ گمانهای بد است که نسبت به گمانهای خوب در میان مردم بیشتر است لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه حسن ظن و گمان خیر نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است، چنانکه قرآن مجید درآیه ۱۲ سوره نور می فرماید: لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً:

چرا هنگامی که آن نسبت ناروا را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها

بود) گمان خیر نبردند؟! قابل توجه اینکه: نهی از کثیری از گمانها شده، ولی در مقام تعلیل می گوید زیرا بعضی از گمانها گناه است این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمانهای بد بعضی مطابق واقع است، و بعضی مخالف واقع، آنکه مخالف واقع است مسلما گناه است، و لذا تعبیر به إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ شده است، بنابر این وجود همین گناه کافی است که از همه بپرهیزد.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که گمان بد و خوب غالبا اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود، بنابر این چگونه می شود از آن نهی کرد؟!

۱- منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچکترین اعتنائی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنابر این آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: ثلاث فی المؤمن لا یستحسن، و له منهن مخرج، فمخرجه من سوء الظن ان لا- یحققه: سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست، و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند.

۲- انسان می تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راههای حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند.

بنابر این گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانت صادر شده گمان بد مبر، مادام که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی، قال أمیر المؤمنین (علیه السلام): ضع أمر أخیک علی احسنه حتی یأتیک ما یقلبک منه. و لا تظنن بکلمه خرجت من أخیک سوء و أنت تجد لها فی الخیر محملا.

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامعترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسانها است، که مساله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند.

سپس در دستور بعد مساله نهی از تجسس را مطرح کرده، می فرماید: و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید (وَ لا تَجَسَّسُوا).

تجسس و تحسس هر دو به معنی جستجوگری است ولی اولی معمولا- در امور نامطلوب می آید، و دومی غالبا در امر خیر، چنانکه یعقوب به فرزندانش دستور می دهد: یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ: ای فرزندان من! بروید و از

(گمشده من) یوسف و برادرش جستجو کنید (یوسف- ۸۷).

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری، و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم، و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آنها فاش شود.

و به تعبیر دیگر اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند.

بـدیهی است اگر اجـازه داده شـود هر کس به جسـتجوگری در بـاره دیگران بر خیزد حیـثیت و آبروی مردم بر بـاد می رود، و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.

البته این دسـتور منافـاتی با وجود دسـتگاههای اطلاعاتی در حکومت اسـلامی برای مبارزه با توطئه ها نخواهـد داشت ولی این بدان معنی نیست که این دستگاهها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند.

و بالاخره در سومین و آخرین دسـتور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است می فرماید: هیچکدام از شما دیگری را غیبت نکند (وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً).

و به این ترتیب گمان بد سرچشـمه تجسـس، و تجسـس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی، و آگاهی بر این امور سبب غیبت می شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است.

سپس برای اینکه قبح و زشتی این عمل را کاملا مجسم کند آن را در ضـمن یک مثال گویا ریخته، می گوید: آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً).

به یقین همه شما از این امر کراهت دارید (فَکَرِهْتُمُوهُ).

آری آبروی برادر مسـلمان همچـون گـوشت تـن او اسـت، و ریختن این آبرو به وسـیله غیبت و افشـای اسـرار پنهـانی همچـون خوردن گوشت تن او است،

و تعـبیر به مرده به خـاطر آن است که غیبت در غیـاب افراد صـورت می گیرد، که همچون مردگـان قـادر بر دفـاع از خویشـتن نیستند.

و این ناجوان مردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان در باره برادر خود روا دارد.

آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است.

در روایات اسـلامی نیز اهمیت فوق العاده ای به مساله غیبت داده شده است، و کمتر گناهی است که مجازات آن از نظر اسلام تا این حد سنگین باشد.

و از آنجا که ممکن است افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه گانه باشند و با شنیدن این آیات متنبه شوند، و در صدد جبران بر آیند در پایان آیه راه را به روی آنها گشوده، می فرماید: تقوای الهی، پیشه کنید و از خدا بترسید که خداوند توبه پذیر و مهربان است (وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ).

نخست باید روح تقوا و خدا ترسی زنده شود، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گیرد، تا لطف و رحمت الهی شامل حال آنها شود.

امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی

دستورهای ششگانه ای که در دوآیه ۱۱ و ۱۲ سوره حجرات مطرح شده (نهی از سخریه، و عیبجوئی، و القاب زشت، و گمان بد، و تجسس، و غیبت) هرگاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می کند، نه کسی می تواند به عنوان خود برتربینی، دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می تواند زبان به عیبجوئی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت

حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند.

به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، و مال، و ناموس، و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنها است، بلکه از بعضی جهات مهمتر است! اسلام می خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی می فرماید: ان الله حرّم من المسلم دمه و ماله و عرضه، و ان یظن به السوء: خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده، و همچنین گمان بد در باره او بردن.

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ زیرا سبب می شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند، و دنیائی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنانکه در حدیثی از أمیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد: کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می ترسد و وحشت دارد!.

به تعبیر دیگر: چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می بخشد، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است، و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوء ظن پایه های این اعتماد را در هم می کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می برد و روح اجتماعی را تضعیف می کند.

نه تنها سوء ظن بلکه مساله تجسس و غیبت نیز چنین است.

افراد بدبین از همه چیز می ترسند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائما بر روح آنها مستولی است، نه می توانند یار و مونسی غمخوار پیدا کنند، و نه شریک و همکاری برای فعالیت های اجتماعی، و نه یار و یاوری برای روز درماندگی.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از ظن در اینجا گمانهای بی دلیل است بنابر این در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد از این حکم مستثنی است مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می شود.

تجسس نکنید!

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را درآیه مورد بحث منع نموده، و از آنجا

که هیچگونه قید و شرطی برای آن قائل نشده نشان می دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است.

اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می کند مساله شکل دیگری به خود می گیرد، لذا شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ماموراني برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها بعنوان عیون تعبیر می شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گرد آوری کنند.

و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می تواند ماموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده ای برای گرد آوری اطلاعات تاسیس کند، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می رود به تجسس بر خیزند، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی این امر هرگز نباید بهانه ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود، و افرادی به بهانه مساله توطئه و اخلال به امنیت، به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه های آنها را باز کنند، تلفنها را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آنها هجوم آورند.

خلاصه اینکه مرز میان تجسس و به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه بسیار دقیق و ظریف است، و مسئولین اداره امور اجتماع باید دقیقا مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسانها حفظ شود، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

غیبت از بزرگترین گناهان است

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه

گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهمتر محسوب می شود، و اینجااست که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است.

یکی از فلسفه های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها را لکه دار نسازد، و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می کند.

نکته دیگر اینکه غیبت بد بینی می آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می برد، و پایه های تعاون و همکاری را متزلزل می سازد.

می دانیم اسلام برای مساله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

از اینها گذشته غیبت بذر کینه و عداوت را در دلها می پاشد، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می شود، که نمونه هائی را به عرض می رسانم: پیغمبر گرامی اسلام فرمود: ان الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم عند الله فی الخطیئه من ست و ثلاثین زنیه، یزنیها الرجل! و اربی الربا عرض الرجل المسلم!: درهمی که انسان از ربا به دست می آورد گناهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است!.

این مقایسه به خاطر آن است که زنا هر اندازه قبیح و زشت است جنبه حق الله دارد ولی رباخواری، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن، جنبه حق الناس دارد.

در حدیث دیگری آمده است: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با صدای بلند خطبه خواند و

فریاد زد: یا معشر من آمن بلسانه و لم یؤمن بقلبه! لاـ تغتابوا المسلمین، و لاـ تتبعوا عوراتهم، فانه من تتبع عوره اخیه تتبع الله عورته، و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بیته!؟ ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و نه با قلب! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می سازد، و در داخل خانه اش رسوایش می کند!.

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: من مات تائبا من الغیبه فهو آخر من یدخل الجنه، و من مات مصرا علیها فهو اول من یدخل النار!: کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می گردد!.

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: الغیبه اسرع فی دین الرجل المسلم من الا کله فی جوفه!: تاثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریعتر است!.

این تشبیه نشان می دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می خورد و متلاشی می کند به سرعت ایمان انسان را بر باد می دهد، و با توجه به اینکه انگیزه های غیبت اموری همچون حسد، تکبر، بخل، کینه توزی، انحصار طلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است روشن می شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق این چنین ایمان انسان را بر باد می دهد (دقت کنید).

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را ادامه می دهیم امام صادق (علیه السلام) می فرماید: من روی علی مؤمن روایه یرید بها شینه، و هدم مروته، لیسقط من اعین الناس، اخرجه الله من ولایته الی ولایه الشیطان، فلا یقبله الشیطان!: کسی که به منظور عیبجوئی و آبروریزی

مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می فرستد، و اما شیطان هم او را نمی پذیرد!.

تمام این تاکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که اسلام برای حفظ آبرو، و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است، و نیز به خاطر تاثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه، و اعتماد متقابل و پیوند دلها دارد، و از آن بدتر اینکه غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می رود و آلودگی به آن آسان می شود.

مفهوم غیبت

غیبت چنانکه از اسمش پیدا است این است که در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند اینها.

بنابر این اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود.

مگر اینکه قصد مذمت و عیبجوئی داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل اینکه در مقام مذمت بگوید آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاهرنگ یا کوسه! به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است، و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد آن نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه.

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلا وجود نداشته باشد داخل در عنوان تهمت و افتراء، خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین تر است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: الغیبه ان تقول فی اخیک ما

ستره الله علیه، و اما الامر الظاهر فیه، مثل الحده و العجله، فلا، و البهتان ان تقول ما لیس فیه: غیبت آن است که در باره برادر مسلمانت چیزی را بگوئی که خداوند پنهان داشته، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخوئی و عجله داخل در غیبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگوئی که در او وجود ندارد.

و از اینجا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غیبت می آورند مسموع نیست، مثلا گاهی غیبت کننده می گوید این غیبت نیست، بلکه صفت او است! در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غیبت.

یا این که می گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می گویم، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنها از گناه غیبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین تری را به بار می آورد.

علاج غیبت و توبه آن

غیبت مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی در می آید، به گونه ای که غیبت کننده از کار خود لذت می برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است.

اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می زند بپردازد، انگیزه هائی همچون بخل و حسد و کینه توزی و عداوت و خود برتر بینی.

باید از طریق خودسازی، و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتائج شومی که ببار می آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد.

سپس در مقام توبه بر آید، و از آنجا که غیبت جنبه حق الناس دارد اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه ای ایجاد نمی کند، از او عذر خواهی کند، هر چند بصورت سر بسته باشد، مثلا بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بیخبری از شما

غیبت کرده ام مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبادا عامل فساد تازه ای شود.

و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

موارد استثناء

آخرین سخن در باره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثناهائی دارد از جمله این که گاه در مقام مشورت مثلا برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است ایجاب می کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می گیرد حرام نیست.

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد.

البته کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح متجاهر به فسق است از موضوع غیبت خارج است، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است.

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش به غیبت دادن، و در مجلس غیبت حضور یافتن آن نیز جزء محرمات است، بلکه

طبق پاره ای از روایات بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند، و چه زیبا است جامعه ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقا اجرا شود.[(۱)]

از مصادیق تجاهر به فسق است که انبیاء و اولیاء و علماء، از صاحبان آنها، انتقاد

۱- مقداری از سخنرانی را از تفسیر نمونه درتفسیرآیه مبارکه استفاده نموده ام.

کرده و آنـان را دعوت به راه مسـتقیم می نماینـد ویـا اعمال زشت آنها را بازگو می کننـد که دیگران، گرفتار آن گونه اعمال نشوند.

و از این مسیر است امر به معروف ونهی از منکر آنها، در نهایت سبب ریخته شدن و به شهادت رسیدن آنها بوده است.

در موارد زیـاد می بینیم حتی اگر آنهـا تقیه را هم پیشه خود می ساختنـد، بـاز مخـالفین راه حق و حقیقت، از آنهـا دست بردار نبودند مانند امامان بزرگوار ما با اینکه در بعضـی از موارد خانه نشـینی را اختیار کردند، باز خلفای جور زمان خودشان، بخاطر اینکه وجود آنها، مزاحم سلطنت و ریاست آنان محسوب میشد، به از بین بردن آن بزرگواران اقدام می کردند.

امام بزرگوار ۲۵ ساله (امام محمدتقی علیه السـلام در مخالفت آنها چه کاری کرده بود که معتصم عباسـی به دختر برادر خود مـأمون که عیـال آن حضـرت بود، دسـتور مسـموم کردن و از بین بردن اورا صـادر نمود و پس از اجرای دسـتور و به شـهادت رسـیدن آن امـام جوان مرگ، باز به عیال آن امام مظلوم دختر مأمون امر کرد ادفعه من الشّـباک الی الشّارع بـدن اورا از پنجره بیرون انداز (او که کسـی را ندارد که بیاید از او دفاع کند) سه روز بدن شـریف در شارع میماند و درنهایت شیعیانش باهزارن ترس و لرز شبانه، جنازه را برداشته و در قبرستان پشت سر جد بزرگوارش امام موسی کاظم علیه السلام که او هم بدن شریفش در زمان هارون الرشید، سه روز بیدفن مانده بود، دفن کردند.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۱۲ لغو امتیازات طبقاتی

و دعوت به تقوی بزرگترین ارزش انسانی

صحبت ما پیرامون آیه ۱۳ سوره مبارکه حجرات و در باره تقوی است.

تقوی از وقایه به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در این گونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده اند:

۱- نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.

۲- پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت.

۳- خویشتن داری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می دارد و از حق منصرف می کند، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است.

درآیات ۱۱ و ۱۲ (سوره حجرات) روی سخن به مؤمنان بود، و خطاب به صورت یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا و در ضمن آیات، مسائل متعددی را که یک جامعه مؤمن را با خطر روبرو می سازد بازگو کرد و از آن نهی فرمود.

در حالی که درآیه مورد صحبت مخاطب کل جامعه انسانی است و مهمترین مسئله را مطرح نموده و ماهیت تمام قبایل و نژاد و رنگ و زبان و. و. را به میان کشیده و به روی امتیازات این گونه، خط بطلان کشیده و به همه افتخارات از این مسیرها را خاتمه داده و ضرب در* زده است.

یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَ

أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ (۱۳) حجرات: ۱۳ ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست،) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

پس همه از یک پدر و یک مادر، به دنیا آمده اند، آن کس که تقوا و خداشناسی اش بیشتر است، باارزش تر و محترم تر است نه آن که مال و منال و درجه و مقام اعتباری دنیوی بیشتر دارد.

در این آیه مخاطب کل جامعه انسانی است و مهمترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می کند، و میزان واقعی ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای کاذب و دروغین مشخص می سازد.

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسانها به آدم و حوااست، بنابر این چون همه از ریشه واحدی هستند معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند، و اگر خداوند برای هر قبیله و طائفه ای ویژگیهائی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چرا که این تفاوتها سبب شناسائی است، و بدون شناسائی افراد، نظم در جامعه انسانی حکمفرما نمی شود چرا که هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می گرفت.

در این که میان شعوب (جمع شعب بر وزن صعب) به معنی گروه عظیمی از مردم و قبائل جمع قبیله چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند؟

جمعی گفته اند دایره شعوب گسترده تر از دایره قبائل است، همانطور که شعب امروز بر یک ملت اطلاق می شود.

بعضی شعوب را اشاره به طوائف عجم و قبائل را اشاره به طوائف عرب می دانند: و بالاخره بعضی دیگر شعوب را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیائی، و قبائل را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده اند.

این نظریه ها هرکدام نوعی توضیح آیه است ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

به هر حال قرآن مجید بعد از آنکه بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می افزاید:

گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ).

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده، و اصالت و واقعیت را به مساله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می دهد، و می گوید: برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست.

و از آنجا که تقوا یک صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود، و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم، در آخرآیه می افزاید: خداوند دانا و آگاه است (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ).

پرهیزگاران را به خوبی می شناسد، و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آنها آگاه است، آنها را بر طبق علم خود گرامی می دارد و پاداش می دهد مدعیان دروغین را نیز می شناسد و کیفر می دهد.

در این مورد به دو نکته توجه فرمائید.

۱- ارزشهای راستین و ارزشهای کاذب

بدون شک هر انسانی فطرتا خواهان این است که موجود با ارزش و پر افتخاری باشد، و به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزشها تلاش می کند.

ولی شناخت معیار ارزش با تفاوت فرهنگها کاملا متفاوت است، و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به قبیله معروف و معتبری می دانند، و لذا برای تجلیل مقام قبیله و طائفه خود دائما دست و پا می کنند، تا از طریق بزرگ کردن آن خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ کنند.

مخصوصا در میان اقوام جاهلی افتخار به انساب و قبائل رائج ترین افتخار

موهوم بود، تـا آنجـا که هر قـبیله ای خود را قبیله برتر و هر نژادی خود را نژاد والاـتر می شـمرد که متاسـفانه هنوز رسوبـات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مساله مال و ثروت و داشـتن کاخ و قصـر و خـدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می دانند، و دائما برای آن تلاش می کنند، در حالی که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می شمرند.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی دارند و به ارزشی دل می بندند و آنرا معیار می شمرند.

اما از آنجا که این امور همه اموری است متزلزل و برون ذاتی و مادی و زودگذر یک آئین آسـمانی همچون اسلام هرگز نمی توانـد با آن موافقت کنـد، لذا خط بطلان روی همه آنها کشـیده، و ارزش واقعی انسان را در صـفات ذاتی او مخصوصا تقوا و پرهیزکـاری و تعهـد و پـاکی او می شـمرد حتی برای موضوعـات مهمی، همچـون علم و دانش، اگر در مسـیر ایمـان و تقـوا و ارزشهای اخلاقی، قرار نگیرد اهمیت قائل نیست.

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش قبیله از همه ارزشـها مهمتر محسوب می شـد، اما این بت ساختگی در هم شـکست، و انسـانرا از اسـارت خون و قبیله و رنـگ و نژاد و مال و مقام و ثروت آزاد ساخت، و او را برای یافتن خویش به درون جانش و صـفات والایش رهبری کرد! جالب اینکه در شأن نزولهائی که برای این آیه ذکر شده نکاتی دیده می شود که از عمق این دسـتور اسـلامی حکایت می کند از جمله اینکه: بعد از فتح مکه پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم دستور داد اذان بگویند، بلال بر پشت بام کعبه رفت، و اذان گفت، بلال که قبلا برده عتاب بن اسـید بود، گفت شـکر می کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندید! و حارث بن هشام نیز گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غیر از این کلاغ سیاه! کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد).

بعضـی دیگر گفته اند: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده بود دختری به بعضـی از موالی دهند (موالی به بردگان آزاد شده، یا به غیر عرب می گویند) آنها تعجب کردند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیا می فرمائید دخترانمان را به موالی دهیم؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید).

در حدیثی می خوانیم: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه برای مردم خطبه خواند و فرمود: یا ایها الناس ان الله قد اذهب عنکم عیبه الجاهلیه، و تعاظمها بابائها، فالناس رجلان: رجل برّ تقیّ کریم علی الله، و فاجر شقیّ هین علی الله، و الناس بنو آدم، و خلق الله آدم من تراب، قال الله تعالی: یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ: ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و با تقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق، همه مردم فرزند آدمند، و خداوند آدم را از خاک آفریده، چنانکه می گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامیتر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است.

در کتاب آداب النفوس طبری آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اثناء ایام تشریق (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه است) در سرزمین منی در حالی که بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود: یا ایها الناس! الا ان ربکم واحد و ان اباکم واحد، الا- لا- فضل لعربی علی عجمی، و لا- لعجمی علی عربی، و لا- لا-سود علی احمر، و لا- لا-حمر علی اسود، الا بالتقوی ألا هل بلغت؟ قالوا نعم! قال لیبلغ الشاهد الغائب: ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به

غائبان برسانند!

و نیز در حدیث دیگری در جمله هائی کوتاه و پر معنی از آنحضرت آمده است:

ان الله لا ینظر الی احسابکم، و لا الی انسابکم، و لا الی اجسامکم، و لا الی اموالکم، و لکن ینظر الی قلوبکم، فمن کان له قلب صالح تحنن الله علیه، و انما انتم بنو آدم و احبکم الیه اتقاکم: خداوند به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه نمی کند، و نه به اجسام شما، و نه به اموالتان، ولی نگاه به دلهای شما می کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می کند، شما همگی فرزندان آدمید، و محبوبترین شما نزد خدا باتقواترین شما است.

ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پربار هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مساله نژاد و خون و زبان تکیه می کنند، و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی، و وحدت دینی مقدم می شمرند، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده اند، و با اینکه از این رهگذر ضربه های سختی بر آنان وارد شده گوئی نمی خواهند بیدار شوند، و به حکم اسلام باز گردند!.

خداوند همه را از شر تعصبهای جاهلیت حفظ کند.

اسلام با عصبیت جاهلیت در هر شکل و صورت مبارزه کرده است، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچم غیر آن، چرا که اسلام هرگز این دیدگاههای تنگ و محدود را نمی پذیرد، و همه را موهوم و بی اساس می شمرد حتی در حدیثی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد عصبیت جاهلیت فرمود: دعوها فانها منتنه!: آن را رها کنید که چیز متعفنی است!.

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهرا مسلمان می شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می زنند؟ معلوم نیست! چه زیبا است جامعه ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ بنا شود، و ارزشهای کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیائی و طبقه از آن بر چیده شود،

آری تقوای الهی و احساس مسؤلیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت این تنها معیار ارزش انسان است و نه غیر آن.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ادامه می دهیم آنجا که فرمود:

کلکم بنو آدم، و آدم خلق من تراب، و لینتهین قوم یفخرون بابائهم او لیکونن اهون علی الله من الجعلان: همه شما فرزندان آدمید، و آدم از خاک آفریده شده، از تفاخر به پدران بپرهیزید، و گرنه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه ورند، پست تر خواهید بود!.

۲- حقیقت تقوی

چنانکه دیدیم، قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسانها می شمرد.

در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده، می گوید:

۱- وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى (بقره- ۱۹۷).

و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می شمرد

۲- وَ لِباسُ التَّقْوى ذلِكَ خَيْرٌ (اعراف- ۲۶).

و درآیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را تقوی ذکر کرده، و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را اهل تقوی می شمرد، و می گوید:

۳- هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (مدثر- ۵۶).

قرآن، تقوی را نور الهی می داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش

می آفریند

۴- وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ (بقره- ۲۸۲).

و نیز نیکی و تقوی را قرین هم می شمرد،

۵- وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ المائده:

و عدالت را قرین تقوی ذکر می کند:

۶- اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی المائده: ۹.

۳- اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با این همه امتیازات چیست؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی بر می دارد: درآیات متعددی جای تقوی را قلب می شمرد، از جمله می فرماید:

۷- أُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ (۳): (حجرات- ۳) آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پائین می آورند و رعایت ادب می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است.

قرآن، تقوی را نقطه مقابل فجور ذکر کرده، چنانکه درآیه ۸ سوره شمس می خوانیم ۷- فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها: خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد.

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد بر اساس تقوی می شمرد، چنانکه درآیه ۱۰۸ سوره توبه در باره مسجد قبا که منافقان مسجد ضرار را در مقابل آن ساختند می فرماید:

۹- لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ: توبه:

۱۰۸ مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد شایسته تر است که در آن نماز بخوانی.

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که تقوی همان احساس مسؤلیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می شود و او را از فجور و گناه باز می دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگیها می شوید.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) (در نهج البلاغه) تعبیرات گویا و زنده ای پیرامون تقوی دارد، و تقوی از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه ها و کلمات قصار حضرت (علیه السلام) روی آن تکیه شده است.

در یکجا تقوی را با گناه و آلودگی مقایسه کرده چنین می گوید: الا و ان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها، و خلعت لجمها، فتقحمت بهم فی النار! الا و ان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها، و اعطوا أزمّتها، فأوردتهم الجنه!: بدانید گناهان همچون مرکبهای سرکش است که گنهکاران بر آنها سوار می شوند، و لجامشان گسیخته می گردد، و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می سازد.

اما تقوی مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می شوند، زمام آنها را به دست می گیرند، و تا قلب بهشت پیش می تازند!.

مطابق این تشبیه لطیف، تقوی همان حالت خویشتنداری و کنترل نفس و تسلط بر شهوات است، در حالی که بی تقوائی همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنها است.

و در جای دیگری می فرماید: اعلموا عباد الله ان التقوی دار حصن عزیز، و الفجور دار حصن ذلیل، لا یمنع اهله، و لا یحرز من لجأ الیه، ألا و بالتقوی تقطع حمه الخطایا: بدانید ای بندگان خدا که تقوا قلعه ای محکم و شکست ناپذیر است، اما فجور و گناه حصاری است سست و بی دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست، بدانید انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می ماند.

و باز در جای دیگر می افزاید: فاعتصموا بتقوی الله فانّ لها حبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته. چنگ به تقوای الهی بزنید که رشته ای محکم و دستگیره ای است استوار و پناهگاهی است مطمئن!.

از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می شود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که تقوی میوه درخت ایمان است، و به همین دلیل برای به دست آوردن این سرمایه عظیم باید پایه ایمان را محکم ساخت.

البته ممارست بر اطاعت، و پرهیز از گناه، و توجه به برنامه های اخلاقی، بلکه تقوی را در نفس راسخ می سازد، و نتیجه آن پیدایش نور یقین و ایمان شهودی در

جان انسان است، و هر قـدر نور تقوی افزون شود نور یقین نیز افزون خواهد شد، و لذا در روایات اسـلامی می بینیم تقوی یک درجه بالاتر از ایمان و یک درجه پائین تر از یقین شـمرده شده! امام علی بن موسـی الرضا (علیهماالسـلام) می فرماید؟ الایمان فوق الاسلام بدرجه، و التقوی فوق الایمان بدرجه، و الیقین فوق التقوی بدرجه، و ما قسم فی الناس شی ء اقل من الیقین: ایمان یک درجه برتر از اسـلام است، و تقوی درجه ای است بالاتر از ایمان و یقین درجه ای برتر از تقوی است و هیـچ چیز در میان مردم کمتر از یقین تقسـیم نشده است! این بحث را به شعر معروفی که حقیقت تقوی را ضمن مثال روشنی بیان کرده پایان می دهیم:

خلّ الذنوب صـغیرهاوکبیرها فهو التقی و اصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیره ان الجبال من الحصی گناهان کوچک و بزرگ را ترک گوی و تقوی همین است. و همچون کسی باش که از یک خارزار می گذرد لباس و دامان خود را چنان جمع می کنـد که خار بر دامانش ننشـیند، و پیوسـته مراقب اطراف خویش است! هرگز گناهی را کوچک مشـمر که کوههای بزرگ از سنگریزه های کوچک تشکیل شده!

از این گفتـار نتیجه می گیریم که تقوی انسـان را، از همه گناهـان و آلودگی هـا، مهـار کرده و از زشتی هـا، باز می دارد، اگر کسی با تقوی باشد، تا سرحد امکان، از کارهای زشت و ناشایست، دوری می کند و اگر از تقوی تهی باشد از هیچ کار زشت و برخلاف عقل ومنطق و غیر انسانی، فروگذار نمی شود!!.

در طول تاریـخ از هردو حال نمونه های فراوان داریم، ابن زیاد با بهانه عیادت از هانی بن عروه، به خانه او می آید تا از مخفی گاه حضـرت مسـلم علیه السـلام چیزی به دست آورد، در حالی که حضـرت در پشت پرده نشسته و با قرار قبلی، ناگهان به ابن زیـاد حملـه کرده و او را از پـا درآورد و هـانی هرچـه ایمـا و اشـاره می کنـد، نـتیجه نمی گیرد و ابـن زیـاد از حرکـات هـانی مشکوک شده، سریعا آنجا را ترک می کند.

بعد از رفتن او هانی از حضـرت می پرسد؟ چرا فرصت را از دست دادی و اورا نکشتی؟! فرمود: آخر من مجوز شرعی نداشتم! او کاری نکرده بود من در مقابل اورا

اعـدام کنم، تقوی اورا از اقـدام بر خلاـف قـانون شـریعت بـاز می دارد، ولی او وقتی که آن حضـرت را دسـتگیر می کنـد، در برابرش نگهمیدارد و با کلمات توهین آمیز، ن حضـرت را زجر می دهد و در نهایت حضـرت از عمر بن سـعد در خواست می کند که به وصایایش عمل کند و امام حسـین علیه السـلام را از جریان بیوفائی اهل کوفه مطلع سازد تا از راه برگشته و به کوفه نیاید. عمرسـعد وصـیت های آن حضـرت را به ابن زیاد بازگو کرد ولی ابن زیاد اورا برای افشای آن توبیخ نمود و دسـتور داد حضـرت را به پشت بام دار الاماره برده پس از ضربات متعدد با شمشیر، حضرت را با دست های بسته در پشت بام دار الاماره، گردن زده و از آنجا پائین بیاندازند.

ألالعنهاللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۱۳ پنهان بودن علم چند چیز!

خداونـد متعال روی حکمت هائی که خود می دانـد، شـناساندن و شـناخته شـدن چنـد چیز را، از بنـدگان مخفی کرده و معین ننموده است تا آمادگی دائمی داشته و بیراهه نروند،

۱- یکی از آنهـاوقوع روز قیـامت است که تـاریخش را فقـط خود او می دانـد در آیات مکرر قرآن مجیـد، علم آن را به خود اختصاص داده است (۱) زیرا اگر بیان می فرمود که مثلًا بعـد از چنـد هزار یا چنـد میلیون سال، آن روز فرا می رسد، مردم دل سرد و جری ء شـده و می گفتند، بابا کو قیامت حالا حالاها خبری از آن نیست؟! ولی با پنهان نمودن تاریخ وقوع آن، بندگان در ترس و واهمه و در تب ولرزند که مبادا

۱- یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی وآیات فراوان دیگر.

قیامت همین حالا فرارسد که من بیچاره شوم و موفق به توبه و بازگشت به سوی خدارا نداشته باشم.

این واهمه آدمی را به آمادگی دائمی برای رخت بربستن و چشم پوشیدن، از این دنیای فانی و حرکت به سوی زندگی باقی، وامی دارد.

۲- علم به حقیقت روح است «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی) از تو از روح می پرسند (حقیقت وجودیش و خودش چیست) بگو روح از امر پروردگار من است.

البته می دانیم روح دوگونه است، یکی روح رحمانی، روحی که در ایجاد حضرت آدم ابوالبشر، به فرشته ها فرمود: «فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ» وقتی که از روح خودم به او دمیدم، پس به او بیفتید درحال سجده کنندگان (درحال احترام در برابر او سجده کنید).

این روح است که علمش و فورمولش و ساختمان وجودیش و. و. را خدا می داند و علم او از دانش بشری، بیرون است.

دومی روح حیوانی که وسیله پمپاژ قلب تمام ذی حیات و جنبنده ها تولید می شود و به زندگی خود ادامه می دهند، هروقت قلب از حرکت ایستاد، آنها هم می ایستند و از حرکت باز مانده و سلول ها و مولکول های تشکیل دهنده آنها ازهم پاشیده و متلاشی می شوند و به اصطلاح پوسیده می شوند.

۳- وَ ما تَغِیضُ الْأَرْحامُ لقمان ۳۱ آنچه رحمها فرا گرفته، سعادت وشقاوت (یاسرنوشت) جنین های رحم مادران را (که در پایان عمر آیا ختم به خیر خواهد شد یا بد و آیا تاپایان عمرش چه سرگذشت هائی خواهد داشت) فقط او می داند.

می دانیم که جنین در رحم مادر دارای طی مراحل گوناگون می باشد چنانچه در چندین سوره قرآن کریم بیان نموده است از جمله در سوره مومنون: از ۱۲ تا ۱۶ بدین شرح. و ما انسان را از عصاره ای از گِل آفریدیم؛ ۱۳ سپس او را نطفه ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم؛ ۱۴ سپس نطفه را بصورت علقه [خون بسته]،

و علقه را بصورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است! ۱۵ سپس شما بعد از آن می میرید؛ ۱۶ سپس در روز قیامت برانگیخته می شوید!

ودر سوره حج: آیه ۵ (چنین می فرماید) ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجّه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم)! و جنین هایی را که بخواهیم تا مدّت معیّنی در رحم (مادران) قرارمی دهیم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم؛) بعد شما را بصورت طفل بیرون می آوریم؛ سپس هدف این است که به حدّ رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما می میرند؛ و بعضی آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی دانند! (از سوی دیگر،) زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم، به حرکت درمی آید و می روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می رویاند!

فاطر: ۱۱ خداوند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای؛ سپس شما را بصورت زوجهایی قرار داد؛ هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم او، و هیچ کس عمر طولانی نمی کند، یا از عمرش کاسته نمی شود مگر اینکه در کتاب (علم خداوند) ثبت است؛ اینها همه برای خداوند آسان است.

وآیات دیگر در چندین سوره که با مراجعه به قرآن کریم، مطلب روشن می شود.

وهمچنین کیفیت تغذیه جنین قبل و بعد از دمیدن روح و این که خدای توانا همزمان از ابتدای تشکیل وقرار گرفتن نطفه در رحم مادر، برای او بنای جفت (و دستگاه تغذیه) را نیز می گذارد و ازآن دستگاه به شکم جنین لوله کشی می کند وقتی روح دمیده شد، خون عادت ماهانه مادر را در آن دستگاه تصفیه و به معده جنین

تحویل می دهـد، زیرا از هیـچ راهی تغـذیه او امکان پـذیر نیست، تاروزی که بـدن به زندگی آب و هوای بیرون آمادگی پیدا کرد، به سوی جهان دوم قدم می گذارد و در این صورت است که دیگر به وجود جفت نیازی نیست، آن را کنار گذاشته و به سطل آشـغال می اندازنـد ولی نوزاد باز خود توان تغذیه خود را ندارد، پیش از آن که قدم به دائره وجود بگذارد، خداوند در سینه مادر دو کارگاه شیر سازی آویخته یکی بجای نان و دیگری بجای آب، همان خون ماهانه مادر را به آن انتقال می دهد و از آن خون پر رنگ شیر سفید میسازد، اگر داغ می شد دهان بچه را می سوزاند و اگر سرد می شد بچه شکم درد می گرفت، اگر شـیرین تنـد بـود بچه مرتب سـرفه می کرد و اگر بی مزه بـود بچه لب نمی زد نیم گرم و نیم شـیرین کرد تـا گوارای وجود مبارکش باشد!!.

پیش از آن که این خانم یا آقای نوزاد شـکل بگیرد یک برده فـداکار بنام پـدر و یک کنیز ایثارگر و جانباز و عاشق بنام مادر، آماده کرده تا از این میهمان تازه وارد پـذیرائی کرده و از او محافظت نماینـد تاروزی که بتوانـد غذا خورده و معده اش هضـم نمایـد دیگر به شـیر نیازی نـدارد، زیرا نمیتوانـد با آن زنـدگی نمایـد، این غلام برده و کنیز خدمتگذار!!!. ببخشـید پدر و مادر بامراقبتها و فداکاری ها روز و شب بزرگشان کردند و بحد رشد رساندند آقاپسر برای خود مادر (یعنی زن) و دختر خانم برای خود پدر (یعنی شوهر) پیدا کردند دیگر به پدر قدیمی و مادر کهنه و تاریخ مصـرف گذشـته، نیازی نیست وباید دور انداخت و شـرایط مادر تازه وارد را پذیرفت و دسـتورات اورا اجرا کرد!!، دیگر پدر مادر زحمتکش را باید به دست فراموشـی سپرده و دور وبرشان قلم سرخ کشید ای بمیرم الهی!!.

نتیجه اینکه علم و دانش این مراحل را خدا می داند و دانش آن خاص خداست بلی آدمی نیز با دسـتگاه سونوگرافی به بعضی از خصوصـیات جنین، از نظر نر و مادگی، پی می برد اما به زشتی و زیبائی و سعادت و شقاوت و در نهایت به ختم به خیری یا بد پایان پذیرفتن عمر او چه؟!.

۴- علم به اوضاع شخصـی و عمومی فردا وَ ما تَـدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَكْسِبُ غَـداً لقمان ۳۱ وهیچ نفسـی نمی داند فردا (بلکه یک لحظـه دیگر) چه خواهـد کرد (یـا چه برنـامه ای برایش پیش خواهـد آمـد، شب تاصبح خـوابش نمی برد و نقشه می کشـد و تصـمیم می گیرد ولی فردا همه این ها نقش بر آب می گردد، منصرف می شود و یا شرایطی پیش می آید که درباره اش فکر نکرده بود یا اصلا به ذهنش نیامده بود.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: (عرفت اللّه بفسخ العزائم) من خدا را بافسخ و دگرگون شدن قصدها شناختم.

۵- دانسـتن تاریخ مرگ و در کجای دنیا ازبین خواهد رفت! وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ لقمان ۳۱ وهیچکس نمی داند درکجـا خواهـدمرد (درهوا یـا در زمین، درخشـکی یـا دریـا، درکوه یـا دشت، ودر کجـای زمین، دفن خواهـد شـد در وطن یا غربت، در خاك یا در شکم حیوانات برّی و یا بحری و. و.

۶- تاریخ حتمی ظهور حضرت بقیّه اللّه الاعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء فقط علائم و نشانه های ظهور بیان شـده و توقیت و وقت گـذاری ابـداً بیان نگردیـده، وقت تعیین کننـدگان را، کـذّاب شـمرده انـد زیرا علم قطعی و حتمی او نیز خاص خـداست، پس هرکس وقتی برای ظهور تعیین کند، در روایات، دروغگو و کذّاب نامیده شده اند چون مکرر فرمود اند (نحن لانوقّت) ما برای ظهور، وقت تعیین نمی کنیم.

حتی تاریخ و روز حتمی ظهور را، شاید خود حضرت هم نمی داند به دو دلیل

۱- در روایت آمده است که در منزل حضرت دو علامت ظهور هست یکی پرچم اسلام در زمین خوابیده هروقت دستور ظهور آمد، پرچم خود بخود بلند شده، برافراشته می شود.

دوم شمشـیری در نیـام است هر وقت ظهور رسـید آن شمشـیر از غلاف کشـیده می شود یعنی وقت ظهور است امام هر روز به آنها توجه دارد.

۲- امام در نوشته هائی که به بزرگان دارد از شیعیان می خواهد تعجیل در ظهور

را از خدا بخواهند و دعا کنند اگر وقت ظهور را می دانست که در چه تاریخی خواهد بود، این درخواست و دستور به دعای تعجیل، بی معنا و لغو به نظر می آمد چون تغییر در علم حتمی امکان پذیر نیست

غم مخور روزی ولیّ و قلب امکان می رسد***مصلح عالم ولیّ حیّ سبحان می رسد

در پس پرده بود در انتظار امر حق***گر خدا امری کند آن گه شتابان می رسد

تکیه بر دیوار کعبه می دهد محبوب حق***از دهان دُرْ فشانش صوت قرآن می رسد

چون نمی گردد عمل دستور قرآن در جهان***بهر اجرا مجری احکام یزدان می رسد

داد مظلومان بگیرد او زظالم ها بسی***روزگاری آن پناه بی پناهان می رسد

مامریضیم و دوایی نیست بر درمان ما***آن طبیب ما مریضان بهر درمان می رسد

(منتظر) در انتظار مصلح عالم بود***شیعیان صاحب زمان روزی فروزان می رسد

محمد آخوندی «منتظر»

از روایات متعدد چنین بر می آید که قیام آن حضرت، بدون اخطار قبلی و تعیین وقت دقیق و به طور ناگهانی خواهد بود.

(در کتب پیشینیان نیز) آن گونه که ذکر شده، ظهور «پسر انسان» یعنی امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ناگهانی خواهد بود!

اگرچه پیش از آمدن علایم و نداهای مکرّر آسمانی و زمینی، کم و بیش، مردم را از قریب الوقوع بودن ظهور آگاه خواهد ساخت و اما دقیق مشخص نخواهد شد که

قیام چه روز یا ماه و یا ساعتی واقع خواهد شد.

البته ظهور چند ماه پیش از قیام خواهد بود و به این علت مردم در روز قیام، غافلگیر خواهند شد و از یکدیگر خواهند پرسید، ایشان چه کسانی هستند و از کجا آمده اند و اهل کجا هستند؟

یقیناً این مردان مسلّح از اهل مکّه نیستند و انسان های ناشناخته می باشند که در مدّت کم و در یک شب جمع شده اند و چه برنامه هایی خواهند داشت؟!

مردم تا زمان اعلان برنامه ها و معرّفی خود «قائم علیه السلام» سر در گم مانده و ره به جایی نخواهند برد.

به تعدادی از روایات فراوان عدم توقیت و مضامین آن توجه فرمائید.(۱)

۱- امام رضا علیه السلام خطاب به دعبل خزاعی شاعر اهل بیت فرمود: « «وأمّا متی یقوم فإخبار عن الوقت، لقد حدّثنی أبی عن آبآئه عن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله قال: مثله کمثل الساعه لا تأتیکم إلّابغته؛(۲) و اما کی قیام می کند، پس اخبار از وقت است (که ما وقت تعیین نمی کنیم)» پدرم از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم حدیث کرد، مَثَل او (قائم علیه السلام)؛ مانند قیامت است، برای شما نمی آید مگر ناگهانی.

۲- جابر بن عبداللَّه انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله: نقل می کند: «ثمّ یقبل کالشهاب الثاقب ویملأها قسطاً وعدلًا کما ملئت ظلماً وجوراً؛(۳) سپس مانند شهاب ثاقب می آید و زمین را از عدل و قسط لبریز می نماید، آن گونه که از ظلم و ستم لبریز خواهد شد.»

۱- طالبین بیشتر به کتاب دوجلدی سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه. چاپ انتشارات مسجد جمکران مراجعه نمایند.

۲- منتخب الأثر: ص ۲۸۱ ف ۲ ب ۱۷ ح ۳ به نقل از ینابیع الموده ص ۴۵۴ ازفرائد السمطین و کفایه الأثرو چندین کتاب دیگر بحارالأنوار: ۵۱/ ۱۵۴ ب ۸ ح ۴ از کمال الدّین و عیون أخبار الرّضا.

۳- بحارالأنوار: ۵۱/ ۷۲ ب ۱ ح ۱۳ و مثل آن نیز از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام ح ۱۶ هردو روایت به نقل از کمال الدّین.

۳- ابو بصیر گوید: که امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «المهدیّ من ولدی اسمه اسمی وکنیته کنیتی أشبه الناس بی خَلقاً وخُلقاً، تکون له غیبه وحیره حتّی یضلّ الخلق عن أدیانهم، فعند ذلک یقبل کالشهاب الثاقب فیملأها عدلًا وقسطاً کما ملئت ظلماً وجوراً؛(۱) مهدی از اولاد من، نام او نام من و کنیه او کنیه من و از حیث اخلاق و خلقت شبیه ترین خلق به من است. برای او غیبت و حیرتی خواهد بود تا این که مردم از دینشان گمراه شوند. در این هنگام مانند شهاب ثاقب می آید و زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از آن که از ظلم و جور پر شود.»

۴- امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «المهدیّ من ولدی تکون له غیبه وحیره تضل فیها الأمم یأتی بذخیره الأنبیاء فیملأها عدلًا وقسطا کما ملئت جوراً وظلماً؛(۲) مهدی از اولاد من برای او غیبت و حیرتی خواهد بود که در آن امّت ها گمراه می شوند. در این هنگام با ذخیره پیامبران می آید. پس زمین را پر از عدل و داد می کند، بعد از آن که از ظلم و جور پر شود.»

۵- زراره بن اعین گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: منظور ازآیه «هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَهَ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَهً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ» چیست؟ فرمود: «هی ساعه القآئم تأتیهم بغته؛(۳) آن ساعت «قائم» است که ناگهان برای آن ها می آید.»

۶- امام باقر علیه السلام فرمود: «ثمّ یبدو کالشهاب الثاقب یتوقّد فی اللیله الظلمآء، معه ذخائر الأنبیاء؛(۴) سپس مانند شهاب ثاقب آشکار شود، در شب تاریک پرتو افکنی

۱- بحارالأنوار: ۵۱/ ۷۲ ب ۱ ح ۱۶ از کمال الدّین.

۲- همان مدرک: ۵۱/ ۷۲ ب ۱ ح ۱۷ از کمال الدّین.

۳- تأویل الایات الظاهره: ص ۵۷۱؛ المحجّه فیما نزل فی القائم الحجّه: ص ۳۴۸.

۴- غیبت نعمانی: ص ۷۵؛ بحارالأنوار: ۵۱/ ۷۲؛ کشف الغمّه: ۳/ ۳۱۱ با تعبیر دیگر؛ منتخب الأثر: ص ۱۸۳ از رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ ینابیع الموده: ۳/ ۱۶۳ ب ۹۴ و ۱۶۸ ۱۶۹ ب ۹۴ از کتاب غایهالمرام از جابر عبداللّه انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله: غیر از آخرش و هم چنین بشارهالإسلام: ص ۱۱۷؛ یوم الخلاص: ص ۱۴۴.

می کند و ذخایر پیامبران با اوست.»

۷- مفضّل بن عمر گوید: از آقایم (امام) صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا به مأمور منتظر مهدی علیه السلام وقتی تعیین شده است که مردم بدانند؟! فرمود:(۱) فرمود:

فرمود: مبادا وقتی معیّن شود که شیعیان ما بدانند!

گفتم: آقای من، چرا؟!

فرمود: «چون او آن ساعتی است که خداوندتعالی فرموده است «یَسْئَلُونَکَ

۱- « حاش للّه! أن یوقت ظهوره بوقت یعلمه شیعتنا، قلت: یا سیّدی! ولم ذاک؟ قال: لأنّه هو الساعه الّتی قال اللّه تعالی:« یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» الاعراف: ۱۸۶. الآیه. وهو السّاعه الّتی قال اللّه تعالی:« یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْساها(- النازعات: ۴۲.) وقال: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ(- لقمان: ۳۴ و الزخرف: ۶۱.)، ولم یقل: إنّها عند أحد، وقال: فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَهَ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَهً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها الآیه سوره محمد: ۱۸. وقال: اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ القمر: ۱. وقال: یَسْئَلُکَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَهِ قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللَّهِ وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ السَّاعَهَ تَکُونُ قَرِیباً الاحزاب: ۶۳. یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها وَ الَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلا إِنَّ الَّذِینَ یُمارُونَ فِی السَّاعَهِ لَفِی ضَلالٍ بَعِیدٍ شوری/ ۱۸- ۱۷. قلت: فما معنی یمارون؟ قال: یقولون متی ولد؟ ومَنْ رأی؟ وأین یکون ومتی یظهر؟ وکلّ ذلک استعجالًا لأمر اللّه وشکّاً فی قضآئه، ودخولًا فی قدرته، أولئک الّذین خسروا الدنیا وإنّ للکافرین لشرّ مآب. قلت: أفلا یوقت له وقت؟ فقال: یا مفضّل! لا أوقّت له وقتاً ولا یوقّت له وقت، إنّ من وقّت لمهدیّنا وقتاً فقد شارک اللّه تعالی فی علمه، وادّعی أنّه ظهر علی سرّه، وما للّه من سرّ إلّا وقد وقع إلی هذا الخلق المعکوس الضالّ عن اللّه الراغب عن أولیآء اللّه، وما للّه من خبر إلّا وهم أخصّ به لسرّه وهو عندهم، وإنّما ألقی اللّه إلیهم لیکون حجّهً علیهم؛ مختصر بصائرالدّرجات: ص ۱۷۹؛ بحارالأنوار: ۵۳/ ۱- ۳ ب ۲۵.

عَنِ السَّاعَهِ أَيَّانَ مُرْساها، قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» (وآیات پاورقی هارا خواند).

گفتم: معنای «یمارون» چیست؟ فرمود: می گویند: کی متولد شده، چه کسی او را دیده و کجا می باشد؟ و چه وقت ظهور می کند؟ و (سبب این پرسش ها) شتاب کردن در کار خدا و شک کردن در قضا و وارد شدن در حیطه قدرت خدا است؛ آن ها کسانی هستند که در دنیا خسارت دیدند و مطمئن باشید که برای کفّار بد بازگشتی هست. گفتم: آیا وقتی تعیین نخواهد شد؟!

فرمود: ای مفضّل! نه من برای (ظهور) او وقت معیّن می کنم و نه وقتی تعیین می شود. به تحقیق هر کس برای مهدی ما وقت تعیین نماید، در علم خدای تعالی ادّعای شراکت نموده و ادّعا می کند که به کشف سرّ او راه پیدا کرده است!

(ای مفضّل) برای خدا سرّی نیست، مگر این که واقع شده بر این خلق کج مدار و گمراه شده از خدا و رو گردان از اولیای خدا و برای خدا خبری نیست، مگر این که آن ها خاصّان سرّ اویند و خدا در نزد آنان است. خداوند به آن ها القا کرده تا حجّتی بر آن ها باشد.»(۱)

اخیراً می بینیم در جامعه کسانی پیدا می شوند، برای ظهور آن حضرت یا وقت تعیین می کنند و یانزدیک بودن ظهور را، با خواب دیدن های بی اساس یا گفتارهای امام جماعت فلان مسجد و شایعه پراکنی های گوناگون اصل قضیه را لوث می کنند و زیر سؤال می برند و. و. این گونه اشخاص یا از محبت و علاقه های عوامانه به این کارها دست می زنند یا می خواهند با این کارهایشان، مردم را دلسرد وبی اعتماد کنند که ای بابا اگر امام زمانی بود، این همه وعده دادند و وقت تعیین کردند می آمد یعنی در واقع به نبود اصل وجود آن حضرت، مقدمه چینی می کنند.

۱- « سیمای جهان در عصر امام زمان» عجّل اللّه تعالی فرجه ج ۱ ۴۲۷ ببعد چاپ مسجد مقدس جمکران.

بهر صورت علم این چند مورد که ذکر کردم، خاص پروردگار عالم می باشد و اما این که امام دوازدهم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء در زمان غیبت چکار می کند و به چه مسئولیتهائی مشغول است، در کتاب دوجلدی «سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه» مشروحا نوشته ام که به مأموریتهای تکوینی اش اشتغال دارد و به همه جهات ششگانه کره زمین اشراف دارد و زیرنظر اوست منتهی برای انجام وظایف تشریعی اش، خداوند کی اجازه خواهد داد، معلوم نیست که انشاءاللّه در طول سخنرانی هایم چند مجلس در این باره صحبت خواهم کرد.

ولی آنچه که لازم است تذکر دهم، در همین دوران غیبتش کرارا در کنار قبر گمشده مادر مظلومه اش فاطمه زهراء علیها السلام و در کنار قبر شش گوشه جدبزرگوارش حضور یافته و به چند مصیبتش اشک می ریزد، به شهادت بچه ششماهه عطشانش که جنازه اش روی دست پدر مانده و کسی را نداشت از او بگیرد نه برادری و نه پسری و نه اقربائی، و وداع آخرش که قلب عالمی را سوزانده وقلب مادرش را به آتش کشیده و همچنین به برگشتن اسب بی صاحب به خیمه هایش که بابرگشتن آن، حرایم عصمت دیگر از برگشتن آن حضرت نا امید گشته، و آماده مصائب بی شمار بعدی واسارت دردست دشمنان و گشتن شهرها و کوی و برزن ها شدند.

ألالعنهاللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۱۴ خرید و فروش خدا با مؤمنین

در مراحل روز مره انسان ها برای تأمین وسایل زندگی، به خرید و فروش نیاز روزانه هست، از قبیل خوراک و پوشاک تا مسکن و محل کسب.

در صحت این بیع و شراها چهار رکن لازم است ۱- بایع (فروشنده) ۲- مشتری (خریدار) ۳- مثمن (کالای فروشی) ۴- ثمن (بهای جنس) و برای این که معامله معتبر و خالی از اشکال باشد چند نفر امضا می کنند و یا چیزی رهن می گذارند.

طبق این قاعده خدای متعال نیز با صاحبان ایمان، مبایعه ای انجام داده است و ارکان چهارگانه بالا را در آن رعایت نموده است.

۱- إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ يُقاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِى التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِى بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱)

توبه: ۱۱۱ خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقّی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!.

طبق این آیه مبارکه خدای متعال نیز با مؤمنان خرید و فروشی انجام داده که هرکس پای بند این معامله باشد برنده دنیا و آخرت است.

در این بیع و شرا بایع مؤمنان هستند و مشتری خدای متعال و مبیع (جنس فروخته شده) جان و مال مؤمن است و بها و قیمت آن بهشت است و برای اعتبار

این معامله در سه کتاب مهم آسمانی (تورات و انجیل و قرآن) از سوی مشتری (یعنی خدا)، مدرک و سند ذکر گردیده است که هیچ گونه خدشه و تب ولرزی وجود ندارد.

در این مورد در سوره مبارکه احزاب می فرماید

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا احزاب: ۲۳ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

لطف و رحمت خداوند شامل همه باشد تا این معامله و عهد و پیمان را به حقیقت برسانند آمین.

از زمان حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام تا انقراض عالم و برچیده شدن نظام فعلی جهان، هرکس در هر مکان و در هر زمان در راه خدا به فیض عظمای شهادت برسد، طبق این معامله، انجام گرفته است.

۲- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ بقره: ۲۰۷ بعضی ازمردم (با ایمان و فداکار، همچون حضرت علی علیه السلام در «لیله المبیت» با خفتن در جایگاه پیغمبر ۶)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

با درنظرگرفتن شأن نزول این آیه مبارکه، که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در شبی که در رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابید و خود را آماده فدای آن حضرت نمود و پیغمبر را از شرّ دشمنان، نجات داد که در تفسیرهای سنّی و شیعه مشروحا آمده است، برای روشن شدن مطلب به دو نمونه از این خرید و فروش کنندگان با خدا را توجه فرمائید.

۱- حُجر بن عدی کندی

پس از جریان سقیفه و یاری خواستن امیرمومنان (علیه السلام) از مبارزان بدر و سابقین صحابه و به نتیجه نرسیدن آن، که در نهایت، به شهادت کوثرالهی فاطمه زهرا (علیهاالسلام) و فرزند پاک وی محسن شش ماهه انجامید، می توان قیام حجربن عدی کندی را نخستین حرکت خونین شیعه به شمار آورد.

تاریخ دقیق تولد حجربن عدی در دست نیست؛ ولی برخی از منابع تاریخی، از وی به عنوان صحابی کم سن و سالی که در کسب فضایل انسانی و ملکات نفسانی در ردیف بزرگان آنها بود، نام برده اند.

پس اگر سن او را در اواخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفده سال بدانیم، می توانیم سن وی را هنگام شهادت حدود ۵۸ سال به شمار آوریم.

اسلام حجر

پس از غزوه بدر، آفتاب اسلام در آسمان مدینه ظاهر شد و دیدگان بسیاری را خیره ساخت. دیگر اسلام امری درون باوری مخفی نبود؛ سرود پیکارهای خونینی بود که در صفوف پولادین مردان سترگ تجلی می کرد و ایمان راسخ مومنان راستین را در صحنه جهاد به تصویرمی کشید. نوید پیروزی توحید که از تکبیر رعد آسای شیرخدا درنبرد احزاب ظاهر شد، پیکر حق جویان را نیروی تازه بخشید.

صدای دل انگیز اسلام در سراسر جزیره العرب پیچید و معارف زلالش سمت دلهای مشتاق سرازیر شد. سیل تشنگان حقیقت از نقاط مختلف جهان سوی مدینه شتافتند. برخی مانند سلمان فارسی، ابوذر غفاری و اویس قرنی انفرادی و بعضی نیز گروهی نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفته، در کمال آزادی اسلام را می پذیرفتند. در تاریخ اسلام، کسانی که به صورت گروهی به ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شتافته، به اسلام ایمان می آوردند «وفد» نامیده می شوند. این گروهها به دو دسته تقسیم می

شود:

۱- بزرگانی که از اعتبار سیاسی یا قبیله ای بر خوردار بودند، در راس گروهی از طرفدارانشان به مدینه می آمدند و بسیاری ازآنان نیز با شنیدن سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان می شدند.

۲- کسانی که در پی کشف حقایق و خارج شدن از کجروی های عقیدتی، با یک هم فکری به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شده، به دور ازگرایشهای قومی و سیاسی به اسلام می پیوستند.

حجر بن عدی نوجوانی حقجو بود و در شمار دسته دوم جای داشت.

سال دقیق ایمان آوردنش معلوم نیست؛ ولی می توان گفت: وی همراه برادرش هانی بن عدی به مجلس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به دست مبارک آن حضرت به دین اسلام مشرف شد. پس حجربن عدی کندی، از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود، که در سال ۵۱ یا ۵۳ به دستور معاویه به شهادت رسید.

زمان مرگ ابوذر در ربذه حاضر بود. در حوادث زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، نیز حجر بن عدی نقش فعالی داشت. وقتی" ابوموسی اشعری" نمی گذاشت مردم کوفه، در جنگ جمل، به یاری علی علیه السلام بروند،" حسن بن علی" علیه السلام و" عمار یاسر" به مسجد رفتند و ابوموسی را بیرون کردند و با مردم سخن گفتند؛ سپس حجربن عدی کندی که از افاضل اهل کوفه بود برخاست و مردم را به یاری علی علیه السلام فرا خواند.

و زمانی که ربودن زیورهای یک زن مسلمان و یک زن ذمّی به وسیله سپاه معاویه را به امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش دادند، سخت بر او دشوار آمد و برخاست، به نخیله رفت و خطبه مشهور «جهادیه» را ایراد کرد. سران کوفه همه اعلام آمادگی کردند.

ولی مردم بسیج نشدند. حجر بن عدی به امیرالمؤمنین گفت:

«ما همگی آماده رفتن به جنگ هستیم. از هیچ چیز باک نداریم. اما شما هم مردم را به رفتن جنگ مجبور کنید، و در میان آنان بانگ دهید که هر کس به جنگ حاضر

نشد کیفر خواهد دید».

او یکی از عاشقان جانباز امیر والائیان و مولای متقیان علی علیه السلام بود، زیاد بن ابیه برای اینکه معاویه را به کشتن حجر وا دارد شروع به جمع آوری شهادتهای دروغ و طوماری بی اساس بر ضد حجر و همرزمانش کرد. بالاخره زیاده از هفتاد نفر از بزرگان و سران کوفه را فرا خواند و از آنان خواست گواهی خود را علیه حجر و یارانش بنویسند. و سرانجام حجر و یازده تن از یارانش را به شام حرکت داد

دو رکعت نماز عشق

معاویه گفت: آنان را به مرج عذراء ببرید و در آنجا بکشید. (مرج عذرائی که خود حُجر فتح کرده بود) چون بدان جا رسیدند حجر گفت: این روستا چه نام دارد؟

گفتند: عذراء، گفت: الحمدلله، به خدا من نخستین مسلمانی هستم که سگ های این روستا در راه خدا به من پارس کردند، و امروز مرا با غل و زنجیر بدین جا آوردند.

در (مرج عذرا) قاصدی از شام پایتخت معاویه، رسید برای چند نفر از این یازده نفر در شام وساطت کرده بودند، آزاد شدند و هفت نفر دیگر از جمله حجربن عدی را، دعوت کردند از علی علیه السلام تبری جویند و اظهار بیزاری نمایند که هیچ کدام از این هفت نفر نپذیرفتند.

هر نفر را به یکی از مردم شام دادند که بکشد. حجر را به شخصی از حمیر دادند.

حجر گفت: بگذار دو رکعت نماز بخوانم. به او اجازه داد. حجر وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد و آن را طولانی کرد. به او گفتند: از ترس مرگ نمازت را طولانی کردی؟ گفت: «من هرگز وضو نگرفته ام، مگر این که با آن نماز به جای آورده ام، و هرگز نمازی بدین سبکی و شتاب نخوانده ام و اگر هم بترسم بعید نیست، زیرا (أری سیفاً مشهوراً و کفناً منشوراً و قبراً محفوراً) شمشیری آخته و کفنی آماده و گوری کنده شده در برابر خود می بینم.»

حُجربن عُدَی به قاتل خود گفت: اگر سرِ آن داری که فرزندم را بکشی او را پیش

از من گردن بزن! جلّاد فرزند را گردن زد.

به حجر گفتند: در داغ فرزندت شتاب کردی؟! گفت: بیم آن داشتم که چون برق شمشیر را بر گردن من ببیند، بهراسد و دست از ولایت علی علیه السلام بردارد و آن گاه میان من و او در اقامتگاه جاوید که خداوند صابران را وعده فرموده جدایی افتد.

و بعد گفت: پس از مرگ من، زنجیر از دست و پایم باز نکنید و خون پیکرم را نشوئید زیرا می خواهم روز رستاخیز با همین وضع با معاویه روبرو شوم"!

جریان عجیب درباره این بزرگوار.

در تاریخ اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۹۲ شمسی وهابیون در سوریه، مقبره این شخصیت بزرگوار را ویران کردند و قبر شریفشرا بعد از ۱۳۸۲ سال شکافتند، بدن شریفش صحیح و سالم بیرون آوردند و جنازه شریفش را بردند و از سرنوشتش خبر و اطلاعی در اختیار مردم قرار ندادند که امت اسلام در سراسر کشور ایران و سایر کشورهای اسلامی، تظاهرات سنگینی نمودند هنوز تا به امروز ۱۳/ ۱/ ۱۳۹۳ شمسی خبر از بدن شریفش نیست یعنی هنوز مظلومیتش به پایان نرسیده است أللّهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد و آخرتابع لهم علی ذالك ..

تأثیر شهادت حجر

خبر شهادت جانگداز حجر دلیر و همرزمانش بازتاب وسیع داشت. من جمله اعتراض شدید امام حسین (علیه السلام) به معاویه بود، در این بین عایشه نیز معترض بود و شخصی را نزد معاویه فرستاده تا مانع کشتن حجر شود اما کار از کار گذشته بود، اما عایشه به معاویه گفت: از پیامبر اسلام شنیدم که فرمود: بعد از من هفت نفر کشته می شوند که خدا و اهل آسمان از قتل آنان خشمگین خواهند شد و

چنین شد چه بسا هنگام مرگ معاویه او دچار کابوس وحشتناکی شده بود و در حالی که به شدت دچار تشنج و درد بود تکرار می کرد:" ای حجر! مؤاخذه و گرفتاری من به خاطر تو طولانی خواهد بود".

شهادت حجر تأثیر بسیاری بر روحیه مردم گذاشت و موج نفرت از خاندان اموی سراسر جامعه اسلامی را فرا گرفت، به طوری که عایشه هنگامی که در مراسم حج با معاویه ملاقات کرد، به او گفت: «چرا حجر و یاران او را کشتی و از خود شکیبایی نشان ندادی؟ از رسول خدا شنیدم که فرمود در «مرج عذراء» جماعتی کشته می شوند که فرشتگان آسمان از کشته شدن آنها خشمگین خواهند شد.»

معاویه برای این که عمل خود را توجیه کند گفت: «در آن زمان هیچ مرد عاقل و کاردانی نزد من نبود تا مرا از این کار باز دارد.»

گفته اند که حجر مستجاب الدعوه بود.

گردن او را زدند و جنازه را به قبر انداختند و رویش خاک ریختند.(۱)

بلی اینهابودند که معامله باخدا را تصدیق نموده و بهایش را از خدا گرفتند.

۲- رُشید هجری

آن صاحب علم منایا و بلایا و شاگرد عشقباز علی علیه السلام از اصحاب خاص علی بن ابیطالب (علیه السلام) و محرم اسرار و یار شجاع و باوفای آنحضرت بود.

شیخ طوسی در کتاب «رجال»، او را از یاران علی (علیه السلام) و امام حسن و امام حسین و حتی امام سجاد، صلوات الله علیهم أجمعین، شمرده است، هرچند که بنا به گواهی تاریخ، نمی شود او در زمان امام سجاد علیه السلام، زنده باشد.

۱- تاریخ های گوناگون از جمله قصه کربلا، ص ۴۳ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۰ کامل بن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۲. پایگاه اسلامی الشیعه در انترنت. دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، قم، شهید سعید محبی، چاپ اول، ۱۳۷۶ المجالس السنیه ۳/ ۸۶.

رشـید هجری اصالتا منسوب به «هجر» که از شهرهای بحرین، بلکه تمام منطقه بحرین بوده، و به نقلی «هجر»، قریه ای در مدینه النبی که خرما و حصـیر آن معروف و ازجمله جهیزیه حضـرت زهرا (علیها السلام) بوده است. حضرت علی (علیه السلام) او را «رشـید البلایا» نامیدنـد و به او علم «منایا و بلایا» آموخت (حضـرت علی بن ابیطالب (علیه السـلام) به عنوان امام معصوم که به فرمان خداوند از علوم غیبی آگاهی داشت قسـمتی از این اخبار غیبی را بنام «ملاحم و مغیبات» به بعضی از یاران شایسته و ذی صلاح خود از جمله کمیل، میثم تمار و رشـید هجری منتقل کرد) یعنی او سـرنوشت بعضـی افراد را می دانست و از سرنوشـت دردناک خود در راه عشق علی بن ابیطالب (علیه السـلام) خبر داشت و از همین رو، احوال و عاقبت دوستان خود، «میثم تمار و حبیب بن مظاهر اسدی» را به آنها گفته، و کشته شدن آن دو نفر را خبر داده بود و بسیار شده بود که به بعضی مردم می رسید و می گفت: تو چنین خواهی بود و چنین خواهی شد و آنچه می گفت واقع می شد.

روزی علی (علیه السـلام) بـا عـده ای از یـارانش در بسـتان برنی، از باغ های کوفه زیر درخت نخلی نشسـته بود، فرمود: از آن نخل، مقداری خرما چیدند و همگی خوردند، رشید که در جمع بود عرض کرد یا امیرالمومنین، چه رطب نیکویی است.

حضـرت فرمود: ای رشـید، تو بر تنه این درخت به دار خواهی شـد. رشـید گویـد، از آن به بعـد، پیوسـته صـبح و شـام نزد آن درخت می رفتم و آن را آب میـدادم و رسیدگی می کردم. تا آن زمان که یکروز کنار درخت آمـده، دیـدم آن را بریده اند. فهمیدم اجل من نزدیک است.

شخصـی به نام ابی حیّان العجلی گفت: من دختر راشد (رشـید) هجری را ملاقات نمودم به او گفتم: آنچه از پدرت شـنیدی به من بگو، گفت: شـنیدم می گفت حبیبم امیرمؤمنـان علیه السـلام فرمود: ای راشـد چگونه صبر خواهی کرد وقتی دعیّ بنی امیه (ابن زیـاد) ترا خواسـته و دودست و دوپاو زبان تورا قطع می کنـد!، گفتم: ای امیرمؤمنان آخرش بهشت است؟! گفت: بلی ای راشد تو با منی در دنیا و آخرت به

خدا روزها گذشت تا این که او را عبیداللّه بن زیاد خواست و دعوت به بیزاری از علی علیه السلام نمود و پرسید رفیقت مرگ تورا چگونه خبر داده است؟!، گفت خلیلم صلوات اللّه علیه به من خبر داده است تو مرا به برائت از او دعوت می کنی، من قبول نمی کنم و تو دست ها و پاها و زبان مرا می برّی، گفت: به خدا قسم الان دروغ دوستت را به تو ثابت می کنم، ببرید دست و پایش را ببرّید و زبانش را ترک کنید،

آنها ر ا بریدند و آوردند انداختند به خانه، گفتم: قربانت گردم پدر، درد احساس می کنی؟! گفت: نه به خدا قسم دخترم مگر مانند کسی که به ازدحام (وشلوغی) مردم بیفتد، همسایه ها و آشنایان، برای همدردی کردن آمدند، گفت: کاغذ قلم بیاورید به شما بگویم چه خواهد شد از آنچه مولایم امیرمؤمنان، به من یاد داده است، کاغذ قلم آوردند، او می گفت و می نوشتند اخبار ملاحم و کائنات را و به امیرمؤمنان علیه السلام نسبت می داد، این خبر به ابن زیاد رسید، حجّام فرستاد زبانش را هم بریدند و همان شب از دنیا رفت و امیرمؤمنان علیه السلام او را راشد المبتلی (و رشید البلایا) می نامید و علم منایا و بلایا را به او تعلیم کرده بود، به مردی می رسید و به او می گفت ای فلان بن فلان باچنین وضعی خواهی مرد و تو ای فلانی کشته می شوی و آن گونه می شد گفته بود.(۱)

در مدتی که «زیاد» پدر عبیدالله ملعون، حاکم کوفه بود دنبال رشید که پنهان بود، می گشت و در صدد تعذیب و قتل او بود.

روزی «ابو اراکه» یکی از بزرگان شیعه در خانه اش با عده ای از یاران نشسته بود که ناگهان رشید بر او وارد گشت و داخل منزل او شد، خیلی ترسید، برخاست و دنبال او رفت و گفت: ای وای بر تو رشید، با اینکارت مرا به کشتن می دهی و بچه های مرا یتیم می کنی، رشید گفت: مگر چه شد؟ «ابو اراکه» گفت: زیاد بن ابیه،

۱- بحارالانوار: ج ۴۲ ص ۱۲۱ باب ۱۲۲ از امالی شیخ: ص ۱۰۴- ۱۰۳، و معرفه أخبارالرجال ۵۱- ۵۰، الاختصاص ص ۷۸- ۷۷.

دنبال توست و اینان در جستجوی توأند و تو در خانه من آمدی و می خواهی پنهان شوی؟ تمام کسانی که نزد من بودند ترا دیدند. گفت: کسی مرا ندید! گفت: چگونه ترا با این هیکل و قیافه ندیدند، دست وپای او را بست و در اطاقی انداخت و دَرِ اطاق را بست و پیش یارانش برگشت و در ضمن صحبت گفت: چند دقیقه پیش همچون شخصی به نظرم آمد، گفتند: ما ندیدیم، خیال کرد به خاطر نترسیدن او، انکار می کنند، رفت پیش زیاد که ببیند آنجا چه خبر است، ناگهان دید رشید به مرکب او سوار شده و به سوی دارالاماره می آید، رنگ از روی ابو اراکه پرید ولی دید زیاد با دیدن رشید از تخت پیاده و اورا بغل کرد و پرسید برادر کی آمده ای؟

گفت همین حالا رسیدم، مدتی صحبت کردند و رشید خدا حافظی کرد و ابن زیاد بااحترام تمام اورا بدرقه کرد، ابواراکه پرسید امیر او که بود که این همه به او احترام کردی؟ گفت: من روزهائی که در شام بودم با این شخص دوست صمیمی بودیم و از آن وقت ندیده بودم حالا که دیدم خیلی خوشحال شدم.

ابواراکه با تعجب تمام به سوی خانه دوید و آمد دید آن طور که دست و پای اورا بسته و در اطاق را قفل زده بود، همه برجای خود و تغییری حاصل نشده، دست و پای او را باز کرد و گفت: (دیگر من با تو نیستم) آزادی در خانه ام بمانی یابروی، (ابواراکه فهمید که این شخص در مقامات بالائی قدم می زند و از اصحاب محل اسرار مولای خودامیرمؤمنان علیه السلام است).

این ها بودند با تصدیق و امضای خرید و فروش خود باخدا، ولایت علی و اولادت علی علیهم السلام را زنده نگهداشته و در آن محیط خفقان، پرچم تشیع را تا ابد بر افراشتند.

تا نوبت به سالار شهیدان اباعبداللّه الحسین علیه السلام رسید او در وفا به عهد و پیمان خودبا خدا و تصدیق امضای خرید و فروش فیمابین، را به ثمر رسانید و با فدای تمام هستی خود، دین جد بزرگوارش را زنده کرد و تا دنیا باقیست این شعله فروزان کربلای او نور افکنی خواهد نمود بدینجهت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

حسین از من و من از حسینم گوشت او ازگوشت من و خون او از خون من است معلوم است که حسین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه از حسین است، یعنی وقتی که دین من در اثر کارهای زشت و اعمال ناپسند خلفای از خدا بی خبر و پیروانان آنها، رو به افول و غروب پیش می رود، در نتیجه خود من از خاطره ها محو و از یادها رفته و خواهم مرد، حسین با فدا کردن جان و مال و اهل و عیال و جوانان خود، مرا دوباره زنده کرده و زنده ماندم را تا طول تاریخ، تضمین و بیمه خواهد نمود، زیرا اوست که باخون خود ریشه درخت خشکیده اسلام را آبیاری نموده و حیات دوباره، خواهد بخشید.

اوست که با اندک نفرات عزیزان خود در برابر ظلم و ستم یزید و یزیدیان ایستادگی کرد و بابذل جان خود وبا پیکار با دشمنان قسم خورده اش، علم قرآن را تادنیا هست، به اهتزاز در می آورد و حیات نو می بخشد.(۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۱ ؛ ص۱۸۷

بود که بالب تشنه و جگر سوخته در برابر آن از خدا بی خبران و مدعیان اسلام در بالای شتر که همه اورا ببینند و فردا در قیامت نگویند که خدایا، ما حسین را ندیدیدیم، با صدای رسای امامت فرمود: هل من ناصر ینصرنی کمک خواست ویاری طلبید، علاوه براینکه کمک نکردند، دسته ای از لشکر جدا شده به سوی غارت خیام حرکت کردند،، امام با دیدن این جریان فریاد زد آی مردم ان لم یکن لکم دین فکونوا أحراراً فی دنیاکم اگر دین ندارید اقلًا در دنیایتان آزاد مرد باشید، یعنی هنوز من نمرده ام که جلوی چشم من به اهل و عیالم هجوم کرده و آنها را به اسیری گرفته و اموالم را به غارت برید، با شنیدن این کلمات دسته جمعی به سوی حضرت برگشتند و با کمال بیرحمی، آن لنگر زمین و زمان را به خاک و خون کشیده به شهادت رساندند.

هوا زجور عدو چو قیرگون گردید**عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید.

بلند مرتبه شاهی زصدر زین افتاد**اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

مجلس ۱۵ شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است

شکر نعمت نعمتت افزون کند***کفر نعمت از کفت بیرون کند

اگر روزی اتفاقاً بادوستی یاکس دیگری بهمدیگر برسی و او برای تو خدمتی را انجام دهد مثلًا نهار یا شامی یامیوه ای حتی یک نوشیدنی برایت بدهد، همیشه در یاداوهستی، کاش من هم دربرابر آن آقائی که او آن روز در باره من انجام داد و بجا آورد، منهم تلافی اورا در می آوردم و از شرمندگی بیرون می آمدم، درحالی که او فقط یک نیکی درباره ات به جا آورده است، نه عمری به تو داده و نه هوائی و نه فضائی و نه زندگی و نه روزی مادام العمر و. و. بلکه یک بار به تو خدمتی کرده است.

بامقایسه این عمل با داده ها و انعام ها ونعمت های بی شمار خدائی که ما را آفریده و از نیستی به هستی رسانیده و هرلحظه فیض خود را به ما ارزانی داشته است، ما باید چه کنیم؟!

آیا می توانیم شکر یکی از نعمت های بی شمار او را بجا آوریم؟! یا اقلًا هنگام استفاده از این داده های خدائی بگوئیم که خدایا شکرت، آخر من کیم و کیستم در باره من این همه تفضل کرده و غرق نعمت بی شمارم نموده ای؟! در حالی که این تشکر و شکر گذاری باز به نفع ما تمام می شود، زیرا در قرآن کریم بارها به ما وعده کرده و قول داده است، اگر شکرگزار باشی، برایت افزون خواهم داد، و در غیر این صورت، آماده مجازات ها و از دست دادن این نعمت ها باش!!.

حال به چندآیه در این مورد توجه نمائید.

۱- (وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ ابراهیم: ۷ به خاطر بیاورید که پروردگار شما اعلام کرد اگر شکر نعمت های مرا بجا آورید من

بطور قطع نعمت های شما را افزون می کنم و اگر کفران کنید عذاب و مجازات من شدید است.

۲- فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِی وَ لا تَكْفُرُونِ بقره: ۱۵۲ پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گویید و (در برابر نعمتهایم) کفران نکنید!

۳- سلیمان از سخن او (مورچه) تبسّمی کرد و خندید و گفت: «پروردگارا! شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام کن، و توفیق ده تا عمل صالحی که موجب رضای توست انجام دهم، و مرا برحمت خود در زمره بندگان صالحت وارد کن!» نمل: ۱۹(۱)

۴- ما به لقمان حکمت دادیم؛ (و به او گفتیم:) شکر خدا را بجای آور هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده؛ و آن کس که کفران کند، (زیانی به خدا نمی رساند)؛ چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است. لقمان: ۱۲(۲)

۵- و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمّل می شد)، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛ (آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر بجا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است!(۳)

۶- آنها هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند: معبدها، تمثالها،

۱- حَتَّی إِذا أَتَوْا عَلی وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا یَحْطِمَنَّكُمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ(۱۸) فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِكَ فِی عِبادِكَ الصَّالِحِینَ نمل: ۱۹

۲- وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ یَشْكُرْ فَإِنَّما یَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ لقمان: ۱۲

۳- وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلی وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فِی عامَیْنِ أَنِ اشْكُرْ لِی وَ لِوالِدَیْكَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ لقمان: ۱۴

ظروف بزرگ غذا همانند حوضها، و دیگهای ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود؛ و به آنان گفتیم:) ای آل داوود! شکر (این همه نعمت را) بجا آورید؛ ولی عده کمی از بندگان من شکرگزارند! سبا: ۱۳(۱)

۷- ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد؛ و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ گردد می گوید: «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی بجا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان؛ من به سوی تو بازمی گردم و توبه می کنم، و من از مسلمانانم!»(۲)

ماجرای عجیب قوم سباو نتایج ناشکری آنها

به طوری که از قرآن و روایات اسلامی و همچنین تواریخ استفاده می شود آنها جمعیتی بودند که در جنوب جزیره عربستان می زیستند، دارای حکومتی عالی و تمدنی درخشان بودند.

خاک یمن گسترده و حاصلخیز بود، اما علی رغم این آمادگی، چون رودخانه مهمی نداشت از آن بهره برداری نمی شد، بارانهای سیلابی در کوهستانها می بارید، و آبهای آن در دشتها به هدر می رفت، مردم با هوش این سرزمین به فکر استفاده از این آبها افتادند، و سدهای زیادی در نقاط حساس ساختند که از همه مهمتر و پر

۱- یَعْمَلُونَ لَهُ ما یَشاءُ مِنْ مَحارِیبَ وَ تَماثِیلَ وَ جِفانٍ کَالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِیاتٍ اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ سبا: ۱۳

۲- وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَهً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ احقاف: ۱۵

آب تر سد مأرب بود.

مأرب (بر وزن مغرب) شهری بود که در انتهای یکی از این دره ها قرار داشت، و سیلهای عظیم کوههای صراه از کنار آن می گذشت، در دهانه این دره و دامنه دو کوه بلق سد عظیم و نیرومندی بنا کردند، و مجاری مختلف آب در آن ایجاد کرده بودند به قدری ذخیره آب پشت سد زیاد شد که با استفاده از آن توانستند باغهای بسیار زیبا، و کشتزارهای پر برکت در دو طرف مسیر رودخانه ای که به سد منتهی می شد ایجاد کنند.

همانگونه که گفتیم قریه های آباد این سرزمین تقریبا به هم متصل بود، و سایه های گسترده درختان دست به دست هم داده بود، آنقدر میوه های فراوان بر شاخسار آن ظاهر شده بود که می گویند هر گاه کسی سبدی روی سر می گذاشت و از زیر آنها می گذشت پشت سر هم میوه در آن می افتاد و در مدت کوتاهی پر می شد.

وفور نعمت آمیخته با امنیت محیطی بسیار مرفه برای زندگی پاک آماده ساخته بود، محیطی مهیا برای اطاعت پروردگار، و تکامل در جنبه های معنوی.

اما آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، خدا را به دست فراموشی سپردند، و به کفران نعمت مشغول شدند، به فخرفروشی پرداختند و به اختلافات طبقاتی دامن زدند حتی در اثر وفور نعمت، پوست گندم ها را جدا کرده از مغزش استفاده می کردند و با آن نان ها بچه هایشان را تمیز می کردند و آن نان ها را وسیله مأمورین بلدیه در بیرون شهر، تلنبار کرده بودند.

پیغمبری برایشان مبعوث شد هرچه موعظه و نصیحت کرد، اعتنائی نکردند و گفتند: جان سد مأرب ما به سلامت، قحطی یعنی چه؟!!.

ورق برگشت آب سدی را که به وجود آن افتخار می کردند، به هر مزرعه و باغی زدند، همه را سوزاند و خشک کرد تا اینکه قحطی آن سرزمین را فراگرفت بگونه ای که آن نان های نجس و روی هم انباشته شده را، با جیره بندی، خوردند و از آن طرف هم لشکر خداوندی موشهای صحرائی دور از چشم مردم مغرور و مست به

دیواره این سد خاکی روی آوردند، و آن را از درون سست کردند، ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی حرکت کرد، دیواره های سد که قادر به تحمل فشار سیلاب نبود یکمرتبه در هم شکست، و آبهای بسیار زیادی که پشت سد متراکم بود ناگهان بیرون ریخت، و تمام آبادیها، باغها، کشتزارها و زراعتها، و چهار پایان را تباه کرد، و قصرها و خانه های مجلل و زیبا را یکباره ویران نمود، و آن سرزمین آباد را به صحرائی خشك و بی آب و علف مبدل ساخت، و از آن همه باغهای خرم و اشجار بارور تنها چند درخت تلخ اراك و شورگز و اندکی درختان سدر بجای ماند، مرغان غزلخوان از آنجا کوچ کردند، و بومها و زاغان جای آنها را گرفتند به طوری که بعدها راه هرکس از آنجا می افتاد، می گفتند: قوم سبا اینجا زندگی می کردند.

آری هنگامی که خداوند می خواهد قدرت نمائی کند تمدنی عظیم را با چند موش! بر باد می دهد، تا بندگان به ضعف خود آشنا گردند و به هنگام قدرت مغرور نشوند.

در قرآن کریم سرگذشت این قوم و نابودی و به فنا رفتن آنهار ا این گونه بیان می نماید.

فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹)
سبا: ۱۹ ولی (این ناسپاس مردم) گفتند: «پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن» (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند! و به این طریق) آنها به خویشتن ستم کردند! و ما آنان را داستانهایی (برای عبرت دیگران) قرار دادیم و جمعیّتشان را متلاشی ساختیم؛ در این ماجرا، نشانه های عبرتی برای هر صابر شکرگزار است.

منظورشان این بود که در میان این قریه های آباد فاصله ای بیفتد و بیابانهای خشکی پیدا شود، به این جهت که اغنیاء و ثروتمندان مایل نبودند افراد کم در آمد همانند آنها سفر کنند، و به هر جا می خواهند بی زاد و توشه و مرکب بروند! گوئی سفر از افتخارات آنها و نشانه قدرت و ثروت بود و می بایست این امتیاز و برتری

همیشه برای آنان ثبت شود! و یا اینکه راحتی و رفاه آنها را ناراحت کرده بود، همان گونه که بنی- اسرائیل از منّ و سلوی (دو غذای آسمانی) خسته شدند و تقاضای پیاز و سیر و عدس از خدا کردند! بعضی نیز احتمال داده اند جمله باعِدْ بَیْنَ أَسْفارِنا اشاره به این است به قدری راحت طلب شدند که دیگر حاضر به مسافرت برای استفاده از مراتع به منظور دامداری و یا تجارت و زراعت نبودند و از خدا تقاضا کردند که همیشه در وطن بمانند و فاصله های زمانی سفرهایشان زیاد شود!

به هر حال آنها با این عملشان به خودشان ستم کردند (وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ).

آری، اگر فکر می کردند به دیگران ستم می کردند در اشتباه بودند، خنجری برداشته بودند و سینه خود را می شکافتند، و دود همه این آتشها در چشم خودشان فرو رفت.

چه تعبیر جالبی؟ قرآن به دنبال این جمله که در باره سرنوشت دردناک آنها بیان می کند، می گوید: چنان آنها را مجازات کردیم، و زندگانیشان را در هم پیچیدیم که آنها را سرگذشت و داستان و اخباری برای دیگران قرار دادیم! (فَجَعَلْناهُمْ أَحادِیثَ) آری از آن همه زندگانی با رونق و تمدن درخشان و گسترده چیزی جز اخباری بر سر زبانها، و یادی در خاطره ها، و سطوری بر صفحات تاریخها باقی نماند، و آنها را سخت متلاشی و پراکنده ساختیم (وَ مَزَّقْناهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ).

چنان سرزمین آنها ویران گشت که توانائی اقامت از آنان سلب شد، و برای ادامه زندگی مجبور شدند هر گروهی به سوئی روی آورند، و مانند برگهای خزان که بر سینه تند باد قرار گرفته هر کدام به گوشه ای پرتاب شدند، آنچنان که پراکندگی آنها به صورت ضرب المثل در آمد که هر گاه می خواستند بگویند فلان جمعیت سخت متلاشی شدند می گفتند تفرقوا ایادی سبا! (همانند قوم سبا و نعمتهای آنها پراکنده شده اند!).

به گفته بعضی از مفسران قبیله غسان به شام رفتند و اسد به عمان و خزاعه به سوی تهامه و طایفه انمار به یثرب.

و در پایان آیه می فرماید: قطعا در این سر گذشت آیات و نشانه های عبرتی است برای صبر کنندگان و شکرگزاران (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ).

چرا صابران و شکرگزاران می توانند از این ماجراها درس عبرت گیرند؟

(مخصوصا با توجه به اینکه صبّار و شکور هر دو صیغه مبالغه است و تکرار و تاکید را بیان می کند).

این بخاطر آنست که آنها به واسطه صبر و استقامتشان مرکب سرکش هوا و هوس را مهار می کنند و در برابر معاصی پرقدرتند، و به خاطر شکرگزاریشان در طریق اطاعت خدا آماده و بیدارند به همین دلیل به خوبی عبرت می گیرند، اما آنها که بر مرکب هوا و هوس سوارند و به مواهب الهی بی اعتنا، چگونه می توانند از این ماجراها عبرت گیرند؟!

یک اعجاز تاریخی قرآن

قرآن مجید داستان قوم سبا را در آیاتی تلاوت کردم آورده است، و مدتها بود که مورخان جهان از وجود چنین قوم و چنان تمدنی اظهار بی اطلاعی می کردند.

جالب اینکه مورخان قبل از اکتشافات جدید، نامی از سلسله ملوک سبا و تمدن عظیم آنها نمی بردند، و سبا را فقط شخص فرضی می دانستند که پدر مؤسس دولت حمیر بود، در حالی که در قرآن یک سوره به نام این قوم است و به یکی از مظاهر تمدن آنها که بنای سد تاریخی مأرب است اشاره می کند، اما پس از کشف آثار تاریخی این قوم در یمن عقیده دانشمندان دگرگون شد.

علت اینکه آثار تمدن سبا تا این اواخر استخراج نشده بود، دو چیز بود: یکی صعوبت راه و گرمای شدید هوا، و دیگر بدبینی سکنه این نواحی نسبت به بیگانگان، که اروپائیان نا آگاه و بی خبر گاهی از آن تعبیر به توحش می کردند، تا اینکه عده معدودی از باستان شناسان بخاطر علاقه شدیدی که نسبت به کشف اسرار آثار سبا داشتند توانستند به قلب شهر مأرب و نواحی آن وارد شوند، و از آثار

و خطوط و نقوش فراوانی که بر روی سنگها ثبت شده بود نمونه برداری کنند، و از آن پس گروههائی پشت سر هم در قرن ۱۹ میلادی به آنجا راه یافتند، و آثار گرانبهائی از آنجا با خود به اروپا بردند، و از مجموعه این نقوش و خطوط و آثار دیگر که به هزار نقش بالغ می شد به جزئیات تمدن این قوم و حتی تاریخ بنای سد مارب و خصوصیات دیگر پی بردند، و برای غربیان ثابت شد که آنچه را قرآن در این زمینه بیان کرده، یک افسانه نیست، بلکه یک واقعیت تاریخی است که آنها از آن بیخبر بودند به طوری که الان نقشه هائی را توانسته اند از این سد عظیم و محل عبور آب و مجاری باغستانهای سمت چپ و راست و سایر خصوصیات آن تنظیم کنند.

نکات مهم عبرت در یک داستان کوتاه

قرار گرفتن داستان قوم سبا بعد از سرگذشت سلیمان در قرآن مجید مفهوم خاصی دارد.

۱- داود و سلیمان پیامبران بزرگی بودند که حکومت عظیمی تشکیل دادند، و تمدن درخشانی به وجود آوردند، اما با وفات داود و سلیمان این تمدن رو به افول نهاد، قوم سبا نیز تمدن عظیمی بر پا کردند که با در هم شکستن سد مارب متلاشی شد.

جالب اینکه طبق روایات، عصای سلیمان علیه السلام را موریانه ای خورد، و سد عظیم مارب را موش صحرائی سوراخ کرد، تا این انسان مغرور بداند مواهب مادی هر چند عظیم باشد و خیره کننده گاه با یک نسیم در هم می ریزد و به وسیله یک حشره یا یک حیوان کوچک زیر و رو می شود، تا آگاهان به آن دل نبندند و مؤمنان اسیر آن نشوند، و مغروران از مستی غرور به هوش آیند، و راه استکبار و ظلم و ستم پیش نگیرند.

۲- از این که بگذریم در اینجا دو چهره تمدن باشکوه دیده می شود که یکی رحمانی بود و دیگری سرانجام شیطانی شد، اما نه آن ماند و نه این! و هر دو رو به

فنا رفتند.

۳- این نکته نیز قابل توجه است که مغروران قوم سبا که نمی توانستند توده های جمعیت را در کنار خود ببینند، و خیال می کردند باید میان اقلیت اشرافی و اکثریت کم در آمد سدی بزرگ و مرزی عظیم باشد تا هرگز به هم آمیخته نشوند، از خداوند تقاضای دوری آبادیها و بعد سفر کردند، خداوند هم این دعایشان را مستجاب کرد و آنچنان متلاشی شدند که هر گروهی به سوئی رفتند، و به گونه ای از هم دور شدند که اگر می خواستند یکدیگر را پیدا کنند یک عمر باید در سفر باشند!

۴- هر گاه کسی به وضع آن سرزمین قبل از هجوم سیل عرم و بعد از آن نگاه می کرد باورش نمی شد که این همان سرزمینی است که روزی مملو از درختان سر سبز و خرم و پر میوه بوده که امروز به شکل بیابانی وحشتناک که تک تک درختان شوره گز و اراک و سدر همچون مسافرانی که راه را گم کرده و پراکنده شده اند در آن به چشم می خورد.

این صحنه با زبان حال می گوید: سرزمین وجود انسان نیز اینچنین است اگر نیروهای خلاق او مهار شود و استعدادهای او به صورت صحیحی مصرف گردد، باغهائی پر طراوت از علم و عمل و فضائل اخلاقی ببار می آورد، اما اگر سد تقوی بشکند، و غرائز به صورت سیلی ویرانگر سرزمین زندگی انسان را زیر پوشش خود قرار دهند، جز ویرانه ای بی ارزش باقی نخواهد ماند، و گاه یک عامل به ظاهر کوچک ریشه را تدریجا می زند، و همه چیز را در هم می ریزد، باید حتی از این مسائل کوچک ترسید و بر حذر بود.

۵- آخرین سخن که اشاره به آن را در اینجا لازم می دانیم این است که این ماجرای عجیب بار دیگر این حقیقت را ثابت می کند که مرگ انسان در دل زندگی او نهفته شده، و همان چیزی که یک روز مایه حیات و آبادانی او است روز دیگر ممکن است عامل مرگ و ویرانی گردد.

ابر وباد و مه و خورشید وفلک در کارند***تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

جالب اینکه در مورد شکر با صراحت می گوید لَأَزِیدَنَّکُمْ (مسلما نعمتم را بر شما افزون خواهم کرد) اما در مورد کفران نعمت نمی گوید شما را مجازات می کنم بلکه تنها می گوید: عذاب من شدید است و این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است، در موردآیه ای که در عنوان سخنرانی تلاوت نمودم به چند نکته توجه داشته باشید.

بدون شک خداوند در برابر نعمتهائی که به ما می بخشد نیازی به شکر ما ندارد، و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است.

مهم این است که ببینیم حقیقت شکر چیست؟ تا روشن شود که رابطه آن با افزونی نعمت از کجاست و چگونه می تواند خود یک عامل تربیتی بوده باشد.

حقیقت شکر تنها تشکر زبانی یا گفتن الحمد لله و مانند آن نیست، بلکه شکر دارای سه مرحله است نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است، و از آن که بگذریم مرحله زبان فرا می رسد، ولی از آن بالاتر مرحله عمل است، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است آنرا در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده ایم، همانگونه که بزرگان فرموده اند: الشکر صرف العبد جمیع ما أنعمه الله تعالی فیما خُلِقَ لَاجْلِهِ.

راستی چرا خدا به ما چشم داد؟ و چرا نعمت شنوائی و گویائی بخشید؟ آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان ببینیم، راه زندگی را بشناسیم و با این وسائل در مسیر تکامل گام برداریم؟ حق را درک کنیم و از آن دفاع نمائیم و با باطل بجنگیم اگر این نعمتهای بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم، شکر عملی او است، و اگر وسیله ای شد برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی و دوری از خدا این عین کفران است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: ادنی الشکر رؤیه النعمه من الله من غیر عله یتعلق

القلب بها دون الله، و الرضا بما اعطاه، و ان لا تعصیه بنعمه و تخالفه بشی ء من امره و نهیه بسبب من نعمته: کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی، بی آنکه قلب تو مشغول به علتی شود که خدا را فراموش کنی، و همچنین راضی بودن به آنچه عطا نموده و اینکه نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی، و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمتهایش زیر پا نگذاری. از اینجا روشن می شود که شکر قدرت و علم و دانش و نیروی فکر و اندیشه و نفوذ اجتماعی و مال و ثروت و سلامت و تندرستی هر کدام از چه راهی است؟ و کفران آنها چگونه است؟ حدیثی که از امام صادق علیه السلام در تفسیر نور الثقلین نقل شده نیز دلیل روشنی بر این تفسیر است، آنجا که می فرماید: شکر النعمه اجتناب المحارم شکر نعمت آنست که از گناهان پرهیز شود.

و نیز از اینجا رابطه میان شکر و فزونی نعمت روشن می شود، چرا که هر گاه انسانها نعمتهای خدا را درست در همان هدفهای واقعی نعمت صرف کردند، عملاـ ثابت کرده اند که شایسته و لایقند و این لیاقت و شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزونتر می گردد.

اصولا ما دو گونه شکر داریم، شکر تکوینی و شکر تشریعی.

شکر تکوینی آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیار دارد، برای نمو و رشدش استفاده کند، فی المثل باغبان می بیند در فلان قسمت باغ درختان به خوبی رشد و نمو می کنند و هر قدر از آنها پذیرائی بیشتر می کند شکوفاتر می شوند، همین امر سبب می شود که باغبان همت بیشتری به تربیت آن بخش از باغ درختان بگمارد و مراقبت از آنها را به کارکنان خویش توصیه کند چرا که آن درختان به زبانحال فریاد می زنند ای باغبان! ما لا یقیم، ما شایسته ایم، نعمتت را بر ما افزون کن، و او هم به این ندا پاسخ مثبت می دهد.

و اما در بخش دیگر از باغ درختانی را می بیند که پژمرده شده اند، نه طراوتی، نه برگی، نه گلی نه سایه دارند و نه میوه و برّی، این کفران نعمت سبب می شود که

باغبان آنها را مورد بی مهری قرار دهد، و در صورتی که این وضع ادامه پیدا کند، دستور می دهد اره بر پای آنها بگذارند چرا که:

بسوزند چوب درختان بی برّ***سزای خود همین است مرّ،

بی بری را در جهان انسانیت نیز همین حالت وجود دارد با این تفاوت که درخت از خود اختیاری ندارد، و صرفا تسلیم قوانین تکوینی است، اما انسانها با استفاده از نیروی اراده و اختیار و تعلیم و تربیت تشریعی، می توانند آگاهانه در این راه گام بگذارند.

بنابراین آن کس که نعمت قدرت را وسیله ظلم و طغیان قرار می دهد به زبانحال فریاد می کشد خداوندا لایق این نعمت نیستم، و آنکس که از آن در مسیر اجرای حق و عدالت بهره می گیرد به زبانحال می گوید پروردگارا شایسته ام افزون کن! این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر الهی چه با فکر چه با زبان و چه با عمل بر می آئیم، خود این توانائی بر شکر در هر مرحله موهبت تازه ای است و به این ترتیب اقدام بر شکر، ما را مدیون نعمتهای تازه او می سازد و به این ترتیب هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم همانگونه که در مناجات شاکرین از مناجاتهای پانزده گانه امام سجاد علیه السلام می خوانیم: کیف لی بتحصیل الشکر و شکری ایاك یفتقر الی شکر، فکلما قلت لك الحمد وجب علیّ لذلک ان اقول لك الحمد!: چگونه می توانم حق شکر ترا بجای آورم در حالی که همین شکر من نیاز به شکر دیگری دارد، و هر زمان که می گویم لك الحمد بر من لازم است که به خاطر همین توفیق، شکرگزاری کنم و بگویم لك الحمد!.

و بنابراین برترین مرحله شکری که از انسان ساخته است این است که اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمتهای او کند، همانگونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: فیما اوحی الله عز و جل الی موسی اشکرنی حق شکری فقال یا رب و کیف اشکرك حق شکرك و لیس من شکر اشکرك به الا و انت انعمت به علیّ قال یا موسی الان شکرتنی حین علمت ان ذلک منی: خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد

که حق شکر مرا ادا کن، عرض کرد پروردگارا! چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که هر زمانی شکر تو را بجا آورم این موفقیت خود نعمت تازه ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود: ای موسی الان حق شکر مرا ادا کردی چون میدانی حتی این توفیق از ناحیه من است.

بنده همان به که ز تقصیر خویش***عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش***کس نتواند که بجا آورد!

حال به چند نکته مهم در زمینه شکر نعمت توجه کنید.

۱- علی علیه السلام در یکی از کلمات حکمت آمیز خود در نهج البلاغه می فرماید: اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقله الشکر: هنگامی که مقدمات نعمتهای خداوند به شما میرسد (سعی کنید با شکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید،) نه آنکه با کمی شکرگزاری آن را از خود برانید!

۲- این موضوع نیز قابل توجه است که تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمت های او کافی نیست، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده اند نیز تشکر و سپاسگزاری نمود و حق زحمات آنها را از این طریق ادا کرد، و آنها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نمود، در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) می خوانیم که فرمود: روز قیامت که می شود خداوند به بعضی از بندگانش می فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می کند:

پروردگارا من شکر تو را بجا آوردم، می فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی! سپس امام فرمود: اشکرکم لله اشکرکم للناس: شکرگزارترین شما برای خدا آنها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را بجا می آورند.

۳- افزایش نعمت های خداوند که به شکرگزاران وعده داده شده، تنها به این نیست که نعمت های مادی تازه ای به آنها ببخشد، بلکه نفس شکرگزاری که توأم با

توجه مخصوص به خدا و عشق تازه ای نسبت به ساحت مقدس او است خود یک نعمت بزرگ روحانی است که در تربیت نفوس انسانها، و دعوت آنان به اطاعت فرمانهای الهی، فوق العاده مؤثر است، بلکه شکر ذاتا راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند، و به همین دلیل علمای عقائد در علم کلام برای اثبات وجوب معرفه الله (شناخت خدا) از طریق وجوب شکر منعم (نعمت بخش) وارد شده اند.

۴- احیای روح شکرگزاری در جامعه و ارج نهادن و تقدیر و سپاس از آنها که با علم و دانش خود و یا با فداکاری و شهادت، یا با سایر مجاهدات در طریق پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده اند یک عامل مهم حرکت و شکوفائی و پویائی جامعه است.

در اجتماعی که روح تشکر و قدردانی مرده کمتر کسی علاقه و دلگرمی به خدمت پیدا می کند، و به عکس آنها که بیشتر قدردانی از زحمات و خدمات اشخاص می کنند، ملت هائی بانشاط تر و پیشروترند.

توجه به همین حقیقت سبب شده است که در عصر ما به عنوان قدردانی از زحمات بزرگان گذشته در صدمین سال، هزارمین سال، زاد روز، و در هر فرصت مناسب دیگر، مراسمی برای بزرگداشت آنها بگیرند و ضمن سپاسگزاری از خدماتشان مردم را به حرکت و تلاش بیشتر دعوت کنند.

حضرت موسی علیه السلام بنی اسرائیل را در برابر آن نجات و پیروزی و نعمتهای فراوان دعوت به شکرگزاری کرد، و وعده فزونی نعمت به آنها داد، و در صورت کفران تهدید به عذاب نمود.(۱)

البته همگی به خوبی می دانیم بزرگ ترین نعمت خدا برای جهان بشریت، وجود حجت های الهی است در روی زمین و شکر واقعی این نعمتها، عمل به گفته آنها و

۱- بخشی از این سخنرانی، از چند جلد از مجلدات تفسیر نمونه مورد استفاده قرار گرفته است.

تسلیم در برابر دستورات و اوامر آنهاست، حال ببینیم این بشرها با آنها چه رفتاری کرده و چه مصیبت ها برای آنها تحمیل نمودند، با صرف نظر از بیان سرگذشت های امت های گذشته، بابزرگان دین خود ما چه کردند که بارزترین آنها، پنج تن آل عبا علیهم السّلام است که هیچکدامشان بطورعادی مانند دیگران از دنیا نرفتند و در قبرهایشان، به خاک سپرده نشدند!!.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اثر سمّ از دنیا رحلت نمود و پس از سه روز در روی زمین ماندن که مردم در سقیفه بنی ساعده، مشغول تعیین رئیس و به دست آوردن ریاست بودند و پس از سه روز تازه به یادشان آمد که پیغمبر از دنیا رفته است، آمدند دیدند امیرمؤمنان علیه السلام آن حضرت را غسل داده و کفن کرده و نماز خوانده ولی از ترس آنها دفن نکرده است تا مایه گرفتاری خود را ببار آورد.

فاطمه زهراء علیها السلام با چه مصیبت و جراحت و مظلومیتی، شهیده از دنیا رفت و شبانه دفن و قبرش طبق وصیت خود، مخفی گردید.

امیرمؤمنان علیه السلام از ترس شیوخ نهروان، شبانه در محلی دور از شهر دفن و آثار قبرش محو گردید تا بعد از ۱۷۰ سال در زمان هرون الرشید وسیله پناهنده شدن آهوئی به آن قبر شریف کشف گردید.

امام حسن علیه السلام را وسیله عیالش جعده دختر اشعث بن قیس، مسموم نموده و خواستند کنار جد بزرگوارش دفن نمایند، با دستور عایشه بدن شریفش تیر باران و در بقیع به خاک سپرده شد که هنوز هم غریبان وطن خود هستند.

امام حسین علیه السلام که مصیبتش اظهر من الشّمس است که پس از شهادت بی سابقه، سه شبانه روز بی غسل و بی کفن ودفن روی خاک کربلا زیر آفتاب سوزان ماند و مصائبی که بر همگان، روشن و آشکار است.

۱- من تمام جریان ها را درکتاب« از مباهله تاعاشوراء» با اسناد و مدارک، نوشته و در اختیار جامعه بشری قرار داده ام طالبن تفصیل به آن کتاب مراجعه نمایند.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۱۶ لشکریان مرئی ونامرئی خدا

خداونـد متعال در طول تاریخ بشـریت، برای سـرکوب نمودن عاصـیان و گردن کشان و گردن کلفتان، از لشـکریان گوناگون خود، استفاده کرده است، که به تعدادی از آنها بطور اختصار اشاره می شود.

۱- آب برای غرق قوم حضرت نوح علیه السلام

فَکَذَّبُوهُ فَأَنْجَیْنـاهُ وَ الَّذِینَ مَعَهُ فِی الْفُلْـکِ وَ أَغْرَقْنَـا الَّذِینَ کَـذَّبُوا بِآیاتِنـا إِنَّهُمْ کـانُوا قَوْمـاً عَمِینَ (اعراف: ۶۴) امّا سـرانجام او را تکـذیب کردنـد؛ و مـا او و کسانی را که با وی در کشتی بودنـد، رهایی بخشـیدیم؛ و کسانی که آیات ما را تکـذیب کردنـد، غرق کردیم؛ چه اینکه آنها گروهی نابینا (و کوردل) بودند.

فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ (۱۱) وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُیُوناً فَالْتَقَی الْماءُ عَلی أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۲) وَ حَمَلْناهُ عَلی ذاتِ أَلْواحٍ وَ دُسُرٍ (قمر: ۱۳) در این هنگـام درهـای آسـمان را بـا آبی فراوان و پی درپی گشودیم؛ ۱۲ و زمین را شـکافتیم و چشـمه های زیادی بیرون فرسـتادیم؛ و این دو آب به انـدازه مقـدّر با هم درآمیختنـد (و دریای وحشـتناکی شد)! ۱۳ و او را بر مرکـبی از الـواح و میخهایی ساخته شده سوار کردیم؛

۲- فرعون و فرعونیان را

با ۱- طوفان، ۲- ملخ، ۳- شپش آفت گیاهی، ۴- قورباغه، ۵ خون، ۶،

قحطی و خشکسالی، ۷ کمبود میوه ها- فشار داد و درنهایت با آب غرق نمود و از صفحه روزگار برچید.

فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الطُّوفانَ وَ الْجَرادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ وَ الدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ (اعراف: ۱۳۳) سپس (بلاهـا را پشت سـر هم بر آنهـا نازل کردیم:) طوفان و ملـخ و آفت گیاهی و قورباغه ها و خون را- که نشانه هایی از هم جـدا بودند- بر آنها فرستادیم؛ (ولی باز بیدار نشدند، و) تکبر ورزیدند، و جمعیّت گنهکاری بودند!

وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ اعراف: ۱۳۰ و مـا نزدیکـان فرعـون (و قـوم او) را به خشکسالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند!

اعراف: ۱۷۱ و (نیز به خـاطر بیـاور) هنگـامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آنها بلنـد کردیم، آنچنان که گمان کردنـد بر آنان فرود می آمد؛ (و در همین حال، از آنها پیمان گرفتیم و گفتیم:) آنچه را (از احکام و دسـتورها) به شـما داده ایم، با قوّت (و جدیت) بگیرید! و آنچه در آن است، به یاد داشته باشید، (و عمل کنید،) تا پرهیزگار شوید!(۱)

فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلِينَ (اعراف: ۱۳۶) سـرانجام از آنها انتقام گرفتیم، و آنان را در دریا غرق کردیم؛ زیراآیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند.

۳- باد

برای سرکوب قوم عاد (قوم حضرت هود علیه السلام)

۱- اعراف: ۱۷۱ و اذ نتقنا الجبل فوقهم کأنه ظله و ظنوا أنه واقع بهم خذواما اتینکم بقوه و اذکروا ما فیه لعلکم تتقون.

كَذَّبَتْ عادٌ فَكَيْفَ كانَ عَذابِى وَ نُذُرِ (۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِى يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ (۱۹) تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (قمر: ۲۰)

قمر: ۱۸ قوم عاد (نیز پیامبر خود را) تکذیب کردند؛ پس (ببینید) عذاب و انذارهای من چگونه بود! ۱۹ ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنان فرستادیم ... ۲۰ که مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده از جا برمی کند! ۲۱ پس (ببینید) عذاب و انذارهای من چگونه بود!

وَ أَمَّا عادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَةٍ (۶) وَ أَمَّا عادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَةٍ (۶) سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُوماً فَتَرَى الْقَوْمَ فِيها صَرْعى كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ (۷) فَهَلْ تَرى لَهُمْ مِنْ باقِيَةٍ حاقه: ۶ و امّا قوم «عاد» با تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند، ۷ (خداوند) این تندباد بنیان کن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلّط ساخت، (و اگر آنجا بودی) می دیدی که آن قوم همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان این تند باد روی زمین افتاده و هلاک شده اند! ۸ آیا کسی از آنها را باقی می بینی؟!

۴- باران ریگ و سنگ

قوم لوط را با باران ریگ و سنگ درهم کوبید و نابود ساخت

فَأَنْجَيْناهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ (۸۳) وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (اعراف: ۸۳) (چون کار به اینجا رسید،) ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم؛ جز همسرش، که از بازماندگان (در شهر) بود.

اعراف: ۸۴ و (سپس چنان) بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم؛ (که آنها را در هم کوبید و نابود ساخت.) پس بنگر سرانجام کار مجرمان چه شد!

إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ حاصِباً إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْناهُمْ بِسَحَرٍ (قمر: ۳۴) قمر: ۳۳ قوم لوط انذارها (ی پی درپی پیامبرشان) را تکذیب کردند؛ ۳۴ ما بر آنها تندبادی که ریگها را به

حرکت درمی آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را که سحرگاهان نجاتشان دادیم!

۵- زلزله قوم شعیب را قوم مدین

وَ قالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَیْباً إِنَّکُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ (۹۰) فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ اعراف: ۹۰ اشراف زورمند از قوم او که کافر شده بودند گفتند: «اگر از شعیب پیروی کنید، شما هم زیانکار خواهید شد!» ۹۱ سپس زمین لرزه آنها را فرا گرفت؛ و صبحگاهان بصورت اجسادی بی جان در خانه هاشان مانده بودند. ۹۲ آنها که شعیب را تکذیب کردند، (آنچنان نابود شدند که) گویا هرگز در آن (خانه ها) سکونت نداشتند! آنها که شعیب را تکذیب کردند، زیانکار بودند!

۶- صیحه و زلزله

قوم ثمود (قوم حضرت صالح علیه السلام را با صیحه و زلزله نابود کرد!

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ (اعراف: ۷۸)

۷۸ سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت؛ و صبحگاهان، (تنها) جسم بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود.

إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ صَیْحَهً واحِدَهً فَکانُوا کَهَشِیمِ الْمُحْتَظِرِ (قمر: ۳۱) ما فقط یک صیحه [صاعقه عظیم] بر آنها فرستادیم و بدنبال آن همگی بصورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان (در آغل) جمع آوری می کند!

کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بِالْقارِعَهِ (۴) فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِکُوا بِالطَّاغِیَهِ (الحاقه: ۵) قوم «ثمود» و «عاد» عذاب کوبنده الهی را انکار کردند (و نتیجه شومش را دیدند)! ۵ امّا قوم «ثمود» با عذابی سرکش هلاک شدند!

۷- طاعون برای فراریان ازآن

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ (بقره: ۲۴۳) آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آنها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند.) سپس خدا آنها را زنده کرد؛ (و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد.) خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند؛ ولی بیشتر مردم، شکر (او را) بجا نمی آورند.

۸- با موش های صحرائی سد محکم مأرب

را درهم کوبید و قوم سبا در سرزمین یمن را آواره و سرگردان بیابان ها ساخت!.

مکارب" سبأ" نسب وی به: عبد شمس بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود النبی علیه السلام می رسد. وی بنای" سد مأرب" را در مسافت کمتر از دوساعت راه از طریق مغرب شهر مأرب شروع کرد. ولی قبل از اتمام سد، شاه" مکارب سبأ" فوت کرد و پسرش کار پدر را دنبال کردند و" سد مأرب" را به پایان رساندند. بعد از اتمام سد مأرب منطقه مجاور سد را" ارض سبأ" نامگذاری کردند و شهر" مأرب" را پایتخت مملکت خود قرار دادند. در سیره السبئیون آمده است که یکی از این پادشاهان که نام وی" یثعمر بن مکارب" که ظاهراً در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد مسیح حکومتی داشته، بنای" سد مأرب" را که پدرش" مکارب سبأ" آغاز کرده بود واندکی کار کرده بود پرداخته و به انجام رسانید و مورد استفاده وبهره برداری

قرار گرفت. پس از اتمام" سد مأرب" با دولت مُعین" در جنگ شد و آن دولت را شکست داد و ۵۰۰۰۰ نفر از معین ها را کشت. این حکمران نامدار ظاهراً همان یثعمر سبائی است کا سارگن پادشاه آشور در کتیبه خود در سال ۷۱۵ قبل از میلاد از باج و خراج گرفتن از او سخن می راند. نوه از کریبل وتر (یا کریبائیل وتر) از مقتدرین حکمرانان سبأ بود که دولت سبأ را بالمره مغلوب نمود و با دولت قتبان و دولت اوسان نیز جنگها کرد واز این تاریخ حکمرانان لقب پادشاه برخود گرفت. اسم کریبلو از ملوك سبأ هم که در کتیبه سناخریب پادشاه آشور از ۶۶۵ قبل از میلاد آمده است. ظاهراً اشاره به همین حکمران است که بخورات و توابل و سنگهای قیمتی برای او فرستاده بود. پایتخت مملکت سبأ درآن دوران شهر صرواح بوده که در مشرق صنعا واقع بوده وحالا خرابه های آن موجود است. بعداً پایتخت سبأ به شهر مأرب که شهر عمده بود انتقال یافت. (در باره سرگذشت این قوم مطالبی قبلا بیان کردیم که نیازی به تکرار آن نیست).

۹- با پشه بال شکسته، نمرود سرکش را نابود کرد

ادعای خدائی کننده زمان حضرت ابراهیم علیه السلام را با پشه پر شکسته از میان برد.

نمرود فرمان روای متکبر زمان حضرت ابراهیم علیه السلام به داخل صندوقی که بر روی بال های پرندگان تعبیه نموده بود، به آسمان پرواز نمود تا رسید به ارتفاعی که زمین راتشخیص نمی داد و به خیال خود می خواست خدا را در آسمان، ترور نماید و تیر اندازی کرد و بر گشت به زمین و برای این که از مرگ نجات یابد در وسط پادگان گارد مخصوصش، اطاقی از آهن و فولاد ریخت و درست کرد و باز شدن قفل آن را در داخل قرار داد فقط یک سوراخ کوچکی بالای اطاق باز نمود که هوا بیاید و خفه نشود و غذاهای خاص او را از آن به داخل بریزند و به گارد مخصوص ونیروی خاص را در اطراف آن برای محافظت گمارد و دستور داد هربیگانه ای را که دیدند به قتل برسانند، با این وضع مدتی گذراند،

روزی به سر زنان دَرِ اطاق فولاد را باز کرد و به سر زنان به پهلوان هایش دستور داد با مشت به سرم بکوبید و در نهایت گفت: با پُتک به سرم بزنید وزدند و سرش متلاشی شد و دیدند یک پشه بال شکسته از میان مغزش پرید و رفت فهمیدند از سوراخ بالا تو رفته و از سوراخ دماغش به مغزش راه یافته و به آن صورت کشته شد که عرض کردم.

۱۰- زمین برای فرو بردن امثال قارون

قصص: ۸۱ سپس ما، او و خانه اش را در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز نمی توانست خویشتن را یاری دهد. ۸۲ و آنها که دیروز آرزو می کردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند:

«وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می گیرد! اگر خدا بر ما منت ننهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند!(۱)

۱۱- اصحاب فیل را با پرندگان بمب افکن ابابیل خاکستر نمود!.

اصحاب فیل گروهی بودند که از دیار خود به قصد تخریب کعبه معظمه حرکت کردند، اما خدای تعالی با فرستادن مرغان ابابیل، و با ریزش کلوخهای سنگی بر سر آنان، هلاکشان نموده و به صورت گوشت جویده درآورد.(۲)

۱- فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرْضَ فَما کانَ لَهُ مِنْ فِئَهٍ یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ما کانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِینَ(۸۱) وَ أَصْبَحَ الَّذِینَ تَمَنَّوْا مَکانَهُ بِالْأَمْسِ یَقُولُونَ وَیْکَأَنَّ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَوْ لا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا لَخَسَفَ بِنا وَیْکَأَنَّهُ لا یُفْلِحُ الْکافِرُونَ(قصص: ۸۲)

۲- اصحاب از ماده" صحب" در لغت به معنای ملازم و همراه(انسان، حیوان، مکان یا زمان)- راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول، ص ۴۷۵. و جمع صاحب می باشد.- مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش، ج ۶، ص ۱۹۰. طباطائی(علامه)، سید محمدحسین؛ قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ ش، چاپ نوزدهم، ج ۲۰، ص ۳۶۱.

نجاشـی پادشـاه حبشه بود. او برای تبلیغ دین مسـیح دست به کـار شـد و به روش هـای مختلف تلاـش کرد تا دین مسـیح را به صورت اول بر گرداند و نیروی از دست رفته اش را بازیابد.

نجاشـی وقتی دیـد از همه کشورها، مردم برای حـج به مکه می روند، تصـمیم گرفت راهی پیدا کند تا توجه مردم را از مکه و کعبه دور کند و دل های مردم را به سمت کشور خود متوجه کند.

به همین خاطر کلیسای باشـکوهی درصـنعاء (یکی از شهرهای یمن) ساخت و پس از پایان آن را به بهترین شکل تزیین کرد و از بهترین فرش ها و پرده ها استفاده کرد تا زیبایی آن چشم همگان را خیره کند.

او فکر می کرد وجود چنین کلیسای بزرگ و باشـکوه مردم را از رفتن به مکه باز می دارد و همه ی مردم و اهل مکه و قریش به آن کلیسا می آیند.

اما همه تصورات نجاشی غلط از آب درآمد، زیرا نه تنها اهل مکه به آن کلیسا توجه نکردند، بلکه اهالی یمن و حبشه هم مکه را فراموش نکردند و باز برای حج رهسپار مکه شدند.

نجاشـی دیگر نمی توانست کـاری انجام دهـد، زیرا نمی توانست به زور در دل های مردم برای خود جایی پیـدا کنـد و عقیـده خود را به آن ها بقبولاند.

از قضا یک کاروان تجارتی از مکه به حبشه آمد، کاروانی ها همه عرب بودند و برای تجارت به آن کشور آمده بودند.

تعـدادی از عرب هـا در یکی از اطـاق هـای کلیسـا منزل کردنـد و چـون هوا سـرد بود، آتش روشن کردنـد، ولی هنگـام رفتن فراموش کردند آن را خاموش کنند. آتش به

کلیسا راه یافت و آتش سوزی بدی اتفاق افتاد.

وقتی خبر سوختن کلیسا و علت آتش سوزی به نجاشی رسید، بسیار عصبانی شد و با خود گفت عرب ها از سر دشمنی کلیسای ما را آتش زدند و قسم خورد که کعبه را ویران و نابود سازد.

به همین منظور نجاشی فرمانده سپاه خود، ابرهه را صدا کرد و او را با لشگری مجهز از اسب و فیل و سوار و پیاده به مکه فرستاد.

ابرهه با سپاه عظیم به سمت مکه رهسپار شد و در بین راه غارتگری ها کرد و هر کجا گوسفند و گاو و شتر می دید برای خود می گرفت. ابرهه در بیابان حجاز شبانی را با دویست شتر دید. شترها برای عبدالمطلب بود و شبان هم برای او کار می کرد.

ابرهه شترهای عبدالمطلب را گرفت و به راه خود ادامه داد تا در بیرون شهر مکه منزل کند.(۱)

نقش عبدالمطلب در داستان اصحاب فیل

ابرهه به بزرگ مکه،" عبدالمطلب" پیام فرستاد که او برای جنگ نیامده بلکه فقط قصد ویرانی کعبه را دارد. «عبدالمطلب» نزد ابرهه رفت.

ابرهه در خیمه خود روی تخت نشسته بود که دربان او وارد شد و گفت:

عبدالمطلب رئیس مکه و سرور قریش بیرون خیمه است و اجازه ورود می خواهد؟

ابرهه اجازه داد و عبدالمطلب وارد شد.

ابرهه مات و مبهوت عظمت عبدالمطلب شد. به مترجم خود گفت از او بپرسد چرا به اینجا آمده است؟ عبدالمطلب گفت: سپاهیان تو شتران مرا گرفته اند آمده ام درخواست کنم شتران مرا برگردانید. ابرهه حیرت زده گفت: از چشم من افتادی! من خیال می کردم آمده ای خانه ای که مورد افتخارتان است و من برای خراب کردن آن آمده ام از من بخواهی از این خیال منصرف شوم.

۱- اشتهاردی، محمدمهدی؛ قصه های قرآن، تهران، نشر نبوی، ۱۳۷۸ ش، چاپ اول، ص ۶۲۶.

من از ویران کردن کعبه می گویم و تو از من شترانت را می خواهی؟ عبدالمطلب در جواب گفت: من صاحب شترانم؛ اما آن خانه خود صاحبی دارد که از آن دفاع می کند! این سخن ابرهه را تکان داده و در فکر فرو برد.

ابرهه دستور داد شتران عبدالمطلب را به او برگردانند.

بعد عبدالمطلب به مکه برگشته و در خانه خدا مشغول راز و نیاز و مناجات با خدای خویش شد و طولی نکشید که نصرت الهی شامل حالشان گردید.(۱)

از این اخبار استفاده می شود که حضرت عبدالمطلب مقام ولایت و وصایت را از جدش ابراهیم داشته و حجت وقت بوده و با علم خدادادی، این پیشامدها را می دانسته؛ چون زمین خالی از حجت نخواهد بود.(۲)

ابرهه برای ویران ساختن کعبه به سمت شهر حرکت کرد. سپاه ابرهه از کوه سرازیر شد، ولی هنوز قدم در شهر مکه نگذاشت که بعد از دقایقی پرندگانی کوچک به نام ابابیل از سوی دریای احمر فرا رسیدند که هر کدام سنگریزه هایی در منقار و در پنجه خویش داشتند، که این سنگریزه ها را بر سر لشکر فرو ریخته و آنها را هلاک نمودند. این مجازاتی بسیار بزرگ با سنگریزه هایی بسیار کوچک بنام سجّیل بود که موجب وحشت بین سپاه و فرار آنها به سوی یمن شد، ولی هنوز چیزی نگذشته بود که تمام سپاه، به جز یک نفر هلاک شدند. آن یک نفر به سرعت خود را به حبشه رساند و بنزد نجاشی رفت و جریان کشته شدن سپاه را تعریف کرد.

نجاشی پرسید: آن پرندگان به چه صورت بودند که سپاه مرا نابود کردند؟ آنگاه یکی از همان پرندگان در هوا پیدا شد، آن مرد گفت اعلیحضرتا! این یکی از همان پرندگان است که لشگر ما را هلاک کرد. سخن آن مرد به پایان رسید و در همان حال

۱- مهری، محمد جواد؛ مجموعه قصه های قرآن، قم، انتشارات مشرقین، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

۲- طیب، سید عبدالحسین؛ اطیب البیان فی تفسیرالقرآن، تهران، نشر اسلام، ۱۳۷۸ ش، چاپ دوم، ج ۱۴، ص ۲۳۲.

سنگریزه ای بوسیله همان پرنده بر سر او فرود آمد و در حضور نجاشی جان داد.

این حادثه در سال ولادت پیامبر اتفاق افتاد.

این قصه ازآیات و معجزات بزرگ الهی است که کسی نمی تواند انکارش کند؛ برای اینکه تاریخ نویسان آن را مسلّم دانسته و شعرای دوران جاهلیت در اشعار خود از آن یاد کرده اند(۱) و همچنین اهمیت این حادثه بزرگ به اندازه ای بود که آن سال را «عام الفیل» نامیدند که مبدأ تاریخ عرب شد.(۲)

در مورد تاریخ این واقعه نیز برخی آن را ۴۰ سال قبل از تولد پیامبر اکرم و برخی ۲۳ سال قبل می دانند؛ ولی اکثر علماء برآنند که عام الفیل همان سالی بود که رسول اکرم در آن سال متولد شد.(۳)

داستان اصحاب فیل به قدری مهم است که خداوند در قرآن یک سوره باهمان نام به آن اختصاص داده است.

و این معجزه ای مشهود و محسوس، جهت تنبه و عبرت گیری است؛ تا مردم به طاعت و عبادت خدا روی آورند.(۴)

«أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ»(۵) «آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟»

«أَ لَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ»(۶) «آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟»

مراد از" کید" سوء قصدی است که آنان درباره مکه داشتند و قصدشان تخریب بیت الله الحرام بود که خداوند حیله آنان را در تضلیل قرار داده و نقشه آنان را نقش

۱- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۰.

۲- مکارم شیرازی، ناصر؛ قصه های قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم، ص ۶۳۱.

۳- زین العابدین، رهنما؛ ترجمه و تفسیر رهنما، تهران، نشر کیهان، ۱۳۴۶ ش، ج ۴، ص ۶۱۰.

۴- شیخ طوسی، محمدبن حسن؛ التبیان فی تفسیرالقرآن، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، ج ۱۰، ص ۴۱۰.

۵- فیل: ۱.

۶- فیل / ۲.

بر آب ساخته و زحماتشان را بی نتیجه نمود. آنها راه افتادند تا کعبه را ویران کنند، ولی در نتیجه، خودشان هلاک شدند.(۱)

خداوند به شرح ماجرا پرداخته و نوع عذاب آنها و اسباب نابودیشان را به صورت خیلی زیبا و موجز به تصویر کشیده است:

«وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ»(۲) «و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد.»

«تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ»(۳) «که با سنگهای کوچکی آنها را هدف قرار می دادند.»

"سجیل" در لغت آمیخته ای از سنگ و گل را گفته اند؛ فلذا اصل آن فارسی بوده که معرّب (تبدیل به عربی) شده است (۴)

در رابطه با سنگهایی که بر سر اصحاب فیل بارید، سه مطلب هست:

یک. آن سنگها به هر که اصابت می کرده، بدنش را سوراخ نموده و می کشت.

دو. با باریدن آن سنگها میان لشکر ابرهه مرض حصبه و آبله پیدا شد، که عده ای به حالت مرض به زمین افتادند و برخی مردند. این جریان موجب فرار آنها شده و نتوانستند در آنجا بمانند.(۵)

سه. اصحاب فیل بعد از هدف گیری مرغان ابابیل یا به صورت جسدهای بی روح در آمدند، و یا سنگ ریزه ها، با شدت حرارتی که داشتند، اندرونشان را سوزانید.(۶)

پس اصحاب فیل با تمام شوکت و قدرت آمده بودند تا خانه خدا را ویران سازند، و خداوند با لشگری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز، آنها را درهم کوبید؛ و فیلهای (با آن هیکل) را با پرنده های کوچک، و سلاحهای پیشرفته آن روز را با

۱- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۲.

۲- فیل / ۳.

۳- فیل / ۴.

۴- مفردات راغب، ص ۳۹۸.

۵- قرشی، سید علی اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث، تهران، نشر بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش، چاپ سوم، ج ۱۲، ص ۳۶۰.

۶- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۲.

سنگریزه از کار انداخت، تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره سر را در برابر قدرت الهی ظاهر و آشکار سازد(۱)

در ادامه، آنها را به زراعت و برگی که دانه اش خورد شده و کاه آن باقی مانده، تشبیه نموده است:(۲)

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ»(۳) «در نتیجه آنها را همچون کاه خردشده قرار داد.»

آثار و برکات ناشی از هلاکت اصحاب فیل

۱. الفت و امنیت:

«لِإِيلافِ قُرَيْشٍ إِيلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّيْفِ»(۴) «کیفر لشکر فیل سواران) بخاطر این بود که قریش (به این سرزمین مقدس) الفت گیرند (و زمینه ظهور پیامبر فراهم شود)؛ الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه (و بخاطر این الفت به آن بازگردند)!

بعد از بیان و شرح نابودی اصحاب فیل و لشکریان" ابرهه"، در اولین آیه سوره قریش که در واقع تکمله ای برای سوره فیل است، می فرماید: ما لشکر فیل را نابود کردیم، و آنها را همچون کاه درهم کوبیده شده متلاشی ساختیم تا قریش با این سرزمین مقدس الفت گرفته و مقدمات ظهور پیامبر اسلام فراهم گردد. منظور از" الفت" که به معنی اجتماع توأم با انس، انسجام و التیام بوده، ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مقدس مکه و خانه کعبه است؛(۵) و منظور از" رحلت قریش" مسافرت آنان از مکه به بیرون برای تجارت است. با این بیان معلوم شد که خداوند

۱- تفسیرنمونه، ج ۲۷، ص ۳۳۵.

۲- قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه؛ ۱۳۷۱ ش، چاپ ششم، ج ۵، ص ۷.

۳- فیل / ۵.

۴- قریش / ۱.

۵- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۴۹.

به قریش این عزت و احترام را ارزانی داشت تا با کوچ زمستانی و تابستانی مانوس شده و امر معاش آنها بگذرد؛(۱) چرا که قریش و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکونت گزیدند و بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا آمده و مراسم حج بجا می آوردند و با مبادلات اقتصادی و ادبی و ... از برکات مختلف این سرزمین استفاده می نمودند.(۲)

۲. تجارت و امنیت:

«إِيلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّيْفِ»(۳) «الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه و بخاطر این الفت به آن بازگردند)!»

مسافرت قریش از مکه به بیرون شهر جهت تجارت بوده؛ چون این شهر در دره ای خشک و سوزان و بی آب و علف واقع شده بود که هیچ زراعتی در آن وجود نداشت. مردم مکه جهت امر معاش و وسعت روزی، هر سال دو نوبت به تجارت می رفتند، یک نوبت در زمستان، به طرف یمن و نوبت دیگر در تابستان، به سوی شام؛ و با این دو نوبت سفر کردن زندگی خود را اداره می نمودند؛ و از طرفی مورد احترام مردم یمن و شام قرار گرفته، که به همین جهت راهزنان و غارتگران جرأت تعرض به اینها را نداشتند.(۴)

۳. عبادت و امنیت:

«فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ»(۵) «پس (بشکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند،

همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت.»

این آیه اشاره به منت واضحی است که در ایلاف دو مسافرت وجود داشت؛

۱- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۶.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۴۹.

۳- قریش/ ۲.

۴- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۶.

۵- قریش/ ۲ و ۴.

نعمت ظاهری که نمی تواننـد آن را انکار کننـد، و آن تامین معاش و امنیت قریش بود که زنـدگیشان در سـرزمینی بود که نه نانشـان تـامین بوده و نه جانشـان؛ پس بایـد پروردگـاری را بپرسـتند که به بهـترین وجه امورشـان را تـدبیر نموده، و او همـان" پروردگار بیت کعبه" است.(۱)

۱۲- فرشتگان و باد و طوفان

قوم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با فرشتگان و باد وطوفان در موارد متعدد.

جنگ بدر و احد و خندق و حنین سرکوب نمود.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً (۹) إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا احزاب: ۱۰) ۹ ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سـراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سـختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می دهید بینا بوده است.

۱۰ (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شـهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدّت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید.

آل عمران: ۱۲۳ خداوند شما را در «بدر» یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک، پیروز ساخت)؛ در حالی که شما (نسبت به آنها)، ناتوان بودید. پس، از خدا بپرهیزید (و در

۱- تفسـیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۶. مقداری از مطالب فوق در باره اصـحاب فیل، از نوشـته: خانم محبوبه محجوب، و آقا سـید جواد موسوی اقتباس شده است.

برابر دشـمن، مخالفتِ فرمانِ پیامبر نکنید)، تا شکر نعمت او را بجا آورده باشید! ۱۲۴ در آن هنگام که تو به مؤمنان می گفتی: «آیا کافی نیست که پروردگارتان، شـما را به سه هزار نفر از فرشـتگان، که از آسـمان فرود می آینـد، یاری کند؟!» ۱۲۵ آری، (امروز هم) اگر اسـتقامت و تقوا پیشه کنیـد، و دشـمن به همین زودی به سـراغ شـما بیایـد، خداونـد شـما را به پنج هراز نفر از فرشتگان، که نشانه هایی با خود دارند، مدد خواهد داد!.(۱)

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِكَهِ مُرْدِفِينَ (انفال: ۹) انفال: ۹ (به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر،) از پروردگارتان کمک می خواستید؛ و او خواسته شما را پذیرفت (و گفت):

من شما را با یکهزار از فرشتگان، که پشت سر هم فرود می آیند، یاری می کنم. وآیات دیگر در این باره برای امت اسلام.

و همچنین از بین رفتن اقوام سایر انبیاء علیهم السلام که ذکر آنها به طول می انجامد.

مجلس ۱۷ آداب خوردنی ها و منافع سرشار و زوجیت گیاهان!

دین اسلام در زمانی از تاریخ با امر پروردگار عالم: وسیله آخرین پیامبر خود حضرت محمّدبن عبداللَّه صلی الله علیه و آله در جزیره العرب پیاده شد که از مسائل بهداشتی و پزشکی خبری نبود و در این مقطع از زمان و مکان به کار گرفتن اصـطلاحات طبی و پزشکی مدرن: از پذیرش عقل و خرد و ذهن افراد جامعه آن زمان دور بود و

۱- وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّهٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(۱۲۳) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَ لَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلاثَهِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَهِ مُنْزَلِينَ(۱۲۴) بَلى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَهِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَهِ مُسَوِّمِينَ(آل عمران: ۱۲۵)

پیامدهای ناگوار زیاد ببار می آورد؛ بدین جهت اعمالی را که برای انسان انجام آن ضرورت داشت و دارد به عنوان: «واجب» و کارهائی که پرهیز و دوری جستن از آن لازم و مهم است «حرام» و عمل هائی که انجام آن به خوبی متمایل است «مستحب» و چیزهائی که به جا نیاوردن آن بهتر است «مکروه» و رفتار و کرداری که متوسط و میانه باشد «مباح» شمرده شده است.

لذا از صدر اسلام تحقیقات و پژوهش ها و پرسش ها با مرور زمان: در باره احکام ریز و درشت اسلام و تکالیف و دستورهای قرآن شروع شده و اندیشمندان از هر نژاد و رنگ و زبان: قد علم کرده و کمر همت بسته: تا روی هر یک از این اعمال: کار کرده و با شکافتن اسرار آن به علت و حکمت زوایای بی شمار آن پی ببرند.

هرچه زمان بگذرد و تاریخ پیش رود و تکنیک و صنعت و علم وو ... ترقی و پیشرفت نماید، روز به روز مهر راز و رمز آن اوامر و نواهی شکسته شده و تا جهان هست و بشریت وجود دارد از روی آنها پرده برداشته خواهد شد.

زیرا دین مبین اسلام به تمام زوایای ریز و درشت زندگی انسان ها، هم اشراف کامل دارد و هم در باره تک تک آنها بیانات و راهنمائی هائی دارد که عقل متحیّر است؛

اگر کسی کمی به دستورات اسلام توجه نماید؛ خوردنی ها و نوشیدنی ها، پوشیدنی ها و خوابیدن ها؛ ازدواج ها و تشکیل خانواده ها و کیفیت زندگی با اعضای خانواده، و با افراد جامعه و کسب و تأمین معاش، مسافرت ها و کیفیت سفرها، دام داری و کشاورزی، مسکن و کیفیت تهیه آن، و مدیریت و اداره کشور وو ... هم از منظر پزشکی و طبی و هم از نظر فردی و اجتماعی و نیز از جهت مادی و معنوی وو ... به قدری دقت و بررسی به خرج داده است که واقعاً آدم در این دریای ژرف و بی انتها غرق می شود، واقعاً زهی بی انصافی است، اگر کسی به این معانی آگاهی داشته باشد ولی در صدد انکار و لجاجت بر آید!. در این صورت ما فقط

هدایت یافتن این گونه اشخاص را باید از خدای متعال خواستار شویم، ولی آنان که بی اطلاع بر قوانین و فرامین اسلام باشند و در فکر بر رسی و یافتن حق و حقیقت باشند، خداوند موفقشان بدارد.

این دین برای هرچیزی حد و حدودی تعیین کرده است که عدم رعایت آنها مایه ندامت و پشیمانی خواهد بود.

تفکر و تعقل در برنامه های ریز و درشت نظام آفرینش، بدون شک انسان را، به سوی خداشناسی، هدایت می کند و مَبدَء و مُبدِء جهان آفرینش را، معرفی می کند.

همین خوردن و آشامیدنی های به ظاهربی اثر و مورد بی اعتنائی، امادر واقع خیلی مهم، به ما روشن می کند که این خوردن ها و خوردنی ها و این آشامیدن و آشامیدنی های انسان و حیوان و کیفیت به وجود آمدن آنها و آسیاب های درونی برای خورد کردن و کشیدن جوهر آنها و تقسیم هر ماده ای از آن را به اعضای مختلف بدن که مورد نیاز آنهاست وتنظیم سوخت و سوز آنها و تخلیه فضولات و تفاله آنهاو. و.، همگی نشانه ایست به شناختن ناظم و نظم دهنده آنها که در نهایت انسان را به سوی فلاح و رستگاری، راهنمائی می کند.

آداب خوردنی ها

در باره آداب سفره و خوردن غذا و کیفیت آن و اینکه هنگام خوردن؛

۱- به جلوی دیگران دست دراز نکردن،(۱)

۲- نام خدا بردن، (بسم اللّه گفتن).

۳- در پایان ستایش خدا نمودن، (الحمدللّه یا شکراً للّه گفتن).

۴- مؤدبانه و باکیفیت خوب سر سفره نشستن،

۱- امام صادق از پدر بزرگوارش علیهما السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اذاأکل أحدکم فلیأکل ممّا یلیه وقتی که یکی از شما می خورد از طرف خود بخورد و فرمود: یأکل الإنسان ممّا بین یدیه و لایتناول من قدّام الأخر شیئاًانسان از جلوی خودش بخورد و از جلوی دیگران چیزی نخورد؛ المحاسن: ۳۹۸ و ۴۴۸ و ۲۷۴؛ بحارالأنوار: ۶۶/ ۴۱۸ ح ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ از آن.

۵- در جمع زود دست بر نداشتن از غذا که تا دیگران خجل نشوند،

۶- شستن دستها (اگر بادست می خورد)،

۷- به پشت خوابیدن بعد از غذا و پای راست را روی پای چپ گذاشتن،

۸- بادست خوردن و سرسفره آروغ نزدن،(۱)

۹- خلال کردن بعد از غذا،

۱۰- مسواک نمودن،

۱۱- غذارا همراه سبزیجات خوردن،(۲)

۱۲- غذا را داغ داغ نخوردن بگذارید خود سرد شود.

۱۳- روی ظرف غذا را باز نگذاشتن، وو ...(۳)

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا شنید مردی آروغ می زند فرمود: یا عبداللّٰه قصّر من جشائک فانّ أطول الناس جوعاً یوم القیامه أکثرهم شبعاً فی الدّنیا. ای بنده خدا کوتاه کن آروغ(زدنت) را همانا روزقیامت کسانی از شما گرسنگی اش زیاد می شود که در دنیاسیریشان زیاد باشد(یعنی آروغ زدن از سیری شکم است پس سیران دنیا گرسنگان آخرت خواهند شد) در این مورد چندین روایت مشابه هست.

۲- موفق مدینی از جدش گفت: امام(موسی کاظم) علیه السلام مرا خواست و برای صبحانه نگهم داشت غذا را در سفره گذاشتند و سبزی نداشت، به خدمتکار فرمود: أماعلمت أنّی لا آکل علی مائده لیس فیهاخضره فأتنی بالخضره. نمی دانی سفره ای که سبزی نداشته باشد من چیزی نمی خورم، سبزی بیاور، سبزی آورد و حضرت میل نمود.(الکافی: ۶/ ۳۶۲؛ المحاسن: ص ۵۰۷؛ بحارالأنوار: ۶۶/ ۴۲۵ ح ۴۴ از آن دو.

۳- ابی خدیجه از امام صادق علیه السلام فرمود: لاتدعوا آنیتکم بغیر غطاء فانّ الشیطان اذا لم تغطّ آنیه بزق فیها و أخذ ممّا فیها ماشاء اللّٰه ظرفهایتان را بدون روپوش نگذارید زیرا شیطان وقتی که ظرفی روباز باشد، بر آن تف می اندازد و هرچه بخواهد از آن بر می دارد.(المحاسن: ۵۸۴؛ بحارالأنوار: ۶۶/ ۴۰۹ ح ۲ در متن روایت دقت نمائید با چه تعبیراتی از رشد باکتری ها غذا و فاسد شدن آن و تولید میکرب و حمله به غذا و از بین بردن آن مردم را آگاه می سازد.

و در باره میوه جات گوناگون و انواع حبوبات و سبزیجات، دستورات و روایات فراوان آمده است که هر کدام از آنها خود یک کتاب مستقل با حجم سنگین می خواهد که مجال آوردن آنها نیست، به مصادر خود آنها مراجعه شود، فقط به یک روایت از امیرمؤمنان علیه السلام زیاد توجه داشته باشید که جامع تمام جوانب حفظ سلامت و صحت بدن و بهداشت و غیره می باشد فرمود: تا گرسنه نشدی غذا نخور و تا سیر نشدی، دست از غذا بکش (و ادامه نده که موجب دهها بیماری و چاقی و گرفتاری را در پی خواهد داشت).

آداب نوشیدنیها

در باره آداب نوشیدن آب روایات زیاد آمده است.

۱- روز ایستاده و شب نشسته آب نوشیدن،

۲- نوشیدن آب با سه نفس نه یک نفسه،

۳- اول گفتن بسم اللّه،

۴- بعد از فراغ گفتن الحمدللّه،

۵- نوشیدن با مک نه بلعیدن و یک جا قورت دادن،

۶- مانند حیوانات ننوشیدن،

۷- زیاد آب ننوشیدن (۱) وو ... (مگر برای کسانی که بیماری خاص یا ناراحتی کلیه و مجاری تنفس و غیره داشته باشد که به نوشیدن زیاد آب، نیاز داشته باشد).

۸- نوشیدنی ها را داغ داغ ننوشید صبر کنید خود خنک شود. وو ...

۹- و هیچ وقت از طرف شکسته شده و دستگیره کوزه آب نخورید، زیرا آن جا

۱- امام صادق علیه السلام به مردی توصیه می کرد فرمود: أقلل من شرب الماء فانّه یمدّالدّاء، واجتنب الدّواء ما احتمل بدنک الدّاء، آب نوشیدنت را کم کن زیرا آن دردها را می کَشد(وجذب می کند) و تاجائی که بدنت درد را تحمل می کند از خوردن دوا پرهیز کن(المحاسن: ۵۷۱؛ الکافی: ۶/ ۳۸۲؛ بحارالأنوار: ۶۶/ ۴۶۵ ح ۳۸).

نشیمن گاه شیطان «ومیکروب» ها است، وو ...

۱- عمروبن قیس گوید: در مدینه به محضر امام موسی بن جعفر علیهما السلام داخل شدم و پیش روی حضرت کوزه ای گذاشته شده بود، گفتم: حدود (و ادب آب خوردن از این) کوزه چیست؟! فرمود: اشرب ممّا یلی شفته و سمّ اللّه عزّوجلّ و اذا رفعت من فیک فاحمداللّه و ایّاک و موضع العروه منها فانّه مقعد الشّیطان، فهذا حدّه (۱) از طرف لب کوزه بنوش و نام خدارا ببر، وقتی که از دهانت برداشتی، حمد خدا را بگو مبادا از طرف دسته اش بنوشی چون آن جا نشیمن گاه شیطان است، این است حد کوزه.

۲- و در حدیث دیگر آن حضرت فرمود: و حدّه أن لاتشرب من موضع کسر ان کان به فانّه مجلس الشّیطان (۲) و حد و ادب کوزه آن است که از شکستگی آن، اگر داشته باشد، آب ننوشی زیرا آن محل نشستن شیطان است.

۳- امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: لاـ تشربوا من ثلمه الإناء و لا من عروته فانّ الشّیطان یقعد علی العروه.(۳) از شکستگی و طرف دستکیره ظرف ها آب نخورید زیرا شیطان بر دسته می نشیند.

۴- امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی فرمود:.. و لایشربنّ من اذن الکوز و لا من کسره ان کان فیه فانّه مشرب الشّیطان ..(۴) .. ابداً از گوش کوزه و نه از شکستگی کوزه اگر باشد آب خورده نشود چون آن جا محل نوشیدن شیطان است ..

۵- امام صادق از پدران بزرگوار علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در- حدیث

۱- اسلام فراتر از زمان ص ۶۰۹ از مکارم الأخلاق: ص ۱۷۶، بحارالأنوار: ۶۶/ ۴۷۶ ذیل ح ۵۹ از آن

۲- اسلام فراتر از زمان ص ۶۰۹ از مکارم الأخلاق: ص ۱۷۶، بحارالأنوار: ۶۶/ ۴۷۵ ضمن ح ۵۹ ازآن

۳- اسلام فراتر از زمان ص ۶۱۰ از المحاسن ص ۵۸۰؛ بحارالأنوار: ۶۶/ ۴۶۹ ح ۳۷ از آن

۴- اسلام فراتر از زمان ص ۶۱۰ از المحاسن ص ۵۷۸ و ۲۷۴؛ بحارالأنوار: ۶۶/ ۴۶۹ ح ۳۶ و ۴۱۷ ح ۲۳ از آن.

مناهی- ... لا یشربنّ أحدکم الماء من عند عروه الإناء فانّه مجتمع الوسخ و نهی أن یشرب الماء کرعاً کما یشرب البهائم ..(۱)
ابداً آب را از نزدیک دسته ظرف ننوشید زیرا آنجا محل تجمع چرک است و نهی نمود از قورت دادن آب مانند نوشیدن حیوانات (بلکه آب را بمکد).

در آن برهه از زمان با چه زبانی مردم را از محل تجمع میکربها بانام شیطان برحذر داشته و مطلب را فهمانده است، البته روایات در این مضمون با کمی تفاوت زیاد است که به همین اندازه اکتفاء می کنیم.

حال به توضیح آیه مبارکه ای در این مورد، توجه فرمائید.

کُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی طه: ۵۴

از این فرآورده های گیاهی، هم خودتان بخورید؛ و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید! مسلّماً در اینها نشانه های روشنی برای خردمندان است!

در این کلمات فشرده و مختصر، اشاره است به اینکه: فرآورده های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذائی و لباس و پوشاک و سایر وسائل زندگی شما را تشکیل می دهد نیز از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می شود و در پایان در حالی که به همه این نعمتها اشاره کرده می فرماید: در این امور، نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل و اندیشه (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی)

قابل توجه اینکه نُهی جمع نهیه (بر وزن کپیه) در اصل از ماده نهی (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنای عقل و دانشی است که انسان را از زشتی ها نهی می کند، اشاره به اینکه: هر گونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات کافی نیست، بلکه عقل و اندیشه های مسئول می تواند به این واقعیت پی ببرد.

۱- اسلام فراتر از زمان ص ۶۰۸ از مجالس(أمالی) صدوق: ۲۵۵- ۲۵۴؛ بحارالأنوار: ۶۶/ ۴۶۰ ح ۷ از آن

در تفسیر اولوا النهی در حدیثی که در اصول کافی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است چنین می خوانیم: ان خیارکم اولوا النهی، قیل یا رسول الله و من اولوا النهی؟ قال هم اولوا الاخلاق الحسنه و الاحلام الرزینه وصله الارحام و البرره بالامهات و الاباء، و المتعاهدین للفقراء و الجیران و الیتامی و یطعمون الطعام و یفشون السلام فی العالم و یُصلّون و الناس نیام غافلون: بهترین شما اولوا النهی (صاحبان اندیشه های مسئول) است، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند اولوا النهی کیانند؟ فرمود: آنها که دارای اخلاق حسنه و عقلهای پر وزن هستند، دارای صله رحم و نیکی به مادران و پدران کمک کننده به فقیران و همسایگان نیازمند و یتیمان، آنها که گرسنگان را سیر می کنند، صلح در جهان می گسترانند، همانها که نماز می خوانند در حالی که مردم خوابند و در غفلت.

این آیه مبارکه و مشابه آن به ما می آموزد که صاحبان عقل و خرد اند که به زوایای آفرینش گیاهان و سبزیجات و ریزه کاری ها و منافع بی شمار آن، پی می برند ودرک می کنند.

و همچنین استفاده حیوانات از آن سبزیجات چه منافع بی شماری، برای آدمی دارد که دانشمندان در این مورد از کشفیات و زیر تحقیق قرار دادن و نتیجه مطالعات خود، کتاب ها نوشته و به نسل بعدی، به یادگار گذاشته اند.

نباتات و سبزیجات، یکی از اساسی ترین نیاز و ارکان بقای انسان و حیوان هاست که باید طبق دستور از آنها بهره برداری کرده و به زندگی ادامه داده شود؛

در مورد این مخلوقات خداوندی و کیفیت استفاده از آنها و بیان منافع سرشار و فراوان آنها وسیله رهبران اسلام و کتاب آسمانی آن (قرآن) سخنان بی شماری، شرف صدور یافته است که نمی توان به انتهای بر رسی آنهارسید؛ فقط برای نمونه ازآیات و روایات فراوان، به مطالبی نه چندان زیاد اکتفاء می شود.

بیان منافع سرشار و فراوان گیاهان

۱- «وَ مِنْ آیاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَیُحْیِی بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ».(۱) و از آیات او این است که برق و رعد را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس و هم امید است (ترس از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله آن زنده می کند؛ در این نشانه هایی است برای جمعیّتی که می اندیشند!.

۲- یس: آیات ۳۶- ۳۵- ۳۴- ۳۳. زمین مرده برای آنها آیتی است، ما آنرا زنده کردیم، و دانه هائی از آن خارج ساختیم، و آنها از آن می خورند.

و در آن باغهائی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هائی از آن بیرون فرستادیم.

تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنها هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است، آیا شکر خدا را بجا نمی آورند؟

منزه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند، و از خود آنها و از آنچه نمی دانند!(۲)

آیات فوق نشانه هائی از توحید و معاد را توأماً بیان می کند تا وسیله باشد برای بیداری منکران و ایمان به مبدء و معاد.

نخست از احیای زمین های مرده و برکاتی که از آن عائد انسانها می شود بحث کرده می فرماید: زمین های مرده برای آنها نشانه آشکاری است (از مبداء و معاد) ما

۱- روم: ۲۴.

۲- « وَ آیَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَیْتَةُ أَحْیَیْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ(۳۳) وَ جَعَلْنا فِیها جَنَّاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فِیها مِنَ الْعُیُونِ(۳۴) لِیَأْکُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ أَیْدِیهِمْ أَ فَلا یَشْکُرُونَ(۳۵) سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا یَعْلَمُونَ(۳۶)» یس: آیات ۳۶- ۳۵- ۳۴- ۳۳.

آن را زنده کردیم، و دانه هائی از آن خارج ساختیم و آنها از آن تغذیه می کنند.

«وَ آیَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَیْتَةُ أَحْیَیْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ (۳۳)

مسأله حیات و زندگی از مهمترین دلائل توحید است، مسأله ای است فوق العاده مرموز و پیچیده و شگفت انگیزکه عقل همه دانشمندان را به حیرت افکنده، و با تمام پیشرفتهای عظیمی که در علم و دانش نصیب بشر شده هنوز کسی معمای آن را نگشوده است، هنوز کسی به درستی نمی داند تحت تأثیر چه عواملی در روز نخست موجودات بیجان تبدیل به سلولهای زنده شده است؟ هنوز کسی نمی داند که بذرهای گیاهان و طبقات مختلف آن دقیقاً چگونه ساخته شده؟ و چه قوانین مرموزی بر آن حاکم است که به هنگام فراهم شدن شرائط مساعد به حرکت در می آید، و رشد و نمو را آغاز می کند، و ذرات زمین مرده را جذب وجود خود می نماید، و از این طریق موجودات مرده را تبدیل به بافتهای موجود زنده می کند، تا هر روز جلوه تازه ای از حیات را نشان دهد.

مسئله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمین های مرده از یک سو دلیل روشنی است بر این که علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان به کار رفته، و از سوی دیگر نشانه ای آشکار از رستاخیز است.

جمله «فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ» از یک سو اشاره به این است که انسان از بخشی از دانه های گیاهی تغذیه می کند، و بعضی دیگر قابل تغذیه برای انسان نیست، ولی فوائد دیگری دارد مانند تغذیه حیوانات، ساختن مواد رنگی، داروئی، و امور دیگری که در زندگی انسان کاملا مورد استفاده است.

و از سوی دیگر با مقدم داشتن «فَمِنْهُ» بر «یَأْکُلُونَ» که معمولا برای حصر می آید این نکته را بیان می کند که بیشترین (و نیز بهترین) تغذیه انسان از مواد گیاهی است آنچنان که گوئی تمام غذای انسان را تشکیل می دهد!.

۳- زمر: ۲۱ آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و آن را بصورت چشمه هایی در زمین وارد نمود، سپس با آن زراعتی را خارج می سازد که رنگهای مختلف دارد؛ بعد

آن گیاه خشک می شود، بگونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی؛ سپس آن را در هم می شکند و خرد می کند؛ در این مثال تذکّری است (از ناپایداری دنیا) برای خردمندان!.(۱)

۴- رعد: ۳ و ۴

و او کسی است که زمین را گسترد؛ و در آن کوه ها و نهرهایی قرار داد؛ و در آن از تمام میوه ها دو جفت آفرید؛ (پرده سیاه) شب را بر روز می پوشاند؛ در اینها آیاتی است برای گروهی که تفکر می کنند!

و در روی زمین، قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند؛ و (نیز) باغهایی از انگور و زراعت و نخلها، (و درختان میوه گوناگون) که گاه بر یک پایه می رویند و گاه بر دو پایه؛ (و عجیب تر آنکه) همه آنها از یک آب سیراب می شوند! و با این حال، بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می دهیم؛ در اینها نشانه هایی است برای گروهی که عقل خویش را به کار می گیرند!(۲)

زوجیت گیاهان یکی از معجزات علمی قرآن

در قرآن مجید: آیات فراوانی است که پرده از روی یک سلسله اسرار علمی که در آن زمان از چشم دانشمندان پنهان بوده: برداشته: که این خود نشانه ای از اعجاز و عظمت قرآن است و محققانی که در باره اعجاز قرآن بحث کرده اند: غالبا به قسمتی

۱- أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَکَهُ یَنابِیعَ فِی الْأَرْضِ ثُمَّ یُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَجْعَلُهُ حُطاماً إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکْری لِأُولِی الْأَلْبابِ(زمر ۲۱)

۲- وَ هُوَ الَّذِی مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِیها رَواسِیَ وَ أَنْهاراً وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِیها زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ(۳) وَ فِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ(رعد ۳- ۴).

از این آیات اشاره نموده اند که از آن جمله آیات ذیل در باره زوجیت گیاهان است.

خدای متعال با حکمت متعالیه خود، سنگ بنای زیبائی جهان و نظام احسن و اکمل را در وجود نر و ماده بر قرار ساخته، و ادامه حیات و بنای زندگی را در وجود آفریده های مُوَلّد و تولید کننده قرار داده است.

هیچ موجود رشد کننده و ذیحیات پیدا نمی شود مگر این که از زوج و جفت یا به عبارت دیگر از پدر و مادر به وجود آمده است، چنان که در قرآن کریم نیز به این معنا تصریح نموده و می فرماید:

۱- سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا یَعْلَمُونَ (۳۶) «منزّه است کسی که تمام زوج ها را آفرید، از آنچه که زمین می رویاند، و از خودشان و از آنچه نمی دانند».(۱)

با جمله «وَ مِمَّا لا یَعْلَمُونَ» می فهماند که زوجها و جفتهای زیادی هست که هنوز دانش بشری به حیطه کشف فورمول وجودی آنها راه پیدا نکرده و از وجود آنها اطلاع ندارد و از کشف آنها عاجزمانده است!.

پس هرموجود زنده ای از نباتات و سبزیجات و حیوانات گرفته تا انسان صاحب عقل و خرد، باید از جفت و یا نر و ماده به وجود آید درست است موجودات تک یاخته ای و تک سلولی نیز یافت می شود اما کم و ناچیز!.

قرآن مجید در این آیه خبر از وجود زوجیت در تمام جهان گیاهان و انسانها و موجودات دیگری که مردم از آن اطلاعی ندارند می دهد.

این موجودات ممکن است گیاهان باشد که وسعت دایره زوجیت در آن روز هنوز در آنها کشف نشده بود.

یا اشاره به حیوانات اعماق دریاها که در آن روز کسی از آن آگاه نبود، و امروز گوشه ای از آن برای انسانها کشف شده است.

۱- سوره یس: آیه ۳۶.

یا اشاره به موجودات دیگری که در کرات دیگر آسمانی زندگی می کنند.

و یا موجودات زنده ذره بینی، هر چند امروز دانشمندان، نر و ماده ای در آنها سراغ ندارند، ولی دنیای این موجودات زنده آنقدر مرموز و پوشیده از معماهاست که ممکن است علم و دانش انسانها هنوز به این قسمت از آن راه نیافته باشد، حتی وجود زوجیت در جهان گیاهان نیز چنانکه گفتیم در عصر نزول قرآن جز در موارد خاصی مانند درختان نخل و امثال آن ناشناخته بود، و قرآن از آن پرده برداشت، و در قرون اخیراز طرق علمی این معنا به ثبوت رسید که مسئله زوجیت در عالم گیاهان یک مسئله عمومی و همگانی است.

این احتمال نیز داده شده است که زوجیت در اینجا اشاره به وجود ذرات مثبت و منفی در دل تمام اتمها است، زیرا می دانیم همه اشیاء این جهان از اتم تشکیل یافته و اتم در حقیقت همچون آجر برای ساختمان عظیم این کاخ بزرگ عالم ماده است.

تا آن روز که اتم شکافته نشده بود خبری از وجود این زوجیت نبود، ولی بعد از آن وجود زوجهای منفی و مثبت در هسته اتم و الکترونهائی که به دور آن می گردند به ثبوت رسید.

بعضی نیز آن را اشاره به ترکیب اشیاء از ماده و صورت یا جوهر و عرض دانسته، و بعضی دیگر کنایه از اصناف و انواع مختلف گیاهان و انسانها و حیوانات و سایر موجودات عالم می دانند.

ولی روشن است وقتی مابتوانیم این الفاظ را بر معنی حقیقی (جنس مذکر و مؤنث) حمل کنیم و قرینه ای بر خلاف آن نباشد دلیلی ندارد که به سراغ معانی کنائی برویم، و چنانکه دیدیم چندین تفسیرجالب برای معنی حقیقی زوجیت در اینجا وجود دارد.

به هر حال این آیه یکی دیگر از آیاتی است که محدود بودن علم انسان را بیان می کند و نشان می دهد که در این جهان حقایق بسیاری است که از علم و دانش ما

پوشیده است.(۱)

۲- أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷)(۲)

آیا آنها به زمین نگاه نکردند: چه اندازه در آن از گیاهان جفت آفریدیم.

در این آیـات، سـخن از اعراض آنها ازآیات تکوینی و نشانه های خـدا در پهنه آفرینش است: آنها نه تنها: گوش جان خود را بر سـخنان پیامبر صـلی الله علیه و آله می بسـتند: بلکه چشـمهای خود را نیز از دیدن نشانه های حق در اطراف خود محروم می ساختند.

در اینجا تعبیر به زوج در مورد گیاهان قابل دقت است: گرچه غالب مفسـران زوج را به معنی نوع و صنف: و ازواج را به معنی انواع و اصـناف گرفته اند: این بزرگان در زمانی می زیسته اند که هنوز زوجیت گیاهان کشف نشده و به اثبات نرسیده بود اما پس از روشن شـدن آن چه مانعی دارد که زوج را به معنی معروفش که قبل از هر معنی دیگر به ذهن می آیـد بگیریم و اشاره به زوجیت در جهان گیاهان باشد؟! در گذشـته انسانها کم و بیش فهمیده بودند که بعضـی از گیاهان دارای نوع نر و نوع ماده است: و برای بارور ساختن گیاهان از طریق تلقیح اسـتفاده می کردند این مسأله در مورد درختان نخل کاملا شـناخته شده بود: ولی نخستین بـار لینه دانشـمند و گیاه شـناس معروف سوئـدی: در اواسط قرن ۱۸ میلاـدی: موفق به کشف این واقعیت شـد که مسـأله زوجیت در دنیای گیاهان تقریبا یک قانون عمومی است و گیاهان نیز هماننـد غالب حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده بارور می شوند و سپس میوه می دهند.

ولی قرآن مجید قرنها قبل از این دانشمند کرارا درآیات مختلف به زوجیت در جهان گیاهان اشاره کرده (درآیات مورد بحث: و در سوره رعدآیه ۴: و لقمان آیه ۱۰ و سوره ق آیه ۷) این خود یکی از معجزات علمی قرآن است.

۱- اسلام فراتر از زمان بخش ۵ قرآن و آفرینش نباتات ص ۲۰۳ ببعد باتغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۱۸ ص: ۳۷۱.
۲- شعراء: ۷

۳- (وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فِيها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِيم (۱۰)(۱) از آسمان آبی فرستادیم و بوسیله آن در زمین از هر زوج گیاه مفید رویاندیم. در بعضی از آیات دیگر نیز اشاره به این موضوع شده است.

این آیه بار دیگر به زوجیت در جهان گیاهان اشاره می کند که آن نیز از معجزات علمی قرآن است: چرا که در آن زمان: زوجیت (وجود جنس نر و ماده) در جهان گیاهان بطور گسترده ثابت نشده بود: و قرآن از آن پرده برداشت

ضمنا توصیف زوجهای گیاهان به کریم اشاره به انواع مواهبی است که در آنها وجود دارد.(۲)

۴- وَ تَرَى الْأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۳) زمین را خشک و بایر می بینی اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم، به حرکت درمی آید و می روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می رویاند!

۵- ... وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْ نَباتٍ شَتَّى (۵۳) طه: ۵۳

و از آسمان، آبی فرستاد!» که با آن، انواع گوناگون گیاهان را (از خاک تیره) برآوردیم.

۶- وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ وَ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ق ۶ و زمین را گسترش دادیم و و در آن کوههای عظیم و استوار افکندیم و از هرنوع (گیاه) جفت بهجت انگیز در آن رویاندیم.(۴)

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده که شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد، امام فرمود: معنی سجده نخستین هنگامی که سر به زمین می گذاری آنست که پروردگارا من در آغاز از این خاک بودم،

۱- لقمان: ۱۰

۲- اسلام فراتر از زمان بخش ۵ قرآن و آفرینش نباتات ص ۲۰۳ ببعد از تفسیر نمونه ج: ۱۷ ص: ۳۳.

۳- حج: ۵

۴- مطالب مهم و ارزنده در مورد گیاهان و اشجار در کتاب« اسلام فراتر از زمان» اثر همین مؤلف، مشروحاً آمده است طالبین تفصیل به آن کتاب رجوع نمایند.

و هنگـامی که سـر برمی داری مفهومش این است که مرا از این خاک بیرون آوردی، و مفهوم سـجده دوم این است که مرا به ایـن خـاک بـاز می گردانی، و هنگـامی که سـر از سـجده دوم برمی داری مفهـومش این است که تـو بـار دیگر مرا از خـاک، مبعوث خواهی کرد.(۱)

عزیزان می دانیم که آب هـای زمینی همه از برکـات باران آسـمانی است، اگر مـدتی باران آسـمان قطع شود، زمین در مـدت کمی، به یک پهنه خشک و بی آب وعلف وبایر، تبدیل می شود و قحطی و گرسنگی همه جا را فرا می گیرد.

پس حق داریم بگوئیم خـدایا لعنت کن به آن گروهی که در کربلا گردهم آمدنـد و این برکات آسـمانی را، به روی خانـدان بهترین خلایق زمین بسـتند بگونه ای که در روایت آمـده است که افراد این خانـدان عصـمت و طهارت، از شـدت عطش میان زمین و آسـمان را دود و غبار می دیدند مادران شـیر ده یک قطره شیر در سینه نداشتند که بچه شان را سیراب کنند و پدران با شرمندگی نمی توانستند به روی بچه های تشنه و عطشان، نگاه کنند و در نهایت از جانشان گذشتند و به لقاءاللّه پیوستند.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

۱- قسمتی از این سخنرانی، از تفسیر نمونه ج: ۱۳ ص: ۲۲۵ ببعد مورد استفاده، قرار گرفته است.

مجلس ۱۸ سند امضا شده بهشت

از سوی خدا برای چه کسانی؟!

درآیات فراوان قرآن کریم، در باره بهشت و بهشتیان و صفات و علائم آنها، بیان های گوناگون و مراتب متفاوت، نازل گردیده است و چون در میان جوامع بشری معمولا خرید و فروش ها، با اسناد و مدارك انجام، می گیرد و سند هرچه محکم تر باشد، اعتماد و اطمینان هم، بیشتر می شود و جای هیچ گونه دغدغه و نگرانی، باقی نمی ماند، روی این اصل در سوره مبارکه نازعات و رحمن، سند بهشت را، برای صاحبان دو صفت، امضاء فرموده و تحویل داده است،

هرکس دارای این دو صفت و صاحب این دو خصلت باشد، طبق این سند امضاء شده در قرآن، سکونتش در بهشت و زندگی اش با مشخصات ذکر شده در قرآن، برای ابد و دائم، در آن خواهد بود.

حال برای این که از مشخصات پاداشی که برای صاحبان آن دو صفت، کمی اطلاع داشته باشیم، در سوره های متعدد از آن، ذکری به میان آورده است، البته این بیانات تقریب ذهن و نوعی تشبیه است وگرنه مغز ما آدمیان شناختن واقعیت بهشت را نمی کشد بدینجهت از چند سوره مبارکه، آیاتی را می آوریم بعد، این همه نعمت های بی شماری را، به چه کسی خواهد داد چندآیه را عرضه می دارم.

در سوره فصلت چنین فرموده است:

۳۰ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر

شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!

۳۱ ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است، و هر چه طلب کنید به شما داده می شود!

۳۲ اینها وسیله پذیرایی از سوی خداوند غفور و رحیم است!»

۳۳ چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: «من از مسلمانانم»؟!

۳۴ هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!

۳۵ امّا جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نایل نمی گردند!

در سوره های مختلف قرآن مجید، در باره بهشت و انواع خوردنی ها و آشامیدنی ها و خانم ها و تجملات گوناگون و. و. آیات زیاد وجود دارد که ما چندآیه آن را از چند سوره می آوریم و بعد در باره آن هم، صحبتی کوتاه خواهیم داشت.

در سوره الرحمن می فرماید:

۴۶ و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است! ۴۸ (آن دو باغ بهشتی) دارای انواع نعمتها و درختان پرطراوت است! ۵۰ در آنها دو چشمه همیشه جاری است! ۵۲ در آن دو، از هر میوه ای دو نوع وجود دارد (هر یک از دیگری بهتر)!

۵۴ این در حالی است که آنها بر فرشهایی تکیه کرده اند با آسترهائی از دیبا و ابریشم، و میوه های رسیده آن دو باغ بهشتی در دسترس است! ۵۶ در آن باغهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند؛ و هیچ انس و جنّ پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است. ۵۸ آنها همچون یاقوت و مرجانند!

۶۰ آیا جزای نیکی جز نیکی است؟! ۶۲ و پایین تر از آنها، دو باغ بهشتی دیگر است. ۶۴ هر دو خرّم و سرسبزند! ۶۶ در آنها دو چشمه جوشنده است! ۶۸ در آنها میوه های فراوان و درخت خرما و انار است! ۷۰ و در آن باغهای بهشتی زنانی نیکو خلق

و زیبایند! ۷۲ حوریانی که در خیمه های بهشتی مستورند! ۷۴ هیچ انس و جنّ پیش از ایشان با آنها تماس نگرفته (دوشیزه و باکره اند)! ۷۶ این در حالی است که بهشتیان بر تختهایی تکیه زده اند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبزرنگ پوشانده شده است. ۷۸ پربرکت و زوال ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و بزرگوار تو!.

در سوره واقعه می فرماید: ۱۲ در باغهای پرنعمت بهشت (جای دارند)! ۱۳ گروه زیادی (از آنها) از امّتهای نخستینند، ۱۴ و اندکی از امّت آخرین! ۱۵ آنها [یعنی مقرّبان] بر تختهایی که صف کشیده و به هم پیوسته است قراردارند، ۱۶ در حالی که بر آن تکیه زده و رو به روی یکدیگرند! ۱۷ نوجوانانی جاودان (در شکوه و طراوت) پیوسته گرداگرد آنان می گردند، ۱۸ با قدحها و کوزه ها و جامهایی از نهرهای جاری بهشتی (و شراب طهور)! ۱۹ امّا شرابی که از آن درد سر نمی گیرند و نه مست می شوند! ۲۰ و میوه هایی از هر نوع که انتخاب کنند،

۲۱ و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند! ۲۲ و همسرانی از حور العین دارند،

۲۳ همچون مروارید در صدف پنهان! ۲۴ اینها پاداشی است در برابر اعمالی که انجام می دادند! ۲۵ در آن (باغهای بهشتی) نه لغو و بیهوده ای می شنوند نه سخنان گناه آلود؛ ۲۶ تنها چیزی که می شنوند «سلام» است «سلام»! ۲۷ و اصحاب یمین و خجستگان، چه اصحاب یمین و خجستگانی! ۲۸ آنها در سایه درختان «سِدر» بی خار قرار دارند، ۲۹ و در سایه درخت «طلح» پربرگ [درختی خوشرنگ و خوشبو]، ۳۰ و سایه کشیده و گسترده، ۳۱ و در کنار آبشارها، ۳۲ و میوه های فراوان،

۳۳ که هرگز قطع و ممنوع نمی شود، ۳۴ و همسرانی بلندمرتبه! ۳۵ ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم، ۳۶ و همه را دوشیزه قرار دادیم، ۳۷ زنانی که تنها به همسرشان عشق می ورزند و خوش زبان و فصیح و هم سن و سالند! ۳۸ اینها همه برای اصحاب یمین است، ۳۹ که گروهی از امّتهای نخستینند، ۴۰ و گروهی از امّتهای آخرین!

سوره محمد: ۱۴ آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسی

است که زشتی اعمالش در نظرش آراسته شده و از هوای نفسشان پیروی می کنند؟! ۱۵ توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، چنین است: در آن نهرهایی از آب صاف و خالص که بدبو نشده، و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نهرهایی از شراب (طهور) که مایه لذّت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل مصفّاست، و برای آنها در آن از همه انواع میوه ها وجود دارد؛ و (از همه بالاتر) آمرزشی است از سوی پروردگارشان! آیا اینها همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخند و از آب جوشان نوشانده می شوند که اندرونشان را از هم متلاشی می کند؟!

سوره زخرف: ۶۸ ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید! ۷۹ همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند. ۷۰ (به آنها خطاب می شود:) شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید! ۷۱ (این در حالی است که) ظرفها (ی غذا) و جامهای طلائی (شراب طهور) را گرداگرد آنها می گردانند؛ و در آن (بهشت) آنچه دلها می خواهد و چشمها از آن لذت می برد موجود است؛ و شما همیشه در آن خواهید ماند! ۷۲ این بهشتی است که شما وارث آن می شوید بخاطر اعمالی که انجام می دادید! ۷۳ و در آن برای شما میوه های فراوان است که از آن می خورید.

وآیات فراوان دیگر که به نعمت های گوناگون و بی انتهای بهشت، پرداخته و شرح و توضیح می دهد، در واقع هیچگونه نقصی در آن وجود ندارد، همگی با مشیت اختصاصی خدا، به وجود آمده اند. تمامی قصرها و ساختمان های بهشت از یاقوت و زبرجد وبرلیان و لؤلؤ و مرجان و. و. و. تأسیس گردیده و به وجود آمده است.

درختان میوه از جنس های ممتاز برگها وتنه هاو شاخه ها و خود میوه ها منحصر به فرد و آبشارهای زیبا و تماشائی که هم درختان باغ های اهل بهشت را، سیراب می کنند و هم مایه تفریح و خوشحالی مؤمنان است.

حوریان دست نخورده واستاندارد و بانوان با ایمان از نوساخته و همیشه جوان

در نوجوانی و جوانی، نه پیر می شونـد و نه آلودگی هـای دنیا (حیض ونفاس و دفع مـدفوع و جز اینها) در وجود آنها هست و نه عشقبازی ها و زیبائی های یک نواخت که شوهران را سیر و خسته و یا بی میل کند!!. بلکه به هرشکل و زیبائی در می آیند و خود را در اختیار مردانشان، قرار می دهند.

همبستری شان بدون بدبوئی، با خوشبوئی های گوناگون و با لذّت های فراوان و رنگارنگ وبا عشوه و غمزه هائی که نه دیده و نه شنیده شـده است و هر فورم که از ذهن مردان بهشتی می گـذرد و خطور بکنـد، به همان شـکل تبـدیل می شونـد (مانند فرشتگان یا حنیان که به هر شکلی در می آیند).

شوهران همیشه جوان، نه پیر می شونـد و نه فرسوده، نه بـد ریخت و نه خمیـده، هر صورت و نقشه از ذهن بـانوان بگـذرد، در همان شـکل جلوه می کنند زیرا آنها هم در دنیا، بندگی خدا را کرده و مطیع فرمان او بودند و زحمت ها کشـیده اند، در آنجا سهمی دارند و بهره برداری می کنند.

در قصرها و باغها، روی مبل های سندس و استبرق با خانمهایشان استراحت کرده و نوشیدنی های گوناگون روباز (نه گرد و غبـاری و نه آلـودگی هوا) از جلوی ساختمـان هـا در هوا نه در زمین، به صورت روبـاز در جریـان است، مؤمن یـا خـانمش از ذهنش که گذشت که مثلا از آب یا شراب طهور بخورد، یک شاخه از آن به سوی او مایل شده و به دهان او خواهد ریخت یا هر میوه ای، در جلویش آمـاده است یـا کبـاب هر پرنـده ای از نظرش بگـذرد، بریـانش در برابرش گذاشـته شـده است پس از تناول، همان پرنـده درجا زنـده شـده برایش آواز خوانده و به پرواز در می آید، خدای متعال نازشان می کند و حتی برای بلند شـدن و چیدن میوه یا برداشـتن آب هم زحمتشان را، روانمیدارد، چرا چون آنها در دنیا یک عمر زحمت کشـیده و ناملایمات شنیده و مسخره شده اند و زندان ها کشیده اند و. و. و. ۰

در آنجـا دیگر از تکالیف دنیوی خبری نیست و هیچگونه امر و نهیی وجود نـدارد، نه حلالی و حرامی نه نمازی و روزه ای، نه حجی و جهادی نه غسل جنابتی و

نظافتی، وجودشان برای ابـد خوشـبو و پاک و تمیز و شـفاف اند، بلکه همه این امر و نهی ها در دنیا، برای به دست آوردن آن مقام ها بود هرچه در اینجا کاشته درآنجا درو کرده و محصولش را خواهد خورد و کیفش را خواهد برد.

بهشتیان در جلسات سالار شـهیدان اباعبداللّه الحسـین علیه السـلام شـرکت کرده و به صحبت های او گوش می دهند، صحبت هـائی که راجع به ازدیـاد خوش حالی و افزایش شادی روح و روان بهشتیان و سایر شـنیدنی هائی که به روح وروان آنها، جلا دهد و شاد نماید، نه موعظه و نصیحت، دیگر مراحل آنها در دنیا، سپری شد.

حوریه ای غلامش را می فرسـتد و به یکی از گوش دهندگان مؤمن به صـحبت سیدالشـهداء علیه السلام می گوید: آقا حوریه ات منتظر توست! در جواب می گویـد: من شـیرینی و حلاـوت صـحبت امـام را ترک کرده پیش حوری نمی روم، غلاـم برمی گردد یـک وقت می بیننـد برقی زد و همه جارا نورباران کرد، همه با تعجب و شـگفتی این طرف و آن طرف را نگاه می کننـد این چه نوری بود، می گوینـد فلان مؤمن غلام تو جوابت را به حوری ات رسانیـد او خندیـد و این نور از دنـدان های او ساطع گردید!!.

هرقـدر از غـذاها و خوردنی هـا و نوشـیدنی هـای بهشـتی اسـتفاده نماینـد، کوچـک ترین نـاراحتی یـا دفعی و دسـتشوئی رفتن نخواهند داشت، مانند جنین در شکم مادر تغذیه می شود اما مدفوع ندارد.

در روایات نیز توصیفات جالبی از بهشت شده که همگی به کامیابی دلبخواهی در آن، دلالت دارد.

- (دربهشت) توان بدنی انسان درکامیابی از زنان به اندازه صد نفر می گردد.(۱) بهترین چیزهایی که مردم در دنیا و آخرت از آنها لذّت می برند، لذت آمیزش و بهره برداری از زنان می باشد.(۲)

- پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): همانا بهشتیان به چیزی بیشتراز نکاح اشتها ندارند و لذت

۱- کنزالعمال، جلد ۱۴، ص ۴۶۸

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۴، ص ۴۶۸)

نمی برند.(۱)

- حوری از خیمه خود بیرون آید و روی به تخت مؤمن بخرامد و چون به نزد مؤمن می آید پانصد سال ازسالهای دنیا همدیگر را بوسه زنند که برای هیچ کدامشان، خستگی و ملال حاصل نمی گردد. هرمؤمنی را هفتاد زوجه از حوران می دهند و چهار زن از آدمیان، که ساعتی با حوریّه صحبت می دارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی باخود خلوت می کند و بر کُرسیها تکیه زده اند و بایکدیگر صحبت می دارند.(۲)

- بیشتر نهر های بهشتی از نهر کوثر است که در کناره آن دختران نار پستان (مانند گیاه) می رویند. در بهشت نهری وجود دارد که در دو طرفش دختران باکره سفید روی و سفید پوش نشسته اند و مشغول تغنی (آواز خواندن) هستند.(۳)

- دوشیزگان با چنان صدایی می خوانند که خلایق تا کنون چنین صدایی را نشنیده اند و این نعمت، بالاترین نعمات بهشتی است این دوشیزگان به تسبیح (ذکر صفات الهی) تغنی میکنند.(۴)

- هریک ازآن حوریان، هفتاد حلّه پوشیده اند و سفیدی ساق ایشان از زیر هفتاد حلّه معلوم است. از جماع با هر یک ازآن حوریان لذّت صد مرد را می یابد که هریک چهل سال خواهش مجامعت و آمیزش داشته باشند و برایشان میسّر نشده باشد.(۵)

- پس آن مؤمن با قوّت صد جوان با آن حوری جماع و آمیزش کند و یک آغوش با او هفتاد سال طول می کشد. مؤمن متحیّر می باشد که نظر به کدام اندام حوری بکند، بر روی او یا بر پشت او یا بر ساق او، بر هر اندام او که نگاه می کند از شدّت

۱- لئالی، ص ۵۰۳)

۲- بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۵۷، ح ۹۸.

۳- بحارالانوار: ج ۸ ص ۱۲۷)

۴- بحارالانوار ج ۸ ص ۱۹۶.

۵- بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۰۵.

نور و صفا، روی خود را درآن مشاهده می نماید. پس دراین حال زن دیگری بر او مشرف میگردد که خوشروتر و خوشبویتر از اوّلی است.(۱)

– هیچ مؤمنی داخل بهشت نمی شود مگر آنکه خداوند غنیّ، پانصد حوری به او عطا می فرماید که با هر حوری هفتاد غلام وهفتاد کنیز نیز می باشد که هریک مانند لؤلؤ منثور و لؤلؤ مکنون می باشند.(۲)

حالا لازم به تذکر و روشن ساختن است که خدای توانا این تفضل ها را به کهِ ارزانی داشته و عطا نموده است. می فرماید:

وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى (۴۱) نازعات: ۴۰ و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی بازدارد، ۴۱ قطعاً بهشت جایگاه اوست!

وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ (۴۶) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۷)

رحمان: ۴۶ و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است! ۴۷ پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!

پس صاحبان این سند کسانی اند که صاحب دو صفت باشد

۱– خدا ترس باشد ۲– نفس خود را از هوا و هوس، باز دارد.

عزیزان، این ناز و نعمت های بی پایان راکه، برای صاحبان دو صفت مذکور می دهند که تمامی امر و نهی های خداوند در این دو خصلت جمع است وبس.

شمارا به خدا آیا بدبختی بدتر از این هست که کسی به خاطر مدت کوتاه زندگی دنیا و کیف های نامشروع زود گذر آن، این همه نعمت های بی انتهای بهشت را از دست داده و خود را برای مدت نامحدود و بی پایان، گرفتار عذاب الیم نماید؟!.

آخر چرا؟! درحالی که در این دار دنیاهم، همه گونه لذت های مشروع و خوردنی و نوشیدنی های حلال، برای بشر آفریده و در اختیارش قرار داده است استفاده

۱– بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۰۵.

۲– بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۰۵.

نمی کند و بطرف حرام می رود؟!.

به چند روایت هم در باره بهشت و بهشتیان از زبان ائمه علیهم السلام توجه نمائید.

اوصافی از ماهیت بهشت

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: الجَنَّهُ بَناؤُها لَبِنَهٌ مِن فِضَّهٍ وَلَبِنَهٌ مِن ذَهَبٍ وَمِلاطُهَا المِسکُ الأَذفَرُ وَحَصباؤُهَا اللُّؤلُؤُ وَالیاقوتُ وَتُربَتُهَا الزَّعفرانُ ...؛ ساختمان بهشت خشتی از نقره و خشتی از طلاست، گِل آن مُشک بسیار خوشبو و سنگریزه آن لؤلؤ و یاقوت و خاک آن زغفران است ....(۱)

۲- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: فِی الجَنَّهِ ما لا عَینٌ رَأَت وَلا اُذُنٌ سَمِعَت وَلاخَطَرَ عَلی قَلبِ بَشَرٍ؛ در بهشت چیزهایی هست که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به خاطر کسی گذشته.(۲)

۳- امام صادق علیه السلام: انَّ ادنی اهلِ الجَنَّه مَنزِلًا لَو نَزلَ بِه الثَّقَلانِ الجِنُّ وَالانسُ لَوَسِعَهُم طَعاما وَشَرابا وَلاینقُصُ مِمّا عِندَهُ شَیءٌ؛ کمترین فرد بهشت چنان است که اگر جن و انس میهمان او شوند همه را با خوردنی و آشامیدنی پذیرایی کند و از آنچه دارد چیزی کم نشود.(۳)

۴- امام علی علیه السلام: لَذّاتُها لاتُمَلُّ وَمُجتَمِعُها لایَتَفَرَّقُ وَسُکّانُها قد جاوَروا الرَّحمنَ وَقامَ بَینَ ایدیهِمُ الغِلمانُ بِصِحافٍ مِن الذَّهبِ فیها الفاکِهَهُ والرَّیحانُ؛ لذتها و خوشیهای بهشت دل را نمی زند، انجمن آن از هم نمی پاشد، ساکنانش در پناه خدای رحمانند و در برابر آنان غلامانی با طبق های زرین پر از میوه و گل های خوشبو ایستاده اند.(۴)

راه های رسیدن به بهشت

۱- نهج الفصاحه، ح ۱۳۲۷.

۲- نهج الفصاحه، ح ۲۰۶۰.

۳- بحارالأنوار، ج ۸، ص ۱۲۰، ح ۱۱.

۴- امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۹، ح ۳۱)

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: مَنِ اشتاقَ الَی الجَنَّهِ سارَعَ فِی الخَیراتِ؛ هر کس مشتاق بهشت است برای انجام خوبی ها سبقت می گیرد.(۱)

۲- امام علی علیه السلام: انَّهُ لَیسَ لَانفُسِکُم ثَمَنٌ الّا الجَنَّهُ فَلا تَبیعوها الّا بِها؛ برای جان های شما بهایی جز بهشت نیست، پس آنها را جز به بهشت مفروشید.(۲)

۳- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: اضمَنوالی سِتّا مِن انفُسِکُم اضمَن لَکُمُ الجَنَّهَ اصدُقُوا اذا حَدَّثتُم وَأوفُوا اذا وَعَدتُم وَادُّوا اذا ئتُمِنتُم وَاحفَظوا فُروجَکُم وَغُضّوا ابصارَکُم وَکُفّوا ایدیَکُم؛ شش چیز را برای من ضمانت کنید تا من بهشت را برای شما ضمانت کنم، راستی در گفتار، وفای به عهد، بر گرداندن امانت، پاکدامنی، چشم بستن از گناه و نگه داشتن دست (از غیر حلال).(۳)

۴- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: وَالَّذی نَفسُ مُحَمَّدٍ بِیَدِهِ لاتَدخُلُوا الجَنَّهَ حَتّی تُؤمِنوا وَلا تُؤمِنوا حَتّی تَحابّوا افَلا انَبِّئُکُم بِشَیْءٍ اذا فَعَلتُموهُ تَحابَبتُم؟ افشُوا السَّلامَ بَینَکُم؛ به خدایی که جان محمد در دست (قدرت) اوست به بهشت نمی روید تا مؤمن شوید و مؤمن نمی شوید تا یکدیگر را دوست بدارید، آیا می خواهید شما را به چیزی خبر دهم که با انجام آن، یکدیگر را دوست بدارید؟ سلام کردن بین یکدیگر را رواج دهید.(۴)

۵- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: انَّ فِی الجَنَّهِ دارا یُقالُ لَها دارُ الفَرَحِ لایَدخُلُها الّا مَن فَرَّحَ یَتامَی المُؤمِنینَ؛ در بهشت خانه ای هست که آن را شادی سرا گویند و جز آنان که یتیمان مؤمنان را شاد کرده اند وارد آن نمی شوند.(۵)

۶- امام علی علیه السلام: لا یَفوزُ بِالجَنَّهِ الّا مَن حَسُنَت سَریرَتُهُ وَخَلُصَت نیَّتُهُ؛ به پاداش بهشت نمی رسد مگر آن کس که باطنش نیکو و نیّتش خالص باشد.(۶)

۱- (بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۹۶،

۲- (بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۱۳، ح ۷۱)

۳- (نهج الفصاحه، ح ۳۲۱)

۴- (نهج الفصاحه، ح ۱۵۵۵)

۵- (نهج الفصاحه، ح ۸۶۴)

۶- (غررالحکم، ج ۶، ص ۴۲۳، ح ۱۰۸۶۸)

۷- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: انا زَعیمٌ بِبَیتٍ فی رَبَضِ الجَنَّهِ وَ بَیتٍ فی وَسَطِ الجَنَّهِ وَ بَیتٍ فَی اعلَی الجَنَّهِ، لِمَن تَرَکَ المِراءَ وَ ان کانَ مُحِقّا وَ لِمَن تَرَکَ الکِذبَ وَ ان کانَ هازِلًا وَ لِمَن حَسَّنَ خُلقَهُ؛ من خانه ای در حومه بهشت و خانه ای در مرکز بهشت و خانه ای در بالای بهشت ضمانت می کنم برای کسی که بگومگو را رها کند، هر چند حق با او باشد و برای کسی که دروغ گفتن را اگر چه به شوخی باشد، ترک گوید و برای کسی که اخلاقش را نیکو گرداند.(۱)

۸- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: مَن بَکی صَبیٌّ لَهُ فَارضاهُ حَتّی یُسَکِّنَهُ، اعطاهُ اللّه عَزَّوَجَلَّ مِنَ الجَنَّهِ حَتّی یَرضی؛ هر کس کودک گریان خود را راضی کند تا آرام شود، خداوند از بهشت آن قدر به او می دهد تا راضی شود.(۲)

۹- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: یا مَعشَرَ شَبابِ قُرَیشٍ احفَظوا فُروجَکُم، الا مَن حَفِظَ فَرجَهُ فَلَهُ الجَنَّهُ؛ ای جوانان قریش! پاک دامنی پیشه کنید. بدانید هر کس خود را در برابر شهوت حفظ کند، بهشت از آنِ اوست.(۳)

۱۰- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: تَنَظَّفوا بِکُلِّ مَا استَطَعتُم فَإِنَّ اللّه تَعالی بَنَی الاسلامَ عَلَی النَّظافَهِ وَلَن یَدخُلَ الجَنَّهَ إِلّاکُلُّ نَظیفٍ؛ خودتان را با هر وسیله ای که می توانید پاکیزه کنید، زیرا که خدای متعال اسلام را برپایه پاکیزگی بنا کرده است و هرگز به بهشت نمی رود، مگر کسی که پاکیزه باشد.(۴)

۱۱- راه بهشت

امام علی علیه السلام: الحَقُّ طَریقُ الجَنَّهِ وَ الباطِلُ طَریقُ النّارِ وَ عَلی کُلِّ طَریقٍ داعٍ؛ حق، راه بهشت است و باطل، راه جهنم و بر سر هر راهی دعوت کننده ای است.(۵)

۱- (خصال، ص ۱۴۴، ح ۱۷۰)

۲- (الفردوس، ج ۳، ص ۵۴۹، ح ۵۷۱۵)

۳- (المعجم الأوسط، ج ۷، ص ۶۱)

۴- (نهج الفصاحه، ح ۱۱۸۲)

۵- (نهج السعاده، ج ۳، ص ۲۹۱)

۱۲- امام علی علیه السلام: الاـ وَ مَن اَکَلَهُ الحَقُّ فَالَی الجَنَّهِ وَ مَن اَکَلَهُ الباطِـلُ فَالَی النّارِ؛ بدانیـد که هر کس در راه حق از دنیا برود (شهید شود)، به بهشت و هر کس در راه باطل از دنیا برود (و یاری کننده آن باشد)، به جهنم می رود.(۱)

۱۳- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: لایَدخُلُ الجَنَّهَ عَبدٌ لاـ یَأمَنُ جارُهُ بَوائِقَهُ؛ کسی که همسایه از شرش در امان نباشد به بهشت نمی رود.(۲)

۱۴- امام کاظم علیه السلام: الحَیاءُ مِنَ الایمانِ وَالایمانُ فِی الجَنَّهِ وَالبَذاءُ مِنَ الجَفاءِ وَالجَفاءُ فِی النّارِ؛ حیا از ایمان و ایمان در بهشت است و بدزبانی از بی مهری و بدرفتاری است و بدرفتاری در جهنم است.(۳)

۱۵- امام علی علیه السلام: إنَّ الجِهادَ بابٌ مِن أَبوابِ الجَنَّهِ فَتَحَهُ اللّه لِخاصَّهِ أَولیائِهِ وَهُوَ لِباسُ التَّقوی وَدِرعُ اللّه الحَصینَهِ وَجُنَّتُهُ الوَثیقَهُ؛ براستی که جهاد یکی از درهای بهشت است که خداوند آن را برای اولیای خاص خود گشوده است.

جهاد جامه تقوا و زره استوار خداوند و سپر محکم اوست.(۴)

۱۶- امام صادق علیه السلام: لاـیَزالُ المُؤمِنُ یُورِثُ أَهلَ بَیتِهِ العِلمَ وَ الادَبَ الصّالِحَ حَتّی یُدخِلَهُمُ الجَنَّهَ جَمیعا؛ مؤمن همواره خانواده خود را از دانش و تربیت شایسته بهره مند می سازد تا همه آنان را وارد بهشت کند.(۵)

۱۷- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: النِّیَّهُ الحَسَنَهُ تُدخِلُ صاحِبَهَا الجَنَّهَ؛ نیت خوب صاحب خویش را به بهشت می برد.(۶)

۱۸- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: انَّ لِلجَنَّهِ بابا یُدعی الرَّیّانَ لایَدخُلُ مِنهُ الّا الصّائِمونَ؛ بهشت را دری است که ریّان نامیده می شود از آن در، جز روزه داران وارد نشوند.(۷)

۱- (نهج البلاغه، نامه ۱۷)

۲- (نهج الفصاحه، ح ۲۵۳۲)

۳- (بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۳۰۹، ح ۱)

۴- (نهج البلاغه، خطبه ۲۷)

۵- (مستدرک الوسایل، ج ۱۲، ص ۲۰۱، ح ۱۳۸۸۱)

۶- (کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱، ح ۳۶۴۷۲)

۷- (معانی الأخبار، ص ۴۰۹)

۱۹- حضـرت زهرا سـلام الله علیهـافرمود: قـاری ءُ الحدیـد، و اذا وقعت، و الرحمـن، یـدعی فی السـموات و الا‌رض، سـاکن الفردوس؛ تلاوت کننده سوره حدید و واقعه و الرحمن در آسمانها و زمین اهل بهشت خوانده می شوند.(۱)(۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۱ ؛ ص۲۴۶

- امام حسین علیه السلام: أیما اثنَین جَری بینهما کلام فطلب أحدهما رضَی الاخر کانَ سابقه الیَ الجنّه؛ هر یک از دو نفری که میان آنها نزاعی واقع و یکی از آن دو رضایت دیگری را بجوید، سبقت گیرنده اهل بهشت خواهد بود.(۳)

۲۲- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: مَن رَدَّ عَن عِرضِ اخیهِ المُسلِمِ وَجَبَت لَهُ الجَنَّهُ البَتَّهَ؛ هرکس آبروی مؤمنی را حفظ کند، بدون تردید بهشت بر او واجب می شود.(۴)

۲۳- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: مَنْ أَخَذَ لِلْمَظْلومِ مِنَ الظّالِمِ کانَ مَعِیَ فِی الْجَنَّهِ تَصاحُبا؛ هر کس داد مظلوم را از ظالم بگیرد، در بهشت با من یار و هم نشین باشد.(۵)

۲۴- امام صادق علیه السلام: ثَلاثٌ مَنْ اتَی اللّهَ بِواحِدَهٍ مِنْهُنَّ اوْجَبَ اللّهُ لَهُ الْجَنَّهَ:

الْانْفاقُ مِنْ اقْتارٍ وَ الْبِشْرُ لِجَمیعِ الْعالَمِ وَ الانْصافُ مِنْ نَفْسِهِ؛ هر کس یکی از این کارها را به درگاه خدا ببرد، خداوند بهشت را برای او واجب می گرداند: انفاق در تنگدستی، گشاده رویی با همگان و رفتار منصفانه.(۶)

۲۵- رسول اکرم صلی الله علیه و آله: مَنِ اشْتاقَ الَی الْجَنَّهِ سارَعَ الَی الْخَیْراتِ وَ مَنْ اشْفَقَ مِنَ النّارِ لَهی عَنِ الشَّهَواتِ؛ هر کس مشتاق بهشت است، به سوی نیکی ها می شتابد و هر کس از جهنم بترسد، از هوا و هوس روی می گرداند.(۷)

۲۶- امام صادق علیه السلام: انَّ لِاهْلِ الْجَنَّهِ ارْبَعَ عَلاماتٍ: وَجْهٌ مُنْبَسِطٌ وَ لِسانٌ

۱- (کنزالعمال، ج ۱، ص ۵۸۲)

۲- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

۳- (محجه البیضاء، ج ۴، ص ۲۲۸)

۴- (ثواب الاعمال و عقاب الاعمال)

۵- (بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۳۵۹، ح ۷۴)

۶- (نهج الفصاحه، ح ۱۲۸۱)

۷- (نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۶۶، ح ۱۶۶)

لَطیفٌ وَ قَلْبٌ رَحیمٌ وَ یَدٌ مُعْطیَهٌ؛ بهشتی ها چهار نشانه دارند: روی گشاده، زبان نرم، دل مهربان و دستِ دهنده.(۱)

۱- (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۹۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله: یا عَلیُّ العَقلَ مَا اکتُسِبَت بِهِ الجَنَّهُ وَطُلِبَ بِهِ رِضَی الرَّحمنِ؛ یا علی عقل چیزی است که با آن بهشت و خشنودی خداوند رحمان به دست می آید.(کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱، ح ۳۶۴۷۲) امام علی علیه السلام: مَنْ باعَ نَفْسَهُ بِغَیْرِ نَعیمِ الْجَنَّهِ فَقَدْ ظَلَمَها؛ هر کس خودش را جز به نعمت بهشت بفروشد، براستی که به خویشتن ظلم کرده است.(غررالحکم، ج ۵، ص ۴۵۸، ح ۹۱۶۴) امام صادق علیه السلام: لَمّا سُئِلَ عَنْ طَریقِ الراحَهِ: فی خِلافِ الْهَوی. قیل: فَمَتی یَجِدُ عَبدٌ الرّاحَهَ؟ فَقالَ علیه السلام عِنْدَ اوَّلِ یَوْمٍ یَصیرُ فِی الْجَنَّهِ؛ در پاسخ به این سؤال که راه رسیدن به آسایش چیست؟ فرمودند: مخالفت با هوا و هوس. عرض شد: پس، چه وقت انسان به آسایش می رسد؟ فرمودند: در نخستین روز ورودش به بهشت(تحف العقول، ص ۳۷۰). رسول اکرم صلی الله علیه و آله: مَنْ قالَ: انّی خَیْرُ النّاسِ فَهُوَ مِنْ شَرِّ النّاسِ وَ مَنْ قالَ: انّی فِی الْجَنَّهِ فَهُوَ فِی النّارِ؛ هر کس بگوید: من از همه مردم بهترم، او بدترین مردم است و هر کس بگوید: من بهشتی هستم، او جهنمی است.(النوادر للراوندی، ص ۱۰۷). امام علی علیه السلام: ما خَیْرٌ بِخَیْرٍ بَعْدَهُ النّارُ و ما شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الجَنَّهُ وَ کُلُّ نَعیمٍ دونَ الْجَنَّهِ فَهُوَ مَحْقورٌ وَ کُلُّ بَلاءٍ دونَ النّارِ عافیَهٌ؛ خیری که به دنبال آن آتش باشد، خیر نیست و شری که به دنبال آن بهشت باشد، شر نیست. هر نعمتی جز بهشت ناچیز است و هر بلایی جز آتش، سلامتی.(نهج البلاغه، حکمت ۳۸۷). امام صادق علیه السلام: الْخَیْرُ کُلُّهُ امامَکَ وَ انَّ الشَّرَّ کُلَّهُ امامَکَ وَ لَنْ تَری الخَیْرَ وَ الشَّرَّ الّا بَعْدَ الْآخِرَهِ لَانَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ الْخَیْرَ کُلَّهُ فِی الْجَنَّهِ وَ الشَّرَّ کُلَّهُ فِی النّارِ؛ همه خوبی ها و بدی ها در مقابل توست و هرگز خوبی و بدی واقعی را جز در آخرت نمی بینی، زیرا خداوند همه خوبی ها را در بهشت و همه بدی ها را در جهنم قرار داده است.(تحف العقول، ص ۳۰۶). رسول اکرم صلی الله علیه و آله: لَنْ یَشْبَعَ الْمُؤْمِنُ مِنْ خَیْرٍ یَسْمَعُهُ حَتّی یَکونَ مُنْتَهاهُ الْجَنَّهَ؛ هرگز مؤمن از شنیدن خیر و خوبی سیر نمی شود، تا آن که سرانجامش بهشت گردد.(نهج الفصاحه، ح ۲۹۶۱). امام صادق علیه السلام: لا یَدخُلُ الجَنَّهَ مَن فِی قَلبِهِ مِثقالَ ذَرَّهٍ مِن کِبرٍ؛ کسی که در قلبش به اندازه ذره ای کبر و خود بزرگ بینی باشد به بهشت وارد نمی شود.(-(جهاد النفس، ح ۵۶۹) قسمتی از گردآوری و نوشته های: سهیلی نژاد.

البته برای بهشتیان و رسیدن به بهشت در قرآن و اخبار اوصاف و علائم زیادی بیان گردیده است که به همین تعداد کفایت می کنیم.

پس عزیزان نا برده رنج گنج میسّر نمی شود، باید زحمت کشید تا برحمت رسید آنان که از جان و مال و هستی خودشان در راه خدا، مضایقه نمی کنند، خداوند نیز برآنها از فضل و کرم خویش دریغ نخواهد ورزید.

به یک قطره اشک چشم در مصائب سیدالشّهداء علیه السلام بهشتش را مضایقه نمی کند چرا چون او هستی اش را در راه رضایت او، فدا کرد. روایت می گوید: من بکی أو أبکی أو تباکا، وجبت له الجنّه هرکس در مصیبت امام حسین علیه السلام گریه کند یا بگریاند یا خود را شبیه گریه کنندگان نماید، بهشت بر او واجب می شود چرا چون تا طفل ششماهه اش را روی دست گرفت و با کمال عشق و علاقه، تقدیم معبود کرد.

کسی که زینت عرش خدا بود، زیر سم اسبان اشقیاء قرار گرفت و پاره پاره شد، چرا بهشتش را به زنده نگهداران یاد او و عاشورای او، با اشک یا مال و منال و وجود خود، ندهد در حالی که اوست صاحب فضل و کرم است.

اشقیا مردگان خود را، شتاب زده دفن کردند و رفتند امابزرگ شده در دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خورنده شیر سینه حجّت خدا بر امامان (۱) یعنی فاطمه زهراء علیها السلام، سه روز در بیابان و زیر آفتاب سوزان، بی غسل و بی کفن ماند و مادرش نیز گاه به گودی قتلگه سر می زند و گه به تنور خولی و گاه در بیابانها همراه بچه های

۱- امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: نحن حجج اللّه علی خلقه و أمّنا فاطمه حجّه اللّه علینا ما(امامان) حجت های خدا بر خلق خدائیم و مادرما فاطمه حجت خدا بر ما(امامان) است بهجهالمصطفی ص ۱.

اسیر و گهی در شهرها کنار اشک ریزان و تحقیر شوندگان، میوه های دلش. اف بر این دنیا و دنیا پرستان که چه مصیبتهائی که بر آن عزیزان الهی تحمیل ننمودند و عالمی را غرق عزا و ماتم نکردند. ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین"

مجلس ۱۹ استقامت ورزان در دین

با تجربه ثابت شده است، هرکس در دوران زندگی روی هرکاری و کسبی پس از پذیرش درستی آن کار، استقامت و پایداری، به خرج دهد و در برابر ناملایمات و رویکردهای شکننده و سخت، مقاومت و ایستادگی نماید، موفق و پیروز شده و از کسب و کارش، بهره مند می گردد.

در واقع استقامت و پشتکار، از جمله صفاتی است که انسان را، هم برای دنیا و هم برای آخرت، به موفقیت و بهروزی، می رساند هرکس با این صفات متصف باشد، هیچ وقت ندامت و پشیمانی در کارشان نیست بلکه همیشه موفقند و پیروز.

ولی آنان که از این شاخه به آن شاخه می پرند و هردم بیلی زندگی می کنند، در کارشان ناموفقند.

در جریان دین و ایمان هم اگر کسی، از روی دلیل و برهان و منطق، دینی را بپذیرد و پس از به نتیجه قطعی رسیدن، آن را قبول نماید، هیچ وقت از استقامت و پایداری در راه حفظ و حراست از آن را، از دست نمی دهد و به تمام زحمات و مصائب آن، متحمّل می شود و به هرقیمتی تمام شود، صبر و شکیبائی را از دست نمی دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود: من أخذ دینه عن علم و معرفه زالت الجبال قبل أن یزول الخ هرکس دینش را با علم و معرفت اخذ نماید کوه ها را می توان از جایش زایل

نمود ولی او را ازدینش نمی توان کنار زد، اما اگر دینش را دهن به دهن فراگیرد آن گونه هم از دین بیرون رود،

باز فرمود: المؤمن أعزّ من الجبل، الجبل یستقلّ منه بالمعاول، والمؤمن لایستقلّ من دینه شی ء مؤمن از کوه مقتدرتر است، ازکوه با بیل و کلنگ کم می شود ولی مؤمن از دینش باهیچ وسیله ای، کم نمی شود.

ببینیم قرآن در این مورد چه نظری دارد.

إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَهُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰). فصلت: ۳۰ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!

إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (۱۳) أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ (۱۴) احقاف: ۱۳ کسانی که گفتند: «پروردگار ما اللّه است»، سپس استقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می شوند. ۱۴ آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند؛ این پاداش اعمالی است که انجام می دادند.

به داستان زیر توجه نمائید.

ابو حذافه عبدالله سهمی قیسی

فرمانده لشکر اسلام در جنگ مسلمانان با امپراتور روم در زمان عمر بن خطاب که با هفتاد نفر از سربازانش به اسارت ارتش امپراتور در آمدند، امپراتور آنهارا احضار نمود و درحضور وزرا و فرماندهان ارتش خود به فرمانده ابو حذافه.

گفت: اگر از دینت دست برداری من ترا می بخشم وگرنه در دیگهای زیتون آبت

می کنم،

گفت: من آماده سوختن و آب شدن هستم اما از دینم دست بر نمی دارم!، به یکی از سربازان اسیر

گفت: تو چه؟

گفت من هم مانند افسر فرماندهم، دستور داد اورا به دیگ زیتون جوشان انداختند لِه شد!؛

دوباره رو به فرمانده کرد و

گفت: حالاآماده ای از دینت دست برداری یامانند سربازت توی زیتون آب می شوی؟!

گفت: آماده آب شدنم!

گفت: پس برو به سوی دیگ زیتون، افسر اسلام با کمال شهامت به طرف دیگ زیتون حرکت نمود، امپراتور از مردانگی و پایداری این افسر خوشش آمد و

گفت: اگر از دینت دست برداری من ترا والی یکی از ایالات روم (ترکیه فعلی) می کنم؛

گفت: من دینم را به دنیا نمی فروشم!

گفت: اگر از دینت دست بکشی من یکی از دخترانم را بتو داده و ترا داماد خودم می کنم؛

گفت: من دینم را به هوا و هوس نمی فروشم، امپراتور از شهامت و قدرت ایمان و مردانگی او خوشش آمد و خواست با بهانه ای او را آزاد کند،

گفت: بیا سر منو ببوس ترا آزاد نمایم،

گفت ما به سر دشمن بوسه زده خود را تحقیر نمی کنیم، امپراتور با تعجب گفت اگر سر مرا ببوسی ترا با سربازانت آزاد می کنم،

گفت: أما هذا فنعم اگر این طور باشد بلی!!.

با اکراه به سر او بوسه زد و آزاد شدند، این جریان را به عمر اطلاع دادند واو

بـا گروهی از مسـلمانان برای پیشـواز او بیرون رفته و او را نشانیـد وبه سـرش بـوسه زد و تشویق نمود وگفت: ابو حـذافه تو سـر امپراتور را با اکراه بوسیدی ولی من سر ترا با افتخار می بوسم.(۱)

ببینیـد اخذ دین با معرفت آدمی را آنسان می سازد که در برابر تمامی ناملایمات مقاومت کرده و پیروز می شود و قد خم نمی کند.

ایـن افســر یکی از دست پرورده هـای رسـول گرامی اســلام و از پرورش یافتگـان دسـت آن حضــرت بـود و در جنـگ احد سرگذشتی دارد.

امثـال این وبالا۔تر از آن در تاریـخ اسـلام مامخصوصاً صـدر اسـلام فراواننـد ماننـد عمار و پـدرش یاسـر و مادرش سـمیه اولین شهیدان اسـلام و بلال حبشـی و شـکنجه های طاقت فرسای او که زیر سنگ سنگین روی ریگ تافته عربستان به او می گفتند: أکفر برب محمد به خدای محمد کافر شو (و دست بردار! او می گفت: أللّه أحدأحد خدا یکیست و یکی؛

اباذر تبعیـد شـده به شام و زجر کشیـدن های او و از آنجا به جبل عامل و دوباره برگشـتنش باشتر برهنه و پا بسـته شـده در زیر شکم شتر ودرنهایت تبعید به ربذه و مرگش در آنجا و ترک کردن یک دختر تنهایش در آن بیابان.

بالأ۔خره سـرگذشت هـای بی پایـان تـا به امروز که ازکشـتن و حبس و انفجار و تخریب تا در انترنت و ده ها وسایل گروهی و فردی دیگر.

اسوه های مقاومت از بانوان

برای نمـونه از پیشـینیان، آسـیه زن فرعون و رعضه دختـر نمرود که احوالاتشـان در مجـالس دیگر تشـریح خواهم نمود آ(۲) و دیگر

۱- کتاب تاریخ اسلام.

۲- آسیه در مجلس بعدی و رعضه درمجلس ۵۳(نمرود ونمرودیان).

۱- «صیانه»

: آرایشگر دختر فرعون و همسر حزبیل مؤمن آل فرعون پسر عمو و خزینه دار فرعون، این زن در ثبات ایمان و صبر و تحمل کاری کرد که نظیر آن در تواریخ کمتر دیده شده و شوهرش حزبیل بنا به روایت علی بن ابراهیم، ششصد سال خدا را پنهانی می پرستید و چندین مرتبه در نزد فرعون از او سعایت کردند ولی خداوند متعال او را برای اتمام حجت حفظ کرد تا وقتی که ساحران به موسی ایمان آوردند، حزبیل نیز ایمان خود را آشکار نمود و او را با ساحران اعدام کردند.

«صیانه» زوجه حزبیل آرایشگری دختر فرعون را می کرد، روزی هنگام آرایش شانه از دست او افتاد گفت: بسم اللّه، دختر فرعون گفت: پدر مرا می گوئی؟! گفت:

بلکه کسی را می گویم که پروردگار من و تو و پدر تو است؛

دختر جریان را به پدرش بازگو کرد، آتش خشم فرعون شعله ور شد، «صیانه» را با فرزندانش احضار نمود و از او پرسید پروردگار تو کیست؟! گفت خداوند عالمیان! فرعون بعد از شنیدن این پاسخ، هرچه خواست و سعی کرد او را از این عقیده منصرف نماید، اثری نه نبخشید؛

گفت: فرزندانت را با آتش می سوزانم! گفت: بسوزان! فرعون دستور داد تنوری از مس را پر از آتش نمود و یک پسر او را در میان شعله ها انداخت و خاکستر کرد! «مادر» با کمال شهامت نظاره گر سوختن پسرش بود ولی ابداً از خود عکس العملی نشان نداد تا این که تمامی فرزندانش سوخته شدند و فقط بچه شیرخواری ماند و او را نیز گرفتند که به آتش اندازند! «مادر» حالش دگرگون شد که طفل شیر خوار به سخن آمد و گفت: «مادر! صبر کن، تو برحقی و میان تو و بهشت یک گام بیشتر نمانده است، پس طفل را با مادرش به آتش انداختند و سوزاندند!(۱)

۱- ریاحین الشریعه: ۵/ ۱۵۳؛ خصائص فاطمیه: ۳۴۳؛ چشم اندازی بر حکومت مهدی: ۷۱ از آن منهاج الدموع: ص ۹۳. شوهر این بانو یعنی مؤمن آل فرعون« حزبیل» داستان شیرین بافرعون و فرعونیان دارد به محلش مراجعه شود.

و از ایمان آوران صدر اسلام.

۲- «سمیّه»

مادر عمار بن یاسر. کنیز ابوحذیفه المخزومی بود، چون یاسر او را تزویج نمود، ابوحذیفه او را آزاد نمود و عمّار از او متولد شد سمیّه و شوهرش یاسر اوّل شهیدان اسلام بودند.

ابوجهل آن ها را گرفته بسی شکنجه ها داد تا از اسلام دست برداشته و پیامبر را سب نمایند، نتوانست نهایتاً زره آهنی به تن آن ها پوشانید و در آفتاب گرم نگه داشت رسول خدا از کنار آن ها عبور می کرد فرمود: «صبراً یا آل یاسر فإنّ موعدکم الجنّه؛ صبر کنید ای آل یاسر وعده گاه شما بهشت است.»

سپس ابوجهل به هر یک آن ها ضربتی زد که به شهادت رسیدند.(۱)

در باره این خانواده («سمیّه» و «عمّار» و «یاسر») نیازی به شرح و بسط بیش از این نیست!، زیرا این بانو اوّل شهیده در اسلام و خود و شوهر و پسرش از اولین ایمان آوران به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند و شوهرش اول شهید در اسلام بود.

۳- «نُسَیبه»

بنت کعب بن عمرو بن عوف بن مازن بن النجّار الأنصاریه است کنیه او، ام عماره است. ابن حجر عسقلانی در «الإصابه» گوید: نُسَیِّبه، قدیم الإسلام و از اهل بیعت «عقبه» است هنگامی که از قبیله خزرج ۶۲ نفرمرد بیعت کردند دو زن با ایشان بودند و آن دوزن نسیبه و خواهرش بودند و در بیعت رضوان هم، شرف حضور داشته و در غزوه احُد، نهایت سعی و تلاش خود را به تقدیم رسانیده پس از آن در جنگ «یمامه» بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بوده و یک دست او در همان جنگ از بدن، قطع شده و ۱۲ زخم بر بدن او وارد آمده و در غزوه احد، ۱۳ زخم بر بدن او رسیده که یکی، چندان کاری بود تا یکسال آن را معالجه می نمود.

۱- اسدالغابه/ ج ۵، ص ۴۸۱.

و نیز در اصابه گوید: که ام سعد بنت ربیع بر نسیبه وارد شد و گفت: ای خاله، به من خبر بده از روز جنگ احد، نسیبه گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای جنگ اُحُد بیرون رفت من هم، با او بیرون رفتم و مشک آب بر کتف خود انداخته بودم و اصحاب رسول خدا را آب می دادم تا هنگامی که اصحاب آن حضرت، همه فرار کردند من خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدم و مشک را به دور انداختم و مشغول جنگ گردیدم و گاهی با شمشیر و گاهی با تبر دشمن را از آن حضرت، دفع می کردم تا اینکه بدن من جراحات بسیار پیدا کرد، ام سعد گوید: به گردن نسیبه زخمی دیدم که وسط او گود بود گفتم: این جراحت را چه کسی بر بدن تو، وارد آورد گفت: ابن قمیه.

شوهر نسیبه، زید بن عاصم بود و از او دو پسر آورد یکی عماره که مکناه به او بود و دیگری عبدالله و در جنگ احد یک پسر او شهید شد و در جنگ با مسیلمه کذاب

(یمامه) پسر دیگرش مقتول گشت و شوهرش زید بن عاصم خزرجی بخاری در بیعت عقبه و غزوه بدر و احد حضور داشت و در کتب رجال او را ذکر کرده اند و علامه مجلسی در جلد دوّم حیاه القلوب در غزوه احد می فرماید: چون اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرار کردند نسیبه مشک را به دور انداخت و شمشیر کشید در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دشمن را از آن حضرت دور می ساخت و پسرش در جنگ احد با او همراه بود چون خواست بگریزد نسیبه مادر او، به او حمله کرد گفت: ای فرزند از خدا و رسول، کجا می گریزی؟! و او را برگردانید تا اینکه مردی به او حمله کرده و او را شهید نمود.

و به روایت ناسخ التواریخ، نسیبه چون پسر را برگردانید مادر و پسر در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد می کردند در آن حال، مشرکی بر نسیبه حمله کرد پسر به یاری مادر آمد و به اتفاق هم آن کافر را کشتند مشرکی دیگر بر پسرنسیبه حمله کرد و زخمی بر او زد نسیبه بی تأمل زخم فرزند را بست و گفت: ای پسرم برخیز و در کار

جهاد سستی مکن و خود به آن مشرک حمله برد و ضربتی به او زد که از پا درآورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را تحسین نمود و فرمود: خدا تورا برکت دهد ای نسیبه، وخود در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد سینه خود را در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سپر قرار داد تا آنکه آسیبی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نرسد در آن حال، نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نامردی افتاد که می گریخت به او فرمود: حالا که می گریزی سپر خود را بینداز و به سوی جهنم برو، او سپر خود را انداخت و فرار کرد حضرت، سپر را به نسیبه داد نسیبه سپر را گرفته و در کار جنگ ثابت قدم ایستاد تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امروز وفای نسیبه و مقام او بهتر است از مقام ابوبکر و عمر.

و در خصائص فاطمیه صفحه ۳۴۳ گوید: الحق نسیبه در غزوه احد مردانه جهاد کرد و فرزانه با کفار قریش جنگ نمود مانند این زن، در هیچ غزوه از غزوات و سرایا دیده نشده و او از جمله زنانی است که در دولت حقه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بیاید و به مداوای زخمی ها بپردازد.(۱)

درتاریخ اسلام کم نبودند بانوانی که هرچه توان روحی و جسمی داشتند برای پیشبرد دین و بر افراشته نگهداشتن پرچم آن، از هیچ کوشش و فداکاری، فروگذار نبودند و نام خود را درتاریخ بشریت برای همیشه زنده نگهداشته و خود را برای آیندگان، الگو و مایه عبرت قرار دادند و رفتند.

برای پیدا کردن مصداق های واقعی آنها، سری به کربلا بزنیم و با قهرمانان آن، در این زمینه، آشنا شویم.

بانوی بزرگوار امام حسن مادر حضرت قاسم علیهم السلام یکی از این نمونه هاست که در دشت پر از رنج و تعب و مصیبت های کمر شکن کربلا، صادقانه صبر و تحمل نمود و از آزمایش های شکننده و سخت آن دشت پربلا سر افرازانه، بیرون آمد. و بافدا کردن فرزندانش، نام خود را، در تاریخ به ثبت رسانید.

۱- ریاحین الشریعه: ۵/ ۸۰؛ کنز العمال/ ج ۴، ص ۳۴۵.

فرزندانی مانند حضرت قاسم علیه السلام را که سالار شهیدان امام حسین علیه السلام، هنگام به میدان فرستادن او روایت چنین می گوید، فاعتنقا فغشی علیهما دست به گردن هم انداخته و هردو غش کردند!.

امام علیه السلام فرزندی مانند علی اکبر و برادری همچون حضرت ابوالفضل علیهم السلام را، راهی میدان نمود ولی غش نکرد اما جدائی و رفتن این نوجوان برادرش، چنان در قلب امام مؤثر بود که آنگونه حال اورا دگرگون ساخت.

فرزند دیگر این بانوی گرامی، عبداللّه بن حسن یازده ساله رو به سوی میدان می رفت و عمه اش ام کلثوم او را به طرف خیمه می کشید، او مقاومت می کرد و می گفت: عمه، عمویم در میان میدان بی یار و یاور افتاده، وبه کمک احتیاج دارد، صدای ناله از خیمه ها بلند شد و صداشان به میدان رسید امام مظلوم به گمان این که از لشکریان به خیمه ها یورش بردند، به بازوی زخمدارش تکیه کرد و کمی بلند شد ببیند در خیمه ها چه خبر است، دید عبداللّه می خواهد به میدان آید اما عمه مانع می شود، حضرت خواهرش را صدا زد خواهر نگذار عبداللّه به میدان آید ولی مادر عبداللّه از خیمه بیرون آمده به ام کلثوم التماس می کند خانم چرا نمیگذاری پسرم به میدان رفته مانند برادرش قاسم خود را فدای عمویش نماید!!.

خلاصه عبداللّه از دست عمه رهاشد و خود را به میدان رساند و دید دشمنی شمشیر بلند کرده می خواهد به بدن مطهر عمویش فرود آورد، چون وسیله دفاعی نداشت، بازوی راستش را بلند کرد تا جلوی شمشیر دشمن سپر عمو نماید، بازویش برید و خودرا کنار عمو انداخت، امام فرمود: عبداللّه چرا آمدی؟ عرض کرد عمو یک لحظه در خیمه خوابم برد پدرم امام حسن علیه السلام به خوابم آمد و فرمود:

پسرم تو در خیمه راحت خوابیده ای اما عمو در میدان جنگ میان دشمن تنهاست!.

حرمله ملعون در کربلا سه تیر سه شعبه شلیک کرد با یک تیر گلوی نازک علی اصغر را شکافت باتیر دیگر قلب خود امام را هدف قرار داد و تیر سوم این موقع بود که گفت: ببینید عمو و پسر برادر چه شیرین صحبت می کنند، الان صحبتشان را قطع

می کنم، تیر به گلوی عبداللّه اصابت کرد و به شهادت رسید.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۲۰ آرامش دلها با یادخدا

در زندگی روز مره بشری، همیشه کسانی به کار و فعالیت، پشتکار و علاقه نشان می دهند که پشتوانه قوی داشته باشند و به استناد آن، از جدیت و کوشش، خسته نمی شوند و باز نمی ایستند و دلخوشند.

مثلاـ یکی بـه ثروت و دیگری به پست و مقـام و آن یکی به اولاـد و. و. دل بسته و خوشحال و برای خودش مایه دلگرمی و آرامش و راحتی روح و روان قرارداه است.

در این زمینه یکی از پشتوانه قوی و محکم زندگی، یاد خدا و به او پناه بردن، به دست آید، زیرا کسی که خود را به خدا تکیه دهد و اورا پشتوانه زندگیش قرار دهد، نه ترسی دارد و نه ندامتی.

پس هرکس بتوانـد این پشتوانه قوی را برای خود به دست آورد، دیگر هیـچ گونه باختی نخواهـد داشت زیرا خداوند خود به این اشخاص، قول و وعده دستگیری و یاری داده است به آیات مربوطه توجه نمائید.

۱- فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لا تَكْفُرُونِ (۱۵۲) بقره: ۱۵۲ پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گویید و (در برابر نعمتهایم) کفران نکنید!

۲- .. الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸)

رعد: ۲۸ آنها کسانی هستند که ایمان آورده انـد، و دلهایشان به یاد خـدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!

۳- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً

وَ أَصِيلًا (۴۲) احزاب: ۴۱ ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید، و تسبیح او گوئید صبح وشام، احزاب ۴۲-۴۱

۴- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۹) منافقون: ۹ ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند! و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند!

این آیات به ما قول می دهد که اگر کسی خدا را فراموش نکند و از یاد نبرد، خدا هم اورا فراموش نکرده و ازیاد نخواهدبرد.

پس ای عزیزان اگر می خواهید در زندگی تان برنده شوید و از عمرتان خوب بهره برداری نمائید، خدا را فراموش نکنید واز یاد او غافل نشوید، زیرا اوست پشتوانه قوی زندگی، هم در دنیا و هم در آخرت.

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاشتند به آتش سوزان پرتاب نمایند، در آن شرایط حساس جبرئیل با دستور خداوند، خود را به او رسانید که اگر بخواهد اورا نجات دهد، فرمود: من به تو نیازی ندارم فقط رضایت معبودم را طالبم!، جبرئیل برگشت و حضرت را، پرتاب نمودند، میان زمین و آسمان، معلق زنان، با آرامش دل به دریای آتش، سرازیر می شود، دو فرمان خداوندی صادرشد

۱- جبرئیل خودت را به خلیلم برسان و درهواگرفته و به آرامی در میان آتش قرار ده،

۲- «یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ» ای آتش سرد و سالم باش به ابراهیم، با این فرمان آتش سوزان شد گلستان، در روایت آمده است که اگر کلمه و سلاما نمی آمد، آن حضرت در میان آتش از سرما، جان می داد.

حال به چند نمونه از صاحبان دل آرام و به یاد خدا بودن ها توجه فرمائید.

مصعب بن عمیر!

یکی از اصحاب جوان پیغمبر اسلام در ایّام قبل از هجرت، مصعب بن عمیر است. او بسیار زیبا و عفیف، بلند همّت و جوانمرد بود و پدر ومادرش او را دوست

می داشتند. مصعب در مکهّ مورد تکریم و احترام عموم مردم بود. بهترین لباسها را می پوشید و در بهترین شرائط کمال ورفاه و آسایش زندگی می کرد. امّا با بعثت پیغمبر اسلام، او شیفته سخنان آسمانی پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مجذوب گفتار روحانی و نافذ آن حضرت شد و بر اثر شرفیابی مکرّر و شنیدن آیات قرآن، آئین اسلام را صمیمانه پذیرفت و به شرف مسلمانی نائل آمد.

در محیط مسموم و خطرناک آن روز و بین بت پرستان خودسر وجنایتکار مکّه، پیروی از رسول اکرم و پذیرفتن آئین اسلام بزرگترین جرم شناخته می شد. کسانی که به پیغمبر ایمان می آوردند و تعالیم عالیهاسلام را در کمال صفا و صمیمیت می پذیرفتند، جرئت اظهار نداشتند وحتی المقدور ایمان خود را از دیگران حتّی از کسان و بستگان خویش پنهان می داشتند. به همین جهت مصعب، مسلمانی خود را به کسی نگفت و فرائض دینی خویش را تا آنجا که ممکن بود درخفا انجام می داد.

روزی عثمان بن طلحه او را در حال نماز دید و فهمید که او مسلمان شده است.

این خبر را به مادر مصعب داد و طولی نکشید که خبر به گوش دیگران رسید و همه جا صحبت از مسلمان شدن مصعب به میان می آمد. مادر مصعب وبقیه بستگان او وارد عمل شدند و او را در خانه زندانی نمودند، تا شاید او دست از اسلام و پیغمبر بردارد. ولی اومقاومت کرد و بنابر قولی در ایام زندانی شدن، آیات زیادی از قرآن راحفظ نمود. در هر حال بعد از مدتی از زندان نجات یافت و جزء یاران نزدیک حضرت شد.

روزی دو نفر از محترمین مدینه و از قبیله خزرج بنامهای اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد قیس نزد پیغمبر آمدند و بعد از مسلمان شدن، تقاضاکردند که حضرت شخصی را به نمایندگی از خود به مدینه بفرستد تا قرآن را به مردم آموخته و آنان را به آئین اسلام دعوت نماید.

این اولین بار بود که شهر بزرگ و پراختلافی مثل مدینه در خواست نماینده کرده بودند. و اولین بار است که حضرت می خواهد شخصی رابه نمایندگی از طرف خود

به شـهری بفرستد. پیشوای اسلام از میان همه مسلمانان سالخورده و جوان و از بین تمام اصحاب و یاران خود، مصعب بن عمیر جوان را به نمایندگی خود برگزید و او را برای انجام آن مأموریت مهم به مدینه فرستاد (زیرا او با دل آرام و خاطر جمع، می توانست با مخالفان مبارزه کرده و در مقابل آنها، ایستادگی نماید واین کارهارا کردکه نمونه اش مسلمان شدن سعد بن معاذ و تمام قبیله بزرگ او و در نتیجه قدرت یافتن اسلام در مدینه بود و پیشرفت های اسلام در شبه جزیره عربستان در اثر این اقتدارها بود).

عبدالله ذوالبجادین

عبدالعزّی خ پسر یتیمی بود که از نظر ثروت دنیا بطور کلی چیزی نداشت وتحت تکفل عمویش زندگی می کرد. تا اینکه بزرگ شد وباکمک عمویش صاحب کنیز وغلام وگوسفند وشتر شد وثروتمند گردید. مدتها عبدالعزّی، در فکر اسلام آوردن بود ولی از ترس عمویش جرئت نمی کرد. تا اینکه وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از جنگ حنین برمی گشت عبدالعزّی، نزد عموی خود رفت و گفت ای عمو مدتها بود که دوست داشتم مسلمان شوم ومنتظر بودم تا شما در این کار پیشقدم بشوید ولی اینطورنشد لذا من می خواهم مسلمان شوم. عمویش گفت: اگر چنین کنی هرچه داری از تو می گیرم حتی لباست را! عبدالعزّی خ گفت: اسلام آوردن را بر تمام ثروت دنیا ترجیح می دهم. عمویش ثروتش را گرفت واورا نیمه عریان بیرون نمود.

عبدالعزّی خ نزد مادرش رفت واز مادرش لباسی خواست. مادرش چون لباسی نداشت، گلیم خود را به او داد. عبدالعزّی، گلیم را دوقسمت کرد وبا نیمی از آن بالاتنه و با نیم دیگر پائین تنه خودرا پوشاند وروانه مدینه شد. هنگام سحر به مدینه رسید. داخل مسجد شد و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت. حضرت فرمود تو کیستی؟

گفت: من عبدالعزّی، هستم و از فلان قبیله ام. حضرت فرمود من تورا عبدالله ذوالبجادتین نام می گذارم. مهمان من باش. عبدالله مهمان حضرت شد و به تعلیم قرآن مشغول شد.

موقع اعزام مسلمانان به جنگ تبوک، عبدالله از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خواست دعا کند تا شهید شود. حضرت بازوبندی بر بازویش بست وفرمود: خدایا! خون عبدالله را بر کافران حرام کن. عبدالله گفت من مایلم جزو جانبازان و شهدای دین شوم.

فرمود: هرکه جزو مجاهدین باشد ولی در راه مریض شده وبمیرد شهید است.

عبدالله در رکاب آن جناب عازم تبوک شد. چون سپاهیان اسلام درآنجا منزل گرفتند او مریض گردید وتب کرد و بعد از چند روز از دنیارفت. مو قع دفن او بلال چراغی گرفته ورسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد قبر او شد و فرمود: خدایا! من از عبدالله راضیم تو نیز از او راضی باش. عبدالله بن مسعود وقتی این سخن را شنید گفت: ای کاش من صاحب این قبربودم.

عمیربن حمام

گویند در جنگ بدر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحاب فرمود: برخیزید وبسوی بهشتی که هم پهنای آسمانها وزمین است، پیش روید.

عمیربن حمام گفت: بهشتی که هم پهنای آسمانها وزمین است؟ به به.

فرمود: چرا می گوئی به به؟

گفت: به امید اینکه شایسته همچو بهشتی باشم. فرمود: تو شایسته این بهشت هستی.

عمیر زاد وتوشه ای را که همراه آورده بود از دست بگذاشت و درحالی که این سرود رزمی را می خواند به میدان جنگ قدم گذاشت:

رکضاً الی الله بغیرزاد***الّا التقی خ و عمل المعاد

والصبر فی الله علی الجهاد***وکل زاد عرضه النفاد

غیر التقی و البرّ و الرشاد

یعنی دلشاد سوی خدا دوانم بی زادجز پاکی و تقوی خ و بجز زاد معاد

پا در ره حق همی فشارم بجهادهر توشه که هست، هست در معرض باد

جز پاکی و جز خیررسانی و رشاد

او چندان نبرد کرد تا به افتخار و سعادت شهادت نائل آمد.

عرب بیابان نشین

شدادبن هادی گوید: عرب بیابان نشینی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد وبه پیامبری حضرتش ایمان آورد وگفت: من همراه شما مهاجرت می کنم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را پذیرفت وسفارش او را به چند تن ازیارانش نمود. بعد جنگها پیش آمد و غنائمی به دست مسلمین افتاد. پیامبر آنها را بین مسلمین تقسیم کرد و به آن مرد هم سهمی داد. پرسید: این چیست؟ حضرت فرمود: سهم توست. گفت: من برای این پیرو تو نشدم بلکه با این نیت پیرو تو شدم که تیری به اینجا- در این موقع اشاره به گلوی خود کرد- اصابت کند وبمیرم وبه بهشت بروم. حضرت فرمود: اگر در پیمان خود با خدا راست باشی خدا هم با توراست خواهد بود.

چندی نگذشت که جنگی در گرفت وآن مرد هم در جهاد شرکت نمود. بعد از جنگ جسد او را دیدند ونزد حضرت آوردند در حالی که تیری به گلویش که خود اشاره کرده بود رسیده بود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود این همان شخص است؟ گفتند: آری.

فرمود: چون با خدا راستی نمود خدا هم با او راستی نمود. سپس به دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در لباس حضرت قرار دادند وحضرت بر اونماز خواند و این دعا را کرد: خدایا! این بنده توست که در راه تو هجرت کرد وشهید شد و من بر این مطلب شاهدم.

آسیه همسر فرعون

یکی از زنان نمونه، مومنه و صابره، آسیه است. وی، که دختر مزاحم و همسر فرعون است، در میان زرق و برق و تجملات زندگی می کرد، ولی هرگز تسلیم هوای نفس نگردید و با ایمانی محکم به پروردگار، مدافعی حقیقی برای حضرت

موسی (علیه السلام) در بارگاه فرعون بود. آسیه، در همان دوران کودکی، حضرت موسی (علیه السلام) را از آب گرفت و بهتر از مادر، از وی پرستاری کرد و هرگز اجازه نداد به حضرتش آسیبی برسد.

هنگامی که حادثه دلخراش همسر و بچه های حزبیل به وقوع پیوست، خداوند عروج عارفانه آن زن پارسا و قهرمان را به دید آسیه گذاشت و ایمان آسیه از آن صحنه، قوی تر شد.

وی پس از آن ماجرا، در عالمی از نیایش و رازونیاز با خدای خود بود که فرعون بر او وارد شد و ایمان مخفی آسیه بر طاغوت زمان آشکارشد. آسیه در آن روز، مهر سکوت را شکست، در مقابل فرعون ایستاد و با کمال قاطعیت گفت: ای فرعون! تا به کی در خواب غفلت فرو رفته ای و می خواهی بندگان خاص خداوند را در میان آتش بسوزانی؟

نمی دانی که همسر حزبیل در چه جایگاهی واردشد! فرعون گفت: مگر تو هم در مورد خدایی من شک داری؟ آسیه گفت: مگر من به خدایی تو اعتقاد داشتم؟

از روزی که موسی (علیه السلام) را از رود نیل گرفتم به پیامبری او معتقدشدم! فرعون ابتدا سعی کرد او را با زبان خوش گمراه سازد، ولی نتیجه ای نگرفت، پس با ارعاب و تهدید وارد شد و با خشم فریادزد: ای آسیه! تو را به گونه ای بکشم که هیچ کس را تا به حال آن گونه نکشته ام! سپس مادر آسیه را احضار و به او گوشزد کرد:

دخترت مانند آن زن آرایشگر (همسر حزبیل) دیوانه شده است، یا باید به پروردگار موسی کافرشود و یا دستور می دهم که او را بکشند. مادر آسیه دخترش را به گوشه ای برد و به همراهی با فرعون ترغیب کرد. آسیه گفت: هرگز به خدای موسی کافر نخواهم شد. فرعون دستورداد مردم را جمع کردند و آن گاه به دستور او آسیه را به زمین خواباندند و دست و پایش را به چهارمیخ بستند و سنگ بزرگی بر روی سینه اش قراردادند. آسیه در آن حال سخت، اللّه، اللّه می گفت و با خدایش مناجات پرمعنایی داشت و نجوا می کرد:

«رب ابن لی عنـدک بیتـا فی الجنه ونجّنی من فرعون وعمله ونجّنی من القوم الظـالمین» پروردگـارا! در بهشت نزد خودت خانه ای برایم بناکن! و مرا از دست فرعون و عملش نجات بخش و مرا از گروه ستمکاران رهایی ده.

خداوند در این لحظه، پرده از چشم آسیه برداشت و مقام وی را به او نشان داد.

آسـیه خوشـحال و خندان شد. فرعون با کمال تعجب گفت: همسـرم دیوانه شده است! در میان این همه سـختی و شـکنجه می خندد! آسـیه گفت: به خدا سوگند! دیوانه نشده ام، اکنون شاهد و ناظر جایگاهی هسـتم که در بهشت برایم مهیا کرده اند. در همین حال، آسیه به دیدار حق شتافت و ندای پروردگارش را لبیک گفت ...

عزیزان می بینیم به خدا متکی شدن و او را پشتوانه زندگی قرار دادن و با آرامش خاطر زندگی کردن، چه کارهاکه نکند.

در یکی از مجالسم در باره خریـد و فروش کنندگان با خدا صـحبت کردم، آنهائی که معامله با خدا را، امضاء و تصدیق کرده انـد در مواقع نیاز به مال و در اوقات احتیاج به جان، هیچگونه از جان و مالشان از بذل در راه خدا، دریغ نمی ورزند و مضایقه نمی کنند.

رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم در اثر ضـربات قریشیان، با پای مجروح و پیشانی شکسته، در کوه ابوقبیس افتاده وخون از صورت مبارکش سـرازیر، فرشـتگان الهی رسـیدند، فرشته مأمور به برانگیختن باد می گوید، اجازه دهید دستور دهم باد تند بوزد و این قوم را به کوه و دشت، بزند و تکه تکه نماید، فرمود: قوم من نادانند، با آنها کاری نداشته باشید!!.

فرشته مأمور باران و دریا و کوههای زمین و. و. هریک به نوبه خود، اجازه می خواهند، هر کدام طبق مأموریت خود، با طوفان و فروبردن در زمین و دریا، آن قوم را نابود کننـد، حضـرت اجازه نمی دهـد هم، پیغمبر رحمت است و هم متکی به خدا، فقط بایاد او خود را آرام می کند.

در این موقعیت بحرانی جبرئیل خود را می رساند، یامحمّد اجازه دهید، علی

خون پیشانی تو را پاک کند چون خدیجه هم اکنون از کوه بالا می آید اگر خون پیشانیت را ببیند طاقت نمی آورد، عزیزان می دانید، خدیجه کبرا علیها السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارتباط زوجیت داشت جبرئیل خون پیشانیش را بوسیله علی علیه السلام پاک می کند که خدیجه پیشانی خون آلود او را نبیند اما زینب علیا علیها السلام در جریان های کربلا چه کرد وقتی که خود را به گودی قتلگاه رسانید و دید شمر بدن مطهر برادر را، به رو انداخته و می خواهد سر مبارکش را از قفا ذبح نماید زینبی که اگر کوچک ترین اندوه از سیمای برادر احساس می کرد، از فرط و شدت علاقه ای که داشت، خود را می باخت، حال چگونه تحمل کند که ببیند سر برادر را، از تن جدا می کنند هرچه به قاتل التماس کرد، با بی اعتنائی روبرو گشت و دست بر سر گذاشت و ناله سرداد

(برادرم حسین) کاش آسمان به زمین فرو می ریخت (و بهم می پیوست) و ای کاش کوهها از هم می پاشید و به دشت و بیابان پراکنده می شد و ای کاش زودتر مرگ مرا نابود می کرد (واین حالات ترا نمی دیدم).

یا وقتی که با کاروان غم از قتلگاه عبور می کرد و جنازه مطهر برادر و یارانش را، روی خاک تیره کربلا ترک می کرد و جدا می شد!.

خلق در ظل خودی محو و تو درنور خدا***ما سوی در چه مقیمند؟ و مقام تو کجاست

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت***آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست

پرچم سلطنت افتاد کیان را زکیان***سلطنت سلطنت توست که پاینده لواست

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست***بلکه زنده است شهیدی که حیاتش زقفاست

دولت آن یافت که درپای تو سر داد ولی***پادشاهست فقیری که در این کوچه گداست

تو در اول سر و جان باختی اندر ره عشق***تا بدانند خلایق که فنا شرط بقاست (۱)

ألالعنه اللّه علی القوم الظّالمین وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.

۱- فلسفه قیام و عدم قیام امامان ص ۱۸۷ از کتاب تحریف شناسی ص ۱۵۸ از شمع جمع فؤاد به نقل مرحوم عماد زاده، درزندگانی حضرت اباعبداللّه الحسین ج ۱ ص ۳۸۴.

مجلس ۲۱ نور خدا خاموش نمی شود

از زمان حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام در میان جوامع بشری، همیشه حق باباطل درگیر بوده و اهل باطل سعی در برچیدن بساط حق بودند، و چون باطل با خواسته های نفس و شهوت پرستی انسان ها موافقت دارد، افراد و تعداد پیروان آن نیز بیشتر و نفرات حق که مخالف خواسته های نفس و شیطانست کم بوده است.

بنابراین در میان این دو نیروی متضاد، قدرت نمائی و تضاد در طول تاریخ جریان داشته و دارد و خواهد داشت، ولی هیچوقت سپاه بیشمار باطل، نتوانسته بر ارتش قوی و نیرومند کم حق، فایق آید و نور حق را که نور خداست، خاموش نماید، زیرا خود ذات باری تعالی پشتیبان روشن نگهداشتن ابدی این نور است در قرآن مجید چنین می فرماید:

۱- یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ توبه: **۳۲** آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند!

۲- یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ (۸)

صف: ۸

در دوآیه مورد بحث تشبیه جالبی برای تلاشهای مذبوحانه و بی سرانجام یهود و نصاری و یا همه مخالفان اسلام حتی مشرکان کرده است و می گوید: اینها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خداوند اراده کرده است که این نور الهی را همچنان گسترده تر و کاملتر سازد، تا همه جهان را فرا گیرد، و تمام جهانیان از پرتو آن بهره گیرند هر چند کافران را خوشایند نباشد

در این مورد به چند نکته باید توجه کرد:

۱- در این آیه آئین خدا و قرآن مجید و تعالیم اسلام به نور و روشنائی تشبیه شده و می دانیم که نور سرچشمه حیات و جنبش و نمو و آبادی در روی زمین و منشأ هر گونه زیبائی است.

اسلام نیز آئینی است تحرک آفرین که جامعه انسانی را در مسیر تکاملها به پیش می برد و سرچشمه هر خیر و برکت است.

تلاشها و کوششهای دشمنان را نیز به دمیدن و فوت کردن با دهان تشبیه کرده است و چه قدر مضحک است که انسان نور عظیمی همچون نور آفتاب را بخواهد با پف کردن خاموش کند؟ و برای مجسم کردن حقارت تلاشهای آنها تعبیری از این رساتر به نظر نمی رسد و در واقع کوششهای یک مخلوق ناتوان در برابر اراده بی پایان و قدرت بی انتهای حق غیر از این نخواهد بود.

۲- مسئله خاموش کردن نور خدا در دو مورد از قرآن آمده و در هر دو مورد به عنوان انتقاد از تلاشهای دشمنان اسلام ذکر شده ولی در میان این دوآیه مختصر تفاوتی در تعبیر دیده می شود، درآیه اول يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا ذکر شده در حالی که در سوره صف یریدون لِيُطْفِؤُا آمده است و مسلما این تفاوت در تعبیر اشاره به نکته ای است.

راغب در مفردات در توضیح تفاوت این دو تعبیر می گوید: آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است ولی درآیه دوم اشاره به خاموش کردن توأم با توسل به مقدمات و اسباب است.

یعنی خواه آنها بدون استفاده از مقدمات و خواه با توسل به اسباب مختلف برای خاموش کردن نور حق بپاخیزند، با شکست روبرو خواهند شد.

۳- کلمه یأبی از ماده اباء به معنی شدت امتناع و جلوگیری کردن از چیزی است و این تعبیر اراده و مشیت حتمی پروردگار را برای تکمیل و پیشرفت آئین اسلام به ثبوت می رساند و مایه دلگرمی و امیدواری همه مسلمانان نسبت به آینده

این آئین است، اگر مسلمانان، مسلمان واقعی باشند!.(۱)

در آیاتی ازقرآن می خوانیم که چگونه گروهی معاند و لجوج علی رغم بشارت پیامبر پیشین حضرت مسیح (علیه السلام) در باره ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم)، و علی رغم توأم بودن دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) با بیّنات و دلائل روشن و معجزات، چگونه به مقابله و انکار برخاستند تا نور خدارا خاموش کنند اما موفق نشدند و تا ابد نخواهند شد.

در دومین آیه برای این که نشان دهد دشمنان حق قادر نیستند آئین او را برچینند و نور آن را خاموش کنند، ضمن تشبیه جالبی می فرماید:

۲- یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ صف: ۸ آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند!.

آنها به کسی می مانند که می خواهد نور آفتاب عالمتاب را با پف کردن خاموش سازد آنها خفاشانی هستند که گمان می کنند اگر چشم از آفتاب فرو پوشند و خود را در پرده های ظلمت شب فرو برند می توانند به مقابله با این چشمه نور برخیزند.

تاریخ اسلام سند زنده ای است بر تحقق عینی این پیشگوئی بزرگ قرآن، چرا که از نخستین روز ظهور اسلام توطئه های گوناگون برای نابودی آن چیده شد: گاه از طریق سخریه و ایذاء و آزار دشمنان.

گاه از طریق محاصره اقتصادی و اجتماعی.

گاه از طریق تحمیل جنگهای گوناگون در میدان های احد و احزاب و حنین و ...

گاه از طریق توطئه های داخلی منافقان.

گاه از طریق ایجاد اختلاف در میان صفوف مسلمین.

گاه از طریق جنگهای صلیبی.

۱- تفسیر نمونه ج: ۷ ص: ۳۶۹ ببعد.

گاه از طریق اشغال سرزمین قدس و قبله اول مسلمین.

گاه از طریق تقسیم کشور عظیم اسلامی به بیش از چهل کشور!

گاه از طریق برنامه تغییر خط و بریدن جوانان اسلام از فرهنگ کهن خویش.

گاه از طریق نشر فحشاء و وسائل فساد اخلاق و انحراف عقیده در میان قشرهای جوان.

گاه از طریق استعمار نظامی و سیاسی و اقتصادی.

و گاه از طرق دیگر ...

ولی همانگونه که خداوند اراده کرده بود این نور الهی روزبه روز در گسترش است و دامنه اسلام هر زمان به گذشته وسیعتر می شود، و آمارها نشان می دهد که جمعیت مسلمانان جهان علی رغم تلاشهای مشترک صهیونیست ها و صلیبی ها و ماتریالیست های شرق، رو به افزایش است، آری آنها پیوسته می خواهند که نور خدا را خاموش سازند ولی خداوند اراده دیگری دارد.

و این یک معجزه جاودانی قرآن است.

یعنی خواه آنها مقدمه چینی کنند یا نکنند قادر به خاموش کردن نور الهی نیستند! درآیه دیگر برای تاکید بیشتر با صراحت می گوید: (هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ). او کسی است که فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاده تا او را بر همه ادیان غالب کند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند

تعبیر به أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِ به منزله بیان رمز پیروزی و غلبه اسلام است، زیرا در طبیعت هدایت و دین حق این پیروزی نهفته است، اسلام و قرآن نور الهی است و نور هر جا باشد آثار خود را نشان می دهد و مایه پیروزی است، و کراهت مشرکان و کافران نمی تواند سدی در این راه ایجاد کند.

جالب اینکه این آیه با مختصر تفاوتی سه بار در قرآن مجید آمده: یک بار در سوره توبه (آیه ۳۳) و یک بار در سوره فتح (آیه ۲۸) و یک بار در سوره صف آیه

.۹

ولی نبایـد فراموش کرد که این تکرار و تاکیـد در زمانی بود که هنوز اسـلام در جزیره عربسـتان جا نیفتاده بود، تا چه رسـد به نقـاط دیگر جهـان، اما قرآن در همان وقت مؤکـدا روی این مساله تکیه کرد و حوادث آینـده صـدق این پیشـگوئی بزرگ را ثابت نمود و سـرانجام اسـلام هم از نظر منطق، و هم از نظر پیشرفت عملی بر مذاهب دیگر غالب شد، و دشمنان را از قسمتهای وسیعی از جهان عقب زد و جای آنها را گرفت و هم اکنون نیز در حال پیشروی است.

البته مرحله نهائی این پیشـروی به عقیـده ما با ظهور حضـرت مهدی روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداه تحقق می یابد که این آیات خود دلیلی بر آن ظهور عظیم است.

در بـاره محتوای این آیه و اینکه منظور غلبه منطقی یـا غلبه قـدرت است؟ و ارتبـاط آن با ظهور حضـرت مهـدی (علیه السـلام) چگونه است؟ بحثهای بیشتری می خواهد که در موقع مناسب بیان خواهد شد.(۱)

درآیه سوره فتح، می فرماید: او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند، و کافی است که خـدا شاهـد و گواه این موضوع باشد (هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً).

این وعده ایست صریح و قاطع، از سوی خداوند قادر متعال، در رابطه با غلبه اسلام بر همه ادیان.

یعنی اگر خداونـد از طریق رؤیـای پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلّم) درآیه قبـل از این آیه، به شـما خـبر پیروزی داده که با نهـایت امنیت وارد مسـجد الحرام می شویـد، و مراسم عمره را بجـا می آوریـد بی آنکه کسـی جرأت مزاحمت شـما را داشـته باشد،

۱- تفسیر نمونه ج: ۲۴ ص: ۸۱ ببعد.

و نیز اگر خداونـد بشارت فتح قریب (پیروزی خیبر) را می دهد تعجب نکنید، اینها اول کار است سـرانجام اسـلام عالمگیر می شود و بر همه ادیان پیروز خواهد گشت.

چرا نشود در حـالی که محتوای دعوت رسول الله هـدایت است (أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی) و آئین او حق است (وَ دِینِ الْحَقِ) و هر نـاظر بی طرفی می توانـد حقانیت آن را درآیات این قرآن، و احکام فردی و اجتماعی، و قضائی، و سیاسـی اسـلام، و همچنین تعلیمات اخلاقی و انسانی آن بنگرد، و از پیشـگوئیهای دقیق و صـریحی که از آینـده دارد و درست به وقوع می پیوندد ارتباط این پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلّم) را به خدا به طور قطع بداند.

آری منطق نیرومند اسـلام، و محتوای غنی و پر بار آن، ایجاب می کند که سـرانجام ادیان شرک آلود را جاروب کند، و ادیان آسـمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وا دارد، و با جاذبه عمیق خود دلها را به سوی این آئین خالص جلب و جذب کند.

در اینکـه منظـور از این پیروزی پیروزی منطقی است یـا پیروزی نظـامی؟ در میـان مفسـران گفتگـو است: جمعی معتقدنـد این پیروزی تنها پیروزی منطقی و استدلالی است، و این امر حاصل شده است، چرا که اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه آئینهای موجود برتری دارد.

در حالی که جمعی دیگر پیروزی را به معنی غلبه ظاهری و غلبه قـدرت گرفته اند، و موارد اسـتعمال این کلمه (یظهر) نیز دلیل بر غلبه خـارجی است، و به همین دلیـل می تـوان گفت: علاـوه بر منـاطق بسـیار وسـیعی که امروز در شـرق و غرب و شـمال و جنـوب عـالم در قلمرو اسـلام قرار گرفته، و هم اکنون بیش از ۴۰ کشور اسـلامی با جمعیتی حـدود یک میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند، زمانی فرا خواهد رسید که همه جهان رسما در زیر این پرچم قرار می گیرد، و این امر به وسیله قیام مهدی

(روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداه) تکمیل می گردد،

چنانکه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلّم) نقل شده است که فرمود: لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر و لا وبر الا ادخله الله کلمه الاسلام:

در سراسر روی زمین خانه ای از سنگ و گل، یا خیمه هائی از کرک و مو، باقی نمی ماند مگر اینکه خداوند اسلام را در آن وارد می کند!.

این نکته نیز قابل توجه است که بعضی تعبیر به الهدی را اشاره به استحکام عقائد اسلامی دانسته اند در حالی که دین الحق را ناظر به حقانیت فروع دین می دانند، ولی دلیلی بر این تقسیم بندی نداریم و ظاهر این است که هدایت و حقانیت هم در اصول است و هم در فروع.

در اینکه مرجع ضمیر در لیظهره اسلام است یا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلّم)؟ مفسران دو احتمال داده اند، ولی قرائن به خوبی نشان می دهد که منظور همان دین حق است، چرا که هم از نظر جمله بندی نزدیکتر به ضمیر است، و هم پیروزی دین بر دین تناسب دارد نه شخص بر دین.

آخرین سخن در موردآیه اینکه جمله کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً اشاره ای است به این واقعیت که این پیشگوئی نیازی به هیچ شاهد و گواه ندارد، چرا که شاهد و گواهش اللّه است، و رسالت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلّم) نیز نیاز به گواه دیگری ندارد که گواه آن نیز خدا است، و اگر سهیل بن عمرو (در صلح حدیبیه) و امثال او حاضر نشوند عنوان رسول الله بعد از نام محمد (صلی الله علیه و آله وسلّم) بنویسند عرض خود می برند و زحمتی هم برای ما ندارند!(۱)

پس نتیجه روشن به دست می آید که هیچ وقت نور خدا خاموش نمی شود و هیچ کس قدرت خاموش کردن آن را هم ندارد به مطالبی دقت نمائید.

قابیل از پسران آدم علیه السلام برادرش هابیل را سر برید و شهید کرد و نمرود ونمرودیان، قهرمان توحید ابراهیم خلیل علیه السلام را به آتش انداختند تا نور خدا

۱- تفسیر نمونه ج: ۲۲ ص: ۱۱۰ ببعد.

خاموش شود، نشد، بلکه بیشتر شعله ور گردید و پرتو افکند.

فرعون فرعونیان، سی سال نوزادان بی گناه را سربریدند و شکم مادران مظلوم را شکافتند، تا از به وجود آمدن موسی، نابود کننده کاخ ستم فرعون، جلوگیری کنند ولی نشد بلکه با تدبیر خدای توانا، همان موجود را در دامن خود فرعون، پرورش داد و بزرگ نمود و به مادرش، حق شیر دهی فراوان، تعیین نمود و با آرامش خاطر نوزادش را بزرگ نمود و در نهایت با دست همان نوزاد کاخ ظلم فرعون را، فرو ریخت و از بیخ و بن، برکند و نابود ساخت.

صیانه عیال مؤمن آل فرعون را با بچه هایش در جلوی چشم مادر، یک به یک درآتش سوزاند و اعدام نمود و خود مادر را نیز به آتش کشید تا از پیشرفت برنامه های خداشناسی حضرت موسی علیه السلام جلوگیری نماید، علاوه بر این که نتوانست خود و ایل و تبار و ارتش و فرماندهانش، برباد و نابود شدند.

فرمان روای ستمگر زمان حضرت یحیی علیه السلام با لطایف الحیل شهبانوی خود، با دخترش ازدواج می کند و شیفته عشقبازی او می گردد، حضرت یحیی علیه السلام مأمور تبلیغ او می شود و هرچه موعظه و نصیحت کرد، به جائی نرسید و دستور داد سر اورا درجلوی چشمش در طشت ببرند، بریدند ولی یک قطره از خون آن نور خدا به زمین افتاد هرچه خاک روی آن قطره خون ریختند، باز جوشید و بالا آمد تا به صورت تلّی در آمد و دیدند فایده نداد، رها کردند و آن خون بناحق ریخته شده مدتها گذشت و کسی هم به این عمل شاه اعتراض نکرد تا این که بخت النصر فرمان روای بابل (حلّه عراق) به آن سرزمین تاخت و غلبه کرد و به آن تل رسید و خون درحال جوشش را پرسید، جریان را شرح دادند.

دستور داد تا از جوش افتادن آن خون، از مردم آن شهر بکشند!، هرچه کشتند خون از جوش نیفتاد تا این که همه اهل شهر قتل عام شدند و گفتند: امیر از اهل شهر کسی نمانده و خون نیز درحال جوش است، گفت بگردید شاید کسی مانده، گشتند پیر زنی را دیدند که در گلخن حمام مخفی شده، او را نیز کشتند و خون از جوش

افتاد!.

سالها گـذشت خود این بخت النصر حضـرت دانیال علیه السـلام را نود سال در زنـدان نگهداشت تا صدایش به جائی نرسد و ماده شـیر را برای خوردن و دریدن او هم، به چاه انداختند، شـیر بجای دریدن و خوردن او، دیدند به آن حضرت شیر می دهد و نمیگذارد از گرسنگی بمیرد.

به هر طریق سعی در خاموش کردن نور خدا کرد آما برعکس شد و در نهایت خود نیز با وجود آن شهرهای هفتگانه تودرتو و نصب علائم امنیت و ارتش قوی و شکست ناپذیر، عاقبت در دست گارد شخصی و نگهبان خاص ایرانی خود، کشته شد و به جرگه ستمگران تاریخ پیوست.

و نسل ابتر گویان و دم بریده ندا در آوران مانند عاص بن وایل که دارای یازده فرزند بود و به قریش افتخار می کرد و به خود می بالید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم زخم زبان می زد، را برانداخت و از بین برد دیگر نشانی از او نماند اما از نسل ونژاد تنها دختر جوان مظلوم و خسته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دنیا را پر نمود با این که در سال های متمادی حکومت امویان و عباسـیان و جز آنها، قتل عام و تبعیـد و در بـدر شدنـد، ولی با خواست خـدا، کوی و برزن و جای جای کره زمین را از آنها پرنمود و غنی ساخت.

پس از رحلت جانسوز رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم کسانی در اریکه قدرت قرار گرفتند و برای برانداختن و از بیخ و بن برکنـدن شـیعیان مظلوم تاریـخ علی علیه السـلام، دست به کار شدند و پیروانشان را تا به امروز قتل عام کردند و هنوز هم با بمب گزاری هـای نـاجوان مردانه، زن و بچه بیگنـاه را به خاک و خون می کشـند که شایـد از شـیعیان دیّار بشـری نمانـد ولی خداوند با حراست خود، روز بروز تعدادشان را بیشتر و از بین رفتنشان، جلوگیری به عمل می آورد و ممانعت می کند.

یزیـد باکشـتن و به شـهادت رساندن حسـین علیه السـلام وقتل عام کمک و یاران او و با دسـتور أحرقوالخیام و من فیها خیمه و هرچه در آن است را، به آتش بکشید و بسوزانید، می خواست همه خاندان نبوت را، ریشه کن نماید و بابه اسارت بردن

افراد خانـدان او و حتی به مجلس شـام کشانـدن جوان بیمار و مریض را، می خواست نسل علی و آل او را ریشه کن سازد و از میـان بردارد، ولی در همـان مجلس شام، قبر خود و امویان را کَنـد و خود را رسوا ساخت و با کلمات شـرر بار و آتشـین همان بیمار، (أنا بن مکه و منا، أنا بن زمزم و صـفا و. و.) کاخ سـلطنت و ریاست خود را به آتش کشید و نابود ساخت بطوری که از ترس خشم مردم، به قصر استبدادش پناهنده شد.

امثال این قضایاو داسـتان ها در تاریخ و نوشـته های گذشـتگان، فراوان است، فقط چشم بینا و عقل پویا، می خواهد که با رأی العین، ببیند که نور خدا خاموش نشده و تا ابد باقی خواهد ماند و درنهایت با دست پرتوان و سیطره قدرتمند، حضرت بقیّه اللّه الاعظم روحی و أرواح العالمی لتراب مقدمه الفداء، به کمال خواهد رسید انشاءاللّه.

لب تشنه جان سپرد کنار دونهر آب***نقش ستمگران همه نقش بر آب کرد

تن زیر بار ذلت و زور خسان نداد***تاحشر بهر حق طلبان فتح باب کرد

گر عترتش خرابه نشین شد به شهر شام***بااین عمل بنای ستم را خراب کرد

مرغ دلش زسوز عطش گر کباب شد***قلب جهانیان زغم خود کباب کرد

او برای تحقـق این مـأموریت، هر چه داشت برای رسـیدن به هـدف مقدسـش در طبق اخلاـص گـذاشت و تقـدیم معبود نمود شاعر(۱) هم جسورانه از طرف معبود گویا خطاب به او می گوید:

(ای حسین):

چون خودی را در رهم کردی رها***تو مرا خون من تورایم خونبها

هر چه بودت داده ای اندر رهم***در رهت من هر چه دارم می دهم

۱- فلسـفه قیام و عدم قیام امامان ص ۱۹۳ از وفـائی زیر عنوان(راز بین عاشق و معشوق) از کتاب تحریف شناسـی در پرتو امام شناسی ص ۵۸.

کشته گانت را دهم من زندگی***دولت را تا ابد پایندگی (۱)

ألالعنه اللّه علی القوم الظّالمین وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.

خدایا به احترام آن خون های بناحق ریخته و به تقدس آن وجودهای ملکوتی، مارا در دنیا و آخرت مشمول رحمت خود قرار ده، از شفاعت آنها محروم نگردان و این خدمت تبیلغ را از این بنده عاصی به احسن وجه، قبول بفرما آمین یا ربّ العالمین.

مجلس ۲۲ ضرورت نبوت و امامت

با تشخیص عقل و خرد و با پذیرفتن عدالت ذات باریتعالی، می دانیم که باید خداوند باید میان خود و مخلوقاتش، کسانی را به عنوان سفیر یا قاصد ویا پیغمبر، داشته باشد، تادر روز قیامت، اگر کسی را طبق علم خود به عواقب اشخاص، بخواهد کیفر بد دهد و مجازات سخت نماید، نگوید خدایا چرا مرا باعذاب بد خود معذبم می کنی؟! اگر خداوند بگوید: چون من می دانستم با عاقبت بد از دنیا می رفتی، لذا سزای تو عذاب سخت و آتش جهنم است، می گوید: خدایا برای من حجت و نماینده فرستادی و نظرات ترا تشریح و توضیح داد من عمل نکردم؟! وَ لَوْ أَنَّا أَهْلَكْناهُمْ بِعَذابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آياتِکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزى (طه ۱۳۴) اگر ما آنان را پیش از آن (که قرآن نازل شود) با عذابی هلاك می کردیم، (در قیامت) می گفتند: «پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا ازآیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم!».

اما اگر قاصد یا سفیری از سوی خدا بیاید دیگر حرفی برای گفتن ندارد و عدالت

۱- فلسفه قیام و عدم قیام امامان ص ۱۹۴.

هم این را اقتضاء می کند.

بدینجهت باید از طرف خداوند، شخصیت هائی برای راهنمائی و هدایت بندگانش فرستاده شود که تکلیف همه روشن گردد.

پس از بیان این مقدمه، ضرورت بودن پیامبر و امام علیهم السلام از طرف خدای متعال محرز می گردد، لذا خدای توانا با فرستادن یکصد و بیست چهار هزار انبیاء علیهم السلام در طول تاریخ، هم حجت خودرا بربندگان، تمام نموده و هم بندگان را برای نیل به سعادت ابدی، رهنمون گشته است

ازمیان این پیغمبران نیز پنج نفر از انبیاء، (حضرات نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت محمد علیهم السلام) صاحبان شریعت مستقل بودند که در فاصله هر دو شریعت پیامبران و اوصیائشان، برای تبلیغ، باید از شریعت قبل از خود تبعیت نمایند و دستورات آن را به مردم برسانند، بعد از حضرت نوح تا حضرت ابراهیم و از او تا حضرت موسی و ازاو تا حضرت عیسی و بعد از او هم تا زمان رسول خدا صلوات اللّه علیهم اجمعین باید به شریعت پیش از خود تبعیت نمایند و به مردم برسانند، اما چون پیغمبر اسلام، خاتم انبیاء و آخرین پیغمبر صاحب شریعت پنجم است و بعد از او پیغمبر صاحب شریعت، نخواهد بود، تا برچیده شدن این مجموعه فعلی جهان آفرینش، دین اسلام، دین واقعی مردم و آخرین شریعت آسمانی است، پس هیچ دینی جز دین اسلام، در پیشگاه خداوند، قبول و پذیرفته نخواهد بود.

در این مورد به چندآیات مبارکات، دقت کنید و به توضیحات مربوط به آنها گوش فرا دهید.

۱- وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ بقره: **۱۹۳** و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم،) باقی نماند؛ و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم آنها نشوید! زیرا) تعدّی جز بر ستمکاران روا نیست.

۲- یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَـافَّهً وَ لاـ تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطـانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَـدُوٌّ مُبِینٌ بقره: ۲۰۸ ای کسـانی که ایمان آورده اید همگی در صلح و آشتی درآیید! و از گامهای شیطان، پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست

۳- إِنَّ الـدِّینَ عِنْـدَ اللَّهِ الْإِسْـلامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ إِلَّا مِنْ بَعْـدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِآیاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ آل عمران: ۱۹ دین در نزد خدا، اسـلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسـمانی به آنـان داده شـد، اختلاـفی (در آن) ایجـاد نکردنـد، مگر بعـد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و سـتم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

۴- وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ آل عمران: ۸۵ و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق،) آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است

۵- .... الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً المائـده: ۳ .... امروز، دین شـما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم ....

بنا براین در زمان ما و تا انقراض عالم، اسلام، تنها دین خدا و آخرین ادیان است، پس آنهائی که دم از کلیمیت و مسیحیت و جز آن، سخن به میان می آورند یا عنود و لجوجند و یا بی خبر از مسائل شریعت و یا دربلا تکلیفی به سر می برند.

پس باید از این گونه آقایان سؤال نمود اگر بنا باشد در اختیار دین آزاد باشیم و هرچه راجع به انتخاب دین، تصمیم بگیریم، همان مورد رضایت خداست، سخت در اشتباهند زیرا خداست که دین مورد رضایت خود را تعیین می کند و بندگانش را به عمل کردن به آن، امر و از عناد و لجاجت در برابر آن منع می کند.

اشتباه نشود در دین اکراه و الزام و اجباری نیست و هرکس در اختیـار آن، مسیحیت و کلیمیت یـا زرتشتی و مانویت و. و. را انتخاب نماید، آزادند و نباید به

زور دینی را تحمیل کرد، ولی باید به پیامد و تبعات انتخاب خود هم آماده باشند.

پس بایـد بـدانیم که مورد قبول و پـذیرش ورضایت خدا در عمل کردن، به کدام دین است و باید در هر برهه از زمان با کدام دین، سر وکار داشته باشند و رضای خدا را جلب نمایند.

بلی طبق آیات قرائت شـده، آخرین دین، اسـلام و آخرین فرسـتاده خـدا، محمد بن عبداللّه صـلی الله علیه و آله و سـلم است و مورد رضایت او.

و اما در مورد لزوم امامت مانند نبوت،

بحـث هـای داغ و اخبـار و روایـات فراوان داریـم کـه بـا مراجعـه به کتـاب هـای مربـوطه ماننـد (کتـاب الحجه اصـول کـافی و بحارالانوار و غیره) اهمیت و ضـرورت آن، روشن می شود. ما فقط به چنـد روایت بسـنده می کنیم که برای عاقل یک اشارت کافیست.

۱- سـلیمان بن اعمش بن مهران از امام صادق علیه السـلام از پـدرش از جدش علی بن حسـین علیهم السـلام فرمود: نحن أئمّه المسـلمین و حجـج اللّه علی العالمین و سادات المؤمنین و قائد الغرّ المحجّلین و موالی المسـلمین و نحن أمان لأهل الارض کما أنّ النّجوم، أمان لأهل السّـماء و بنا یمسک السّـماء أن تقع علی الارض الّاباذنه و بنا ینزل الغیث و تنشـر الرّحمه و تخرج برکات الارض و لولا ما علی الارض منّا لساخت بأهلها، ثمّ قال و لم

تخل منذ خلق اللّه آدم علیه السـلام من حجّه اللّه فیها، اما ظاهر مشـهور أوغائب مسـتور و لا تخلوالارض الی أن تقوم السّاعه من حجّه و لولا ذالک لم یعبداللّه قال سلیمان: فقلت:

لجعفرالصّـادق رضـی اللّه عنه کیف ینتفع النّـاس بـالحجّه الغـائب المسـتور؟ قال کما ینتفعون بالشـمس اذا سترهاسـحابٌ (۱) ما امامان مسلمان ها و حجت های خدا بر عالمیانیم و آقایان مؤمنان و بزرگان سفید پیشانیان (رو سفیدان نشاندارامت اسلام)

۱- منتخب الاثر: ۳۳۰ از ینابیع الموده: و غایه المرام از حموی و بحار و امالی.

و مولاهـای مسـلمانانیم، مـا امـان بر مردم روی زمینیم آنگونه که سـتارگان امـان اهـل آسـمانند، و بـا (وجود) ما از فرو ریختن آسـمان بر زمین، جلوگیری می شود مگر با اذن خـدا، و باما باران می بارد و رحمت خـدا پخش می گردد و برکت های زمین بیرون می آیـد و اگر نبود در روی زمین کسـی از ما، فرومی ریخت به اهلش، سـپس فرمود: و از حجت خالی نمانـده از زمانی که آدم علیه السـلام را آفریـده، در ظـاهر شـناخته شـده و یـا غـائب است پشت پرده، و زمین از حجت خـالی نمی مانـد تا روز برپائی قیامت و اگر چنین نبود، خداونـد عبادت نمی شـد، سـلیمان گفت: به جعفرصادق، خـدا از او راضـی باشـد گفتم: مردم چگونه از حجـتی که غـایب و پشت پرده است بهره می برنـد (و اسـتفاده می کننـد)؟ فرمود: آن گونه که از خورشـید بهره می برند زمانی که ابری بر آن پرده پوشی نماید.

۲- ابی حمزه گویـد: به ابی عبـد اللَّه علیه السـلام عرض کردم: «تبقی الأرض بغیر إمام؟ آیا زمین بدون امام می ماند؟!» فرمود: «لو بقیت الأرض بغیر إمام ساعهً لساخت؛(۱) اگر زمین یک ساعت بدون امام بماند، فرو می رود (ویران می گردد).»

۳- امیر مؤمنـان علیه السـلام فرمود: اللَّهمّ لاـتخلو الأـرض من حجّه لـک علی خلقـک ظاهر أو خافی مغمور لئلّا تبطل حججک وبیّناتک؛(۲) خدایا! زمین بدون حجّت تو بر خلقت خالی نمی ماند، چه در آشکار و چه در پنهان.»

۴- ابی جعفر (امام باقر علیه السـلام) فرمود: «اگر امام یک ساعت از زمین برداشته شود، زمین اهلش را فرو می برد و اهل خود را هم چون دریای خروشان به جوش

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازبحارالأنوار: ۲۳/ ۲۱ ب ۱ ح ۲۰ به نقل از علل الشّرایع: ص ۷۶ و کمال الدّین: ص ۱۱۶.

۲- همان مدرک: ۲۳/ ۲۰ ب ۱ ح ۱۷ از علل الشّرایع: ص ۷۶؛ و ح ۱۶ از تفسیر قمی: ص ۳۳۶ باتعبیر(لایخلوالأرض من قائم بحجّه اللَّه، امّا ظاهر مشهور، و امّا خائف مغمور، لئلّا تبطل حجج اللَّه و بیّناته).

و خروش می آورد.(۱)

امام سجّاد علیه السلام فرمود: «لو بقیت الأرض بغیر إمام لساخت الأرض بأهلها، إنّ اللّه تبارک وتعالی جعلنا حجّهً فی أرضه وأماناً فی الأرض لأهل الأرض؛(۲) اگر زمین بدون امام بماند، اهلش را فرو می برد. خدای تبارک وتعالی ما را در زمین بر اهل زمین حجّت و امان قرار داده است.»

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إنّی وأحد عشر من ولدی وأنت یا علی! زرّ الأرض، بنا أوتد اللّه أن تسیخ بأهلها، فإذا ذهب الإثناعشر، ساخت الأرض بأهلها ولم یُنظروا!؛(۳) من و یازده نفر از اولادم و تو ای علی! لنگر (و کوه های شامخ تنظیم کننده) زمینیم، و خداوند به وسیله ما زمین را میخکوب نموده است تا (تعادلش را حفظ و) اهلش را فرو نبرد، پس وقتی دوازدهمی رفت، زمین اهلش را می بلعد و مهلت داده نمی شوند.»

۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «یا جابر! مَثَل الإمام مَثَل الکعبه تؤتی ولا یأتی؛(۴) ای جابر! مَثَل قائم، مَثَل کعبه است، به سوی او می آیند و او به سوی آن ها نمی رود.»

۷- امام صادق علیه السلام می فرماید: «الحجّه قبل الخلق، ومع الخلق، وبعد الخلق؛(۵) حجّت، پیش از مردم و با مردم و بعداز مردم است.»

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازغیبت نعمانی: ص ۱۵۵ باب ۸.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازالزام النّاصب: ص ۴ و ۲۴۵؛ غیبت نعمانی: ص ۶۹؛ ینابیع الموده: ۳/ ۱۴۸؛ عیون أخبار الرّضاء: ۱/ ۲۱۲؛ غیبت طوسی: ص ۱۳۲؛ اصول کافی: ۱/ ۷۹ با تغییر؛ یوم الخلاص: ص ۳۷.

۳- اصول کافی: ۱ ص ۴۳۵؛ منتخب الأثر: ص ۳۳؛ ینابیع الموده: ۳ ص ۱۴۸ بعضی از آن؛ غیبت طوسی: ۹۲؛ بحارالأنوار: ۲۳ باب الإضطرار الی الحجّه روایات در این مورد فراوان است.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازکفایه الأثر: ص ۲۴۶، المحجّه: ص ۳۴۴.

۵- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از« غیبهالنّعمانی ص ۲۹۵.»

۸- «لولا الحجُه لساخت الأرض بأهلها؛(۱) اگر حجّت (الهی در زمین) نباشد، زمین فرو می رود (و از هم می پاشد).»

۹- «بنا عُبد اللّه وبنا عُرف اللّه وبنا وحّد اللّه؛(۲) خدا (به وسیله) ما پرستیده شد و شناخته شد و به یگانگی پذیرفته شد.»

۱۰- «لولا نحن ما عبد اللّه؛(۳) اگر ما نبودیم، خداوند پرستیده نمی شد.»

۱۱- امام حسین علیه السلام در پاسخ کسی که پرسید: معرفت خدا چیست؟! فرمود:

«معرفه أهل کلّ زمان إمامهم الّذی یجب علیهم طاعته؛(۴) شناخت خداوند، شناخت امام در هر زمانی است که فرمانبرداری از او واجب می باشد»

در توضیح روایات بالا و امثال آن ها می توان گفت که خداوند ائمّه: را راهنمای مستقیم و وسیله تبلیغ و شناساندن خود و سبب تعادل زمین قرار داده است (۵) و گرنه خداوند از شناساندن خود ناتوان و عاجز نمی باشد. به روایت ذیل توجّه فرمایید.

۱۲- «إنّ اللّه تبارک وتعالی لو شآء تعرّف العباد نفسه ولکن جعلنا أبوابه وصراطه وسبیله والوجه الّذی یؤتی؛(۶) اگر خدا می خواست خود را به مردم

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از علل الشّرایع: ص ۷۶؛ بحارالأنوار: ۲۳/ ۲۱ ح ۲۰.
۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از اصول کافی القائم الحجّه: ۱ کتاب التّوحید، باب النّوادر، حدیث ۱۰.
۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از اصول کافی: ۱ کتاب التّوحید، باب النّوادر، حدیث ۱۰؛ و ینابیع الموده: ۳/ ۱۴۳ ب ۸۹ ط نجف منشورات مکتبه العرفان با عبارت« ولولا ذالک لم یُعبد اللّه» از فرائدالسّمطین.
۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازبحارالأنوار: ۲۳/ ۸۳.
۵- مشروح این القاب و اسماء در زیارت جامعه کبیره و مانند آن، آمده است.
۶- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از کافی: ۱ باب معرفهالامام والرّد الیه حدیث ۹.

بشناساند، می توانست، ولی ما را باب ها و صراطها و سبیل ها و وجهی که باید به سوی او آمده شود، قرار داد.»

۱۳- رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «أهل بیتی أمان لأهل الأرض، کما أنّ النجوم أمان لأهل السـماء؛(۱) اهل بیت من امان زمینند؛ مانند ستارگان که امان بر اهل آسمان ها هستند(۲).»

این گونه روایت هـا اهمیت وجود حجت و امام، را برای ما روشن می سازد، یعنی قوام و پایـداری زمین را با وجود حجت قرار داده است و اگر زمین یک لحظه بدون امام باشد، فرو می رود و از هم می پاشد.

شیطان در این باره چه می گوید!

از امام صادق علیه السـلام روایت آمده است اذا وُلِدَ ولیّ اللّه خرج ابلیس فصـرخ صرخه یفزع لها شیاطینه قال فقالت له یاسیّدنا مالـک صـرخت هـذه الصّیـرخه قـال فقـال ولـد ولیّ اللّه قـال فقالوا وما علیک من ذالک؟ قال انّه ان عاش حتّی یبلغ مبلغ الرّجال هـدی اللّه به قوماً کثیراً قـال فقالوا له أولاتأذن لنا فنقتله قال لا فیقولون له لِمَ و أنت تکرهه قال لأنّ بقائنا بأولیاء اللّه فاذا لم یکن للّه فی الارض ولیّ قامت القیامه فصرنا الی النّار فما لنا نتعجّل الی النّار.(۳) زمانی که ولی خدا متولد شد، ابلیس بیرون رفته ناله (وفریادی)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازمنتخب الأثر: ص ۶۵؛ ذخائرالعقبی: ص ۱۷؛ الصواعق المحرقه: ص ۲۳۴؛ ینابیع الموده: ۲/ ۱۷ و ۱۴۸؛ الإمام المهدی ۶ ۳۰- ۲۹ و ۱۰۸ همگی بـا الفـاظ متفاوت و به یک معنا؛ یوم الخلاص: ص ۳۰۹ از آن ها؛ و ینابیع المودّه: ۳/ ۱۴۳ ب ۸۹ ط نجف منشورات مکتبه العرفان از فرائد السّمطین از امام سجّاد علیه السلام.

۲- برای اطّلاعات بیشتر و جامع تر، در مورد این فصل و فصول آینده، به کتاب اصول کافی ج ۱، کتاب الحجه و جلد ۲۴- ۲۳ بحارالأنوار چاپ جدید و سایر کتب شیعه، مراجعه نمایید.

۳- سفینه البحار: ج ۲ ص ۶۹۰ باب الواو بعده اللام.

می کنـد که شـیطان هایش فزع کنان به فریادش می رسـند (و دورش را می گیرنـد) و می پرسـند ای آقای ما چه شـده که این گونه ضـجه کشیدی؟! گوید: ولیّ خدا متولد شد، گویند: ولادت او به تو چه؟ (ربطی دارد) گوید: اگر او زنده بماند و به حد مردانگی برسد، خداوند گروه زیادی را بوسیله او هدایت می کند!.

گوینـد چرا به ما اجازه نمی دهی اورا به قتل برسانیم؟ گویـد: نه (اجازه نمی دهم) می گویند چرا تو که از او گریزانی؟ گوید: بقای ما (شـیاطین) به وجود اولیای خدا بسـتگی دارد، پس وقتی که برای خدا در روی زمین ولیی نباشد، قیامت قیام می کند و ما (هم همگی می میریم و) به آتش می رویم و ما چرا برای رفتن به آتش عجله کرده (و شتاب کنیم)؟!!!.

بـا این اظهـار و نظریه شـیطان، به اهمیت وجود امـام و حجت الهی در روی زمین، پی می بریم پس ما بایـد چقـدر به بودن آن اعتقاد داشته و مهم بشماریم.

و می دانیم که حجت و امـام از نخبگان و برجسـتگان، بنـدگان خـدا و از شخصـیت های ممتاز خـدا شـناسان و خـدا محوران، انتخاب می شوند که مورد توجه خود خداوند، می باشند.

اگر کسـی فقـط بادقت به کیفیت ولادت و به دنیا آمـدن امام اول و امام آخر و زیر نظر گرفتن خود ذات باریتعالی، مادران آن دو را، توجه داشـته باشـد، مطلب به دست می آیـد که این شخصـیت ها در درگاه و پیشـگاه او، دارای چه امتیازاتی هسـتند، و خداوند آنها را به چه مقام هائی بالا برده است. لطفاً به مطالب بعدی دقت نمائید.

«علی علیه السلام در کعبه»

در تاریخ جهان، از أنبیاء گرفته تا فرد عادی، بغیر از علی علیه السـلام نمی توان کسـی را پیدا کرد، که در سید أیام (جمعه) در ماه حرام (رجب) در بیت الحرام، أبوالائمه الکرام و أشـرف أمکنه و مقدس ترین محل روی زمین، یعنی داخل کعبه معظّمه، از مادر متولد شده و قدم به دائره وجود، گذارد.

جائی که از ناسوتیان گرفته تا لاهوتیان و از ملکوتیان تا جبروتیان، کسی جز این مولود مبارك، در آنجا چشم به دنیا نگشوده بود، هیچ مادری را سراغ نداریم این مدال افتخار را بر سینه زند، جز «فاطمه بنت أسد» مادر این نوزاد ملکوتی.

مکانی که هیچ ناپاکی از زن و مرد، حق ورود که، نه، بلکه حق دست زدن به دیوار بیرونی آنجا راهم ندارد.

دیوار بیرونی جای خود دارد، بلکه نشستن در اطراف آن حرام و استفاده از فضای پیرامون آن غیر مجاز است؛ چون محل تولد او در قلب مسجد الحرام، که نه تنها ورود به فضای داخل آن بلکه تکیه به سمت خارج آن نیز نامشروع شناخته شده است.

پس این مولود کیست و چیست که این همه غیر مجازها بر او جایز و حرامها به مادرش حلال و در محوریت کل روی زمین (مسجدالحرام) و در اندرون مرکزیت آن «یعنی کعبه» قدم به دائره وجود نهاد!؛

ولادت مولود کعبه در کعبه، در شناساندن شخصیت او بر جهانیان، پرده خیلی از اسرار را برداشته و نقاب از روی سرّ مگوهای زیادی را کنار زده و آشکار ساخته است؛ خداوند تنها او را به این مقام اختصاص داد، که در حرم خود و داخل کعبه خود، از میهمان تازه وارد و مادرش، سه روز تمام، با أنواع نعمتهای بهشتی اش پذیرائی کرده و روز چهارم با تشریفات خاص، مرخص نماید.(۱)

مادری را درد زایمان به ستوه آورده و به کعبه پناه برده و در برابر کعبه ایستاده و نظربه آسمان افکنده و از خدای کعبه در به وجود آوردن بچه اش این گونه استمدادکرده و یاری می طلبد،!

پروردگا را من ایمان آورده ام به تو و به هر پیغمبر و رسولی که فرستاده ای و به هر

۱- از مباهله تاعاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه خلاصه از بحارالأنوار: ۳۵/ ۱۸، و کتاب های فراوان مربوطه.

کتابی که نازل گردانیده ای و تصدیق کرده ام به گفته های جدّم ابراهیم خلیل که خانه «کعبه» بنا کرده اوست؛ از تو سؤال می کنم بحق این خانه و بحق آن کسی که این خانه را بنا کرده است و بحق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن می گوید و با سخن گفتن خود مونس من گردیده است و یقین دارم که او یکی ازآیات جلال وعظمت تست، ولادت او رابر من آسان بگردان!.(۱)

خدای کعبه بی درنگ همان رکن پناه گرفته اش را شکافت و مادر رنجور را در جلوی چشمان قریشیان و حاضرین در مسجد الحرام، در اندرون کعبه اش، جا داد و از نظرها پنهان نمود؛ خبر این واقعه بی سابقه، در مدت کوتاهی در کوی و برزن مکه و پیرامون آن، پیچید به طوری که زن و مرد و خورد و کلان، فضای مسجدالحرام را پر کرده و سه شبانه روز انتظار می کشند تا برایشان مکشوف شود، که حال و کار این مهمان خدا به کجا منتهی خواهد شد.

در کوچه به کوچه و خانه به خانه مکه صحبت از این جریان شگفت انگیز و بی سابقه است؛ و کلید داران و بزرگان قبایل هرچه تلاش می کنند دَرِ کعبه را باز کنند تا از اسرار درونی آن سر در آورند ولی به نتیجه نمی رسند.

همه مات و همه مبهوت، همه حیران و سرگردان، که میزبان، چگونه از مهمانش پذیرائی می کند، کدام قابله به مادر او کمک می نماید و کدام پرستار افتخار پرستاری او را دارد با چه آبی او را شستشو می دهند و با کدام پارچه او را خشک می کنند، اساساً مگر او مانند بچه های دیگر به دنیا آمد؟! آیا مادرش او را مانند همه مادران، به دنیا آورد؟! یاپاک و مطهر و از مسیر ران راست مادر.(۲) و ختنه شده (۳)

۱- از مباهله تاعاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه خلاصه از معانی الأخبار: ص ۶۲؛ علل الشّرائع: ص ۵۶؛ أمالی صدوق: ۸۰؛ بحارالأنوار: ۳۵/ ۸ بنقل از غیبه نعمانی و روضه الواعظین مصادر فوق.
۲- چون در روایات آمده است که أئمه علیهم السلام از ران مادرانشان پاک و پاکیزه متولد می شوند(عن حکیمه بنت الأمام الهادی علیه السلام، فی روایه طویله: فتأمّلتها فلم أر فیها أثر الحمل فقلت لسیّدی أبی محمّد علیه السلام ما أری بها حملًا فتبسّم علیه السلام ثمّ قال إنّا معاشر الأوصیاء لسنا نحمل فی البطون و إنّما نحمل فی الجنوب و لا نخرج من الأرحام و إنّما نخرج من الفخذ الأیمن من أمّهاتنا لأنّنا نور اللّه الّذی لا تناله الدّانسات الخ بحار الأنوار: ۵۱/ ۲۶؛ منتهی الامال: ۲/ ۲۸۴ چاپ کتاب فروشی علمیه سال ۱۳۳۱ شمسی. روایاتی که از ائمه علیهم السلام در باره اعجاز و سایر مطالبی که وارد شده و پذیرفتنش برای ما مشکل می باشد، نباید آن را رد کنیم، چون ممکن است عقل، ما قاصر از فهم آن باشد یا مصالحی در آن نهفته است که برای ما پذیرفتنش سنگین آید، بقیه این مطلب را در پاورقی بعدی بخوانید.
۳- عن محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه قال: ولد السّیّد مختوناً و سمعت حکیمه تقول: لم یُرَ بأمّه دم فی نفاسها و هذا سبیل أمّهات الأئمّه علیهم السلام بحار الأنوار: ۵۱/ ۱۶ ح ۲۰ بنقل از اکمال الدّین.

آیا در آن سه روز و سه شب، مادر با چیزی تغذیه و تخلیه نشد و نخوابید، و به نوزادش شیر نداد و این مهمان تازه وارد در این مدت از معده خود چیزی فرو نفرستاد؟!.

آیا میزبان و مهمانـدار او، می خواست با کـدام مدالهای ویژه او را مفتخر کند و به عالمیان معرفی نماید تا در آینده از وجود و امتیازات اختصاصی او بهره مند شوند!؟

ثمّ خرجت بعـد الرّابع و بیـدها أمیرالمؤمنین علیه السـلام ثمّ قالت: إنّی فضّـلت علی من تقدّمنی من النّساء لأنّ آسـیه بنت مزاحم عبـدت اللّه عزّ و جلّ سـرّاً فی موضع لا یحبّ اللّه أن یعبد فیه إلّا اضـطراراً، و إنّ مریم بنت عمران هزّت النّخله الیابسه بیدهاحتّی أکلت منهـا رطبـاً جنیّـاً، و إنّی دخلت بیت اللّه الحرام فأکلت من ثمار الجنّه و أوراقها (و أرزاقها) فلمّا أردت أن أخرج هتف بی هـاتف: یـا فاطمه سـمّیه علیّاً فهو علیٌّ، واللّه العلیّ الأعلی یقول إنّی شـققت اسـمه من اسـمی، و أدّبته بأدبی، ووقفته علی غامض علمی، و هو الّذی یکسـر الأصنام فی بیتی، و هو الّذی یؤذّن فوق ظهر بیتی، و یقدّسنی و یمجّدنی، فطوبی لمن أحبّه و أطاعه، و ویل لمن أبغضه و عصاه (۱) سپس روز چهارم

۱- از مبـاهله تاعاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه از علـل الشّرائع: ص ۵۶؛ أمالی صدوق: ۸۰؛ بحارالأنوار: ۳۵/ ۸ بنقل از غیبه نعمـانی و روضه الواعظین ص ۶۷ و مصـادر فوق. علامـه مجلسـی گویـد: این روایت را علامهّ(حلّی) رحمه اللّه در کتاب کشف الیقین ص ۶ و کشف الحق از کتاب بشائرالمصطفی ص ۹ از یزید بن قعنب نقل کرده است.

(میزبان اورا مرخّص کرد و از کعبه) بیرون آمد و امیرمؤمنان علیه السلام دردستش بود و گفت: ای مردم خداوند مرا بر زنان پیش از من برگزید، چون آسیه دختر مزاحم، خدا را در پنهانی در جائی می پرستید که خدا دوست نداشت در آنجا پرستیده شود، مگر اینکه ضرورت ایجاب نماید، و مریم دختر عمران با دستهای خود درخت خشك خرما را تکان داد: برایش خرمای تازه ریخته شد و از آن خورد (و قوّت گرفت)

و من به بیت اللّه الحرام داخل شدم، از میوه ها و رزقها و ورقهای بهشتی خوردم هنگامی که خواستم از آنجا بیرون آیم هاتفی مرا صدا زد و گفت: ای فاطمه او را علی نامگذاری کن پس او علی است و خدا، علی أعلی و گفت: نام اورا از نام خودم پاره کردم و خودم اورا با آداب خودم تأدیب نمودم (ادب یاد دادم) و اورا به مشکلات علم خودم واقف کردم (اسرار دانش خود را بر او گشودم)، اوست که بتها را درخانه من، می شکند، اوست که در بالای خانه ام أذان خواهدگفت، و او مرا تقدیس و تمجید خواهد کرد، پس پاکی باد (و خوشا به حال) کسی که اورا دوست دارد، و وای به حال کسی که او را دشمن دارد و به حرفش گوش ندهد.

مادر از مهمانی خدا مرخص شد و بچه نازنینش را بغل کرده بیرون آمد زنان مکه پیرامونش را گرفته و مردانشان از دور نظاره گر این واقعه حیرت انگیزند

از مادر جریان اندرون کعبه را می پرسند در آنجا برایت چه گذشت بچه ات را چگونه به دنیا آوردی و قابله و مامایت کِه بود و او را با کدام آب شستی و با چه پارچه ای خشکش کردی و دهها سؤال دیگر.

مادر پاسخ می دهد: من وقتی که از سمت شکسته دیوار وارد کعبه شدم و دیوار به حال عادی برگشت، مرا کمی هراس برداشت، و در این فکر بودم چگونه بچه به دنیا خواهدآمد وسر گذشتم چه خواهد شد؛

ناگهان دیدم از چهار گوشه کعبه چهار خانم با جلالت، ظاهر و به من نزدیک شدند؛

شماکیستید؟! من مادرت حوایم و او سارا و این مریم و آن یکی آسیه بنت مزاحم زن فرعون (در بعض روایت کلثم خواهر موسی) است؛

برای چه آمده اید؟ برای کمک به تو (و کارهای زنانه که احتیاج خواهی داشت) همگی آماده شده اند تا از میهمان خدا پذیرائی نمایند؛

ناگهان ولیّ خدا مانند آفتاب درخشان، پاک و مطهر در زمین کعبه قرار گرفت و سر به سجده نهاد و با انگشت به آسمان اشاره کرد و گفت: أشهد أن لا إله ألّا اللّه و أشهد أنّ محمّداً رسول اللّه، بمحمد یختم اللّه النّبوّه و بی یتمّ الوصیّه، و أنا أمیرالمؤمنین. پس از گفتن شهادتین، ناگهان از یک ناحیه بیت، حوریانی ظاهر شدند و آب بهشتی آورده و درطشت شست و شو داده و با حوله های بهشتی خشکش نمودند و سه روز از میوه های بهشتی تغذیه ام کردند.(۱)

پدر با کمال افتخار نوزادش را از مادر تحویل گرفت وقتی که با او روبرو شد؛

قال علیّ علیه السلام السّلام علیک یا أبه و رحمه اللّه و برکاته، ثمّ تنحنح و قال قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الایات (۲) سلام برتوباد ای پدر و رحمت و برکات خدا، سپس سرفه مصنعی کرد و گفت: بنام خداوند بخشنده و مهربان و شروع کرد به خواند سوره مؤمنون تا آیاتی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن وقت سی سال داشت به مادر نوزاد فرمود: اجعلی مهده بقرب فراشی، و کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله یلی أکثر تربیته، و کان یطهّر علیّاً فی وقت غسله و یوجره اللّبن عن شربه، و یحرّک مهده عند نومه، و یناغیه فی یقظته، و یحمله علی

۱- از مباهله تاعاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه ص ۲۹۱ ببعد.

۲- از مباهله تاعاشورا بخش ۳ زیر عنوان مولود کعبه از بحارالأنوار: ۳۵/ ۱۸ از شعبه از قتاده ازأنس از عباس بن عبد المطلب و همچنین از حسن بن محبوب از امام صادق علیه السلام

صدره و يقول: هذا أخي و وليّي و ناصرى و صفيّي و ذخرى و كهفى و ظهرى و ظهيرى و وصيّي و زوج كريمتي و أمينى على وصـيّتي، و خليفتي و كان يحمله دائماً و يطوف به جبال مكه و شعابها و أوديتها(۱) گهواره او را نزديک رختخواب من قرار ده و رسول خـدا صـلى الله عليه و آله بيشـتر تربيت او را خود انجـام ميـداد، موقع نظـافت، تطهيرش مى كرد و شـيرش را مى داد و موقع خواب، گهواره اش را حركت مى داد، در بيـدارى برايش آرام آرام، مى خوانـد، برسـينه اش حمل مى كرد و مى فرمود: اين برادر، ولى، ياور، و خالص، و ذخيره، و پشت و پشـتوانه ام، وصـى، و شوهر كريمه ام، و امين وصيّتم، و خليفه من است؛ او را هميشه حمل مى كرد و در كوهها و دره ها و نهرهاى مكه، مى چرخانيد.

أبوعلى همام گويد: وقتى كه على عليه السـلام متولد شد، أبوطالب در حالى كه على عليه السلام در سينه اش بود، دست فاطمه بنت اسد را گرفت، و با خود به أبطح برد و (رو به آسمان نمود) و ندا كرد:

يارِبّ ياذالغسق الدّجىّ***والقمر المبتلج المضىّ

بيّن لنا من حكمك المقضىّ***ماذاترى فى اسم ذالصبىّ

پروردگـارا اى صـاحب آفتـاب درخشان و ماه تابان، براى ما بيان فرما از حكم گذشـته در قضاى تو، نام اين بچه را چگونه مى بينى؟!.

ناگهان چيزى شبيه ابر آمد و بر سـينه ابو طالب چسبيد، ابوطالب آن شـيى ء را به سـينه چسبانيد، فلمّا أصبح إذاً هو بلوح أخضر فيه مكتوب: چون صبح فرا رسيد ديدند يك لوح اخضرى است كه در آن نوشته شده است؛

خصّصتما بالولد الزّكىّ***و الطّاهر المنت جب

۱- از مبـاهله تاعاشورا بخش ۳ زير عنوان مولود كعبه از علـل الشّـرائع: ص ۵۶؛ أمالى صدوق: ۸۰؛ بحارالأنوار: ۳۵/ ۹ بنقل از غيبه نعمـانى و روضه الواعظين ص ۶۷ و مصـادر فوق. علامـه مجلسـى گويـد: اين روايت را علامهّ(حلّى) رحمه اللّه در كتاب كشف اليقين ص ۶ و كشف الحق از كتاب بشائرالمصطفى ص ۹ از يزيد بن قعنب نقل كرده است.

المرضیّ فإسمه من شامخ علیّ***علیّ أشتق من العلیّ

(ای ابی طالب و فاطمه بنت اسد) اختصاص یافتید به فرزند پاک و مطهربا نجابت و رضایت بخش، پس نام او در شامخ اعلی علیست، علی که از نام علیّ الاعلی منشق گشته است.

آری او علی است نامی که میهماندارش خود نامگذاری کرد و از نام علیّ الأعلای خود منشق نمود.

عزیزان خدای متعال اینها را خود انتخاب کرده و برگزیده و علوم اولین و آخرین رابه آنهایاد داده و از طرف خود حجت بر مخلوقاتش قرار داده است، در آخر روایتی که در جریان آمدن تعدادی از اصحاب به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واظهار ناراحتی از دست عده ای به جمله ای بر می خوریم که خیلی پر معنا و اسرارآمیز است ثمّ عاد الی طفولیّته سپس به حالت بچگی اش برگشت، دقت کنید که یک دنیا معنا و اسرار در آن جمله نهفته است، یعنی قرائت صحف انبیاء و کتاب های نازل شده را، با مقام ملکوتی و آسمانی اش، تلاوت کرد و سپس به حالت ناسوتی و طفولیت بشری برگشت.

عزیزان با در نظر گرفتن شخصیت این بزرگوار و مطالبی که بعرض رسید، کمی به سرگذشت مظلومانه این سید مظلومان و امیرمؤمنان علیه السلام در دوران زندگیش بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دقت نمایید که چگونه عمرش سپری شد و زندگی پر از غم و غصه اش، پایان پذیرفت.

چگونه بامصائب طاقت فرسای بانوی مظلومه و شهیده اش روبروگردید و ۲۵ سال دوران خلافت خلفای سه گانه را، به آخر رسانید و در نهایت دوران کوتاه پر از گرفتاری های طاقت فرسا و مصائب بی پایان خلافت خود را به آخر رسانید که با یک جمله کوتاه (فزت وربّ الکعبه) (از زندگی پر از درد و غم) نجات یافتم قسم به خدای کعبه. همه گفتنی ها را گفت و چشم از دنیا فروبست صلوات و سلام خدا به

روان پاکش.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۲۳ تلاوت کودک چهار روزه، تمام کتاب های آسمانی را

از طرف خدای متعال، برای انبیاء علیهم السلام و امامان علیهم السلام دو گونه مقام داده شده است مقام تکوینی و ملکوتی که فوق مقامات بشریت هستند، و مقام تشریعی و ناسوتی، با مقام تشریعی وناسوتی مانند ماها هستند، از مادر متولد شده اند شادند و غمگین و جوانند وپیر، بیمارند و سالم، خوابند و بیدار و. و.

ولی در مقام تکوینی و ملکوتی، در ماورای این جهان و بالاتر از آن سیر می کنند، معجزات و چیزهای ماوراء الطبیعه وغیره با این مقام از آنها صادر می شود به نمونه ای از این مقام توجه فرمائید.

روزی سلمان و اباذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابوالهیثم و خزیمه و ابوالطفیل عامربن واثله به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و با حالت غمبار گفتند ای رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم (دار و دسته مخالفان) پشت سر برادر و پسر عمویت (علی) حرفهائی می شنویم که ما را نا راحت می کند رسول خدا ضمن روایت مفصلی که برای آنها درباره علی علیه السلام تشریح نمود تا به اینجا رسید که: مادرش (فاطمه بنت اسد) به من گفت دستت را دراز کن، دست راستم را به سویش بردم، دیدم علی روی دست من است، دست راستش را به گوش راست خود گذاشته أذان و اقامه ابراهیمی، می گوید و به یگانگی خدا و به رسالت من، شهادت می دهد سپس به طرف من خم شد و گفت: السّلام علیك یا رسول اللّه، ثمّ قال: لی یا رسول اللّه أقرء؟! قلت إقرأ فوالّذی نفس محمّد بیده لقد ابتدأ بالصّحف الّتی أنزلها اللّه عزّ و جلّ علی آدم

فقام بها شیث، فتلاها إلی آخر حرف فیها سلام برتوباد ای رسول خدا آیا بخوانم؟! گفتم بخوان، قسم به خدائی که جانم در دست اوست، شروع کرد به خواندن صحیفه هائی که خداوند به آدم نازل کرده بود و پسرش شیث آن را پایدار ساخته بود، از اول تا آخر به گونه ای تلاوت کرد، اگر شیث زنده بود اعتراف می کرد او از من بلدتر است و صحف نوح و صحف ابراهیم را تلاوت نمود، سپس توراه موسی را، قرائت کرد که اگر زنده بود اقرار می کرد بأنّه أحفظ منها بعد زبور داود و انجیل عیسی را خواند اگر حاضر بودند اعتراف می کردند او (علی) حافظتر از آنان است؛

ثمّ قرأ القرآن الّذی أنزل اللّه علیّ من أوّله الی آخره فوجدته یحفظ کحفظی السّاعه من غیر أن أسمع من آیه ثمّ خاطبنی و خاطبته بما یخاطب الأنبیاء، الأوصیاء ثمّ عاد الی طفولیّته و هکذا أحد عشر إماماً من نسله، فلِمَ تحزنون سپس قرآنی را که برای من نازل شده است، از اول تا آخر قرائت نمود، دیدم آن طور که الان من حفظم همان طور حفظ بود، بدون این که من آیه ای را پیش از او (از کسی) شنیده باشم (یعنی هنوز به من دستور ابلاغ نیامده بود و کسی هم حتّی از یک آیه آن اطلاع نداشت) پس با من طوری سخن گفت و من نیز با او، همان طور که انبیاء با اوصیاء خود حرف می زنند با احترام رسالت و نبوت بامن گفتگو کرد «ثمّ عاد الی طفولیته» سپس به حالت بچه گی اش برگشت و این چنین است یازده امام از نسل او پس (ای سلمان و فلان وفلان) شما چرا از شماتت دشمنان غمگین می شوید (تا آخر روایت)(۱).

ولادت مولود کعبه در کعبه، در شناساندن شخصیت مولا بر جهان، پرده خیلی از اسرار را برداشته و نقاب از روی سرّ مگوهای زیادی را کنار زده و رو کرده است.

خداوند تنها او را به این مقام اختصاص داد، که در حرم خود و داخل کعبه خود،

۱- از مباهله تا عاشوراء از همین مؤلف بخش ۳(مولود کعبه) ص ۲۹۷ ببعد از بحارالأنوار: ۳۵/ ۱۹، بنقل از کتاب روضه الواعظین: ۷۲- ۷۴ و کتاب الروضه: ۱۷- ۱۸؛ آن دو هم از مجاهد و او هم از دو نفر صحابه، أبی عمرو و أبی سعید خدری.

از میهمان تازه واردش پذیرائی نماید.

از آنجائی که خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله فرمود: «یک ساعت تفکر، بهتر از عبادت هفتاد سال است»(۱) یک مصداق بارزش همین جاست.

مادری را درد زایمان به ستوه آورده و به کعبه پناه برده و از خدای کعبه در به وجود آوردن بچه اش استمدادکرده و یاری می طلبد،! خدای کعبه بی درنگ همان رکن پناه گرفته اش را می شکافد و مادر رنجور را در جلوی چشمان قریشیان و حاضرین در مسجد الحرام، در درون کعبه جا داده و از نظرها پنهان می کند؛ خبر این واقعه بی سابقه، در مدت کوتاهی در کوچه به کوچه مکه و پیرامون آن، می پیچد به طوری که زن و مرد و خورد و کلان، فضای مسجدالحرام را پر کرده و سه شبانه روز انتظار می کشند تا برایشان مکشوف شود، که حال این مهمان خدا به کجا منتهی خواهد شد.

در کوی و برزن مکه صحبت از این جریان شگفت انگیز است؛ و کلید داران و بزرگان قبایل هرچه تلاش می کنند دَرِ کعبه را باز کنند ولی به نتیجه نمی رسند.

همه مات و همه مبهوت، همه حیران و سرگردان، که میزبان، چگونه از مهمانش پذیرائی کرد، کدام قابله به او کمک نمود و کدام پرستار افتخار پرستاری او را داشت با چه آبی او را شستشو دادند و با کدام پارچه او را خشک کردند، اساساً مگر او مانند بچه های دیگر به دنیا آمد؟! آیا مادرش او را مانند همه مادران، به دنیا آورد؟!

یاپاک و مطهر و از مسیر ران مادر.(۲) و ختنه شده (۳)

۱- تفکّر ساعه خیرٌ من عبادت سبعین سنهٍ(رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم).

۲- چون در روایات آمده است که أئمه علیهم السلام از ران مادرانشان پاک و پاکیزه به متولد می شوند(عن حکیمه بنت الأمام الهادی علیه السلام فی روایه طویله: فتأمّلتها فلم أر فیها أثر الحمل فقلت لسیّدی أبی محمّد علیه السلام ما أری بها حملًا فتبسّم علیه السلام ثمّ قال إنّا معاشر الأوصیاء لسنا نحمل فی البطون و إنّما نحمل فی الجنوب و لا نخرج من الأرحام و إنّما نخرج من الفخذ الأیمن من أمّهاتنا لأنّنا نور اللّه الّذی لا تناله الدّانسات الخ بحار الأنوار: ۵۱/ ۲۶؛ منتهی الامال: ۲/ ۲۸۴ چاپ کتاب فروشی علمیه سال ۱۳۳۱ شمسی.

۳- عن محمد بن عثمان العمری ۲ قال: ولد السّیّد مختوناً و سمعت حکیمه تقول: لم یربأمّه دم فی نفاسها و هذا سبیل أمّهات الأئمّه علیهم السلام بحار الأنوار: ۵۱/ ۱۶ ح ۲۰ بنقل از اکمال الدّین.

آیا در آن سه روز و سه شب، مادر با چیزی تغذیه و تخلیه نشد و نخوابید، و به نوزادش شیر نداد و این مهمان تازه وارد در این مدت از معده خود چیزی فرو نفرستاد؟!.

آیا میزبان و مهماندار او، می خواست با کدام مدالهای ویژه او را مفتخر کند و به عالمیان معرفی نماید تا در آینده از وجود و امتیازات اختصاصی او بهره برداری کند! و هزاران آیاها و چراهای دیگر؟!.

این دو مطلب را بخوانید

از جریانات شنیدنی زیاد که در دوران تحصیل در محضر مولا علیه السلام داشتم به دو مطلب ذیل توجه فرمایید.

مطلب اول: بعد از انقلاب «عبدالکریم قاسم» که در زمان تحصیلات من در عراق اتفاق افتاد بعد از کودتای او و قتل عام اعضای سلطنت عراق، ارتباط با ایران قطع کامل شد و هر روز عربها به دَرِ مدرسه ما آمده و عربده می کشیدند که ایرانی ها همه شما را قتل عام خواهیم کرد، چون پادشاه شما و ایرانی ها آمریکائی و نوکر آنها هستید!!.

حالا ـ دقت کامل لازم است، با این شرایط و با آن تنگدستی، من چگونه زندگی می کردم، حتی کار به جائی رسید که من نزدیک سه روز یک لقمه نان و یا چیزی جز آب، خوردنی دیگر پیدا نکردم، که سدّ جوع کرده و شکمم را سیر نمایم؛

یک کتاب کهنه چرم جلد قدیمی به نام «حیوهالقلوب» مرحوم مجلسی را داشتم، برای اینکه خودم را سرگرم کنم، آن را باز کردم مطالعه نمایم، اتفاقاً دیدم یک چهارم، یک مهر نان که مراجع به طلاب می دادند، لای کتاب هست، من بناچار آن را

برداشته و در جلوی خانه آیت الله العظمی سید محسن حکیم قدس سره (۱) نانوائی بود به نام شاطر عبّود برده و به او دادم که برایم یک قرص نان بدهد، او با تعجب به من خیره شد چون تا آن روز ندیده بود من از آن گونه مهر نان استفاده نمایم؛

نان را داد من با عجله آمدم از سبزی فروش جلوی مدرسه، یک آنه تقریباً یک ریال ایران سبزی خریدم و شسته و خود را به حجره رساندم، نان را روی میز مطالعه ام گذاشتم و با شتاب تمام یک لقمه برداشتم و سبزی لای آن گذاشته خواستم به دهنم ببرم، دیدم دَرِ حجره را زدند، گفتم: تفضّل، (بفرمایید)، ناگهان عرب سیاه چهره و لاغر اندام و لوچ چشم (هنوز هم آن قیافه جلوی چشمم است) در را باز کرد و گفت: یاشیخ أنا جوعان و اللّهی أموت من الجوع شیخ من گرسنه ام و به خدا از گرسنگی میمیرم!!.

ببین من به چه حالی میمانم، آن یک لقمه را هم گذاشتم روی میز و گفتم: واللّه ماعندی غیر هذا تفضّل و کُل به خدا پیش من جز این، چیزی نیست بفرمایید بخورید. و عرب هم باکمال آرامش، آن یک قرص نان را با سبزی، چند لقمه کرد و خورد و رفت!!؛

من بیحال افتادم که خدایا این چه امتحان و گوشمالی است که به من می دهی، چیزی که به نظرم رسید بلند شده به حرم رفته از حلّال مشکلات راه حلّی بخواهم؛

به حرم که رسیدم دوحالت داشتم، یکی قهر و دیگری التماس، با کمال پر روئی و با سوز دل ملتمسانه و باصدای ضعیف و جسورانه که از یک لاعلاج و بیچاره سر می زند عرض کردم «یا امیرمؤمنان آیا مرا با آن مقدمات اعجازآمیز به اینجا آوردی

۱- من در سال ۱۳۸۱ ببعد را که خدارا شکر هرسال حد اق یک دو مرتبه، سفرهائی به زیارت عتبات عالیات داشتم و دارم، هتل اقامت ما در آن محل و در آنجا ساخته شده بود خواستم از ساختمان ها ومدرسه ای در آن درس می خواندم، نشانی بیابم، پیدانکردم از خانه و نانوائی و اساساً از محله و مدارس دینی، نشانی وجود ندارد چون صدام دیکتاتور، همه را ویران و مسافرخانه و هتل ساخته اند، ولی خاطرات جوانی من در آنجا زنده شده بود و مانند فیلم سینمایی از جلوی چشمم رژه می رفت و رد می شد!!.

که ازگرسنگی بمیرانی!!»(۱) ایـن را گفتم، و بـاسوز و گـداز، زدم زیر گریه و دلم را خـالی کرده و افتـان و خیزان خـود را به منزل رساندم؛ به جان آن مولا قسم، بیش از نیم ساعت از برگشـتنم نگذشته بود، باز دیدم در را زدند، گفتم «تفضّل، بفرمایید» من به خیالم گدای دیگریست، یک وقت دیدم یک روحانی باوقار وارد شد و بدون اینکه بنشیند، پولی را روی میز گذاشت و این پیغـام را داد، «آقای شـیخ نصـراللّه خلخالی فرمود: این پول را خرج کن و دیگر نرو از امیر مؤمنان علیه السـلام گلایه کنی» این را گفت و از در بیرون رفت، من بی حال افتادم وقتی که به خود آمدم دیدم عرق شرم از سر و صورت من می ریزد!!؛

پول را شمردم دیدم چهارصد تومان آن زمان است و پول زیادی بود.

حال ای عزیز با دقت کامل در زوایای این جریان تفکر نما؛

۱- آیا این جریان از ابتدا تا انتها برای آزمایش و امتحان من بود؟!.

۲- آیا آن مرد خدا چه رابطه ای با امیر والائیان علیه السـلام داشت که با آن سـرعت حواله را دریافت داشت و هرچه زودتر به روسیاهی مثل من رسانید که به اصطلاح صدایم در نیاید!!.

۳- این اهل بیت علیهم السـلام به گناهکار و بی گناه توجه کامل دارنـد و نیاز نیازمندان را بر طرف می کنند و هیچ کس را از دَرِ خود مأیوس و محروم بر نمی گردانند!!.

۴- اگر کسـی دامن اینهـا را صادقـانه بگیرد، بلاـ شک دیر یازود به نتیجه می رسـد، حال به کیفیت گفتن و خواسـتن و در چه حالی باشد، بستگی دارد.

۵- انسان در مواقع استثنائی و پیشامدهای ناگوار تحمل نموده و صبر خود را از دست ندهد وو ...

مطلب دوم:

۱- البته آمدن من به عتبات داسـتان عجیب و اعجازآمیز دارد که مشروح آن را در کتاب خاطرات زندگی ام مشروحاً نوشته ام که هنوز تاتاریخ ۱۲/ ۱۰/ ۱۳۹۱ شمسی، زیرچاب نرفته است.

روزی دیدیم یک نفر شخص موقر و محترمی، جوانی حدود بیست ساله را، به ضریح امیرمؤمنان علیه السلام بسته و به اصطلاح دخیل انداخته است و بی سر و صدا، اشک می ریزد، ما از حال او جویا شدیم، گفتند: از تجّار بغداد است از قسمت اولاد همین یک پسر را دارد این هم ناگهان مانند یک تکه گوشت افتاده است و قدرت حرکت ندارد (به اصطلاح امروزی ها، سکته مغزی کرده است) و هرچه در توان داشته، برای این بچه خرج نموده است و آن را به لندن و اسرائیل و به تمامی دکترهای بغداد برده و نتیجه نگرفته است!؛

در نهایت به او گفته اند: این بچه خوب شدنی نیست و اورا زجر نده، ببر اطاقی و خدمتکاری به او اختصاص بده تا عمرش به سر آید!؛

او هم این کار را کرده است ولی روزی در کنار سفره، پیر زن خدمتکار که خدمت خانه می کرد، ناراحتی اینها را که می بیند می گوید: آقا تو این آقازاده را به هرجا بردی و خرج کردی و نتیجه نگرفتی، اجازه می دهی من هم یک پیشنهادی بکنم!؛

بلی مادر تو هم بگو غرق شونده به هر خس و خاشاک دست می زند گوش می دهم بگو، می گوید: آقا خودت می دانی مریض های لاعلاج دنیا را به مملکت ما می آورند و به عتبات عالیات امامان وبزرگان دین دخیل می بندند، چه مانعی دارد تو هم این بچه را ببری و در کوفه به حضرت مسلم علیه السلام دخیل کنی؛ این مرد مثل اینکه خواب بوده بیدار شد، بلافاصله صندلی پشت ماشینش را آماده کرده و بچه را در آن خوابانده به سوی کوفه حرکت می کند و می گوید: وقتی که به کوفه رسیدم، به خود گفتم: من که تا به اینجا آمده ام ببرم به بزرگ خانواده امیر علیه السلام دخیل دهم و آورده و دخیل کرده است ما معمولاً هر هفته پنجشنبه ها بعد از ظهر به کربلا می رفتیم و بعد از زیارت حرمین شریفین نماز مغرب و عشا را خوانده به نجف بر می گشتیم و به حرم رفته و به منزل می آمدیم، آن هفته هم طبق معمول برگشتیم و من در حرم پس از زیارت به نماز زیارت ایستادم وسط نماز بودم دیدم از طرف قبله ضریح مقدس که آن جوان به آنجا بسته شده بود، جیغ و داد زن و مرد بلند شد و

ضجه و ناله به حرم پیچید زنها لی لی گفته فریاد تکبیر بلند می کنند، من با تعجب دیدم آن جوان یک تکه گوشت به دور ضریح مقدس طواف می کند و مردم لباس تن او را برای تبرک تکه پاره می کنند، تامن از نماز فارغ شوم، جوان را از حرم بیرون بردند و دور ساختند؛

من بعد از نماز از مشروح جریان جویا شدم و سؤال کردم؟ آنهائی که آنجا بودند گفتند: ما به طور عادی مشغول زیارت بودیم، ناگهان دیدیم این جوان آن گونه که تمام قد دراز کرده بودند با همان وضع از زمین کنده شد و به شبکه سمت قبله حرم که تا ضریح مقدس شش متر فاصله داشت، خورد و به زمین افتاد و بلند شد آن گونه که دیدید!؛

ما با تعجب از توجه حضرت، به منزل یکی از رفقاء در مدسه بروجردی برگشتیم و از این اعجاز صحبت می کردیم، یکی از رفقاء به نام میرزا حسین بهبهانی که شوخ طبع بود گفت: بابا چرا گوشم را می برید، پدر آن جوان چند روز بود بیخ گوش حضرت زار زار می گریست، حضرت لگدی به او زد که گوشم را نبر بلند شو پسرت را ببر، از قدرت لگد امام بود که تمام قد به شبکه ای که شش متر با ضریح مقدس فاصله داشت، خورد و بلند شد و رفت؛

بعد از گفتگو در باره این جریان، یکی از رفقا گفت: دوستان! من می خواهم یک مسئله خدا پسندانه پیشنهاد کنم، آقای شیخ علی بادکوبه ای دامادآیت اللّه العظمی سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره را که می شناسید؟ گفتیم: بلی، گفت: او چهار نفر دختر دم بخت دارد ولی به خاطر فقر و کمی جهازیه کسی آنها را نمی گیرد، ما چهار جوانیم بیایید هر یک از ما با یکی از دخترهای این مرد ازدواج کنیم، همگی آفرین گفته و به گفته او تسلیم شدیم؛

در همان مجلس دختر بزرگ را به آقای میرزا ضیاءالدین ایشگه سوئی نامزد کردیم و دومی را برای من و تقسیم کردیم و فردای آن روز برای خواستگاری دختر بزرگ رفتیم و گرفتیم و عروسی کرده و منزلی اجاره کردیم و آوردیم تمام شد، حال

نوبت من است، از شما چه پنهان، من که آهی در بساط ندارم، عروسی کنم و دختر مردم را به خانه خالی بیاورم؛

چون ماه محرم نزدیک بود قرار گذاشتیم من به ایران سفر کنم و در روستاهای خودم روضه خوانده و چیزی گیر بیاورم و برگردم عروسی نمایم، حالا باچه پول مسافرت کنم و کرایه ماشین و خرج سفر نمایم، مصلحت در این دیدیم بروم پیش آقای حاج شیخ نصراللّه خلخالی قرض بگیرم و بعد از برگشتن پرداخت نمایم، با این هدف به تالار پذیرائی ایشان رفتم چون ایشان دارای مناصب متعدد و دائم سرش شلوغ بود، به تالار که وارد شدم دیدم جائی برای نشستن نیست فقط بغل دست خود آقا که احتراماً به فاصله نشسته بودند جا هست، من با کمال پر روئی راست رفتم و طرف چپ ایشان نشستم، بدون اینکه من حرفی بزنم و یا اظهار مطلب نمایم، دیدم دست چپش را از آستین عبایش پنهانی و مخفیانه، بیرون آورد و از آستین عبای من داخل کرد و پولی به دست من داد و یواشکی گفت: این پول تا دهتان برایت بس می کند، بلند شدم وبا تعجب بیرون آمدم دیدم آن هم مانند جریان قبل دقیقاً چهارصد تومان آن روز است و دقیقاً تومان آخرش در گلستان روستای خودم تمام شد.

حال ای شنوندگان گرامی باز مانند مطلب اول در اطراف این قضیه هم، باید درست فکر کرد که انسان می تواند خود را به چه مقام و به کجاها برساند.

این دوجریان درایتی است نه روایتی، جریانیست که به خود من پیش آمد و این قضیه را عیناً خودم دیدم که آن مرد خود را به کجاها رسانیده بود و در چه مقام هائی قدم می زد.

این مرد یکی از مریدان و دوست داران خاندان نبوّت و رسالت است، خود این برگزیدگان الهی در کجاها سیر می کنند و قدم می زنند.

مگر اینها نیستند که در اخبار غیبیه خود، از زمان و دنیای خیلی دور این جهان خبرداده اند و از آینده و آیندگان، از انسان ها و مکان ها و دانشها و اختراعات و. و. بی

شماری، اطلاع رسانی کرده اند، زیرا خداوند علوم تمام اوضاع گذر زمان را در اختیار این خاندان قرار داده و مانند یک سینی در جلوی چشمشان مجسم است و بس.

مگر همین امیرمؤمنان علیه السلام نبود که در جواب سؤال ابن ملجم لعین که پرسید آقا چرا این همه به من می رسی و زیاده از حد توجه می کنی و از دیگران، بیشتر می پردازی، فرمود: چون تو قاتل منی!!!.

ابن ملجم باناراحتی کامل و با تعجب گفت: آقا من؟!! من دستم بشکند اگر کوچک ترین جسارتی به شما بکنم، ولی آخر چه شد؟!

و هزاران غیبگوئی های این حضرت و اولاد طاهرینش که قسمتی از آنها را در کتاب «اسلام فراتر از زمان» آورده ام طالبین بیشتر، به آنجا مراجعه نماید.

و هچنین پیشگوئی هائی که در باره امام حسین علیه السلام فرموده اند، در هنگام ولادت و در گهواره و عبور از زمین کربلا و حتّی تعیین محل شهادتش و خواب دیدن امیرمؤمنان علیه السلام که به ابن عباس فرمود: من دیدم حسینم در دریای خون دست و پا می زند و یاری می خواهد اما کسی به او کم نمی کند و فرمود: به خدا قسم اینجاست محل خوابیدن شترانشان و گذاشتن وسایلشان و محل شهادتشان.

ألالعنه علی القوم الظالمین

مجلس ۲۴ انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت

در سخنرانی های قبل در باره ضرورت امامت مانند نبوت و رسالت، مطالبی به عرض رسانده ام که صحبت امشب ما در باره مأموریت نهائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد تعیین ولایت و امامت و وصایت و جانشین بعد از خود است که عدم انجام

این مأموریت مساوی بود، با عدم انجام وظایف تمام تکالیف رسالت در مدت ۲۳ ساله خود.

البته مطلب مهم است و بیان مشروح آن که کتابهای متعدد در باره آن از دانشمندان و علمای اهل تسنن و تشیع با مجلدات زیاد نوشته شده است، از حوصله یکی دو مجلس خارج است، ولی به صورت فشرده که وقت عزیزان بیشتر گرفته نشود و مجلس طول نیابد بدون مقدمه، وارد بحث می شوم.

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ (۶۷) مائده: ۶۷- ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملا- (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند. این آیه لحن خاصی بخود گرفته که آنرا ازآیات قبل و بعد، مشخص می سازد، در این آیه روی سخن، فقط به پیامبر است، و تنها وظیفه او را بیان می کند، با خطاب ای پیامبر (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ) شروع شده و با صراحت و تاکید دستور می دهد، که آنچه را از طرف پروردگار بر او نازل شده است به مردم برساند. (بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ).

سپس برای تاکید بیشتر به او اخطار می کند که اگر از این کار خودداری کنی (که هرگز خودداری نمی کرد) رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای! (وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ).

سپس به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته، دلداری و تأمین می دهد و به او می گوید: از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش، زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت (وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ).

و در پایان آیه به عنوان یک تهدید و مجازات، به آنهائی که این رسالت مخصوص را انکار کنند و در برابر آن از روی لجاجت کفر بورزند، می گوید: خداوند

کافران لجوج را هدایت نمی کند (إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ).

جمله بنـدی هـای آیه و لحن خاص و تاکیـدهای پی در پی آن و همچنین شـروع شـدن با خطاب یا أَیُّهَا الرَّسُولُ که تنها در دو مورد از قرآن مجیـد آمـده و تهدیـد پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) به عـدم تبلیغ رسـالت در صورت کوتـاهی کردن که منحصـرا در این آیه از قرآن آمـده است، نشان می دهد که سـخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن مساوی بوده است با عدم تبلیغ رسالت ۲۳ سالش.

بعلاوه این موضوع مخالفـان سرسـختی داشـته که پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) از مخـالفت آنهـا که ممکن بوده اسـت مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشد، نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تأمین میدهد.

اکنون این سؤال پیش می آیـد که بـا توجه به تاریـخ نزول سوره که مسـلما در اواخر عمر پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) نازل شده است، چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را با این تاکید مامور ابلاغ آن می کند.

آیا مسائل مربوط به توحید و شرک و بت شکنی بوده که از سالها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟

آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده با اینکه مهمترین آنها تا آن زمان بیان شده بود؟ و آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصاری بوده با اینکه می دانیم مساله اهل کتاب بعد از ماجرای بنی النضـیر و بنی قریظه و بنی قینقاع و خیبر و فدک و نجران، مشکلی برای مسلمانان محسوب نمی شد.

و آیا مربوط به منافقان بوده در حالی که می دانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره عربستان منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند، و نیروهای آنها در هم شکسته شد، و هر چه داشتند در باطن بود.

راستی چه مساله مهمی در این آخرین ماههای عمر پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) مطرح بوده که آیه مورد نظر این چنین در باره آن تاکیـد می کنـد؟! این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) برای شـخص خود و جان خود نبوده بلکه برای

کارشکنی ها و مخالفت های احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات یا زیانهائی به بار می آورد.

آیا مساله ای جز تعیین جانشین برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین می تواند واجد این صفات بوده باشد.

اکنون به روایات مختلفی که در کتابهای متعدد اهل تسنن و شیعه در زمینه آیه مذکور وارد شده باز می گردیم تا ببینیم از آنها در زمینه اثبات احتمال به عرض رسیده، چه استفاده می شود؟ سپس اشکالات و ایرادهائی را که در زمینه تفسیر این آیه از طرف جمعی از مفسران اهل تسنن اظهار شده است مورد بررسی قرار می دهیم:

شأن نزول آیه تبلیغ

گرچه متاسفانه پیشداوری ها و تعصب های مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه بدون پرده پوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد، ولی در عین حال در کتابهای مختلفی که دانشمندان اهل تسنن، اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند، روایات زیادی دیده می شود که با صراحت می گوید: آیه مذکور درباره مولای مظلومان علی (علیه السلام) نازل شده است.

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله زید بن ارقم و ابو سعید خدری و ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و ابو هریره و براء بن عازب و حذیفه و عامر بن لیلی بن ضمره و ابن مسعود نقل کرده اند و گفته اند که این آیه درباره علی (علیه السلام) و داستان روز غدیر نازل گردید.

بعضی از احادیث مانند حدیث زید بن ارقم به یک طریق.

و بعضی از احادیث مانند حدیث ابو سعید خدری به یازده طریق! و بعضی از این احادیث مانند حدیث ابن عباس نیز به یازده طریق! و بعضی دیگر مانند حدیث براء بن عازب به سه طریق نقل شده است.

دانشـمندانی که به این احادیث در کتب خود تصـریح کرده اند، عده کثیری هستند که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می بریم: حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی (بنقل از خصائص صفحه ۲۹).

و ابو الحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول صفحه ۱۵۰.

و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه (بنقل از کتاب طرائف).

و ابن عساکر شافعی (بنا بنقل درّ المنثور جلد ۲ صفحه ۲۹۸) و فخر رازی در تفسیر کبیر خود جلد ۳ صفحه ۶۳۶.

و ابو اسحاق حموینی در فرائد السبطین.

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه صفحه ۲۷.

و جلال الدین سیوطی در در المنثور جلد ۲ صفحه ۲۹۸.

و قاضی شوکانی در فتح القدیر جلد سوم صفحه ۵۷.

و شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی جلد ۶ صفحه ۱۷۲.

و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده صفحه ۱۲۰.

و بدر الدین حنفی در عمده القاری فی شرح صحیح البخاری جلد ۸ صفحه ۵۸۴.

و شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار جلد ۶ صفحه ۴۶۳.

و حافظ ابن مردویه (متوفای ۴۱۶) (بنا به نقل سیوطی در درّ المنثور) و جمع کثیری دیگر این شان نزول را برای آیه مورد بحث نقل کرده اند.

اشتباه نشود منظور این نیست که دانشـمندان و مفسـران ذکر شـده نزول این آیه را درباره علی (علیه السـلام) پـذیرفته اند بلکه منظور این است که روایـات مربوط به این مطلب را در کتب خود نقل کرده انـد، اگر چه پس از نقل این روایت معروف، آنها به خاطر ترس از شرائط خاص محیط خود، و یا به خاطر پیشداوری های نادرستی که جلو قضاوت صحیح را در اینگونه مباحث می گیرد، از پـذیرفتن آن خودداری کرده انـد، بلکه گاهی کوشـیده اند تا آنجا که ممکن است آن را کم رنگ و کم اهمیت جلوه دهند

مثلاـ فخر رازی کـه تعصـب او در مسائـل خـاص مـذهبی معروف و مشـهور اسـت برای کم اهمیت دادن این شـان نزول آن را دهمین احتمـال آیه قرار داده و ۹ احتمال دیگر که غالبا بسـیار سـست و واهی و بی ارزش است قبل از آن آورده است! از فخر رازی زیـاد تعجب نمی کنیم، زیرا روش او در همه جـا چنین است، تعجب از نویسـندگان روشن فکری همچون سـید قطب در تفسـیر فی ظلال و محمد رشـید رضا در تفسیر المنار داریم که یا اصلا سخنی از این شأن نزول که انواع کتابها را پرکرده است به میـان نیـاورده انـد، یـا بسـیار کم اهمیت جلوه داده انـد به طوری که بهیچوجه جلب توجه نکنـد، آیـا محیـط آنها اجازه بیان حقیقت را نمی داده و یـا پوششـهای فکری تعصب آمیز بیش از آن بوده است که برق روشـنفکری در اعمـاق آن نفوذ کنـد و پرده ها را کنار زند؟! نمی دانیم.

ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد علی (علیه السـلام) مسلّم دانسته اند، اما در اینکه دلالت بر مساله ولایت و خلافت دارد تردید نموده اند که اشکال و پاسخ آنها را بزودی بخواست خدا خواهید شنید.

به هر حال همانطور که به عرض رسـید، روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسـنن- تا چه رسد به کتب شیعه- نقل شـده، بیش از آن است که بتوان آنهـا را انکار کرد، و یا به سادگی از آن گـذشت نمی دانیم چرا درباره شأن نزول سایرآیات قرآن به یـک یـا دو حـدیث قناعت می شود اما درباره شان نزول این آیه اینهمه روایت کافی نیست؟!، آیا این آیه خصوصـیتی دارد که در سایرآیات نیست؟!! و آیا برای اینهمه سختگیری در مورد این آیه دلیل منطقی می توان یافت؟!.

موضوع دیگری که در اینجـا یـادآوری آن ضـرورت دارد این است که روایـاتی که ذکر کردیم تنهـا روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی (علیه السلام) وارد شده است

(یعنی روایـاتی مربوط به شأن نزول آیه بود) و گرنه روایاتی که درباره جریان غـدیر خم و خطبه پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) و معرفی علی به عنوان وصـی و ولی، نقـل شـده به مراتب بیش از آن است، تـا آنجـا که نویسـنده محقق علاـمه امینی در الغدیر حدیث

غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و با اسناد و مدارک و از ۸۴ نفر از تابعین و از ۳۶۰ دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد حدیث مزبور یکی از قطعی ترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند، باید گفت، که او هیچ روایت متواتری را نمی تواند بپذیرد.

چون بحث درباره همه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده و همچنین درباره تمام روایاتی که در مورد حدیث غدیر نقل شده نیاز به نوشتن کتاب قطوری دارد و ما را از طرز سخنرانی خارج می سازد بهمین اندازه قناعت کرده، و کسانی را که می خواهند مطالعه بیشتری در این زمینه کنند به کتابهای الدر المنثور سیوطی و الغدیر علامه امینی در ۱۱ جلد چاپ شده، و احقاق الحق قاضی نور الله شوشتری و المراجعات شرف الدین و دلائل الصدق محمد حسن مظفر ارجاع می دهیم.

خلاصه جریان غدیر

در روایات فراوانی که در این زمینه نقل شده در عین اینکه همه یک حادثه را تعقیب می کند، تعبیرات گوناگونی وجود دارد، بعضی از روایات بسیار مفصل و طولانی و بعضی مختصر و فشرده است، بعضی از روایات گوشه ای از حادثه را نقل می کند و بعضی گوشه دیگر را ولی از مجموع این روایات و همچنین تواریخ اسلامی و ملاحظه قرائن و شرائط و محیط و محل چنین استفاده می شود که: در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجه الوداع، با شکوه هر چه تمامتر در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به پایان رسید، قلبها در هاله ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقه جانها انعکاس داشت.

یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درک این فیض و سعادت بزرگ در پوست نمی گنجیدند.

نه تنها مردم مدینه در این سفر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را همراهی می کردند بلکه مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به

همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند.

آفتاب حجاز آتش بر کوهها و دره ها می پاشید، اما شیرینی این سفر روحانی بی نظیر همه چیز را آسان می کرد، ظهر نزدیک شده بود، کم کم سرزمین جحفه و سپس بیابانهای خشک و سوزان غدیر خم از دور نمایان می شد.

اینجا در حقیقت چهارراهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می کند، راهی به سوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق در شرق، و راهی به سوی غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش می رود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهمترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد، و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در ماموریتهای موفقیت آمیز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود از هم جدا شوند.

روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می گذشت، ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به همراهان داده شد، مسلمانان با صدای بلند، آنهائی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند، و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از خط نصف النهار گذشت، مؤذن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، مردم به سرعت آماده نماز می شدند، اما هوا بقدری داغ بود که بعضی مجبور بودند قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند، در غیر این صورت ریگهای داغ بیابان و اشعه آفتاب، پا و سر آنها را ناراحت می کرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم می خورد و نه سبزه و گیاه و درختی، جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما، با سرسختی مبارزه می کردند.

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند، پارچه ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ترتیب دادند، ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می خزید و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش می کرد.

نماز ظهر تمام شد.

مسلمانان تصمیم داشتند فورا به خیمه های کوچکی که با خود حمل می کردند

پناهنده شوند، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد خود را آماده کنند.

کسانی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابلای جمعیت نمی توانستند مشاهده کنند.

لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود: من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می روم.(۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۱ ؛ ص۳۱۰

مسئولم شما هم مسئولید.

شما درباره من چگونه شهادت می دهید؟ مردم صدا بلند کردند و گفتند: نشهد انک قد بلّغت و نصحت و جهدت فجزاک الله خیرا: ما گواهی می دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیر خواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، خداوند ترا جزای خیر دهد.

سپس فرمود: آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی دهید؟! همه گفتند: آری، گواهی می دهیم فرمود: خداوندا گواه باش! ... بار دیگر فرمود: ای مردم! آیا صدای مرا می شنوید؟ ... گفتند: آری و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی شد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ... اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار می گذارم چه خواهید کرد؟ یکی از میان جمعیت صدا زد، کدام دو چیز گرانمایه یا رسول الله؟!.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بلافاصله گفت: اول ثقل اکبر، کتاب خدا است که یک سوی آن به

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید، و اما دومین یادگار گرانقدر من خانـدان منند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من بپیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهـان مردم دیدنـد پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) به اطراف خود نگاه کرد گویا کسـی را جسـتجو می کنـد و همینکه چشـمش به علی (علیه السـلام) افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آنچنان که سـفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شـناختند که او همان افسـر شـکست ناپذیر اسـلام است، در اینجا صدای پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) رساتر و بلندتر شد و فرمود: ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنین من انفسـهم: چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!.

گفتنـد: خـدا و پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) داناترنـد، پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) گفت: خدا، مولی و رهبر من است، و من مولی و رهبر مؤمنـانم و نسبت به آنهـا از خودشـان سـزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقـدم) سـپس فرمود: فمن کنت مولاه فعلی مولاه: هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر او است- و این سـخن را سه بار و به گفته بعضـی از راویان حـدیث، چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سـر به سوی آسـمان برداشت و عرض کرد: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصـر من نصـره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار: خداوندا! دوستان او را دوسـت بـدار و دشـمنان او را دشـمن بـدار، محبـوب بـدار آن کس که او را محبـوب دارد، و مبغـوض بـدار آن کس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن، و آنها را که ترک یاریش کننـد، از یاری خویش محروم ساز، و حق را همراه او بـدار و او را از حق جدا مکن.

سپس فرمود: الا فلیبلغ الشاهد الغائب: آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند.

خطبـه پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) بپایـان رسـید، عرق از سـر و روی پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) و علی (علیه السلام)

و مردم فرو می ریخت، و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواند: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ...: امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: الله اکبر، الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولایه لعلی من بعدی: خداوند بزرگ است، همان خدائی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) پس از من راضی و خشنود گشت.

در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتاد و علی (علیه السلام) را به این موقعیت تبریک می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، ابو بکر و عمر بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند: بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه: آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابو طالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی.

در این هنگام ابن عباس گفت: به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند.

و حسان بن ثابت شاعر معروف، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم***بخم و اسمع بالرسول منادیا

فقال فمن مولاکم و نبیکم؟ فقالوا***و لم یبدوا هناک التعامیا:

الهک مولانا و انت نبینا***و لم تلق منافی الولایه عاصیا

فقال له قم یا علی فاننی***رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیه***فکونوا له اتباع صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه***و کن للذی عادا علیا معادیا

یعنی: پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد، و چه ندا دهنده گرانقدری!.

فرمود: مولای شما و پیامبر شما کیست؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض

صریحا پاسخ گفتند: خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) گفت: برخیز زیرا من ترا بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم.

و سپس فرمود: هر کس من مولاـ و رهبر اویم این مرد مولاـ و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید.

در این هنگام، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: بارالها! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار ...

این بود خلاصه ای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و تشیع آمده است.

گفتگوها و ایرادها

شک نیست اگر این آیه در غیر مورد خلافت علی (علیه السلام) بود- همانطور که گفتیم- به کمتر از این مقدار از روایات و قرائن موجود در خودآیه قناعت می شد، همانطور که مفسران بزرگ اسلامی در تفسیر سایرآیات قرآن گاهی به یک دهم مدارک موجود در این آیه و یا کمتر قناعت کرده اند، ولی متاسفانه حجاب تعصب در اینجا مانع از قبول بسیاری از واقعیات شده است.

کسانی که پرچم مخالفت در برابر تفسیر این آیه و روایات متعددی که در شان نزول آن و روایات ما فوق تواتری که درباره اصل حادثه غدیر وارد شده برافراشته اند، دو دسته اند: آنهائی که از آغاز با روح عناد و لجاجت و حتی با هتک و توهین و بدگوئی و دشنام به شیعه، وارد این بحث شده اند و دسته دیگری که روح تحقیق و بررسی حقیقت را تا حدودی در خود حفظ کرده و به صورت استدلالی مساله را تعقیب کرده اند، و به همین دلیل به قسمتی از حقایق اعتراف کرده ولی به دنبال ذکر پاره ای از اشکالات که شاید نتیجه شرائط خاص محیط فکریشان بوده است، ازآیه و روایات مربوط به آن گذشته اند.

نمونه بارز دسته اول ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه است که درست مانند کسی است که در روز روشن چشم خود را بر هم گذارد و انگشتها را محکم در گوش کند و فریاد بزند خورشید کجا است؟ نه حاضر است گوشه چشم را بگشاید و کمی از حقایق را ببیند و نه انگشت از گوش بردارد و کمی از غوغای محدثان و مفسران اسلامی را بشنود پی در پی دشنام می دهد و هتاکی می کند، عذر این افراد جهل و بی خبری و تعصبهای آمیخته با لجاجت و خشونت آنها است که تا انکار بدیهیات و مسائل واضحی که هر کس آن را درک می کند پیش می رود، لذا ما هرگز زحمت نقل سخنان آنها را بخود و زحمت شنیدن پاسخ آنرا به شنوندگان عزیز نمی دهیم، کسی که در برابر اینهمه دانشمندان و مفسران بزرگ اسلامی که اکثریت آنها از علمای اهل تسنند و به نزول آیه در شأن علی (علیه السلام) تصریح کرده اند، با کمال وقاحت می گوید:

احدی از دانشمندان در کتاب خود چنین چیزی را نقل نکرده! در مقابل او چه می توانیم بگوئیم و سخن او چه ارزشی دارد که روی آن بحث کنیم.

جالب اینکه ابن تیمیه برای تبرئه خود در برابر کتابهای معتبر فراوانی که به نزول آیه درباره علی (علیه السلام) تصریح می کند، با این جمله مضحک که (احدی از دانشمندانی که می دانند چه می گویند، این آیه را در شان علی (علیه السلام) نمی داند)! اکتفا کرده است

گویا تنها دانشمندانی می فهمند چه می گویند که با تمایلات افراطی عناد آلود و لجوجانه ابن تیمیه هم صدا باشند و گر نه هر کس هم صدا نشد، دانشمندی است که نمی فهمد چه می گوید! این منطق کسی است که خود خواهی و لجاج بر فکر او سایه شوم افکنده است ... از این دسته بگذریم.

ولی از میان ایراداتی که دسته دوم ذکر کرده اند چند موضوع قابل بحث است که به عرض عزیزان می رسانم.

۱- آیا مولی به معنی اولی به تصرف است؟

مهمترین ایرادی که در مورد روایت غدیر می شود، این است که مولی از جمله

به معنی دوست و یـار و یاور آمـده است، و معلوم نیست در اینجا به این معنی نباشـد پاسـخ این سـخن، پیچیـده نیست، زیرا هر ناظر بی طرفی می داند تذکر و یادآوری دوستی علی (صـلی الله علیه و آله و سـلم) نیاز به اینهمه مقدمات و تشکیلات و خطبه خوانی در وسـط بیابـان خشـک و سوزان و متوقف سـاختن جمعیت و گرفتن اعترافهـای پی در پی از جمعیت، نـدارد، دوسـتی مسلمانان با یکدیگر یکی از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته است.

و آنگهی این مطلبی نبود که پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) تـا آن زمـان آن را تبلیغ نکرده باشـد، بارها آن را تبلیغ کرده بود.

چیزی نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد تا خدا به او دلداری تامین دهد.

مساله ای نبود که خداوند با این لحن که اگر ابلاغ آن را نکنی تبلیغ رسالت نکرده ای با پیامبرش سخن بگوید.

همه اینهـا گواهی می دهـد، مسـاله مـافوق یـک دوستی سـاده و عـادی بوده که جزء الفبای اخوت اسـلامی از روز اول اسـلام محسوب می شده است.

به علاوه اگر منظور بیان یک دوستی ساده بود، چرا پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) قبلا از مردم اقرار می گیرد ألست اولی بکم من انفسـکم: آیا من نسـبت به شـما از خود شـما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم؟ آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان یک دوستی سـاده دارد؟ و نیز یـک دوستی سـاده جـای این نـداشت که مردم حتی شـخص عمر به علی (علیه السـلام) بـا این جمله أصـبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه: ای علی تو مولای من و مولای هر مرد و زن مسـلمان شدی تبریک و تهنیت بگویند و آنرا یک موفقیت تازه بشمرند.

مگر علی (علیه السـلام) تا آن روز به عنوان یک مسـلمان عادی که دوستیش بر همه لازم است شـناخته نشده بود، مگر دوستی مسـلمانان بـا یکـدیگر چیز تـازه ای بود که نیـاز به تبریک داشـته باشـد آن هم در سال آخر عمر پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم).

به علاـوه رابطه ای میان حـدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با وداع پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) با مساله دوستی علی (علیه السلام) می تواند وجود داشته باشد، دوستی ساده علی (علیه السلام) با

مؤمنان ایجاب نمی کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در ردیف قرآن قرار دهد.

آیـا هر ناظر بی طرفی از این تعبیر نمی فهمـد که در اینجا مساله رهبری مطرح است، زیرا قرآن بعـد از رحلت پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) نخستین رهبر مسلمانان و بنابر این اهل بیت (علیهم السلام) دومین رهبر بوده اند.

۲- ارتباطآیات

گاهی گفته می شودآیات قبل و بعـد درباره اهل کتاب و خلافکاریهای آنها است، مخصوصا نویسـنده تفسیر المنار در جلد ۶ صفحه ۴۶۶ روی این مساله، پا فشاری زیادی کرده است.

ولی همانطور که در تفسیر خودآیه گفتیم: این موضوع اهمیت ندارد، زیرا اولا لحن آیه و تفاوت آن باآیات قبل و بعد، کاملا نشان میدهد که موضوع سخن در این آیه، موضوعی است که باآیات قبل و بعد تفاوت دارد و ثانیا همانطور که بارها گفته ایم، قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که مطالب آن در فصول و ابواب معینی دسته بندی شده باشد، بلکه طبق نیازها و حوادث مختلف و رویدادها نازل گردیده است، لذا مشاهده می کنیم قرآن در حالی که درباره یکی از غزوات بحث می کند فی المثل یک حکم فرعی را به میان می آورد، و در حالی که درباره یهود و نصاری سخن می گوید، روی سخن را به مسلمانان کرده و یکی از دستورهای اسلامی را برای آنها باز گو می کند.(۱)

عجیب اینکه بعضی از متعصبان اصرار دارند که بگویند این آیه در آغاز بعثت نازل شده است، با اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده و اگر بگویند این یک آیه در مکه در آغاز بعثت نازل شده و سپس به تناسب در لابلای آیات این سوره قرار داده شده می گوئیم: این درست ضد آن است که شما آن را می جوئید و می طلبید، زیرا می دانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آغاز بعثت نه مبارزه با

۱- (برای توضیح بیشتر مجددا به بحثی که در آغاز تفسیرآیه داشتیم مراجعه فرمائید).

یهود داشت و نه با نصاری، بنابر این پیوند این آیه وآیات قبل و بعد بریده خواهد شد (دقت کنید) اینها همه نشان می دهد که این آیه در معرض وزش طوفـان تعصب قرار گرفته و به همین دلیـل احتمالا-تی در آن مطرح می شود که درآیات مشابه آن به هیچوجه از آن سخنی نیست، هر یک می کوشد با بهانه و یا دستاویز بی اساسی آن را از مسیرش منحرف سازد!

۳- آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده؟!

بعضـی می گوینـد: چگونه می توانیم این حـدیث را بپذیریم، در حالی که بخاری و مسـلم آن را در دو کتاب خود نقل نکرده اند.

این ایراد نیز از عجائب است زیرا اولا بسـیار است احادیث معتبری که دانشـمندان اهل تسـنن آنها را پـذیرفته انـد و در صـحیح بخـاری و مسـلم نیست و این نخستین حـدیثی نیست که این وضع را بخود گرفته، ثانیا مگر کتاب معتبر نزد آنها منحصـر به این دو کتـاب است، با اینکه در سایر منابع مورد اعتماد آنها حتی بعضـی از صـحاح سـته (شـش کتاب معروف و مورد اعتماد اهل سنت) ماننـد سـنن ابن ماجه و مسـند احمـد حنبل این حدیث آمده است و دانشـمندانی مانند حاکم و ذهبی و ابن حجر با تمام شهرت و تعصبی که دارنـد به صـحیح بودن بسیاری از طرق این حدیث، اعتراف کرده اند، بنابر این هیچ بعید نیست بخاری و مسـلم در آن جو خاص و خفقان آلود محیط خود نتوانسـته و یا نخواسـته انـد چیزی را که بر خلاف مـذاق زمامـداران وقتشان بوده است، صریحا در کتاب خود بیاورند.

۴- چرا علی (علیه السلام) و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟!

بعضـی می گوینـد: اگر حـدیث غـدیر بـا ایـن عظمـت وجـود داشـت، چرا خـود علی (علیـه السـلام) و اهـل بیـت او و یـاران و علاقمنـدانش در موارد لزوم به آن اسـتدلال نکردنـد؟! آیـا بهتر نبود که آنهـا به چنین مـدرک مهمی برای اثبات حقانیت علی (علیه السلام) استناد بجویند؟ این ایراد نیز از عدم احاطه به کتب اسلامی، اعم از حدیث و تاریخ و

تفسیر، سرچشمه گرفته است، زیرا در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده که خود علی (علیه السلام) و یا ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و یا علاقمندان به این مکتب با حدیث غدیر استدلال کرده اند: از جمله خود علی (علیه السلام) در روز شوری طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در مناقب از عامر بن واصله چنین نقل می کند: در روز شوری با علی (علیه السلام) در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شوری چنین می گفت:

دلیل محکمی برای شما اقامه می کنم که عرب و عجم توانائی تغییر آن را نداشته باشند: شما را بخدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد (و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را برشمرد تا رسید به اینجا) شما را بخدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق او گفته باشد.

من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و انصر من نصره لیبلغ الشاهد الغائب همه گفتند: نه

این روایت را حموینی در فرائد السمطین در باب ۵۸ و همچنین ابن حاتم در درّ النّظیم و دارقطنی و ابن عقده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند.

و نیز می خوانیم که علی (علیه السلام) بنا به نقل فرائد السمطین در باب ۵۸ در ایام عثمان در مسجد در حضور جمعیت به جریان غدیر استدلال کرد، و همچنین در کوفه در برابر کسانی که نص بر خلافت بلافصل او را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انکار میکردند صریحا به این روایت استدلال کرد.

این حدیث را طبق نقل الغدیر چهار نفر از صحابه، و چهارده نفر از تابعین طبق نقل منابع معروف اهل تسنن روایت کرده اند.

و نیز در روز جنگ جمل طبق نقل حاکم در کتاب مستدرک جلد سوم صفحه ۳۷۱ در برابر طلحه با آن استدلال فرمود.

و نیز در روز جنگ صفین طبق نقل سلیم بن قیس هلالی علی (علیه السلام) در لشگرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند، به

این حدیث استدلال کرد، و دوازده نفر از بدریین (کسانی که جنگ بدر را در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درک کرده بودند) برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده اند! بعد از علی (علیه السلام) بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر و عمار یاسر و قیس بن سعد و عمر بن عبد العزیز و مامون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی عمرو بن عاص در نامه ای که به معاویه نوشت برای اینکه به او اثبات کند بخوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی (علیه السلام) و وضع معاویه آگاه است صریحا مساله غدیر را یادآوری کرده و خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب صفحه ۱۲۴ آن را نقل کرده است (کسانی که مایل به توضیحات بیشتر و آگاهی از منابع مختلف این روایات در زمینه استدلال علی (علیه السلام) و اهل بیت و جمعی از صحابه و غیر صحابه به حدیث غدیر هستند، می توانند به کتاب الغدیر جلد اول صفحات ۱۵۹ تا ۲۱۳ مراجعه کنند، مرحوم علامه امینی استدلال به این حدیث را از ۲۲ تن از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف نقل کرده است).

۵- جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟

میگویند: اگر این آیه مربوط به نصب علی (علیه السلام) به خلافت و ولایت و داستان غدیر خم است پس این جمله آخر که می گوید: إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ: خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند چه ارتباطی با این مساله می تواند داشته باشد؟ برای پاسخ به این ایراد کافی است بدانیم که کفر در لغت و همچنین در لسان قرآن به معنی انکار و مخالفت و ترک است، گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اطلاق می شود و گاهی به انکار و یا مخالفت در برابر دستورات دیگر، در سوره آل عمران آیه ۹۷ در مورد حج می خوانیم: وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ: کسانی که دستور حج را زیر پا بگذارند و با آن مخالفت نمایند به خدا زیانی نمی رسانند خداوند از همه جهانیان بی نیاز است و در سوره بقره آیه ۱۰۲ درباره ساحران و آنها که آلوده به سحر شدند اطلاق کلمه کفر شده است (وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ

فِتْنَهٌ فَلا تَکْفُرْ) و نیز درآیه ۲۲ سوره ابراهیم می بینیم که شیطان در برابر کسانی که از او پیروی و اطاعت کردند در روز رستاخیز صریحا اظهار تنفر کرده و به آنها می گوید: شما در اطاعت اوامر الهی مرا شریک او ساختید و من امروز نسبت به این کار شما کفر می ورزم (إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ) بنابر این اطلاق کفر بر مخالفان مساله ولایت و رهبری جای تعجب نیست.

۶- آیا دو ولی در یک زمان ممکن است؟

بهانه دیگری که برای سرباز زدن از این حدیث متواتر و همچنین آیه مورد بحث ذکر کرده اند این است که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را در غدیر خم به ولایت و رهبری و خلافت نصب کرده باشد، لازمه اش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد خواهد بود! ولی توجه به شرائط و اوضاع خاص زمان نزول آیه و ورود حدیث و همچنین قرائنی که در گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد این بهانه را به کلی برطرف می کند، زیرا می دانیم که این جریان در ماههای آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واقع شد، در حالی که او آخرین دستورات را به مردم ابلاغ می کرد به خصوص اینکه صریحا فرمود: من بزودی از میان شما می روم و دو چیز گرانمایه را در میان شما می گذارم.

کسی که این سخن را می گوید پیدا است در صدد تعیین جانشین خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند نه برای زمان حاضر، بنابر این روشن است که منظورش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد نیست.

موضوع جالب توجه اینکه در حالی که بعضی از دانشمندان اهل تسنن این ایراد را مطرح می کنند بعضی دیگر ایرادی درست در نقطه مقابل آن مطرح کرده اند و آن اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت و خلافت علی (علیه السلام) را تعیین کرد ولی تاریخ آن را روشن نساخت چه مانعی دارد که این ولایت و خلافت بعد از سه خلیفه دیگر باشد؟! راستی حیرت آور است، بعضی از این طرف بام می افتند و بعضی از آن طرف، و تعصبها مانع می شود که روی متن قضیه تکیه کنند، باید کسی از آنها سؤال کند که

اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست چهارمین خلیفه خود را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود پس چرا خلیفه اول و دوم و سوم خود را که مقدم بر او بودند و تعیین آن لازمتر بود در مراسم غدیر بیان نکرد؟! بار دیگر گفته سابق خود را تکرار می کنیم و این بحث را پایان می دهیم که اگر نظرهای خاصی در کار نبود این همه اشکال تراشی در زمینه این آیه و این حدیث نمی شد، همانطور که در موارد دیگر نشده است.(۱)

جان عالم به فدای مظلومیت ای مظلوم تاریخ ای امیرمؤمنان علیه السلام هنوزم که هنوزه عنودان و لجبازان از خدا بی خبر، از لجاجت و عناد و انکار حق و حقیقت در باره تو، دست برنداشته و از ادامه ظلم و ستم، درحق تو و اولادتت کوتاه نیامده و اماکن مقدسه مدفن آنها را با بمب آتش زا، منفجر و با خاک یکسان می کنند.

أللّهمّ الْعَنْ أوّل ظالم ظلم حق محمد و آل محمّد و آخر تابع له علی ذالک أللّهمّ العصابه الّتی جاهدت الحسین علیه السّلام و شایعت و بایعت وتابعت علی ذالک أللّهمّ العنهم جمیعاًو عذّبهم عذاباً شدیداً.

مجلس ۲۵ «مطالبی در باره مولا علیه السلام»

توجه داشته باشید- طبق روایات فراوان، انوار طیبه پنج تن بلکه چهارده معصوم: قبل از خلقت ما سوی اللّه نخستین خلق خداوند که از نور خدا آفریده شده و در دور عرش الهی قرار گرفته و طواف می کردند نه فلکی بود و نه ملکی، نه زمینی و نه آسمانی، نه زمانی و نه مکانی، چنانکه امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه هایش

۱- با حذف و اضافات از تفسیر نمونه ج: ۵ ص: ۲ ببعد.

فرمود: (أنـا مع الکون قبـل الکون، أنـا مع الـدّور قبـل الـدّور، أنـا مع القلم قبـل القلم، أنا مع اللّوح قبل اللّوح، أنا صاحب الأزلیّه الأوّلیّه ... أنا مـدبّرالعالم الأوّل حین لا سـمائکم هذه و لا غبرائکم ... و لأردّن الی کلّ مسـلم حیاه جدیده (ای فی الرجعه) ... ألا فابشـروا فالیّ یرد أمرالخلق غداً، فلا تستعظموا بما قلت، فانّا أعطینا علم المنایا و البلایا و التأویل و التّنزیل و فصل الخطاب و علم النّوازل والوقـائع و البلایـا فلاـیعزب عنّا شـی ء ... أنـا صاحب ابلیس بالسّـجود أنا معـذّبه و جنوده علی الکبر والعنود، و أنا رافع ادریس مکاناً علیّاً، أنا منطق عیسـی فی المهـد صبیّاً أنا میدن المیادین و واضع الأرض ... چرا این ادعاهارا می کند زیرا خدایش در حـدیث کسـاء مروی از سـیدهالکبری فاطمهالزّهراء علیها السـلام فرموده است: قال اللّه تعالی و عزّتی و جلالی انّی ماخلقت سمـاءاً مبنّیه و لاـ أرضاً مـدحیّه و لا قمراً منیراً و لا شـمساً مضـیئه و لا فلکاً یـدور و لا بحراً یجری و لا فلکاً یسـری، الّا لأجلکم و محبّتکم ..[(۱)] روی این اصل اینها ناظر به آفریـده شـدن تمام موجودات بودنـد و قبل از زمان و مکان وجود داشـتند، و درواقع اینها نور خداینـد و درآیه مبارکه فَلَمَّا أَتاها نُودِیَ یا مُوسـی. طه ۱۰؛ فَلَمَّا جاءَهـا نُودِیَ أَنْ بُورِکَ مَنْ فِی النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهـا ... یا مُوسی إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ نمل ۷؛ فَلَمَّا أَتاها نُودِیَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ ... قصص ۳۰. که حضـرت موسـی علیه السـلام نـدا می شـود و نبـوت بر او اعلاـم می گردد، طبـق این خطبه چون ائمّه علیهم السـلام از نور خـدا آفریـده شده اند و نور واحد هسـتند، ندا به وسـیله نور امامت بوده است چنانکه در باره امیرمؤمنان علیه السـلام (روایات متعدد داریم) که با تمام انبیاء علیهم السـلام در باطن بوده و با رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم در ظاهر (در این مورد در ضمن سخنرانی ام چند روایت نقل می کنم.) پس اینها اسرار خدا هستند وبس.

(به چند مطلب دقت نمائید)

۱- البته می دانیم که شرط قبولی اعمال تمام مسلمان ها، پذیرفتن امامت و

۱- (تفصیل این مطالب در کتاب سرچشمه حیات مؤلف آمده است).

ولایت امیرمؤمنان علیه السلام و اولاد طاهرین علیهم السلام او می باشد در این مورد به چند روایت از صدها روایت گوش فرا دهید.

عبد الحمید بن العلاء، از أبی عبد الله (علیه السلام)- در حدیثی- فرمود:

والله لو أن إبلیس سجد لله بعد المعصیه والتکبر عمر الدنیا ما نفعه ذلک، ولا قبله الله عز وجل ما لم یسجد لآدم کما أمره الله عزوجل أن یسجد له، وکذلک هذه الأمه العاصیه المفتونه (۱) بعد نبیها (صلی الله علیه وآله وسلم)، وبعد ترکهم الإمام الذی نصبه نبیهم صلی الله علیه وآله وسلم لهم، فلن یقبل الله لهم عملا، ولن یرفع لهم حسنه حتی یأتوا الله من حیث أمرهم، ویتولوا الإمام الذی امروا بولایته، ویدخلوا من الباب الذی فتحه الله ورسوله لهم.(۱) به خدا قسم اگر ابلیس بعد از نافرمانی و تکبر به اندازه عمر دنیا، به خدا سجده نماید، برای او بهره ای نخواهد داشت و خداوند از او نخواهد پذیرفت، مادام که به آدم سجده کند آن گونه که خدای عز و جل، امر نموده است به او سجده کند، و همچنین است این امت عاصی و امتحان شده بعد از پیغمبرش و بعد از ترکشان امامی را که پیامبرشان برای آنها نصب کرد (و برگزید) ابداً خدا برای آنها عملی قبول نخواهد نمود و حسنه ای از آنها بالا نخواهد رفت تا به سوی خدا آنگونه که امر نموده است، برگردند و دوست دارند امامی را که به دوست داشتن او مأمورند و از دری که خدا و رسولش برایشان باز کرده است، داخل شوند.

جابر، از أبی جعفر (علیه السلام)- حدیث- فرمود: من لا یعرف الله، وما یعرف الإمام منا أهل البیت، فإنما یعرف ویعبد غیر الله، هکذا والله ضلالا.(۲) هرکس خدا و امام از ما اهل بیت را نشناسد، همانا غیر خدا را شناخته و پرستش کرده

۱- ۱- الفتنه: الإبتلاء، والإمتحان، والإختبار،(لسان العرب ۱۳: ۳۱۷). وسائل الشیعه(آل البیت)- الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰:

۲- وسائل الشیعه(آل البیت)- الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰:

است، به خدا قسم این است ضلالت و گمراهی.

إسماعیل بن نجیح، از أبی عبد الله (علیه السلام)- در حدیثی- فرمود: الناس سواد وأنتم الحاج (۱) (هنگامی که در حج بودند و از زیادی حجاج ذکری به میان آمد) فرمود: مردم سیاهی (لشکرند) حاجی شمائید.

فضیل، از أبی جعفر (علیه السلام) فرمود: أما والله، مالله عز ذکره حاج غیرکم، ولا یتقبل إلا منکم، الحدیث.(۲) آگاه باش بخدا سوگند برای خدا غیر از شما، حاجی وجود ندارد و (از کسی) قبول نمی کند جز از شما.

معاذ بن کثیر، از أبی عبد الله (علیه السلام)- در حدیثی: إن أهل الموقف لکثیر، فقال: غثاء (۱) یأتی به الموج من کل مکان، لا والله، ما الحج إلا لکم، لا والله ما، ما یتقبل الله إلا منکم.(۳) (گفته شد) حاجی زیاد است، فرمود: خس و خاشاکند که موج از هر طرف آورده، نه به خدا قسم نیست حج مگر برای شما نه بخدا سوگند خدا نمی پذیرد مگر از شما.

ابن مسکان، از الکلبی از أبی عبد الله (علیه السلام)- در حدیثی- فرمود: ما أکثر السواد؟! یعنی الناس، قلت: أجل، فقال: أما والله ما یحج (أحد) لله غیرکم.(۴) سیاهی چقدر زیاد است یعنی مردم، گفتم بلی فرمود: آگاه باش به خدا قسم کسی برای خدا حج نمی کند غیر از شما.

عباد بن زیاد گفت:، أبو عبد الله (علیه السلام) بمن فرمود: ای عباد، ما علی مله

۱- الکافی ۱: ۱۳۹/ ۴. ۷- الکافی ۴: ۵۳۳/ وسائل الشیعه(آل البیت)- الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰: از آن.

۲- الکافی ۸: ۲۸۸/ ۴۳۴. وسائل الشیعه(آل البیت)- الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰:

۳- الکافی ۸ ۲۳۷/ ۳۱۸. أمالی الطوسی ۱ ۱۸۸. وسائل الشیعه(آل البیت)- الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۰ از آن دو.(۱) الغثاء: الهالک البالی من ورق الشجر/ ذا خرج السیل رأیته مخالطا زبده، یرید أراذل الناس وسقطهم.(لسان العرب ۱۵: ۱۱۶)

۴- المحاسن ۱۴۵/ ۴۹. وسائل الشیعه(آل البیت)- الحر العاملی ج ۱ ص ۱۲۱:

إبراهيم أحد غيركم، وما يقبل الله إلا منكم، ولا يغفر الذنوب إلا لكم.(۱) نيست بر ملت (و دين) ابراهيم غير از شما و قبول نمى كند، مگر از شما و گناهان را نمى بخشد مگر براى شما.

أبى حمزه الثمالى گفت: على بن الحسين (عليه السلام) بما گفت: أىّ البقاع أفضل؟ فقلنا: الله ورسوله وإبن رسوله أعلم، فقال لنا: أفضل البقاع ما بين الركن والمقام، ولو أن رجلا عمّر ما عمّر نوح فى قومه، ألف سنه إلا خمسين عاما، يصوم النهار، ويقوم الليل فى ذلك المكان، ثم لقى الله بغير ولايتنا لم ينفعه ذلك شيئا.(۲) كدام بقعه (و سرزمين ها) افضل است؟! گفتيم: خدا و رسول و فرزند رسولش، داناترند پس براى ما فرمود: بهترين بفعه ها مابين ركن (حجر اسود) و مقام (ابراهيم) است، اگر مردى مانند عمر نوح نهصد و پنجاه سال عمر نمايد روزها روزه و شبها در آن مكان عبادت نمايد سپس خدارا بدون ولايت (و قبول امامت) ما ملاقات نمايد، براى او چيزى و منفعتى نخواهد داشت.

معلى بن خنيس، گفت: أبو عبد الله (عليه السلام) فرمود: يا معلى، لو أن عبدا عبد الله مأه عام ما بين الركن والمقام، يصوم النهار، ويقوم الليل حتى يسقط حاجباه على عينيه، ويلتقى تراقيه هرما جاهلا بحقنا لم يكن له ثواب.(۳) اى معلى اگر بنده اى صدسال بين ركن و مقام به خداعبادت نمايد روز روزه بدارد و شب عبادت كند تا مژگان هايش روى چشمانش بيفتد و ترقوه هايش فرسوده شود و به حق ما نادان باشد، برايش ثوابى نخواهد داشت.

۲- كل رواياتى كه در باره پيامبران و امامان به ما رسيده است، اگر ديديم با

۱- المحاسن: ۱۴۷/ ۵۶.- وسائل الشيعه(آل البيت)- الحر العاملى ج ۱ ص ۱۲۱:

۲- عقاب الأعمال: از عن عاصم، از أبى حمزه، مثله. رواه الطوسى فى(مجالسه) از عاصم، از أبى حمزه، مثله وسائل الشيعه(آل البيت)- الحر العاملى ج ۱ ص ۱۲۲: از آن دو.

۳- وسائل الشيعه(آل البيت)- الحر العاملى ج ۱ ص ۱۲۲:

برداشت و با میزان فهم ما قبول آنها برای ما مشکل است، نباید آنها را رد کنیم، چون درجات مقامی و ولایی آنها به گونه ایست که عقل ما از درک آن عاجز است، برای اینکه قسمت مادی وعنصری وجود ما قوی تر از قسمت مجردی آن است، پس بقول شاعر:

هفت شهر عشق را عطار گشت***ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

آنچه که ما در آینه می بینیم، آنها (در اثر عبودیت و بندگی و دوستی با معبود)، در خشت خام می بینند، چون به ما وعده کرده و الگو داده است، عبدی أطعنی حتّی أجعلک مثلی بنده ام فرمانبردار من باش تا ترا مَثَل خود قرار دهم، آنگونه که من به هرچیزی می گویم «باش» می شود، تو هم به هرچیزی گفتی، کُنْ فَیَکُونُ.

جائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر علیه السلام می فرماید: ای علی ماعرفک إلّا اللَّه و أنا ترا آنگونه که باید شناخته شوی، جز خدا و من نشناخت، چگونه می توانیم به اسرار وجودی او آشنا شویم در این مقوله سخن بی پایان است و خامه کوتاه بدینجهت است که امام باقر علیه السلام به جابر (بن یزید جعفی) فرمود: به خدا قسم ما شما را به سوی خدا راه نمائی کردیم، پس در کنار امر و نهی ما بایستید، ما آنچه را که به شما رساندیم رد نکنید؛ ما در سایه لطف خدا با جلالت تر و بزرگتر از آنیم که گفته ما رد شود؛ و جمیع مایرد علیکم منّا فما فهمتموه فاحمدواللَّه، و ما جهلتموه فردّوه إلینا و قولوا أئمّتنا أعلم بما قالوا، پس تمامی آنچه که از ما به شما می رسد هرچه را که فهمیدید خدا را شکر گذار باشید و آنچه را که نتوانستید بفهمید، به خود ما برگردانید و بگوئید، ائمه ما خود به گفته های خود دانا ترند(۱)

یا در روایت دیگر است فرمود: «و إن اشتبه الأمر إلیکم فقفوا و ردّوه إلینا» اگر امر

۱- (سرچشمه حیات: ص ۸، از بحارالأنوار: ۴۶/ ۲۷۸ از عیون المعجزات سید مرتضی رحمه اللَّه).

بر شما مشتبه شد توقف کنید و به خود ما برگردانید(۱)

در این مورد روایت زیاد است، برای روشن شدن مطلب به کتابهای مربوطه از قبیل کتاب امامت بحار و اصول کافی و غیرهما مراجعه شود.

۳- در خصوص روایت خواندن امیرمؤمنان علیه السلام تمام کتاب های آسمانی را، ممکن است این اشکالها به نظر آید ۱- یک نوزاد چگونه می تواند سخن گوید؛ ۲- بچه دو سه روزه، چطور ممکن است، آن همه کتابهای آسمانی را بداند؛

۳- در مدت کوتاهی، آن همه کتابها را چگونه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند با اینکه ماهها زمان می برد تا آنها تماماً تلاوت شود وو ..

اولّا اینها بچه بظاهر دو و سه روزه اند ولی بر گردیم به عقب و کتابها و مصادر را در نظر گرفته به این معنا فکر کنیم که اینها آفرینش آغازین ماسوی اللّه اند بلی از نظر وجود مادی بچه هستند ولی اینها عرشیان مجردند که خداوند تمامی مخلوقات را با حضور و شهود اینها آفریده است.(۲)

از نظر تکوینی به خیلی از مسائل عادی فائقند مگر طبق نص صریح قرآن کریم عیسی بن مریم و بچه خاندان عزیز مصر در بچه گی حرف نزدند بالاتر از این مگر تاریخ معتبر، قرآن خواندن سر مبارک امام حسین علیه السلام را در نوک نیزه بما باز گو نکرده است یا در روایت شهادت نوزاد یک روزه برای برائت تهمت زن فاحشه به برائت جریح عابد بنی اسرائیل، نیامده است.(۳)

اما خواندن آنهمه کتاب در مدت کوتاه، اگر زمان قدیم بود باز با دلائل بالا جواب می دادیم ولی در عصر فضا و در زمان اینترنت و رایانه و امثال این اختراعات،

۱- (بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۲۳ بنقل از أمالی مفید).

۲- برای اطلاع بیشتر به سرچشمه حیات مؤلّف از صفحه ۱۸ ببعد رجوع نمائید.

۳- والدین دو فرشته جهان آفرینش از بحار الأنوار: ۷۴/ ۷۶ ح ۶۸ و پاورقی ص ۳۷، فأقبل القوم و الملک بالإعتذار الیه و بنو صومعته من فضّه و ذهب و أقامو الرّجم علیها؛ مصباح الشریعه: ص ۴۸.

پـذیرفتن این گونه مطالب خیلی آسـان است چون می بینیم بشـر در مـدت چنـد ثـانیه میلیاردهـا اطلاعـات و مطالب را در این تکنیکها رد و بـدل می کنـد بخصوص این رد و بدل ها در میان سلسـله جنبانان عالم امکان و جهان آفرینش چه مشـکلی دارد وانگهی یـک جملـه از روایـت جوابگـوی این اشـکال است، آنجـا که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم پس از تشـریح خواندن امیرمؤمنان علیه السـلام تمام کتاب های آسـمانی را، به سـلمان و یارانش (که در یکی از سخنرانیهای قبلی بیان کردم) فرمود: «ثمّ عـاد إلی حال طفولیّته» سـپس به حالت بچگی اش بر گشت، از این سـخن معلوم می شود که این بـده بسـتانها و رد وبـدل هـا بـا حـالت فوق بشـریت و بـا مقـام ورای عالم عادی، صورت گرفته و انجام یافته است. البته این مقام و این مسائل آن وقت برای ما حل است که به قول آن چوپان بیابانی که بالای تلّی نشسته بود و عارفی ازآنجا می گذشت، دید گله گوسفند را چند گرگ شبانی می کند و گوسفندان ره گم کرده را با دُم خود بر گردانده به گلّه می رسانند، با تعجب گفت: متی إصطلح الغنم مع الـذئب گو سـفندان کیَ با گرگ همسو شده و عقد أخوت بسته اند؟! دید شـبان از بالای تل جواب داد حین اصـطلح الرّاعی مع مولاـه همسوئی و برادری آنها آن وقت ببار نشـست و حقیقت پیـدا کرد، که شـبان با مولای خود همسو شـد و طرح دوستی افکند.(۱)

البته مسائل و مطالب عوالم قدیم اول در رابطه با اسـرار حضـرت امیرمؤمنان علیه السلام، در دوران های قبل از آدم علیه السلام که عقل ما کشـش و تحمل درک آن را نـدارد، متعرض نمی شویم، ولی در دوران بعد از آدم علیه السـلام برای نمونه به چند حدیث ذیل توجه فرمائید.

خاتم انبیاء صـلی الله علیه و آله فرمود: بعث علیّ مع کلّ نبیّ سرّاً و بعث معی جهراً علی با تمامی انبیاء درباطن و با من در ظاهر برانگیخته شده است.(۲)

۱- (از کتاب لئالی الأخبار).

۲- کتـاب(از مبـاهله تاعاشوراء) بخش ۳(مولـود کعبه) ص ۳۰۲ قسـمت پاورقی از همین مؤلّف از شـرح أسـماء الحسـنی: ملّا هادی سبزواری ۱ / ۲۸(شـرح جوشن کبیر الإمام علی: أحمـد رحمانی همـدانی ص ۸۶. و بحارالأنوار: ۱۸ ۱۷۶. این روایت با تعابیر گوناگون در همان مصدر آمده است.

این روایت با تعبیرهای گوناگون آمده است که به بعضی از آنها اشاره می شود.

عن النّبیّ صلی الله علیه و آله إنّه قال لعلیّ علیه السلام یا علی إنّ اللّه تعالی قال یامحمد بعثت علیّاً مع الأنبیاء باطناً و معک ظاهراً پیغمبر فرمود: ای علی خداوند گفت: ای محمد من علی را با پیامبران در باطن فرستادم و با تو در ظاهر.(۱)

وقال صلی الله علیه و آله ما من نبیّ الّا و بعث معه علیّ باطناً و معی ظاهراً نبود پیغمبری مگر اینکه علی در باطن با او و با من در ظاهر بود.(۲)

قال جبرئیل علیه السلام للنّبیّ صلی الله علیه و آله إنّ اللّه بعث علیّاً مع الأنبیاء باطناً و بعثه معک ظاهراً جبرئیل به پیغمبر گفت: همانا، خداوند علی را با انبیاء در باطن و با تو در ظاهر برانگیخته کرد(۳)

امام صادق علیه السلام: کان علیّ علیه السلام مع رسول اللّه فی غیبته و لم یعلم به أحد علی با رسول خدا در پنهانی اش بود که کسی از آن اطلاعی نداشت (۴)

این روایت با تعابیر گوناگون در همان مصدر آمده است.

باز از امام صادق است علیه السلام «قال اکتتم رسول اللّه صلی الله علیه و آله بمکّه مختفیاً خائفاً خمس سنین (ثلاث سنین) لیس یظهر أمره و علیّ معه و خدیجه، ثمّ أمره اللّه أن یصدع بماأمر به، فظهر رسول اللّه صلی الله علیه و آله و أظهر أمره.(۵) این روایات یکی از مشکلات أخبار و

۱- (أنوار النّعمانیّه جزائری: ج ۱/ ۳۰؛ الإمام علی: ص ۸۶ از همان مصدر).

۲- المجلی ابن ابی جمهور: ص ۳۶۸؛ الإمام علی: ص ۸۶).

۳- قصص الأنبیاء جزائری ص ۱۰۵ بنقل از کتاب« القدسیات» نوشته یکی از علماء اهل سنت).

۴- بحارالأنوار: ۱۸/ ۱۷۶.

۵- همان مصدر از کمال الدین: ص ۱۹۷. غیبه الطوسی ۲۱۶»). - مانند تعلیم جبرئیل به پاسخ سؤال خداوند« من أنا و من أنت من کیم و تو کیستی؟! پس از سه بار تکرار سؤال و ناتوانی جبرئیل از جواب، علی علیه السلام از دریائی(دریای، علم یانور، یا هر دریائی که خدا می داند) ظاهر شد و به جبرئیل گفت: بگو أنت الرّبّ الجلیل و أنا عبدك الذّلیل و إسمی جبرئل، جبرئیلی که ستاره ای در هرسی هزار سال یک مرتبه دیده می شود آن را سی هزار مرتبه دیده است و در روایت اهل تسنن در هر هفتاد هزار سال یک مرتبه طلوع می کند جبرئیل آن را هفتاد هزار مرتبه دیده است،(در بهار سال ۱۳۹۱ تلویزیون اعلام کرد ستاره ای در هر یک صد هزار سال یکبار دیده می شود امشب در آسمان ایران، آن ستاره دیده خواهد شد). در روایتی آمده است یکی از جنّیان در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود امیر علیه السلام را که، دید کوچك و کوچکتر شد حضرت سبب ترس اورا پرسید؟ عرض کرد ای رسول خدا ما جنیان انگشتر سلیمان را دزدیده و به دریا افکندیم و از اطراف سلیمان بن

داود پراکنـده شـدیم، همین جوان، انگشـتر را از دریـا بیرون آورد و به انگشت سـلیمان کرد و مـارا گرفته و بـا ذلّت و خواری جلوی تخت سلیمان می افکند،.

غوامض أسرار أمیر مؤمنان علیه السلام است که برای هر صاحب عقلی دلیل روشن و برهان شفّاف بر ولایت الهیّه اوست.(۱)

ازرسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند در شب معراج خداوند بأی لغه خاطبک ربّک؟ قال بلسان علیّ باچه لغتی با تو حرف زد؟! گفت: با زبان علی، گفتم: خدایا توئی بامن حرف می زنی یا علیست؟! فرمود: من مثل شما بشرها حرف نمی زنم بلکه صوت را می آفرینم، در باطن تو نگاه کردم دیدم در باطن تو محبوب تر از علی را نیافتم و با زبان او با تو حرف زدم (۲)

جرجی زیدان گوید: «دنیا مانند لیوانی که توپ بزرگی در آن جانگیرد، نتوانست بزرگی و عظمت علی را در خود جادهد» (ظرفیت حمل وجود علی را نداشت بدینجهت آنطور که شایسته آن بود شناخته نشد و از دنیا ناشناخته گذشت.)

روزی امیر مؤمنان علیه السلام با اصحاب خود از کوچه رد می شد، بچه ای جلوی

۱- روایات فوق از کتاب از مباهله تاعاشوراء) بخش ۳(مولود کعبه) ص ۳۰۲ قسمت پاورقی از همین مؤلّف بنقل از مصادر بالا.

۲- روایات شب معراج: و ضمناً آقای فاطمی نیانیز شب ۲۱ ماه رمضان ۱۳۲۷ ۲۲/ ۷ ۱۳۸۵ از تلویزیون از اخطب خوارزم نقل کرد.

حضـرت آمـد غمگین و غصه دار، چرا غمگینی؟! گفت: این بچه هـا بـامن بـازی نمی کننـد چون پـدر و اسـباب بازی نـدارم، فرمود: برو در میان آنها بگو پدر من علیست!!، گفت اسـباب بازی ندارم، حضـرت به اصحاب فرمود: برای او یک اسب چوبی درست کنید، آنها نیز سـریعاً ساختند بچه سوار شد گفت این که راه نمی رود، حضـرت به زمین نشست و چهار دست و پا شد و فرمود: بیا سوار شو او هم به پشت حضـرت سوار شد، حضـرت چهار دست و پا راه می رفت و بچه می خندید و حضرت هم با خوشحالی می گفت: خدایا شکرت که بر لبان بچه یتیمی خنده نشاندم.

جرج جرداق نویسـنده مسـیحی در کتاب «صوت العداله الإنسانیه» می گوید خداشاهد است من هنگامی که این داسـتان را می نوشتم اشک چشمانم سرازیر و امانم نمی داد.(۱)

در روایت دیگر آمده است حضـرت به آن یتیم فرمود: آیا مرا به پدری و دختر پیامبر فاطمه را به مادری و حسنین را به برادری می پذیر؟!!؛

گفت افتخار می کنم ای امیرمؤمنان فرمود: من پدرت و فاطمه مادرت و حسـنین برادرانت برو با آن بچه ها بازی کن!! آن بچه پرید میان بچه های دیگر و می گفت:

«من مثلی و أبی امیرالمؤنین و أمّی فاطمه و أخی الحسنین! کیست مانند من پدرم علی و مادرم فاطمه و برادرانم حسنین هستند.

عزیزان این علی علیه السـلام بود که بـا یتیمـان و بیچارگـان، این گونه رفتار داشت، اما بایتیمان او چه رفتارهائی در طول راه و خرابه شام داشـتند، با تازیانه و سـیلی و لگد ونیزه، از آنها پذیرائی می کردند و در نهایت در خرابه ای جای دادند و هرکس از آنجا عبور می کرد، می گفت این بیچاره ها خیال می کنند، اینهارا در این محل بی سقف و

۱- شب ۱۵ ماه رمضان ۱۳۸۵ سخن ران شبکه ۲، باز در سحر همان شب آقای علی اکبری سخنران شبکه ۱ جریان شترسواری شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فروخته شدنش به ۸ گردو بیان کرد.

دیوار شکسته که بادست تکان می خورد، جا داه اند که زنده بمانند، غافل از اینکه می خواهند شب دیوارهارا به روی اینها خراب خواهندکرد و همه را قتل عام خواهندنمود.

حال فکر کنید زن و بچه باشنیدن این کلمات، چگونه وحشت می کنند و می لرزند در آخر هم یکی از آنها در همان خرابه با هزاران درد و غم و اندوه، چشم از این دنیای فانی فرو بست و عمه ها و خواهران و مادران را غرق در عزا نمود و رفت.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۲۶ مولا علیه السلام در جنگ احزاب (خندق)

درسوره احزاب هفده آیه (ازآیه ۹ تا ۲۶) پیرامون جنگ احزاب، و کارشکنی های منافقان، یهودیان و قبایل مختلف قریش و بت پرستان آمده که همه دست به دست هم داده بودند، تا اسلام و مسلمین را نابود کنند. سرانجام امدادهای غیبی، تدابیر شجاعانه پیامبر صلّی الله علیه و آله و قهرمانی های حضرت علی علیه السلام در جنگ خندق، موجب شکست مفتضحانه دشمنان شد، و پس از جنگ خندق، همه یهودیان عنود، به فرمان پیامبر صلّی الله علیه و آله در سرزمین حجاز، قلع و قمع شدند. این حادثه بزرگترین و سخت ترین امتحان و آزمون برای مسلمانان بود، (چنان که آیه یازده احزاب بیانگر این مطلب است) سرانجام مسلمانان با پیروزی چشمگیری، در این امتحان، رو سفید شدند، و لکّه ذلّت و رو سیاهی را تا ابد برای مشرکان و منافقان کار شکن باقی گذاشتند.

در دوآیه ۹ و ۱۰ سوره احزاب از این پیروزی و امدادهای غیبی چنان یاد شده است:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً إِذْ جاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا؛ احزاب: ۹ ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می دهید بینا بوده است. ۱۰ (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدّت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید.

علت غزوه خندق

روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله «بنونضیر» را از مدینه بیرون کرد. جمعی از ایشان به «خیبر» رفتند. رئیس ایشان «حیّ بن اخْطَب» به مکه رفت و به ابوسفیان و رؤسای قریش گفت: محمد بسیاری از ما و شما را کشت و عداوتش با ما و شما محکم شده است و ما را از خانه های خود بیرون کرد و اموال و مزارع ما را تصرف کرد و پسر عمّان (عموزادگان) ما را نیز از دیار خود جلای وطن (و دور) نمود پس بگردید در زمین و هم سوگندان خود را و غیر ایشان را از قبایل عرب جمع کنید تابرویم بر سر او و از قوم من هفتصد نفر هستند. همه، مردان جنگند و میان ایشان و محمد (صلی الله علیه و آله) عهد و پیمانی هست و من ایشان را راضی می کنم که پیمان را بشکنند و بر دفع آن حضرت ما را یاری کنند و شما از جانب بالای مدینه بیایید و ایشان از جانب پایین مدینه و محمد (صلی الله علیه و آله و) اصحابش را از میان برداریم.

تانفرات دشمن به بیش از ده هزار نفر رسید با تجهیزات بسیار، ولی نفرات

مسلمانان سه هزار نفر با تجهیزات اندک بودند. کندن خندق که با پیشنهاد سلمان و تأیید خداوند، با عرض و طول و عمق بسیار، تصویب شد برای مسلمانان طاقت فرسا بود، و در عین حال مسلمانان با کمال سربلندی پیروز شدند،

جنگ خندق، و قهرمانی های بی نظیر علی علیه السلام

بزرگترین حادثه سال پنجم هجرت، ماجرای جنگ خندق (بنا به اختلاف روایات) در ماه رمضان یا ۱۷ شوال، بود. مردانِ اطّلاعاتی به پیامبر گزارش دادند که بیش از «ده هزار نفر» که از قبیله های مختلف تشکیل شده اند، از مکه برای براندازی اسلام و مسلمین به سوی مدینه حرکت کرده اند. خبر حرکت لشکر قریش به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و برای مقابله با این لشکر جرّار در فکر فرو رفتند. چاره ای جز آنکه در مدینه بمانند و حالت دفاعی به خود گیرند ندیدند، اما باز هم برای حفظ شهر از حمله دشمن تدبیری لازم بود. از این جهت پیغمبر اسلام با اصحاب خود در این باره مشورت کرد و سلمان فارسی که در آن وقت از قید بردگی آزاد شده بود، پیشنهاد کندن خندق (سنگری عظیم در سراسر راههای ورودی مدینه) نمود، این پیشنهاد پذیرفته شد، و طبق فرمان پیامبر، مسلمانان گروه گروه به کندن خندق پرداختند. مسلمانان سه هزار نفر بودند، خندق که طولی در حدود شش هزار متر و عرضی به وسعت مقداری که سواران دشمن نتوانند از آن سوی آن به این سو بپرند، قرار شد که بدان عمل کنند. سلمان گفت: آن قسمت از شهر مدینه را که سر راه دشمن می باشد خندقی حفر کنند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این نظریه را پسندید و قرار شد قسمت زیادی از شمال و بخصوص شمال غربی مدینه را به صورت هلالی خندق بکنند. قسمتی را که پیغمبر دستور حفر خندق در آن قسمت داد، قسمت شمالی مدینه بود که شامل ناحیه احد می شد و تا نقطه ای به نام رائج را می گرفت، چون در قسمت جنوب غربی و جنوب، محله قبا و باغستانهای آنجا بود و در ناحیه شرقی نیز یهود بنی قریظه، سکونت داشتند و لشکر دشمن ناچار بود از همان ناحیه

شمال و قسمتی از شمال غربی به مدینه بتازد، از این رو فقط همان قسمت را برای حفر خندق انتخاب کردند.

به دنبال خبر حرکت لشکر احزاب، وحشت سر تا سر مدینه را فرا گرفت، با این تفاوت که افراد با ایمان با علم به اینکه آزمایش سختی در پیش دارند از این وحشت داشتند که آیا بتوانند به خوبی از عهده آزمایش برآیند یا نه؟ و افراد سست عقیده و منافق از سرنوشت خود و زن و بچه و اموال و داراییشان وحشت داشتند.

کار حفر خندق بطور سریع، به پایان رسید و علت عمده این سرعت عمل و پیشرفت کار هم آن بود که خود پیغمبر اسلام نیز مانند یکی از افراد معمولی کار می کرد. مسلمانان که می دیدند رهبر عالی قدرشان نیز با آن همه گرفتاری و مشکلات کلنگ می زند و سنگ و خاک به دوش می کشد، به فعالیت و کار تشویق می شدند و موجب سرعت عمل آنها می گردید، بطوری که سه روز قبل از رسیدن دشمن، کار خندق به اتمام رسید.

عمرو بن عوف گوید: سهم من، سلمان، حذیفه، نعمان و شش تن دیگر از انصار چهل ذراع شده بود و مشغول کندن آن قسمت بودیم که ناگهان سنگ سختی بیرون آمد که کلنگ در آن کارگر نبود و چند کلنگ را هم شکست، ولی خود آن سنگ شکسته نشد. ما که چنان دیدیم به سلمان گفتیم: «پیش رسول خدا برو و ماجرای این سنگ را به آن حضرت بگو تا اگر اجازه می دهد از پشت سنگ حفر نموده و راه خندق را کج کنیم.»

در کتاب های تاریخی و تفسیری آمده است:

سلمان خود را در مسجد فتح به آن حضرت رسانده دید حضرت از شدت گرسنگی، ردای خود را زیر سر گذاشته و سنگی بر شکم بسته و به پشت خوابیده است، جریان را معروض داشت. پیغمبر از جا برخاست و در حالی که همه آن نُه نفر کنار خندق ایستاده بودند تا سلمان دستوری بیاورد پیش آنها آمد و کلنگ سلمان را گرفت و وارد خندق شد و با دست خود کلنگی به آن سنگ زد و قسمتی از آن

سنگ شکسته شد و برقی خیره کننده جستن کرد که شعاع زیادی را روشن نمود، همچون چراغی که در دل شب فضای مدینه را روشن سازد. پیغمبر بانگ به تکبیر

(الله اکبر) بلند کرد و مسلمانان دیگر نیز بانگ الله اکبر برداشتند، سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کلنگ دوم را زد و قسمت دیگری از سنگ شکسته شد و مانند بار اول برق زیادی جستن کرد و دوباره پیغمبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند و برای سومین بار کلنگ زد و سنگ خورد شد، نیز برق جستن نمود و همگی تکبیر گفتند.

سلمان ماجرای آن برقهای زیاد و خیره کننده و تکبیر آن حضرت را به دنبال آنها پرسید؟، پیغمبر در حالی که دیگران نیز می شنیدند فرمود:

«کلنگ نخست را که زدم و آن برق جهید، در آن برق قصرهای حیره و مداین را که همچون دندانهای نیش سگان می نمود مشاهده کردم و جبرئیل به من خبر داد که امت من آن کاخها را فتح خواهند کرد. در دومین برق کاخهای سرخ سرزمین روم برایم آشکار شد و جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آنها چیره می شوند و در سومین برق قصرهای صنعا را دیدم و جبرئیل مرا خبر داد که امتم آن قصرها را می گشایند، پس بشارت باد شما را!»

ابوبکر و عمر با شنیدن این اظهارات حضرت، گفتند: از ترس نمی توانیم به قضای حاجت (و دستشوئی) برویم، دارد وعده ملک پادشاهان عجم و روم را بما می دهد.(۱)

از جریان های شگفت انگیز جنگ خندق، یکی اش این بود علی بن ابراهیم روایت کرده است جابر گوید، چون آن سنگ با اعجاز آن حضرت مانند ریگ فرو ریخت و من چون یافتم که حضرت گرسنه است گفتم: ای رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم ممکن

۱- حیوهالقلوب مجلسی چاپ قدیم رحلی ص ۲۴۴، بتاریخ روز دوشنبه ۲ ذی القعده ۱۳۱۹ قمری از منابع گوناگون.

است در خـانه من چاشت (غـذا) میل فرمائی؟ فرمود: چه داری ای جابر؟! گفتم بزغاله و یک صاع (سه کیلو) جو دارم، فرمود: برو آنچه داری درست کن تا ما بیائیم.

به خـانه رفتم و زنم را از جریـان آگاه ساختم وگفتم: جورا آرد کرد و من هم بزغاله سـربریدم و پوست آن را کنـدم و زن نان پخت و و بزغاله را بریان نمود و چون فارغ شـد به خـدمت حضـرت آمـدم وگفتم: پـدر و مادرم فـدای توباد یا رسول اللّه غذا آماده است.

(در روایت دیگر جز روایت بالا ـ چنین آمـده است) جـابر دوپسـر کوچـک داشت برادر بزرگ به کوچکش گفت: برادر پـدر بزغـاله را سـربرید گفت: چگـونه؟ گفت بیـا بخواب، داداش کوچـک خوابیـد و بزرگه سـر اورا بریـد، وقـتی دیـد برادرش بی حرکت ماند این طرف آن طرف دوید و از ترسش رفت پشت بام و هنگام دویدن، او هم از پشت بام افتاد و مرد.

زن جابر

از قضیه که اطلاع یافت، برای اینکه حضرت ناراحت نشود و غذا گوارای وجودمبارکش باشد، هردو بچه را به گلیمی پیچید و در انباری پنهان نمود)(۱)

(ادامه روایت علی بن ابراهیم) ازاین طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنار خندق ایستاد و فرمود، ای گروه مهاجر و انصار اجابت کنید دعوت جابر را و در خندق هفتصد نفر مرد کار می کردند.

جابر گوید: چون ندای حضـرت را شنیدند، همه دست ازکار کشیدند و به خانه من روان گشتند و در راه حضرت به هرکه می رسید از مهاجر و انصار می فرمود:

اجابت کنیـد جابر را!!! من پیشتر رفتم و جریان را به زنم گفتم، که حضـرت آمـد با گروهی که هیـچ کس را طاقت اطعام آنها نیست.

زن پرسید آیا تو به حضرت حبر دادی چه داریم؟ گفت آری، گفت: کار نداشته

۱- قضیه طفلان جابر از منبع دیگر نقل شده و جزء روایت علی بن ابراهیم نیست.

باش خود بهتر می داند (که چگونه از عهده آنها برآید) حضرت داخل شد در دیک نظر کرد و فرمود: کمچه بزن و بیرون آور و قدری در تهش بگذار، و در تنور نظر کرد و فرمود: نان بیرون آر و قدری در تنور بگذار همه را بیرون نیار و کاسه طلبید و با دست بابرکت خود در کاسه ترید کرد و کمچه زد و مرق (آب گوشت) روی آن ریخت و فرمود ده نفر را بیاور، آمدند و خواستند بخورند،

(بقیه روایت طفلان) جبرئل نازل شد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خدا می فرماید: تا بچه های جابر سر سفره حاضر نشوند کسی حق ندارد طعام بخورد.

جابر از زنش پرسید بچه ها کجایند؟ گفت: خانه نیستند، جابر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بچه ها خانه نیستند باز خواستند دست به غذاببرند دوباره جبرئیل نازل شد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدا می فرماید: تا بچه ها نیایند حق غذا خوردن ندارید، باز جابر از زنش سراغ بچه ها را گرفت، خانه نبودند در مرتبه سوم باز مسئله تکرار شد، جابر به زنش فشار آورد که بچه ها را حاضر کن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصرار دارد آنها سر سفره حاضر شوند.

این بار زن فهمید مسئله ای هست، رفت بچه های به گلیم پیچیده را آورد و گذاشت کنار سفره، حضرت که از ماجرا باخبر شد از صبر و ایمان و تحمل و علاقه اونسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعجب کرد و دانست که خداوند نمی خواهد زن جابر به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در فراق بچه هایش گرفتار شود.

دست به دعا برداشت و برگشت روح آن دو را از خدای توانا در خواست نمود، فی الحال هردو بلند شده و درکنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر سفره نشستند که همگی از این جریان شگفت زده شدند).

(بقیه روایت علی بن ابراهیم)

و خوردند تاسیر شدند پس فرمود: یک دست بزغاله را بیاور، آوردم و خوردند و سیر شدند و بقیه هم به این منوال از ذراع بزغاله سیر شدند.

من عرض کردم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تابه حال سه ذراع بزغاله آوردم بزغاله

دوذراع بیشتر ندارد؟! حضرت فرمود: اگر سخن نمی گفتی هرآینه همه مردم از ذراع می خوردند.

جابر گفت: همچنین ده نفر ده نفر تا همه خوردند و سیر شدند و آن قدر طعام برای ما ماند که تاچند روز دیگر خوردیم.(۱)

از جریان های پر برکت جنگ خندق، برداشته شدن سختی روزه داری است.

کلینی و علی بن ابراهیم بسند صحیح از حضرت امام جعفرصادق علیه السلام روایت کرده اند که در اول اسلام مقرر بود هرکه در شب ماه مبارک رمضان بخواب می رفت، خوردن و آشامیدن بر او حرام می شد و چون حضرت در ماه مبارک ماه رمضان حکم کرد به کندن خندق، خوات بن جبیر انصاری برادر عبداللّه بن جبیر که در احد شهید شد، در خندق کار می کرد و مرد پیر ضعیفی بود، چون به خانه برگشت با اهل خود گفت: طعامی حاضر داری که افطار کنم؟ گفتند: نه، نخواب الان غذا مهیا می کنم چون تکیه کرد بی اختیار بخواب رفت و بیدار شد، دیگر نمی توانست غذا بخورد، فردا باشکم گرسنه به خندق رفت و مشغول کار شد و در اثنای کار غش کرد چون حضرت از ما جرا باخبر شد و خداوند به خاطر او بر مسلمانان منت گذاشت و آیه مبارکه كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ بخورید و بیاشامید تا ظاهر شود برای شما ریسمان سفید صبح از ریسمان تاریک شب.

سر انجام لشکر عظیم دشمن و سپاه انبوه قریش و سایر احزاب هم پیمانشان دسته دسته با تجهیزات جنگی که داشتند از راه رسیدند و در دامنه کوه احد اردو زدند و چون به لشکر مسلمانان برنخوردند به سوی مدینه حرکت کرده، تا کنار خندق پیش آمدند، و خندق را در برابر خود دیدند، حدود یک ماه پشت خندق

۱- حیوهالقلوب مجلسی ص ۲۴۴، چاپ قدیم رحلی بتاریخ روز دوشنبه ۲ ذی القعده ۱۳۱۹ قمری از علی بن ابراهیم قمی.

زمین گیر شدند و نتوانستند وارد مدینه شوند، به ناچار در همان سوی خندق اردو زدند.

در این میان خبر پیمان شکنی یهود بنی قریظه نیز به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و فکر آن حضرت را نگران ساخت. راستی هم کار سختی بود، زیرا با این ترتیب دشمن از هر طرف مسلمانان را محاصره کرده بود و این خطری بود که بنی قریظه در حالی که مردان مسلمانان رو به روی لشکر احزاب در کنار خندق موضع گرفته اند آنها از فرصت استفاده کرده، به داخل شهر حمله کنند و زنان و کودکان و خانه های مردم را مورد هجوم و دستبرد قرار دهند.

این خبر پنهان نماند و تدریجاً همه مسلمانان از پیمان شکنی بنی قریظه مطلع شدند و بر ترس و اضطرابشان افزوده شد. پنج نفر از قهرمانان دشمن از نقطه باریکی عبور کردند، و در بین خندق و کوه سَـلْع (مرکز سپاه اسلام) به میدان تاختند و مبارز طلبیدند، این پنج نفر عبارت بودند از: ۱. عمرو بن عَبْدود ۲. عکرمه بن ابی جهل ۳. هُبَیره بن وهب ۴. نوفل بن عبدالله ۵. ضرار بن خطّاب.

هیچ یک از آنان در شجاعت، شهرت عمرو بن عبدود را نداشت و سالخورده تر و با تجربه تر از وی در جنگها نبود، و بلکه به گفته اهل تاریخ در آن روزگار هیچ شجاعی در میان عرب شهرت عمرو بن عبدود را نداشت. او را «فارس یلیل» می نامیدند و با هزار سوار او را برابر می دانستند. از این رو مسلمانان نیز تنها از جنگ با او واهمه داشتند وگرنه همراهان او چندان ابهتی برای آنها نداشتند.

با عبور اینها از خندق مسلمانانی که جلوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صف کشیده و خود را سپر انسانی قرار داده بودند، از ترس جان به پشت سر حضرت رفته و حضرت را به جلو انداخته و رنگ از رخ همگان پریده بود.

البته برای پهلوانان و سلحشورانی مانند عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابی جهل که به همراه این سپاه گران به مدینه آمده بودند تا انتقام کشتگان بدر و احد را از سربازان جانباز اسلام نگیرند، بسیار دشوار و ننگین بود که بدون هیچ گونه زد و

خورد و کشت و کشتار و کارزاری به مکه بازگردند.

عمرو بن عبدود که توانسته بود خود را به این سوی خندق برساند و آرزوی خود را که جنگ در میدان با مسلمانان باشد برآورده سازد، با نخوت و غروری خاص اسب خود را به جولان درآورده و با نعره های پیاپی مبارز می طلبید و می گفت:

وَ لَقَدْ بُحِحْتُ مِنَ النِّداءِ بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبارِزٍ***و وقفت اذ جبن الشجاع بموقف البطل المناجز

صدایم از فریاد کشیدن، گرفت و خسته شدم، آیا کسی هست که به نبرد با من به میدان آید؟ و ایستاده ام درجائی که شجاع می ترسد و من در مقام پهلوان جنگجو ایستاده ام».

حضرت علی (علیه السلام) اجازه خواست به جنگ او برود. پیغمبر فرمود: «او عمرو است؟». حضرت علی (علیه السلام) عرض کرد: «اگر او عمرو است منهم علی بن ابی طالبم!»(۱)

مسلمانان از وحشت، در سکوت فرو رفته بودند، تنها حضرت علی علیه السلام با شنیدن صداهای پیاپی «عمرو»، مکرر به پیامبر التماس می کرد تا اجازه رفتن به میدان را به او بدهد.

سرانجام پیامبر صلّی الله علیه و آله به علی علیه السلام اجازه داد، و فرمود:

برو از فاطمه عمّامه زرد رنگ مرا گرفته بیاور، فاطمه از خواستن عمامه زرد ناراحت شد چون آن را در مواقع حساس و خطرناک به سر می بست، و پرسید پسر عمو چه مشکلی پیش آمده است؟ حضرت جریان را گفت و عمامه را آورده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم نمود و حضرت عمامه را بر سر او بست و شمشیر ذوالفقارش را به دست او داد و هنگام بدرقه، در حقّ علی علیه السلام چنین دعا کرد: «خدایا! در جنگ بدر، «عبیده بن حارث» (پسر عمویم) را از من گرفتی، و در جنگ احد، حمزه (عمویم) را از من گرفتی، اینک این علی بن ابیطالب برادر من است پروردگارا مرا

۱- حیوهالقلوب مجلسی ص ۲۴۷، چاپ قدیم رحلی بتاریخ روز دوشنبه ۲ ذی القعده ۱۳۱۹ قمری.

تنها نگذار.»

سپس فرمود: «بَرَزَ الایمانُ کُلُّهُ اَلَی الشِّرْکِ کُلِّهِ؛ تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفت.»(۱)

حضرت علی علیه السلام شتابان به میدان رفت و جواب رجز خوانی عمرو را چنین داد و فرمود:

لاتعجلن لقد أتاک مجیب صوتک غیر عاجز***ذو نیّه وبصیره والصبر منجی کل فائز

انّی لأرضی القوم أن أقیم علیک نائحهالجنائز***بضربه نجلاء تبقی ذکرها عندالهزاهز

عجله نکن آمد به سویت کسی که به صدایت جواب دهد بدون عجز*** صاحب نیت و بصیرت خوب، و صبر نجات دهنده همه به رستگاری رسیدگان است.

من بهترین فرد گروهم که زنان نوحه گر را به کنار جنازه ات بکشانم*** با یک ضربت شمشیر شکافنده که یاد آن بماند در هنگام همه کارزارها.

عمرو با بی اعتنائی پرسید من أنت أیّها الشّاب؟ فرمود:

أناالّذی سمّتنی أمّی حیدره***ضرغام اجام و لیث قسوره

منم آن کس که مادرم مرا حیدر نامیده***شیر جنگلها وبیشه زارهاو شیر هجوم برنده به دشمن.

منم علی بن ابی طالب گفت: پسر برادرم من با پدرت دوست بودم برگرد کس دیگر به جنگ من آید، فرمود: دوستی جاهلیت را اسلام از هم گسسته است.

و فرمود: «ای عمرو! تو در عصر جاهلیت می گفتی سوگند به لات و عُزّی، هر کس مرا به یکی از سه چیز بخواند همه سه تقاضای او، یا یکی از آنها را می پذیرم.»

عمرو: آری چنین است.

علی علیه السلام فرمود: من به تو پیشنهاد دارم و آن گواهی دادن به یکتایی خدا و رسالت محمد صلّی الله علیه و آله می باشد.

عمرو: از این تقاضا بگذر.

۱- بحار، ج ۲۰، ص ۲۱۵.

علی علیه السلام: بیا و از راهی که آمده ای برگرد.

عمرو: نه، این کار ننگ است و نُقل مجالس زنان قریش خواهد شد، هرگز این ننگ را به زبان زنان نمی افکنم.

علی علیه السلام: تقاضای دیگری دارم و آن این که: از اسب پیاده شو و با من بجنگ.

عمرو، خندید و گفت: «گمان نمی کردم مردی از عرب، چنین پیشنهادی به من کند، من دوست ندارم مرد بزرگواری چون تو را بکشم، با این که با پدرت در زمان جاهلیت دوست بودم.»

علی علیه السلام فرمود: ولی من دوست دارم تو را بکشم، اگر می خواهی پیاده شو!

عمرو از این سخن برآشفت، از اسب پیاده شد و اسب را پی کرده به علی حمله کرد، و شمشیری به جانب سر آن حضرت حواله نمود که علی (علیه السلام) سپر کشید و آن ضربت را رد کرد. با این حال شمشیر عمرو سپر را شکافت و جلوی سرِ علی علیه السلام را نیز زخمدار کرد. اما علی (علیه السلام) در همان حال مهلتش نداده و شمشیر را از پشت سر حواله گردن عمرو کرد و چنان ضربتی زد که گردنش را قطع نمود و او را بر زمین انداخت.

و در روایت حذیفه است که علی (علیه السلام) شمشیر را حواله پاهای عمرو کرد و هر دو پای او را از بیخ قطع نمود

در نقل دیگری است که جابر گوید: «من در آن وقت به همراه علی (علیه السلام) رفتم تا جنگ و کارزار آن دو را تماشا کنم و چون به یکدیگر حمله کردند غباری بلند شد که دیگر کسی آن دو را نمی دید و در میان آن غبار ناگاه صدا تکبیر علی (علیه السلام) بلند شد و همه دانستند که عمرو به دست علی (علیه السلام) به قتل رسیده و کشته شده است.»

یاران عمرو با اسب، خود را به خندق افکندند، از سوی دیگر مسلمانان با شنیدن صدای تکبیر علی علیه السلام، کنار خندق آمدند، دیدند «نوفل» با اسبش در میان خندق افتاده، و آن اسب نمی تواند او را از آن جا بیرون برد، او را سنگباران کردند، نوفل گفت: «چنین نکنید مرا با این ذلت نکشید بلکه مردی از شما بیاید و با

من بجنگـد.» در این هنگـام علی علیه السـلام به نوفـل حمله کرد و او را نیز کشت، سـپس به قهرمان سوم دشـمن «هُبَیرَه» حمله کرد، او نیز بر خاک هلاکت افتاد، و دو قهرمان دیگر (عکرمه و ضرار) گریختند.

هلاـکت این قهرمانـان به دست علی علیه السـلام از یـک سو، و طوفان و شـدت سـرما و کمبود علوفه دشـمن از سوی دیگر، و کمک های آسـمانی از سوی سوم، موجب شد که سپاه ده هزار نفری دشـمن با کمال خواری، جبهه را ترک کرده و به سوی مکه عقب نشینی نماید.(۱)

شیخ طبرسـی و دیگران روایت کرده انـد، مشـرکان فرسـتادند بـدن نوفـل را به ده هزار درهم بخرنـد حضـرت فرمود: ما قیمت مردگان را نمی خوریم جیفه اورا به هرجامی خواهید ببرید.(۲)

حضـرت علی علیه السلام خواست سر عمرو را بردارد گفت: من از تو خواهشی دارم، بعد از کشتن من تمام اسلحه های جنگی پرقیمت مرا بردار که فقط به دسته شمشیرم مالیات و خراج ۷ سال قبیله امرا، خرج کرده ام امالباس مرا نبر و بدن مرا عریان رها نکن چون خیلی از مردم به تماشای جسـد من خواهنـد آمـد، اگر بـدن مرا لخت ببیننـد هم برای تو خوب نیست و هم برای من آبرو ریزیست.

امام فرمود: نگران نباش من حتی اسلحه های پر قیمت تراهم نمی برم من برای مال و منال نمی جنگم!!!.

سپس سـر از بـدن «عمرو» جـدا نمود و آن را نزد پیامبر آورد، و آن را پیش روی پیامبر صلّی الله علیه و آله بر زمین انـداخت، ابوبکر و عمر پیش آمدند و سر مبارک علی علیه السلام را بوسیدند.(۳)

علی علیه السلام هیچ یک از ابزار جنگی عمرو، شمشیر نیزه و لباس رزم و سپر و سایر را،

۱- ترجمه ارشادمفید، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۸۶، و منابع گوناگون دیگر.

۲- حیوهالقلوب: چاپ قدیم ص ۲۴۹.

۳- ترجمه ارشاد مفید، ج ۱، ص ۹۳.

با این که از نظر اسلام مال خاص او بود، باخود نبرد و بزرگواری خود را به اثبات رسانید.

عمر گفت: یاعلی چرا زره اورا نکندی زرهی که در میان عرب نکوتر از آن نیست؟ فرمود: نخواستم که اورا برهنه بگذارم و چون خواهر عمرو دید که اورا برهنه نکرده اند و زره اورا نکنده اند گفت: کفو کریمی اورا کشته است و چون شنید امیرمؤمنان علیه السلام اورا کشته است، راضی شد و گفت اگر غیر از علی عمرو را کشته بود تا آخر ابد گریه می کردم.!(۱)

ارزش ضربت علی علیه السلام

در جنگ خندق

هنگامی که حضرت علی با پیروزی به حضور پیامبر آمد، پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله درباره ارزش ضربت و پیروزی علی علیه السلام فرمود:

«ضَرْبَهُ عَلِی یوْمَ الْخَنْدَقِ افْضَلُ مِنْ عِبادَهِ الثَّقَلَینِ؛ ارزش ضربتی که علی در جنگ خندق بر دشمن فرود آورد، از ارزش عبادت جن و انس برتر است.»(۲)

و در عبارت دیگر آمده که فرمود:

«لَوْ وُزِنَ الْیوْمُ عَمَلُـکَ بِعَمَـلِ جَمِیعِ امَّهِ مُحَمَّدٍ، لَرُجِّحَ عَمَلُـکَ عَلی عَمَلِهِمْ ...؛ اگر امروز ارزش عمل تو با ارزش عمل همه امت من سنجیده شود، ارزش عمل تو بر ارزش عمل همه امت، برتری می یابد.»

سپس افزود: «زیرا با کشته شدن عمرو بن عبدود، به همه خانه های مشرکان، ذلّت و خواری وارد گردید، و به همه خانه های مسلمانان، عزت و شکوه، وارد شد.»

۱- حیوهالقلوب: چاپ قدیم ص ۲۴۹.

۲- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۲؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۵۴ و ۵۵.

«لمبارزه علی بن ابی طالب لعمرو بن عبدود یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامه» البته مبارزه علی بن ابی طالب با عمروبن عبدود روز خندق، افضل است از اعمال امت من تاروز قیامت.(۱)

البته فلسفه این سخن روشن است: در آن روز اسلام و قرآن در صحنه نظامی بر لب پرتگاه قرار گرفته بود و بحرانی ترین لحظات خود را می پیمود و کسی که با فداکاری بی نظیر خود اسلام را از خطر نجات داد و تداوم آن را تا روز قیامت تضمین نمود و اسلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت، علی علیه السلام بود، بنا بر این عبادت همگان مرهون فداکاری اوست.

شرح کوتاه این که: اگر علی علیه السلام به میدان نرفته بود، هیچ یک از مسلمانان چنین جرئتی را نداشتند، و ارتش ده هزار نفری دشمن وارد مدینه شده و سپاه اسلام را تار و مار می کرد، با کشته شدن «عمرو» و قهرمانان دشمن به دست علی علیه السلام، حلقه محاصره دشمن شکسته شد، و کمر دشمن خم گردید و داغ جانکاهی بر دل دشمن نهاده شد، که موجب عقب نشینی آنان گردید.

اگر علی علیه السلام قهرمانان پیشتاز دشمن را نمی کشت، عبور سپاه دشمن از خطّ دفاعی خندق، قطعی بود، و در چنین صورت نه تاک می ماند و نه تاک نشان، بر همین اساس و محاسبات نظامی، و ارزیابی دقیق است که پیامبر صلّی الله علیه و آله، ارزش ضربت علی علیه السلام را برتر از ارزش اعمال جن و انس دانست.

جنگ خندق با تمام مشکلاتی که برای مسلمانان ایجاد کرده بود و فشار دشواری که برای آنها داشت با نصرت الهی به سود مسلمانان پایان یافت و احزاب به سرعت به سوی مکه کوچ کردند. مسلمانان اثاثیه و خیمه و خرگاه دشمن را برداشته و پیروزمندانه به شهر بازگشتند.

۱- المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و اعداد: عبد الرحمن المرعشی، چاپ اول، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ه. ق، ج ۳، ص ۳۲.

طوفان ویرانگر، یا امداد غیبی خدا

دشـمنان زیاد که از احزاب مختلف تشکیل شده بودند، مدینه را در محاصره شدید قرار داده بودند، و این محاصره حدود یک ماه طول کشید. مسلمانان در فشار سخت کمبود غذا قرار گرفتند، تا آن جا که طبق بعضی از روایات پیامبر صلّی الله علیه و آله که مشغول کندن خندق بود، سه روز گرسنه ماند، و حضرت زهرا علیهاالسلام قطعه اندکی از نان خشک برای آن حضرت برد.(۱)

نتایج جنگ خندق در این ماجرا، حوادث گوناگونی رخ داد که مهم ترین آنها؛

۱- جنگ خندق، ۲- کشته شدن عمروبن عبدود ۳- شکستن صخره داخل خندق وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۴- حریان نهار دادن جابر به کار کنان خندق ۵- زنده شدن بچه های جابر با اعجاز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۶- ماجرای امداد غیبی ۷- آمدن طوفان، ۸- قلع و قمع یهودیان کارشکن و عهد شکن، ۹- در نهایت برداشته شدن شرایط سخت روزه داری، بود که بطور اختصار به عرض عزیزان و شنوندگان رساندم.(۲)

در تاریخ آمده است که خواهر عمرو کشته شدن برادرش را شنید با زنان قبیله اش، دسته جمعی حرکت کرده خود را به مدینه رساندند، وقتی که با شیون و ناله همگانی، بالای سر برادر رسید، به جنازه نگاه کرد و دید هیچکدام از اسلحه ولباس رزم پر قیمت او را نبرده اند، به همراهانش صدا زد هیچکدام از شماها به برادر من گریه نکنند، خودش نیز اشک چشمش را پاک کرد!.

پرسیدند خانم این چه دستور است برادر با این بزرگی و بزرگ قبیله مان را از دست دادیم گریه نکنیم؟! گفت: نه، زیرا برادر من کسی نبود که کنار زن وبچه اش بمیرد او مرد کارزار و جنگاور بود و باید در میدان جنگ می میرد، من از این ترس

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۲.

۲- جریان جنگ خندق کلااز منابع مورد اعتماد، تلخیص و تنظیم و نقل گردید.

داشتم که برادرم در دست شخص پست و کمتر از خود کشته شود، ولی می بینم برادر من در دست شخصیت بزرگوار کشته شده که این همه تسلیحات پر بهای جنگی اورا نبرده و دست نزده است.

پرسید قاتل برادرم کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب، گفت: پسر ابی طالب بزرگ قریش و مکه؟ گفتند: بلی گفت: من افتخار می کنم برادرم در دست شخص بزرگتر از خودش به قتل رسیده است نه کمتر از خودش!!.

و مبلغ سنگینی پیشنهاد کرد تا جنازه برادر را ببرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مابه مرده پول نمی گیریم هرجا می خواهد ببرد.(۱)

جان عالم به قربانت ای عزیز زهراء علیها السلام در وداع آخر پیراهن بی ارزشی را از فضه گرفته و زیر لباست پوشیدی که آن اشقیای بی ارزش اقلا آن را نبرند که بدن شریف

۱- مولوی در دفتر اول مثنوی معنوی خود، ابیات ۳۷۲۱ تا ۳۸۱۰، به تفصیل، جریان نبرد امام علی علیه السلام و عمروبن عبدود را آورده است. در اینجا، فقط به چند بیت از آن شعر بلند اشاره می کنیم: از علی آموز اخلاص عمل شیرحق را دان مُنزّه از دغل در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی در زمان انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی گشت حیران آن مبارز زین عمل وز نمودن عفو و رحمت، بی محل گفت برمن تیغ تیزافراشتی از چه افکندی مرا بگذاشتی گفت من تیغ از پی حق می زنم بنده حقم نه مأمور تنم شیر حقّم، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا که نیم، کوهم ز حلم و صبر و داد کوه را کی در رباید تند باد تیغ حلمم گردن خشمم زده است خشم حق بر من چو رحمت آمده است پدیدآورنده: سوری، محمود.

عریان نمانـد ولی آن را هم بردنـد مولای متقیان علیه السـلام زره پر قیمت عمرو را نبرد که بـدنش در دید مردم لخت و عریان نمانـد امـا پست فطرتـان کوفه پیراهن کهنه را هم از بـدن جگر گوشه زهراء و پاره تن رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم کندند و بردند!!!.

بـدین جهت بود که خواهر بالاـی سر برادر، گریه کنـان می گفت: برادر آن پیرهن چه شـد؟! این ارذل ها آن را هم از بـدنت کندند!.

در میـان عرب رسم بر این بود پس از پایـان جنـگ، اسـیرانی را که گرفته بودنـد اگر از خـانواده محترم و بـا شخصـیت بود، به کمرش شال یا کمربنـد ابریشم می بسـتند که از هرجا عبور کردنـد، مردم بفهمند این اسـیر از خانواده یا قبیله بزرگوار است که اورا اذیت نکننـد اما اگر از قبیله پست و خانواده گمنام بود، ریسـمان قرمز به بازوانش می بسـتند که در مسـیر راه هرچه بتوانند اذیتش کنند.

علیـا مخـدره زینب علیها السـلام انتظار داشت که لا اقل به کمر اسـیران آل اللّه کمر بنـد ابریشم ببندنـد که در راه مورد آزار و اذیت قرار نگیرند ولی بمیرم الهی وقتی دید ریسـمان سـرخ به بازوان آنها می بندند دیگر تاب نیاورد و گریه سر داد که خدایا با این رفتار در مسیر شهرها و روستاها، با اینها چه رفتار و برخوردهائی خواهد شد.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۲۷ دوستی با علی علیه السلام و نمونه هائی از آن

دوست داشتن علی علیه السلام و اولاد او از سفارشات اکید و مکرر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

در قرآن کریم می فرمایـد: إِنَّمـا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاـهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکـاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ (۵۵) وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَ

حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ (۵۶) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ الْکُفَّارَ أَوْلِیاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۵۷) مائده: ۵۵ سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند. ۵۶ و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند، پیروزند؛ (زیرا) حزب و جمعیّت خدا پیروز است. ۵۷ ای کسانی که ایمان آورده اید! افرادی که آیین شما را به باد استهزاء و بازی می گیرند- از اهل کتاب و مشرکان- ولیّ خود انتخاب نکنید و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر فرمود: ألست أولی بکم من أنفسکم؟ قالوا بلی یارسول اللّه، فرفع یدیه الی السّماء و قال ألا من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه أللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله آیا من از خود شما به شما اولی تر نیستم؟ گفتند بلی ای رسول خدا، سپس دستهایش را به آسمان بلند کرد و گفت: آگاه باشید هرکس من مولای اویم این علی مولای اوست، خدایا دوست دار آنان که علی را دوست دارند و دشمن بدار کسانی را که علی را دشمن بدارند، و کمک کن به آنان که علی را یاری رسانند و خوار (وذلیل) کن کسانی ر که علی را خوار نمایند.

در روایات فریقین شیعه و سنی آمده است که فرمود: علیٌّ منّی بمنزله هرون من موسی الا أنّه لا نبیّ بعدی علی در منزلت و مقام مانند من است مگر نبوت که بعداز من، پیغمبری وجود ندارد.

در این مورد گفتار را طولانی نکنیم چون دوست داشتن و همچنین قبول ولایت او از مسلّمات است و شکی در آن نیست مگر برای آنان که جاهل صرف است یا اشکالی در ریشه وجود او هست اگر در این باره کسی شک و تردیدی دارد، به کتاب الغدیر علامه أمینی و دیگر کتاب های مربوطه، مراجعه نمایند تا مطلب روشن شود.

حال به نمونه هائی از دوستداران و جانبازان در راه علی علیه السلام توجه فرمائید.

دوستانی مانند رشید هجری و میثم تمار و حجربن عدی و غیرهم در تاریخ و روایات زیاد آمده است که در این مجلس جریان وفا داری و شهادت یکی از آن ها را نقل می کنم و در سایر سخنرانی هایم نیز، شرح حال بعض دیگر از این عاشقان راه حق و حقیقت، بیاناتی خواهم داشت، انتظار دارم با دیده انصاف بر آن نگریسته و بدون تعصب گوش داده و با مراجعه به وجدان سالم خود، در باره آن ها قضاوت کرده و خود را با آنان مقایسه نمائیم و بدانیم تفاوت ره زکجاست تا به کجا!!.

حبیب بن مظاهر

پیر میداندار عشق حبیب ابن مَظاهر (مُظَهّر) اسَدی

«حبیب» فرزند «مظهر بن رئاب بن اشتر بن جخوان» است.(۱) برخی به جای «مظاهر» او را «مظهّر» خوانده اند. ایشان از اشراف و چهره های سرشناس، مورد احترام و اعتماد کوفه و از قبیله «بنی اسد» بوده است.(۲)

به گزارش کلبی «حبیب» صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرده است.(۳) همه تاریخ نگاران نگاشته اند که او در دوران امام علی علیه السلام مقیم کوفه شده است.

امام علی علیه السلام و حبیب

تاریخ نگاران گفته اند که حبیب در دوران امام علی علیه السلام در کوفه سکونت کرد و او را همیشه همراهی کرده است.(۴) او از یاران امام علی علیه السلام بود و در تمام جنگ ها در خدمت حضرت مولی شمشیر می زده است. «حبیب» چنان به امام خود نزدیک بود که از اصحاب سرّ امیرالمومنین و از حاملان علوم آن بزرگوار به

۱- ابصار العین، ص ۱۰۰.

۲- مقتل الحسین مقرم، ص ۲۵۴.

۳- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۱۴۲.

۴- ابصار العین، ص ۱۰۱.

شمار آمده است.(۱)

حبیب، حامل اسرار الهی

جناب کشّی که بزرگ رجالی شیعه است از فضیل بن زبیر(۲) گزارش کرده است.

«میثم تمار در حالی که بر اسب خود سوار و در حال عبور بود که حبیب بن مظاهر اسدی در حالی که در مجلس بنی اسد بود او را استقبال کرد؛ سپس حبیب گفت: گویا می بینم شیخی را که جلوی سرش مو ندارد و شکمی بزرگ دارد و نزدیک «دار الرزق» کدو می فروشد؛ او را به سبب محبت به اهل بیت پیامبرش به صلیب و دار آویخته اند. همانگونه که بر چوبه دار است، دو لگام به دهان او زده می شود.

شکمش را پاره می کنند. پس میثم گفت: و البته من خود بهتر می دانم مردی سرخ و سفید را که او برای یاری فرزند دختر پیامبر خارج می شود، پس کشته می شود، و سر او را در کوفه می گردانند. سپس هر دو از یکدیگر جدا شدند. اهل آن مجلس گفتند:

تا به حال دروغگوتر از این دو مرد ندیده ایم. فضیل گفت: هنوز جلسه به هم نریخته بود که «رُشَید هُجری» سر رسید و سراغ میثم و حبیب را گرفت. مردم گفتند: آن دو از هم جدا شدند و ما شنیدیم که آنها چنین و چنان می گفتند. رشید گفت: خداوند میثم را رحمت کند. او (نکته ای را) فراموش کرد و خود افزود که برای کسی که سر او را بیاورد صد درهم پرداخت خواهد شد. سپس پشت کرد و رفت. آن گروه گفتند: به خدا قسم این از همه آنها دروغگوتر است. گزارشگر گفت: دورانی بیش از گذر شب و روز نگذشت که خود دیدم میثم را در باب «عمرو بن حریث» به دار آویختند و سر حبیب که با حسین علیه السلام کشته شده بود آورده شد و خود دیدم که هر چه

۱- ابصار العین، ص ۱۰۱.

۲- شیخ طوسی فضیل بن زبیر را از یاران و اصحاب امام باقر و امام صادق علیهماالسلام دانسته است. رجال شیخ طوسی، ص ۲۷۲ و ۱۳۲.

گفتند همان شد.»(۱)

حبیب و کوفه

پس از مرگ معاویه به اهل کوفه خبر رسید که امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شده و از بیعت با یزید سر باز زده است. حرکت امام به سوی مکه بسیار معنا دار بود. شیعیان حضرت در منزل «سلیمان بن صرد خزاعی» جمع شدند. بنا شد که نامه هایی به سوی امام نوشته شود و همگی حضرت را به کوفه دعوت کنند. خطبا هم در نماز جمعه ها مردم را به این مسئله سوق دهند. از جمله کسانی که به امام نامه نوشت و حضرت را به کوفه دعوت کردند، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و سلیمان بن صرد ... بودند.(۲)

این گونه گفته اند: هنگامی که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد و به منزل مختار فرود آمد، شیعیان رفت و آمد با ایشان را شروع کردند.(۳) در برابر او برخی از سخنوران چون عابس بن ابی شبیب شاکری به سخن برخاستند. پس از وی حبیب از جای برخاست و عابس را مدح بلیغی کرد و گفت: خدا رحمتت کند، البته آن چه در باطن داشتی در قالب جملاتی کوتاه بر زبان آوردی! در حالی که به خدایی که جز او معبودی نیست. ما همه بر همان راهی هستیم که تو بر آن استوار گشته ای.»(۴)

ورود حبیب به کربلا

«روزی حبیب با عیالش مشغول صرف نهار بودند، در را زدند حبیب رفت دم در دید عربی گرد آلود نامه ای به حبیب داد و با سرعت برگشت!.

نامه را همانجا باز کرد دید از امام حسین علیه السلام به این مضمون است «من الحسین

۱- رجال الکشی، ص ۷۸، ش ۱۳۳/ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۲۸.

۲- ابصارالعین، ص ۲۵/ الارشاد، ج ۲، ص ۳۷/ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۳.

۳- اللهوف، ص ۱۰۸/ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱/ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۵، الاخبارالطوال، ص ۳۴۱

۴- ابصارالعین، ص ۱۰۲.

بن علی الی فقیه اهل البیت حبیب بن مظاهر حبیب توکه ما را بهتر می شناسی به کمک احتیاج دارم» نامه را پنهان کرد و باتأخیر برگشت، عیالش پرسید که بود؟

خواست مسئله را مخفی نماید ولی اصرار عیال وادار کرد، حقیقت را بگوید، پرسید آیا می روی؟ حبیب برای این که نظر عیالش را بداند، فرمود: نه، چرا؟ چون اگر من بروم دیگر زنده بر نمی گردم و آن وقت ابن زیاد به تو اذیت می کند، پرسید واقعا نمی روی؟! بلی، عیال روسری را از سر برداشت و گفت: پس بگیر این رو سری را و بر سر کن! فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تو یاری می خواهد و تو از رفتن باز میمانی، فرمود: نگران نباش می روم می خواستم نظر ترا بدانم،

حبیب طبق قرار دادی که با مسلم بن عوسجه داشت، غلامش را خواست و اسبش را به او داد و دستور داد در جای معینی در کنار شهر منتظر بماند، وقتی که خواست از خانه بیرون رود، عیالش گفت: حبیب سلام مرا به زینب دختر امیر مؤمنان علیه السلام برسان وبگو اگر من پیر و ناتوان نبودم، همراه تو می رفتم و با غم و مصایب او شرکت می کردم.

حبیب لباس معمولی خود را پوشید و به آرامی راه می رفت که توجه کسی را به خود جلب نکند و باتأخیر و معطلی به محل معین رسید دید غلام با اسب او سخن می گوید: حیوان خیال نکن من ترا از این راه بر می گردانم، اگر صاحبت نیامد خودم سوارت شده و به یاری مولایم می روم!.

حبیب را گریه گرفت که ای حسین ببین کار به کجا رسیده است که برده ها هم آماده یاری توأند و فرمود: برو ترا آزاد کردم، گفت: حالا ـ که من آزاد شدم مراهم با خود ببر تا به مولایم کمک کنم از آن طرف هم مسلم بن عوسجه با پسرش رسید و راهی کربلا شدند.

امام حسین علیه السلام سربه زانو گذاشته و در خیمه به فکر فرو رفته، از دختران آمدند که بابا برای عمربن سعد پشت سرهم کمک می آید و چرا کسی به کمک ما نمی آید؟

به سوی کوفه اشاره کرد و فرمود: آنست به ما هم کمک می آید، دخترها با

خوشحالی به عمه ها و مادرانشان مژده دادند که برای ما هم از کوفه کمک می آید همه منتظر شدند دیدند حبیب با مسلم آمدند و زینب علیا علیها السلام که آنها را شناخت فرمود: از من به حبیب سلام برسانید و بگوئید حبیب روزهای سخت حسینم را فراگرفته است و ازیاری او مضایقه نکنید!».(۱)

حبیب بن مظاهر و دوست بزرگوارش مسلم بن عوسجه پیش از ماجرای کربلا در کوفه، برای یاری امام حسین علیه السلام از مردم بیعت می گرفتند. هنگامی که ابن زیاد به کوفه آمد و بر مردم سخت گرفت، مردم مسلم را تنها نهادند و بیعت شکستند، قبیله بنی اسد حبیب و مسلم بن عوسجه را نزد خود پنهان کردند تا به آنها آسیبی نرسد، و هنگامی که امام به کربلا آمد، این دو دوست صمیمی به سوی حضرت رهسپار شدند. در آن اختناق، روزها از چشم جاسوسان و ماموران ابن زیاد پنهان می شدند و شب ها طی طریق می کردند تا به اردوی امام ملحق شدند.(۲)

حبیب در روز تاسوعا

پس از آن که حبیب، یاران کم امام و زیادی دشمنان را مشاهده کرد، از ایشان اجازه خواست تا قبیله «بنی اسد» را که در نزدیکی کربلا سکونت داشتند به یاری امام دعوت کند و امام به او اجازه داد. او به میان قبیله خود آمد و از آنها درخواست کرد که پسرِ دختر پیامبر خدا را یاری کنند تا شرف دنیا و آخرت برای آنها باشد. او را نود مرد اجابت کردند. شخصی که از قبیله «حّی» بود به عمر بن سعد خبر داد که گروهی به سوی امام رهسپار شده اند. ابن سعد چهارصد مرد جنگی را به سپاه «ازرق» ملحق ساخت. این گروه با آن مردان حق در بین راه درگیر شدند و در این نزاع و جدال، جماعتی از «بنی اسد» کشته شدند. هر کسی که زنده مانده بود، شبانه گریخت و خود را به قبیله «حی» رسانید. آری حبیب به سوی امام حسین علیه السلام بازگشت و آن حضرت را از آن چه اتفاق افتاده بود، با خبر کرد. امام فرمود:

۱- تلخیص از تعدادی از منابع گوناگون معتبر.

۲- ابصارالعین، ص ۵۷.

نخواستید مگر آن چه خداوند خواست، در حالی که هیچ قدرت و قوه ای جز خدای بزرگ نیست.(۱)

دعوت حبیب در روز تاسوعا

طبری گزارش کرده: ابن سعد، «کثیر بن عبدالله شعبی» را به سوی امام حسین علیه السلام فرستاد، هنگامی که آمد ابوثمامه او را شناخت و بازگرداند. پس از آن ابن سعد «قره بن قیس حنظلی» را به سوی امام فرستاد. وقتی امام حسین علیه السلام او را دید که به سویش می آید، فرمود: آیا او را می شناسی؟ حبیب در پاسخ گفت: آری، این مردی از قبیله تمیم از حنظله است و او پسر خواهر ماست. آری، من او را به خوش رأیی می شناسم. آنگونه که باور دارم این است که در این مقام، شهادت خود را قرار خواهد داد.

طبری گوید: پس قره آمد تا به امام حسین علیه السلام سلام کرد. و نامه عمر بن سعد را به دست آن حضرت رسانید. امام او را پاسخ داد. سپس حبیب به او روی کرد و فرمود: وای بر تو ای قره! آیا به سوی قوم ستمگر باز می گردی؟ این مرد را یاری کن تا به توسط پدرانش خداوند تو را به کرامت یاری فرماید و ما نیز با تو هستیم. قره گفت: من به سوی همراه خودم باز می گردم تا جواب نامه اش را برسانم و بیندیشم خود چه باید بکنم.(۲)

درسی که می توان گرفت: از این ماجرا چند نکته به دست می آید:

۱. حبیب از محرمان درگاه امام حسین علیه السلام بود و امام درباره دیگران با او مشورت می کرده اند؛

۲. حبیب در خیرخواهی برای بندگان خدا و مقام امامت همیشه تلاش می کرد و

۱- کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۹۰- ۹۱/ مقتل الحسین مقرم، ص ۲۵۴/ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۸، باب ۳۷.

۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۵۱۱- ۵۱۰.

قره را در آخرین روز هم به سوی امام دعوت کرد؛

۳. شرح صدر مبلغان الهی نیز درسی آموزنده است که از لحن حبیب با قره و سپس پاسخ منفی او را درک و می پذیرد.

حضرت عباس علیه السلام و حبیب

روز نهم محرم به لشکر عمر سعد دستور دادند تا به لشکر امام حسین علیه السلام حمله کنند. حضرت عباس علیه السلام به امام خبر داد: ای برادر، قوم به سوی شما می آیند. امام فرمود: عباس! جانم فدایت بر اسب سوار شو و به نزد آنها برو و به آنها بگو شما را چه شده؟ و چه چیز باعث شده به این سمت حرکت کنید.

حضرت عباس علیه السلام با بیست نفر از یاران، چون حبیب و زهیر رهسپار میدان شدند تا خبر بیاورند. دشمن گفت: امیر امر کرده که تحت فرمانش در آیید یا آماده جنگ شوید. عباس علیه السلام فرمود: عجله نکنید تا به اباعبدالله خبر دهم، سپس شما را ملاقات کنم.(۱)

حضرت عباس علیه السلام به سوی برادر بازگشت و از یاران خواست که این قوم را موعظه کنند. حبیب به زهیر گفت: اگر می خواهی با این قوم سخن بگو. زهیر گفت: تو پیش از این شروع کرده ای، پس با آنها سخن بگو. حبیب فرمود: «ای مردم! به خدا قسم نزد خدای تعالی در روز قیامت بد گروهی اند کسانی که به استقبال فرزند پیامبر و خاندان اهل بیت او و بندگانی از اهالی این شهر آمده اند تا آنها را به قتل رسانند، در حالی که آنها بندگانی عبادت پیشه، شب زنده دار، سحرخیز و بسیار به یاد خدایند.

«عزره بن قیس» در پاسخ گفت: هر چه می توانی خودستایی کن.(۲)

۱- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۶.
۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۷- ۴۱۶/ مقتل الحسین مقرم، ص ۲۵۶.

درسی که می توان گرفت: حبیب، ویژگی یاران امام را شب زنده داری، سحرخیزی و فراوانی یاد خداوند و بندگی آنها دانسته است. آیا افتخار دیگری برای انسان های کامل می توان سراغ داشت؟

حبیب در شب عاشورا

در شب عاشورا، حبیب چون «بُریر» شادمان و خرسند بود. به گونه ای که «یزید بن حصین» به او خرده گرفت: ای برادر! این ساعت زمان شوخی نیست. «حبیب» در پاسخ گفت: کجا از این جا سزاوارتر برای سرور خواهد بود؟ در حالی که تنها فاصله ما با حورالعین، حمله این قوم بر ماست تا که شمشیرها را از نیام برکشند.

قدری (۱) از شب عاشورا گذشت، «نافع» می گوید: امام وارد خیمه خواهرشان زینب (سلام الله علیها) شدند. من در برابر خیمه به انتظار امام بودم که شنیدم حضرت زینب (سلام الله علیها) به امام عرض کرد: آیا شما نیّات یارانتان را امتحان کرده اید؟ من نگران آنم که آنان نیز به ما پشت کنند و در هنگامه درگیری شما را تسلیم دشمن کنند. امام در پاسخ فرمودند: به خدا سوگند اینها را امتحان کرده ام؛ پس آنها را مردانی یافتم که سینه سپر کرده اند، به گونه ای که به مرگ زیرچشمی می نگرند و به مرگ در راه من چنان شیرخواره به سینه مادرش انس دارند.(۲)

نافع می گوید: چون این گفتار امام را شنیدم، گریه ام گرفت و نزد حبیب بن مظاهر رفتم و داستان گفت و گوی امام و خواهرش را بازگو کردم.(۳) حبیب گفت: به خدا سوگند، اگر انتظار امر امام نبود در همین شب با این شمشیرم به آنها حمله ور می شدم. نافع می گوید: به حبیب گفتم: من نزد خواهرشان بوده ام؛ گمان می کنم باید زن ها را تسکین خاطری داد. آیا می توانی یارانت را جمع کنی تا نزد آنها رفته

۱- مقتل الحسین مقرم، ص ۲۶۳.

۲- مقتل الحسین مقرم، ص ۲۶۵.

۳- مقتل الحسین مقرم، ص ۲۴۶.

خاطرشان را آسوده کنیم؟

«حبیب» از جای برخاست و فرمود: ای یاران مردانگی! ای شیران! چون شیران وحشی از آشیانه های خود به در آیید. سپس به بنی هاشم گفت: به خیمه های خویش بازگردید (امیدوارم که) چشمانتان بیدار مباد. بعد از آن به اصحاب خود نظر کرد و آن چه خود دیده بود یا از نافع شنیده بود بازگو کرد و همگی گفتند: به آن خدایی که بر ما منت نهاد که در این جایگاه قرار بگیریم، اگر انتظار فرمان حسین نبود، اکنون با شتاب بر آنان حمله می کردیم تا که نفس خویش را پاک و چشم را روشن سازیم. حبیب از خداوند بر آنان طلب خیر کرد و گفت همراه من بیایید تا که نزد زن های حرم رویم و خاطرشان را آسوده سازیم. او خود به راه افتاد و یاران، او را همراهی کردند. حبیب به نزدیک حرم اهل بیت رسیده و فریاد زد: ای حریم رسول خدا! این شمشیرهای جوانان و جوانمردان شماست که به غلاف نخواهد رفت تا این که گردن بدخواه شما را بزند. این نیزه های پسران شماست، سوگند یاد کرده اند که تنها بر سینه جدا شده از دعوتتان فرو روند. در این هنگام زن های حرم از خیمه ها به گریه خارج شدند و گفتند: ای پاکان! از دختران رسول الله و ناموس امیر مومنان حمایت کنید.» در آن حال همه منقلب و گریان شده بودند، گویا زمین هم با آنها زار می گریست.(۱)

حبیب در روز عاشورا

حبیب، فرماندهی طرف چپ سپاه امام حسین علیه السلام را به عهده داشت چنان که زهیر فرمانده طرف راست بود. اگر کسی حبیب را به مبارزه دعوت می کرد او با شتاب پاسخ می داد. «سالم» غلام زیاد و «یسار» غلام عبیدالله بن زیاد وارد میدان شدند و مبارز طلبیدند. این در حالی بود که یسار جلوتر آمده بود و در پیشاپیش سالم قرار داشت. حبیب و بریر به سرعت به سمت آنان شتافتند؛ ولی

۱- مقتل الحسین مقرم، ص ۲۶۶.

امام حسین علیه السلام آن دو را به جای خود نشانید. عبدالله بن عمیر از جای برخاست و امام به او اجازه جهاد فرمود.(۱)

درسی که می توان گرفت: طبری و دیگران درباره وضعیت حبیب چنین بیان داشته اند: هرگاه حبیب را مبارزی به جنگ دعوت می کرد. او به سادگی اجابت می کرد.(۲)

این روحیه، بیانگر شجاعت و نیز از خودگذشتگی آن مجاهد بزرگ در راه احیای دین خداست.

هنگامی که «ابوثمامه» وقت نماز را به امام یادآوری کرد، حضرت در حق او دعای خیر کرد و فرمود: به آنها بگویید از جنگ دست بردارند تا نماز بگزاریم. در این حال، یکی از افراد سپاه ابن سعد به نام «حصین بن تمیم» فریاد برآورد که نماز او (حسین علیه السلام) پذیرفته نخواهد بود. حبیب از این گفتار برآشفت و گفت:

پنداشته ای که نماز از آل رسول قبول نمی شود، ولی از تو- ای الاغ- پذیرفته می شود؟ حصین که تاب شنیدن این حقیقت را از حبیب نداشت، بر او حمله ور شد و حبیب نیز دست به شمشیر برد و با ضربه ای به صورت اسب او کوبید، که اسب با شتاب به زمین خورد و بر روی او افتاد. خویشان و اطرافیان حصین برای نجات او به سویش شتافتند و با حبیب درگیر شدند تا او را نجات دهند.(۳)

در این درگیری که حبیب با شمشیر در بین دشمن می جنگید، این اشعار را ترنم می کرد:

«اقسِمُ لَو کُنا لَکُم اعدائاً***او شَطَرَکُم وَلَّیتُم ألا اکتاداً

یا شَرَّ قَوم حَسَباً وَ آدا.»(۴)

۱- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۲۹/ الارشاد، ج ۲، ص ۹۵. یاران شیدای حسین بن علی علیهماالسلام، استاد مرتضی آقا تهرانی.

۲- ابصارالعین، ص ۱۰۴.

۳- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۳۹/ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۷.

۴- ابصارالعین، ص ۱۰۵.

رجز حبیب در میدان رزم، هنگام حمله، این بود:

انا حبیب و ابی مظاهر***فارس هیجاء و حرب تسعر

و انتم عند العدید اکثر***و نحن اعلی حجه و اظهر

و انتم عند الوفاء اغدر***و نحن اوفی منکم و اصبر

من حبیبم و پدرم مظاهر، پهلوان میدان نبرد و کارزار شعله ور؛

گرچه گروه شما از ما فزون تر است، ولی ما حجتی والاتر و آشکارتر داریم؛

و اگرچه شما خائن به عهد خود هستید، ولی ما وفادارتر از شما و شکیباتریم.(۱) «حبیب» آن شیرمرد دلاور، به رغم کهولت سن، در آن درگیری شصت و دو نفر از آنها را به خاک انداخت. او این سرود حماسی را پیوسته به زبان داشت تا این که «بدیل» به او حمله ور شد.

شهادت حبیب

فردی از «بَنی تمیم»(۲) به نام «بُدَیلُ بنُ صُریم» با شمشیر خود ضربه ای به حبیب زد و دیگری از همان قبیله (تمیم) با نیزه اش به او ضربه زد. پس از این بود که حبیب از اسب به زمین افتاد، اما همین که خواست از جای برخیزد «حصین بن تمیم» با شمشیر بر فرق او زد. مرد «تمیمی» از اسب پایین پرید و سر حبیب را از بدن او جدا کرد. حصین به او گفت: من در کشتن او شریک تو هستم. پس دیگری گفت: به خدا قسم، او را کسی جز من نکشت. حصین گفت: سر را به من بده تا که به گردن اسبم بیندازم تا مردم ببینند و بدانند که من در قتل او شریک تو هستم، سپس سر را تو بگیر و به عبیدالله بن زیاد بده، من نیازی به هدیه ای که برای کشتن او به تو عطا می کند ندارم. او زیر بار نرفت و قوم آن دو سرانجام بین آن دو نفر داوری کردند. او سر حبیب را به حصین داد و حصین در بین لشکر به جولان پرداخت، در حالی که

۱- کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۷/ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸/ ابصارالعین، ص ۱۰۵.

۲- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۶، ش ۴۲۴.

سر را به گردن اسب آویخته بود. سپس سر را بازگردانید و تمیمی آن را گرفت و به اسب خود آویزان کرد تا آن که نزد ابن زیاد برد.(۱) در این هنگام بود که امام حسین علیه السلام خود را بر بالین حبیب رسانید و فرمود: «خودم و اصحاب وفادارم را نزد خدا احتساب می کنم.»(۲)

پس از آن، امام مکرر این آیه را تلاوت می فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ؛ ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم.»(۳)

در برخی از مقاتل آمده که امام فرمود: آفرین بر تو ای حبیب تو مردی فاضل بودی که در یک شب قرآن را ختم می کردی.(۴)

درزیارت ناحیه مقدسه آمده: السلام علی حبیب بن مظاهر الاسدی؛ درود بر تو ای حبیب بن مظاهر اسدی.(۵)

امتیازات حبیب:

۱. امام حبیب را فاضل و فقیه اهل بیت می دانند؛

۲. او هر شب، کل قرآن را تلاوت می کرد؛

۳. معرفت او به امام بر دیگران امتیاز داشت.

اما آیا انحراف دشمن امام حسین علیه السلام توجیه پذیر است؟ آیا ریاکاری و مقام طلبی حصین و شمشیر بی مزد بودن آن تمیمی شایان عبرت نیست؟.

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۷. الم، ج ۱۷، ص ۴۴۶.
۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۰/ مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۹۲/ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۷/ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۸/ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۷/ عو ص ۲۷/ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۶/ وقعه الطف، ص ۲۳۱/ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام،
۳- بقره، آیه ۱۵۶/ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۰۱.
۴- موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۴۶، ش ۴۲۴، ص ۲۳۱.
۵- اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۸ و ۳۴۳.

مجلس ۲۸ معامله کنندگان باخدا

و عشقبازان علی و اولاد او علیهم السلام

درآیات مکرر قرآن کریم از بنـدگان خود و نشانه هائی از آنها و عبادت و جانبازی های آنان و وفادار مانـدن بر عهـد و پیمان خدائیشان، یاد کرده د از آنها تعریف و تمجید نموده است.

ما نیز در این مجلس باذکر دوآیه مبارکه در این مورد و بیان حال نمونه هائی از مشمولین آن دوآیه، خواهیم پرداخت.

۱- إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِی بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱) توبه: ۱۱۱ خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکـار می کننـد، می کشـند و کشـته می شونـد؛ این وعـده حقّی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسـی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!

۲- مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳) لِيَجْزِیَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ الْمُنافِقِينَ إِنْ شاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً (احزاب ۲۴)

احزاب: ۲۳ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند

صادقانه ایستاده اند؛ بعضـی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شـربت شـهادت نوشـیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبـدیلی در عهد و پیمان خود ندادند. ۲۴ هـدف این است که خداوند صادقان را بخاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه اراده کند عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد؛ چرا که خداوند آمرزنده و رحیم است.

نمونه هائی از این داد و ستد کنندگان و تصدیق کنندگان که به عهد و امضای خود، وفا کردند و رفتند.

۱- مسلم بن عوسجه و شهادت او در کربلا

وی، ابوحجل، مسـلم بن عوسـجه بن سـعد بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه و شخصـیتی بزرگوار، برجسته، نیایش گر و از مردان شریف، عابد و زاهد بود،

مسلم در کوفه می زیست.

ابن سعد در طبقات خود آورده است:

مسـلم بن عوسجه از جمله اصحابی بوده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را مشاهده نموده و شعبی از او روایت نقل کرده است.

وی دلاورمردی شجاع به شمار می آمده که در نبردها و فتوحات اسلامی از او یاد شده است و چه فداکاری های ارزنده ای از این مرد میان مسـلمانان مشاهده کرده ام، وی در پهن دشت آذربایجان قبل از سازمان یافتن نیروی سواره نظام مسـلمانان، شش تن از مشرکان را به هلاکت رساند.

به گفته سیره نگاران: مسلم بن عوسجه از جمله افرادی بود که به حسین (علیه السلام) نامه نوشت و بدان وفا کرد و آن گاه که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد، برای اباعبدالله (علیه السلام) از مردم بیعت گرفت.

مورخان گفته انـد: هنگامی که عبیـدالله بن زیاد وارد کوفه شـد و مسـلم بن عقیل از جریان اطلاع حاصل کرد، مهیای جنگ با عبیدالله شد، از این رو، پرچمی را برای

«مسلم بن عوسجه» بست و او را بر تیره های مذحج و اسد و «ابوثمامه» را بر تیره های تمیم و همدان و «عبدالله بن عمرو عزیز کندی» را بر تیره های کنده و ربیعه و «عباس بن جعده جدلی» را بر تیره مدینه گماشت و به سوی عبیدالله زیاد به حرکت در آمده و او را در دارالاماره به محاصره در آوردند. عبیدالله دست به پراکنده کردن مردم زد تا از یاری مسلم دست بردارند، مسلم از خانه مختار که در آن اقامت داشت خارج شد به خانه هانی بن عروه که شریک بن اعور در آن حضور داشت، رفت.

عبیدالله سعی داشت از محل اقامت مسلم اطلاع حاصل کند، از این رو، معقل غلام خویش را با سه هزار درهم ماءموریت داد تا به وسیله آن محل اقامت مسلم را بیابد، معقل وارد مسجد شد و نزد مسلم بن عوسجه رفت، دید در گوشه ای از مسجد مشغول نماز است، منتظر ماند تا وی از نمازش فراغت یافت. بر او سلام کرد و سپس گفت: ای بنده خدا! من مردی شامی و از غلامان ذی کلاع هستم و خداوند با محبت و دوستی این خانواده [اهل بیت (علیهم السلام)] و علاقه مندی به دوستان آن ها بر من منت نهاده است، اکنون این سه هزار درهم را در اختیار دارم و می خواهم با مردی از این خانواده که شنیده ام وارد کوفه شده تا برای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت بگیرد، دیدار کرده و این پول ها را به وی تقدیم کنم، ولی هیچ کس مرا به محل اقامت وی راهنمایی نکرده، لحظاتی قبل در مسجد نشسته بودم که از چند تن شنیدم می گویند: این مرد از وضعیت این خانواده اطلاع دارد، از این رو، خدمت شما رسیدم تا این پول ها را از من بستانی و مرا به آقای خود راهنمایی کنی تا با او بیعت کنم و اگر دوست داشته باشی می توانی قبل از دیدار با او از من برایش بیعت بگیری.

مسلم بن عوسجه گفت: خدا را بر دیدار شما با خود سپاس می گویم و این دیدار مرا شادمان ساخت که تو به آن چه دوست داری، دست یابی و خداوند به واسطه تو اهل بیت پیامبرش را یاری فرماید. ولی از این که قبل از انتشار این خبر به ارتباط من با این قضیه پی بردی، به جهت بیم از این ستمکار و قدرتش، برایم نگران کننده

است و آن گاه قبل از جدا شدن وی، از او بیعت گرفت و بدو سوگندهای بزرگی داد که خیرخواهانه عمل کند و ماجرا را پوشیده نگاه دارد تا آن چه را دوست دارد به وی ارائه کند و سپس به آن مرد گفت: چند روزی نزد من آمد و شد نما، تا برایت اجازه ورود بگیرم، مرد نیز چنین کرد و مسلم بن عوسجه برایش وقت ملاقات گرفت و داخل شد و بدین گونه، عبیدالله را به محل اقامت مسلم بن عقیل راهنمایی کرد و این حادثه پس از رحلت «شریک بن اعور» رخ داد.

نقل کرده اند: پس از آن که مسلم بن عقیل و هانی دستگیر شده و به شهادت رسیدند، مسلم بن عوسجه مدتی در پنهان به سر می برد و سپس با خانواده اش از کوفه فرار کرد و در کربلا خود را به امام حسین (علیه السلام) رساند و جان خویش را نثار مقدمش کرد.

ابومخنف از ضحاک بن عبدالله همدانی مشرقی روایت کرده: حسین (علیه السلام) برای یاران خویش به ایراد سخن پرداخت و در خطابه خود فرمود:

إنّ القوم يطلبوننى و لو اصابونى لذهلوا عن طلب غيرى و هذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملا ثم ليأخذ كل رجل منكم بيد رجل من اهل بيتى.

«دشمن در پی من است و اگر به من دست یابد، به دیگران کاری ندارد و اکنون تاریکی شب شما را فرا گرفته، از سیاهی شب استفاده کنید و هر یک از مردان شما دست مردی از خاندان مرا بگیرد و به دیار خویش بازگردد».

اهل بیت او و قبل از همه قمر بنی هاشم (علیه السلام) سخن گفت و عرضه داشت: چرا چنین کاری کنیم؟ برای این که بعد از شما زنده بمانیم؟! هرگز، خداوند چنین روزی را نصیب ما نگرداند.

سپس مسلم بن عوسجه به پا خاست و عرضه کرد: آیا دست از یاری تو برداریم و در ادای حقی که بر ما داری در پیشگاه خدا عذری نداشته باشیم؟! نه به خدا سوگند! از تو دور نخواهم شد تا نیزه ام را در سینه دشمن بشکنم و تا قبضه شمشیر در دستم باقی است بر سر آن ها بکوبم و از تو جدا نگردم و اگر سلاحی در دست

نداشته باشم در راه دفاع از تو آن ها را آماج سنگ قرار خواهم داد، تا در راهت جان دهم. سایر یاران آن حضرت نیز به همین شیوه سخن گفتند.

شیخ مفید می گوید: زمانی که امام حسین (علیه السلام) نی های خشک داخل خندقی را که پشت خیمه ها حفر نموده بود، به آتش کشید، شمر بر آن جا عبور کرد و صدا زد: حسین از قبل از قیامت، برای ورود به آتش شتاب کردی؟!

امام (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: یابن راعیه المعزی! انت اولی بها صلیا.

«ای فرزند زن بزچران! تو برای سوختن آتش سزاوارتری».

مسلم بن عوسجه خواست او را هدف تیر قرار دهد، ولی امام حسین (علیه السلام) او را از این کار باز داشت. مسلم به حضرت عرض کرد: این فاسق، از دشمنان خدا و ستم پیشگان به نام است و خدا او را در تیررس ما قرار داده است (اجازه دهید او را با تیر بزنم).

امام (علیه السلام) فرمود: لا تَرمِهِ فانّی أکره أبدأهم فی القتال.

«به او تیراندازی مکن؛ زیرا من دوست ندارم در جنگ با آنان پیشدستی کنم.»

به گفته ابومخنف: آن گاه که جنگ در گرفت، جناح راست سپاه ابن سعد به فرماندهی عمرو بن حجاج زبیدی، بر جناح چپ لشکریان امام به فرماندهی زهیر بن قین یورش برد، حمله آنان از ناحیه فرات صورت گرفت و ساعتی درگیر بودند.

مسلم بن عوسجه که در سمت چپ سپاه امام حضور داشت به گونه ای جانانه جنگید که کسی مانندش را سراغ نداشت، وی در حالی که شمشیر خود را به دست داشت بر دشمن یورش می برد و این رجز را می خواند:

إن تسألوا عنّی فانّی ذو لبد***إنّ بیتی فی ذُری بنی اسد

فمن بغانی حائد عن الرشد***و کافر بدین جبار صمد

یعنی: اگر از من بپرسید چه کاره ام، دارای شجاعت شیرم و در نسب از قبیله بنی اسدم. کسی که بر من ستم روا دارد، از حق، منصرف و به خدای بی نیاز، کفر ورزیده است.

وی همچنان شمشیر میان آن ها گذاشته بود تا این که مسلم بن عبدالله ضبابی و عبدالرحمان بن ابوخشکاره بجلی، وی را در میان گرفتند و در کشتن او با یکدیگر همدست شدند، در اثر درگیری شدید، گرد و غبار غلیظی ایجاد شد، پس از فرو نشستن غبار میدان، مسلم بن عوسجه نقش بر زمین شده است. امام حسین (علیه السلام) به سمت او رفت، هنوز رمقی در بدن داشت، حضرت بدو فرمود:

رحمک الله یا مسلم: «فَمِنهُم مَن قَضَی نَحبَهُ وَ مِنهُم مَّن یَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبدِیلا».

«مسلم! خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند: برخی از آنان به فیض شهادت نایل آمدند و بعضی در انتظار آنند و در عهد و پیمان خود تغییر و تبدیلی ندادند».

سپس نزدیک مسلم آمد و آن گاه حبیب بن مظاهر به بالینش رفت و گفت: «ای مسلم بن عوسجه، شهادت تو سخت بر من گران است. تو را به بهشت بشارت می دهم.»

مسلم بن عوسجه با صدای ضعیفی گفت: «خداوند تو را هم مژده خیر بدهد!»

حبیب بن مظاهر گفت: «اگر یقین نداشتم که به زودی به تو ملحق می شوم، دوست داشتم هر چه می خواهی به من وصیت کنی تا چنان که شایسته ی آنی به آن عمل کنم.»

مسلم بن عوسجه گفت: «تو را به این مرد سفارش می کنم که جان خود را فدای او کنی.» و با دست خود به امام علیه السلام اشاره کرد.

حبیب پاسخ داد: «قسم به خدای کعبه چنین خواهم کرد.»(۱)

راوی می گوید: دیری نپایید که روح مسلم به آسمان ها پر کشید، صدای کنیزکی از او به: وا سیداه! یابن عوسجتاه! وای سرورم! وای ابن عوسجه ام! بلند شد و هواداران عمر سعد، از این ماجرا شادمانی می کردند.

شبث بن ربعی خطاب به آنان گفت: مادرانتان به عزایتان بنشیند، کسان خود را با

۱- ابصار العین، ص ۵۹ و ۶۱ و ۶۳.

دست خویش می کشید و خود را در برابر دیگران خوار و ذلیل می سازید، آیا شادمانید که مسلم بن عوسجه را به شهادت رسانده اید؟ به خدایی که تسلیم دستورات او گشته ام، من چه فداکاری های ارزنده ای از این مرد میان مسلمانان مشاهده کرده ام، وی در پهن دشت آذربایجان قبل از سازمان یافتن نیروی سواره نظام مسلمانان، شش تن از مشرکان را به هلاکت رساند، آیا چنین شخصیتی از شما کشته می شود و شما شادی می کنید؟!

کمیت بن زید اسدی درباره مسلم بن عوسجه می گوید: ابوحجل (مسلم) شهیدی است که به خاک و خون افتاده است.

مردی که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیاده به محل شهادتش می رود فردی بی نظیر است.

به حبیب سفارش کرد به جهت شدت عشق و علاقه، در راه حسین (علیه السلام) جانفشانی کند.

حبیب گفت: ای فرزند عوسجه! چقدر بر ما دشوار است که تو در صحنه کارزار نباشی.

با شمشیر و نیزه هایشان دست به گریبان شدی و سپس نقش بر زمین گشتی.

بر تو می گریم ولی از آن جا که قلبم را غم و اندوه فرا گرفته، گریه ام سودی ندارد.(۱)

۲- سیستانی ها

۱- بعد از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام که طاغوت بنی امیّه (معاویه) بخشنامه کرد به سراسر دنیای اسلام که در منابر لعن امیرمؤمنان علیه السلام کنند و کردند!، تنهامردم سیستان بودند که لعن نکردند و چون شنیدند که آنها لعن نمی کنند، دستور دادند هر

۱- سلحشوران طفّ« ترجمه ابصار العین فی انصار الحسین(علیه السلام)» : الشیخ محمد بن طاهر السماوی. امضاء محبّ الزهراء

کس لعن نکند باید یک مثقال طلا بدهند؛

مردم سیستان دادند و لعن نکردند، اعلان شد، دو مثقال و سه و چهار تا ده مثقال، آن مردم با ایمان هر کدام تا ده مثقال دادند و لعن نکردند، در آخر گفتند: باید اعیان شهر سر زنان خود را در بازار بتراشند؛

در تاریخ قدیم سیستان که یک دانشمند سنّی نوشته و کتاب معتبری است آمده، زن در سیستان از احترام خاصّی برخوردار بود، هرکس پناه به چادر زن می برد در امان بوده، زنان سیستانی روزها دیده نمی شدند و شبهابه دید و باز دید می رفتند، مع الوصف آن مردان فدائی مولای متّقیان علیه السّلام زنان را آوردند جلوی بازار و سر آنها را تراشیدند، امّا لعن امیرمؤمنان علیه السلام نکردند.

۲- وقتی که خبر فاجعه عاشورا به سیستان رسید که امام حسین علیه السلام را شهید کردند و زنان و دختران اولاد پیغمبر را برای یزید به اسارت بردند، مردم سیستان شورش کردند و قصد دار الإماره نمودند و عباد بن زیاد حکمران منطقه که برادر عبید اللّه بن زیاد عامل جنایت کربلا بود، از بیم شورش عمومی و کشته شدن توسط انقلابیون، بیست میلیون موجودی بیت المال را برداشت و پا به فرار گذاشت و سیستان را به مردم سیستان سپرد تا در اوّل سال بعد، عبید اللّه بن زیاد دو والی به اتّفاق برای حکومت تعیین کرد و گفت: با مردم به رفق مدارا عمل کنند.

جالب است قیام توّابین سه سال بعد و قیام مختار پنج سال بعد از واقعه کربلا بود، (اما) قیام مردمی مردان سیستان شاید اندکی بعد از اربعین حسینی بود که خبر به آنها رسید.(۱)

۱- روزنامه حوزوی(افق حوزه) شماره ۱۲۳ سال پنجم دوشنبه ۱۰ مهر ماه سال ۱۳۸۵ شمسی از کتاب افتخارات مردان مرد سیستان در دفاع از امیرمؤمنان علیه السلام و اعتراض به فاجعه عاشورا که صدمین تألیف آقای علی دوانی است نقل کرده است، البته ضمن شرح حال و مصاحبه با آقای علی دوانی در تاریخ در تهران به رحمت خدا رفت و در قم دفن گردید.

خباب بن ارّت

خباب بن ارت نجدی تمیمی از اعراب قبیله تمیم و از اسیران دوران جاهلیت بود که در مکه به زنی به نام «امّ النمار» فروخته شد. او پدر عبدالله بن خباب بود.

خباب از پیشگامان مسلمان و نخستین گروندگان به اسلام است. وی در راه پذیرش اسلام متحمل رنج و شکنجه زیادی گشت و از این رو وی را از «معذّبین» (عذاب دیدگان) به شمار می آورند.

او از اصحاب حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، پیغمبر اسلام و از مهاجرین است. خبّاب دهمین مردی بود که اسلام آورد. او معلّم قرآن فاطمه دختر خطاب و شوهرش سعید بود و او عمر بن خطاب را به خانه ارقم بن ابی الأرقم راهنمایی کرد و بعد نیز به او قرآن می آموخت. خبّاب در جنگ بدر، احد، خندق و تبوک در سپاه اسلام می جنگیده است.

خباب آهنگر بود و از زمانی که ام النمار از مسلمان شدن خباب آگاهی یافت، آهن گداخته را از کوره بیرون می آورد و سر خباب را با آن می سوزاند.

همچنین کفار قریش، زره بر تن وی می پوشاندند، او را زیر آفتاب سوزان مکه می انداختند و وقتی حلقه های زره به بدنش فرو می رفت، آن را با پوست تنش می کندند! وی همچنان در راه اسلام استقامت ورزید تا اینکه روزی رسول خدا را کنار کعبه دید و زبان به گلایه گشود و از پیامبر خواست برای رهایی وی دعا کند.

پیامبر خدا وی را دلداری داد و با بیان شکنجه هایی که خداپرستان امت های پیشین متحمل می شدند، او را به استقامت در راه هدف فرا خواند.

خباب پس از چندین سال تحمل شکنجه و آزار مشرکان قریش، به هنگام هجرت مسلمانان به مدینه، به آن دیار هجرت کرد و همچون گذشته در کنار رسول خدا ماند و در تمامی جنگ های آن زمان در سپاه مسلمانان شرکت کرد.

او پس از رحلت رسول خدا از حامیان و دوستان خاص امیرالمؤمنین علی علیه السلام شد. خباب در سال های آخر عمر به کوفه هجرت کرد و به علت بیماری

سختی که دچارش شده بود نتوانست در جنگ های امام علی شرکت جوید.

سرانجام خباب در سال ۳۷ قمری در اثر همـان بیماری در سن ۷۳ سالگی درگذشت و اولین مسـلمانی بود که در کوفه مدفون گشت.

نقـل است که امیرالمؤمنین علیه السـلام به هنگـام بـازگشت از نبرد صـفین وقتی از مرگ وی آگاه شـد، وی را سـتود و فرمود: «خداوند خباب را رحمت کند که به دلخواه خویش اسلام آورد، به میل خود هجرت کرد، عمری را به مجاهدت سپری کرد و شکنجه های فراوانی تحمل نمود. خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازد.»(۱)

و حضرت علی علیه السلام بر پیکر او نماز گزارد.(۲)

خواب آیت الله العظمی مرعشی نجفی و شعر" علی ای همای رحمت" شهریار

شهریار شعرت را بخوان!"

از مرحوم آیت الله العظمی مرعشـی نجفی نقل شده است: شبی توسـلی پیدا کردم تا یکی از اولیای خدا را در خواب ببینم. آن شب در عالم خواب، دیـدم که در زاویه مسـجد کوفه نشسـته ام و مولا امیرالمؤمنین با جمعی حضور دارنـد. حضـرت فرمودند: شاعران اهل بیت را بیاورید. دیدم چند تن از شاعران عرب را آوردند.

فرمودند: شاعران فارسی زبان را نیز بیاورید؛ آن گاه محتشم و چند تن از شاعران فارسی زبان آمدند.

مولا فرمودند: شهریار ما کجاست؟

شهریار آمد، حضرت خطاب به شهریار فرمودند: شهریار شعرت را بخوان!

و شهریار این شعر را خواند: علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا ....

..... ایشان فرمودند: وقتی شعر شهریار تمام شد، از خواب بیدار شدم. چون من

۱- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۰۴؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۵۴

۲- زندگی صحابه، محمود طریقی، مشهد.

شهریار را ندیده بودم، فردای آن روز پرسیدم که شهریار کیست؟ گفتند: شاعری است که در تبریز زندگی می کند گفتم: از جانب من اورا دعوت کنید که به قم نزد من بیاید. چند روز بعد ساعت شش صبح شهریار به خانه آیت الله می رسد خادم از او نامش را می پرسد میگوید من سید محمد بهجت تبریزی مشهور به شهریار از تبریز آمد ه ام پس از کمی تعلل خدام او را می پذیرند؛ آیت الله پس از دیدن شهریار می گویند این همان کسی است که من او را در خواب در حضور حضرت امیر (ع) دیده ام.

آیت الله می پرسند: این شعر «علی ای همای رحمت» را کِی ساخته ای؟

شهریار با حالت تعجب سؤال می کنند که شما از کجا خبر دارید! که من این شعر را ساخته ام؟ چون من نه این شعر را به کسی داده ام و نه درباره آن با کسی صحبت کرده ام. ولی من فلان شب این شعر را ساخته ام و همان طور که قبلا عرض کردم، تا کنون کسی را در جریان سرودن این شعر قرار نداده ام! آنگاه آیت الله سری تکان می دهد ومی گوید می دانم ولی تو ای:" شهریار شعرت را بخوان!"

و او متحیر و حیران می خواند:

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا .....

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را***که به ماسوا فکندی همه سایه ی هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین***به علی شناختم به خدا قسم خدارا

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نما ند***چو علی گرفته باشد سر چشمه ی بقا را

مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ***به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را

برو ای گدای مسکین در خانه ی علی زن***که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من***چو اسیر تست اکنون به اسیر کن مدارا

بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب***که علم کند به عالم شهدای کربلا را

چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان***چو علی که میتواند که بسر بردوفا را

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت***متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را

بدو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت***که ز کوی او غباری به من آر توتیا را

به امید آن که شاید برسد به خاک پایت***چه پیامها سپردم همه سوز دل صبا را

چو تویی قضای گردان به دعای مستمندان***که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را

چه زنم چونای هردم ز نوای شوق او دم***که لسان غیب خوشتربنوازد این نوا را

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی***به پیام آشنائی بنوازد، آشنارا

زنوای مرغ یا حق بشنوکه در دل شب***غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهریارا

سید محمدحسین شهریار(۱)(۲)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۱ ؛ ص۳۷۴

۱- فرازهایی از وصیتنامه الهی- اخلاقی آیت الله العظمی مرعشی نجفی"

۲- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

مجلس ۲۹ چرا با آنها نجنگید؟

یا در زمان حکومت خود فدک را پس نگرفت؟!

بعد از حمد خدا و صلوات به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهلبیت او علیهم السلام.

سؤال فوق در اذهـان انسانهـای کنجکـاو می پیچـد و پی جواب قانع کننـده می گردنـد که امیرمؤمنان علیه السـلام وقتی که به خلافت و قدرت رسـید، چرا املاک اعطائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دخترش فاطمه را، از غاصبان آنها نگرفت و به تصرف وارثانش، در نیاورد؟!.

پاسخ این سؤال که ذهن عده ای را به خود مشغول نموده است، از چند منظر بر رسی می شود.

۱- با دقت منصفانه و بی طرفانه، در کیفیت شروع و ختم خلافت آن امام مظلوم تاریخ، جواب سؤال فوق روشن می شود، زیرا از ابتدا، دو نفر از اصـحاب اسـتخواندار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم- (طلحه و زبیر) که امارت بصره را طلحه و کوفه را زبیر در خواست کردند و حضرت موافقت نکرد بابهانه عمره مفرده از مدینه بیرون رفتند و در راه با بازگشت عایشه از مکه، روبرو شدنـد و پس ازگزارش اوضاع پرسـید کهِ را به خلافت برگزیدنـد، گفتنـد: علی را، عایشه دسـتور داد مرا برگردانید، در شهری که علی خلافت کند، من نمی روم.

با این که خود عایشه به اعدام عثمان فتوا داده بود (اقتلوا نعثلا قتل اللّه نعثلا) بکشید نعثل (انبوه ریش مانند رئیس یهود) را خدا اورا بکشد؛ و بمکه رفته بود، وقتی از آنها شنید که عثمان را کشته اند، و علی علیه السلام را به خلافت، انتخاب کرده اند،

از همانجا دوباره با طلحه و زبیر به مکه برگشتند و با شعار (عثمان را مظلوم کشته اند) علم مخالفت را بر افراشتند و مترصد اوضاع بودند، تا این که تصمیم گرفتند از آنجا به بصره رفته و حکومت بر خلاف امیرمؤمنان علیه السلام را تشکیل دهند، بدینجهت از همانجا سه نفری بادار ودسته شان، به سوی بصره، حرکت نمودند و جنگ جمل را، راه انداختند که به کشته شدن سی هزار نفر از طرفین انجامید.

هنوز تازه از جنگ جمل فارغ شده و مشغول تنظیم کارها بود، خبر رسید که در شام معاویه با عنوان خونخواهی عثمان، علم مخالفت، بر افراشته است.

حضرت از بصره به کوفه برگشت و از آنجا به جنگ معاویه حرکت نمود و جنگ صفین پیش آمد و ۱۸ ماه طول کشید.

در آنجا نیز با مخالفت شیوخ نهروان مواجه شد و با نیرنگ های عمرو بن عاص و کودنی و بدخواهی ابوموسی اشعری از خلافت، خلع گردید.

پس از بر گشت بکوفه، شیوخ نهروان به تکفیر آن حضرت پرداختند و مخالفت شدید و جدی داخلی، شروع شد و ۱۲ هزار نفر از کوفه بیرون رفته و به حضرت اعلام جنگ دادند.

تا این که در محلی به نام نهروان، آن مظلوم تاریخ با آنها جنگید و پس از اتمام کار آنها به کوفه برگشت هنوز نفس راحتی نکشیده، خود را شهید کردند.

حال ای عزیزان منصفانه قضاوت کنید، دوره خلافت آن حضرت کلا چهار سال و چند ماه طول کشید فقط در این مدت ۱۸ ماهش را در جنگ صفین سپری کردو بقیه درجنگ جمل و نهروانی هاسپری شد، آیا آنحضرت با این جوّ خطرناک و با آن همه دشمنان قوی (مانند عیال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و زبیر پسر عمه و طلحه صحابه) می توانست فدک را پس بگیرد و برای خود درد سر تازه درست کند و با شعار (وا عمرا وا ابوبکرا و اعثماناه) روبرو گردد؟!!. هیچ عقل سلیم این را تأیید نمی کند

۲- ما معتقدیم که تمام انسان ها پس از مرگ و در آخرت، به کیفر اعمالشان می رسند، مثقال ذره ای خیر باشد یا به اندازه ارزنی شر (سوره زلزال ۷)، وآیات

فراوان دیگر ورسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الناس مجزیّون بأعمالهم ان خیراً فخیر و ان شرّاً فشرّ مردم به سزای اعمالشان می رسند اگر خیر باشد یاشر.

روی این اصل غصب کنندگان فدک به عذاب الهی گرفتار شدند و صاحب حق هم به حق خود رسید.

حال اگر امیرمؤمنان علیه السلام فدک را می گرفت، درواقع ظالمین را از عذاب نجات می داد چون حق را به صاحبش می رسانید!، در پاسخ سؤال فوق.

امام صادق علیه السلام فرمود: لأنّ الظّالم و المظلومه قدکانا قدما علی اللّه عزّ وجلّ و أثاب المظلومه و عاقب الظّالم فکره أن یسترجع شیئاً قد عاقب اللّه علیه غاصبه و أثاب علیه.(۱) برای این که ظالم و مظلومه به پیشگاه خدای عز و جل رفتند و ستمدیده را، پاداش نیکو داد و ستمگر را به کیفر اعمالش رسانید (امیر علیه السلام) دوست نداشت چیزی راکه غاصب را مجازات کرده و مغصوب را جزای خوب داده است، برگرداند.

۳- می دانیم که امیرمؤمنان علیه السلام در تمام کارها به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبعیت می کرد در ترک پس گرفتن فدک نیز به او تبعیت نمود به ابن روایت توجه فرمائید.

ابراهیم کرخی گوید: سئلت أبا عبداللّه علیه السلام فقلت له لأیّ علّه ترک أمیرالمؤمنین علیه السلام فدکاً لمّا ولی النّاس؟! فقال للإقتداء برسول اللّه لمّا فتح مکه و قد باع عقیل ابن أبی طالب داره فقیل له یا رسول اللّه ألاترجع الی دارک فقال هل ترک عقیل لنا داراً إنّا أهل بیت لا نسترجع شیئاً یؤخذ منّا ظلماً فلذالک لم یسترجع فدکاً لمّا ولی.(۲) از امام صادق علیه السلام پرسیدم، برای چه امیرمؤمنان علیه السلام در خلافتش از برگرداندن فدک صرف نظر کرد؟ فرمود: برای تیعیت کردن از رسول خدا، وقتی که مکه را فتح کرد و عقیل بن ابی طالب هم خانه اش را فروخته بود، گفتند: ای رسول خدا چرا خانه ات را پس نمی گیری؟ (به خانه ات برنمی گردی؟ فرمود: آیا عقیل برای ما خانه ای گذاشته

۱- بحارالأنوار: ۲۹/ ب ۲ ص ۳۹۷.

۲- بحارالأنوار: ۲۹/ ب ۲ ص ۳۹۷.

است؟! ما اهل بیتی هستیم چیزی را که از ما با ستم گرفته شده، بر نمی گردانیم به این خاطر (علی علیه السلام) هم فدک را پس نگرفت.

۴- یکی از مأموریت های اختصاصی امامان علیهم السلام این است برای پس گرفتن حقوق مظلوم از ظالم، از هیچ کوششی مضایقه نکنند امادر مورد استیفای حقوق خود، کوتاه بیایند، امام صادق علیه السلام در جواب سؤال فوق فرمود: لأنّا أهل بیت ولّینااللّه عزّوجلّ لایأخذ لنا حقوقنا ممّن ظلمنا الّا هو و نحن أولیاءالمؤمنین انّما نحکم لهم و نأخذ حقوقهم ممّن یظلمهم و لا نأخذ لأنفسنا.(۱) ما اهل بیتی هستیم که خدا خود ولی ماست در اینکه حقوق مارا از کسی که به ما ظلم نموده، اخذ ننماید مگر خود او و ولی ما اولیاء مؤمنینیم در گرفتن حقوق آنها، ما حکم می کنیم برای آنها و می گیریم حقوقشان را از هرکس که به آنها ظلم نمایدو لکن برای خودمان اخذ نمی کنیم.

۵- درروایات وارده، این مطلب آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ ها و یا در موارد مشابه دیگر با دشمن که روبرو می شد، با علوم خاص خدا دادی به اصلاب خود دشمن و نسل آنها می نگریست، اگر تا روز قیامت هم حتی یک نفر مؤمن در اصلاب آنها وجود داشت، اورا نمی کشت و رد می کرد.

در لیلهالهریر جنگ صفین که گروهی برای یکسره کردن کار جنگ، یک شبانه روز جنگیدند حتی نماز را در پشت اسبها خواندند تا موقعیتی پیشامد که معاویه پا در رکاب، می خواست فرار نماید، عمرو عاص گفت: کجا؟! گفت: مگر نمی بینی گفت:

امارت مصر مادام العمر به من تفویض می کنی، کاری کنم علی شکست بخورد؟! گفت: البته، پس از گرفتن قول ریاست مصر، گفت: دستور بده قرآن ها را به سرنیزه بزنند، در لشکر علی شیوخ تندرو هستند با دیدن قرآن اختلاف میانشان می افتد و ما تجدیدقوا می کنیم، دستور داد قرآن ها را به سر نیزه زدند و لشکریان امام را به حکم

۱- بحارالأنوار: ۲۹/ ب ۲ ص ۳۹۶.

قرآن فرا خواندند! و امام هرچه فریاد زد مردم ناطق قرآن منم اینها یک تکه کاغذ پاره است برای فریب دادن شماهاست! شیوخ نهروان شمشیر کشیدند و دور امام را فراگرفتند و گفتند: علی یا به قرآن جواب بده یا توراهم مثل عثمان، از دمِ شمشیر می گذرانیم و بفرست مالک اشتر را هم برگردان، امام فرمود: لااقل با او کار نداشته باشید، گفتند: در این صورت ماهم شریک گناه او می شویم!!!.

امام فرستاد مالک را برگردانند جواب داد به اندازه آبخوردن یک شتر به من مهلت دهید این چه موقع فرا خواندن من است، شامیان پا در رکاب در حال فرارند، آن شخص گفت: اگر می خواهی امام را زنده ببینی برگرد امام در محاصره لشکر خودش است و تهدید به مرگ کرده اند.

مالک برگشت دید واعجبا آن شیوخ نهروان رو گردانده و بیعت شکسته و حضرت را به مرگ تهدید می کنند، عرض کرد مولا اجازه بده من شمشیرم را به گردن اینها فرود آورم! فرمود: مالک ما با این همه لشکر شام و کوفه چکار می توانیم بکنیم، شمشیر را غلاف کردند و کار به جریان حکمین کشید و مولا را از خلافت عزل کردند و باز آخرش همین شیوخ نهروان، قیام کرده بر علیه امام شعار دادند و شد آنچه که در تاریخ ثبت است.

روزی حضرت بامالک راجع به جنگ آن شب صحبت می کردند مالک گفت: یا مولا در آن شب چند نفر را از دم شمشیر گذراندی؟! فرمو: ۵۰۰ نفر، عرض کرد من هم ۵۰۰ را کشتم، پس مساوی بودیم، فرمود: بلی اما فرق من و تو در این بود تو هرکس به جلویت می آمد می کشتی ولی من به صلب های آنان تا روز قیامت نگاه می کردم اگر یک نفر مسلمان در صلب او وجود داشت، او را رد می کردم و نمی کشتم!!.

برای روشن شدن مطلب به این روایت دقت کنید.

مردی به ابی عبدالله (امام صادق) علیه السلام گفت: آیا علی علیه السلام از حیث بدن در کار خدا قوی نبود؟! فرمود: بلی؛ گفت: چه مانع شد (از خود) دفاع نماید یا (از بیعت)

امتناع کند (و تسلیم آنها نشود)؟! فرمود: سؤال کردی جواب را بفهم، علی راآیه ای از کتاب خدا (قرآن) از این کار، مانع شد؛ گفت: کدام آیه؟! (حضرت) این آیه را قرائت نمود «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً» همانا برای خدا ودایع مؤمنی در اصلاب کافرها و منافقین وجود داشت که امیرمؤمنان علیه السلام پدرانشان را نکشت تاآن ودایع از پشت های آنها بیرون آید؛

پس وقتی بیرون آمدند آن حضرت غلبه نمود بر آنهائی باید غالب می شد و کشت و این گونه خواهد بود قائم ما علیه السلام اهل بیت ابداً ظهور نمی کند تا ودایع (و امانات) خدا بیرون آیند و آنوقت ظهور می نماید و می کشد.(۱)

۶- اصلا چرا امیر علیه السلام با ابوبکر و عمر نجنگید اما با معاویه و طلحه و زبیر و عایشه جنگید؟! جواب این سؤال از مطالبی که به عرض رسید روشن می شود ولی برای مزید اطلاع به این روایات توجه فرمائید.

هیثم بن عبدالله رمانی از امام رضا علیه السلام سؤال نمود یابن رسول الله به من خبر بده از علی علیه السلام چرا بیست و پنج سال بادشمنانش نجنگید ولی در خلافتش با (آنها) جهاد نمود؟ فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبعیت نمود که در مکه سیزده سال و در مدینه ۹ ماه جهاد با مشرکان را ترک نمود، چون یاوری نداشت، همچنین علی علیه السلام به خاطر کمی یاوران، جهاد با دشمنانش را ترک نمود، پس آن طور که نبوت پیغمبر با ترک جهاد در مکه، باطل نشد همانگونه امامت علی علیه السلام ۲۵ سال ترک جهاد با دشمنان، امامتش باطل نبود چون علّت هردو یکی بود.

۷- در شرایط موجود آن زمان و آن محیط، اگر حضرت دست به اسلحه میبرد علاوه بر اینکه به هدف نمی رسید بلکه جنگ داخلی شروع می شد و این سبب

۱- بحارالأنوار: ۲۹/ ۴۲۷ باب ۱۳ ح ۲۵ و روایات دیگر در صفحات ۴۳۶ ح ۲۴ و ح ۲۵ ۴۳۷ ح ۲۶ از اکمال الدین و اتمام النعمه ۲/ ۶۴۱ ب ۵۴ و علل الشرایع ۱/ ۱۴۷ ب ۱۲۲ ح ۳ در این مضمون آمده است.

می شد که قریب به اتفاق آنها از دین برگردند و زحمتی که در پیشبرد اسلام، کشیده بود، همه به هدر می رفت و پرچم اسلام سرنگون می شد ودیگر اثری از آن باقی نمی ماند، در این باره ائمه بزرگوار علیهم السلام چه نظری دارند توجه فرمائید.

زراره از امام صادق علیه السلام پرسید؟ مامنع امیرالمؤمنین علیه السلام أن یدعو النّاس الی نفسه؟، قال خوفاً أن یرتدّوا قال علیّ- و أحسب فی الحدیث- ولا یشهدوا أنّ محمّداً رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم (۱) چه مانع شد امیرمؤمنان علیه السلام مردم را برای خود دعوت نماید؟

فرمود: از ترس مرتد شدن مردم (علی بن حاتم راوی حدیث گوید: گمان می کنم در حدیث این هم بود) و مردم به رسالت رسول خدا شهادت ندهند (و از دین برگردند).

یکی دیگر از اصحاب گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: لِمَ کفّ علیّ علیه السلام عن القوم؟! قال مخافه أن یرجعوا کفاراً(۲) چرا علی علیه السلام دست نگه داشت از قوم؟ فرمود: از ترس این که از دین برگردند (و کافر شوند).

حریز، از برید، از أبی جعفر علیه السلام فرمود: إن علیّاً علیه السلام لم یمنعه من أن یدعو إلی نفسه إلا أنهم أن یکونوا ضلالا، لا یرجعون عن الاسلام أحب إلیه من أن یدعوهم فیأبوا علیه فیصیرون کفارا کلهم (۳). علی علیه السلام را چیزی مانع دعوت مردم به خودش نشد، مگر (از ترس این که) آنها گمراه شوند و برایش از اسلام برنگشتن آنها محبوب تر از آن بود که دعوتشان به خود کند و قبول نکنند و همگی برگردند و کافر شوند (مرتد نشدن آنهارا از دعوت به خلافتش ترجیح داد).

۸- اگر امیر علیه السلام با آنها بد رفتاری می کرد و از دم شمشیر می گذراند، در آینده آنها هم پس از به دست گرفتن زمام امور کشور اسلامی مقابله به مثل می کردند چون امام

۱- علل الشرائع ۱/ ۱۴۹ باب ۱۲۲ حدیث ۸، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۴۴۰ ح ۳۰ از آن.

۲- علل الشرائع ۱/ ۱۵۱ باب ۱۲۲ حدیث ۱۱ بحار الأنوار- العلامه المجلسی ج ۲۹ ص ۴۴۰ ح ۳۱.

۳- علل الشرائع ۱/ ۱۵۰ باب ۱۲۲ حدیث ۱۰، بحار الأنوار: ج ۲۹ ص ۴۴۰ ح ۳۲ از آن.

با علم امامت، از آینده خبر داشت.

زراره گوید: سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: إنما أشار علی علیه السلام بالکف عن عدوه من أجل شیعتنا، لانه کان یعلم أنه سیظهر علیهم بعده، فأحب أن یقتدی به من جاء بعده فیسیر فیهم بسیرته، ویقتدی بالکف عنهم بعده.(۱) شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: علی علیه السلام به دست نگهداشتن از کشتن دشمنش، اشاره کرد به خاطر شیعیان ما، زیرا او می دانست که بعد از او به شیعیان غلبه خواهد شد، دوست داشت آنها هم بعد از امام به او تبعیت کنند و مانند او رفتار نمایند (و بهانه به دستشان ندهد تا شیعیان را بکشند) و از کشتن آنها خود داری نمایند و دست نگهدارند.

۹- وقتی که امیرمؤمنان علیه السلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیکس و بی یاور شد و کسی که بی یاور است باید به مصائب روزگار تحمل کند و خویشتن دار باشد و گرنه علاوه برخود، خانواده اش نیز نابود می گردید، و پرواضح است کسی که به این روز بیفتد، از بین رفتنشان مسبوق به علم خداست که برای حفظ دین خود و سالم ماندن حجت الهی و برچیده نشدن تشکیلات اسلام، باید علی علیه السلام خانه نشینی را اختیار نماید لذا امام نیز تسلیم خواست خداشد.

ابن أبی عمیر، از بعض أصحاب ما، او از أبو عبد الله علیه السلام سؤال کرد: ما بال أمیر المؤمنین علیه السلام لم یقاتلهم؟ قال: للذی سبق فی علم الله أن یکون، وما کان له أن یقاتلهم ولیس معه إلا ثلاثه رهط من المؤمنین.(۲) چرا امیرمؤمنان علیه السلام با آنها نجنگید؟ فرمود: به خاطر این که از علم خداوند گذشته بود که این گونه باشد و مجاز نبود با آنها بجنگد در حالی که بیش از سه نفر، یار و یاوری نداشت.

۱- علل الشرائع ۱/ ۱۴۶- ۱۴۷ باب ۱۲۲ حدیث ۱، بحار الأنوار- العلامه المجلسی ج ۲۹ ص ۴۳۵ ح ۲۳:

۲- علل الشرائع ۱/ ۱۴۸ باب ۱۲۲ حدیث ۶،- بحار الأنوار- العلامه المجلسی ج ۲۹ ص ۴۳۵ ح ۲۷:.

سلیم بن قیس الهلالی، از جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس گفتند: رسول الله صلی الله علیه وآله در وصیتش به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی إن قریشا ستظاهر علیک وتجتمع کلهم علی ظلمک وقهرک، فإن وجدت أعوانا فجاهدهم وإن لم تجد أعوانا فکف یدک واحقن دمک، فإن الشهاده من ورائک لعن اللّه قاتلک (۱) ای علی همانا قریش بزودی بر تو غلبه می کنند و همگی بر ستم و شکست دادن تو، اجتماع می نمایند، پس اگر کمک پیدا کردی، با آنها جهاد کن و اگر یار و یاور پیدا نکردی، دست نگهدار و خونت را حفظ کن، البته شهادت پشت سرت هست، خداوند به قاتلت لعنت کند.

۱۰- در مورد سؤال نجگنیدن، این جواب را خود آنحضرت در پاسخ چنین فرمود: به روایت ذیل دقت نمائید.

روایت شده است امیرمؤمنان علیه السلام بعد از رجوعش از نهروان، در مجلسی نشسته بود، صحبت شد تا به او گفتند: چرا با ابوبکر و عمر نجنگیدی مانند جنگیدن با طلحه و زبیر و (عایشه (۲)) و معاویه؟ فرمود: من همیشه مظلومم و حقم از من گرفته شده است.

اشعث بن قیس بلند شد و گفت ای امیرمؤمنان علیه السلام چرا با شمشیرت آنهارا نزدی و حقت را جویا نشدی؟! فرمود: گفتی حالا جواب را بشنو و حفظ کن و حجت را درک کن، من به شش نفر از انبیاء علیهم السلام تبعت کردم.

۱- نوح علیه السلام (که در دوران نبوتش کار به جائی رسید) این گونه گفت: «رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ» قمر: ۱۰ او به درگاه پروردگار عرضه داشت: «من مغلوب (این قوم طغیانگر) شده ام، کمکم کن» (انتقام مرا از آنها بگیر!.

اگر کسی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر

۱- الغیبه للشّیخ طوسی: ۲۰۳، بحار الأنوار- العلامه المجلسی ج ۲۹ ص ۴۳۷:

۲- در روایت علل الشرایع: ۱/ ۱۴۸ باب ۱۲۲ حدیث ۷ عایشه را نیز آورده است.

بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

در روایت علل الشـرایع: به جای حضـرت نوح حضرت یوسف را آورده است فرمود: ولی بیوسف علیه السلام أسوه اذ قال رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ.

یوسف ۳۳. مرا به یوسف تبعیت است وقـتی که گفت: خـدایا زنـدان برای من دوست داشـتنی تر است از آنچه که مرا به سوی آن دعوت می کنند.

اگر بگوئیـد یوسف خـدا را خواند و از او خواست زندان رابه او دهد به خاطر غضب خدابر او بود، کافر شدید و اگر گفتید او زنـدان را خـواست که خـدا به او غضب نکنـد (وبرای جلب رضـای خـدا درخـواست نمـود او پیغمـبر بـود) پس وصـی پیغمـبر معذورتر است.(۱)

۲- ولوط علیه السـلام گفت: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلى رُكْنٍ شَدِيـدٍ» هود: ۸۰ گفت: («افسوس!) ای کاش در برابر شـما قدرتی داشتم؛ یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود! (آنگاه می دانستم با شما زشت سیرتان ددمنش چه کنم!)»

اگر کسـی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

۳- و ابراهیم علیه السـلام گفت: «وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَ ما تَـدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و از شـما، و آنچه غیر خـدا می خوانید، کناره گیری می کنم؛

«و أدعوا ربی عسی ألا أکون بدعاء ربی شقیا، مریم: ۴۸ پروردگارم را می خوانم؛ و امیدوارم در خواندن پروردگارم بی پاسخ نمانم!»

اگر کسـی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

۴- و موسی علیه السلام گفت: فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ پس هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم؛

۱- علل الشرایع: ۱/ ۱۴۸ باب ۱۲۲ ح ۷، بحارالانوار: ۲۹/ ۴۳۸ تحت رقم ۲۹ از آن.

«فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ شعراء: ۲۱ و پروردگارم به من حکمت و دانش بخشید، و مرا از پیامبران قرار داد!».

اگر کسی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

۵- و هارون علیه السلام گفت: قالَ «ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی» «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛

«و کادوا یقتلوننی فلا تشمت بی الاعداء و لاتجعلنی مع القوم الظالمین اعراف: ۱۵۰ نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده!»

اگر کسی بگوید: او بدون ترس این حرف را زده، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

۶- و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از ترس به غار گریخت و مرا در رختخوابش، خوابانید (هجرت نمود وفرار کرد).

اگر کسی بگوید: او بدون ترس به غار رفت، کافر شده و اگر نه (او پیغمبر بود) پس وصی پیغمبر (که من باشم) عذرش مقبول تر است.

مردم همگی بلند شدند و گفتند: ای امیرمؤمنان علیه السلام، قدعلمنا أنّ القول قولک و نحن المذنبون التّائبون و قد عذّرک اللّه! بتحقیق فهمیدیم گفته شما درست است و ما گناهکاریم و توبه می کنیم خداوند تورا معذور داشته است.(۱)

عبد الرحمن بن جندب، ازپدرش جندب بن عبد الله گفت: به محضر أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام- داخل شدم بعد از بیعت عثمان بن عفان- دیدم سربپائین و غمگین است گفتم: ما أصابک- جعلت فداک- من قومک؟ فدایت شوم از قومت چه بتو رسید؟!. فرمود: صبر جمیل. گفتم: سبحان الله! والله إنک

۱- بحارالانوار: ۲۹/ ۴۱۷ از احتجاج طبرسی: ۱/ ۱۸۹ چاپ مشهد و ۱/ ۲۷۹ چاپ نجف اشرف.

لصبور. به خدا قسم تو صبر کننده ای، فرمود: فأصنع ماذا؟ پس چکار کنم؟. گفتم:

بلند می شوی و مردم را به خودت دعوت می کنی و به آنها خبر میدهی بر اینکه تو به پیغمبر اولائی و فضل و سوابق خود را، می گوئی، و از آنها کمک می خواهی برعلیه کسانی که به تو غلبه کردند، اگر ده نفر از صد نفر به تو جواب مساعد دادند باآن ده نفر به صد نفر سخت می گیری، اگر بتو نزدیک شدند، چیزیست که دوست می داری، واگر قبول نکردند باآنها بجنگ، اگر پیروز شدی، آن پادشاهیست که خدا به پیغمبرش داده است و تو اولاتری بر آن از آنها، واگر کشته شدی به خواست خدا شهید می شوی و در پیشگاه خدا هم معذوری، چون به میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو با حق تری. أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: أتراه یا جندب کان یبایعنی عشره من مائه؟ فقلت: أرجو ذلک. ای جندب آیا امید داری از صد نفر ده نفرشان بیعت کنند؟

گفتم: این را امید وارم فرمود: لکنّی لا ـ أرجو، ولا ـ من کلّ مائه اثنان لکن من حتی از صدنفر دونفر هم امید ندارم و بتو می گویم چرا این گونه است، مردم چشم برقریشند (از آنها اطاعت می کنند)، وقریش هم می گوید: آل محمد خود را با فضیلت تر از سایر مردم به این کار (امرخلافت) اولاترند از سائر قریش، و آنها اگر خلافت را به دست آورند دیگر از آن دست بر نمیدارند و به کسی میدان نمی دهند نه به خدا قسم این سلطنت را ابدا به احدی نمی دهند، اما، اگر در غیر آنها باشد، میان خود دست به دست، می گردانند نه به خدا (ای جندب) قریش این سلطنت را، با اطاعت (و به سادگی) به ما نمی دهند. گفتم: آیا به مردم، این گفتار (و جریان) را اطلاع ندهم؟! وآنها را به کمکت فرا نخوانم؟! فرمود: ای جندب! فعلا زمان آن نرسیده است.

جندب گفت: بعد از آن به عراق برگشتم، هروقت از فضایل أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام چیزی می گفتم: مرا نهی و زجر می کردند تا این که جریان را به ولید بن عقبه، رساندند، پس او مرا دستگیر و حبس نمود تا این که کسانی

وساطت کردند مرا رها ساخت.(۱)

أحمد بن همام گفت: در زمان خلافت ابی بکر پیش عباده بن الصامت آمدم گفتم: ای أبا عماره! آیا مردم پیش از خلافت ابی بکر هم او را افضل می دانستند؟ گفت:

ای أبا ثعلبه! وقتی که ما از شما درباره چیزی ساکت می شویم، شما هم ساکت شوید جستجو نکنید به خدا قسم البته علی بن أبی طالب برای خلافت اولی تر بود از أبی بکر آنگونه که رسول الله صلی الله علیه وآله به نبوت أحق بود از أبی جهل، گفت برایت بیشتر بگویم: ماروزی پیش رسول الله صلی الله علیه وآله بودیم پس علی

(علیه السلام) وأبو بکر وعمر به دَرِ رسول الله صلی الله علیه وآله آمدند، اول أبو بکر داخل شد و بعد عمر و در آخر علی (علیه السلام) پشت سر آنها داخل شد، در این حال مثل اینکه به رخ رسول الله صلی الله علیه وآله خاکستر نشست، سپس فرمود: ای علی! آیا آن دو جلوتر از تو وارد می شوند در حالی که وقد أمّرك الله علیهما؟! خداوند ترا به آنها فرمان روا کرده است؟! أبو بکر گفت: یادم رفت ای رسول الله، و عمر گفت: سهو (و اشتباه) نمودم ای رسول الله. پس رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود: نه فراموش کردید و نه اشتباه، وکأنّی بکما قد استلبتما ملکه وتحاربتما علیه، وأعانکما علی ذلك أعداء الله وأعداء رسوله، كأنه می بینم شما ملك او را از او گرفتید و با او جنگیدید و بشما دشمنان خدا و دشمنان رسولش کمك کردند، و چنان می بینم مهاجرین وانصار را رها ساختید برای دنیا همدیگر را با شمشیر بزنند، ولکأنّی بأهل بیتی وهم المقهورون المتشتتون فی أقطارها، وذلك لامر قد قضی. و چنان می بینم که اهل بیتم سرکوب شده و پراکنده در اقطار زمین هستند و این به خاطر قضاییست که در باره آنها (حکم) شده است. سپس رسول الله صلی الله علیه وآله

۱- أمالی الشیخ الطوسی ۱/ ۲۳۹، الارشاد: للمفید/ ۱۲۹ منشورات مکتبه بصیرتی، بحارالانوار: ۲۹/ ۴۳۲ ب ۱۳ ح ۱۷ از آن دو.

گریست بگونه ای که اشک چشمانش جاری شد، ثم قال: یا علی! الصبر. الصبر. صبر و صبر تا دستور دیگر (الهی) نازل شود ولا قوه إلا بالله العلی العظیم، همانا برای توست از اجر و ثواب که نوشته های نویسنده نمی توانند آن را بشمارند، اگر برایت زمینه فراهم شد شمشیر. شمشیر (بجنگ و گرنه تحمل کن).(۱)

اسحاق بن موسی، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرانش علیهم السلام گفت: أمیر المؤمنین صلوات الله علیه در کوفه خطبه خواند در آخر کلامش گفت: إنی لأولی الناس بالناس وما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلی الله علیه وآله، من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اولاتر بودم ولی از زمانی که از دنیا رفت مظلوم شدم (وحقم را از من گرفتند)، اشعث بن قیس لعنه الله بلند شد و گفت: ای أمیر المؤمنین! از وقتی که به عراق آمدی این کلمات را در خطبه هایت، تکرار می کنی؟! وقتی که تیم وعدی (ابوبکر و عمر، به خلافت رسیدند، چرا با شمشیر برای گرفتن حقت نه ایستادی)؟!.

أمیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه به او فرمود: ای فرزند خمّاره! حرفی را گفتی (جوابش را) بشنو، والله ترس و دوری از مرگ مرا مانع نشد بلکه مانع من عهد برادرم رسول الله صلی الله علیه وآله، بود به من خبر داد و گفت: ای أبا الحسن! إنّ الامّه ستغدر بک وتنقض عهدی، وإنک منی بمنزله هارون من موسی. فقلت: یا رسول الله! فما تعهد إلیّ إذا کان کذلک؟ فقال: إن وجدت أعوانا فبادر إلیهم وجاهدهم، وإن لم تجد أعوانا فکف یدک واحقن دمک حتی تلحق بی مظلوما. به زودی این امت به تو فریب دهند و عهد شکنی می کنند و تو برای من مانند هارون به موسی هستی، گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر این کار پیش آمد به من چه امر می کنی؟ فرمود: اگر کمک پیدا کردی با آنها محاربه کن و گرنه دست نگهدار و خونت را حفظ کن تا

۱- الاحتجاج ۱/ ۱۹۶- ۱۹۷ طبعه مشهد ۱/ ۲۹۱ چاپ نجف- بحار الأنوار- العلامه المجلسی ج ۲۹ ص ۴۲۵ ب ۱۳ ح ۱۰.

مظلومانه به من ملحق شوی.

وقتی که رسول الله صلی الله علیه وآله وفات کرد من مشغول دفن و کارهای دیگر شدم وقتی فراغت پیدا کردم قسم خوردم عبا به دوش نیاندازم جز به نماز جماعت تا قرآن را، جمع کنم پس این کار را کردم سپس دست فاطمه و پسرانم حسن وحسین را گرفتم، درهای اهل بدر وأهل سابقین را دور زدم و قسمشان دادم و حقم را خواستم و آنها را به کمک دعوت کردم، کسی از آنان به من جواب نداد جز چهار نفر: سلمان وعمار و مقداد و أبو ذر، و رفتند آنان که از أهل بیتم امید داشتم برای یاری رساندن به دین خدا، وبقیت بین خفیرتین قریبی العهد بجاهلیه: عقیل والعباس و ماندم میان سبک سران و نزدیک به جاهلیت عقیل و عباس. اشعث گفت: ای أمیر المؤمنین! عثمان هم این گونه بود وقتی یار و یاوری پیدا نکرد دست نگهداشت تا مظلومانه کشته شد. (یعنی توهم آماده کشته شدن می شدی، چه می شد!!!!).(۱)

مجلس ۳۰ جریاناتی اعجازآمیز از امام رضا علیه السلام

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵) مائده: ۳۵ ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!.

۱- الاحتجاج: ۱/ ۱۹۰- ۱۹۱ مشهد ۱/ ۲۸۰ النجف الاشرف بااختلاف کمی، بحار الأنوار- العلامه المجلسی ج ۲۹ ص ۴۱۹/ ب ۱۳.

اگر انسان به کسی نیازی داشته باشد، یا خودش، آن را حل می کند ویاوسیله ای برای رفع احتیاجش، دست و پا می کند.

در تشکیلات خدائی هم مسئله این گونه است، این همه دعاها و مناجات ها و توسلات و تشویق به آنها، برصحت این مطلب دلالت دارد که در حل مشکلات و بر آورده شدن حاجات، باید یا خود و یا باوسیله دیگر، به پیشگاه خدای لا یزال، رو آورد و طلب یاری از او نمود، زیرا مثلًا من روسیاه، شایسته گی آن را ندارم که مستقیماً از خدای مهربان، برآورده شدن حاجاتم را، بخواهم لذا به دَرْهای بزرگان دین و مقربین درگاه رو می آورم و باوسیله آنها، نیازهایم را بر طرف و برآورده می نمایم.

همچنین هرکسی از معتقدان و دوست داران اهل بیت علیهم السلام در دوران زندگی خود، با توسل و اظهار درد به درگاه خدائی، باقرار دادن آن بزرگواران، وسیله قبولی و برآورده شدن حاجات خود، بگونه ای نتیجه گرفته و دست خالی برنگشته اند، این ادعای خشک و خالی نیست بلکه تجربه ایست در طول عمر دیده و شنیده ایم، برای این که شب جمعه است و از قدیم الایام می گویند همه امامان امشب مهمان امام رضا علیه السلام هستند بدینجهت در باره توسل درایتی و روایتی، به آن حضرت، به جریان هائی توجه نمائید.

۱- در سال ۱۳۶۵ شمسی قیمت خانه ها بطور سرسام آور بالا- می رفت؛ من خانه اردبیل را فروخته بودم و می خواستم در تهران خانه بخرم، پیش از ظهر یک خانه را به قیمت قطعی می رساندیم، طرف می گفت: بعد از ظهر و اگر بعداز ظهر بود می گفت: فردا قولنامه می نویسیم و در موعد مقرر چون قیمت بالا- رفته بود: زیر قولش می زد و نمی آمد، خلاصه مستأصل و بیچاره شدم و نتوانستم خانه بخرم و پولی که در دست داشتم با این وضع نا بسامان مسکن، به هیچ دردی دوا نمی کرد و من هم با ۱۱ نفر عائله، کجا به ما جا می دادند وانگهی آخر تا کی باید آواره این در و آن در شویم از این رو آقا طاهر پسرکوچک سه ساله ام را برداشته با هوا پیما به

مشـهد مقـدس برده و به امام هشـتم امام رضا علیه السـلام پناهنـده شدم چون او بچه کوچک وطفل معصوم بود و من یک فرد گناهکار، به اویاد دادم به ضـریح مقدس امام رضا علیه السـلام بچسبد، و فقط این حرف را بگوید که، آقا من خانه می خواهم و آن هم خانه وسیع باشد!؛

سه روز ماندیم و در این سه روز این بچه سر به ضریح مقدس گذاشته و از آن حضرت خانه می خواست!!؛

بعد از سه روز به تهران برگشتیم از توجه آن حضرت در مدت سه روز خانه ۲۵۰ متری میدان حرّ خیابان دانشگاه جنگ کوچه قادری پلاک ۱۲۳ را به آسانی خریداری کرده و به آنجا منتقل شدیم و راحت شدیم خدایا شکرت.

این خانه سـرمایه پر برکت زنـدگی ام شد!، زیرا درسال های ۱۳۷۱ ببعـد آن خانه را کوبیـدم و هشت واحد آپارتمان ساختم و برای هریک از پسرانم یک آپارتمان باسند منقوله دار دادم، در دو واحد هم کف خودم ساکن شدم و چند سال در آن وجنت آباد تهران اقامت کرده و بعدها در سال ۱۳۷۵ آن را باخانه قم در بلوار امین پشت صدا و سیما عوض کرده و ساکن گردیدم.

در واقع زندگی ام با توجه امام رضا علیه السلام از این رو به آنرو شد و پسرانم هم صاحب خانه شدند.

۲- روز سه شنبه ۲۴/ ۲/ ۱۳۸۶ در دفتر مرحوم آیت الله العظمی آقای سید محمد وحیدی شبستری با رفقا مشغول صحبت بودیم که یکی از حاضرین به نام آقای نصیری جریان ذیل را نقل نمود.

در شهرسـتان «میانه» سـیدی بود به نام آقای میرحبیب میانجی (که رفقااورا می شـناختند) می گفت: من روزی با معیت خانواده به زیارت امام رضا علیه السلام مشرف شدیم که در روزهای آخر پولم بکلی تمام شد که دیناری هم نماند!

من هرچه فکر کردم برای برگشـتن به شـهر و دیار خودم، چکنم هیچگونه امکان نداشتم تا اینکه به حرم مشرف شده و سرم را به ضریح مقدس چسبانده و عرض

کردم «آقا من امروز برایت یک روضه امام حسین علیه السلام می خوانم و شماهم به من پنجاه تومان پول روضه بده تا اهل و عیالم را به وطنم برگردانم!!؛

روضه را خواندم و گفتم: آقا تا از حرم بیرون نرفته ام پنجاه تومان پول روضه ام را بمن برسان، این حرف راگفته و به سوی کفشداری حرکت کردم و تا به کفشداری رسیدم و از پنجاه تومان خبری نشد، رو به ضریح گرفته و گفتم: آقا نشد! خواستم بیرون روم یک نفر از زوارها پنجاه تومان به دستم گذاشت من رو به ضریح کرده گفتم آقا شد!! آن شخص پرسید چه گفتی؟! پس از اصرار زیاد ماجرا را شرح دادم مرا قسم داد که واقعاً این طور است؟!! گفتم: بلی گفت: زن و بچه ات کجاست؟ او را به منزل آوردم و همه ما را به بازار برد و برای همه ما لباس خرید و با پول آن زمان پنج هزار تومان هم پول نقد به من داد و گفت: اینها به شکرانه حواله آن حضرت از مال من است و از من آدرس گرفت و هرسال مبلغ بیست هزار تومان می آورد و درمیانه بمن تحویل می داد.

آقا میر حبیب گفت: وقتی که دیدم حضرت به من توجهی دارد به حرم برگشته عرضه داشتم آقا: خودت می دانی من دو نفر دختر دم بخت زشت رو دارم و پولی ندارم برای آنها جهازیه بدهم و کسی هم نیست به خواستگاری آنها بیاید بالطف خودت آنها را هم به شوهر بده و خیال مرا آسوده ساز!!.

به شهر میانه برگشتم و مریدان و دوستان و آشنایان به زیارت قبول و به دیدنم آمدند و پاسی از شب گذشت و همه رفتند و چند نفر ماندند و گفتند: آقا می دانی ما برای چه نشسته ایم؟! گفتم: نه، گفتند: به خاطر این نشسته ایم که از دخترانت خواستگاری کنیم و هر دو را در این مجلس به عقد آن دوجوان در آوری!! می گفت:

در همان شب عقد هردو را جاری کره و به خانه بخت فرستادم و این هم عطای امام رضا علیه السلام بود.

۳- در زمان گذشته گروهی از زوار امام رضا علیه السلام از شیراز به سوی مشهد مقدس حرکت می کنند ویک نفرهم پاپیاده همراه این ها حرکت کرده و تاشش فرسخی

مشـهد بـا گروه می آیـد ولی در آنجـا از راه رفتن بـاز میمانـد و خـود یـواش یواش، آن مسـافت را درچنـد روز طی کرده وبه نزدیک مشهد می رسد.

آن شب خادم باشـی حضرت را در خواب می بیند و می فرماید فردا برای من میهمان با این نشان می آید و همگی به پیشواز و استقبال او بروید و با احترام تمام وارد شهر کرده و به حرم من راهنمائی نمائید.

فردا خادمین حضـرت به اسـتقبال او می رونـد وباعلائمی که حضـرت فرموده بود، پیـدا می کننـد و وارد شـهر نموده و به حرم بردند و در مدت اقامتش از او پذیرائی کردند.

۴- روزی خـادم باشـی می بینـد یکی از زائرین در حرم نشسـته و پاهـایش را به طرف ضـریح امام رضا علیه السـلام دراز کرده است. خادم باشـی بانوک پایش به پهلوی او می زند و می گوید: بی ادب درمحضر امام این گونه نمی نشینند، زائر بلند شده و می خواست از حرم بیرون رود، باحالت قهر و گلایه می گویـد: فرزند زهراء عجب میهمان نوازی کردی دست شـما درد نکند خدا حافظ.

خادم باشـی شب درخواب می بیند حضـرت در ضـریح خود نشسـته و دست به پهلو گذاشـته است، سلام می کند امام از او رو می گردانـد، آن طرف رفت، بـاز حضـرت رو می گردانـد، عرض می کنـد آقا از من چه تقصـیری صادر شـده است که از من روگردان شده ای؟!.

می فرمایـد: تو بـا پـایت به پهلوی من زدی!! عرض کرد آقامن پایم بشـکند همچون جسارتی کرده باشم، فرمود: زوار مرا زدی مانند اینست که مرا زدی! عرض کرد آقا اوبا بی ادبی نشسـته بود خواسـتم مؤدب باشد، فرمود: او بی ادبانه ننشسـته بود، او راه طولانـی آمـده و زیرپاهـایش تـاول زده بـود تـاول هـای زیر پـایش را به من نشـان میـداد و از من برآوردن احتیاجـاتش را می خواست ولی تو سبب شدی او از من قهر کند تا اورا پیدا کرده و با من آشتی ندهی، من هم ازت راضی نخواهم شد.

خادم باشی از خواب بیدار شد و تمام خدام ها را به مهمان پذیرهای مشهد

پراکنـده کرد تا او را پیدا کرد و جریان را نقل کرده و طلب حلیت نمود و راضـی کرده و با خود به حرم آورد، وقتی وارد شـد رو به ضریح کرده و عرض کرد آقا من ازتو راضی شده و آشتی کردم تو هم از این خادم راضی باش!!.

۵- حضرت در جائی حضور داشت دید صیادی، آهوئی را گرفته می برد آن حیوان امام علیه السلام را که دید، با زبان خودش عرض کرد آقا این شـخص مرا صـید نموده و دو بچه شـیر خوارم در صـحرا مانـده انـد، به او بگوئید مرا رها کند من بروم بچه هایم گرسنه اند، آنها را شیر داده و بر می گردم.

حضـرت صـیاد را در جریان گـذاشت او با تعجب گفت: ای شـخص مگر نمیـدانی حیوان وحشـی را آزاد بکنم مگر او دوباره برمی گردد؟ وانگهی من زحمت کشیده این را گرفته ام و بفروشم و پولی گیرم بیاید!!.

فرمـود: من ضـامن می شوم برگردد، گفت: اگر برنگردد ترا بجـای او می فروشم،! فرمود: قبول، آهورا رهـا سـاخت و وقـتی را تعیین کردنـد که اگر آهـو برنگشت، امـام را عـوض او بفروشـد، آهـو رفت ولی خیلی زودتر از موعـد مقرر بـا دوتـا بچه اش برگشت!! حضـرت دید هنوز پسـتان آهو پر از شـیر است، پرسـید پس چرا بچه هایت را شـیر ندادی؟! عرض کرد آقا وقتی که پیش بچه هایم برگشـتم، پرسـیدند مادر چگونه از دست صـیاد خلاص شـدی؟! من جریان ضـمانت شـما را به آنها گفتم، آنها خود را کنـار کشـیده گفتنـد: مادر شـیرت حرام ماباشـد امام را در ضـمانت گذاشـته برای شـیر دادن ما آمـده ای؟! ما را همراه خودت ببر و امام را از ضـمانت برهان، اگر اجازه دادند در آنجا به ماشیر بده و گرنه ما گرسنه بر می گردیم. صیاد با تعجب به این منظره تماشا می کنـد پس از شـنیدن گفتار آهو به پای امام افتاد و گفت: ای شخصـی که وحشـی های صـحراء در اطاعت توست، تو کیسـتی؟ حضـرت خود را به او معرفی نمود، صـیاد گفت: آقـا من این حیوان را به تو بخشـیدم، حضـرت نیز به آهو فرمود: تو هم بچه هایت را بردار و برو.

از آن زمان به بعد امام رضا علیه السلام را ضامن آهو گفتند.

۶- مشابه این جریان از امام زین العابـدین علیه السـلام نیز روایت شـده است که آن حضـرت جلوی خرابه شام نشسـته بود دید صیادی آهوئی را می برد آن حیوان حضـرت را که دیـد گفت: آقا دوتا بچه گرسـنه ام در بیابان مانـده انـد این صـیاد مرا آزاد کند و من بروم بچه هایم را شیر دهم و بر گردم، صیاد با تعجب تمام به این منظره با دقت تمام نگاه می کند.

حضـرت قضـیه را به صـیاد فرمـود، صـیاد گفت: ای اسـیر این حیـوان وحشـی است اگر رفت بر نمی گردد!! فرمود: من ضـامن بر گشـتنش می شوم، گفت: من سه روز در بیابان گشـته و این آهو را برای خالد پسر یزید گرفته و به او می برم تا جایزه خوبی بگیرم.

امـام فرمود: اگر برنگشت جایزه ترا من می دهم، صـیاد با رفتار تحقیر آمیز آهورا به سوی حضـرت هُل داد و با مسـخره گفت: امیر بگیر این آهو و جایزه مرا بده (اگر همچون پولی داری چرا نمی دهی خودت را آزاد کنی و خرابه نشین شده ای؟!).

فرمود: دامنت را بـاز کن بـا لب خنـد مسـخره آمیز دامنش را بـاز کرد، امـام یـک مشت از ریگ های جلوی خرابه، به دامن او ریخت و فرمود: این هم جایزه تو!!.

صیـاد گفت: اسـیر مرا مسـخره می کنی، فرمود: نگـاه کن، صـیاد به دامنش نگـاه کرد دیـد آن ریـگ و شن هـا همه جواهرات شـاهوار شـده، به پـای امـام افتـاد و گفت: ای خرابه نشـین که ریگ را جواهر می کنی تو کیستی؟ فرمود: من علی بن حسـینم، کدام حسـین؟ فرمود: نوه رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم صـیاد جیغ کشـید و فریاد زد ای مردم شام این خرابه نشین ها حرم و اهلبیت پیغمبرند که با نام خارجی آنهارا ویرانه نشین کرده اند!

رو به امام کرد گفت: آقا آهو را به تو بخشـیدم و حضرت هم آهو را آزاد نمود و جریان به گوش یزید رسید، صیاد را احضار نمود و گفت: آهوی پسرم کجاست؟!، صیاد با شجاعت تمام یزید را مورد عتاب قرار داد و یزید دستور داد اورا گردن زدند.

خبر به خانواده صیاد رسید، دو دختر کوچک داشت شروع کردند به گریه کردن

مادر هرچه سعی کرد آنها را آرام نماید نشد و اصرار دارند ما پدرمان را می خواهیم مادر پدرمان را می خواهیم.

مادر گفت: دخترانم حالا که آرام نمی شوید بلند شوید برویم پیش آن شخص که راضی نشد آهو از بچه هایش جدا شود، راضی نشود شماهم از پدر جدا شوید آمدند به خرابه و جریان را به عرض امام رساندند، حضرت محل دفن اورا پرسید، آوردند کنار قبر صیاد و دو رکعت نماز خواند و با دست اشاره به قبر نمود و قبر شکافته شد و صیاد از لحد بلند شد و بیرون آمد!!!.

پرسیدند تو که مرده بودی چگونه برگشتی؟ گفت: مراکه گردن زدند، روح مرا به آسمان ها می بردند در آسمان چهارم بودم که ناگهان دستور آمد این روح را به بدنش بر گردانید حجت خدا کنار قبرش ایستاده بازگشت اورا می خواهد.

در بعضی روایت آمده است با بچه هایش به خانه برگشت و سی سال بعد از آن عمر کرد ولی در روایت دیگر آمده است که از حضرت درخواست کرد که دوباره بمیرد چون گفت، من نمی توانم این وضع روزگار شما را ببینم.

این جریان درمدت کوتاهی به گوش یزید رسید و مردم شام در همه جا از این جریان صحبت می کردند، یزید مصلحت در این دید که اسرا را آزاد کند، یکی از علت آزادی آنها این جریان بود و سبب دیگر منبر رفتن امام در مسجد شام بود.

عزیزان به عنوان یک برادر کوچک عرض می کنم، صاحب هر پست و مقامی هستید نمی دانم اما هرچه می توانید این مقربین درگاه خدا را وسیله قرار داده و بر آورده شدن حاجاتمان را از خدا بخواهیم چنان که درآیه اول سخنرانیم به عرض رساندم که خدای متعال خود می فرماید: ... وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و وسیله ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!.

ای غریبی که زجد و پدر خویش جدائی***خفته در خاک خراسان توغریب الغربائی

اغنیا مکه روند و فقرا سوی توآیند***جان به قربان توشاها که تو حج فقرائی

وقتی که از خانه مأمون مسموما به منزلش برگشت فرمود: ابا صلت در را ببند، عرض کرد آقا شاید کسی به عیادتت آمد؟، اباصلت غریب کهِ را دارد از او عیادت کند، در را بست، فرمود: فرش ها را جمع کن، شخص مسموم تشنه گیش زیاد می شود و اگر آب بخورد زود هلاک می شود، حضرت پیراهنش را بالا زد و دل سوزانش را روی زمین گذاشت که شاید تسکینی باشد و فرمود: اباصلت طشت بیاور امام قی نمود اباصلت گوید: دیدم لخته های خون از گلوی امام فروریخت! عرض کرد آقا این چه خونیست؟! فرمود: اباصلت دقت کن، دیدم پاره های جگر امام است.

از اطاق امام بیرون رفته در راهرو گریه می کردم، یک وقت دیدم دَرِ منزل باز شد و یک آقای جوان نورانی وارد شد! آقا درها بسته بود چگونه واردشدی فرمود:

اباصلت عقیده ات را کامل کن آن که مرا از مدینه به اینجا رسانید، در را به رویم نمی بندد، وارد اطاق امام شد، حضرت او را که دید نشست و او را به آغوش کشید و ودایع امامت و علوم و امانات ولایت را تحویل داد و چشم از دنیا فروبست.

چون معصوم را باید معصوم غسل دهد و کفن نماید و نماز بخواند، همه این کارها را آن نوجوان که امام محمدتقی علیه السلام و حجت الهی بعد از امام رضا علیه السلام بود انجام داد و با طی الارض یا نیروی مافوق آن که خداوند در اختیارشان گذاشته است به مدینه برگشت. ألالعنهاللّه علی القوم الظّالمین.

مجلس ۳۱ مطالبی در باره انتظار

در رهی دیدم مهی، حیران آن ماهم هنوز***عمر رفت و من مقیم آن سر راهم هنوز

چو نسیم صبحگاهی بر من بی دل گذشت***من نسیم وصل آن مه را هوا خواهم هنوز

می فزاید مهر او هر روز در خاطر مرا***گرچه من کاهیده ام از درد می کاهم هنوز

گرچه آه آتشینم خرمن جان سوخته***می رود تا اوج گردون آتش آهم هنوز

شوق آن دیدار غافل کرده از عالم مرا***تو مپنداری که من از خویش آگاهم هنوز

انتظار شاه «مهدی» می کشد عمری امین***رفت عمر و در امید طلعت شاهم هنوز

دوست دارم در این مجلس و چند جلسه دیگر، به مناسبت نیمه شعبان، روز ولادت با سعادت سرور عالم امکان و رکن بقای جهان آفرینش حضرت بقیّه اللّه الاعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، صحبت نمایم، بنظرم در این زمان ها دانستن آن مطالب برای همه مخصوصاً برای قشر جوان عزیز ما، ضرورت دارد.

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ...) خداوند به آنها که ایمان دارند و عمل صالح انجام می دهند وعده داده است که حکومت روی

زمین را در اختیارشان بگذارد.

از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است که منظور از این آیه هو القائم و اصحابه:

مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه و یاران او هستند.

و در حدیث دیگری می خوانیم: (نزلت فی المهدی): این آیه در باره مهدی (علیه السلام) نازل شده است.

در این آیه مهدی و یارانش به عنوان آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند

(الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ) معرفی شده اند، بنابر این تحقق این انقلاب جهانی بدون یک ایمان مستحکم که هر گونه ضعف و زبونی و ناتوانی را دور سازد، و بدون اعمال صالحی که راه را برای اصلاح جهان بگشاید امکان پذیر نیست پس آنها که در انتظار چنین برنامه ای هستند هم باید سطح آگاهی و ایمان خود را بالا ببرند و هم در اصلاح اعمال خویش بکوشند.

تنها چنین کسانی هستند که می توانند نوید همگامی در حکومت او بخود دهند نه آنها که با ظلم و ستم همکاری دارند، و نه آنها که از ایمان و عمل صالح بیگانه اند نه افراد ترسو و زبونی که بر اثر ضعف ایمان از همه چیز حتی از سایه خود می ترسند.

و نه افراد سست و بیحال و بیکاره ای که دست روی دست گذارده و در برابر مفاسد محیط و جامعه شان سکوت اختیار کرده و کمترین تلاش و کوششی در راه مبارزه با فساد ندارند.

در روایات متعددی انتظار حکومت حضرت قائم آل محمد علیهم السلام را داشتن؛

به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده است.

این مضمون در بعضی از احادیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و در بعضی از امیر مومنان علی (علیه السلام) نقل شده است، در حدیثی می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: افضل اعمال امتی انتظار الفرج من الله عز و جل: بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن است و در حدیث دیگری

از پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلّم) می خوانیم افضل العباده انتظار الفرج بهترین عبادت، انتظار رستگاری کشیدن است. این حدیث اعم از اینکه انتظار فرج را به معنی وسیع کلمه بدانیم یا به مفهوم خاص یعنی انتظار ظهور مصلح بزرگ جهانی باشد، اهمیت انتظار را در مورد بحث ما روشن می سازد.

اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی (علیه السلام)

با توجه به مطالب وروایاتی که ذکر خواهم کرد، میدانیم که این عقیده در تعلیمات اسلامی جنبه وارداتی ندارد. بلکه از قطعی ترین مباحثی است که از شخص پایه گذار اسلام گرفته شده، و عموم فرق اسلامی در این زمینه متفقند و احادیث در این زمینه متواتر می باشد.

ما در بحث انتظار مستقیما به سراغ متون اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی را که روی مسئله انتظار تاکید می کند مورد بررسی قرار می دهیم تا از هدف اصلی آگاه شویم.

۱- کسی از امام صادق (علیه السلام) پرسید چه می گوئید در باره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد و در این حال از دنیا می رود؟

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: هو بمنزله من کان مع القائم فی فسطاطه- ثم سکت هنیئه- ثم قال هو کمن کان مع رسول الله!(۱) او همانند کسی است که با قائم عجّل اللّه تعالی فرجه در خیمه او (و ستاد ارتش او) بوده باشد- سپس کمی سکوت کرد- و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) در مبارزاتش همراه بوده است.

عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است.

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۲۵ ب ۲۷ ح ۱۴ از المحاسن.

۲- مالک بن اعین گوید: ابو عبداللَّه علیه السلام فرمود: «إنّ المیّت منکم علی هذا الأمر، بمنزله الضارب بسیفه فی سبیل اللَّه؛(۱) حقّاً مردگان شما بر این عقیده (امامت امام زمان علیه السلام) به منزله شمشیر زنان در راه خدایند، آن گاه فرمود: «بل کمن قارع معه بسیفه، ثمّ قال: لا واللَّه إلّاکمن استشهد مع رسول اللَّه؛(۲) بلکه مانند کسی که در رکاب قائم همراه او شمشیر زده باشد، نه به خدا قسم، مانند کسی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد!»

۳- فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد تفسیرآیه (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ)(۳)؛ «روزی که تمام مردم را با امام خود دعوت نماییم» سؤالی نمودم. امام فرمودند: «یا فضیل! اعرف إمامک، فإنّک إذا عرفت إمامک لم یضرّک تقدّم هذا الأمر أو تأخّر. ومن عرف إمامه ثمّ مات قبل أن یقوم صاحب هذا الأمر، کان بمنزله من کان قاعداً فی عسکره، لا بل بمنزله من کان قاعداً تحت لوائه؛(۴) ای فضیل! امام خود رابشناس! وقتی او را شناختی، تقدیم و تأخیر این کار برایت ضرر نمی رساند، هر کس امامش را بشناسد و پیش از قیام صاحب امر بمیرد، مانند کسی است که در ارتش او حضور دارد نه؛ بلکه مانند کسی است که در زیر پرچم او نشسته باشد!

۴- و در روایت دیگر بمنزله المجاهد بین یدی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلّم): همانند کسی است که پیش روی پیامبر جهاد کند (آمده است).

(کلینی یا نعمانی) گفته است: ادامه این روایت را بعضی از اصحاب ما این گونه

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۲۶ ب ۲۲ ح ۱۷ از محاسن برقی.
۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۲۶ ب ۲۷ ح ۱۸ از المحاسن.
۳- اسری: ۷۳.
۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۴۱ ب ۲۲ ح ۵۲ از غیبت نعمانی از اصول کافی.

روایت کرده اند که فرمود: «بمنزله من استشهد مع رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله؛(۱) او بمنزله کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد! (که در روایت شماره ۲ گذشت و شماره ۸ و ۱۱ می آید)».

۵- علاء بن سیابه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «من مات منکم علی هذا الأمر منتظراً له، کان کمن کان فی فسطاطه علیه السلام؛(۲) هر کس از شما بر این عقیده (امامت) و در حال انتظار او از دنیا برود مانند کسی است که (با خود آن حضرت) در خیمه او باشد.»

۶- فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «ومن مات وهو عارف لإمامه کان کمن هو مع القآئم فی فسطاطه علیه السلام؛(۳) و هر کس بمیرد و او عارف به امامش باشد مانند کسی است که با قائم (عجّل اللّٰه تعالی فرجه) در خیمه اش است».

۷- عمرو بن ابان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «فمن عرف إمامه کان کمن کان فی فسطاط المنتظر؛(۴) پس هر کس امام غائبش را بشناسد مانند کسی است که با قائم علیه السلام در چادرش باشد.»

۸- فیض بن مختار گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «من مات منکم وهو منتظر لهذا الأمر کمن هو مع القآئم فی فسطاطه. قال: ثمّ مکث هنیئةً، ثمّ قال: لا بل کمن

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّٰه تعالی فرجه از بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۴۲ ب ۲۲ ذیل ح ۵۳ ازغیبت نعمانی از اصول کافی.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّٰه تعالی فرجه از بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۲۵ ب ۲۲ ح ۱۵ از المحاسن برقی و مشابه نیز آن باکمی تغییر از آن.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّٰه تعالی فرجه ازغیبت نعمانی: ص ۱۰۵ و ۱۸۰؛ منتخب الأثر: ص ۴۹۸ و ۵۱۵؛ و کافی: ص ۳۷۲؛ بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۴۲ ب ۲۲ ح ۵۶ از غیبت نعمانی.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّٰه تعالی فرجه ازبحارالأنوار: ۵۲/ ۱۴۲ ب ۲۲ ح ۵۷ از غیبت نعمانی.

قارع بسیفه. ثمّ قال: لا واللّه إلّاکمن استشهد مع رسول اللّه صلی الله علیه و آله؛(۱) هر کس از شما در حال انتظار بر امر فرج بمیرد مانند کسی است که با قائم- عجّل اللّه فرجه الشریف- در خیمه اش باشد. سپس مکثی کرد و فرمود: «نه بلکه مانند کسی است که با شمشیر خود همراه امام علیه السلام جنگیده است، نه بخدا؛ بلکه مانند کسی است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله (در راه خدا) شهید شده باشد!»

۹- روایت حمران از امام صادق علیه السلام که فرمود: «... ألا ـ تعلم أنّ من انتظر أمرنا وصبر علی ما یری من الأذی والخوف، هو غداً فی زمرتنا؟!؛(۲) آیا نمی دانی هر کس منتظر امر ما باشد و بر آزار و اذیّت هایی که می بیند صبر کند، او فردا در گروه ما خواهد بود؟!»

۱۰- امام باقر علیه السلام فرمود: «اعلموا أنّ المنتظر لهذا الأمر له أجر الصآئم القآئم؛(۳) بدانید، به تحقیق، برای منتظران این امر (امامت و غیبت و ظهور) پاداش شب زنده داران و نماز گزاران می باشد.»

۱۱- امام صادق علیه السلام فرمود: «المنتظر الثانی عشر کالشاهر سیفه بین یدی رسول اللّه یذبّ عنه؛(۴) ثواب منتظران (امام) دوازدهم مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کشیده و دشمنان را از او کنار زند.» سپس فرمود: «هو کمن کان مع رسول

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۲۶ ب ۲۲ ح ۱۸ از محاسن برقی.
۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از روضهالکافی: ص ۴۲؛ بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۶ ب ۲۵ ح ۱۴۷ از آن؛ بشارهالإسلام: ۱۳۱؛ الزام النّاصب: ص ۱۸۳؛ یوم الخلاص: ص ۱۹۹.
۳- سیمی جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازاصول کافی: ۲/ ۲۲۲؛ یوم الخلاص: ص ۱۹۳ از آن.
۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازمنتخب الأثر: ص ۴۸۵ و ۴۱ باعبارت دیگر؛ غیبت نعمانی: ص ۴۱ و ۱۷۹؛ الزام النّاصب: ص ۱۳۸- ۱۳۷.

اللَّه؛(۱) منتظران او مانند کسی است که در خیمه قائم باشد. سپس کمی مکث نمود و فرمود: بلکه مانند کسی که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.» آن گاه فرمود: «بل کمن قارع معه بسیفه، ثمّ قال: لا واللَّه إلّاکمن استشهد مع رسول اللَّه؛(۲) بلکه مانند کسی که در رکاب قائم همراه او شمشیر زده باشد، نه به خدا قسم، مانند کسی که در رکاب

۱۲- عمرو بن ابان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «فمن عرف إمامه کان کمن کان فی فسطاط المنتظر؛(۳) پس هر کس امام غائبش را بشناسد مانند کسی است که با قائم علیه السلام در چادرش باشد.»

این تشبیهات که در مورد انتظار ظهور مهدی (علیه السلام) در این روایت ها وارد شده روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسئله انتظار از یک سو، و جهاد و مبارزه با دشمن در آخرین شکل خود از سوی دیگر وجود دارد

(دقت کنید).

و همچنین این روایات و تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار چنان انقلابی را داشتن همیشه توأم با یک جهاد وسیع و دامنه دار است، بنابر این مسئله انتظار حکومت حق و عدالت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه و قیام مصلح جهانی در واقع مرکّب از دو عنصر است، عنصر نفی و عنصر اثبات عنصر نفی همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهتری بودن است.

و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه دار حلول کند سرچشمه دو رشته اعمال دامنه دار خواهد شد.

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۲۵ ب ۲۷ ح ۱۴ از المحاسن.
۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۲۶ ب ۲۷ ح ۱۸ از المحاسن.
۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۴۲ ب ۲۲ ح ۵۷ از غیبت نعمانی.

این دو رشته اعمال عبارتند از ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه و در گیری با آنها از یک سو، و خود سازی و خود یاری و جلب آمادگی های جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی دیگر.

و خوب که دقت کنیم می بینیم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرک و آگاهی و بیداری است.

برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی انتظار ظهور مهدی به توضیح زیر توجه کنید:

انتظار یعنی آماده باش کامل.

من اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون ستمگران است؟.

من اگر آلوده و ناپاکم چگونه میتوانم منتظر انقلابی باشم که شعله اولش دامان آلودگان را میگیرد؟ ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات خود را بالا می برد و روح انقلابی در آنها می دمد و هر گونه نقطه ضعفی را اصلاح می کند.

زیرا چگونگی انتظار همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم.

انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر.

انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز.

انتظار فرا رسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول.

هر یک از این انتظارها آمیخته با یکنوع آمادگی است، در یکی باید خانه را آماده کرد و وسائل پذیرائی فراهم ساخت، در دیگری ابزار لازم، و داس و کمباین و ...

اکنون فکر کنید آنها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می کشند در واقع انتظار انقلاب و دیگرگونی و تحولی را دارند که وسیعترین و اساسی ترین انقلابهای انسانی در طول تاریخ بشر است.

انقلابی که بر خلاف انقلابهای پیشین جنبه منطقه ای نداشته بلکه هم عمومی و همگانی است و هم تمام شؤن و جوانب زندگی انسانها را شامل می شود، انقلابی

است سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی.

چنین تحولی قبل از هر چیز نیازمند به عناصر آماده و با ارزش انسانی است که بتوانند بار سنگین چنان اصلاحات وسیعی را در جهان بدوش بکشند، و این در درجه اول محتاج به بالا بردن سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای همکاری در پیاده کردن آن برنامه عظیم است.

تنگ نظری ها، کوته بینی ها، کج فکری ها، حسادتها، اختلافات کودکانه و نابخردانه و بطور کلی هر گونه نفاق و پراکندگی با موقعیت منتظران واقعی سازگار نیست.

نکته مهم این است که منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی هرگز نمی تواند نقش تماشاچی را داشته باشد باید از هم اکنون حتما در صف انقلابیون قرار گیرد.

من اگر فاسد و نادرستم چگونه می توانم در انتظار نظامی که افراد فاسد و نادرست در آن هیچگونه نقشی ندارند بلکه مطرود و منفور خواهند بود، روز شماری کنم.

انتظار یک مصلح جهانی به معنای آماده باش کامل فکری و اخلاقی، مادی و معنوی، برای اصلاح همه جهان است.

فکر کنید چنین آماده باشی چقدر سازنده است.

اصلاح تمام روی زمین و پایان دادن به همه مظالم و نابسامانی ها شوخی نیست کار ساده ای نمی تواند باشد، آماده باش برای چنین هدف بزرگی باید متناسب با آن باشد یعنی باید به وسعت و عمق آن باشد!.

برای تحقق بخشیدن به چنین انقلابی، مردانی بسیار بزرگ و مصمم و بسیار نیرومند و شکست ناپذیر، فوق العاده پاک و بلند نظر، کاملاـ آماده و دارای بینش عمیق لازم است. این است معنای انتظار واقعی آیا کسی می تواند بگوید چنین انتظاری سازنده نیست؟!.

اثر مهم دیگری که انتظار مهدی دارد حل نشدن در مفاسد محیط و عدم تسلیم

در برابر آلودگی ها است.

نتیجه این که انتظار ظهور مصلحی، اثر فزاینده روانی در معتقدان دارد، و آنها را در برابر امواج نیرومند فساد بیمه می کند آنها نه تنها با گسترش دامنه فساد محیط مایوس نمی شوند بلکه به مقتضای وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق تیزتر گردد وصول به هدف را در برابر خویش می بینند و کوششان برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشتن با شوق و عشق زیادتری تعقیب می گردد.

از مجموع بحثهای گذشته چنین نتیجه می گیریم که اگر انتظار به مفهوم واقعی در جامعه و فرد پیاده شود یک عامل مهم تربیت و خود سازی و تحرک و امید خواهد بود.

علاوه بر روایاتی که به عرض رسید به چند روایت دیگر در مورد انتظار، توجه نمائید.

منتظران همرزم مجاهدانند

۱- حکم بن عیینه گوید: وقتی امیرمؤمنان علیه السلام خوارج را در روز نهروان از پای در آورد، مردی بلند شد و گفت: خوشا به حال ما که این پیکار را با تو بودیم و با تو خوارج را به قتل رساندیم.

امیرمؤمنان فرمود: قسم به کسی که دانه را شکافت و بچّه را از بطن مادر نجات داد، در این مکان کسانی با ما شرکت دارند که هنوز پدرانشان و اجدادشان به دنیا نیامده اند!

آن مرد گفت: چگونه با ما شریکند کسانی که به دنیا نیامده اند و به ما سلام می کنند؟!

فرمود: «فأولئک شرکآئنا فیما کنّا حقّاً حقّاً؛ پس حقیقتاً آنانند شریکان ما در آن چه که ما بودیم.»(۱)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازبحارالأنوار: ۵۲/ ۱۳۱ ب ۲۲ ح ۳۲ از المحاسن.

منتظران زانو زننده محضر اویند

۲- اسماعیل بن محمّد خزاعی گوید: من حاضر بودم که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «أترانی أدرک القآئم- عجّل اللّه فرجه الشریف-؟ فقال: یا أبابصیر! لست تعرف إمامک؟ فقال: بلی واللّه! وأنت هو. فتناول یده وقال: واللّه! ما تبالی یا أبابصیر! أن لا- تکون محتبیاً بسیفک فی ظلّ رواق القآئم- عجّل اللّه فرجه الشریف-؛(۱) آیا پنداری که من قائم- عجّل اللّه فرجه الشریف- را درک نمایم؟

امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابابصیر! (آیا) امام خود را می شناسی؟

گفت: بلی، به خدا قسم امامم تویی. پس (امام) دست او را گرفت و فرمود: به خدا! ای ابابصیر برایت مهم نیست این که در رواق قائم- عجّل اللّه فرجه الشریف- زانو زده باشی (با شناخت امام خود، چرا غصه با قائم بودن را می خوری!)

منتظران معطّران زمین و درخشنده گان آسمانند

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن حدیث طولانی به ابی بن کعب فرمود: «یا أُبیّ! طوبی لمن لقیه وطوبی لمن أحبّه وطوبی لمن قال به، ینجیهم من الهلکه وبالإقرار باللّه وبرسوله وبجمیع الأئمّه، یفتح اللّه لهم الجنّه، مثلهم فی الأرض کمثل المسک الّذی یسطع ریحه فلا یتغیّر أبداً، ومثلهم فی السمآء کمثل القمر المنیر الّذی لا یُطفأ نوره أبداً.

قال أُبیّ: یا رسول اللّه! کیف حال بیان هؤلآء الأئمّه عن اللّه عزّوجلّ؟ قال: إنّ اللّه تعالی أنزل علَیّ اثنتی عشر صحیفه اسم کلّ إمام علی خاتمه، وصفته فی صحیفته؛(۲) ای ابی! خوشا به حال آنان که او را ملاقات کنند و دوستش دارد و پاک باد آن کس که

۱- بیان: احتبی الرجل جمع ظهره و ساقه بعمامته أو غیرها؛ سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۴۲ ب ۲۲ ح ۵۵.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازبحارالأنوار: ۵۲ / ۳۱۱ ب ۲۷ ح ۴ ازعیون أخبار الرّضا؛ بشارهالإسلام: ص ۹؛ الزام النّاصب: ص ۶۳؛ یوم الخلاص: ص ۲۰۸. عیون اخبار الرضا: ۱/ ۶۱- ۶۳ ب ۶ ح ۲۹؛ مهدی منتظر: ص ۳۱۵.

قایـل به امـامت او باشـد، خداونـد آن هـا را از هلاـکت نجـات دهـد و بـا اقرار به خـدا و رسولش و ائمّه دین درهای بهشت به رویشـان بـاز شود، مَثَلْ آن هاماننـد مِشـکی است که بویش پخش شود و تا ابـد تغییر نیابـد و مَثَلِشان در آسـمان ها ماننـد ماه نورانی است که نورش، برای ابد خاموش نمی شود.

ابیّ گفت: ای رسول خدا! چگونه است بیان حالات امامان از سوی خدای عزّو جلّ؟

فرمود: همانـا خـدای تعـالی برای من دوازده صـحیفه (مهر شـده) نازل فرمود که نام هر یک از امامان در مهر آن و صـفتش در صحیفه اش بود.»

منتظران فردا در زمره ما هستند

۴- روایت حمران از امـام صـادق علیه السـلام که فرمود: «... ألاـ تعلم أنّ من انتظر أمرنا وصبر علی ما یری من الأذی والخوف، هو غداً فی زمرتنا؟!؛(۱) آیا نمی دانی هر کس منتظر امر ما باشد و بر آزار و اذیّت هایی که می بیند صبر کند، او فردا در گروه ما خواهد بود؟!»

منتظران کمیاب تر از کبریت احمرند

۵- «سعید بن جبیر از عبد اللَّه بن عبّاس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«والّذی بعثنی بالحق بشیراً ونـذیراً! إنّ الثابتین علی القول بإمامته فی زمان غیبته، لأعزّ من کبریت الأحمر، فقام إلیه جابر بن عبد اللَّه أنصاری، فقال: یا رسول اللَّه! لولـدک القآئم غیبه؟! قال: إی وربّی لیمحّصنّ الّذین آمنوا ویمحق الکافرین. یا جابر! إنّ هـذا الأمر، من أمر اللَّه وسرّ من سرّ اللَّه مطویّ من عباداللَّه، فإیّاک والشکّ فیه، فإنّ الشکّ فی أمر

۱- سیمای جهـان در عصـر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از روضـهالکافی: ص ۴۲؛ بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۶ ب ۲۵ ح ۱۴۷ از آن؛ بشارهالإسلام: ۱۳۱؛ الزام النّاصب: ص ۱۸۳؛ یوم الخلاص: ص ۱۹۹.

اللّه عزّوجلّ کفر؛(۱) سوگند به آن کس که مرا به حقّ بشیر و نذیر مبعوث کرده است! به تحقیق، آن هایی که در زمان غیبت او به عقیده امامتش ثابت بمانند، از کبریت احمر نایاب ترند.

پس جابر بن عبد اللّه انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا! (آیا) برای فرزندت قائم غیبتی است؟!

فرمود: بلی، به خدا قسم! کسانی که ایمان آورده اند حتماً امتحان خواهند شد (تا عیار و معدّلشان مشخّص شود) و کافرها را محو (نابود) خواهد نمود. ای جابر! به تحقیق، این (غیبت) کاری است از کارهای خدا و سرّی است از اسرار خدا، پیچیده (و مخفی) شده از بندگان خدا، مبادا در آن شک نمایی؛ چون شک در امور خدا کفر است.»

عزیزان این روایات و روایات فراوان دیگر، در مورد انتظار هم مقام درجات و ثواب منتظران را، کرده و هم مارا بصورت آماده باش کامل نگهمیدارد و اگر قبل از ظهور آن امام بزرگوار از دنیا رفتیم، هنگام ظهور به انتظار روندگان، تکلیف بازگشت و درک فیض حضور آن قلب جهان و مولای عالم امکان، خواهند نمود هرکس دوست داشت، رجعت می کند و درمحضر آن قطب جهان آفرینش خواهد بود.

أللّهمّ و عجّل فی فرجه الشّریف بمحمد و آله الطّاهرین.

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از منتخب الأثر: ص ۲۴۳؛ ینابیع الموده: ۳/ ۱۶۳ ب ۹۴ از غایهالمرام و در ص ۱۰۸ ب ۷۸ از فرائد السّمطین و در ص ۴۸۸؛ بحارالأنوار: ۵۱/ ۷۳ ب ۱ ح ۱۸ از کمال الدّین. و در کتب دیگر از سنّی و شیعه این روایت را آورده اند.

مجلس ۳۲ سکّان داران کشتی نجات

رواق منظر چشم من آشیانه تست***کرم نما و فرود آکه خانه خانه تست

نداده ام بکسی نقد دل بجز مهرت***در خزانه به مهر تو و نشانه تست

به تن مقصرم از دولت ملازمتت***ولی خلاصه جان خاک آستانه تست

توقطب عالمی ای شهسوار ورنه چراست***که توسنی چو فلك رام تازیانه تست

چرا زیاد تو یاد خدا کنیم اگر***کلید گنج سعادت نه در خزانه تست

زهی جلال و جمال و زهی صفات کمال***که در جهان همه گلبانگ عاشقانه تست

چو (فیض) طالب فیضم زخاك درگه تو***که فیض های الهی در آستانه تست

فیض کاشانی

اخبار مهدی موعود علیه السلام در کتاب های شیعیان، به وفور آمده است، یکی از مسایل بنیادی و حیاتی اسلام و هم چنین یکی از اصول مسلّمه عقاید شیعه است که با دیگر عقاید اسلامی، پیوند ناگسستنی دارد و هیچ گونه تردید و تشکیکی در آن راه نمی یابد.

در واقع می توان گفت: در میان شیعیان، کسی پیدا نمی شود که منکر وجود مهدی علیه السلام باشد، چون رسول خداو ائمّه یازده گانه علیهم السلام همگی به اتّفاق، از وجود و حکومت و حتّی شخصیت آن بزرگوار، سخن فراوان گفته و نوشته اند، و هیچ گونه جای شک و شبهه ای باقی نگذارده اند که در آخرالزّمان ایشان دولت حقّ را در کره زمین تشکیل و عدالت واقعی را در جهان برقرار خواهند ساخت.

کتاب هایی که از شیعیان درباره آن حضرت نوشته شده است (و بعضی از نویسندگان معاصر فهرست آن کتاب ها را جمع آوری نموده اند) متجاوز از هزار عنوان می باشد و حتی تعدادی از این کتاب ها پیش از به دنیا آمدن آن حضرت تألیف شده است و احادیث مربوط به «مهدی موعود» را ده ها سال پیش از تولّد مبارک ایشان جمع آوری نموده و به نسل های بعد به یادگار گذاشته اند.

متن ۳۶۹۲ روایت که فهرست آن ها رادر سیمای جهان در عصر امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه آورده ام، به اضافه ۲۵۱۵ روایت دیگر پیرامون آن حضرت در منابع شیعه، از پیشوایان معصوم به دست ما رسیده است و در کتاب های مهم از جمله بحارالأنوار، غیبت طوسی، غیبت نعمانی، کمال الدّین، و مانند این کتب که صرفاً در حالات آن حضرت نگارش یافته، آمده است و أخیراً نیزآیت اللّه صافی گلپایگانی، مؤلّف محترم کتاب «منتخب الأثر» قسمت اعظم آن ها را از منابع مختلف و جمعاً ۶۲۶۶ روایت از ۱۵۴ کتاب، گرد آوری نموده و به جامعه شیعه تحویل داده است.

(خداوند ذخیره آخرتش گرداند. انشاءاللّه.)

قبلًا یکی دو جلسه، در باره ضرورت نبوت و امامت صحبت و تعدادی از روایات مربوطه را، به عرض برادران و خواهران گرامی رسانده ام علاوه بر آنها که با صحبت امشب ما نیز ارتباط دارد، به چند روایت، در این مورد و به مطالب بعدی توجه و دقت داشته باشید.

۱- سعید بن جبیر از ابن عبّاس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إنّ خلفائی وأوصیائی وحجج اللّه علی الخلق بعدی اثناعشر، أوّلهم أخی وآخرهم ولدی. وقیل: یا

رسول اللَّه! ومن أخوك؟ قال: علىّ بن أبى طالب. قيل: فمن ولـدك؟ قال: المهـدىّ يملأها قسطاً وعدلا كما ملئت جوراً وظلماً، والّذى بعثنى بـالحقّ نبيّاً لو لم يبق من الـدنيا إلّا يوم واحـد لأطال اللَّه ذلك اليوم حتّى يخرج فيه ولـدى المهـدىّ فينزل روح اللَّه عيسـى بن مريم عليهما السـلام فيصلّى خلفه وتشرق الأرض بنور ربّها ويبلغ سلطانه المشرق والمغرب؛(۱) جانشينان من و حجّت هاى خدا بر مردم پس از من، دوازده نفرند، نخستين آن ها برادر من و آخرينشان فرزندم مى باشد.

پرسيدند: برادر شما كيست؟

فرمود: علىّ بن ابى طالب عليه السلام.

پرسيدند: فرزندتان كيست؟

فرمود: فرزنـدم «مهـدى» است. همان كسـى كه زمين را از عـدل و داد لبريز مى كنـد، همان گونه كه با ظلم و بيـداد لبريز شده باشد.

به خـدايى كه مرا به حقّ برانگيخت! اگر از عمر دنيا تنها يک روز مانـده باشد، خداوند آن روز را، آن قدر طولانى مى كند تا فرزنـدم «مهـدى» در آن ظهور نمايد! آن گاه عيسـى بن مريم از آسـمان فرود آيد و به امامت او نماز مى گزارد و زمين به نور پروردگـارش نـور بـاران مى شود و حكومت او به شـرق و غرب گيـتى گسـترش مى يابـد و زمين و زمـان در قلمرو عـدالت و قدرت او قرار مى گيرد.»

۲- امام صادق عليه السـلام فرمود: اگر همه مردم دو نفر باشـند، يكى از آن دو نفر، امام بر ديگرى خواهد بود و آخرين كسـى كه مى ميرد امام است، تا بنـده اى بر خـداى دليل نياورد كه خـدا او را واگذاشـته بـدون آن كه حجّتى از طرف خود بر او قرار داده شود.(۲)

۱- سيماى جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالى فرجه از بحارالأنوار: ۵۱/ ۷۱ ب ۱ ح ۱۲ ازكمال الدّين.
۲- سيماى جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالى فرجه ازغيبت نعمانى: ص ۱۵۷ باب ۹.

۳- عمّاره بن طیّار گوید: شنیدم اباعبد اللَّه علیه السلام می فرمود: «لو لم یبق فی الأرض إلّا رجلان، لکان أحدهما الحجّه؛(۱) اگر در روی زمین نماند، مگر دو نفر، یکی حجّت خواهد بود.»

۴- علا از محمّد گوید که ابی جعفر علیه السلام فرمود: «لاتبقی الأرض بغیر إمام، ظاهر أو باطن؛(۲) زمین بدون امام ظاهر یا باطن، نمی ماند.»

۵- مفضّل از امام صادق علیه السلام از مدّت حکومت قائم- عجّل اللَّه فرجه الشریف- سؤال کرد؟ فرمود: «... بلکه ملک او دایم است و ملکی است تمام نشدنی و حکمی است که منقطع نشود و کاری است که باطل نمی شود، مگر با اختیار و مشیّت و اراده خداوند؛ کسی جز او مدّت آن را نمی داند، سپس قضا و قیامت است که خداوند توصیف کرده است.(۳)

۶- محمّد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «زمین از حجّت خالی نمی ماند و آن حجّت، حلال و حرام را بیان می کند و به راه خدا دعوت می نماید و وجود حجّت از روی زمین قطع نشود، مگر چهل روز پیش از قیام قیامت و زمانی که حجّت از روی زمین برداشته شد، درهای توبه به روی مردم بسته می شود و بر هیچ نفسی که پیش از حجّت مؤمن نشده باشد، ایمانش بر او نوری نبخشد و اینان شرورترین خلق خدا هستند و ایشان هستند که قیامت بر آن ها به پا شود.»(۴)

پس حجت الهی در زمان ما بدون شک حضرت بقیّه اللّه الاعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء. است و در میان ما زندگی می کند ولی شناخته نیست.

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از علل الشّرایع: ص ۷۶؛ بحارالأنوار: ۲۳/ ۲۲ ب ۱ ح ۲۴ از آن.

۲- همان مدرک: ص ۷۶؛ بحارالأنوار: ۲۳/ ۲۳ ب ۱ ح ۲۶ از آن.

۳- معجم الملاحم و الفتن: ۱/ ۴۲۴، بحار الأنوار: ۵۳/ ۳۵ ب ۲۵ ح ۱؛ الزام النّاصب: ۲/ ۲۸۰.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازکمال الدین: ۱/ ۲۲۹؛ حلیه الأبرار: ۲/ ۶۸۶؛ بحارالأنوار: ۵۱/ ۳۴۷؛ کشف السّتره: عن وجه الغیبه: ص ۱۳۹ به نقل از آن.

ص: ۴۱۵

غیبت و معنای آن

مُردَم زداغ هجر تو از بهر دیدنت***آخر کجا روم ز چه کس پرس و جو کنم؟

خشک است کام جهان و دل از التهاب عشق***از آب وصل تو چه شود تر گلو کنم؟

مسئله غیبت و چگونگی آن، از مسایل پیچیده و پر گفت و گو است که:

۱- آیا امام علیه السلام در ایّام غیبت در جای به خصوصی زندگی می کند و از هر چه غیر آن، چشم پوشیده و در گوشه انزوا نشسته است؟!

۲- آیا در همه جا هست و فقط از انظار غایب و با مردم و در جمع مردم حضور دارد؟!

۳- با مردم قطع رابطه کرده و در موارد ضروری ارتباط بر قرار می کند؟!

ابتدا به یک مطلب توجّه فرمایید، در روایات مربوط به حضرت قائم ۷ سه کلمه «ظهور» و «خروج» و «قیام» زیاد به کار رفته است (که فرق این سه را بعداً در محلّش توضیح خواهیم داد).

امّا آن چه در این جا لازم است بدانیم، فرق دو کلمه ظهور و حضور است، ظهور یعنی آشکاری که باید دیده شود، ولی حضور اعم از آن است.

می گوییم حضرت غایب است و ظاهر نیست؛ یعنی ظهور فیزیکی ندارد، نه این که حضور ندارد.

آن حضرت را غایب نامیده اند، چون ظاهر نیست، نه آن که حاضر نیست و غیبت به معنای حاضر نبودن، تهمت نارواست.

به عبارت دیگر، معنای غیبت او نامرئی بودن او نیست و نباید چنین تصوّر شود که حضرت در تمام مدّت غیبت تا وقت ظهور، یک وجود نامرئی است و دیده نمی شود، بلکه از روایات زیاد استفاده می شود، امام در میان کوچه و بازار، در رفت

و آمد، است و در مجالس مؤمنان و مردم شرکت می کند و به روی فرش های آن ها قدم می گذارد، ولی شناخته نمی شود، نه این که به طور کلّی از میان مردم خارج و در گوشه ای زندگی می کند و از جامعه بریده است.(۱)

مگر او «امام زمان» نیست و نباید از اوضاع دنیا اطّلاع داشته باشد، درست است که هنوز اجازه ظهور و عمل به رهبری ظاهری داده نشده است، امّا رهبری باطنی و تکوینی اش که تعطیل نشده است!!

پس، آن حضرت تا زمان ظهور در میان مردم به طور ناشناس زندگی و رفت و آمد می کند و به وظایف محوّله ولایی و تکوینی خود عمل می نماید و در میان جماعت حضور دارد و همه را می بیند و می شناسد و مردم او را می بینند، ولی نمی شناسند، مگر عاشقانی که دایم در آتش عشق او می سوزند و خاکستر می شوند و تا روز وصل، شوق دیدار او را در دل می پرورانند، از منظر او دور است.

البته پرواضح است که ماموظفیم همیشه به ظهور آن حضرت دعا کنیم نه به حضورش، زیرا در همه جا حضور دارد اما ظهور ندارد.

شاهد تفسیر و توضیح بالا که امام علیه السلام در میان جمع حضور دارد و ظهور ندارد، معنا و مفهوم و مضمون احادیث ذیل است.

۱- حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در ضمن حدیث طولانی که در آن، آیات و نشانه های رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان داشته است، فرمود: «من ذلک أنّ أمّ جمیل امرأه أبی لهب أتته حین نزلت سوره تبّت ومع النبیّ صلی الله علیه و آله أبوبکر بن أبی قحافه فقال: یا رسول اللَّه! هذه أمّ جمیل محفظه أی مغضبه تریدك ومعها حجر ترید أن ترمیک به؟! فقال صلی الله علیه و آله: إنّها لا ترانی، فقالت لأبی بکر: أین صاحبک؟! قال: حیث شآء اللَّه، قالت: جئتُه

۱- (بنفسی أنت من مغیّب، لم یخل منّا بنفسی أنت من نازح مانزح عنّا) جانم فدای توباد که از ما بی خبر(و دور) نیستی، جانم فدای آن کوچ کننده(دوری گزیده ای که) از مادور نگشته است.(دعای ندبه).

ولو أراه لرميته، فـانّه هجـانی واللّات والعزّی، إنّی لشـاعره. فقـال أبوبکر: یـا رسول اللّه! لم ترَک؟ قـال صـلی الله علیه و آله: لا ضرب اللّه بینی وبینه حجاباً؛(۱) و (یکی) از این آیـات است که امّ جمیـل زن ابولهب (۲) بعد از نزول سوره تبّت با عصـبانیّت تمـام، در حالی که سـنگی در دست داشت، به سوی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمـد و ابوبکر بن ابی قحافه نیز با او بود، ابوبکر گفت: ای رسول خدا! ام جمیل است و با عصبانیّت، به دنبال تو می گردد و می خواهد تو را بزند؟!

رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: او مرا نمی بیند!! (ام جمیل آمد و کنار رسول خدا صـلی الله علیه و آله ایسـتاد و) به ابی بکر گفت: رفیقت کجاست؟!

گفت: هر جا که خدا خواهد.

گفت: اگر او را می دیـدم، این سـنگ را به سوی او پرتاب می کردم، او مرا هجو (بد) گفته است. قسم به لات و عزّی! من هم شاعرم (او را هجو می کنم).

ابوبکر (با تعجّب) گفت: ای رسول خدا! او تو را ندید؟!

فرمود: نه، خداوند میان من و او حجاب زد (پرده کشید).

در تفسیرآیه ۴۵ سوره اسـری (إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنـا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ حِجاباً مَسْتُوراً) در «تفسـیر المیزان» چنین جریان را از تفسیر الدّرّالمنثور از ابو یعلی

۱- سـیمای جهـان در عصـر امـام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از قرب الأسـناد: ص ۴۰؛ تفسیرالمیزان: ۲۰/ ۵۴۲ از قرب الأسناد؛ کنزالدّقائق: ۱۱/ ۵۹۲؛ نورالثّقلین: ۵/ ۶۹۸؛ تفسـیر کبیر فخرالرّازی: ۳۰ ۳۵۴ تفسـیر روح المعانی: ۳/ ۲۶۴؛ تفسیر مجمع البیان: تفسـیر سوره تبّت؛ و تفسـیر الدّرّالمنثور: و تفسـیر ابوالفتوح رازی و تفسـیر فی ظلال القرآن در تفسیر سوره تبّت؛ تاریخ الکامل ابن أثیر: ۲/ ۶۰.

۲- سـیمای جهان در عصـر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف از علیّ بن ابراهیم قمی قدس سره در تفسیر« وامرأته حمّاله الحطب» گوید: کانت أمّ جمیل بنت صخر و کانت تنمّ علی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و تنقل أحادیثه الی الکفّار. امّ جمیل دختر صـخر(خواهر ابی سـفیان) سـخن چینی می کرد هرچه از رسول خدا: صـلی الله علیه و آله می دید به کفّار نمّامی(سخن چینی) می کرد(خبر می داد و از اسرار رسول خدا مطّلع می ساخت!!).

و ابن ابی حاتم و ابن مردویه وابونعیم و بیهقی همگی از اسماء بنت ابی بکر آورده است، با این بیان: «قالت: لمّانزلت «تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ» أقبلت العوراء أمّ جمیل ولها ولوله وفی یدها فهر، وهی تقول: مذمّماً أبینا، ودینه قلینا، وأمره عصینا. ورسول اللّه صلی الله علیه و آله جالس وأبوبکر إلی جنبه، فقال أبوبکر: لقد أقبلت هذه وأنا أخاف أن تراک، فقال:

إنّها لا ترانی، وقرأ قرآناً اعتصم به کما قال تعالی: (فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ ...) فجائت حتّی قامت علی أبی بکر فلم تَر النبیّ صلی الله علیه و آله فقالت: یا أبابکر! بلغنی أنّ صاحبک هجانی؟! فقال أبوبکر: لا، وربّ هذا البیت ما هجاک، فانصرفت وهی تقول: قد علمت قریش أنّی بنت سیّدها!؛(۱) اسماء گفت: وقتی که آیه «وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَهَ الْحَطَبِ» نازل شد که زن ام جمیل با ولوله و سنگ به دست، آمد و جملات بالا را می خواند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته و ابی بکر در کنارش بود، گفت: (ای رسول خدا!) این آمد و من می ترسم تورا ببیند!

فرمود: او مرا نمی بیند و قرآن می خواند و خود را با آن نگاه داشت (بیمه کرد). او آمد تا بالای سر ابوبکر ایستاد، در حالی که پیامبر را نمی دید، گفت: ای ابابکر! به من رسیده که هم صحبتت مرا ناسزا گفته است؟!

ابوبکر گفت: نه، به خدای این خانه قسم! او ترا ناسزا نگفته و هجو ننموده است.

پس او منصرف شد و می گفت: به تحقیق، قریش می داند من دختر بزرگ و آقای آن ها هستم.

۲- ابوبصیر گوید: همراه امام باقر علیه السلام به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدیم، در حالی که مردم به مسجد رفت و آمد می کردند. حضرت به من فرمود: از مردم، حضور مرا بپرس، آیا مرا می بینند یا نه؟! من از هر کس می پرسیدم، آیا امام باقر علیه السلام را دیدی؟! می گفت: نه، در حالی که ایشان همان جا ایستاده بود؛ تا این که ابوهارون مکفوف (نابینا) وارد شد، حضرت فرمود: از او هم بپرس. من گفتم: (ای ابا هارون) آیا

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازتفسیر المیزان: ۱۳/ ۱۳۰ در تفسیرآیه ۴۵ أسری؛ در بحارالأنوار نیز این جریان را از امام رضا از پدران بزرگوارش: نقل کرده است.

اباجعفر را دیدی؟! او گفت: مگر این جا نایستاده است! گفتم: از کجا فهمیدی؟! گفت: چگونه ندانم در حالی که نوری است درخشان، درست است که من چشم ظاهری ام را از دست داده ام، امّا چشم دلم باز است.(۱)

پس با توجّه به این روایات، روشن می شود که ما از او غایبیم، نه او از ما، ما شایستگی دیدارش را نداریم، ولی او با ماست و مراقب اعمال ماست، زیرا حجّت الهی زمان ما است، هر چند ظهور فیزیکی ندارد، امّا حضور دارد و از اعمال ما بی خبر نیست!

۳- سدیر صیرفی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می گفت: «إنّ فی صاحب هذا الأمر لشبه من یوسف، فقلت: فکأنّک تخبرنا بغیبه أو حیره؟ فقال: ما ینکر هذا الخلق الملعون أشباه الخنازیر من ذلک؟ إنّ إخوه یوسف کانوا عقلاء ألبّاء أسباطاً أولاد أنبیاء دخلوا علیه فکلّموه وخاطبوه وتاجروه وراودوه وکانوا إخوته وهو أخوهم، لم یعرفوه حتّی عرّفهم نفسه، وقال لهم: أنا یوسف فعرفوه حینئذ، فما ینکر هذه الأمّه المتحیّره أن یکون اللّه عزّوجلّ، یرید فی وقت من الأوقات أن یستر حجّته عنهم، لقد کان یوسف إلیه ملک مصر، وکان بینه وبین أبیه مسیره ثمانیه عشر یوماً، فلو أراد أن یعلّمه مکانه لقدر علی ذلک واللّه لقد سار یعقوب وولده عند البشاره تسعه أیّام من بدوهم إلی مصر. فما تنکر هذه الأمّه أن یکون اللّه یفعل بحجّته ما فعل بیوسف أن یکون صاحبکم المظلوم المجحود حقّه صاحب هذا الأمر یتردّد بینهم ویمشی فی أسواقهم ویطأ فرشهم، ولایعرفونه حتّی یأذن اللّه له أن یعرّفهم نفسه، کما أذن لیوسف حتّی قال له إخوته: ءإنّک لأنت یوسف قال: أنا یوسف ...»(۲) همانا صاحب این امر شباهتی با یوسف دارد.

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازمکیال المکارم: ۱/ ۵۰۰: یوم وقت معلوم: ص ۵۵.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازغیبت نعمانی: ص ۸۴؛ کافی: ۱/ ۳۳۷؛ بحارالأنوار: ۵۲/ ۱۵۴ ب ۲۳ ح ۹ از دلائل الإمامه.

گفتم: گویا شما به ما غیبت یا حیرتی را خبر می دهی!

فرمود: این خلق دور از رحمت خدا و همانند خوک ها هستند، زیرا این (غیبت) را انکار می کنند؟! همانا برادران یوسف، صاحبان عقل و خرد و اسباط اولاد انبیا بودند، بر یوسف وارد شدند و با او صحبت کردند و همدیگر را مخاطب قرار دادند و با او خرید و فروش کردند و با او رفت و آمد نمودند، در حالی که آن ها برادران او و او برادر آن ها بود. مع الوصف او را نشناختند تا این که خود را به ایشان شناسانید و گفت: من یوسفم. در آن وقت او را شناختند. پس چرا این امّت سر گردان، انکار می کنند که خدای عزّوجلّ بخواهد در یکی از اوقات، حجّت خود را از آن ها مستور سازد.»

به تحقیق، یوسف پادشاه مصر بود (شهرت داشت) و میان او و پدرش هیجده روز راه بود، اگر می خواست جای خود را به پدر نشان دهد، می توانست! (ولیکن یوسف مجاز نبود، خود را بر پدرش خود را آشکار سازد و پدر ۴۰ سال گریست و در معرض امتحان های گوناگون قرار گرفت و چشمانش نابینا و سفید شد.) به خدا سوگند! یعقوب با فرزندانش پس از مژده (پیدا شدن یوسف) نُه روزه خود را به (پایتخت) مصر رسانید، پس چرا این امّت، منکر آن هستند که خداوند به حجّت خود، قائم- عجّل اللّٰه فرجه الشریف- آن کند که به یوسف کرد و این که صاحب مظلوم و انکار حقّ شده شما (یعنی) صاحب این امر، مانند یوسف باشد، در میان آن ها تردّد کند و در بازارهایشان راه رود و روی فرش هایشان قدم زند، ولی (اجازه ندارد که با مردم ارتباط آشکار داشته باشد) او را بشناسند (او از حال آن ها باخبر باشد و آن ها را ببیند و بشناسد و آن ها او را ببینند، ولی او را نشناسند و همانند یعقوب (علیه السلام) آن قدر انتظار بکشند و چشمان عاشقان او از گریه فراق، کور و انتظار افراد سبک ایمان، مبدل به یأس و زبان بدخواهان به بدگویی باز شود) تا روزی که خداوند اجازه دهد خود را بشناساند، هم چنان که به یوسف اجازه داد و برادرانش که او را فراموش کرده بودند، بعد از آن که یوسف خود را به آن ها نشان داد، گفتند: آیا تو

یوسفی؟! گفت: من یوسفم.(۱)

امام صادق علیه السلام ایشان را به یوسف یعقوب تشبیه می کند که برادرانش او را می دیدند، ولی نمی شناختند، یوسف زهرا علیها السلام نیز برادران دینی گناهکارش او را می بینند، ولی نمی شناسند.

امام باقر علیه السلام نیز ظهورش را به درست شدن کار یوسف با خواب دیدن پادشاه مصر، تشبیه می نماید.(۲)

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: امّا آن چه که از سنّت های انبیا گذشته در مورد غیبت هایشان، به وقوع پیوسته است، همانا درباره قائم ما اهل بیت علیهم السلام اجرا خواهد شد.(۳)

۵- در روایت دیگر از امیر آزادگان، علی علیه السلام چنین آمده است: «سوگند به خدای علی! حجّت زمین، در روی زمین وجود دارد، در راه های آن، راه می رود، به خانه ها و قصرهای زمین داخل می شود و در شرق و غرب زمین می چرخد، گفتار مردم را می شنود و بر ایشان سلام می کند و آن ها را می بیند.»(۴)

بنابراین او در همه جا حاضر است، امّا بر نامحرمان ظاهر نیست، نور دهنده شمع جمع است، امّا جمع از او غایب هستند!(۵)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازاصول کافی: ۲/ ۱۳۴ ح ۴.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازکمال الدین: ۱/ ۳۲۹ ح ۱۲.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازکمال الدین: ۲/ ۳۴۵.

۴- « فو ربّ علیّ، انّ حجتها علیها قائمه، ماشیه فی طرقاتها، داخله فی دورها و قصورها، جوّاله فی شرق الأرض و غربها، تسمع الکلام و تسلّم علی الجماعه، ...» سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازغیبت نعمانی: ص ۷۲؛ یوم الخلاص: ص ۱۱۱ و ترجمه آن، روزگار رهایی: ۱/ ۲۲۳؛(این فصل، و فصل حضور در موسم حج، و فصل حضور در میان مردم) مکمّل یکدیگر و رابطه تنگاتنگ دارند.

۵- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. به فصل« عدم ظهور چرا» و« حضور در میان مردم» مراجعه شود.

در کتب فراوانی؛ ماننـد مکیال المکارم جهات مختلف شـباهت امام به انبیا و ائمه علیهم السـلام را به ترتیب از آدم تا حضـرت سید الشّهداء علیه السلام با استفاده از روایات، دسته بندی کرده و مرتّب نموده و بیان کرده است.

پس ای عزیزان آن وجود مبـارک بعـد از دریـافت اجازه ظهور از خـدای متعال، با یاران (وفرمانـدهان) ۳۱۳ نفر درمکه حاضر شـده و در جلوی حجرالا-سود ظهورش را به دنیا اعلام نموده و پس از چنـد روز اقامت در مکه و اصـلاح آن شـهر، با ده هزار لشکربه مدینه منوره حرکت می کند و پس از زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقبر ناشناخته مادر مظلومه اش و قبور امامان مدفون در بقیع و سوزاندن لات و عزّی و تعیین حاکم، به سوی نجف اشرف وکوفه، حرکت می کند.

در وادی السـلام نجف، رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام را ملاقات می کند و دستورالعمل را از آن دو بزرگوار می گیرد و وارد کوفه می شود.

در کوفه بالشـکر سـفیانی رو برو می شود پس از دفع آنها با لشـکر سـید حسنی و خراسانی و طالقانی و غیراز آنها، ملاقات می کند و پس از تسلیم آنها، خانواده محترمش در مسجد سهله ساکن و مقرحکومتش کوفه و مسجد کوفه خواهد بود.

همـانگونه که کـوفه پـایتخت و مقر حکومت امـام اول بود، پـایتخت و مقر حکومت حضـرت بقیّهـاللّه الا-عظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء خواهد بود.

کوفه به قدری بزرگ خواهد شد که از یک طرف به کربلا که الان ۱۸ فرسخ به کربلاست و از طرف دیگر دیگر به حیره که الان ۱۲ فرسخ فاصله دارد، متصل خواهد شد و مسجدی که ۱۲ هزار دَرْ خواهد داشت، بناگردیده و حضرت در آن نماز جمعه و غیره، اقامه خواهد کرد.

البته توجه داریـد که در آن زمان تمام کره زمین، یک کشور خواهـد شـد، چون غیر از امام کس دیگر بر روی زمین حکومت نخواهد کرد.

برابر روایات وارده، در مدت ۸ ماه تمام کره زمین را با تجهیزات فوق مدرن آن روز، تسخیر خواهد کرد و به تمام ولایات استاندار و فرمانده لشکر اعزام خواهد نمود و هنگام اعزام می فرماید: هروقت برایتان مشکلی پیش آمد به کف دستتان نگاه کنید که دستور من در آن نوشته خواهد شد.

تمام مردم روی زمین امام را حضوراً دیده و صحبت و حل مشکلشان را خواهند خواست، در تکنیک های فعلی عکس اشخاص در وسایل ارتباط جمعی دیده می شود، در آن زمان در اثر پیشرفت های علمی یا دانش اختصاصی امام، مردم حضوراً و بی پرده ملاقات خواهند داشت.

در مسجد بیت المقدس هنگام نماز صبح حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود می آید و حضرت به او تکلیف اقامه نماز می کند و او می گوید: زمان مأموریت من، سپری شده است فعلا امام شمائید، به حضرت اقتداء می کند و وسایل ارتباط جمعی آن زمان آن را بطور زنده پخش می کند، مسیحیان روی زمین که این جریان را دیدند همگی به حضرت تسلیم خواهند شد.

طبق جمع بندی روایات، مدت حکومت آن حضرت ۳۰۹ سیصد و نه سال به مدت خواب اصحاب کهف، خواهد بود و نهایتاً زنی سرخ مو و ریش دار مانند مردان به نام حلیمه سعدیه، موقع عبور حضرت، هاون آهنی به سر حضرت کوبیده و شهید خواهد کرد.

چون معصوم را باید معصوم غسل داده و کفن نموده و نماز بخواند، امام حسین علیه السلام رجعت نموده و برای آن حضرت این تشریفات را انجام خواهد داد و در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن خواهد کرد.

بعد از آن، دوران رجعت به ترتیب شروع و تمام امامان علیهم السلام امامت و مأموریت خود را شروع کرده و در پایان باز خود حضرت بقیّهاللّه الاعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء. رجعت نموده و بقیه دوران امامت خود را خواهد گذراند و در نهایت، این مجموعه جهان آفرینش برچیده شده و قیامت قیام خواهد کرد.

حال این سؤال پیش می آید که حضرت در پایان حکومتخود بعد از رجعت که با اجل رسمی از دنیا خواهد رفت که دیگر نه معصومی هست و نه امامی، کفن و دفنش را کهِ انجام خواهد داد؟ و آیا امامان رجعت کننده پس از وفات معمولی آن زمان، آیا در قبرهای فعلی دفن خواهند شد یا در جائی که آن زمان وفات خواهند کرد و ده ها سؤال دیگر؟!!!.

پرسش هائیست که سخنان فهرست وار مجلس امشب را، با تمام اسناد و مدارک ریز به ریز در کتاب «اسلام فراتر از زمان» در دوجلد ضخیم که مسجد مقدس جمکران، چاپ می کند و در کتاب «۱۱۱ سؤال درباره امام زمان علیه السلام» پاسخ گفته و نوشته ام طالبین به آن کتاب که دارای مطالب نو است، مراجعه نمایند.

کی شوی از پرده غیبت برون یابن الحسن***ناز دیدارت شود روشن عیون یابن الحسن

بر دل بی تاب جمله عاشقان بیقرار***با قدومت بخش آرام و سکون یابن الحسن

عالم ما را شود قسط و عدالت برقرار***ظلم سازی محو و ظالم سرنگون یابن الحسن

محشری برپا زنیروی یداللهی کنی***کاخ بیداد و ستم را واژگون یابن الحسن

مهر جاویدان تو تابان بود تا روز حشر***روشنی بخش همه عصر و قرون یابن الحسن

رمز و راز ما که در پیکار نام پاک توست***آتش افکنده در خصم زبون یابن الحسن

با سلاح عشق و ایمان در مصاف ظالمان***می شود پیروز بر شمشیر خون یابن الحسن

ای خوش آنکو بردرت کوس گدایی می زند***کی بود شاهی به پای این شئون یابن الحسن

آتش عشق تو گرمی بخش جان حامدست***می شود هردم شرار آن فزون یابن الحسن

مجلس ۳۳ (مهربانتر از پدر و مادر)

تو برتر از هزاران یوسف کنعانی

اگر راز دلم گویم حدیثش را تو می دانی***مرا از لطف خود هردم به بزم خویش می خوانی

خلیلی، یوسفی، نوحی، سلیمانی نمی دانم***دمِ پاک مسیحا و کف موسی بن عمرانی

حدیث لیله القدری هزاران ماه را ماهی***نزول آیه سبز و صفابخش بهارانی

اگر حسن تو را وصفی شود من فاش می گویم***تو برتر از هزاران یوسف زیبایی!

جمالت را در این عالم اگر تمثیل بگذارند***تو تفسیر تمام آیه های لوح پنهانی

لبت گر وا شود ای مخزن علم خداوندی***حکیمان را بیاموزی زحکمت های لقمانی

الا روح مجسّم در کنارآیه تطهیر***سزد آن که جمالت را ز ناپاکان بپوشانی

بیا ای مهر بی همتا لوای نور برپا کن***تو غمخوار تمام بی پناهان و ضعیفانی

تو آن گنجینه لطف و عطا و جود و احسانی***یقین دارم گدایان را ز دربارت نمی رانی

تویی مرهم به زخم بی شمار مادرت زهرا***بیا با مقدمت روشن نما آن قبر پنهانی

تو که ناگفته می دانی حکایت های پنهان را***اگر راز دلم گویم حدیثش را تو می دانی

رسید عبّاس صدرالدینی

دوست دارم در این مجلس در باره امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف، روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء صحبتی داشته باشیم.

ابتداءاً این دو مطلب را به خاطر بسپارید،

۱- برابر روایات وارده خداوند دو نفر را به مقام رحمهً للعالمینی منصوب نموده است یکی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَهً لِلْعالَمِینَ»(۱) ما ترا جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم، ودومی خاتم الاوصیاء عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف. مانند، لوح حضرت زهراء علیها السلام .... ثمّ أکمّل ذلک بإبنه رحمهً للعالمین، علیه کمال موسی، وبهاء عیسی و صبر أیوب، ....(۲) سپس آن (دین) را با پسر رحمهً للعالمینش، که در اوست کمال موسی، و ابهت عیسی، و صبر ایوب، به کمال می رسانم.

۲- همه ائمه علیهم السلام دارای مقام های بالا و والائی هستند که نمونه ای از آن را در گذشته، به عرض سروران، رساندم یعنی کارهائی که امام اول ما، انجام می داد همه امامان بعدی هم می توانستند انجام دهند، برای روشن شدن این عقیده به روایاتی در باره امام زمان و حجت الهی در عصرما، توجه فرمائید.

در روایت وارد شده است که حکیمه خاتون گفت: که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الأمر علیه السلام مشتاق لقای او شدم رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم که مولای من کجاست؟ فرمود: سپردم او را بآن کسی که از ما و تو به او احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا بنزد ما و چون روز هفتم رفتم گهواره ای دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهاردهم بر

۱- (انبیاء:/ ۱۰۷.

۲- خبر لوح مشهور است که امام باقر علیه السلام از جابر بن عبد اللَّه جریان دیدنش لوح سبزی رادر دست حضرت زهراء علیها السلام و شرح نوشته لوح که مفصّل است و در آخربخش ۱۴ فصل متفرّقات سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه ازآورده ایم. اصول کافی: ۱/ ۵۲۷ و منتخب الأثر: ص ۱۷۹ فصل ۱ باب ۸ حدیث ۴۵ از عیون أخبار الرّضا؛ اعلام الوری: ص ۳۷۱؛ اثبات الوصیّه؛ ص ۱۴۳؛ احتجاج طبرسی: ص ۶۶۷؛ بحارالأنوار: ۳۶/ ۱۹۵ ب ۴۰ ح ۳؛ غیبت نعمانی: ص ۳۰؛ غیبت طوسی: ص ۹۳؛ ال ۲۱۳؛ کمال الدّین: ص ۳۰۸.

روی من می خندید و تبسم می فرمود، پس حضرت آواز داد که فرزند مرا بیاور چون بخدمت آن حضرت بردم زبان در دهان مبارکش گردانید و فرمود: که سخن بگو ای فرزند، حضرت صاحب الأمر علیه السلام شهادتین فرمود، و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه صلوات الله علیهم فرستاد و بِسْمِ اللَّه گفت، وآیه «وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ (۵) وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ (قصص ۶) را تلاوت فرمود. پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه وتعالی بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا شروع نمود از صحف آدم و بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قران جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد.(۱)

در ذیل این روایت لازم است، در مورد این گونه روایات قبلا هم در حالات به دنیا آمدن امیرمؤمنان علیه السلام و در مجلس «مطالبی در باره مولا» صحبت کردم که

۱- کل روایاتی که در باره پیامبران و امامان به ما رسیده است، اگر دیدیم با برداشت و با میزان فهم ما قبول آنها برای ما مشکل است، نباید آنها را رد کنیم، چون درجات مقامی و ولایی آنها به گونه ایست که عقل ما از درک آن عاجز است، برای اینکه قسمت مادی وعنصری وجود ما قوی تر از قسمت مجردی آن است،

۲- در خصوص روایت حکیمه خاتون ممکن است این اشکالها به نظر آید ۱- یک نوزاد چگونه می تواند سخن گوید؛ ۲- بچه دو سه روزه، چطور ممکن است، آن همه کتابهای آسمانی را بداند و بخواند؛ ۳- در مدت کوتاهی، آن همه کتابها را چگونه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند با اینکه ماهها زمان می برد تا آنها تماماً تلاوت

۱- (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام ج ۲ ص ۵۲۸ از منتهی الامال ج ۲ باب ولادت آن حضرت.

شود وو ..

اولًا اینها بچه بظاهر دو و سه روزه انـد ولی بر گردیم به عقب و کتابها و مصادر را در نظر گرفته به این معنا فکر کنیم که اینها آفرینش آغازین ماسوی اللّه اند بلی از نظر وجود مادی بچه هستند ولی اینها عرشیان مجردند که خداوند تمامی مخلوقات را با حضور و شهود اینها آفریده است.(۱)

از نظر مقام ملکوتی و تکوینی به خیلی از مسائل عادی فائقنـد مگر طبق نص صـریح قرآن کریم عیسـی بن مریم و بچه خاندان عزیز مصـر در بچه گی حرف نزدند یا شـهادت دادن یک بچه چند ساعته برای تبرئه جُریح عابد بنی اسـرائیل، در تاریخ نیامده است، بالا-تر از این مگر در تاریـخ معتبر، قرآن خوانـدن سـر مبارک امام حسـین علیه السـلام در نوک نیزه را بما باز گو نکرده است.(۲)

(مهربانتر از پدر و مادر)"

آن حضـرت هم خـود رحمهً للعـالمین و هم فرزنـد رحمهً للعـالمین است، او سـلاله، قاتـل نواز و گـذشت و عفو است، او برای وصل کردن می آید، نه برای فصل کردن، او می آید صـفات کمال را در جامعه پیاده نماید، و خلق و خوی انسانی را، به اجرا در آورد، او با اعمال انسانی خود، به جوامع بشـری، درس سـیادت و آقائی و اعمال مثبت، خواهـد آموخت، نه درنـده خوئی و کینه توزی و انتقام جوئی و کردار زشت و منفی؛

او کشور خود را روی پایه ها (و فونداسیون) الفت و آرامش و نوع دوستی و هزاران کمالات انسانی، بنا خواهد کرد، و شالوده جذّابیت را خواهد ریخت، نه دافعه و گریز از مرکز را؛

۱- برای اطلاع بیشتر از منابع و مدارک این گفتار به کتاب(سرچشمه حیات) مؤلّف از صفحه ۱۸ ببعد رجوع نمائید.

۲- در این مورد به قرائت امیرمؤمنان علیه السلام کتابهای آسمانی را، مراجعه فرمائید.

برای تکمیل این بحث به حدیث ذیل دقّت فرمائید.

امام رضاء علیه السلام فرمود: ... یکون أولی النّاس بالنّاس من أنفسهم و أشفق علیهم من آبائهم و أمّهاتهم و یکون أشدّ النّاس تواضعاً للّه عزّ و جلّ و یکون آخذالنّاس بما یأمر به و أکفّ الناس عما ینهی عنه».(۱) او برای مردم از خودشان سزاوارتر، از پدرانشان و مادرشان مهربان تر و در برابر خداوند از همه متواضع تر است، آنچه به مردم فرمان می دهد خود بیش از دیگران به آن عمل می کند و از آنچه مردم را نهی کند خود بیش از همگان، از آن پرهیز می کند.

همین حالا ـ هم زمان غیبتش است، درست است که مأموریت تشریعی ندارد، اما از مأموریت تکوینی که کنار گذاشته نشده است، بلکه به تمام زوایای کره زمین، اشراف داد و سر می زند و مخصوصاً به اوضاع شیعیانش، نظارت دارد و مشکلات آنها را حل می کند و دعا می کند چنانکه در نامه های متعدد، خود وجود مبارکش، به این موضوع اشاره نموده است.

و در مورد رفتار «قائم آل محمد علیهم السلام» بعد از ظهور و خروج، با مردم روی زمین، روایتها و نظریه های متفاوت به دست ما رسیده است.

۱- سنّی ها معتقدند به اندازه پَرِ پشه خون ریزی نخواهد شد و کلّ روی زمین، بدون مقاومت و سرکشی، به امام و ارتش او تسلیم خواهند شد.

۲- گروهی بر این باورند که، امام علیه السلام، ستمگران و کافران وو .. را بدون سؤال و جواب از دَم تیغ شرر بار، خواهد گذراند و کافر و خارج از اسلام، با قهر امام که قهر خداست، سوخته و نابود خواهند گردید!!، مستمسک این گروه، تأویل بعضی از آیات و روایات و عباراتی مانند «أین قاصم شوکه الجبّارین و أین هادم أبنیه الشّرک و النّفاق» و مانند اینهااست، که مورد استناد خود قرار داده و از آن فرزند رحمهً للعالمین، نعوذ باللّه یک چهره سفّاک و خونریز و خشن و بدون گذشت ساخته اند!!؛

۱- امام رضا علیه السلام، الزام الناصب: ص ۱۰.

اما آنچه که تأویل آیات و صراحت اخبار و منطوق احادیث فراوان، و همچنین عقل سلیم و وجدان سالم و انصاف و منطق صحیح حکم می کند، و همین طور عدل و دادی که امام علیه السلام در روی زمین بر قرار خواهد ساخت، و درایت کشور داری و سیرت مدیرّیتی که، آن خلاصه انبیاء، و چکیده اولیاء داراست، می گوید: راه سومی وجود دارد که جز آن دو راه و درخورشأن مقام ولایت و بر گرفته شده از صفات خداوندی است!،

۳- آن امام رحمت عالمیان برای جلوگیری از تلفات و نابودی و خونریزی زیاد، با اتمام حجّت و تفهیم راه درست و صحیح به وسیله رسانه های گروهی پیشرفته آن زمان و در نهایت با ایجاد رُعب و وحشت و وسائل دیگر، تلاش خواهد کرد که بندگان خدا را، به خدا متوجه نموده و به راه او برگرداند و آرامش کامل را برقرارسازد در غیر این صورت است که مانند جدّ بزرگوارش دستورات دشمن شکن و «وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَیْثُ أَخْرَجُوکُمْ (۱) وبکشید آنهارا هرجاگیر آوردیدو بیرون کنید آن گونه که شمارا بیرون راندند

فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ (۲)» «هرجا آنها را یافتید بگیرید (و اسیر کنید و) بکشید ..»(۳)

و امثال این آیات، بدون گذشت و دلسوزی، با فرمان قهّاره آن قهر الهی به اجرا در آمده، ریشه ظلم و فساد سوخته و جهان روی خوشبختی را خواهد دید و طعم زندگی درست را خواهد چشید.

البتّه آنانکه با اخبار و روایات ظهور و قیام و خروج حضرت «مهدی موعود علیه السلام»

۱- بقره: ۱۹۱.

۲- نساء: ۸۹.

۳- « وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ لِلَّهِ- بقره: ۱۹۳.« با آنها بجنگید تا فتنه(و کفر) برچیده شود و تمامی دین(روی زمین) برای خدا باشد» وَ قاتِلُوهُمْ حَتی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کلّه لِلَّهِ انفال: ۳۹. وبا آنها بجنگید تا ریشه فساد برچیده شود و در روی زمین دین خدا حکمفرما شود»

سر و کار دارند، می دانند که بعد از قیام «قائم علیه السـلام»، مردم، نه به صورت دست بسـته و دربست، تسلیم خواهند شد و نه با خواهش و تمنا، چون از ارتش سفیانی گرفته تا مکّیان و مدینه ای ها و خروجیان مسجد و زیدی ها و بُتریّه ای ها و متمرّدین بازار «تمّارین» کوفه و بصریان متکبر و غیراینها، در برابر امام علیه السلام ایستادگی ها و مقاومتهائی خواهند داشت!!؛

و نه آنگونه خواهد شد که امام علیه السلام قهر سوزان الهی باشد و همه مخالفین خود را، بی چون و چرا، قتل عام نموده، و تر و خشک را یکجابسوزاند و خاکستر کند!؛

بلکه با همان راه سوم، پیش خواهد رفت.(۱)

(امامت به کهِ و چهِ کسی)

کشـتارهای فجیع نزدیـک ظهور حکومت ها و دولت های خود کامه آن زمان و قحطی ها و طاعون ها و مرگ سـرخ و سـفید، که مردم را مسـتأصل نمـوده و درو خواهـد کرد(۲) و تـا مرز از بیـن رفتـن نُه دهم مردم پیش خواهـد رفت، دیگر چه جمعیّتی خواهد ماند که نصف بیشتر بقایای آنها را هم، امام علیه السلام از میان بردارد، و می خواهد به کهِ و چهِ جمعیتی امامت کند و چه کسانی را در کشوری به وسعت زمین، تربیت و به سوی خدا، متوجه سازد!.

اساساً در تشـکیلات خـدای مهربان، مگر «اصل» در گـذشت و عفو نیست؟! مگر سـفره گسترده رحمت و رأفت خدا، در زمان حضـرت «قائم علیه السـلام»، برچیده خواهد شد؟!! همان خدائی که به بعضـی از انبیاء سلف در مواقعی که می خواستند نفرین کنند، می فرمود: «آرام باش و ساکت شو این ها را تو نیافریدی و اینها بندگان منند (و هزاران شواهد دیگر)،

۱- برای اطلاع بیشتراز چگونگی وقایع آن زمان(به مطالب ارزنده کتاب(سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) در این موارد مراجعه فرمائید.

۲- (به فصل جنگ جهانی کتاب(سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) مراجعه فرمائید)

و آیا صفات مهربانی به خشونت، عفو و گذشت، به انتقام جوئی، و محبت و علاقه، به کینه توزی و اخلاق نیک به درنده خوئی وو .. تبدیل خواهد شد، یا مسئله چیز دیگری است؟!؛

وانگهی آن وجود ملکوتی که می خواهد جهانی را از آشوب و فتنه و فساد و ظلم و ستم، به جهان عدل و داد و آشتی ها و مهربانی ها و خلاصه به گلستان، تبدیل کرده و قهرها و خصومت ها را از بیخ و بُن بَرکَند، خود می خواهد مظهر این صفات رذیله باشد؟!

مگر او، فرزند دلبند آن رسول الهی که در اثر ضربات سنگین، (قریش) در بالای کوه «ابو قبیس» با حال نزار افتاده بود، و اجازه نداد، ملائکان موکل به زمین و کوه و دریا و باد وو .. کوچکترین ضرری به امتش برساند، نیست؟!!؛

یا مگر جگر گوشه «علیّ علیه السلام» «قاتل» بخش و نور چشمش «حسین علیه السلام» گذشت کننده از تقصیر سنگین تر از کوههای «حرّ»، نیست؟!!؛

یا از نسل «کاظم الغیظ» های، راضی به رضای خدا، نیست که بدون اتمام حجت، با یک اشاره بندگان خدا را، از صفحه روزگار برچیند؟!.

بلی جای انکار نیست، او مظهر قهر خداست، اما برای کسانی که دیگر قابل اصلاح نخواهند بود، نه یکسان و برای همه!؛

او انتقام گیرنده است از ستمگران تاریخ، از قاتلان مقتولان بناحق، از ظالمان مظلومان، از قاتلان علیّ و حسین علیهم السلام و یاران آنها، از ظالمان مادرش «زهراء» علیها السلام و محسن سقط شده اش وو ... اما نه از عامه مردم که هنوز حجت بر آنها تمام نشده و تیره بختی شان به اثبات نرسیده است.

او ویران کننده بناها است، اما نه همه بناها بلکه بناهائی که از خون دل فقرا و مساکین و ضعیفان و شرک و کفر، بالا رفته و ستمگران خون آشام را، در خود جای خواهد داد.

بلی او مخرّب و نابود کننده مساجد است اما نه همه مساجد، بلکه مساجدی که

بـا بـدعت و مال حرام بنا شـده و یا عنوان «مسـجد ضـرار» را با خود یـدک می کشـد! و گرنه او در پیمان دو طرفه ایکه هنگام بیعت از مردم خواهد گرفت، در بند ۱۱ آن از مردم تعهد می گیرد که مسجدی را خراب نکنند!.(۱)

ساحت مقـدس امام از اسـراف ها و تبـذیرها مبرّاست، و دامن مطهّر امام علیه السلام دور از آلودگی ها و زشتی های به هـدر دادن اموال مسـلمان ها و بیت المال ها و یک بام و دو هوا کردن هااست، پیمان گیر عدم تخریب مسـجد، خود تخریب کننده، مسجدها باشد؟!!، مگر اینکه عناوین ثانویه روی آنها بنشیند و پَر زند.

«قطبی ها و سیبریائی ها»

آنهـائی کـه در آخریـن نقطه قطب شـمال یـا جنـوب و یـا در بیابـان هـای سـرزمین سـیبری و امثـال اینهـا، زنـدگی می کننـد و کوچکترین کلمه ای از اسـلام به گوشـشان نخورده و نشـنیده انـد، و بـا روال عـادی همه صاحبان ادیان، چشم باز کرده و دین آباء و اجدادیشان، به وسـیله پدر و مادران، به آنها انتقال یافته و یا اساساً معتقد به دینی نیسـتند، اینها چه تقصیری دارند، بدون اتمام حجت، آن هم با لغت هاو زبان های مادری خود، از دم شمشیر بگذرند و از روی زمین برداشته شوند؟!

به نمونه هائی از احادیث در باره رفتار حکومتی امام علیه السلام با در نظر گرفتن «رَحْمَهً لِلْعالَمِینَ» بودنشان، توجه فرمائید.

۱- طبق روایات فراوان، وقتی که «قائم علیه السلام» قیام کرد «یسیر بسیره (بسنّه) رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم» با سیرت و سنّت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم، رفتار خواهـد کرد، پر واضح است آن زمان که تاج «وَ ما أَرْسَـلْناکَ إِلَّا رَحْمَهً لِلْعالَمِینَ» ی (۲) را برسر گذاشت بنایش بر عفو و بخش و کنار آمدن و معالجه بیماران روحی امّتش بود، با این خلق و خوی

۱- به فصل(پیمان دو طرفه) کتاب(سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) مراجعه فرمائید.

۲- انبیاء: ۱۰۷

نبوّت و رسالت بود که رفتار پیامبر، با دشمنان و مخالفانش، کنار آمده و اسلام را اجباراً به کسی تحمیل نکرد، تا دوران نبوتش، این گونه سپری شد که؛

۱- با آنها پیمان عدم تعرّض بست و با پرداختن جزیه، زندگی در زیر لوای اسلام را، برای آنها، تجویز کرد.

۲- با تبلیغ و نصیحت و اتمام حجت وو .. نه با اعمال زور، آنان را برای گرایش آزادانه، به اسلام فرا خواند.

۳- پس از یأس و نومیدی از هدایت یافتن و بروز خطر از سوی آنها، اعلان جنگ می نمود و ریشه فساد را، خشک می کرد؛

در بحران جنگ نیز اگر کسی اسلحه به زمین می گذاشت، او را بی چون و چرا می بخشید، تا جائی که خون «وحشی» قاتل عمویش حمزه را، هدر اعلام نموده بود، باز با گفتن دو کلمه شهادتین، از او در گذشت و از گرفتن انتقام، چشم پوشی کرد، مشروط بر اینکه دیگر در مدینه نمانده و در برابر چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، تردد و خود نمائی نکند.

و اگر در میدان جنگ اسیرانی می گرفتند، باز با آنها، مدارا می نمود و فدیه می گرفت، یا از باسوادهایشان، تحت شرایطی، برای بی سوادهای امت، استفاده علمی می کرد و آزادشان می نمود، و پس از گذراندن این مراحل، اگر به قولشان وفا می کردند، متعرض آنها نمی شد و لی روزی که، مانند یهودیان بنی قریظه و بنی قینقاع و جز آنها، پیمان شکنی می کردند، در آن صورت بود که از ایمان و اصلاح شدن آنها مأیوس می شد، و برای حفظ آرامش جامعه و امنیت مسلمانها، قلع و قمع شان می نمود، چون چاره دیگر نداشت، بقای کسانی مانند آنها مایه سلب آسایش و مخلّ برقراری کامل نظام می بود؛

فرزند گرامی اش، حضرت «مهدی موعود» علیه السلام نیز با این سیرت و سنّت و با آن تاج «رحمهًللعالمینی» پیش خواهد رفت.

در بعضی از روایات که آمده است حضرت «قائم علیه السلام» باسیرت امیر مؤمنان علیه السلام

رفتار نخواهـد کرد، در صورت قبولی این گونه روایت ها، و از نظر فنّی و رجالی، مخـدوش نبودن اسـنادشان، منظور آن اسـت که امیر علیه السـلام به خاطر حفظ جان شیعیان و یا متولـد شـدن آنها در آینـده از پشت مخالفان، مخالفین خود را، با اینکه از هـدایت آنها مأیوس می شـد (ماننـد اشعث بن قیس ها را) به قتل نمی رسانیـد، که بعـد از شـهادتش، آنها که زمام امور را در دست گرفتند، مبادا از شـیعیانش، انتقامجوئی بکنند، ولی حضـرت «قائم علیه السـلام» از این رفتار ها مسـتثنی است، چون نه در اصـلاب مخالفان، شـیعیانی وجود خواهـد داشت تا منتظر تولـد آنها باشـد، و نه در آینده برای آنها حکومتی خواهد بود که از شیعیان، انتقام بگیرند.

۲- برای جلوگیری از خونریزی بیشتر و مهـار کردن، افسارگسیختگان روی زمین، باایجاد «رُعب، و وحشت» به وسـیله رعـد و برق و بـاد و شایـد بـا شکسـتن دیوار صوتی و بلکه بـا تجهیزات مـافوق اینهـا، که از فاصـله یک ماه راه جلوتر از خود، حرکت خواهد کرد؛

روح تکبر متکبران را شکسته و روحیه عموم مردم را متزلزل می نماید، تا از تسلیم و انقیاد، سرپیچی نکرده و با اظهار اطاعت و فرمانبرداری با «قائم علیه السـلام» روبرو شوند و از پایمال شدن زیر سم اسبان و یا تانک و زره پوشهای، ارتش پیروز «امام علیه السلام» مصون بمانند.

۳- بـا اینکه «قـائم علیه السـلام» می دانـد، اهل مکه به این آسانی ها تسـلیم نخواهنـد شـد! باز در جریان فرسـتادن «نفس زکیه» فرمود: ... یا قوم إنّ أهل مکّه لا یریـدوننی، و لکنّی مُرْسِلٌ إلیهم لأحتـجّ علیهم بما ینبغی لمثلی أن یحتجّ علیهم ... ای قوم!، اهل مکه مرا نمی خواهنـد و لکن من کسـی را به سوی آنهـا می فرسـتم تـا به آنها اتمام حجت نمایم، آن گونه که سـزاوار مثل من است که باآنها احتجاج نماید.

۴- پس از پیروزی بر اهـل مکه، سه مرتبه متوالی، تعیین والی و حـاکم می کنـد، مکیـان دو نفر از والیـان را می کشـند و چون اصـلاح نمی شوند، در مرتبه سوم با اینکه آن نافرمانی را کرده اند، باز حضرت خود به جنگ آنها نمی رود و دسته ای از جن و

نقباءرا به سوی آنها می فرستد و می فرماید:

از آنها کسی را باقی نگذارید مگر آنهائی که ایمان بیاورند اگرنبود رحمت خدا همه چیز را فرا گرفته است، و من آن رحمتم البته همراه شما، برای نابود کردن آنها بر می گشتم، اما شما بدون من بروید! آنها همه عذرها را، بین خودشان، و بین خدا، و بین من و خودشان را، از میان بردند!.

پس می بینیم امام علیه السلام با اینکه دو مرتبه فرماندارانش را به قتل می رسانند، باز خود برای اصلاح آنها با نفس نفیس خویش برنمی گردد و باز برای آخرین بار دستور می دهد اگر ایمان نیاوردند، قلع و قمع بکنید!!؛ و به همین منوال اهل مدینه و سایر بلاد را.(۱)

۵- با اینکه سفیانی، دشمن شماره یک امام است، وقتی که در کوفه با او روبرو می شود در اولین برخورد و عکس العمل اظهار مظلومیت و احتجاج و نصیحت خواهد بود.

أبی عبد الله علیه السلام قال: یقدم القائم علیه السلام حتی یأتی النجف فیخرج إلیه من الکوفه جیش السفیانی و أصحابه، والناس معه، و ذلک یوم الأربعاء فیدعوهم و يناشدهم حقه و يخبرهم أنه مظلوم مقهور و يقول: من حاجّنی فی الله فأنا أولی الناس بالله.(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: قائم علیه السلام، می آید تا به نجف می رسد، از کوفه قشون سفیانی و یارانش و مردم هم با او، بیرون می آیند، واین جریان روز چهارشنبه واقع می شود و آنها را دعوت نموده و به حق خود قسم خواهد داد و به آنها خبر خواهد داد که او مظلوم و مورد قهر (و ظلم) قرار گرفته است!! و می گوید: هرکس با من در باره خدا، احتجاج نماید، پس من اولی ترم به این کار (وبیاید و با من بحث و گفتگو

۱- (تفصیلش را به کتاب(سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) مؤلّف مراجعه فرمائید.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف از بحارالأنوار: ۵۲/ ۳۸۶ ب ۲۷ ح ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ از کتاب الغیبه.

کند).

پس از طی این مراحل ها و اتمام حجت ها که راه دومی نخواهد ماند و همچنین با سرکشان یهود و نصارا که در مراحل اولیه با آنها مدا را کرده و قبول جزیه نموده اند

و بعدها از سیادت و بزرگواری آن امام همام، سوء استفاده و بیعت شکنی خواهند کرد، دیگر راه دومی نخواهد ماند، جز گذراندن از دم شمشیر و تصفیه روی زمین از لوث وجود ناپاکشان.

پایتخت امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. مانند جد یزرگواش امیرمؤمنان علیه السلام کوفه خواهد بود درواقع هم امام اول و هم امام آخر درکوفه حکومت کرده و خواهد کرد.

درست است آن عزیز از دست رفته، باحکمت و مصلحت خداوندی، پشت پرده غیبت مانده اما به همه جا سرکشی می کند مخصوصاً به اماکن مقدسه نیاکان و خاندانش و بالاخص به کربلای جد مظلومش حسین علیه السلام و کنار قبر شش گوشه اش، حضور یافته وبه مصیبت های وارده می گرید و اشک می ریزد و به هنگام برگشتن اسب بی صاحبش به خیمه ها و به صیحه و شیحه ذوالجناح آن حیوان نجیب که در عالم خود می گفت: الظّلیمه الظّلیمه من أمّه قتلت ابن نبیّها تظلم و وای بر امتی که فرزند دختر پیغمرشان را کشتند (و مظلومانه به شهادت رساندند).

امام زمان علیه السلام به چند مصیبت کربلاـ اختصاصاً ناله می کند، به بچه شیرخوارش و به وداع آخرش و به همین زمان برگشتن اسب بی صاحب امام علیه السلام که اهلبیت با شنیدن صدای این حیوان خیال کردند که امام برگشت و اول دختر کوچک امام بیرون دوید و اسب بی صاحب را دید زین زیر شکم و مهار از زمین کشیده می شود رو به خیمه کرد و فریاد نمود، عمّه اسب بابام بی صاحب برگشته است.

همه از خیمه ها بیرون ریخته و دوراسب را گرفتند یکی می گوید ذوالجناح پدرم را چرا نیاوردی و یکی می گوید برادرم را کجا گذاشتی و. و. آن حیوان با وفا در برابر این بانوان عصمت و طهارت آن قدر سر به زمین کوبید تا جان داد و درد اینها را دو

چنـدان نمود حتی در روایت هست که شتر امـام هم وقتی که کنـار بـدن غرقه بخون صـاحبش آمـد، آنقـدر با دنـدانهای خود گوشـتهای چپ وراست خود کند و به زمین ریخت، آن هم جان داد مانند شتر امام زین العابدین علیه السـلام در قبرسـتان بقیع پس از دفن امام، کنار قبرش خوابید و شـروع به نالیدن کرد و هرچه خواستند از کنار قبر ببرند، نرفت آخر امام باقر علیه السلام فرمود: با آن حیوان کار نداشته باشید در فراق صاحبش، می نالد (و اشک می ریزد!!!).

مجلس ۳۴ دانش مهدی علیه السلام

اهل ولا چو روی به سوی خدا کنند***اوّل به جان گمشده خود دعا کنند

ای یوسف زمانه خدا را برون خرام***تا با نظاره درد دل خود دوا کنند

شد عالمی اسیر ولای تو رخ نما***تا عاشقانه سیر جمال خدا کنند

روی تو را ندیده خریدار بوده اند***تا آن زمان که پرده بر افتد چها کنند

آهسته چون نسیم گذر کن در این چمن***تا غنچه ها به شوق تو آغوش وا کنند

با بوسه مهر کن لب شوریدگان زهر***ترسم که راز عشق ترا برملا کنند

از ما جمال خویش مپوشان که گفته اند***اهل نظر معامله با آشنا کنند

خوبان اگر در آینه ببینند روی خویش***خود را چو ما برای ابد مبتلا کنند

از روایـات چنین اسـتفاده می شود که برای حجّت خـدا در روی زمین هر روز، هر هفته و هر سال از منابع و مصادر گوناگون، علوم مورد نیاز به سوی او سـرازیر می شود و از هر جریان آگاهی پیـدا می کنـد وگرنه علمشان به پایان رسـیده و بی دفاع می مانند.

دوست دارم در این مجلس در این مورد و زوایای آن بطور اختصار صحبت نمایم

تفسیر ۲۷ حرف علم و دانش (یا پیشرفت برق آسای علوم)

هیچ برنامه انقلابی بدون یک جهش فکری و فرهنگی، پویا نشده و تحقّق نخواهد یافت و بدون آن به رشد و تکامل لازم خود نمی رسد.

لذا نخستین گام در تحقّق بخشیدن به چنین هدفی اقدام به یک انقلاب فرهنگی است که افکار را از دو سو به حرکت درآورد.

الف: در زمینه علوم و دانش هایی که مورد نیاز یک جامعه آباد، آزاد و سالم از نظر مادّی و رو بنایی است.

ب: در زمینه آگاهی به اصول یک زندگی صحیح انسانی آمیخته با ایمان در جهت معنوی و زیر بنایی است.

در توضیح این دو مطلب به نمونه هایی ازروایات پیشوایان توجّه نمایید.

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علم بیست و هفت حرف است، تمام آن چه پیغمبران آورده اند دو حرف است (یعنی از جهت عدم استعداد و آمادگی مردم بیش از این نگفته اند، نه این که بلد نبودند؛ چون باید «کلّموا الناس علی قدر عقولهم»(۱) رعایت شود، ولی در زمان قائم علیه السلام استعدادها شکوفا می شود و مردم توانایی حمل هر گونه علم را خواهند داشت) و مردم تا امروز، هنوز بیش از دو حرف آن را نشناخته اند و چون قائم علیه السلام ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون آورد و آن دو حرف را به آن ها اضافه می کند تا این که تمام بیست و هفت حرف را نشر دهد (و تفسیر نماید و علم و دانش را به نهایت کمال و اوج نهایی خود برساند وجامعه را از هرگونه علم و دانش غنی سازد).(۲)

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:« نحن معاشر الأنبیاء أُمرناأن نُکلّم النّاس علی قدر عقولهم»« ماگروه پیامبران مأمور هستیم که با مردم به اندازه عقل آن ها حرف بزنیم.» سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از(اصول کافی: ۱/ ۳۸- ۳۹ کتابالعقل والجهل ح ۱۵؛ روضه الکافی: ص ۲۱۳- ۲۱۴ ح ۳۹۴؛ تفسیر البصائر: ۳۸/ ۳۶۷- ۳۶۸).

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۱۷ بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۳۶ ب ۲۷ ح ۷۳ از الخرائج؛ منتخب الأنوار المضیئه ص ۳۵۳ ف ۱۲. بیان الأئمّه: ۳/ ۲۱۰ از کتاب مکیال المکارم: از امام صادق علیه السلام.

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل بن زیاد نخعی فرمود: یا کمیل! ما من علم إلّاوأنا أفتحه ما من شی ء إلّاوالقآئم یختمه؛(۱) ای کمیل! هیچ علمی نیست، مگر این که من آن را می گشایم و هیچ چیزی نیست، مگر این که «قائم علیه السلام» آن را (از جهت کمال به پایان می رساند و) ختم می کند.»

۳- هم چنین فرمود: «یا کمیل! ما من علم إلّاوأنا فاتحه وما من سرّ إلّاوالقآئم یکشفه؛ ای کمیل! نیست علمی، مگر این که من گشاینده آنم و سرّی نیست، مگر این که «قائم علیه السلام» کاشف آن خواهد بود. (پرده های تمام فرمول های ناشناخته جهان آفرینش را او به کنار می زند و مهر سربسته آن را برمی دارد.)»

۴- هم چنین فرمود: علم را در دل های مؤمنان می اندازد (می کارد) پس هیچ مؤمنی به برادر خود در هیچ علمی نیاز نخواهد داشت و در آن روز تأویل این آیه ظاهر می شود «یُغْنِ اللَّهُ کُلًّا مِنْ سَعَتِهِ»؛(۲) خداوند هر کس را از وسعت (گشایش نعمت) خود بی نیاز می سازد.(۳)

۵- فرمود: «وتؤتون الحکمه فی زمانه حتّی إنّ المرأه لتقضی فی بیتها بکتاب اللَّه تعالی وسنّه رسوله صلی الله علیه و آله؛(۴) در زمان او حکمت داده خواهید شد، حتی این که زن در خانه خود به کتاب خدا و سنّت رسول صلی الله علیه و آله قضاوت می کند.»

۶- در سؤالات راهب از امام کاظم علیه السلام از هشت حرفی که از آسمان نازل شده،

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از اثباهالهداه: ۳/ ۵۲۹ ب ۳۲ ف ۲۳ ح ۴۴۷؛ بیان الأئمه: ۳/ ۲۱۰ از کتاب دارالسّلام.

۲- نساء: ۱۳۰.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۰۱ معجم احادیث الإمام المهدی: ۵/ ۸۳ ح ۱۵۰۴.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۱۵۸ بحارالأنوار: ۵۲/ ۳۵۲ ب ۲۷ ح ۱۰۶؛ بیان الأئمّه: ۳/ ۲۱۰ از کتاب مکیال المکارم.

چهار حرف آن در زمین ظاهر شد و چهار حرف دیگر در هوا (معلّق) می ماند، آن ها بر چه کسی فرود آید و چگونه تفسیر خواهد کرد؟

فرمود: به «قائم علیه السلام» ما، خداوند آن ها را بر او نازل می نماید و او تفسیر خواهد کرد و چیزی را به او فرو فرستد که بر هیچ یک از صدّیقان و رسولان و هدایت شوندگان نازل نکرده است ....(۱)

۷- امام صادق از پدر خود علیهما السلام فرمود: هر گاه «قائم علیه السلام» قیام کند، در هر اقلیمی (استان یا منطقه ای) از اقالیم زمین مردی را می فرستد و می گوید: عهد تو در کف دست تو است، هرگاه چیزی به تو پیش آید که حکم آن را نمی دانی، به کف دستت نگاه کن و به آن چه در آن است عمل کن.(۲)

۸- در بخش «قضای سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه» آمده است، که آن حضرت هرگاه اصحاب خود را به اطراف اعزام دارد، دستی به شانه و سینه های آنان می کشد؛ پس در هیچ حکمی و قضایی عاجز نمی مانند.(۳)

۹- هم چنین او می آید که خداوند در گوش و چشم های شیعیان مدد می دهد.(۴)

۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: بر شمشیر هر یک (از اصحاب قائم علیه السلام) کلمه ای است که هزار کلمه از وی گشوده می شود.(۵)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از منتهی الامال حالات امام کاظم علیه السلام در اواخر فصل دوم.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ۲۱۹ اثباهالهداه: ۳/ ۵۷۳ ب ۳۲ ف ۴۲ ح ۷۱۲ الزام النّاصب: ۲/ ۲۸۷ بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۶۵ ب ۲۷ ح ۱۴۴.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از بحار الأنوار: ۵۲/ ۳۴۵ ب ۲۷ ح ۹۱ مجم احادیث الإمام المهدی: ۵/ ۲۹ ح ۱۴۵۳.

۴- همان مدرک: ۵۲/ ۳۳۶ ب ۲۷ ح ۷۲.

۵- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از غیبت نعمانی: ص ۲۱۴؛ بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۸۶ ب ۲۶ ح ۱۹؛ معجم أحادیث امام المهدی: ۴/ ۱۱ ح ۱۰۹۰.

این احادیث به روشنی جهش علمی فوق العاده عصر پر برکت امام مهدی علیه السلام را در هر زمینه ای مشخص می سازد که تحولّی به میزان بیش از دوازده برابر نسبت به تمام علوم و دانش هایی که در عصر همه پیامبران راستین تا به آن روز به بشریّت اعطا شده، پیش می آید و درهای همه شاخه های علوم مفید و سازنده به روی انسان ها گشوده می شود و راهی را که بشر طی هزاران سال پیموده، به میزان دوازده برابر در دوران کوتاهی می پیماید، چه جهشی از این سریع تر و بالاتر و چه پیشرفتی از این برتر و والاتر؟!

به او وحی می شود

ابی جعفر علیه السلام فرمود: «ویسیر بسیره سلیمان بن داود ویدعو الشمس والقمر فیجیبانه تُطوی له الأرض ویوحی إلیه فیعمل بالوحی بأمر اللَّه.(۱) و با سیرت سلیمان بن داود سیر می کند و آفتاب و ماه را می خواند تا به او جواب دهند و زمین زیر پایش پیچیده می شود و به او وحی می شود. پس امر خدا به وحی عمل می کند.

۲- ابی الجارود گوید که امام باقر علیه السلام فرمود: «ثمّ یدخل الکوفه ویقتل مقاتلیها حتّی یرضی اللَّه؛ قال: فلم أعقل المعنی فمکثت قلیلًا ثمّ قلت: جعلت فداک وما یدریه متی یرضی اللَّه؟! قال: یا أباالجارود! إنّ اللَّه أوحی إلی أمّ موسی وهو (أی الإمام علیه السلام) خیر من أمّ موسی وأوحی اللَّه إلی النحل وهو خیر من النحل فعقلت المذهب. فقال لی: أعقلت المذهب؟ قلت: نعم ...؛(۲) سپس به کوفه داخل شده و جنگاوران آن ها را تا راضی شدن خدا از میان برمی دارد (راوی گوید:) معنای این حرف امام را نفهمیدم (چون وحی سمت انبیا است) کمی صبر کردم، گفتم: فدایت شوم! چگونه رضایت خدا را(۳)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۱ ؛ ص۴۴۲

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از بحارالأنوار: ۵۲/ ۳۹۰ ب ۲۷ ح ۲۱۲ از کتاب الغیبه.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از بیان الأئمّه: ۳/ ۲۶۴ از دلائل الإمامه ابن جری ر الطّبری.

۳- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

درک می نماید؟

فرمود: ای ابا جارود! خداوند به مادر موسی علیه السلام وحی نمود او (قائم علیه السلام) که از مادر موسی بهتر است و به زنبور عسل وحی نمود و حال آن که او بهتر از زنبور عسل است، در این جا بود که مذهب (منظور حضرت) را فهمیدم. به من فرمود: آیا منظورم را فهمیدی؟ عرض کردم: بلی.»

۳- حضرت باقر علیه السلام فرمود: این امر در شب و روز به سوی او وحی می شود.

ابوالجارود عرض کرد: وحی می شود به سوی او؟

فرمود: ای اباالجارود! این وحی نبوّت نیست، لیکن به او وحی می شود، چنان که به مریم و مادر موسی و زنبور عسل وحی شد. ای اباالجارود! قائم آل محمّد علیهم السلام نزد خدا از مریم و مادر موسی و زنبور گرامی تر است.(۱)

مأموریت انبیا و امامان با یکی از سه راه تعیین می شود؛ ۱- وحی ۲- با علم مستفاد ۳- به صورت دستور العمل کتبی و صحیفه ای.

وحی در لغت وقرآن و سنّت:

اصل وحی، چنان که راغب در مفردات می گوید، اشاره سریع است، خواه با کلام رمزی باشد و یا صدای خالی از ترکیب کلامی و یا اشاره با اعضا (با چشم و دست و سر) و یا با نوشتن.

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که در وحی اشاره از یک سو و سرعت از سوی دیگر نهفته شده و به همین دلیل برای ارتباط مرموز و سریع انبیا با عالم غیب و ذات پاک پروردگار این کلمه استخدام شده است.

در قرآن مجید و لسان اخبار وحی به معانی مختلفی به کار رفته است، گاه در مورد انبیا، گاه در انسان های دیگر، گاه در مورد ارتباطهای رمزی میان انسان ها، گاه

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از معجم احادیث الامام المهدی علی ه السلام: ۳/ ۲۹۰ ح ۸۲۶ بحار الانوار ج ۵۲/ ۳۹۰ ب ۲۷ ح ۲۱۲؛ بیان الأئمّه: ۳/ ۲۰۸ از الکتاب المبین.

ارتباط مرموز شیاطین و گاهی در مورد حیوان ها.

از مجموع موارد استعمال وحی و مشتقات آن می توان نتیجه گرفت که وحی از سوی پروردگار دو گونه است:

وحی تشریعی و تکوینی: وحی تشریعی همان است که بر پیامبران فرستاده می شد و رابطه خاصّی میان آن ها و خدا بود که فرمان های الهی و حقایق را از این طریق دریافت می داشتند.

وحی تکوینی در حقیقت همان غرایز و استعدادها و شرایط و قوانین تکوینی خاصّی است که خداوند درون موجودات مختلف جهان قرار داده است.(۱)

دانش روز

امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: «وإنّه لیحدث لولیّ الأمر سوی ذلک کلّ یوم علم اللّه عزّوجلّ الخاصّ والمکنون العجیب المخزون مثل ما ینزل فی تلک اللیله من الأمر ثمّ قرأ: (وَ لَوْ أَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ)؛(۲) و این که برای ولیّ امر غیر از این علم ها (که وحی می شود و شب قدر نازل می گردد) علوم دیگر نیز هر روز پیش می آید از علم خاص خدای عزّوجلّ و علم مکنون عجیب و پنهان او به مقدار آن شب که از کارها به او فرود آمده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

بگو اگر دریا برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکّب شود، دریا تمام می شود پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، هر چند همانند آن دریا هفت دریای دیگر به آن مدد رسانند، کلمات پروردگار تمام نمی شود و خداوند بلند مرتبه و داناست.»(۳)

۱- تفسیر نمونه: ۱۱/ ۴۹۱.

۲- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از اصول کافی: ۱/ ۲۴۸ ح ۴ کتاب الحجّه فی شأن لیله القدر؛ آیه ۱۰۹ سوره کهف.

۳- در این باره روایات بسیاری آمده است. برای اطّلاع بیشتر به اصول کافی و کتاب های معتبر دیگر(کتاب الحجه) و غیره مراجعه شود.

پس حضرت «قائم علیه السلام» تا پایان عمر مبارکش حدّاقل هر روز با دانش روز مسلّح می شود؛ چون حجّت خدا نباید خلع سلاح شده و دست خالی و عاجز بماند.

شب جمعه و علم مستفاد

۱- امام صادق علیه السلام می فرمود: ما در هر شب جمعه خوشحالی تازه ای داریم.

راوی گوید، عرض کردم: خداوند بر سرور و شادی شما بیفزاید! منظورتان از این خوشحالی چیست؟

فرمود: «إذا کان لیله الجمعه وافی رسول اللّه العرش ووافی الأئمّه معه ووافینا معهم فلا ترد أرواحنا إلی أبداننا إلّابعلم مستفاد ولولا ذلک لأنفدنا؛(۱) هنگامی که شب جمعه می رسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرش حضور می یابد و (ارواح) ائمّه نیز با او ملاقات می کنند و ما نیز با آن ها در آن جا حضور می یابیم (درباز گشت) ارواح ما به بدن ما باز نمی گردد، مگر با علم و دانش جدید و اگر چنین نبود، دانش ما به پایان می رسید.»

۲- در چندین روایت دیگر از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است: «لولا أنّا نزداد لأنفدنا؛(۲) اگر نبود زیاد شدن (علم) بر ما (دانش) ما به پایان می رسید.»

۳- در روایت دیگر امام صادق علیه السلام فرمود: «لیس یخرج شی ء من عند اللّه عزّوجلّ حتّی یبدأ برسول اللّه ثمّ بأمیرالمؤمنین ثمّ بواحدٍ بعد واحد لکیلا یکون آخرنا أعلم من أوّلنا؛(۳) هیچ شیئی از نزد خدا بیرون نمی آید، مگر این که اوّل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و

۱- اصول کافی: ۱/ ۲۵۴(باب فی أنّ الأئمه یزدادون فی لیله الجمعه ح ۲ و ۳ با تغییر کمی).

۲- همان مدرک: ۱/ ۲۵۴ احادیث ۱ و ۲ و ۳.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از همان مدرک: ۱/ ۲۵۵ ح ۴ و مانندآن ذیل ح ۳.

سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام داده می شود و بعد از آن به یک یک (امامان) تا آخری ما از اولی ما با علم تر نشود.»

شب قدر و دانش جدید

اصول کافی/ کتاب الحجه فی شأن انا انزلنا حدیث ۲ و ۵. روایت و بحث در این مورد بسیار است طالبین به تفسیر سوره قدر در تفاسیر و کتب حدیث به مجمع البیان/ جلد ۱۰، ص ۵۱۸، مراجعه

در روایات شرح و بسط زیادی در مورد شب قدر و فضیلت آن وارد شده است و نسبت به آن شب سؤالاتی مطرح شده؛ از جمله این که آیا شب قدر مقطعی و منحصر به زمان پیامبر بود و بعد از رحلت آن حضرت برداشته شد یا در زمان ائمّه علیهم السلام هم ادامه داشته و دارد؟

آن چه که از تصریح روایات و کلمات علما استفاده می شود، از نخستین روز خلقت شب قدر بوده و بر اوّلین پیامبر ابلاغ شده و تا قیام قیامت نیز ادامه خواهد داشت (۱)؛ زیرا در آن شب، مقدّرات یک ساله مخلوقات تقدیر و به وسیله فرشتگان همراه ملک اعظم (روح) از آسمان نازل و به «حجّت الهی» و «ولیّ مطلق» هر زمان تحویل می گردد و به اطّلاع او می رسد، چون این منصب از مناصب خاصّه

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از اصول کافی: ۱/ ۲۴۸ ح ۷ کتاب الحجّه؛ عن أبی جعفر علیه السلام قال: لقد خلق اللَّه جلّ ذکره لیله القدر أوّل ما خلق الدّنیاء و لقد خلق فیها أوّل نبیّ یکون و أوّل وصیّ یکون و لقد قضی أن یکون فی کلّ سنهٍ یهبط فیها بتفسیر الأمور إلی مثلها من السّنه المقبله من جحد ذلک فقد ردّ علی اللَّه عزّ و جلّ علمه لأنّه لا یقوم الأنبیاء و الرسل و المحدّثون الّا أن تکون علیهم حجّه بما یأتیهم فی تلک اللّیله مع الحجّه الّتی یأتیهم بها جبرئیل علیه السلام قلت: والمحدّثون أیضاً یأتیهم جبرئیل أوغیرهم من الملائکه؟! قال أمّا الأنبیاء و الرسل: فلا شکّ و لابدّ لمن سواهم من أوّل خلقت فیه الأرض الی آخر فناء الدنیا أن تکون علی أهل الأرض حجّه ینزل تلک اللّیله الی من أحبّ من عباده(الی آخر الحدیث بطوله).»

حجّت خداست و زمین حتی یک روز از حجّت خالی نمی ماند، پس شب قدر با مشخّصات خاصّ خود تا قیامت ادامه خواهد یافت.

با این استدلال و دلایل دیگر، در زمان «قائم آل محمّد علیه السلام» نیز فرشتگان در آن شب به آن حضرت نازل و مقدّرات هر سال را عرضه و تسلیم می دارند با این تفاوت که در آن اختلاف نظر وجود دارد؛ آیا امام علیه السلام فرشتگان را می بیند یا فقط صدایشان را می شنود؟ آن چه که مسلّم است صدای «ملائکه» و «روح» را می شنود و با آن ها حرف می زند.

به چند روایت و در نهایت به سخن علّامه طباطبایی قدس سره در تفسیر المیزان توجّه فرمایید.

۱- شیخ طوسی قدس سره در تفسیر البرهان: از اباذر- علیه الرّحمه- روایت می کند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: «یا رسول اللّٰه! لیله القدر یکون علی عهد الأنبیاء ینزل علیهم فیها الأمر فإذا مضوا رُفعت؟! قال: لا- بل هی إلی یوم القیامه؛(۱) ای رسول خدا صلی الله علیه و آله شب قدر در زمان انبیا بوده و امور مربوط به آن ها نازل می گردید و وقتی که از دنیا می رفتند، برداشته می شد؟ فرمود: نه، بلکه آن شب تا روز قیامت هست.»

۲- امام صادق از پدر بزرگوارش علیهما السلام در ادامه حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به عبداللّٰه بن عبّاس فرمود: «إنّ لیله القدر فی کلّ سنه وإنّه ینزل فی تلک اللیله أمر السنه وإنّ لذلک الأمر ولاه بعد رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله فقلت: من هم؟! فقال أنا وأحد عشر من صُلبی أئمّه محدّثون ...؛ همانا شب قدر در هر سال هست و در آن شب کارهای مربوط به آن سال نازل می شود و یقیناً بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این کار ولیّ امری است.

پس من عرض کردم: آن ها کیستند (ای امیر مومنان؟)

۱- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از المیزان: ۲۰/ ۴۷۳ به نقل ازالبرهان؛ تفسیر مجمع البیان: ۱۰/ ۵۱۸ درتفسیر سوره قدر.

فرمود: من و یازده نفر امامان حدیث شده (وسیله فرشتگان) از نسل من.»

۴- امام صادق علیه السلام در تفسیرآیه مبارکه: (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً(۱)) وآیه مبارکه: (وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ ...)(۲) از خداوند خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرموده است: «إنّ محمّداً حین یموت؛ یقول أهل الخلاف لأمر اللّه عزّوجلّ: مضت لیله القدر مع رسول اللّه صلی الله علیه و آله فهذه فتنه أصابتهم خاصّه وبها ارتدّوا علی أعقابهم ...؛(۳) همانا محمّد هنگامی که از دنیا رفت، مخالفین با کارهای خدا خواهند گفت که شب قدر با رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت! این است آن فتنه که برای آن ها می رسد و با آن به سوی کفر باز می گردند.»

۵- امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: «خاصموا حم وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ فإنّها لولاه الأمر خاصّه ...؛(۴) با سوره «حم» با آن ها مخاصمه کنید، پس او مخصوص به والیان امر است ...»

در این باره روایت و بحث فراوان است و بیش از این مجال نیست با سخن علّامه طباطبایی قدس سره سخن را به پایان می بریم.

«فقد اتّفقت أخبار أهل البیت علیهم السلام أنّها باقیه متکّره کلّ سنه وأنّها لیله من لیالی شهر رمضان وأنّه إحدی اللیالی الثلاث؛ به تحقیق اخبار اهل بیت: اتّفاق دارند بر این که شب قدر باقی است و هر سال تکرار می شود و آن شب، شبی از ماه رمضان و یکی از شب های سه گانه است.»

دانش مهدی علیه السلام در خطبه غدیر خم

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران نبوّت خود درباره حضرت خاتم الاوصیاء و آمال و

۱- سوره انفال، آیه ۲۵.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

۳- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از اصول کافی: ۱/ ۲۴۸ ح ۴ کتاب الحجّه؛.

۴- سیمای جهان در عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه از اصول کافی: ۱/ ۲۴۸ ح ۶ و درضمن حدیث ۷ کتاب الحجّه.

آرزوی تمامی انبیا و یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر و چکیده اوصیا علیهم السلام در مقاطع مختلف به گونه ای روشنگری نموده است که جای کوچک ترین ابهامی باقی نگذاشت، به طوری که از زمان حیات آن حضرت تا به امروز تمامی فرقه های مسلمان از آن آگاهی کافی داشته و پذیرفته اند؛ از جمله آن مقاطع، بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه مشهور «غدیر خم» است که (یکی از مفصّل ترین و پرمحتواترین خطبه های آن حضرت در بیان فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام است) در چندین مورد به صورت عام و در مواردی به طور خاصّ از حضرت بقیّه اللّه الأعظم- روحی وأرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء- تمجید و به بزرگواری یاد نموده و مقامات فوق فهم بشری آن حضرت را با عبارت؛ «معاشرالناس» ای گروه مردم! و کلمه «ألا» آگاه باشید! بیان فرموده است که چند مورد آن را برای چشم روشنی می آوریم تا خوانندگان عزیز به کلمات آن دقّت نموده و به گوشه ای از علم بی پایان و عظمت آن امام همام پی ببرند.

«معاشر الناس! النور من اللّه عزّوجلّ فیّ مسلوک ثمّ فی علیّ ثمّ فی النسل منه الی القائم المهدیّ الّذی یأخذ بحقّ اللّه وبکلّ حقّ هو لنا لأنّ اللّه عزّوجلّ جعلنا حجّه علی المقصّرین والمعاندین والمخالفین والخآئنین والآثمین والظالمین من جمیع العالمین ...؛ (ای) گروه مردم! نور از جانب خدای عزّ و جلّ در «وجود» من جریان دارد، سپس در «وجود» علی علیه السلام و بعد از او در نسل او تا «قائم مهدی علیه السلام» او که تمامی حقّ خدا و حقوق ما را می گیرد؛ زیرا خدای عزّ و جلّ ما را حجّت قرار داده بر تقصیر کاران و عناد ورزان و مخالفت کنندگان و خیانت کاران و گناهکاران و ستمکاران از همه عالمیان ...»

«معاشر الناس! إنّی نبیّ وعلیّ وصیّی؛ ای گروه مردم! من پیامبرم و علی وصی است.»!

«ألا إنّ خاتم الأئمّه منّا القائم المهدیّ؛ آگاه باش! همانا پایان بخش امامان از ماست که او قائم مهدی علیه السلام است.»

«ألا إنّه الظاهر علی الدین؛ آگاه باش! او غلبه کننده به تمامی ادیان است.»

«ألا إنّه المنتقم من الظالمین؛ آگاه باش! او انتقام گیرنده از ستمگران است.»

«ألا إنّه فاتح الحصون وهادمها؛ آگاه باش! او گشاینده دژها و ویران کننده آن ها است.»

«ألا إنّه قاتل کلّ قبیله من أهل الشرک؛ آگاه باش! او کُشنده همه قبایل از مشرکان است.»

«ألا إنّه مدرک بکلّ ثارٍ لأولیاء اللَّه؛ آگاه باش! او گیرنده خون بهای دوستان خدا است.»

«ألا إنّه الناصر لدین اللَّه؛ آگاه باش! او یاری دهنده دین خدا است.»

«ألا إنّه الغرّاف فی بحر عمیق؛ آگاه باش! او شنا کننده در دریای ژرف (علم) است.»

«ألا إنّه یَسِمُ کلّ ذی فضل بفضله وکلّ ذی جهل بجهله؛ آگاه باش! او علامت گذارنده (نشان دار کننده) صاحبان فضیلت با فضلش و نادانان را با جهالتش است.»

«ألا إنّه خیره اللَّه ومختاره؛ آگاه باش! او پسندیده خدا و مورد پسند او است.»

«ألا إنّه وارث کلّ علم والمحیط به؛ آگاه باش! او وارث تمامی علوم و احاطه کننده آن است.»

«ألا إنّه المخبر عن ربّه عزّوجلّ والمنبّه بأمر إیمانه؛ آگاه باش! او خبر دهنده از خدای عزّ و جلّ و بیدار کننده (هشدار دهنده) به کار ایمان او (از سوی خدا) است.

«ألا إنّه الرشید السدید؛ آگاه باش! او رشید و محکم است.

«ألا إنّه المفوّض إلیه؛ آگاه باش! او (صاحب اختیار و) سپرده شده به اوست.

«ألا إنّه قد بشّر به من سلف بین یدیه؛ آگاه باش! او کسی است که مژده داده اند به (آمدنش) گذشتگان پیش از او.»

«ألاـ إنّه الباقی حجّه لاـ حجّهَ بعده ولاـ حقّ إلّامعه ولا نور إلّاعنده؛ آگاه باش! او ماندگار است، او حجّتی است که بعد از او حجّتی نخواهد بود و حقّی نیست، مگر

با او و روشنایی نیست، مگر در نزد او.»

«ألا إنّه لا غالب له ولا منصور علیه؛ آگاه باش! به او کسی غالب نشود و بر او پیروز نگردد.»

«ألا وإنّه ولیّ اللَّه فی أرضه وحَکَمه فی خلقه وأمینه فی سرّه وعلانیته؛ آگاه باش! او ولیّ خدا در زمین و حاکم او در میان خلق و امین پنهان و آشکار خداست.»

«معاشر الناس! قد بیّنت لکم وأفهمتکم وهذا علیّ یفهمکم بعدی ...؛(۱) ای گروه مردم! به تحقیق من برایتان (گفتنی ها را) بیان کردم و فهماندم و این علی علیه السلام بعد از من (بقیه را) به شما می فهماند ...»

اگر کسی به نکات بی شمار این جملات با نظر عمیق بنگرد، به گوشه ای از مقامات ولایی و علمی و دینی و تکوینی و تشریعی آن حضرت پی می برد و امام زمان خود را به مقدار برداشت خود می شناسد.

مطالبی در بیانات حضرت آیت اللَّه وحید خراسانی

روز دوشنبه ۲۷/ ۶/ ۸۴ شمسی مطابق با ۱۴ شعبان المعظّم ۱۴۲۶ قمری به مناسبت فرا رسیدن ۱۵ شعبان المعظّم روز ولادت حضرت بقیّه اللَّه الأعظم- روحی وارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء- در مسجد اعظم قم بعد از درس خارج فقه ایراد فرمودند به چند جمله آن در مورد خطبه غدیر توجّه فرمایید

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هو الظاهر علی دین اللَّه» این یک عنوان از شانزده عنوان است.

عنوان دوّم «فاتح کل حصن و هادمه» او فاتح هر حصنی است و هادم هر حصنی، نتیجه این کلمه این است که او «فاتح کل حصن» و «هادم» آن است، حالا فتحش چگونه است و هدمش به چه صورتی، بحث هایی دارد، این از جهت

۱- احتجاج طبرسی: ۱/ ۶۱ و ۶۳ و مدارک فراوان جریان غدیر خم.

قـدرتش، اما از جهت علمش که مهم تر است! آن وقت است که یوسف بایـد بیایـد بشـنود و آن این فراز است که «عنـده کل علم وهو المحیط به» این جمله بهت آور است. پیش او است هر علمی گفتنش سهل است آن هم از پیغمبری که «و ماینطق عن الهوی» کلمه اش میزان حقیقت است، نه تنها فرموده «عنده کل علم»، بلکه ضـمیمه کرده «وهو المحیط به» او است که محیط به هر علمی است، علم یوسف آن حدّ است. علم این، این حد تفاوت ذرّه تا خورشید است.

این امـام زمـان است مسأله بالاتر از این است، این روایت یک مبـدأی دارد و یک مختمی و خود من گاهی که در لطایف این دو امر فکر می کنم، آن هم روز غدیر و در آن غوغا! چگونه شروع می شود و چگونه پایان می پذیرد؟ ابتدا این است «الا ایّها الناس منّا خاتم الأئمّه» کسـی که خدا به او افتخار می کند، او هم افتخار می کند که از ماست خاتم الائمّه! کسی که مفخر فخر عالم است، مرتبه و منزلت او چه مرتبه ای است؟

«منّـا خـاتم الائمّه»؛ اوّل کلام است و آخرش «عنـده کل حق ولـدیه کل علم»؛ هر حقّی که وجود دارد پیش او است، هر علمی که وجود دارد نزد او است! کسی که محیّر العقول است ختم جمله این است «ولیّ اللّه فی ارْضِهِ حَکَمُهُ فی خلقه امینه علی سرّه وعلانیته» دیگر فوق این تصوّر نمی شود، او کسی است که در خلق خدا حَکم است، وسعت دایره خلقت چقدر است؟ در تمام دایره خلقت حَکم حجّت بن الحسن علیه السـلام است. این امتیاز منحصـر به فرد است. جمله آخر این است که او امین خـدا بر سرّ و عَلَن است، آن هم سرّ و عَلَن خدا.

خلاـصه الکلاـم محصّل البحث ملك و ملکوت غیب و شـهود دنیا و آخرت تمام سپرده دست این یك نفر است، این است آن کسی که تمام انبیا منتظرند و بالاتر از همه نفس قرآن است (که می فرماید:) «فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ».

حدیث از شوق آن شه گوی و سرّ غیبتش کم جو***که کس نگشود ونگشاید به حکمت این معمارا

چیست باعث برخفای مهدی آخر زمان***زین معماهیچ دانا درجهان آگاه نیست

مپرس سرّ نهان بودن امام ای فیض***که کارهای خدارا سؤال بی ادبیست

حدیث سرّ نهان که او چراست نهان***دقیقه ایست که هیچ آفریده نگشادست

سبب غیبت مهدی زخرد جستم گفت***فیض این قصه دراز است به قرآن که مپرس

مپرس فیض زمن سرّ غیبتش که در آن***به هیچ جا سخن دل نشان نمی بینم (۱)

مجلس ۳۵ معاد یا پایان راه

در جهان آفرینش، برای هرآغاز پایانی و برای هر ابتدا انتهائی، وجود دارد جز وجود باریتعالی که بی انتها و بی نهایت است.

روی این اصل برای آغاز این مجموعه جهانی که روزی رتق و فشرده بود، خداوند آن را فتق و باز نمود و هر روز بازتر می شود(۲) تا روزی مجدداً آن را به صورت اولیه و فشردگی در آورد و جهان دیگری را به نام قیامت یارستاخیز، به وجود آورد واین مطالب را در قرآن کریم سوره انبیاءآیه ۳۰ به صراحت بیان فرموده است

۱- «أَ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْ ءٍ حَیٍّ أَ فَلا یُؤْمِنُونَ (انبیا: ۳۰)» آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند، و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؛ و هر چیز زنده ای را از آب قرار

۱- برگزیده از کتاب« شوق مهدی» سروده علامه بزرگوار فیض کاشانی قدس سره بترتیب اشعار در صفحات متفرقه آن کتاب ۱۰۳- ۱۱۲- ۱۱۳- ۱۱۴- ۱۳۵- ۱۴۲ موجود است. در این باره اشعار و سروده ها زیاد است به چند خط آن اکتفا گردید.

۲- و السماء بنینها بأیید و انا لموسعون ذاریات: ۴۷ و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم، وهمواره آن را وسعت می بخشیم!

دادیم؟! آیا ایمان نمی آورند؟!

۲- يَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ انبیاء: ۱۰۴ در آن روز که آسمان را چون طوماری در هم می پیچیم، (سپس) همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آن را بازمی گردانیم؛ این وعده ای است بر ما، و قطعاً آن را انجام خواهیم داد.

۳- يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ ابراهیم: ۴۸ در آن روز که این زمین به زمین دیگر، و آسمانها (به آسمانهای دیگری) مبدل می شود، و آنان در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می گردند!

۴- كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ اعراف ۲۹ ... (و بدانید) همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) بازمی گردید!

پس نتیجه این است که روزی برای این جهان پایان و برای جهان دیگر آغازی خواهد بود که آن را معاد یعنی بازگشت نامیده است وسیر تکاملی به سرانجام می رسد.

۵- اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثاً نساء: ۸۷ خداوند، معبودی جز او نیست! و به یقین، همه شما را در روز رستاخیز که شکی در آن نیست، جمع می کند! و کیست که از خداوند، راستگوتر باشد؟

ازآیات مبارکات، استفاده می شود گرد هم آئی روز قیامت، قطعی و هیچ گونه شکی در آمدن و شبهه ای در وقوع آن نیست، زیرا باید روزی فرا رسد که انسان ها نتایج اعمال و پاداش کرده های دنیوی خود را، ببینند و طعم حاصل آن را بچشند.

حال این سؤال پیش می آید که آیا آمدن آن روز و یا فرا رسیدن آن را، قبلًا ابلاغ می کنند، یا به صورت ناگهانی به وقوع می رسد؟ پاسخ این پرسش واضح و روشن است! اولًا خدای تبارک وتعالی در تمام کتاب های آسمانی، آمدن آن را اعلام نموده و مردم را برای مهیا شدن به وقوع آن آماده باش داده است،

و ثانیاً به پایان رسیدن عمر این عوامل طبیعی موجود و از بین رفتن زمان ادامه

آن، خود به ما می فهماند که هیچ چیز این مجموعه آفرینش، ابدیت و جاودانگی ندارد، چنان که در ابتدای سخنرانی توضیح روشن آیات را، بیان کردیم، پس روزی نقش و نگار این تشکیلات، به آخر می رسد،

و ثالثاً دیگر لزومی ندارد که وقوع آن را قبلًا اعلام نمایند چون اعلام شده است و آمدن آن ناگهانی و در اندازه یک چشم بهم زدن بلکه نزدیک تر از آن خواهد بود چنان که خود فرموده است.

۶- وَ ما أَمْرُ السَّاعَهِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ نحل: ۷۷ و امر قيامت (بقدری نزدیک و آسان است) درست همانند چشم برهم زدن، و یا از آن هم نزدیکتر؛ چرا که خدا بر هر چیزی تواناست!

با یک زجره پیوستن به ابدّیت

ولی (بدانید) این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم است! ۱۴ ناگهان همگی بر عرصه زمین ظاهر می گردند!(۱)

تنها یک صیحه عظیم واقع می شود، ناگهان همه (از قبرها برمی خیزند و) نگاه می کنند!(۲)

روزی که زمین به سرعت از روی آنها شکافته می شود و (از قبرها) خارج می گردند؛ و این جمع کردن برای ما آسان است!(۳)

البته می دانیم که خدای قادر مطلق، از آوردن و بر انگیختن این همه موجودات، با یک کلمه «كُن» «فیکون» هیچ سختی و تعجبی ندارد، زیرا اوست فرمان روای على الاطلاق که هرچیزی در ید قدرت اوست؛

۱- فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ(۱۳) فَإِذا هُمْ بِالسَّاهِرَهِ(۱۴) نازعات ۱۳ و ۱۴

۲- فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ فَإِذا هُمْ يَنْظُرُونَ(۱۹) وَ قالُوا يا وَيْلَنا هذا يَوْمُ الدِّينِ(۲۰) هذا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ(۲۱) صافات: ۱۹ ببعد.

۳- يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً ذلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنا يَسِيرٌ(۴۴) ق: ۴۴

آفرینش و برانگیختن (و زندگی دوباره) همه شما (در قیامت) همانند یک فرد بیش نیست؛ خداوند شنوا و بیناست!(۱)

(بار دیگر) در «صور» دمیده می شود، ناگهان آنها از قبرها، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می روند! ۵۲ می گویند: «ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! (آری) این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان (او) راست گفتند!» ۵۳ صیحه واحدی بیش نیست، (فریادی عظیم برمی خیزد) ناگهان همگی نزد ما احضار می شوند! ۵۴ (و به آنها گفته می شود:) امروز به هیچ کس ذرّه ای ستم نمی شود، و جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید!(۲)

و در «صور» دمیده می شود، پس همه کسانی که در آسمانها و زمینند می میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در «صور» دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند.(۳)

پس وقتی که اوست فرمان روای مطلق عالم وجود، اگر این تحویل و تحول را، قبول ندارند، از آنها رو بگردان تا برسند به روزی که وعده داده شده اند و مانند مور و ملخ، به صحرای بی پایان محشر، پاشیده شوند و در برابر مأمورین الهی، سر به زیر و شرمنده شوند.

آنان در حالی که چشمهایشان از شدّت وحشت به زیر افتاده، همچون ملخهای پراکنده از قبرها خارج می شوند، ۸ در حالی که (بر اثر وحشت و اضطراب) بسوی این

۱- ما خَلْقُكُمْ وَ لا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ واحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ(۲۸) لقمان: ۲۸

۲- وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الْأَجْداثِ إِلى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ(۵۱) قالُوا يا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ(۵۲) إِنْ كانَتْ إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ(۵۳) فَالْيَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لا تُجْزَوْنَ إِلَّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(۵۴) یس: ۵۱

۳- وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرى فَإِذا هُمْ قِيامٌ يَنْظُرُونَ(۶۸) زمر: ۶۸

دعوت کننده گردن می کشند؛ کافران می گویند: «امروز روز سخت و دردناکی است!»(۱)

واقعاً جای شگفتی است که این انسان نیم وجبی در برابر آن همه قدرت مطلقه، عرض اندام کرده و اظهار وجود نماید و بگوید: آیا واقعاً ما بعد از پوسیده شدن و خاک گردیدن، دوباره خواهیم آمد؟!! بلی نگران نباشید با غل و زنجیر هم خواهید آمد.

و اگر (از چیزی) تعجب می کنی، عجیب گفتار آنهاست که می گویند: «آیا هنگامی که ما خاک شدیم، (بار دیگر زنده می شویم و) به خلقت جدیدی بازمی گردیم؟!» آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده اند؛ و آنان غل و زنجیرها در گردنشان است؛ و آنها اهل دوزخند، و جاودانه در آن خواهند ماند!.(۲)

کهف: ۴۷ بخاطر بیاور روزی را که کوهها را به حرکت درمی آوریم، و زمین را آشکار (و مسطح) می بینی، و همه آنها (انسانها) را محشور می کنیم و احدی را فروگذار نخواهیم کرد. ۴۸- آنها همه در یک صف به پروردگارت عرضه می شوند (و به آنها گفته می شود) شما همگی نزد ما آمدید آنگونه که در آغاز شما را آفریدیم اما شما گمان می کردید ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد. ۴۹- و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانها است) در آنجا گذارده می شود، اما گنهکاران را می بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحش اند، و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آنرا شماره کرده است؟ و همه اعمال خود را حاضر می بینند، و پروردگارت به احدی ظلم نمی کند.(۳)

۱- فَتَوَلَّ عَنْهُمْ یَوْمَ یَدْعُ الدَّاعِ إِلی شَیْ ءٍ نُکُرٍ(۶) خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ کَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ(۷) مُهْطِعِینَ إِلَی الدَّاعِ یَقُولُ الْکافِرُونَ هذا یَوْمٌ عَسِرٌ(۸) قمر: ۷

۲- وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذا کُنَّا تُراباً أَ إِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ الْأَغْلالُ فِی أَعْناقِهِمْ وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ رعد: ۵

۳- وَ یَوْمَ نُسَیِّرُ الْجِبالَ وَ تَرَی الْأَرْضَ بارِزَةً وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً(۴۷) وَ عُرِضُوا عَلی رَبِّکَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونا کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَکُمْ مَوْعِداً(۴۸) وَ وُضِعَ الْکِتابُ فَتَرَی الْمُجْرِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمَّا فِیهِ وَ یَقُولُونَ یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً(کهف: ۴۹)

آیاتی که ذکر گردید، تشریح قسمتی از چگونگی قیامت در سه مرحله می کند:

مرحله قبل از رستاخیز انسان ها، و مرحله رستاخیز، و قسمتی از مرحله بعد نخست می گوید: بخاطر بیاورید روزی را که (نظام جهان هستی به عنوان مقدمه ای برای نظام نوین درهم فرو می ریزد) کوه ها را به حرکت درمی آوریم، و همه موانع سطح زمین از میان می رود، به گونه ای که زمین را صاف و همه چیز را در آن نمایان می بینی (وَ یَوْمَ نُسَیِّرُ الْجِبالَ وَ تَرَی الْأَرْضَ بارِزَةً).

این قسمت ازآیات به حوادثی که در آستانه رستاخیز رخ می دهد اشاره می کند، این حوادث بسیار زیاد است که مخصوصا در سوره های کوتاه آخر قرآن فراوان به چشم می خورد، و به عنوان اشراط الساعه (نشانه های قیامت) نامیده می شود.

مجموعه این نشانه ها دلیل بر آن است که جهان امروز ما به کلی ویران و دگرگون می شود، کوهها متلاشی می گردد، درختان و بناها فرو می ریزد، زمین صاف و مسطح می شود و سپس زلزله ها آن را درهم می کوبد، آفتاب بی فروغ و ماه بی نور و ستارگان خاموش می گردند، سپس جهانی نو، آسمان و زمینی تازه بر ویرانه های آن بنا می گردد، و زندگی نوین انسانها در آن جهان نو بنا می شود.

بعد اضافه می کند: ما همه آنها را در این هنگام محشور می کنیم به گونه ای که حتی یک نفر را ترک نخواهیم گفت (وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً).

نغادر از ماده غدر به معنی ترک گفتن چیزی است، به همین- جهت کسی که پیمان و عهد خود را بشکند و ترک کند می گویند غدر کرده است، و اینکه به گودال های آب غدیر می گویند بخاطر آن است که مقداری از آب باران در آنها، رها و ترک شده است.

به هر حال این جمله تاکیدی است بر این حقیقت که معاد یک حکم عمومی و همگانی است و هیچکس از آن مستثنی نخواهد بود.

آیه بعد سخن از چگونگی رستاخیز انسانها می گوید: آنها همه در یک صف به پروردگارت عرضه می شوند (وَ عُرِضُوا عَلی رَبِّکَ صَفًّا).

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که هر گروهی از مردم که عقیده واحد یا عمل مشابهی دارند در یک صف قرار می گیرند، و یا اینکه همگی بدون هیچگونه تفاوت و امتیاز در یک صف قرار خواهند گرفت.

و به آنها گفته می شود: شما همگی نزد ما آمدید، همانگونه که در آغاز شما را آفریدیم (لَقَدْ جِئْتُمُونا کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ).

نه خبری از اموال و ثروتها است، نه زر و زیورها، نه امتیازات و مقامات مادی، نه لباسهای رنگارنگ، و نه یار و یاور، درست همانگونه که در آغاز آفرینش بودید، به همان حالت اول!.

اما شما گمان کردید که ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد (بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَکُمْ مَوْعِداً).

و این هنگامی بود که غرور امکانات مادی شما را فرا می گرفت و تمایل به جاودانگی دنیا شما را از فکر آخرت که در فطرت هر انسانی نهفته است غافل می کرد.

سپس به مراحل دیگر از این رستاخیز بزرگ پرداخته، می گوید: کتابی که نامه اعمال همه انسانها است، در آنجا گذارده می شود (وَ وُضِعَ الْکِتابُ).

گنهکاران هنگامی که از محتوای آن آگاه می شوند وحشتزده خواهند شد به گونه ای که آثار وحشت را در چهره هاشان می بینی (فَتَرَی الْمُجْرِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمَّا فِیهِ) در این هنگام فریاد برمی آورند و می گویند ای وای بر ما این چه کتابی است؟! هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آنرا احصا و شماره کرده است (وَ یَقُولُونَ یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَهً وَ لا کَبِیرَهً إِلَّا أَحْصاها).

همگی را مو به مو به حساب آورده، ضبط کرده، و چیزی را فروگذار ننموده است، راستی چه وحشتناک است؟ ما همه این اعمال را به دست فراموشی سپرده بودیم، آنچنان که گاهی فکر می کردیم اصلا خلافی از ما سر نزده، اما امروز می بینیم بار مسئولیتمان بسیار سنگین، و سرنوشتمان تاریک است!.

علاوه بر این سند کتبی اصولا همه اعمال خود را حاضر می بینید! (وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً).

خوبیها و بدیها، ظلمها و عدلها، هرزگیها و خیانتها، همه و همه در برابر آنها تجسم می یابد!.

در واقع آنها گرفتار اعمال خودشان هستند: و پروردگار تو به احدی ظلم نمی کند (وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً).

آنچه دامن آنها را می گیرد کارهائی است که در این جهان انجام داده اند

بنا بر این از چه کسی می توانند گله کنند جز از خودشان.

به دو نکته دراین مورد توجه فرمائید:

۱- کوهها و انهدام آنها-

گفتیم در آستانه رستاخیز نظام جهان ماده بهم می ریزد، از جمله کوهها از هم متلاشی می شوند، ولی در زمینه متلاشی شدن کوهها در قرآن تعبیرات مختلفی دیده می شود: درآیات مورد بحث خواندیم که کوهها را به حرکت درمی آوریم

(نُسَیِّرُ الْجِبالَ) همین تعبیر در سوره نبأآیه ۲۰ و سوره تکویرآیه ۳ دیده می شود ولی در سوره مرسلات آیه ۱۰ می خوانیم وَ إِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ کوهها بر اثر طوفان شدید از جا کنده خواهد شد.

در حالی که در سوره حاقه آیه ۱۴ می خوانیم: وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُکَّتا دَکَّةً واحِدَةً زمین و کوهها از جا کنده می شوند، و یک مرتبه در هم کوبیده خواهند شد.

و در سوره مزمل آیه ۱۴ می خوانیم: یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ وَ کانَتِ الْجِبالُ کَثِیباً مَهِیلًا روزی که زمین و کوهها به لرزه درمی آید و کوهها تبدیل به تلی از شن متراکم خواهند شد!.

و سوره واقعه آیه ۵ می گوید وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا فَکانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا کوهها از هم متلاشی و خرد و سپس به گرد و غبار پراکنده تبدیل می شوند.

و بالاخره آیه ۵ سوره قارعه می گوید: وَ تَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ کوهها همچون پشم رنگین و زده شده ای خواهند بود (که به هر سو پراکنده می شوند).

واضح است میان این آیات هیچگونه منافاتی وجود ندارد، بلکه مراحل مختلف در هم ریختن کوههای جهان که محکمترین و پابرجاترین اجزاء زمین هستند، می باشد از حرکت کوهها شروع می شود و تا تبدیل شدنشان به گرد و غباری که تنها رنگ آن در فضا به چشم می خورد ادامه می یابد.

عامل این جنبش عظیم و وحشتناک چیست؟ مسلما بر ما معلوم نیست، ممکن است خاصیت جاذبه موقتا برداشته شود و حرکت دورانی زمین باعث درهم کوبیدن کوهها و سپس فرارشان به اعماق فضا گردد، یا بخاطر انفجارهای عظیم اتمی در هسته مرکزی زمین چنین حرکت عظیم و وحشتناکی رخ دهد.

به هر حال همه اینها دلیل بر آن است که رستاخیز جنبه انقلابی عظیمی هم در جهان ماده بیجان، و هم در تجدید حیات انسانها دارد که تمام آنها آغازگر جهانی نو در سطح والاتری است، جهان که هر چند روح و جسم در آن حکومت می کند ولی بافت آن از هر نظر گسترده تر و کاملتر خواهد بود.

این تعبیر قرآن ضمنا این واقعیت را به ما انسانها گوشزد می کند که باغ و چشمه آب که سهل است.

کوههای عظیم متلاشی می شوند، و به این ترتیب نقش فنا بر جبین همه موجودات این جهان حتی عظیمترینشان ثبت شده است!

۲- ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسانها-

براستی قرآن کتاب تربیتی عجیبی است، هنگامی که صحنه قیامت را برای انسانها ترسیم می کند، می گوید، روزی که همه مردم در صفوف منظم به دادگاه عدل پروردگار عرضه می شوند، در حالی که هماهنگی عقائد و اعمالشان معیار تقسیم آنها در صفوف مختلف است.

دستهای آنها از همه چیز تهی، تمام تعلقات دنیا را پشت سر افکنده اند، در عین جمعیت، تنها، و در عین تنهائی جمعند، نامه های اعمال، گسترده می شود.

همه چیز به زبان می آید و اعمال کوچک و بزرگ آدمیان را بازگو می کند، و از آن بالاتر خود اعمال و افکار جان می گیرند، تجسم می یابند، اطراف هر کسی را اعمال تجسم یافته اش احاطه می کند، آنچنان مردم به خود مشغولند که مادر فرزند را، و فرزند پدر و مادر را به کلی فراموش می کنند.

سایه سنگین وحشت از این دادگاه عدل الهی و کیفرهای بزرگی که در انتظار بدکاران است همه را فرا می گیرد، نفسها در سینه ها حبس می شود، و چشمها از گردش بازمی ماند.

راستی ایمان به چنین دادگاهی چقدر در تربیت انسان و کنترل شهوات او مؤثر است؟ و چقدر آگاهی و بیداری و توجه به مسئولیتها به انسان می بخشد؟ در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: اذا کان یوم القیامه دفع للانسان کتاب ثم قیل له اقرء- قلت فیعرف ما فیه- فقال انه یذکره فما من لحظه و لا کلمه و لا نقل قدم و لا شی ء فعله الا ذکره، کأنّه فعله تلک الساعه، و لذلک قالوا یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَهً وَ لا کَبِیرَهً إِلَّا أَحْصاها: هنگامی که روز قیامت می شود، نامه اعمال آدمی را به دست او می دهند، سپس گفته می شود بخوان- راوی این خبر می گوید از امام پرسیدم آیا آنچه را که در این نامه است می شناسد و به خاطر می آورد؟- امام فرمود: همه را به خاطر می آورد، هر چشم بر هم زدنی، کلمه ای، جابجا کردن قدمی، و خلاصه هر کاری را که انجام داده است آنچنان به خاطر می آورد که گوئی همان ساعت انجام داده است! و لذا فریادشان بلند می شود و

می گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه آنرا احصا و شماره کرده است؟! نقش مؤثر تربیتی ایمان به چنین واقعیتی ناگفته پیداست، راستی ممکن است انسان به چنین صحنه ای ایمان قاطع داشته باشد باز هم گناه کند؟!(۱)

وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ (انبیاء: ۴۷) ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم، لذا به هیچکس کمترین ستمی نمی شود، و اگر به مقدار سنگینی یکدانه خردل (کار نیک و بدی باشد) ما آنرا حاضر می کنیم، و کافی است که ما حساب کننده باشیم.

ترازوهای عدل در قیامت

این آیه، اشاره به حساب و جزای دقیق و عادلانه قیامت می کند تا افراد بی ایمان و ستمگر بدانند به فرض که عذاب این دنیا دامانشان را نگیرد مجازات آخرت حتمی است، و دقیقا تمام اعمالشان مورد محاسبه قرار می گیرد.

می فرماید: ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم (وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَهِ).

قسط گاه به معنی عدم تبعیض، و گاه به معنی عدالت به طور مطلق می آید و مناسب در اینجا معنی دوم است.

جالب اینکه قسط در اینجا به عنوان صفت برای موازین ذکر شده این ترازوهای سنجش آنچنان دقیق و منظم است که گوئی عین عدالت می باشد.

و به همین دلیل بلافاصله اضافه می کند: به هیچکس در آنجا کمترین ظلم و ستمی نمی شود (فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً).

نه از پاداش نیکوکاران چیزی کاسته می شود، و نه به مجازات بدکاران افزوده

۱- تفسیر نمونه ج: ۱۲ ص: ۴۵۰ ببعد.

می گردد.

امـا این نفی ظلم و سـتم، مفهومش این نیست که در حسـاب دقت نمی شود بلکه اگر به مقـدار سـنگینی یـک دانه خردل کـار نیک و بدی باشد ما آن را حاضر می سازیم و مورد سنجش قرار می دهیم (وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها).

و همین قدر کافی است که ما حسابگر اعمال بندگان باشـیم (وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ خردل گیاهی است که دارای دانه سـیاه بسیار کوچکی است، و ضرب المثل در کوچکی و حقارت می باشد.

نظیر این تعبیر در جـای دیگر قرآن به عنوان مثقـال ذره سـنگینی یک ذره (یک مورچه بسـیار کوچک یا یک جزء کوچک از خاک و غبار) آمده است (زلزال آیه ۷).

قابل توجه اینکه در قرآن مجید در شش مورد تعبیر به مثقال ذره و در دو مورد تعبیر به مثقال حبه من خردل شده است.

در حقیقت در این آیه، با شش تعبیر مختلف، تاکیدی بر مساله حساب و کتاب دقیق روز قیامت شده است.

کلمه موازین آنهم به صورت جمع و سـپس ذکر وصف قسـط و به دنبال آن، تاکیـدی بر نفی ظلم فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ و پس از آن ذکر کلمه شَیْئاً (هیچ چیز) و بعد مثال زدن به دانه خردل و سرانجام جمله کَفی بِنا حاسِبِینَ (کافی است که ما حسابگر باشیم).

همه اینها دلیل بر این است که حساب روز قیامت فوق العاده دقیق و خالی از هر گونه ظلم و ستم می باشد.

در اینکه منظور از ترازوی سـنجش چیست؟ بعضـی چنین پنداشـته اند که در آنجا ترازوهائی همچون ترازوهای این دنیا نصـب می شود و دنبـال آن چنین فرض کرده انـد که اعمـال انسان در آنجا دارای سـنگینی و وزن است، تا قابل توزین با آن ترازوها باشد.

ولی حق این است که میزان در اینجا به معنی وسیله سنجش است و می دانیم هر

چیزی وسیله سنجشی متناسب با خود دارد، میزان الحراره (گرما سنج) میزان الهوا (هواسنج) و میزانهای دیگر هر یک هماهنگ با موضوعی است که می خواهند آن را به وسیله آن بسنجند.

در احادیث اسلامی می خوانیم: که میزانهای سنجش در قیامت، پیامبران و امامان و پاکان و نیکانی هستند که در پرونده اعمالشان نقطه تاریکی وجود ندارد.

می خوانیم: السلام علی میزان الاعمال: سلام بر میزان سنجش اعمال!

ذکر موازین به صورت جمع (جمع میزان) نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد چرا که مردان حق هر یک میزان سنجشی هستند برای اعمال انسانها، بعلاوه گرچه همه ممتازند ولی هر یک از آنها امتیاز ویژه ای دارند که در همان قسمت، الگو و مقیاس سنجش محسوب می شوند.

و به تعبیر دیگر هر کس به اندازه ای که با آنها شباهت دارد و از نظر صفات و اعمال بزرگواران هماهنگ است به همان مقدار وزنش سنگین، و به هر نسبت دور و ناهماهنگ است، سبک وزن می باشد.(۱)

وآیات فراوان دیگر در قرآن کریم که آوردن بیش از این موجب ملالت و خستگی شنوندگان عزیز می شود.

پس از ملاحظه و دقت درآیات مربوط به قیامت، کوچک ترین شکی باقی نمی ماند که ما روزی در جائی به نام قیامت گرد هم آمده و حضور پیدا خواهیم کرد.

حال ببینیم، این جمع شدن و گردهمائی برای چیست و چرا؟!.

اولّا از نظر علمی به اثبات رسیده است که جهان به سوی تکامل و رو به کمال می رود وباید هم روزی به کمال برسد، طی مراحل از دوران خاکی و گیاهی وجنینی (شکم مادر) به این دنیا آمدن و مدتی خوب یابد زندگی کردن و سپس مردن و خاک شدن، هنوز تکامل و به کمال رسیدن تحقق نیافته است پس باید این سیر را ادامه

۱- تفسیر نمونه ج: ۱۳ ص: ۴۱۸ ببعد.

دهیم تا روزی به آن دست یابیم و برسیم.

و ثانیاً اشخاص در این جهان، گوناگون و انواع متفرقند، خوب و بد و دارای عمل صالح و صاحبان جنایت و انواع بیشمار اعمال زشت و بد، اگر بنا براین باشد که دنیا بافرارسیدن مرگ و زیر خاک رفتن و پوسیدن، به پایان رسیدن است؟!! پس چرا نشسته ایم و هرچه دلبخواهمان است، انجام نمی دهیم، چرا خود را مهار کنیم از مال و ناموس مردم گرفته تا جان آنها هرچه می توانیم، بکنیم و خوش بگذرانیم و با دختران و زنان و با ضعیفان و ناتوانان و. و. هرچه از دستمان بیاید، به کار بندیم و عشق کنیم و کیف نمائیم، دیگر نه حسابی و کتابی و نه کیفری و عذابی و جهنم و آتشی!.

وقتی که ما به وجود خدای تبارک وتعالی معتقدیم و این که تمام جهان و جهانیان را او آفریده و مدیریت می نماید و قبول کرده ایم که او عادل است و ظالم نیست، چگونه می توانیم فرارسیدن روز جزا و دیدن نتایج اعمال خوب و بد را، منکر شویم و نپذیریم!.

در حالی قرآن کریم بالحن ها و کلمات گوناگون، آمدن آن روز را به بندگان خود، اعلام نموده وآگاهی داده است.

روزی که طول آن پنجاه هزار سال خواهد بود و به تک تک پرونده های آدمیان، بادقت کامل رسیدگی خواهند کرد (فی یوم کان مقداره خمسین ألف سنه) معارج: ۴ در آن روز با سرعت هرچه تمامتر و با یک فرمان به حساب همه ما رسیدگی کرده و حکمش را صادر خواهد نمود فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ خداوند حسابگر و حسابدار سریع است.

انبیاء و اولیاء و روسفیدان و روسیاهان، خوبان و بدان، ثوابکاران و گناهکاران، همه و همه، در تب وتاب و ترس و لرزند، پایان کارشان چه خواهد شد و به کجا می انجامد.

در آن روز محصول بذرهای این دنیا را برداشت می کنیم الدّنیا مزرعه الاخره دنیا

محل کشت و زرع آخرت است و هرچه در اینجا کاشتیم در آنجا آن را درو خواهیم کرد.

پس هشیار باشیم به خاطر زندگی چند روز دنیا، زندگی ابدی و دائمی خود را، به آتش نکشیم هرچه باشد اینجا تمام شدنی است اما آنجا پایان نمی یابد، ابدیت است و جاویدانه گیست، زحمت بکشیم و رحمت ببریم (نابرده رنج گنج میسر نمی شود).

یک قطره اشک چشم ترس از خدا، لیاقت دارد، آتش جهنم را خاموش نماید، اشکی که شب همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت، بلند شده و رو به درگاه بنده نواز گرفته و از او بخواهیم که از گناهان ما درگذرد و ببخشد و در آن روز بیچارگی، به فریادما برسد، روزی که از همه جا بریده ایم.

دومین اشک چشم را که در دنیا در مجالس سوگواری بنده محبوب و فداکارش حسین، با سوز دل ریخته و از گونه اش، سرازیر نموده است، اشکی که به بخشیده شدن گناهان، شایستگی دارد.

باچشم دل به صحرای سوزان دشت کربلا بنگرد و منظره خدا حافظی کردن مولای شهیدان را، در برابرش مجسم نماید که راوی گوید: به خدا قسم در وداع آخر حسین از بالای تل نگاه می کردم، چندین مرتبه بچه و خواهرانش از اسب پائین آورده، یکی می گفت بابا ردّنا علی حرم جدّنا ما را به حرم جدمان برگردان، یکی می گفت: ما را چگونه در میان دشمن ترک می کنی، دیگری می گفت: برادر من با این همه بچه ها و زنهای بی سرپرست، چکنم و. و.

امام مظلومان آنها راسوگند داد و به خیمه ها برگردانید و سوی میدان حرکت کرد به تل نزدیک شده بود، صدای حزین و سوزانی را شنید که می گفت توقف یابن أمّی فرزند مادرم توقف کن باتو سخنی دارم که در جلوی چشم بچه هانتوانستم بگویم، امام ایستاد دید خواهرش زینب رسید، خواهر چرا آمدی؟ حسین من، تا ازاسب پیاده نشوی نمی گویم، پیاده شد، حسین یقه پیراهنت را باز کن تا بگویم، یقه را باز

کرد و خواهر گلوی خشکیده برادر را بوسید و رو به سوی مدینه کردو ندا درداد مادر شاهد باش امانتت را رد کردم.

خواهر امانت مادر چه بود؟ عرض کرد برادرم آن پیراهن را که از فضه خواستی و از زیر لباسهایت پوشیدی، وقتی که مادرم از دنیا می رفت آن پیرهن را به من تحویل داد و فرمود: دخترم هروقت حسینت این پیراهن را از تو خواست، از طرف من گلوی او را ببوس چون پس از ساعتی، آن گلو با شمشیر بریده خواهد شد.

برادر شنیده ام یوسف را برادرانش که می بردند خواهرش در کنار شجره الوداع ایستاد و منتظر برگشتن برادر شد، حسین اگر باز امیدی به برگشتن داری دربالای این تل بنشینم و منتظرت باشم و اگر امید نداری، برگردم خیمه ها و مواظب بچه هایت باشم، فرمود: خواهرم به خیمه برگرد یعنی دگر امید بازگشت ندارم.

ألالعنه الله علی القوم الظالمین.

مجلس ۳۶ از مرگ فراری نیست

زندگی انسان و حیوان، با پمپاژ قلب وتحرک دل است، هروقت این عضو زحمتکش بدن از کار افتاد، انسان یا حیوان رفتنی و از این مجموعه جهان، کوچ کردنی است، ازکار افتادن قلب، خود نیز یک امر طبیعی است، زیرا ترکیب این عضو مانند سایر اعضاء از سلول یا مولکول های زنده است که باگذشت زمان و امتداد عمر، فرسوده می شوند و از همدیگر متلاشی شده و از بین می رود، نه برای انسان و نه برای حیوان، ابدیتی وجود ندارد بالاخره روزی، دیر یازود این مجموعه جهان آفرینش، از هم پاشیده (به اصطلاح پوسیده) خواهد شد که اصطلاحاً می گوئیم فلانی مُرد؛

پس، ازمرگ و بهم ریختگی بدن چاره ئی نیست و هیچ کس در این دنیا، ماندگار نخواهد بود و هرچه تلاش کنیم، آخر رفتنی هستیم.

به چندآیه در این مورد توجه نمائید.

۱- أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً نساء: ۷۸ هر جا باشید، مرگ شما را درمی یابد؛ هر چند در برجهای محکم باشید! و اگر به آنها [منافقان] حسنه (و پیروزی) برسد، می گویند:

«این، از ناحیه خداست.» و اگر سیّئه (و شکستی) برسد، می گویند: «این، از ناحیه توست.» بگو: «همه اینها از ناحیه خداست.» پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟!(۱)

۱- ۱- كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ انبیاء: ۳۵ هر انسانی طعم مرگ را می چشد! و شما را با بدیها و خوبیها آزمایش می کنیم؛ و سرانجام بسوی ما بازگردانده می شوید! ۲- كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ عنکبوت: ۵۷ هر انسانی مرگ را می چشد، سپس شما را بسوی ما بازمی گردانند. ۳- قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا احزاب: ۱۶ بگو:« اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت؛ و در آن هنگام جزبهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت!» ۴- وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ق: ۱۹ و سرانجام، سکرات(و بیخودی در آستانه) مرگ بحق فرامی رسد(و به انسان گفته می شود:) این همان چیزی است که تو از آن می گریختی! ۵- نَحْنُ قَدَّرْنا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ واقعه: ۶۰ ما در میان شما مرگ را مقدّر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی گیرد! ۶- كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ(۲۶) وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ رحمان: ۲۶ همه کسانی که روی آن[زمین] هستند فانی می شوند، ۲۷ و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند! ۷- قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جمعه: ۹ بگو:« این مرگی که از آن فرار می کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می شوید؛ آنگاه شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد!»

۲- الَّذِينَ قـالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَـدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِـكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ آل عمران: ۱۶۸ (منافقان) آنهـا هسـتند که به برادران خود (در حـالی که از حمایت آنها دست کشـیده بودنـد) گفتنـد: اگر آنها از ما پیروی می کردنـد، کشته نمی شدنـد! بگو: (اگر شـما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید؟!) پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راسـت می گویید!.

۳- ۱۸۴) كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ آل عمران: ۱۸۵ هر کسـی مرگ را می چشد؛ و شـما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت؛ آنها که از آتش (دوزخ) دور شـده، و به بهشت وارد شونـد نجات یافته و رسـتگار شـده انـد و زندگی دنیا، چیزی جز سـرمایه فریب نیست!

دیگر برای کسـی شک وشـبهه ای وجود نـدارد که روزی از این زنـدگی و از این ناز و نعمت، حدا حافظی خواهیم کرد، پس در فکر این باشیم که چگونه و با چه روئی، می رویم.

۴- كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ (۲۶) وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ (۲۷) رحمان: ۲۶ همه کسانی که روی آن [زمین] هسـتند فانی می شوند، ۲۷ و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند!

در این باره داسـتان ها و سـر گذشت های بی پایانی هست (هم دیده ایم و هم شـنیده ایم) که به استدلال و دلایلی، نیاز نداریم ولی برای آگاهی بیشتر به سرگذشت قومی توجه نمائید که چگونه از مرگ فرار کردند و به مرگ گرفتار شدند.

۵- أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ بقره: ۲۴۳ آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آنها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند.) سپس خدا آنها را زنده کرد؛ (و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد.) خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند؛ ولی بیشتر مردم، شکر (او را) بجا نمی آورند.

این آیه مبارکه سرگذشت قومی را بیان می فرماید که در یکی از شهرهای شام بیماری طاعون راه یافت و با سرعتی عجیب و سرسام آور مردم یکی پس از دیگری از دنیا می رفتند در این میان عده بسیاری به این امید که شاید از چنگال مرگ رهائی یابند آن محیط و دیار را ترک نمودند.

از آنجا که آنها پس از فرار از محیط خود و رهائی از مرگ در خود احساس قدرت و استقلالی نموده و با نادیده گرفتن اراده الهی و چشم دوختن به عوامل طبیعی دچار غرور شدند پروردگار، آنها را نیز در همان بیابان به همان بیماری نابود ساخت از بعضی روایات استفاده می شود که اصل آمدن بیماری مزبور در این سرزمین به عنوان مجازات بود، زیرا پیشوا و رهبر آنان از آنان خواست که خود را برای مبارزه با جالوت، آماده کنند و از شهر خارج گردند آنها به بهانه اینکه در محیط جنگ مرض طاعون است از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند پروردگار آنها را به همان چیزی که از آن هراس داشتند و بهانه فرار قرار داده بودند مبتلا ساخت و بیماری طاعون در آنها شایع شد آنها خانه های خود را خالی کرده و برای نجات از طاعون فرار کردند و در بیابان همگی از بین رفتند مدتها از این جریان گذشت و حزقیل که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود از آنجا عبور نمود و از خدا خواست که آنها را زنده کند خداوند دعای او را اجابت نمود و آنها به زندگی بازگشتند.

مسلم است که جمله أَ لَمْ تَرَ درآیه در اینجا به معنی آیا نمی دانی است، زیرا در ادبیات عرب هر گاه بخواهند مطلبی را به طور کامل مجسم سازنـد و آن را به عنوان یک امر واضح قلمداد کنند مخاطب را با جمله أَ لَمْ تَرَ خطاب می کنند، گر چه مخاطب در این جمله، پیامبر است، ولی در واقع، منظور همه افرادند.

آیه فوق اشـاره به عـدد خاصـی نکرده، و تنها واژه ألوف که به معنی هزارها است، به کار برده، ولی بعضـی از روایات، تعـداد نفرات آنها را ده هزار و بعضی هفتاد یا هشتاد هزار ذکر می کند.

داستان این قوم که به صورت قطعی، در یک کتاب آسمانی آمده است، درس عبرتی است برای آیندگان.

زیراآیه مذکور، اشاره به گروهی از بنی اسرائیل می کند، که برای فرار از زیر بار مسئولیت جهاد، دست به بهانه تراشی زدند و خداونـد آنهـا را مبتلاـ به بیمـاری طـاعون کرد، که همه را به طـور سـریع و برق آسـا، از میـان برد، آن چنـان که هیـچ دشـمن خطرنـاکی در میـدان جنگ قادر به آن نیست، یعنی تصور نکنیـد با فرار از زیر بار مسـئولیت و توسل به بهانه های مختلف می توانیـد در امان بمانیـد، تصور نکنیـد که در برابر قـدرت پروردگار، می توانیـد مقاومت کنیـد، خـدا می تواند با دشـمن بسـیار کوچکی، مانند میکرب طاعون یا وبا که حتی با چشم دیده نمی شود، شما را چنان درو کند که اثری از شما باقی نماند.

و همچنین نکته دیگری که در این داسـتان شایـان تـوجه است مسـاله امکـان رجعت است که از این آیه به خـوبی اسـتفاده می شود.

توضیح اینکه: در تاریخ گذشتگان مواردی را می یابیم که افرادی بعد از مرگ، به این جهان بازگشتند مانند ماجرای جمعی از بنی اسـرائیل که همراه موسـی علیه السـلام به کـوه طور رفتنـد که درآیه ۵۵ و ۵۶ سوره بقره آمـده و داسـتان عُزیر یـا ارمیا که درآیه ۲۵۹ همین سـوره آمـده، و همچنین حـادثه ای که درآیه مورد بحث به آن اشـاره شـده است بنـابر این مـانعی نـدارد که همین مساله در آینده نیز تکرار شود.

دانشمند معروف شیعه مرحوم شیخ صدوق نیز به همین آیه برای امکان مساله رجعت استدلال کرده و می گوید: یکی از عقاید ما اعتقاد بر رجعت است (که گروهی از انسانهای پیشین بار دیگر در همین دنیا به زندگی باز می گردند).

و نیز می تواند این آیه سندی برای مساله معاد و احیای مردگان در قیامت

باشد.(۱)

در این موردآیات متعدد و روایات فراوان، وجود دارد باملاحظه آیات فوق، می دانیم که، هیچ کس و هیچ چیز ابدیت ندارد و جاوید نخواهد ماند.

به چند جریان تاریخی توجه نمائید که عنوان سخنرانی را کاملا روشن می کند.

۱- در تفسیر صافی از امام صادق علیه السلام در بیان جریان های بخت النّصر و کشتن او بنی اسرائیل و انداختن دانیال پیغمبر را به چاه در تفسیر «وَ انْظُرْ إِلَی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْماً فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ (بقره ۲۵۹)» فرمود: بخت نصر در خواب دید کأنّه سرش از آهن و پاهایش از مس و سینه اش از طلاست، منجّم ها را خواست و گفت: به من بگوئید درخواب چه دیده ام؟! گفتند: نمی دانیم تو خوابت را بگو (تا تعبیر کنیم)، گفت: من در مدت طولانی برایتان خرج می دهم (و هزینه می کنم که در همچون مواردی به درد من بخورید) و می گوئید ما نمی دانیم، دستور داد همه را قتل عام کردند.

یکی از اطرافیان به او گفت اگر نزد کسی چیزی هست، آن که در چاه انداخته ای و شیری را (که با او انداخته ای اورا بخورد، علاوه براین که اورا نمی خورد بلکه به او شیر هم می دهد و) به او متعرض نمی شود و او باخوردن خاك، زندگی می کند!

دانیال را خواست و گفت: من در خواب چه دیده ام؟!، فرمود: تو در خواب دیدی سرت این جور و پاهایت و سینه این گونه است، گفت بلی این گونه دیده ام، تعبیرش چیست؟ فرمود: تا سه روز کشته می شوی و پادشاهیت از دست می رود و

۱- تلخیص از تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۲۱۹ ببعد.

مردی از نژاد فارس ترا می کشد، گفت: من هفت شهر تو در تو دارم وبردَرِ ورودی هر شهر نگهبانان (ورزیده) گذاشته ام و به این هم قناعت نکرده ام به دَرَ هرشهر یک اردک مسی نصب کرده ام، اگر غریبه ای وارد شهر شود، آن اردک فریاد بر می دارد همه می دانند که غریبه آمده و دستگیر می کنند.

فرمود: همان که گفتم، بخت نصر ارتشیانش را به اطراف و شهرها پخش کرد و دستور داد هرکه را دیدید بکشید تا هرچه بادا باد، و دانیال را نزد خود نگهداشت و گفت: اگر از من جدا شوی کشته می شوی.

روز سوم شامگاهان، اندوه و غم او را فراگرفت، بیرون رفت وغلام خاص خود را ملاقات نمود که پسرش اورا خدمت می کرد و از اهل فارس بود و او نمی دانست و شمشیرش را به او داد و دستور (اکید) داد که هرکه را دیدی، اورا بکش حتی اگر خودم باشم، غلام شمشیر را گرفت و اورا کشت.(۱)

۲- نمرود فرمان روای متکبر زمان حضرت ابراهیم علیه السلام به داخل صندوقی که بر روی بال های پرندگان تعبیه نموده و به آسمان پرواز نمود تا رسید به ارتفاعی که زمین راتشخیص نمی داد و به خیال خود می خواست خدا را در آسمان، ترور نماید و تیر اندازی کرد و بر گشت به زمین و برای این که از مرگ نجات یابد در وسط پادگان گارد مخصوصش، اطاقی از آهن و فولاد ریخت و درست کرد و باز شدن قفل آن را در داخل قرار داد فقط یک سوراخ کوچکی بالای اطاق باز نمود که هوا بیاید و خفه نشود و غذاهای خاص او را از آن به داخل بریزند و به گارد مخصوص ونیروی خاص را در اطراف آن برای محافظت گمارد و دستور داد هربیگانه ای را که دیدند به قتل برسانند، با این وضع مدتی گذراند،

روزی به سر زنان دَرِ اطاق فولاد را باز کرد و به سر زنان به پهلوان هایش دستور داد با مشت به سرم بکوبید و در نهایت گفت: با پُتک به سرم بزنید وزدند و سرش

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۹۱ از تفسیر صافی فیض کاشانی.

متلاشـی شد و دیدند یک مگس بال شکسته از میان مغزش پرید و رفت فهمیدند از سوراخ بالا تو رفته و از سوراخ دماغش به مغزش راه یافته و به آن صورت کشته شد که عرض کردم.

عزیزان از مرگ گریزی نیسـت و هیـچ کس از دسـت آن رهـائی نیـافته اسـت، جریـان هـای گذشـته نمـونه ای از سـتمگران و متکبران عالم بود، حالا یک نمونه از سروران و بزرگان عالم بشنوید، می دانیم که

۳- حضـرت سـلیمان علیه السـلام دارای قـدرت خدا دادی شـگفت آوری داشت که بیرون از قدرت بشـری بود طبق آیه سوره نمل، تخت بلقیس را برایش در یک چشم بهم زدن از سـبای یمن به اصـطخر فارس می آورنـد و با بساط یک فرسـخ در یک فرسـخ بـا تمـام تجهیزاتی کـه روی آن چیـده شـده ازقبیـل تخـت مجلـل سـلیمانی و پانصـد صـندلی طلاـ از راسـت برای علما ودانشـمندان و پانصـد صـندلی نقره سـمت چپ تخت برای امرا و فرماندهان ارتش که همه روی آن نشسـته باخادمان خاص و نگهبانان مخصوص و پرنـده ها دربالا و چرنـده ها و خزنـده ها روبرو و جنیان دست بسته دربرابر و. و. با این تشـکیلات به باد دسـتور می داد تـا آن را بالاـ برده مسـافت یـک ماه راه را در نیم روز «غـدوّها شـهر و رواحها شـهر» و یک ماه راه بعـد از ظهر تاغروب، می پیمود دیگ های دست ساز جنیان برای ارتش و مهندسـین انس و معماران جن، تحت فرمان او برای ساختن بیت المقـدس و غیره، روزی عشـقش کشـید که یک چنـد دقیقه ای استراحت نمایـد و به ساخته شـدن بیت المقدس تماشا کند؛ به وزیر تشـریفاتش دسـتور داد، امروز به کسی اجازه نده پیش من آید و خودت هم مزاحمم نشو من می روم پشت بام بکارکنان بیت المقـدس تماشـاکنم بالاـ رفت و به عصای سـلیمانیش تکیه داد و تماشا می کرد صـدای پائی شـنید، یکی آمـد بالا فرمود: کیستی من دسـتور داده بودم به کسـی اجـازه بالاـ آمـدن را ندهنـد!! گفت من بـدون احـازه به همه جامی روم فهمیـد کیست، فرمود، أزائراً أم قابضاً برای زیارت و دیدار آمده ای یا برای بردن؟!! گفت برای بردن (دیگه بَسَته)، فرمود: پس اجازه بده بروم پائین توی

اطاق دراز بکشم،! گفت: نه مأمورم به همین حالت ایستاده قبض روحت کنم، بهمان حالت ایستاده قبض روح کرد، مدت یک سال هیچ کس جرأت بالا آمدن ونزدیک شدن نداشت چون قدغن کرده بود و در طول این مدت موریانه کوچکی از زیر عصایش ریز ریز برمی داشت تا یک سال که بنای بیت المقدس به پایان رسید، عصا شکست و سلیمان افتاد و جن و انس و پرنده و چرنده وخزنده همه پراکنده شدند و صدای تسبیح کوه و دشت که با او همراهی می کردند، همه به خاموشی گرائید گو این که سلیمانی وجود داشته به قول شاعر شیرین سخن سیدمحمدحسین شهریار در منظومه زبان آذری خود در کتاب (حیدر بابایه سلام) گفته و سروده است.

حیدر بابا دنیا یالان دنیادی***اوغول دوغوب درده سالان دنیادی

اسکندردن نوحدان قالان دنیادی***هرکیمسیه هرنه ویریب آلیبدی

سلیمانان بیرقوری آد قالیبدی

۴- سیدنعمهاللّه جزائری در کتاب زهرالربیع می نویسد: یکی از بزرگان برای من نقل کرد از پدرش که با اصحابش به کاشان سفرکرده بود، به نزدیک کاشان که رسیدند یکی از رفیقان عقب مانده بود و این ها هم نشسته منتظرش بودند و هروقت از او نام می بردند عقربی ازلانه اش بیرون می آمد و بر می گشت تا این که او آمد گفتیم فلانی کجا بودی جریان عقرب را به او تعریف کردیم تعجب کرد پرسید کجاست نشانش دادیم دیدیم عقرب بیرون آمد ورفت به طرف او خواست با تازیانه بکشدش آن هم به تازیانه چسبید تازیانه را بالا برد عقرب خودش را به گردن او انداخت و نیش زد و اورا کشت.(۱) این ها نمونه هائی بود که به عرض رسید و در آینده نیز به مناسبت هائی گفته خواهد شد پس روشن شد که فرار از مرگ هیچ گونه امکان پذیر نیست و دیر یا زود یقه همه را خواهد گرفت!! پس باید برای زندگی پس از مرگ، فکری کرد و آماده شد.

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۹۱.

یکی: از نشانه آمادگی برای دفع عذاب و گرفتاری های آن روز، اعمال نیک و انجام دادن کارهای خدا پسندانه است.

دومی: سائیدن سر به آستان مقدسه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخصوص سالار شهیدان ابا عبداللّه الحسین علیه السلام است که از بزرگان و صاحبان اعمال صالحه حتی از شهدای کربلا مانند حبیب بن مظاهر را در خواب دیده و پرسیده اند آیا با این مقامات بالا و ممتازی که دارا هستید، باز آرزوئی دارید که به آن نرسیده باشید؟

جواب شنیده اند بلی آرزو دارم کاش زنده بودم در مجالسی که مصائب ابا عبداللّه الحسین علیه السلام ذکر می شود، حضور پیدا می کردم.

عزیزان از دامان مطهر این بزرگواران، دست برنداریم و با ریختن اشک از چشمانمان یاد آنها را همیشه زنده نگهداریم که شرف دنیا و آخرت در آنست.

زیرا یقین داریم هرکس در این دنیای فانی، آنها را فراموش نکند، آنها هم در روز جزا او را فراموشنکرده و از یاد نخواهند برد.

اشک چشممان را با اشک چشمان بچه ها و حریم امام حسین علیه السلام قاطی کنیم وقتی که جنازه ها و ابدان طاهرات شهداء را به خیمه شهداء می آورد و به خانواده اش اطلاع می داد و می آمدند و هرکس باسوزدل روی بدن آنها اشک می ریختند و می گریستند.

ألالعنهاللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۳۷ مکافات عمل و تجسم آن در قیامت

در قرآن کریم آیات زیاد در این مورد نازل شده است که به تعدادی از آن متعرض می شویم.

- وَ اتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ بقره: ۲۸۱ و از روزی بپرهیزید (و بترسید) که در آن روز، شما را به سوی خدا بازمی گردانند؛ سپس به هر کس، آنچه انجام داده، به طور کامل باز پس داده می شود، و به آنها ستم نخواهد شد. (چون هر چه می بینند، نتایج اعمال خودشان است.)

۲- فَکَیْفَ إِذا جَمَعْناهُمْ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فِیهِ وَ وُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ آل عمران: ۲۵ پس چه گونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای روزی که شکّی در آن نیست [روز رستاخیز] جمع کنیم، و به هر کس، آنچه (از اعمال برای خود) فراهم کرده، بطور کامل داده شود؟ و به آنها ستم نخواهد شد (زیرا محصول اعمال خود را می چینند).

کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَةٌ مدثر: ۳۸ (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است،

عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ انفطار: ۵ (در آن زمان) هر کس می داند آنچه را از پیش فرستاده و آنچه را برای بعد گذاشته است.

آری در آن روز همه در دادگاه عدل الهی حاضر خواهند شد، و هر کس نتیجه کِشته خود را درو می کند، و اعمال هر کس به او تسلیم می شود و مجازات آنها هر چه باشد هرگز ظالمانه نیست زیرا محصول اعمال خود آنها است، و آن روز است که می فهمند هیچ امتیازی بر دیگران ندارند و عدل الهی همه را شامل می شود.

ضمنا از جمله بِما کَسَبَتْ به روشنی این معنی به دست می آید که پاداش و کیفر

قیامت و نجات و بدبختی در جهان دیگر، تنها بستگی به اعمال خود انسان دارد نه به پندارهای واهی و خیالات باطل.

به دو نکته در این مورد توجه فرمائید:

۱- آیا ممکن است انسان دروغی بگوید و یا افترائی به خدا ببندد و بعد خودش تحت تاثیر آن واقع گردد و به آن مغرور شود، آن چنان که قرآن در باره یهود نقل می کند آیا این باورکردنی است؟

پاسخ این سؤال چندان مشکل نیست زیرا مساله فریب وجدان از مسائل مسلم روان شناسی امروز است که گاهی دستگاه فکر و اندیشه در پی اغفال وجدان برمی آید و چهره حقیقت را در نظر وجدان خویش دگرگون می سازد، بسیار دیده ایم افراد آلوده به گناهان بزرگی همچون قتل و سرقت و یا اعتیادهای گوناگون با این که زشتی اعمال خود را به خوبی درک می کنند برای به دست آوردن آرامش کاذب وجدان می کوشند مردم را مستحق این گونه اعمال، جلوه دهند و یا اینکه برای توجیه اعتیادهای زیان بار خود گرفتاریهای زندگی و مشکلات طاقت فرسای اجتماعی را بهانه می کنند تا پناه بردن خویش را به مواد مخدر توجیه نمایند به علاوه اینگونه افترائات و امتیازات دروغین را نسلهای پیشین اهل کتاب درست کرده بودند و تدریجا برای نسلهای آینده که از واقعیت آگاهی چندانی نداشتند، (و برای کشف حقیقت به خود زحمت نمی دادند) به صورت عقیده مسلمی در آمده بود.

۲- ممکن است گفته شود اعتقاد به عذاب و کیفر محدود در میان ما مسلمانان نیز هست زیرا ما معتقدیم که مسلمانان برای همیشه در عذاب الهی نمی مانند و بالاخره ایمان آنها موجب نجات آنان می شود.

ولی باید به این نکته توجه داشت که ما هرگز معتقد نیستیم که یک مسلمان گنهکار و آلوده به انواع جنایات فقط چند روزی عذاب الهی می بیند بلکه ما

معتقدیم سالیان دراز که مدت آن را جز خدا نمی داند گرفتار مجازات خواهد بود ولی مجازات او به خاطر ایمانش ابدی و جاویدان نمی باشد و اگر در میان مسلمانان راستی افرادی پیدا شوند که چنین امتیازی برای خود قایل باشند و معتقد گردند که در پناه نام اسلام و ایمان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) مجازند هر گناهی را مرتکب شوند و مجازات آنها چند روزی بیش نخواهد بود، سخت در اشتباه اند و از روح اسلام و تعلیمات آن بر کنار می باشند.

به علاوه ما امتیازی در این مساله برای مسلمانان قایل نیستیم بلکه معتقدیم پیروان هر امتی در عصر و زمان خود که به پیامبر عصر خود ایمان داشته و ضمنا مرتکب گناهی شده اند مشمول این قانون هستند از هر نژادی که باشند در حالی که یهود این امتیاز را برای نژاد اسرائیل قایل بودند نه برای اقوام دیگر.

قرآن به این امتیاز دروغین آنها پاسخ گفته و در سوره مائده آیه ۱۸ می گوید: بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ، شما هم بشری همچون سایر افراد بشر هستید.(۱)

۳- یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ أَمَداً بَعِیداً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ آل عمران: ۳۰ روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می بیند؛ و آرزو می کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانیِ زیادی باشد. خداوند شما را از (نافرمانی) خودش، برحذر می دارد؛ و (در عین حال،) خدا نسبت به همه بندگان، مهربان است.»

حضور اعمال انسانها در قیامت

این آیه از حضور اعمال نیک و بد در قیامت پرده بر می دارد، و در آن نمی گوید آرزو می کند اعمال بدش نابود شود زیرا می داند چیزی در جهان نابود نمی شود،

۱- تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۴۸۶

بلکه آرزو می کند با آن فاصله بگیرد.

أمـد در لغت به معنی زمان محـدود است، و تفاوت آن با ابد این است که ابد، زمان نامحدود را می گوید، و غالبا امد توجه به انتهای زمانی و سررسید مدت دارد، هر چند به معنی زمان محدود (در برابر نامحدود) نیز به کار می رود.

آری گناهکـاران، و نیکوکـاران همگی اعمـال خود را در آن روز حاضـر می بیننـد، بـا این تفـاوت که نیکوکاران از مشاهـده اعمال خویش خوشحال و مسرور می شوند و بدکاران از مشاهده اعمال خود چنان در وحشت فرو می روند که آرزو می کنند از آن فاصـله بگیرنـد نه فاصـله مکـانی، که فاصـله زمـانی دور و دراز که برای ابراز تنفر از فاصـله مکـانی رساتر است، زیرا در فاصله مکانی احتمال حضور نزد او وجود دارد، ولی در فاصله زمانی به هیچ وجه امکان پذیر نیست.

مثلا کسی که در مناطق دور دستی از صحنه جنگ جهانی زندگی می کرد، باز کم و بیش، احساس اضطراب و نگرانی داشت زیرا ممکن بود دامنه جنگ به آنجا کشیده شود ولی ما که امروز ده ها سال از زمان جنگ فاصله گرفته ایم، هیچگونه احساس نگرانی نـداریم که آن جنگهـا مـا را هم فرا بگیرد (ممکن است جنـگ جهـانی دیگری روی بدهـد) ولی سـرایت آن جنگهای پیشین به امروز معنی ندارد.

بعضـی از مفسـران احتمال داده انـد که أمد در اینجا فاصـله مکانی باشد (همانگونه که مجمع البیان از بعضـی نقل کرده است) ولی این واژه ظاهرا در لغت جز به معنی زمان یا سررسید زمان نیامده است.

و در پایان آیه، برای تاکیـد بیشتر می فرماید: خداوند شـما را از (نافرمانی) خویش بر حذر می دارد و در عین حال خدا نسبت به همه بندگان مهربان است (وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ).

در واقع، این جمله معجونی است از بیم و امیـد، از یک سو اعلام خطر می کنـد و هشـدار می دهد، و از سوی دیگر بندگان را به لطفش امیدوار می سازد تا تعادلی میان خوف و رجا که عامل مهم تربیت انسان است برقرار شود، این احتمال نیز وجود

دارد که این دو جمله تاکید بر یکدیگر باشد و به این می ماند که کسی به دیگری بگوید من تو را از این کار خطرناک بر حذر می دارم و من به تو مهربانم که اعلام خطر می کنم.

تجسم اعمال در قیامت

قرآن مجید در این آیه وآیات زیاد دیگری از این حقیقت پرده بر می دارد که در قیامت اعمال نیک و بد انسان، هر کدام در شکلی تجسم یافته و در عرصه محشر حاضر می شود.

واژه تجد از ماده وجدان (یافتن) ضد فقدان و نابودی است و کلمه خیر و سوء که به صورت نکره آمده در اینجا مفید عموم است، یعنی هر انسانی در آن روز تمام اعمال خوب و بد خود را- هر چند کم باشد- در نزد خود می یابد.

این آیه به روشنی می گوید که انسان در روز رستاخیز، خود عمل را می یابد، و در ذیل آیه می خوانیم گناهکار آرزو دارد که بین او و عمل زشتی که انجام داده جدائی بیفتد، و در اینجا نیز خود عمل، مورد بحث آیه است نه نامه عمل و نه کیفر و پاداش آنها.

گواه دیگر اینکه درآیه مورد بحث می خوانیم: گناهکار دوست می دارد میان او و عملش فاصله زیادی بیفتد و هرگز آرزوی از بین رفتن عمل خود را نمی کند.

این نشان می دهد که نابودی اعمال امکان پذیر نیست و به همین دلیل تمنای آن را نمی نماید.

آیات فراوان دیگری نیز این مطلب را تایید می کند مانندآیه ۴۹ سوره کهف وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً (گنهکاران در روز رستاخیز، تمام اعمال گذشته خود را در برابر خود حاضر می بینند و خداوند به هیچ کس، ستم نمی کند).

وآیه ۷ و ۸ سوره زلزال: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (هر کس اندکی کار نیک یا بد انجام دهد، خود آن را خواهد دید).

همانطور که گفتیم گاهی بعضی از مفسران، لفظ جزاء را در این آیات تقدیر

گرفته اند و این خلاف ظاهرآیات است.

از بعضی آیات به دست می آید که این جهان کشتزار جهان دیگر است و عمل انسان بسان دانه ای است که کشاورز در دل خاک می افشاند، سپس همان دانه رشد و نمو کرده همان دانه را با مقادیر زیادتری برداشت می کند، اعمال انسان نیز با تبدلات و تغییرات بیشتری که لازمه سرای رستاخیز است به خود انسان باز می گردد چنانکه خداوند در سوره شوری آیه ۲۰ می فرماید: مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ، (هر کس کشت آخرت را بخواهد کشته او را افزایش می دهیم).

از بعضی ازآیات دیگر به دست می آید که کارهای نیک این جهان در جهان دیگر به صورت نور و روشنایی در می آیند، منافقان از مؤمنان مطالبه این نور را می کنند، و می گویند: انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ، (صبر کنید تا ما از نور شما بهره گیریم).

و به آنها گفته می شود: ارْجِعُوا وَراءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً، (بازگردید، این نور را از دنیا طلب کنید).

این آیات و ده هاآیات دیگر می رساند که ما، در روز رستاخیز عین عمل را به صورت کامل تر می یابیم و این همان تجسم اعمال است که دانشمندان اسلامی به آن قائل اند.

روایات بسیاری نیز از پیشوایان بزرگ اسلام بر این مطلب گواهی می دهند که ما در اینجا به یک نمونه اکتفا می کنیم: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) به یکی از کسانی که تقاضای موعظه کرده بود، فرمود: و انه لا بد لک یا قیس من قرین یدفن معک و هو حی و تدفن معه و انت میت فان کان کریما اکرمک و ان کان لئیما اسلمک ثم لا یحشر الا معک و لا تحشر الا معه و لا تسئل الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان صلح انست به، و ان فسد لا تستوحش الا منه و هو فعلک: (ای قیس! ناگزیر، همنشینی داری که پس از مرگ، همراه تو دفن می شود، در حالی که او زنده است و با او دفن می شوی در حالی که تو مرده ای، اگر او نیک و گرامی باشد، تو را گرامی می دارد و

هر گاه او پست باشد تو را تسلیم حوادث می کند، سپس او با کسی جز تو محشور نمی شود و تو هم با کسی جز او به صحنه رستاخیز نمی آئی، از تو در باره غیر آن سؤالی نمی شود، بنابر این، سعی کن آن را به صورت شایسته انجام دهی، زیرا اگر آن، شایسته باشد، با او انس می گیری و گر نه از هیچ کس جز او وحشت نداری و آن عمل تو است).

برای روشن شدن این بحث لازم است قبلا چگونگی پاداش و کیفر اعمال را مورد بررسی قرار دهیم.

نظرات دانشمندان در باره چگونگی پاداش و کیفر الهی

دانشمندان در باره پاداش و کیفر اعمال، عقاید گوناگونی دارند:

۱- دسته ای از آنها معتقدند که جزاء اعمال، مانند پاداش و کیفرهای این جهان، روی قرارداد است یعنی چنانکه در این جهان برای هر کار بدی کیفری از طرف قانونگزاران تعیین شده است، خداوند بزرگ برای هر عملی، کیفر و یا پاداش خاصی معین نموده است، این نظریه همان نظریه اجر و مزد، و کیفرهای مقرراتی است.

۲- دسته دیگری معتقدند که تمام کیفرها و پاداشها، مخلوق نفس و روح انسانی است که روح انسانی بی اختیار در آن جهان آنها را خلق می کند، به این بیان که: اعمال نیک و بد در این جهان در روح انسانی، ملکاتی خوب و بد، ایجاد می نماید و این ملکات، خمیره انسان و جزء ذات او می گردند، و هر یک از این ملکات، صورتی مناسب خویش، از نعمت و عذاب ایجاد می کند، اشخاص خوش باطن در این جهان با یک سلسله از افکار و تصورات نیک سر و کار دارند، و افراد ناپاک در خواب و بیداری با افکار باطل و تصورات بد خویش مشغول اند.

این ملکات در روز رستاخیز، خلاق نعمتها و شکنجه ها و دردها و آرامش و عذاب اند، و به عبارت دیگر آنچه در باره نعمتهای بهشت و مجازاتهای دوزخ

می خوانیم، همان مخلوقات صفات خوب و بد انسان است، نه چیز دیگر.

۳- دسته دیگری از دانشمندان بزرگ اسلام، راه دیگری را انتخاب نموده و شواهد زیادی ازآیات و روایات را برای آن آورده اند و خلاصه آن این است: هر کرداری از ما، خواه خوب و خواه بد، یک صورت دنیوی دارد، که ما آن را مشاهده می نماییم و یک صورت اخروی، که هم اکنون در دل آن عمل نهفته است و روز رستاخیز پس از تحولاتی که در آن رخ می دهد، شکل دنیوی خود را از دست داده و با شکل روز رستاخیز جلوه می کند و باعث آرامش و راحتی عمل کننده یا آزار او می گردد.

از میان این سه نظر، نظر اخیر با ظواهر بسیاری ازآیات قرآن کاملا تطبیق می کند، بنابر این، اعمال انسان که اشکال مختلفی از انرژیها هستند، طبق قانون بقاء ماده و انرژی هیچگاه از میان نمی روند و همواره در این جهان باقی خواهند بود، گرچه ما با مطالعه سطحی چنین می پنداریم که از میان رفته اند.

بقای این اعمال و ابدیت آنها از یک سو سبب می شود که در رستاخیز، به هنگام محاسبه اعمال، هر کسی تمامی اعمال خود را ببیند و جائی برای انکار باقی نماند و از سوی دیگر سبب می شود که در میان اعمال خود، در رستاخیز زندگی کند، رنج ببرد و یا آرامش بیابد، گرچه وسایل انسانی هنوز قادر نیست که حوادث گذشته را جز آنچه مربوط به چند لحظه قبل است کشف کند ولی مسلم است اگر دستگاهی کامل تر به وجود آید و یا دید و درکی کامل تر داشته باشیم می توانیم همه آنچه را که در گذشته روی داده است، احساس و درک کنیم (البته مانعی ندارد که قسمتی از پاداش و کیفرها هم جنبه قرار دادی داشته باشد).

قبلا در مورد این حدیث نبوی که فرمود:

لاتزلّ قدما عبد یوم القیامه الّا ویسئل عن اربعه، عن عمره فیم أفناه و عن شبابه فیم أبلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیما أنفقه و عن حبّنا أهل البیت. صحبت کردیم که

گـام هـای هربنـده در روز قیـامت، زایل و برداشـته نخواهـد شـد، مگر از چهار چیز (از نعمت بزرگ خـدا) سؤال (و محاکمه) خواهد شد.

۱- از عمرش که در چه چیزی (و در چه مواردی) به فنا داده و به پایان برده است.

۲- (بخصوص) از جوانی اش که در چه (و درکجا) به هدر داده (و در کجا گذرانده و پوسانده) است.

۳- و از مالش که از کجا به دست آورده و در کجا مصرف کرده است.

۴- از محبت و انـدازه آن نسـبت به اهـل بیت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم، محـاکمه خواهیم شـد که، آیا از آنها و اجرای فرامین آنها تبعیت کردیم و در میان خلایق با رفتار و کردار خود، آنهارا سـربلند نموده و آبرو دادیم؟ یا با اعمال زننـده و غیر انسانی، آبروی آنها را بردیم و سرافکنده نمودیم؛

آیا به دستورهای آنها بها داده، سر فرود آوردیم، یاسرپیچی نموده و افسار گسیختیم؟!!.

آیـا در مواقعی که آنان به کمک و یاری رسانـدن این امت، نیاز داشـتند، به نـدایشان لبیک گفته و بکمکشان شـتافته و جان و مال خودمان را فدا کردیم و به «هل من ناصر ینصرنا و هل مغیث یغیثنا» ی آنها لبیک گفتیم یا به جای لبیک سنگ به سر و تیر سه شعبه به قلبش زدیم و. و.

آیا آنها را واقعاً شناخته و به مقامات خدادادیشان، پی بردیم یا بصورت تقلیدی، پیرو آنها شدیم.

آیـا در کربلاـ بـا دست پرورده و حسـین منّی و أنـا من حسـین لحمه من لحمی و دمه من دمی گویان، چه عکس العملی، نشان دادیم.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۳۸ خواندن نامه اعمال و تأسف بر آن درقیامت

وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً (۱۳) اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً (۱۴) اسراء: ۱۳- اعمـال هر انسـانی را به گردنش قرار داده ایم، و روز قیـامت کتـابی برای او بیرون می آوریم که آنرا در برابر خـود گشوده می بینـد. ۱۴- (ایـن همـان نـامه اعمـال او است، به او می گـوئیم) کتـابت را بخـوان! کـافی است که امروز خـود حسابگر خود باشی!.

در این آیه مبـارکه به مسأله حساب اعمال انسانها و چگونگی آن در روز قیامت پرداخته و از دقیق بودن ثبت و ضـبط آن، خبر می دهد زیرا دوربین های مخفی پروردگار عالم، بنام رقیب و عتید و یا فرشـته های راست و چپ، وهمچنین فیلم برداران الهی از قبیـل هوا وفضـا و در ودیوار و کوه و دشت و خیابـان و بیابـان و تمـام اعضـا و جواهر بـدن انسان، همه و همه، مراقب اعمال زشت و زیبـا و خوب وبـد ما هسـتند و بطور دقیق به تصویر می کشـند و نگهمیدارنـد تا روز حسابرسـی فرا رسـد و با ارائه این برنامه ها، به هر تک تک انسان ها، زبان گویا و تند و تیز آنها را، کند و لال نمایند و دیگر سـخنی برای گفتن نداشـته باشند و فقط به سر زده و بگویند:

«وَ وُضِعَ الْکِتـابُ فَتَرَی الْمُجْرِمِینَ مُشْـفِقِینَ مِمَّا فِیهِ وَ یَقُولُونَ یـا وَیْلَتَنـا مـا لِهـذَا الْکِتـابِ لا یُغادِرُ صَـغِیرَهً وَ لا کَبِیرَهً إِلَّا أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِـراً وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً (کهف: ۴۹) (و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانهاست) در آن جا گذارده می شود، پس گنهکاران را می بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراساننـد؛ و می گوینـد:) «ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیـچ عمل کوچک و بزرگی را فرونگذاشـته مگر اینکه آن را به شـمار آورده است؟! و (این در حالی است که) همه اعمال خود را حاضر

می بیننـد؛ و پروردگارت به هیـچ کس سـتم نمی کنـد. و اشک می ریزند ولی چه فائده، دیگر کار از کار گذشـته، باید خیلی زودتر ازین به خود می آمدند.

طـائر در لغـت عرب، بـه معنی پرنـده اسـت، ولی در اینجـا اشـاره بـه چیزی است که در میـان عرب معمـول بـوده که به وسـیله پرندگان، فال نیک و بد می زدند، و از چگونگی حرکت آنها نتیجه گیری می کردند.

مثلا اگر پرنـده ای از طرف راست آنها حرکت می کرد آنرا به فال نیک می گرفتند، و اگر از طرف چپ حرکت می کرد آنرا به فال بد می گرفتند.

لذا غالبا این کلمه به معنی فال بد زدن به کار می رود، در حالی که تفأل بیشتر به فال نیک زدن گفته می شود.

درآیات قرآن نیز کرارا تطیر به معنی فال بـد آمده است مانند: وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ یَطَّیَّرُوا بِمُوسـی وَ مَنْ مَعَهُ: هر گاه ناراحتی به فرعونیـان می رسـید آنرا از شـوم بـودن وجود موسـی و همراهـانش می دانسـتند! (اعراف- ۱۳۱) و در سـوره نمـل آیه ۴۷ می خوانیم: قالُوا اطَّیَّرْنا بِکَ وَ بِمَنْ مَعَکَ: مشـرکان قوم صالح (علیه السـلام) به این پیامبر بزرگ گفتند: ما تو و یارانت را شوم می دانیم و به فال بد می گیریم! در احادیث اسلامی می خوانیم که از تطیر نهی شده است، و راه مبارزه با آن توکل بر خدا معرفی گردیده است.

به هر حـال، طـائر درآیه مورد بحث، نیز اشاره به همین معنی است، یا به معنی بخت و طالع که قریب الافق با مسأله فال نیک و بد است، می باشد.

قرآن در حقیقت می گوید: فال نیک و بد، و طالع سعد و نحس، چیزی جز اعمال شما نیست که به گردنتان آویخته است!.

تعبیر به أَلْزَمْنـاهُ (ملازم او سـاخته ایم) و تعبیر به فِی عُنُقِهِ (در گردن او) همه دلیـل بر این است که اعمال انسان و نتائج آن در دنیـا و آخرت از او جـدا نمی شونـد، و بایـد در همه حـال عهـده دار و مسـئول آنها باشـد، هر چه هست عمل است و بقیه همه حرف.

تفأل و تطیّر فال نیک و بد

فال نیک و بـد زدن در میان همه اقوام بوده و هست و به نظر می رسـد سرچشـمه آن، عـدم دسترسـی به واقعیات و ناآگاهی از علل واقعی حوادث بوده است و به هر حال بـدون شک این دو، اثر طبیعی ندارنـد، ولی دارای اثر روانی هسـتند: فال نیک امید آفرین است در حالی که فال بد موجب یأس و نومیدی و ناتوانی می شود.

و از آنجا که اسـلام، همیشه از مسائل مثبت، اسـتقبال می کنـد، از فال نیک نهی نکرده ولی فال بـد را به شـدت محکوم کرده است.

حتی در بعضـی از روایات آنرا در سـرحد شـرک شـمرده اند، از پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: الطیره شرک: فال بد زدن (و آنرا در برابر خدا در سـرنوشت خویش مؤثر دانسـتن) یکنوع شـرک به خدا است. جالب اینکه اسلام در بسیاری از موارد اینگونه مفاهیم تخیلی و پنداری را در یک کانال صحیح و سازنده قرار داده و از آن بهره برداری کرده است.

مثلا در مورد آنچه در میان عوام معروف است که می گوینـد فلان همسـر، خوش قـدم بود و یا بـد قـدم، و از آن روزی که به خـانه فلانـکس گام گـذاشت و همسـرش شـد چنین و چنان گشت که قطعا به این صورت خرافه ای بیش نیست، اسـلام به آن شکل سازنـده تربیتی داده: در حـدیثی از امام صادق (علیه السـلام) می خوانیم: من شوم المرئه غلاء مهرها و شده مئونتها ...: از بدقدمی زن آنست که مهرش سنگین باشد و مخارج و هزینه اش زیاد! ....

و در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله و سـلّم) می خوانیم: اما الدار فشؤمها ضیقها و خبث جیرانها: خانه شوم خانه تنگ و تاریک و خانه ای است که همسایگان بد داشته باشد.

درست ملاحظه کنیـد که همـان الفاظی را که در مفاهیم خرافی مردم به کار می برنـد اسـتخدام برای مفاهیم واقعی و سازنـده کرده است، و تفکر و اندیشه ای که به بیراهه می رفت به راه راست هدایت نموده.

این بحث را با حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) که تاییدی است بر آنچه گفتیم پایان می دهیم: اللهم لا خیر الا خیرک، و لا طیر الا طیرک و لا رب غیرک:

خداوندا نیکی تنها از ناحیه تو است، هیچ فال نیک و بدی جز به اراده تو تحقق نمی یابد و پروردگاری جز تو نیست.

قرآن سپس اضافه می کند ما روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند (وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً).

روشن است که منظور از کتاب چیزی جز کارنامه عمل انسان نیست، همان کارنامه ای که در این دنیا نیز وجود دارد و اعمال او در آن ثبت می شود، منتها در اینجا پوشیده و مکتوم است و در آنجا گشوده و باز.

تعبیر به نُخْرِجُ (بیرون می آوریم) و همچنین تعبیر به مَنْشُورٍ (گشوده) نیز اشاره به همین معنی است که آنچه در اینجا پنهان و سربسته است در آنجا آشکار و باز می شود.

در این هنگام به او گفته می شود، نامه اعمالت را خودت بخوان! (اقْرَأْ کِتابَکَ).

کافی است که خودت امروز حسابگر خویش باشی! (کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً).

یعنی آنقدر مسائل روشن و آشکار است و شواهد و مدارک زنده که جای گفتگو نیست و هر کس این نامه عمل را بنگرد می تواند قضاوت و داوری کند، هر چند شخص مجرم باشد، چرا که این نامه عمل چنانکه خواهیم گفت، مجموعه ای از آثار خود عمل است، و یا نفس اعمال، و به این ترتیب چیزی نیست که بتوان آن را حاشا کرد.

آیا اگر من صدای خودم را از نوار ضبط صوت بشنوم، یا عکس دقیق و فیلم خود را به هنگام انجام یک عمل نیک یا بد ببینم می توانم حاشا کنم؟ کیفیت تشکیل نامه عمل در قیامت از این هم زنده تر و دقیقتر است.

کارنامه عجیب اعمال آدمی

در بسیاری ازآیات قرآن و روایات، سخن از نامه اعمال انسانها به میان آمده است، از مجموع این آیات و روایات استفاده می شود که همه اعمال آدمی با تمام جزئیات در نامه ای ثبت می شود، و روز رستاخیز اگر انسان نیکوکار باشد نامه اعمالش بدست راست او، و اگر بدکار باشد نامه اعمالش را بدست چپ او می دهند.

در سوره حاقه می خوانیم فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَهْ: اما آنها که نامه اعمالشان بدست راستشان داده شده با سرفرازی و افتخار می گویند هان بیائید و نامه اعمال ما را بخوانید! (حاقه- ۱۹) وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ: اما کسی که نامه اعمالش در دست چپ او است می گوید ای کاش نامه اعمالم را به دست من نمی دادند! (حاقه- ۲۵).

در حدیثی در ذیل آیه (اقْرَأْ کِتابَکَ ...) از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: یذکر العبد جمیع ما عمل، و ما کتب علیه، حتی کانه فعله تلک الساعه، فلذلک قالوا یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها: در آن روز انسان آنچه را انجام داده و در نامه عمل او ثبت است همه را به خاطر می آورد، گوئی همان ساعت آنرا انجام داده است! لذا فریاد مجرمان بلند می شود و می گویند: این چه نامه ای است که هیچ صغیره و کبیره ای را فروگزار نکرده است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که این نامه چیست؟ و چگونه است؟ بدون شک از جنس کتاب و دفتر و نامه های معمولی، نیست، و لذا بعضی از مفسران گفته اند این نامه عمل چیزی جز روح انسان نمی باشد که آثار همه اعمال در آن ثبت است زیرا ما هر عملی انجام می دهیم خواه ناخواه اثری در روح و جان ما می گذارد. یا اینکه این نامه عمل، اعضای پیکر ما حتی پوست تن ما، و از آن بالاتر زمین و هوا و فضائی است که در آن اعمال خود را انجام می دهیم، چرا که اعمال ما گذشته از اینکه در جسم و همه ذرات پیکر ما نقش می بندند، در هوا و زمین منعکس می شوند.

گر چه این آثار برای ما در این دنیا محسوس و درک کردنی نیست، اما بـدون شک وجود دارد، و روزی که در آن روز، دید تازه ای پیدا می کنیم همه اینها را می بینیم و می خوانیم.

تعبیر به خوانـدن نیز مفهوم وسـیعی دارد که هر گونه مشاهده را در معنی وسـیعش جای می دهد، مثلا در تعبیرات روزمره گاه می گوئیم در چشـمهای او خوانـدم که چه تصـمیمی دارد و یا فلان عمل را که از فلانی سـر زد، بقیه اش را خوانـدم، همچنین تعبیر به خواندن، در مورد عکسهائی که از بیماران می گیرند نیز امروز رائج است.

روی همین جهت است که می دانیم درآیات مـذکور خطوط این نامه عمل به هیچوجه قابل انکار نیست، زیرا که آثار واقعی و تکوینی خود عمل است، درست مانند صدای ضبط شده انسان یا عکسی که از او گرفته اند و یا اثر انگشت او.

(و به آنها گفته می شود:) امروز به هیچ کس ذرّه ای ستم نمی شود، و جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید!(۱)

کسـانی که ایمـان آوردنـد و فرزنـدانشان به پیروی از آنـان ایمان اختیار کردنـد، فرزنـدانشان را (در بهشت) به آنان ملحق می کنیم؛ و از (پاداش) عملشان چیزی نمی کاهیم؛ و هر کس در گرو اعمال خویش است!(۲)

نجم: ۳۸ که هیـچ کس بـار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد، ۳۹ و اینکه برای انسان بهره ای جز سـعی و کوشـش او نیست، ۴۰ و اینکه تلاش او بزودی دیده می شود، ۴۱ سپس به او جزای کافی داده خواهد شد!(۳) وآیات فراوان دیگر

۱- فَالْيَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لا تُجْزَوْنَ إِلَّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ يس: ۵۴
۲- وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْ ءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ. طور: ۲۱
۳- أَلَّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى(۳۸) وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى(۳۹) وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى(۴۰) ثُمَّ يُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفى. نجم: ۳۸

نامه اعمال-

در تفسیر المیزان می فرماید: از مجموع آیات قرآن استفاده می شود که در عالم قیامت سه نوع کتاب (نامه اعمال) برای انسانها وجود دارد: نخست کتاب واحدی است که برای حساب اعمال همگان گذارده می شود، و در واقع همه اعمال اولین و آخرین در آن ثبت است، همـانگونه که درآیه ۴۹ سوره کهف فرموده است وَ وُضِعَ الْکِتـابُ که ظـاهر آن اینست کتاب واحـدی برای حساب همه انسانها قرار داده می شود.

دوم کتابی است که هر امتی دارد یعنی اعمال یک امت در آن درج است

همانگونه که در سوره جاثیه آیه ۲۸ آمده است کُلُّ أُمَّهٍ تُدْعی إِلی کِتابِهَا:

هر امتی به کتاب و نامه اعمالش خوانده می شود.

سوم کتـابی است که برای هر انسـانی جـداگانه وجود دارد، آنچنـانکه در سوره اسـراءآیه ۱۳ می خوانیم وَ کُلَّ إِنسـانٍ أَلْزَمْناهُ طـائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیـامَهِ کِتاباً ...: هر انسانی مسئولیت اعمالش را به گردن خودش افکنـده ایم، و برای او در روز قیامت کتاب و نامه عملی بیرون می آوریم.

بدیهی است هیچگونه منافاتی در میان این آیات نیست چرا که هیچ مانعی ندارد که اعمال آدمی در کتب مختلف ثبت گردد، همـانگونه که در برنـامه هـای دنیـا امروز نیز نظیر آنرا می بینیم، که برای سازمانـدهی دقیق به تشـکیلات یـک کشور، برای هر واحد، نظام و حساب و سپس آن واحدها در واحدهای بزرگتر، حساب جدیدی پیدا می کنند.

امـا بـا توجه به این نکته که نـامه اعمـال انسانها در قیامت شبیه دفتر و کتاب معمولی این جهان نیست، مجموعه ای است گویا، غیر قابل انکار که شاید محصول طبیعی خود اعمال آدمی باشد.

و به هر حال آیات مورد بحث نشان می دهـد که علاوه بر ثبت اعمال انسانی در کتب ویژه، خود اعمال نیز در آنجا تجسم می یابند و حضور پیدا می کنند وَ وَجَدُوا ما

عَمِلُوا حاضِراً.

اعمالی که به صورت انرژیهای پراکنـده در این جهان از نظرها محو و نابود شـده انـد در حقیقت از بین نرفته انـد (و علم امروز نیز ثابت کرده که هیچ ماده و انرژی هرگز از میان نخواهد رفت، بلکه دائما تغییر شکل می دهد).

آن روز این انرژیهای گم شده، به فرمان خداوند، تبدیل به ماده می شوند، و به صورتهای مناسبی تجسم می یابند، اعمال نیک به صورتهای جالب و زیبا، و اعمال بد در چهره های زشت و ننگین ظاهر می گردند، و این اعمال با ما خواهند بود، و به همین دلیل در آخرین جمله آیات فوق می فرمایـد وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَـداً: و خداونـد به بنـدگانش سـتم نمی کند، چرا که پاداشـها و کیفرها محصول اعمال خودانسان هاست.

تجسم اعمال از نظر علم روز

برای اثبات امکان تجسم اعمال گذشـته، می توان از اصول مسلم فیزیک امروز استفاده کرد زیرا از نظر علم فیزیک مسلم است که مـاده، تبـدیل به انرژی (جسم تبـدیل به نیرو) می شود، چه این که آخرین نظریه در بـاره مـاده و انرژی این است که ماده و نیرو دو مظهر از یک حقیقت هسـتند و ماده، انرژی متراکم و فشـرده است که در شـرایط معینی به نیرو مبـدل می گردد، گاهی انرژی نهفته در یک گرم ماده، معادل با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت است.

نتیجه این که ماده و انرژی، جلوه هائی از یک حقیقت هسـتند و با توجه به عدم فنای انرژی و ماده هرگز مانعی نخواهد داشت که نیروها و انرژیهای پخش شـده بار دیگر به حالت تراکم در آینـد و حالت جرمی و جسـمی بخود بگیرنـد و نیروهائی که در راه اصـلاح و درسـتکاری یا در راه جور و سـتم به کار برده شده اند به حالت فشـرده در آیند و به صورت جسـمانی خاص در روز رسـتاخیز مجسم گردنـد و در صورتی که اعمـال نیکی باشـند به صورت نعمتهـای جالب و زیبای مادی و اگر اعمال بـد و شری

باشند، در قیافه وسایل شکنجه و عذاب مجسم گردند.(۱)

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ ابراهیم: ۵۱ تا خداوند هر کس را، هر آنچه انجام داده، جزا دهد! به یقین، خداوند سریع الحساب است!

مَنِ اهْتَدى فَإِنَّما يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵) اسراء: ۱۵- هر کس هدایت شود برای خود هدایت یافته، و آن کس که گمراه گردد به زیان خود گمراه شده است (و ضررش متوجه خود او است) و هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد، و ما هرگز

(شخص یا قومی را) مجازات نخواهیم کرد مگر آنکه پیامبری مبعوث می کنیم (تا وظائفشان را بیان کند).

چهار اصل مهم اسلامی

این آیه، چهار حکم اساسی و اصولی را در رابطه با مساله حساب و جزای اعمال او بیان می کند.

۱- نخست می گوید هر کسی هدایت را پذیرا شود به نفع خود هدایت یافته، و نتیجه اش عائد خود او می شود (فَمَنِ اهْتَدى فَإِنَّما يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ).

۲- و هر کس گمراهی را بپذیرد، به زیان خود گمراه شده است عواقب شومش دامن خودش را می گیرد (وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها).

نظیر این دو حکم را درآیه ۷ همین سوره اسراء: بیان نموده است.

۳- هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد و کسی را به جرم دیگری مجازات نمی کنند (وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى).

وزر به معنی بار سنگین است، و به معنی مسئولیت نیز می آید، چرا که آن هم یک بار سنگین معنوی بر دوش انسان محسوب می شود و اگر به وزیر، وزیر گفته می شود به خاطر آن است که بار سنگینی از ناحیه امیر یا مردم بر دوش او گذارده

۱- با تغییرات و تنظیمات و حذف و اضافات از تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۵۰۵ ببعد و مجلدات دیگر.

شده است.

بی گناه و با گناه را با هم نمی سوزانند! به عکس آنچه معروف است که عوام می گویند آتش که گرفت خشک و تر می سوزد در منطق عقل و تعلیمات انبیاء هیچ بی گناهی به جرم گناه دیگری مجازات نخواهد شد، در تمام شهرهای لوط یک خانواده مؤمن وجود داشت خدا به هنگام مجازات آن قوم منحرف و آلوده، آن یک خانواده را نجات داد.

آیات مذکور نیز با صراحت می گوید وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری.

بنا بر این اگر در پاره ای از احادیث غیر معتبر چیزی بر خلاف این قانون کلی اسلام دیده شود حتما باید آنرا کنار گذاشت، یا توجیه کرد، مانند روایتی که می گوید: شخص میت به خاطر گریه و بی تابی بازماندگانش، معذب می شود

(ممکن است منظور از معذب شدن، عذاب الهی نباشد بلکه ناراحتی است که روح او بر اثر آگاهی از بی تابی بستگانش پیدا می کند).

و نیز روشن می شود عقیده کسانی که می گویند فرزندان کفار همراه پدرانشان در آتش دوزخ خواهند بود یک عقیده اسلامی نیست، چرا که هیچ فرزندی به گناه پدر و مادر مجازات نمی گردد و به همین دلیل ما در جای خود گفته ایم که حتی فرزندان نامشروع، شخصا هیچ گناهی ندارند و درهای سعادت و نجات- اگر بخواهند- به روی آنان گشوده است، هر چند زمینه تربیتی دشواری دارند.

البته این قانون کلی که هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد، هیچگونه منافاتی با آنچه درآیه ۲۵ سوره نحل که می گوید: گمراه کنندگان بار مسئولیت کسانی را که گمراه کرده اند نیز بر دوش می کشند، ندارد.

زیرا آنها به خاطر اقدام به گمراه ساختن دیگران، فاعل آن گناهند، و یا همچون فاعل آن محسوب می شوند، بنابراین در حقیقت این بار گناهان خودشان است که بر دوش دارند و به تعبیر دیگر سبب در اینجا در حکم مباشر (انجام دهنده کار) است.

همچنین روایات متعـددی که در زمینه سـنت نیک و بد، وارد شده و مفهومش این بود که هر کس سـنت نیک یا بدی بگذارد در پاداش و کیفر عاملین به آن، شـریک است، نیز با آنچه در بالا گفتیم تضادی نـدارد، چرا که سـنت گذار در واقع از اجزای علت تامه عمل است و شریک در فاعلیت.

۴- سـرانجام چهـارمین حکم را به این صورت بیـان می کنـد که مـا هیـچ شـخص و قومی را مجازات نخواهیم کرد مگر اینکه پیامبری را برای آنها مبعوث کنیم تا وظائفشان را کاملا تشریح و اتمام حجت کند (وَ ما کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولًا در اینکه منظور از عذاب در اینجا هر نوع عذاب دنیا و آخرت است یا خصوص عذاب استیصال

(یعنی مجازاتهای نابود کننده همچون طوفان نوح؟)، بدون شک ظاهرآیه مطلق است و هر نوع عذاب را شامل می شود.

اصل برائت وآیه ما کنا معذبین ...

در علم اصول در مباحث برائت به این آیه، استدلال شده است، زیرا حداقل مفهوم آیه این است که در مسائلی که عقل قادر به درک آن نیست، خداونـد بـدون بعث رسولاـن یعنی بیـان احکـام و وظـائف، کسـی را مجـازات نمی کنـد، و این دلیل بر نفی مجازات و عقاب در موارد عدم بیان است، و اصل برائت نیز چیزی جز این نمی گوید که عقاب بدون بیان صحیح نیست.(۱)

از مجمـوع گفتـار این مجلس، معلوم شـد که مـا هرچه پیش می فرسـتیم و بـاخود ببریم، نـتیجه همـان را خواهیم دیـد و هرچه بکاریم حاصل آن را می درویم در روایت آمـده است، رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: النّاس مجزیّون بأعمالهم ان خیراً فخیر و ان شرّاً فشرّ مردم مطابق اعمال خود جزا داده می شوند اگر خیر است، خیر و اگر شر است شرّ.

۱- مطالبی در این موارد از تفسیر نمونه ج: ۱۲ ص: ۴۷ ببعد استفاده شده است.

به حضـرت یعقوب علیه السلام خطاب رسید، می دانی چرا چندین سال به فراق یوسف گرفتارت کردم؟! چون کنیزی خریدی و میان فرزند او ومادرش با فروش فرزند جدائی افکندی، مادام فرزند او به او نرسد یوسف تو هم به تونخواهد رسید.(۱)

در روایات وارد شده است وقتی که فرزند دومش بنیامین هم از دستش رفت ندا کرد ای خدا آیا بمن رحم نمی کنی! چشمم را گرفتی و این یکی فرزندم را هم بردی؟! خطاب رسید اگر آنهامرده بودند برایت زنده می کردم (نگر ان نباش هردو فرزندت زنده اند) ولکن بیاد داری گوسفندی را خریدی و سربریدی و پختی و خوردی اما فلان همسایه ات روزه بود و به او چیزی نرساندی.

امام صادق علیه السلام می فرماید بعد از آن هرصبح از طرف یعقوب تا شعاع یک فرسخی، ندا می کردند: ألا من أرادالغذاء فلیأت دار یعقوب آگاه باشید هرکس غذا می خواهد، به خانه یعقوب درآید.(۲)

البته بطور یقین حضرت یعقوب علیه السلام از آن همسایه روزه دار اطلاعی نداشت و گرنه اورا بدون افطاری نمی گذاشت ولی از آن جهت که از حال همسایه اش بی خبر بود، مجازات گردید و این سختگیری ها برای مقربین بیشتر از دیگران است.

هرکه در این بزم مقرب تراست***جام بلا بیشترش می دهند.

عزیزان تنبیه سخت خدای متعال، حضرت یعقوب علیه السلام را بخاطر دور کردن فرزندی از مادرش که چهل سال در فراق یوسفش اشک ریخت تا نور چشمانش را از دست داد و نابینا شد!

پس خداوند آنانی را که در جلوی چشم مادرانشان جوان ناکامش را تکه پاره کردند یا جوان ناکام و نوجوانشان را برای همیشه از مادران و خواهران و همسرانشان جدا نمودند و دل آنها را در فراق آنها، به آتش کشیدند، چگونه مجازات خواهد کرد یا مادری در جلوی خیمه اش، انتظار می کشد که بچه

۱- لئالی الاخبار: ج ۳ ص ۱۶.

۲- لئالی الاخبار: ج ۳ ص ۱۶.

ششماهه اش سیراب شده و به خیمه برگشته، دل مادر آرامش پیدا خواهد کرد، اما برخلاف انتظار یک وقت می بیند جنازه خون آلود بچه عطشانش روی دست پدر مانده و از خجالت مادر چشم براه، به سوی خیمه ها نمی رود و در آن لحظه شیعیان و دوستانش را آرزو می کند و سفارش می دهد، مصیبت آن لحظه امام را فراموش ننمایندو

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۳۹ مسابقه ایمانی

در زندگی روز مره انسان ها، رقابت و مسابقه در کار و کسب و ورزش و حتی اسب دوانی ها، جزءلاینفک زندگی اش هست، هرکس نسبت به خود سعی و کوشش می کند، جلوتر از هم طرازهاش باشد و جدیت و کوشش فراوان، می کند تا برنده شود و موفق گردد.

تا می رسیم به مسئله اعمال نیک و عبادت و. و. آیا در این کارها هم مسابقه و رقابت هست؟! بلی بی تردید، در این موارد معنوی و اخروی نیز باید خیلی بیشتر از کارهای دنیوی و زود گذر مسابقه داشته باشیم تا از هم اقران خود عقب نمانیم چون دیر یازود و درنهایت دنیا را رها ساخته و از این جهان رخت بربسته و خدا حافظی همیشگی خواهیم کرد.

در این زمینه میدان مسابقه و کارهای رقابتی، بیشمار است از دستگیری ناتوانان و خدمت به واماندگان و گرفتاران گرفته تا نماز وروزه و حج و جهاد اکبر و اصغر.

پیش از ورود به اصل مطلب به چندآیه در این مورد توجه نمائید.

۱- وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ

لِلْمُتَّقِينَ آل عمران: (۱۳۳) و بر یکدیگر سبقت بجوئید برای رسیدن به آمرزش پروردگار خود و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است.

۱۳۴- همانها که در وسعت و پریشانی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می برند و از خطای مردم می گذرند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۱۳۵- و آنها که هنگامی که مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند- و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد- و اصرار بر گناه نمی کنند با اینکه میدانند.

۱۳۶- آنها پاداششان آمرزش پروردگار، و بهشتهائی است که از زیر (درختان) آنها نهرها جاری است، جاودانه در آن می مانند و این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند.(۱)

سارِعُوا از مسارعت به معنی کوشش و تلاش دو یا چند نفر برای پیشی گرفتن از یکدیگر در رسیدن به یک هدف است، در کارهای نیک و قابل ستایش، و در کارهای بد و نکوهیده است.

در این آیه کوشش و تلاش نیکوکاران را تشبیه به- یک مسابقه معنوی کرده که هدف نهائی آن آمرزش الهی و نعمت های جاویدان بهشت است و می فرماید: برای رسیدن به این هدف بر یکدیگر سبقت بگیرید.

در حقیقت قرآن در اینجا از یک نکته روانی استفاده کرده که انسان برای انجام دادن یک کار اگر تنها باشد معمولا کار را بدون سرعت و به طور عادی انجام می دهد، ولی اگر جنبه مسابقه به خود بگیرد، آنهم مسابقه ای که جائزه باارزشی برای آن

۱- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ(۱۳۴) وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ(۱۳۵) أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ(۱۳۶)

تعیین شده، تمام نیرو و انرژی خود را به کار می گیرد و با سرعت هر چه بیشتر به سوی هدف پیش می تازد.

و اگر می بینیم هدف این مسابقه در درجه اول مغفرت قرار داده شده برای این است که رسیدن به هر مقام معنوی بدون آمرزش و شستشوی از گناه ممکن نیست، نخست باید خود را از گناه شست و سپس به مقام قرب پروردگار گام نهاد!.

وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ: دومین هدف این مسابقه معنوی بهشت قرار داده شده، بهشتی که وسعت آن، پهنه آسمانها و زمین است (باید توجه داشت که مراد از عرض در این آیه اصطلاح هندسی آن که در مقابل طول است، نیست، بلکه به معنی لغوی که وسعت است می باشد).

و به این ترتیب قرآن با صراحت می گوید: وسعت بهشت همان وسعت آسمانها و زمین می باشد.

درآیه ۲۱ سوره حدید(۱) همین تعبیر با تفاوت مختصری دیده می شود در این آیه به جای مسارعت صریحا کلمه مسابقه ذکر شده و سماء به صورت مفرد با الف و لام جنس آمده که در اینجا معنی عموم می دهد، و از کاف تشبیه استفاده شده است، به این معنی که درآیه مورد بحث صریحا می گوید وسعت بهشت همان وسعت آسمانها و زمین است ولی درآیه سوره حدید می گوید: وسعت آن مانند وسعت آسمان و زمین می باشد، و هر دو تعبیر یک معنی را می رساند.

در پایان آیه تصریح می کند که این بهشت، با آن عظمت، برای پرهیزگاران آماده شده است (أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ) اکنون این سؤال پیش می آید که: اولا- آیا بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده و وجود خارجی دارند یا بعدا در پرتو اعمال مردم ایجاد می شوند؟.

۱- سابِقُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُها کَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ(۲۱)

اکثر دانشمندان اسلامی معتقدند که بهشت و جهنم هم اکنون وجود خارجی دارند و ظواهرآیات قرآن نیز این نظر را تایید می کند، به عنوان نمونه:

۱- درآیه مورد بحث و درآیات فراوان دیگری تعبیر به اعدّت (مهیا شده) یا تعبیرات دیگری از همین ماده، گاهی در مورد بهشت و گاهی در باره دوزخ، آمده است.

از این آیات استفاده می شود که بهشت و دوزخ هم اکنون آماده شده اند اگر چه بر اثر اعمال نیک و بد انسانها توسعه می یابند (دقت کنید).

۲- درآیات مربوط به معراج در سوره و النجم می خوانیم: بار دیگر پیامبر جبرئیل را نزد سدره المنتهی در آنجا که بهشت جاویدان قرار داشت مشاهده کرد،

(نجم: ۱۳ و ۱۴ و ۱۵)(۱) این تعبیر گواه دیگری بر وجود فعلی بهشت است.

۳- در سوره تکاثرآیه ۵ و ۶ و ۷ می فرماید اگر علم الیقین داشتید دوزخ را مشاهده می کردید سپس به عین الیقین آن را می دیدید.(۲)

در روایات مربوط به معراج و روایات دیگر نیز نشانه های روشنی بر این مسئله دیده می شود.

به دنبال بحث فوق این بحث پیش می آید که اگر این دو هم اکنون موجودند در کجا هستند؟ پاسخ این سؤال را از دو راه می توان داد: نخست اینکه: بهشت و دوزخ در باطن و درون این جهانند.

ما این آسمان و زمین و کرات مختلف را با چشم خود می بینیم اما عوالمی که در درون این جهان قرار دارند نمی بینیم و اگر دید و درک دیگری داشتیم هم اکنون

۱- وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْرى(۱۳) عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهى(۱۴) عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوى

۲- كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ(۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ(۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقِينِ(۷) ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ(۸)

می توانستیم آنهـا را هم ببینیم، در این عالم موجودات بسیاری هستند که امواج آنها با چشم ما قابل درک نیستند، آیه کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ که در بالا اشاره شد نیز گواه این حقیقت است.

از پاره ای از احادیث نیز استفاده می شود که بعضـی از مردان خدا درک و دیدی در این جهان داشتند که، بهشت و دوزخ را نیز با چشم حقیقت بین خود می دیدند.

برای این موضوع می توان مثالی ذکر کرد: فرض کنید فرستنده نیرومندی در یک نقطه زمین وجود داشته باشد که به- کمک مـاهواره هـای فضـائی امواج آن به سراسـر زمین پخش شود و به وسـیله آن نغمه دل انگیز تلاوت قرآن بـا صـدائی فوق العاده دلنشـین و روح پرور در همه جا پخش گردد، و در نقطه دیگری از زمین فرستنده دیگری با همان قدرت وجود داشته باشد که صدائی فوق العاده گوش خراش و ناراحت کننده روی امواج دیگری در همه- جا پراکنده شود.

هنگامی که ما در یک مجلس عادی نشسته ایم صدای گفتگوی اطرافیان خود را می شنویم اما از آن دو دسته امواج روحپرور و آزار دهنـده که در درون محیـط مـا است و همه جـا را پر کرده است هیـچ خـبری نـداریم، ولی اگر دسـتگاه گیرنـده ای می داشتیم که موج آن با یکی از این دو فرستنده تطبیق می کرد فورا در برابر ما آشکار می شدند اما دستگاه شنوائی ما در حال عادی از درک آنها عاجز است.

این مثـال گرچه از جهـاتی رسا نیست ولی برای مجسم ساختن چگونگی وجود بهشت و دوزخ در باطن این جهان مؤثر به نظر می رسد.

دیگر اینکه: عالم آخرت و بهشت و دوزخ، محیط بر این عالم است، و به- اصـطلاح این جهان در شکم و درون آن جهان قرار گرفته، درست همانند عالم جنین که در درون عالم دنیا است، زیرا می دانیم عالم جنین برای خود عالم مستقلی است اما جدای از این عـالمی که در آن هستیم نیست، بلکه در درون آن واقع شـده است عـالم دنیـا نیز نسـبت به عـالم آخرت، همین حـال را دارد، یعنی در درون آن قرار گرفته است.

و اگر می بینیم قرآن می گوید وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمانها و زمین است به خاطر آن است که انسان چیزی وسیعتر از آسمان و زمین نمی شناسد تا مقیاس سنجش قرار داده شود، لذا قرآن برای اینکه وسعت و عظمت بهشت را ترسیم کند آن را به پهنه آسمانها و زمین تشبیه کرده است، و چاره ای غیر از این نبوده، همانطور که اگر کودکی که در شکم مادر قرار دارد عقل می داشت و می خواستیم با او سخن بگوئیم باید با منطقی صحبت کنیم که برای او در آن محیط قابل درک باشد

از آنچه گفتیم پاسخ این سؤال نیز روشن شد که اگر وسعت بهشت به اندازه زمین و آسمانها است پس دوزخ کجا است؟ زیرا طبق پاسخ اول دوزخ نیز در درون همین جهان قرار گرفته و وجود آن در درون این جهان منافاتی با وجود بهشت در درون آن ندارد (همانطور که در مثال امواج فرستنده صوتی ذکر شد) و اما طبق پاسخ دوم که بهشت و دوزخ محیط بر این جهان باشند جواب باز هم روشنتر است زیرا دوزخ می تواند محیط بر این جهان باشد و بهشت محیط بر آن، و از آنهم وسیعتر.

یا این که مانند یک پرده که یک روی آن پر از نقش ونگارهای شادی آور و دلنشین و روی دیگرش پر از نقش های وحشت آور و هراس انگیز باشد چنان که در آیه ۱۲ ببعد سوره مبارکه (حدید) این گونه بیان فرموده است.

(این پاداش بزرگ) در روزی است که مردان و زنان باایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان بسرعت حرکت می کند (و به آنها می گویند:) بشارت باد بر شما امروز به باغهایی از بهشت که نهرها زیر (درختان) آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهید ماند! و این همان رستگاری بزرگ است! ۱۳ روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی برگیریم!» به آنها گفته می شود: «به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید!» در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب! ۱۴ آنها را صدا می زنند: «مگر ما با شما نبودیم؟!» می گویند: «آری، ولی شما خود را به هلاکت افکندید

و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید، و (در همه چیز) شکّ و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرا رسید، و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد! ۱۵ پس امروز نه از شما فدیه ای پذیرفته می شود، و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستتان می باشد؛ و چه بد جایگاهی است!(۱)

از آنجا که درآیه (آل عمران: ۱۳۳ ببعد) أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ وعده بهشت جاویدان به پرهیزگاران داده شده، درآیه بعدی پرهیزگاران را معرفی می کند و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر نموده است:

سیمای پرهیزگاران

۱- آنها در همه حال انفاق می کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند (الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ

آنها با این عمل ثابت می کنند که روح کمک بدیگران و نیکوکاری در جان آنها نفوذ کرده است و بهمین دلیل تحت هر شرائطی اقدام به این کار می کنند، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهائی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما آنها که در همه حال اقدام به کمک و بخشش می کنند نشان میدهند که این صفت در آنها ریشه دار است.

ممکن است گفته شود انسان در حال تنگدستی چگونه می تواند انفاق کند؟

پاسخ این سؤال روشن است: زیرا اولا افراد تنگدست نیز به مقدار توانائی

۱- یَوْمَ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذِینَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ قِیلَ ارْجِعُوا وَراءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَهُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ(۱۳) یُنادُونَهُمْ أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ قالُوا بَلی وَ لکِنَّکُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَکُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْکُمُ الْأَمانِیُّ حَتَّی جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ(۱۴) فَالْیَوْمَ لا یُؤْخَذُ مِنْکُمْ فِدْیَهٌ وَ لا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مَأْواکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلاکُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ(۱۵) حدید: ۱۲

می تواننـد در راه کمک بـدیگران انفاق کننـد، و ثانیا انفاق منحصـر به مال و ثروت نیست بلکه هر گونه موهبت خـدادادی را شامـل می شود خواه مـال و ثروت باشـد یـا علم و دانش یا مواهب دیگر، و به این ترتیب خداونـد می خواهـد روح گـذشت و فداکاری و سـخاوت را حتی در نفوس مسـتمندان جای دهد تا از رذائل اخلاقی فراوانی که از بخل سرچشمه می گیرد بر کنار بمانند.

آنهـا که انفاقهـای کوچـک را در راه خـدا نـاچیز می انگارنـد برای این است که هر یک از آنها را جـداگانه مورد مطالعه قرار میدهنـد، و گر نه اگر همین کمکهای جزئی را در کنار هم قرار دهیم و مثلا اهل یک مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ نا چیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصـرف نمایند کارهای بزرگی بوسیله آن می تواننـد انجام دهنـد، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بسـتگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می شود.

۲- آنها بر خشم خود مسلطند (وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ).

کظم در لغت به معنی بسـتن سـر مشـکی است که از آب پر شـده باشد، و بطور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می شوند و از اعمال آن خودداری می نمایند، بکار میرود.

غیظ به معنی شدت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق العاده روحی است که بعد از مشاهده نا ملایمات به انسان دست می دهد.

حـالت خشم و غضب از خطرناکترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شـکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دسـت دادن هر نوع کنترل اعصاب خودنمائی می کند، و بسـیاری از جنایات و تصمیمهای خطرناکی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را بپردازد در چنین حالی انجام می شود، و لـذا درآیه مذکور دومین صـفت برجسـته پرهیزکاران را فرو بردن خشـم معرفی کرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه ملأه الله امنا و

ایمانا. آن کس که خشم خود را فرو ببرد با اینکه قدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می کند- این حدیث می رساند که فرو بردن خشم اثر فوق العاده ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد.

۳- آنها از خطای مردم می گذرند (وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ).

فرو بردن خشم بسیار خوب است اما به تنهائی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند، در این حال برای پایان دادن به- حالت عداوت باید کظم غیظ توأم با عفو و بخشش گردد، لذا بدنبال صفت عالی خویشتن داری و فرو بردن خشم، مسئله عفو و گذشت را بیان نموده، البته منظور گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می شود.

۴- آنها نیکوکارند (وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ).

در اینجا اشاره به مرحله عالیتر از عفو شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سر هم قرار گرفته اند و آن این است که انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند بطوریکه در آینده چنان صحنه ای تکرار نشود، بطور خلاصه نخست دستور به خویشتن داری در برابر خشم، و پس از آن دستور به شستن قلب خود، و سپس دستور به شستن قلب طرف می دهد.(۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۱ ؛ ص۵۰۷

حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل این آیه نقل شده چنین می خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) به هنگامی که آب روی دست امام می ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام (علیه السلام) از روی خشم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می فرماید: وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ امام فرمود: خشم خود را فرو بردم، عرض کرد وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد، او مجددا گفت وَ اللَّهُ

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم.

این حدیث شاهد زنده ای است بر اینکه سه مرحله مزبور هر کدام مرحله ای عالیتر از مرحله قبل است.

۵- آنها اصرار بر گناه نمی کنند (وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً ... آل عمران: ۱۳۵) فاحشه از ماده فحش و فحشاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد زیرا در اصل به معنی تجاوز از حد است که هر گناهی را شامل می شود.

در این آیه نیز اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که آنها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته اگر مرتکب گناهی شوند بزودی بیاد خدا می افتند و توبه می کنند و هیچگاه اصرار بر گناه نمی ورزند.

از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می شود که انسان تا بیاد خدا است مرتکب گناه نمی شود آنگاه مرتکب گناه می شود که به کلی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فرا گیرد، اما این فراموشکاری و غفلت در افراد پرهیزگار دیری نمی پاید، بزودی بیاد خدا می افتند و گذشته را جبران می کنند، آنها احساس می کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهند (وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ) کیست جز خدا که گناهان را ببخشد.

باید توجه داشت که درآیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشتن نیز ذکر شده

(أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره است و ظلم بر خویشتن اشاره به گناهان صغیره.

۶- در پایان آیه برای تاکید می گوید: وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ: آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی ورزند و تکرار گناه نمی کنند.

در ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: الاصرار ان یذنب الذنب فلا یستغفر الله و لا یحدث نفسه بتوبه فذلک الاصرار: اصرار بر گناه این است که انسان

گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد این است اصرار بر گناه.

در کتاب امالی صدوق از امام صادق علیه السلام حدیثی پر معنی نقل شده که خلاصه آن چنین است: هنگامی که این آیه نازل شد و گناهکاران توبه کار را به آمرزش الهی نوید داد ابلیس سخت ناراحت شد، و تمام یاران خود را با صدای بلند به تشکیل انجمنی دعوت کرد آنها از وی علت این دعوت را پرسیدند، او از نزول این آیه اظهار نگرانی کرد، یکی از یاران او گفت: من با دعوت انسانها به- این گناه و آن گناه تاثیر این آیه را خنثی میکنم، ابلیس پیشنهاد او را نپذیرفت، دیگری نیز پیشنهادی شبیه آن کرد که آنهم پذیرفته نشد، در این میان شیطانی کهنه کار بنام وسواس خناس! گفت من مشکل را حل میکنم، ابلیس پرسید: از چه راه؟ گفت: فرزندان آدم را با وعده ها و آرزوها آلوده به گناه می کنم، و هنگامی که مرتکب گناهی شدند یاد خدا و بازگشت به سوی او را از خاطر آنها می برم، ابلیس گفت راه همین است، و این ماموریت را تا پایان دنیا بر عهده او گذاشت! روشن است که فراموشکاری نتیجه سهل انگاری و وسوسه های شیطانی است، و تنها کسانی گرفتار آن می شوند که خود را در برابر او تسلیم کنند، و به اصطلاح با وسواس خناس همکاری نزدیک نمایند! ولی مردان بیدار و با ایمان کاملا- مراقبند که هر گاه خطائی از آنها سرزد در نخستین فرصت آثار آن را با آب توبه و استغفار از دل و جان خود بشویند و دریچه های قلب خود را بروی شیطان و لشکر او ببندند که آنها از درهای بسته قلب وارد نمی شوند؟.

أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ (۱۳۶) در این آیه پاداش پرهیزگارانی که صفات آنها در دوآیه گذشته آمده توضیح داده شده است و آن عبارت است، از آمرزش پروردگار و بهشتی که نهرها از زیر درختان آن جاری است (و لحظه ای آب از آنها قطع نمی شود) بهشتی که بطور جاودان در آن خواهند بود.

در حقیقت در اینجا نخست اشاره به مواهب معنوی و مغفرت و شستشوی دل

و جـان و تکامـل روحانی شـده، سپس اشاره به مواهب مادی نموده، و در پایان می گویـد: وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ: این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هسـتند و مرد میـدان انـد نه افراد واداده و تنبل که همیشه از تعهدات و مسئولیتهای خویش می گریزند.(۱)

پس نتیجه این که متّقین و پرهیزکاران، دائم در مسابقه از همسانان خود هستند، تا از آنها سبقت گرفته و به وعده های خدائی، نائل آیند.

نمونه کامـل این سـبقت گیران از هم اقران خود، شـهدای دشت نینوا و سـر زمین کربلا هسـتند که تاریـخ، ماننـد آنها را، نشان نداده است.

در کجـای تاریـخ آمـده است که نوجوانی برای رفتن به میـدان مرگ قطعی، به پای عمو بیفتـد و التماس نمایـد، تا به او اجازه دهد، برود در میدان جنگ با سی هزار، اشرار مسلح رو برو شود، تاجانش را فدای راه حق و حقیقت، نماید.

حتی بعد از موفقیت به گرفتن اجازه، بگونه رهسپار میدان شود که از دشـمنان می گوید: سپس جوانی که هنوز به سن جوانی نرسـیده (لم یبلغ الحلم) طوری با شـتاب، خود را به میدان رسانید که حتی بند یک کفشـش را نبسـته بود و چنان با شـجاعت و شهامت، با دشـمنان جنگیـد و گروهی ماننـد ازرق شامی را، از دم شمشـیر گذرانیـد و به خاک هلاکت افکنـد که مایه تعجب دشمنان گردید.

یا مادر همین جوان، به خواهر شوهرش ام کلثوم که مانع رفتن پسـر دوم یازده ساله اش، به میـدان است، آمده و دست به دامن شده و التماس می کند که بانو، چرا نمی گذاری پسرم برود و جانش را فدای عمویش نماید.

آخر درکجای تاریخ مانند این مناظر زیبای عاشقانه را، به رشته تحریر آورده است، بدینجهت است رسول خدا صلی الله علیه و آلـه و سـلم فرمـود: در پیش این فرزنـدم (حسـین علیه السـلام) گروهی به شـهادت خواهنـد رسـید که شـهدای اولین و آخرین بشریت، به مقام آنها

۱- قسمتی از این سخنرانی از تفسیر نمونه ج: ۳ ص: ۹۰ ببعد استفاده شده است.

غبطه خواهند کرد.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۴۰ مسابقه بابیان دیگر

سابِقُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُها کَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ حدید: ۲۱- بر یکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است، و آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده اند، این فضل الهی است به هر کس بخواهد می دهد، و خداوند صاحب فضل عظیم است.

یک مسابقه بزرگ معنوی

درآیات قبل از این آیه، بعد از بیان ناپایداری جهان و لذات آن، و اینکه مردم در سرمایه های کم ارزش این جهان نسبت به یکدیگر تفاخر و تکاثر می جویند، در آیات مورد بحث مردم را به یک مسابقه عظیم روحانی در طریق کسب آنچه پایدار است و سزاوار هرگونه تلاش و کوشش دعوت کرده است.

در حقیقت مغفرت پروردگار کلید بهشت است همان بهشتی که پهنه آسمان و زمین را فرا می گیرد، و از هم اکنون آماده برای پذیرائی مؤمنان است، تا کسی نگوید بهشت نسیه است، و بر نسیه دل نباید نهاد، گرچه به فرض نسیه بود از هر نقدی نقدتر محسوب می شد، چرا که از سوی خدائی وعده داده شده که قادر بر همه چیز است، تا چه رسد به اینکه کاملا نقد و الان موجود است.

شبیه همین معنی درآیه ۱۳۳ سوره آل عمران (که در جلسه قبل درباره آن صحبت کردیم)

آمده، با این تفاوت که در اینجا سابِقُوا (از ماده مسابقه و در آنجا سارِعُوا (از ماده مسارعه به معنی سرعت گرفتن بر یکدیگر) آمده است که با هم قریب الافق هستند (با توجه به مفهوم باب مفاعله که غلبه کردن دو نفر را در مقابل هم مجسم می کند) تفاوت دیگر اینکه: در آنجا عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ است و در اینجا کَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ و با کمی دقت روشن می شود که این دو تعبیر نیز یک حقیقت را بازگو می کند.

و نیز در آنجا می گوید آماده برای پرهیزکاران است و در اینجا می فرماید: برای مؤمنان.

از آنجا که پرهیزکاری ثمره درخت ایمان راستین است این دو تعبیر نیز لازم و ملزوم یکدیگرند.

به این ترتیب هر دوآیه یک حقیقت را تعقیب می کند با دو بیان متفاوت، به همین دلیل آنچه از بعضی نقل شده که آیه سوره آل عمران را اشاره به بهشت مقربان دانسته اند وآیه مورد بحث را اشاره به بهشت مؤمنان صحیح به نظر می رسد.

به هر حال تعبیر به عرض در اینجا در مقابل طول نیست آنچنانکه بعضی از مفسران گفته اند، و به دنبال آن در جستجوی طول چنان بهشتی هستند که عرضش همچون آسمان و زمین است، و از این نظر به زحمت افتاده اند! بلکه عرض در اینگونه استعمالات به معنی وسعت است، مانند تعبیر پهنه در فارسی می گوئیم پهنه دشت یعنی وسعت صحرا.

تعبیر به مغفرت و آمرزش قبل از بشارت به بهشت که در هر دوآیه آمده اشاره لطیفی به این حقیقت است که تا انسان پاک از گناه نشود لایق ورود به بهشت و جوار قرب پروردگار نخواهد بود.

این نکته نیز شایسته توجه است که پیشی گرفتن به سوی مغفرت پروردگار از طریق اسباب آن است، مانند توبه و جبران طاعات فوت شده و اصولا اطاعت پروردگار، پرهیز از معاصی است.

و اگر در بعضـی از احادیث با تفاسـیر روی بعضـی از واجبات و مسـتحبات تکیه شده مانند پیشـی گرفتن در جماعت در صف اول و یـا صف اول در جهـاد و یـا تکبیره الاـحرام با امام جماعت و یا نماز اول وقت به خاطر ذکر مثال یا بیان مصـداق روشـن است و چیزی از گسترد گی مفهوم آیه نمی کاهد.

و در پایان آیه می افزاید: این فضل الهی است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است.

یقینـا آنچنـان بهشت گسترده بـا آن مواهب عظیمش چیزی نیست که انسـان با این اعمال ناچیز به آن برسـد، و این تنها فضل و رحمت و لطف الهی است که آن پاداش عظیم را در مقابل این قلیل قرار داده، و از او نیز جز این انتظار نیست.

چرا که پاداش ها همیشه به مقیاس اعمال نیست بلکه به مقیاس کرم پاداش دهنده است.

و به هر حال این تعبیر به خوبی نشان می دهد که ثواب و جزا مزد عمل نیست بلکه یک نوع تفضل و رحمت است.

سپس برای تاکید بیشتر در زمینه عدم دلبستگی به دنیا، و شاد نشدن به اقبال آن، و غمگین نگشتن به ادبار آن، می افزاید: هیچ مصـیبتی در زمین و در وجـود شـما واقع نمی شود مگر اینکه همه آنهـا قبـل از آنکه شـما و زمین را بیـافرینیم در کتـاب (لوح محفوظ) ثبت است، و این امر برای خداوند آسان است (ما أَصابَ مِنْ مُصِ‌یبَهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلَّا فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ).

آری مصـائبی که در زمین رخ می دهـد همچون زلزله هـا و سـیلها و طوفانها و آفات مختلف، و همچنین مصائبی که در نفوس انسانها واقع می شود ماننـد مرگ و میرها، و انواع حوادث دردناکی که دامان انسان را می گیرد همه آنها از قبل مقـدر شـده و در لوح محفوظ ثبت است.

ولی بایـد توجه داشت که مصـائبی که در این آیه به آن اشـاره شـده، تنهـا مصـائبی است که به هیچوجه قابـل اجتناب نیست و مولود اعمال انسانها نمی باشد (و به

تعبیر دیگر حصر در اینجا حصر اضافی است).

شاهد این سخن آنکه درآیه ۳۰ سوره شوری می خوانیم: وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ: هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند!.

با توجه به اینکه آیات یکدیگر را تفسیر می کنند، هنگامی که این دوآیه در برابر هم قرار گیرد نشان می دهد مصائبی که دامنگیر انسان می شود بر دو گونه است:

مصائبی است که مجازات و کفاره گناهان او است و این مصائب بسیارند، ظلمها، بیدادگریها، خیانتها، انحرافات و ندانم کاریها و امثال آن سرچشمه بسیاری از مصائب خود ساخته ما است.

ولی بخشی از مصائب است که ما هیچگونه نقشی در آنها نداریم و به صورت یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر دامان فرد یا جامعه ای را می گیرد، حساب این دو از هم جدا است، و لذا بسیاری از انبیاء، و اولیاء و صلحاء گرفتار اینگونه مصائب می شدند، این مصائب فلسفه دقیقی دارد که در بحثهای خداشناسی و عدل الهی و مساله آفات و بلاها در آن باره صحبت کرده ایم.

لذا در حدیثی می خوانیم: هنگامی که امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) را با غل و زنجیر وارد مجلس یزید کردند یزید رو به امام علیه السلام کرد وآیه سوره شوری را خواند: وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ (و می خواست چنین وانمود کند که مصائب شما خانواده نتیجه اعمال خودتان است، و از این طریق زخم زبان بزند) اما امام فورا کلام او را نفی کرد و فرمود: کلا، مانزلت هذه فینا، انمانزلت فینا: (ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلَّا فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ): چنین نیست، این آیه در باره ما نازل نشده، آنچه در باره ما نازل شده آیه دیگری است که می گوید: هر مصیبتی در زمین یا وجود شما رخ دهد پیش از آفرینش شما در لوح محفوظ ثبت شده است (و فلسفه و حکمتی دارد).

شاگردان مکتب ائمه اهلبیت (علیهم السلام) نیز همین معنی را ازآیه فهمیده اند،

چنانکه نقل می کنند هنگامی که سعید بن جبیر را نزد حجاج آوردند و تصمیم به قتل وی گرفت مردی از حضار گریه کرد، سعید گفت: چرا گریه می کنی؟ در پاسخ گفت به خاطر این مصیبتی که برای تو پیش آمده، گفت گریه نکن این در علم خدا بوده است که چنین شود، آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلَّا فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها البته تمام حوادثی که در عالم رخ می دهد در لوح محفوظ و علم بی پایان خداوند ثبت است، و اگر در اینجا تنها اشاره به مصائب واقع در زمین و نفوس انسانی شده به خاطر این است که موضوع سخن همین معنی بوده، و چنانکه خواهیم دید نتیجه گیری درآیه بعد از همین موضوع می شود.

ضمنا جمله إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ اشاره به این است که ثبت و حفظ اینهمه حوادث در لوح محفوظ با کثرت فوق العاده ای که دارد برای خداوند آسان است.

و منظور از لوح محفوظ علم بی پایان خداوند است، و یا صفحه جهان خلقت و نظام علت و معلول که آن نیز مصداق علم فعلی خداوند است (دقت کنید).

اکنون ببینیم فلسفه تقدیر این مصائب در لوح محفوظ و سپس بیان این حقیقت در قرآن چیست؟ آیه بعد پرده از روی این راز مهم برداشته، می گوید: این برای آن است که به خاطر آنچه از دست داده اید غمگین نشوید، و به آنچه خداوند به شما داده شاد و دلبسته نباشید (لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ).

این دو جمله کوتاه در حقیقت یکی از مسائل پیچیده فلسفه آفرینش را حل می کند، چرا که انسان همیشه در جهان هستی با مشکلات و گرفتاریها و حوادث ناگواری روبرو است، و غالبا از خود سؤال می کند: با اینکه خداوند مهربان و کریم و رحیم است این حوادث دردناك برای چیست؟! قرآن می گوید: هدف این بوده که شما دلبسته و اسیر زرق و برق این جهان نباشید.

منظور این بوده که موقعیت این گذرگاه و پلی که نامش دنیا است، و همچنین موقعیت خودتان را در این جهان گم نکنید، دلباخته و دلداده آن نشوید، و آنرا

جاودانه نپندارید که این دلبستگی فوق العاده بزرگترین دشـمن سـعادت شما است، شما را از یاد خدا غافل می کند و از مسیر تکامل باز می دارد.

این مصائب زنگ بیدار باشـی است برای غافلان و شـلاقی است، بر ارواح خفته، و رمزی است از ناپایداری جهان، و اشاره ای است به کوتاه بودن عمر این زندگی.

حقیقت این است که مظاهر فریبنـده این دار الغرور زود انسان را به خود جـذب و سـرگرم، و از یاد حق غافل می کند، ناگهان بیدار می شود که کاروان رفته، و او در خواب، و بیابان در پیش.

این حوادث که همیشه در زندگی بوده و همیشه خواهد بود، و حتی پیشـرفتهای عظیم علم هم نتوانسـته و نخواهد توانست جلو حوادث دردناکی همچون زلزله ها، طوفانها، سیلها و بیماریها و امثال آنرا بگیرد درسی است از بی مهری زمانه رسوا و به انسان فریاد می زند: این دشت خوابگاه شهیدان است فرصت شمار وقت تماشا را

این بـدان معنی نیست که انسان به مواهب الهی در این جهان پشت پا بزنـد، و یا از آنها بهره نگیرد، مهم این است که اسـیر آن نگردد، و آنرا هدف و بهره اصلی خود نشمرد.

قابل توجه اینکه در مورد آنچه از دست می رود تبـدیل به فاتَکُمْ (از شـما فوت شـده) می کند، اما در مورد مواهب و نعمتهای به دست آمده آنرا به خدا نسـبت می دهد و بِما آتاکُمْ می گوید، چرا که فوت و فنا در ذات اشیاء افتاده است، این وجود است که از فیض خداوند سرچشمه می گیرد.

آری این مصائب شکننده تفاخر و غرور است، لذا در پایان آیه می افزاید:

خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد. (وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ).

مختال از ماده خیال گرفته شـده و به معنی متکبر است، زیرا تکبر از خیال فضـیلت، و پنـدار برتری بر دیگران، پیـدا می شود، و فخور صیغه مبالغه از ماده فخر به معنی کسی است که بسیار بر دیگران فخرفروشی می کند.

تنها کسی گرفتار این حالات می شود که مست ناز و نعمت گردد، ولی وجود

آفات و مصائب برای آنها که قابل بیداری و هدایتند این مستی و آثار آن را از بین می برد.

افراد بـا ایمـان بـا توجه به این اصل، هنگامی که به نعمتی از سوی خـدا می رسـند خود را امانتـدار او می داننـد، نه از رفتن آن غمگین می شوند نه از داشتن آن مست و مغرور در حقیقت آنها خود را همچون مسئولان بیت المال می دانند که یکروز اموال زیادی را دریافت، و روز دیگر هزاران هزار پرداخت می کنند، نه از دریافتش ذوق زده می شوند و نه از پرداختش غمگین.

و چه تعبیر جالبی دارد امیر مؤمنان علی علیه السلام در باره همین آیه آنجا که می گوید:

الزهد کله بین کلمتین من القرآن: قال الله تعالی لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ و من لم یأس علی الماضـی، و لم یفرح بالاتی فقد اخذ الزهد بطرفیه!: تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است، آنجا که خداوند متعال می فرماید:

ایـن برای آن اسـت که به خـاطر آنچه از دست داده ایـد غمگین نشویـد، و به آنچه خـدا به شـما داده دلبسـته و مغرور نباشـید، بنابراین هر کس بر گذشته تاسف نخورد و به آنچه در دست دارد دلبسته نباشد، زهد را از هر دو طرف در اختیار گرفته.

نکته دیگر اینکه توجه به این اصل که ناکامیها با زندگی انسان از آغاز عجین بوده، و طبق سنت حکیمانه ای مقدر شده است، و دنیا پیوسـته فراز و نشـیب دارد، انسان را برای تحمل شدائد شـجاع و در برابر حوادث سـخت، صـبور و مقاوم می سازد، به او آرامش خاطر می دهد، و از بیتابی ها و جزع مانع می گردد.

ولی بـاز تاکیـد می کنیم این تنهـا در مورد مصـائب غیر قابـل اجتنـاب است، و گرنه مصـیبت هـا و ناکامی هائی که تنها معلول گناهـان و سـهل انگـاری خود انسان است از این بحث خارج می باشـد و راه مقابله با آنها موضـعگیری صـحیح در برنامه های زندگی است.

قتیبه بن سـعید می گوید: وارد یکی از قبایل عرب شدم، صـحرائی دیدم پر از شترانی که همه مرده بودند که به شماره در نمی آمد، در آنجا پیر زنی بود، پرسیدم

این شـتران از آن که بوده است؟ گفت: آن پیرمرد را که بالای آن تـل می بینی که نشسـته و پشم می تابـد به سـراغ او آمـدم، گفتم: اینها همه از آن تو بوده؟! گفت: بنام من بوده است! گفتم: چه شده که به این روزگار افتاده اند؟ او در جواب (بی آنکه اشاره ای به آفت و علت مرگ و میر آنها کند) گفت: آنکس که داده بود گرفت، گفتم (ناراحت نیستی و) در این باب چیزی گفته ای؟ گفت: بلی، این دو بیت را گفته ام:

لا و الذی انا عبد من خلائقه***و المرء فی الدهر نصب الرّزء و المحن

ما سرّنی انّ ابلی فی مبارکها***و ما جری من قضاء الله لم یکن!

سوگند به آنکس که من بنده ای از مخلوقات او هستم- که انسان در دنیا هدف مصائب و محنت ها است.

اگر شترانم در خوابگـاه خود بودنـد- و این قضـای الهی که اتفاق افتاد رخ نمی داد خوشـحال نمی شـدم (من تنها به رضای او راضیم و هر چه او خواسته است همان را می پسندم).

آخریـن آیه مـورد بحث توضـیح و تفسـیری است بر آنچه درآیه قبـل آمـده و در حقیقت مختـال فخـور (متکـبر فخرفروش) را معرفی می کنـد، می فرمایـد: آنهـا کسـانی هسـتند که بخل می ورزنـد و مردم را نیز به بخل دعوت می کننـد (الَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ نساء: ۳۷).

آری لازمه دلبسـتگی شدیـد به مواهب دنیـا تکـبر و غرور است، و لازمه تکـبر و غرور بخـل کردن، و دعوت دیگران به بخل است، اما بخل کردن به این دلیل که سـرمایه کبر و غرور خود را این اموال می داند، و هرگز نمی خواهد آنرا از دست دهد، و امـا دعوت دیگران به بخل برای این است که اولا اگر دیگران سـخاوتمند باشـند او رسوا می شود، و ثانیا چون بخل را دوسـت دارد مبلغ چیزی است که به آن عشق می ورزد و برای اینکه تصور نشود اصرار و تاکید خداوند در مساله انفاق و ترک بخل و یـا حتی تعبیر به آیـات گذشته به وام گرفتن خداونـد از بنـدگان که همه برای تشویق آنهـا به انفـاق است از نیاز ذات پاک او سرچشمه می گیرد، در پایان آیه می افزاید: هر

کس از این دستور روی گردان شود به خدا زیانی نمی رساند زیرا خداوند بی نیاز و مورد ستایش است (وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ حدید: ۲۴).

همه به او نیازمندند و او از همگان بی نیاز است، چرا که خزائن و منابع اصلی همه چیز نزد او است، و از آنجا که جامع همه صفات کمال است شایسته هر حمد و ستایش نیز می باشد.

گرچه بخل در این آیه بیشتر ناظر به بخل در انفاق مالی است، ولی این واژه مفهوم گسترده ای دارد که بخل در علم و ادای حقوق و مانند آن را نیز شامل می شود.(۱)

حالا که معناو مفهوم، مسابقه و مسارعه از نظر قرآن کریم، مختصراً برای ما روشن گردید، برای آوردن نمونه هائی از مصادیق بی شمار آن، میدان وسیع و جا باز است که در هر عصر و زمان، وجود داشته و تا انقراض عالم هستی نیز، وجود خواهد داشت.

جانبازان و عاشقانی که در تاریخ از بعضی از آنها نام برده شده و حالاتش را، برای بیداری و پند گرفتن بعدی ها، از آنها به یادگار گذاشته است.

برای مثال در زمان فرعون، در برابر قدرت ظالمانه او، مادری به نام صیانه (زن مؤمن آل فرعون) وارد میدان می شود و با فدا کردن فرزندان دلبند خود تا بچه شیرخواره اش و با تماشای سوختن آنها در آتش و در نهایت با قرار گرفتن خود در میان شعله ها، این مسابقه را به پایان می برد و سرفرازانه، بیرون می آید و به سوی

معبود و معشوق پرواز می نماید، و معبودهم برای تقدیر و تشکر از این کار شجاعانه او، با بیان سرگذشت او در قرآن کریم: برای زنده داشتن او، ابدیت می بخشد و اورا در صف یاران حضرت بقیهاللّه الاعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، قرار می دهد.

۱- باتغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۲۳ ص: ۳۵۸ ببعد.

در مقابل آنها هم کسانی حتی از خانواده اصیل و نجیب بودند که، به خاطر بدست آوردن حطام دنیاو نعمات بی پایه آن، خود را به این در و آن در می زدند تا چیزی گیر بیارند و روی هم انباشته کرده در نهایت با حسرت و اندوه از آن جدا شوند، مانند عقیل برادر امیرمؤمنان علیه السلام از یک پدر و یک مادر اما ببین تفاوت ره زکجاست تابه کجا!!!.

اخبار مربوط به علی علیه السلام

با برادرش عقیل

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) می نویسد: عقیل در هیچ یک از جنگهای ایام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در رکاب آن حضرت شرکت نکرد. او خود و فرزندانش را برای جنگ به علی علیه السلام تسلیم کرد اما آن حضرت او را از حضور در میدان نبرد معاف کرد. سپس ابن ابی الحدید گوید: مردم درباره عقیل اختلاف کرده اند که آیا در زمان حیات امیرمومنان علیه السلام به جانب معاویه پیوست یا خیر؟ گروهی پاسخ مثبت به این سوال داده و روایت کرده اند: روزی معاویه در حالی که عقیل هم در نزد وی حضور داشت، گفت: این ابویزید است. اگر نمی دانست من بهتر از برادرش هستم اینجا پیش ما نمی ماند و برادرش را ترک نمی کرد.

عقیل پاسخ داد: برادرم برایم در دین بهتر است و تو در دنیایم. و من دنیا را برگزیدم و از خدا خواهانم که عاقبتم را به خیر کند.

همچنین ابن ابی الحدید در جای دیگری از شرح نهج البلاغه (۲) می نویسد:

روایت شده که عقیل بر امیر المؤمنین (علیه السلام) وارد شد و دید آن حضرت در

۱- شرح نهج البلاغه ج ۳، ص. ۸۲

۲- همان ج ۱، ص. ۱۵۷

صحن مسجد کوفه نشسته است. گفت: ای امیر مؤمنان السلام علیك و رحمه الله و برکاته. عقیل در آن هنگام بینایی خود را از دست داده بود. علی (علیه السلام) پاسخ داد: السلام علیك ای ابو یزید. آن گاه به پسرش حسن (علیه السلام) نگریست و به او فرمود:

برخیز و عمویت را بنشان. حسن (علیه السلام) برخاست و عقیل را نشانید سپس قصد بازگشت کرد که علی (علیه السلام) فرمود: برو و برای عمویت پیراهن و ردا و ازار و کفش نو بخر. حسن (علیه السلام) برای خرید این وسایل روانه بازار شد. فردا عقیل با لباسهای نو بر علی (علیه السلام) وارد شد و گفت: السلام علیك یا امیر المؤمنین. علی (علیه السلام) پاسخ داد: و علیك السلام ای ابو یزید. عقیل پرسید: ای امیر مؤمنان! چه می بینم؟ تو صاحب خلافتی ولی من خود را از آنچه تو خویش را بدان راضی ساخته ای خشنود نمی بینم. علی (علیه السلام) به او گفت: ای ابو یزید! من سهم خود را از بیت المال به تو بخشیدم. چون عقیل از نزد علی (علیه السلام) بیرون شد به درگاه معاویه رفت. معاویه دستور داد به او صد هزار درهم دهند. عقیل هم آن مبلغ را گرفت. سپس بعد از این واقعه و پس از وفات امیر مؤمنان (علیه السلام) و صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه، باز عقیل به نزد وی رفت.

سپس ابن ابی الحدید در تتمه گفتار قبل می گوید: عده ای نیز گویند عقیل پس از وفات علی (علیه السلام) به نزد معاویه روانه شد. آنان برای این سخن خود استدلال کرده اند به نامه ای که عقیل در آخرین روزهای خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) به آن حضرت نوشت و پاسخی که وی به نامه عقیل داد. ابن ابی الحدید خود گوید: که قول دوم در نظر من صحیح تر است. آن گاه ابن ابی الحدید، نامه عقیل و پاسخ علی (علیه السلام) را

نامه عقیل به امام علیه السلام

بنابر آنچه ابن اسحاق در کتاب غارات روایت کرده، نقل کرده و گفته است: عقیل بن ابیطالب به برادرش علی بن ابیطالب (علیه السلام)، در پی هجوم ضحاك بن قیس و آنچه درباره خذلان کوفیان و دست شستن آنان از مقابله با ضحاك شنیده بود، نامه ای

نوشت که در زیر آن را نقل می کنیم.

به بنده خدا علی امیر مؤمنان از عقیل بن ابیطالب. سلام بر تو. سپاس خدای یگانه را سزد. (اما بعد) خداوند تو را از هر بدی و سختی مصون و محفوظ بدارد. به هر حال من برای حج عمره به سوی مکه روانه شدم. در میان راه با عبد الله بن سعد بن ابی سرح که حدود چهل تن از فرزندان جوان طلقا را نیز به همراه داشت، مواجه شدم. من زشتی و تباهکاری را در چهره ایشان به وضوح دیدم. پس از آنان پرسیدم:

ای فرزندان دشمنان به کجا می روید؟ آیا به معاویه می پیوندید. به خدای سوگند این کینه ای است دیرینه از جانب شما که می خواهیدنور الهی را فرو نشانید و امر او را دگرگون سازید. آن قوم سخنانی به من گفتند و من نیز چیزهایی بدیشان گفتم. پس چون به مکه رسیدم شنیدم مردم آنجا می گویند. ضحاک بن قیس بر مردم حیره حمله کرده و هر چه خواسته است برده سپس بدون آنکه زخمی بردارد به سلامت بازگشته است. پس اف بر زندگی باد در روزگاری که ضحاک را بر تو گستاخ کرده است. ضحاک کیست؟! من وقتی این خبر را شنیدم، گمان کردم شیعیان و پیروان تو، از یاریت دست کشیده اند. پس ای برادر برایم بنویس اگر اراده مرگ داری من با فرزندان برادرت و فرزندان پدرت به سوی تو حرکت می کنیم. ما با تو زندگی می کنیم و چون بمیری ما نیز با تو می میریم. به خدای سوگند، دوست ندارم پس از تو در دنیا بمانم. و به خدای عزوجل سوگند یاد می کنم زندگی پس از تو نه خوش است و نه گوارا و السلام علیک و رحمه الله و برکاته (۱)

جواب امام به نامه برادرش

امیر مؤمنان (علیه السلام) در پاسخ نامه عقیل چنین نوشت: از بنده خدا، علی امیر مؤمنان، به عقیل بن ابیطالب سلام علیک. سپاس خداوند یکتا را اما بعد خداوند ما

۱- ۵. کسی که چنین نامه ای می نویسد نمی تواند در زمان حیات برادرش به دستگاه معاویه ملحق شود.

و تو را در پناه خود گیرد. حفظ کردن کسی که در نهان از خداوند می ترسد و خدا ستوده و بزرگوار است. نامه تو به وسیله عبد الرحمن بن عبید ازدی به دستم رسید که در آن نوشته بودی با عبد الله بن ابی سرح روبه رو شدی که به همراه چهل تن از سواران، فرزندان طلقاء، به جانب غرب روانه بودند. پسر ابی سرح همواره در پی حیله با خدا و رسول او و قرآن و بستن راه خدا و ایجاد کجی در آن بوده است. پس او و قریش را واگذار. ایشان را در دویدن در گمراهی خود و گردش در نفاقشان آزاد بگذارد. بلی امروز عرب بر جنگ برادر تو اتفاق کرده اند. چنان که پیش از این در جنگ با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با یکدیگر دست اتحاد داده بودند. آنان صبح کردند در حالی که نسبت به حق او نادانی ورزیدند و فضل او را مورد انکار قرار دادند و در کینه ورزی به او سبقت گرفته اند و بر ضد او جنگ بر پا کردند و تمام نیرو و قوای خویش را در این جهت گرد آوردند و سپاه احزاب را به رویارویی او روانه کردند.

خداوندا از جانب من به قریش جزا ده. آنان پیوند خویشی مرا بریدند و علیه من شوریدند و مرا از رسیدن به حقم بازداشتند و حکومت پسر مادرم را از من گرفتند و آن را به کسی سپردند که در قرابت با رسول اسلام مانند من نبود و سابقه مرا در اسلام نداشت مگر آنکه کسی ادعا بکند که ما اینها را نمی دانستیم و من فکر می کنم چنین کسی خدا را نمی شناسد. و در هر حال سپاس و ستایش خداوند راست. اما آنچه درباره هجوم ضحاک بر مردم حیره گفتی باید بدانی که این قضیه بسی کم ارزش تر و خوارتر از آن است که بدان اعتنا شود اما او با سواران جنگی گزیده خود راه سماوه در پیش گرفت تا به واقصه و شراف و قطقطانه و شهرهای نزدیک آن رسید. من نیز برای رویارویی با آنان، لشکر انبوهی از مسلمانان را روانه کردم. چون او از آمدن این لشکر آگاهی یافت، راه گریز در پیش گرفت. سپاه ما او را تعقیب کردند و بالاخره در راه به او رسیدند. این در زمانی بود که خورشید داشت غروب می کرد.

آنان اندکی با هم پیکار کردند اما ابن ابی سرح تاب جنگ نداشت و دوباره فرار کرد.

بیش از ده تن از همراهان او کشته شدند و با اندوهی بزرگ در گلو رهایی یافت پس

از آنکه از او جز نیمه جانی باقی نمانده بود پس با تحمل رنج و سختی بسیاری نجات پیدا کرد. اما درباره آنکه از من خواسته بودی تا نظرم را درباره قضیه ای که بدان دچار شده ام برایت بنویسم باید بدانی که نظر من مبتنی است بر جنگ با کسانی که جنگ را روا می شمرند تا زمانی که خداوند را دیدار کنم. انبوهی مردم در اطراف من، بر بزرگی من، و پراکندگی آنان از کنار من، بر وحشتم نمی افزاید. زیرا حق به جانب من است و خداوند نیز با محقان است و به خدای سوگند از مرگ در راه حق ناخشنود نیستم. و برای محقان خیر مطلق پس از مرگ است. و درباره پیشنهاد خود مبنی بر آوردن پسران و پسران پدرت به نزد من باید بدانی که من نیازی به کمک آنان ندارم. و تو هم راشد و محمود برخیز. به خدا قسم دوست ندارم شما با من کشته شوید. گمان نکن به پسر مادرت، اگر مردم از او روی گردانند، خوار و فروتن شود و به زاری افتد بلکه او چنان است که برادر بنی سلیم گفته است:

اگر از من بپرسی چطوری؟ باید بدانی که من بر سختی روزگار بسی شکیبا و توانایم.

گران است که غم و اندوهی بر من دیده شود تا بدگویی شاد و یا دشمنی غمگین شود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) از زبیر بن بکار حکایت کرده که او در کتاب موفقیات به سند خود نقل کرده است: وقتی عثمان به محاصره در آمد، مروان دو پیک را به شام و یمن روانه کرد و دو نامه هم به آنان داد. یکی از این نامه ها خطاب به یعلی بن منیه در یمن و دیگری خطاب به معاویه در شام بود. مروان در این دو نامه از آنان طلب رهنمود کرده بود. سپس نامه مروان درباره قتل عثمان به معاویه رسید. معاویه به جماعتی از بنی امیه و غیر ایشان نامه نوشت و آنان را به خونخواهی عثمان به معاویه بر انگیخت. تمام آنها طی نامه هایی که به معاویه نوشتند، وی را بر تصمیم خود استوار داشتند و تنها سعد بن عاص بود که ضمن نوشتن نامه ای به معاویه او را از این مقصود نهی کرد.

۱- همان ج ۲، ص. ۵۷۹

ابن ابی الحدید گوید: در خبری مشهور روایت شده است که معاویه، سعید بن عاص را به خاطر آنکه در آمدن به جنگ صفین تأخیر کرده بود، سرزنش کرد. سعید به او گفت: اگر مرا فرا می خواندی به سرعت می آمدم. ولی من در مجلس عقیل و گروهی از بنی هاشم حضور داشتم و اگر ما می آمدیم آنان نیز می آمدند.

ابن ابی الحدید گوید:(۱) درباره عقیل سخن درستی که راویان ثقه بر آن اتفاق دارند این است که وی تنها پس از وفات امیر مؤمنان (علیه السلام) به نزد معاویه آمد اما او در مدینه ساکن بود و در جنگهای جمل و صفین، البته با اجازه علی (علیه السلام) شرکت نکرد.

پس از ماجرای حکمیت، عقیل نامه ای به علی (علیه السلام) نوشت و از آن حضرت اجازه گرفت تا با فرزندان و خانواده اش به کوفه بیاید و در آنجا سکنی گزیند.

در یکی از خطبه های نهج البلاغه آمده است: عقیل بر درخواست خود پای فشاری و سخن خود را پیوسته تکرار می کرد. پس من به گفتارش گوش سپردم. او گمان کرد که من دین خود را به او فروخته و از روش خویش دست بر داشته ام و به دنبال او می روم پس آهن پاره ای برای او سرخ کردم ...

اینها تمام مطالبی بود که ما درباره برخورد و ارتباط علی (علیه السلام) با برادرش عقیل، بدان دست یافتیم و می توان مطالب ذکر شده را به صورت زیر جمع بندی کرد.

اول، چنان که سخن سعید بن عاص گواهی می داد، عقیل با فرزندانش در مدینه باقی مانده بود. همچنین نامه عقیل به علی (علیه السلام) نشانگر آن بود که وی با فرزندانش، در هنگام حمله ضحاک که پس از جریان حکمین رخ داد، در حجاز ساکن بوده و امیر مؤمنان (علیه السلام) به او فرمان می دهد که در همانجا با فرزندانش بماند و به سمت عراق حرکت نکند.

دوم، عقیل در زمان حیات علی (علیه السلام) به طرف معاویه نرفت بلکه پس از وفات آن حضرت، وی به سوی معاویه رفت. و دلیل ما بر این سخن نامه و جواب و نیز سخن

۱- همان ج ۲، ص. ۵۷۵.

سعید بن عاص است که پیش از این ذکر شد. سخن سعید نمایانگر آن است که عقیل در هنگام بر پایی جنگ صفین در حجاز حضور داشته و آن نامه و جواب نامه نیز دال است بر آنکه این قضیه پس از ماجرای حکمین و در آن مدت رخ داده که این ماجرا هم به روزهای واپسین خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) مربوط می شود. شاید کسانی که گفته اند عقیل در زمان حیات علی (علیه السلام) به سوی معاویه رفته، رفتن عقیل را پس از وفات علی (علیه السلام) اشتباها قبل از وفات وی ذکر کرده اند.

سوم، آیا عقیل در زمان خلافت برادرش به کوفه آمده است؟ می توان گفت: آری.

علی (علیه السلام) به پسرش حسن دستور داد تا عقیل را در نزد او بنشاند و برایش لباس و کفش نو بخرد. حسن نیز اوامر علی (علیه السلام) را اطاعت کرد. و عقیل فردای دومین روز با لباس و کفش نو به خدمت آن حضرت آمد. عقیل به آن حضرت گفت از این مساواتی که علی درباره خود و دیگر مسلمانان، در بخشش و عطایا، به اجرا گذارده خشنود نیست و او می خواهد به خاطر آنکه برادر خلیفه است، تفاوتی با دیگر مردم داشته باشد. پس باید به او بخششهای دیگری کرد. اما امیر مؤمنان (علیه السلام) برای خود خط عدل و مساوات میان مردم را پیش گرفته و در این کار از خود و دو فرزندش آغاز کرده بود. آن حضرت مانند دیگر مسلمانان از عطایای بیت المال بهره مند می شد و با فرزندانش نیز چنین رفتار می کرد و وقتی برادرش عقیل به نزد او در آمد آن حضرت در اکرام او غایت تلاش خویش را کرد و او را در نزد فرزندانش به منزله میهمان قرار داد و لباسهای نو در بر او کرد و چون عقیل خواستار عطایای زیاد شد فرمود: اینها سهم من بود که آنها را به تو دادم و این تمام چیزی بود که در وسع آن حضرت بود و نهایت جود و کرم و رأفت و شفقت آن حضرت بر عقیل را نشان می داد. امیر المؤمنین (علیه السلام) در پی ذخیره کردن مال نبود و نفقه خود و خانواده اش تنها از حقوق بیت المال تأمین می شد که آن را هم به عقیل بخشید. این تمام چیزی بود که علی (علیه السلام) مالك آن بود و خود را مهیا کرد تا بدون حقوق زندگی کند و حقوق دوم خود را از بیت المال نیز به وام به او داد. بنابر این، این سخن ما که گفتیم این

عمل علی (علیه السلام) نشانه غایت جود و شفقت آن حضرت بر عقیل بود، اصلا به عنوان مبالغه به شمار نمی آید. اما با این همه، عقیل راضی و قانع نشد و پیوسته در گرفتن سهم بیشتر از بیت المال، پای فشاری می کرد و سخن خود را تأکید می کرد و مانند کوری که به بدهکار خود در آویخته، آن حضرت را رها نمی کرد تا آنکه علی (علیه السلام) را در تنگنا قرار داد و آن حضرت راهی جز سرخ کردن پاره آهن و نزدیک کردن آن به بدن عقیل نیافت تا مگر او بدین وسیله عبرت گیرد. زیرا قانع کردن عقیل تنها از این طریق میسور بود و از اینجا دانسته می شود که علی (علیه السلام) در اکرام و نیکویی در حق عقیل، تا آنجا که در توان داشت، کوتاهی نکرد. کاری که علی (علیه السلام) با عقیل کرد، هیچ نشانی از سنگدلی و بی مهری در آن نیست، چنان که شاید در نگاه اول چنین به نظر آید. و ظاهرا عقیل وقتی به کوفه می آید فرزندان خود را نیز همراه می آورد تا موجبات دلرحمی علی (علیه السلام) را بیشتر فراهم آورد و سپس به همراه آنان به مدینه باز می گردد و لابد وقتی امیر مؤمنان (علیه السلام) حقوق خود را از بیت المال جدا کرد به همراه سهم عقیل، برای وی فرستاد. زیرا او در وعده و قولی که داده بود، خلاف نمی کرد.

از ماجراهای گوناگون عقیل چه در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام وچه بعد از ممات ایشان چنین به نظر می رسد، گاه از نظر عاطفی اظهار محبتی می کرد ولی آن قدرت بازدارندگی ایمان را دارا نبود که او را از نشستن در کنار معاویه و زبان درازی او، مهار کرده و دشمن را، خوشنود ننماید و خود آشکا را به معاویه اظهار داشت.

«برادرم برایم در دین بهتر است و تو در دنیایم. و من دنیا را برگزیدم و از خدا خواهانم که عاقبتم را به خیر کند.»

و امثال این حرکات و گفتارها، به هیچ وجه شایسته خاندان خود و فرزندی مانند حضرت مسلم علیه السلام و برادرانی که در کربلا به شهادت رسیدند، نبود.

مجلس ۴۱ ایمنان از عذاب خدا

روز قیامت یعنی روز حساب و محاسبه و روز دادگاه و محاکمه روز حضور تمام مردم جهان، برای رسیدن به نتایج اعمالشان، و روز خــوف و هراس و روز ترس ولرز و روز گرفتــاری در دســت مــأمورین الهی کـه نـه ذره ای ظلـم و ســتمی هســت و نه کوچکترین حق کشـی و اجحاف، بلکه هرچه پیش فرستاده شده، در برابر آدمی حاضر شده و با مقتضای آن رفتار خواهد شد، روز دریافت کیفر اعمال است و برخورداری از کرده های دنیا!!.

در آن روز تـب و لرز و روز واله و حیرانی چنـد گروه بـا آرامش و اطمینـان، بـدون کوچـک ترین نـاراحتی و سرگردانی، در صحرای محشر حاضر ولی مانند برق خاطف، ازآن عبور کرده و به مقصد نهائی (بهشت جاویدان) خواهند رسید.

در این موردآیات در قرآن کریم زیاد است که برای نمونه به تعدادی از آنها، متعرض می شوم.

۱- بَلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لا ـ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا ـ هُمْ يَحْزَنُونَ بقره: ۱۱۲ آری، کسی که روی خود را تسلیم خـدا کنـد و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است؛ نه ترسـی بر آنهاست و نه غمگین می شوند. (بنابر این، بهشت خدا در انحصار هیچ گروهی نیست.)

۲- مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ نمـل: ۸۹ کسـانی که کار نیکی انجام دهنـد پاداشـی بهتر از آن خواهند داشت؛ و آنان از وحشت آن روز درامانند!

۳- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ بقره: ۲۷۴ آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می شوند.

۴- إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳) أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ خالِدِينَ فِيها جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴) احقاف: کسانی که گفتند: «پروردگار ما اللّه است»، سپس استقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می شوند. ۱۴ آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند؛ این پاداش اعمالی است که انجام می دادند.

۵- إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰) نَحْنُ أَوْلِياؤُكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيها ما تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيها ما تَدَّعُونَ (۳۱) نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ (۳۲) فصلت: ۳۰ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است! ۳۱ ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است، و هر چه طلب کنید به شما داده می شود!

۳۲ اینها وسیله پذیرایی از سوی خداوند غفور و رحیم است!».

آنان که گفتند پروردگار ما خداست و روی حرفشان ایستادند و ایستادگی کردند و نان را به نرخ روز نخوردند و مانند تخته پاره به جهت هر بادی تمایل نکرده و رنگ عوض نکردند، و محکم و پابرجاایستادند و از زندان وشکنجه و اعدام، ترسی به خود راه ندادند، برای آنها نه ترسی و نه غمی، وجود ندارد و شاد وخرم، غرق در نعمتهای الهی، خواهند بود، چرا؟ چون خدای مهربان اعلام فرموده است: هَلْ جَزاءُ

الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ آیا پاداش خوبی، خوبی نیست.(۱)

حال گوش دهید به نمونه ای از مردان خدا و گویندگان رَبُّنَا اللَّهُ و استقامت ورزان، و مصداق بارز وروشن این آیات، عاشق و شیدای مولای مظلومان علی علیه السلام یعنی؛

شهید ابوذر غفاری

تاریخ شهادت: ۳۲ هجری قمری محل شهادت: ربذه مزار شهید: ربذه

ابوذر غفاری» (جندب بن جناده) از قبیله غفار در ربذه و از پیشگامان در اسلام بود. او را چهارمین یا پنجمین مسلمان تاریخ می دانند.

ابوذر از ساکنین شهر مکه نبود بلکه در اطراف آن شهر (در محلی بنام ربذه) می زیست. وقتی خبر ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را شنید به مکه شتافت و اسلام آورد، سپس به میان قوم خود بازگشت و حتی در جنگ های بدر و احد و خندق نیز شرکت نکرد. او پس از جنگ خندق به مدینه هجرت نمود.

پیامبر اسلام در مورد او فرمود: «خداوند ابوذر را مورد رحمت خویش قرار دهد. او تنها زندگی می کند، تنها می میرد و تنها محشور می شود.»

و نیز درباره صراحت و صداقتش فرمود: «در زیر آسمان آبی و بر روی زمین خاکی راستگوتر و صریح تر از ابوذر نیست.»

ابوذر پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از طرفداران سر

۱- أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ(۶۲) الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ(۶۳) لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ لا تَبْدِیلَ لِکَلِماتِ اللَّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ(۶۴) یونس: ۶۲ آگاه باشید(دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند! ۶۳ همانها که ایمان آوردند، و(از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می کردند. ۶۴ در زندگی دنیا و در آخرت، شاد(و مسرور) ند؛ وعده های الهی تخلّف ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ!

سخت امیرمومنان علی علیه السلام شد و از جمله چند نفری بود که از بیعت با ابوبکر خودداری کرد. می گویند: او در فتح بیزانس (روم شرقی) و قبرس، در سال ۲۳ قمری شرکت کرده و جزو سپاهیان مسلمانان بوده است.

ابوذر در دوره خلافت عثمان حیف و میل و بذل و بخشش های حکومت به بنی امیه را، که دید، به انتقاد و افشاگری علیه حکومت روی آورد. به همین دلیل به شام و سپس به ربذه تبعید شد. امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عمار و عبدالله بن جعفر او را به هنگام تبعید به ربذه مشایعت کردند.

ابوذر در سال ۳۱ یا ۳۲ قمری در ربذه در حالی که غیر از همسرش کسی در آن بیابان در کنارش نبود وفات یافت و عبدالله بن مسعود که با چند تن از افرادش از آنجا (برای حج تمتع) عبور می کرد، بر او نماز خواند و او را در همان جا به خاک سپرد.(۱)

جندب فرزند جناده از افراد قبیله «بنی کنانه» در سرزمین یمن بود. او قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از پرستش بت قبیله خویش «فلس» امتناع جست و به خداوند یکتا ایمان آورد. زمانی که خبر ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مکه شنید برادرش را به آنجا فرستاد تا اطلاعاتی به دست آورد اما پس از بازگشت برادر، برای اطمینان خاطر راه مکه را در پیش گرفت و به مدت سه روز در خانه امیر مؤمنان (علیه السلام) مهمان گشت.

آنگاه در مورد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از امام علی (علیه السلام) سؤالاتی کرد و با راهنمایی امام (علیه السلام) به خانه ارقم رفت. ابوذر در شمار اولین نفرات به اسلام ایمان آورد و با وجود منع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر اظهار آشکار به اسلام در میان قریش کنار مسجدالحرام فریاد زد: لااله الاالله، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، وی تا زمان هجرت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه، در زادگاهش ماند و بعد از تشکیل حکومت اسلامی به مدینه مهاجرت کرد

۱- الاصابه ج ۴، الاستیعاب ج ۴، اسد الغابه ج ۶، دایره المعارف بزرگ اسلامی ج ۵، دایره المعارف تشیع ج ۱

ابوذر در جنگ های غابه، حنین، کرز بن جابر فهری، فتح مکه و تبوک در رکاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و همراه مسلمین جنگید و پسرش را در نبرد غابه از دست داد. در زمان جنگ خیبر او به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شهر ماند. بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جرگه یاران و شیعیان امیرمؤمنان (علیه السلام) پیوست و هیچ گاه با خلفای سه گانه بیعت نکرد. در زمان خاک سپاری دختر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نیز او امام علی (علیه السلام) را یاری رساند و در مراسم تشییع حاضر شد. ابوذر در هنگام حکومت عثمان به علت مخالفت با او به شام تبعید شد، اما بعد از مدتی به اصرار معاویه و ترس از قیام و شورش مردم به مدینه بازگردانده شد. عثمان که تحمل شنیدن سخنان او را نداشت و او را خطری بزرگ برای خلافت جائر خود می دانست به ربذه تبعید کرد و مردم را از مشایعت او برحذر داشت. ولی امیرمؤمنان (علیه السلام) به همراه حسین (علیه السلام)، عبدالله بن جعفر و عمار یاسر او را تا دروازه های شهر بدرقه کردند. ابوذر روایتگر راستگوی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرانجام در سال ۳۲ ه. ق غریبانه در صحرای ربذه جان سپرد و مردانی با ایمان مانند حذیفه بن یمان و مالک اشتر که از آنجا (برای حج) می گذشتند او را به خاک سپردند.(۱)

البته در این منابع او را از قبیله بنی کنانه و اهل یمن می دانند ولی مشهور، زادگاه اورا ربذه از نزدیکی های مکه ذکر کرده اند به این روایت توجه فرمائید

اسلام آوردن این شخصیت والای اسلامی را روضه کافی ص ۲۹۸- ۲۹۷ و امالی شیخ صدوق ص ۲۸۹- ۲۸۷ از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام این گونه روایت کرده که خلاصه اش این است.

روزی اباذر گوسفندانش را به چرا برده بود که گرگی حمله کرد، او از هرطرف گرگ را زد بیرون کرد از طرف دیگر حمله نمود در آخر گفت: من گرگی خبیث تر و

۱- تلخیص و تنظیم از کتاب تاریخ یعقوبی جلد ۱ کتاب تاریخ یعقوبی جلد ۲ کتاب نهج البلاغه، کتاب مروج الذهب جلد ۱ کتاب الجمل شیخ مفید.

شرتر از تو ندیده بودم، گرگ به زبان درآمد و گفت: شرّ منّی و اللّه أهل مکّه بعث اللّه الیهم نبیّاً فکذّبوه و شتموه به خدا قسم از من شرتراهل مکه هستند که خداوند پیغمبری در میان آنها مبعوث کرده آنها اورا تکذیب کرده و شتم نمودند.

اباذر گوسفندانش را به خانه آورده و به خواهرش (درکافی لامرئته به زنش) گفت: قمقمه و انبان غذا و عصای مرا بیاور و گرفت و با سرعت راهی مکه شد و در کنار کعبه که بزرگان قریش نشسته بودند، آمد و دید پشت سر آن حضرت بدگوئی می کنند تا نزدیک غروب، یکی گفت: بس کنید عمویش آمد، دید ابوطالب آمد و نشست دیگر حرفی نزدند و فقط او رشته کلام را به دست گرفت، تااین که بلند شد به خانه برود، اباذر آمد و گفت: می خواهم به برادر زاده ات ایمان آورم، روز بعد حضرت او را وسیله عمویش حمزه و پسرعمویش علی علیه السلام به محضر پذیرفت و ایمان آورد.

حضرت فرمود: به خانه ات برگرد و هروقت شنیدی من به مدینه هجرت کرده ام آنجا پیش من می آئی و چون پسر عمویت بعد از بیرون آمدنت فوت کرد و وارثی جز تو ندارد، اموال اورا هم تحویل بگیر، اباذر وقتی که مرگ پسرعمویش را شنید ایمانش بیشتر قوت گرفت، زیرا به خودش فکر کرد این شخص ازکجا می دانست من پسر عموی بی وارث دارم و چگونه فهمید که بعد از من فوت شده است.

حضرت بعداز آنکه به مدینه هجرت نمود، اباذر هم به مدینه آمد و عاشق جانباز امیرمؤمنان علیه السلام شد و تا آخر عمر هم از ولایت و حقوق او دفاع نمود. زمانی که در تبعید شام بود و با بیان های آتشین خود معاو یه را رسوا ساخت، معاویه اورا به جبل عامل (جنوب لبنان) تبعید نمود که به مرکز حکومتش دسترسی نداشته باشد، ابوذر در آن منطقه نیز ساکت ننشست به تبلیغ ولایت و مقام عظمای امیرمؤمنان علیه السلام و نشر فضایلی که شفاهاً و روبرو درباره او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود، شروع نمود و در زمان کوتاه، گروهی رابه زیر لوای تشیع و علی دوستی آورد (بدینجهت نخستین جائی که اهلش ولایت امیرمؤمنان علیه السلام را پذیرفت، جبل عامل جنوب سر زمین

لبنان بود). خبرها به معاویه رسید، جریان را به عثمان نوشت، او هم دستور داد، او را به شتر لنگ برهنه بی جهاز سوار نماید و پاهایش را زیر شکم شتر ببندد و یکی از دشمنان او را به او مأمور نماید، شب و روز براند و به مدینه رساند،

دستور اجرا شد و اباذر در حالی به مدینه رسید که گوشت رانهایش، در اثر بسته شدن پاها به زیر شکم شتر، ریخت!!.

عثمان او را احضار کرد و از او پرسید ای اباذر ترا به خدا به چند سؤال من جواب درست و صحیح بده، کدام شهر را زیاد دوست داری؟ گفت: مکه چون در آن مسلمان شده ام بعد کدام گفت: مدینه، کدام شهر را دشمن می داری؟ گفت ربذه چون دوران کافری من در آن سپری شده بود، گفت: سه روز مهلت داری باید به ربذه بروی بعد از سه روز اگر در مدینه پیدات شود برخورد سختی خواهی دید، اباذر گفت اقلًا اجازه بده به کوفه یا بیت المقدس بروم، گفت نمی شود باید به ربذه بروی.

حکم تبعیدش به ربذه را، صادر کرد و اعلام نمود، هرکس او را بدرقه نماید مجازات سنگین خواهد دید، بدینجهت کسی او را بدرقه نکرد.

خبر به مولای متقیان رسید حسنین و عقیل و عمار یاسر و و عبدالله بن جعفر و ابن عباس، از اصحاب را خواست که باهم به بدرقه اباذر بروند، گفتند: عثمان قدغن کرده و عصبانی می شود، فرمود: عصبانیت او به من مانند عصبانیت اسب به دهنه لجامش است، آمدند با ناراحتی تمام با اندوه فوق العاده و گریه کنان، او را بدرقه کردند.

مروان بن حکم آمد که مانع شود، حضرت به روی مرکب او زد و برگردانید.

اباذر درصحرای ربذه عیالش و پسرش را از دست داد و بالای سر او روبه آسمان کرد و گفت: خدایا براین بنده خود، تکالیفی نسبت به خودت و من که پدرش هستم واجب کرده ای، من با بندگیم ازحقوق خود گذشتم، توهم با آن بزرگواریت اورا ببخش و بیامرز که تو صاحب بخش و کرمی.

پس ازمـدت کوتاه اموالش هم از بین رفت و خودش هم مریض شـد و افتاد و رو به قبله، دراز کشـید و با خـدا شـروع به راز و نیاز کرد، دخترش گفت: پدر مرا در این بیابان، به چه کسی می سپاری و ترا کهِ دفن می نماید من که عاجزم؟!.

گفت: دخترم در غزوه تبوک از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم درباره من فرمود:

یا اباذر تعیش وحـدک و تموت وحـدک و تبعث وحدک و تدخل الجنّه وحدک یسعد قوم من أهل العراق یتولّون غسـلک و تجهیزک و دفنـک، تنها زنـدگی می کنی و تنها از دنیا می روی و به محشـر تنها می آیی و ببهشت تنها وارد می شوی و عـده ای از مؤمنین عراق ترا غسل داده و نماز خوانده و کفن و دفن می نمایند، بعداز آن که من مردم برو کنار راه عراق بنشین وقتی که قافله حجاج عراق رسید، خبر مرگ مرا به آنها بگو.

دختر اباذر می گویـد: دیـدم پـدرم چشم باز کرد و گفت: روشن مباد چشـمی که از دیـدن تو ناراحت شود، فهمیدم باعزرائیل حرف می زند.

پدر از دنیا رفت و آمدم کنار راه عراق نشستم وقتی که قافله حجاج رسید و بلند شده (و دو دست به سرگذاشت) و مرگ پدر را به آنها خبر داد، آنها خود را از مرکب هایشان پائین انداختند و می گریسـتند و می گفتند: خدایا ببین به چه روزی مانده ایم بهترین صـحابه رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم باچه روزی از دنیا رفته و چگونه بیکس دربیابان مانده است، هرکدام از آنها که عبـدالله مسـعود و مالک اشتر هم بودنـد، گفتنـد: کفن او را من می دهم ولی درنهایت موافقت کردنـد مشترکاً بدهند، بااحترام تمام غسل داده و نماز خوانده و دفن کردند و دختراورا نیز بانوازش فراوان با خود بردند.(۱)

بمیرم به مظلومیت تو ای سرور شهیدان ای حسین علیه السلام، اباذر صحابه رسول خدا

۱- گلچینی و تلخیص از بحارالانوار: ج ۲۲ ص ۳۹۳ تا ۴۳۷ ازمنابع گوناگون مانند علل الشرایع: ۷۰- ۶۹ و مجالس مفید: ص ۹۸- ۹۵ و امالی صـدوق: ۲۸۹- ۲۸۷ وتفسـیر قمی: ص ۲۷۰ و تفسـیر امـام: و اصول کافی: ۲/ ۱۳۴ و ۲ ۴۵۸ و ۵۸۷ و رجال کشـی: ص ۱۹ و روضـهالواعظین: ۲۴۵ و معـانی الاخبـار: ۵۶ و روضـهالکافی: ۲۹۸ و الاختصــاص: ص ۱۳- ۱۲ و شـرح نهج البلاـغه ابـن ابی الحدیـد: ۲ / ۲۱۸- ۲۱۷ و ۳۷۸- ۳۷۵ و واقـدی: و کشـف الیقیـن: ۲۰۲- ۲۰۱ و دعـوات الراونـدی خطی و المحاسن: ۶۲۶.

صلی الله علیه و آله و سلم بود برای کفن و دفن او غوغا کردند و هریکی می گفت: من می دهم، در نهایت همگی در کفن او شریک شدنـد، ولی تو جگر گوشه او بودی و در آغوش او بزرگ شـدی و در زیر نظر او تربیت یافتی، آن قوم از خدا بی خبر حتی نگذاشتند پیراهن کهنه که از زیر لباست پوشیدی آن را نبرند، آن را هم بردند و بی غسل و بی کفن دفن شدی.

دختر اباذر را با احترام و دلداری بردند ولی دختر تو را باتازیانه ازتو جداکردند.

و با سـیلی، به کجاوه بی پوشش سوار کردند و از کربلا حرکت دادند، دیدند یکی از دخترانت سرش را از کجاوه بیرون آورد و به خاک کربلا این گونه خطاب کرد.

ألایاکربلا نودعک جسماً***بلا کفن و لاغسل دُفینا

ألایاکربلا نودعک روحاً***لأحمد والوصی مع الامینا

آگاه باش ای کربلا جسمی رادر تو به امانت می گذاریم که بی غسل و بی کفن در صحرا ماند، آگاه باش ای کربلا ما روحی را به تو امانت می سپاریم که مخصوص پیغمبر و وصی او با جبرئیل است.

سپس رو به جنازه شریف گرفت و گفت: بابا خدا حافظ!!.

ألا لعنه اللّه علی القوم الظالمین.

مجلس ۴۲ مقام شهداء

آیات قرآن و روایات بزرگان دین و رسم زندگی مؤدبانه و خواست وجدان سالم، بر این حکم می نماید که اگر کسی درباره کس دیگر، نیکی و خوبی نماید، او هم در مقابل باید بهتر از آن یا مانند آن را، انجام دهد و جبران نماید.

حال اگر این خوبی یا خدمت جانی باشد نه مالی، دیگر قیمتی ندارد که جبران

شود، حداقل طرف مقابل باید هرچه می تواند، در باره او نیکی و خدمتی نماید که شایسته تقابل باشد.

این برنامه در میان زندگی روز مره جوامع بشری است، تا می رسیم به جریان ایثار و گذشت در راه خدا که اگر کسی با قطع نظر از مال، جانش را در راه خدا، فدا کند، خداوند دربرابرآن، کمترین چیزی که عنایت نموده اینست که.

۱- آنها مرده نیستند بلکه زنده اند، ۲- در پیش خدا روزی داده می شوند، ۳- شاد و خوشحالند، ۴- به بازماندگان و آنان که به آنها ملحق نشده اند، بشارت می دهند که، ۵- ترس و اندوهی، برایشان وجود ندارد، ۶- بشارت می دهند به نعمت و فضل خدا برایشان و امتیازات فراوانی که به آنها، اختصاص داده مانند این که نباید به شهید غسل دهند و کفن نمایند چون خون شهید غسل او و کفنش لباس اوست.

پس شهداء زنده اند اللّه اکبر

به آیه مبارکه در این مورد دقت نمائید.

۱- وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ وَ لکِنْ لا تَشْعُرُونَ بقره:. ۱۵۴ و به آنها که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگویید! بلکه آنان زنده اند، ولی شما نمی فهمید!

۲- وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ (۱۶۹) فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (۱۷۰) یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَهٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِینَ (۱۷۱) (ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. ۱۷۰ آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و بخاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده اند [مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقتند؛ (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند؛ و می دانند) که

نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت.

۱۷۱ و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند؛ و (می بینند که) خداوند، پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند؛ (نه پاداش شهیدان، و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند).

پس شهداء دارای امتیازات ممتازی اند که در اقشار دیگر مردم، وجود ندارد مگر گروه علماء که در روایت نبوی، مداد علماء را از خون شهداء، أفضل دانسته است زیرا شهادت شهداء در اثر تعلیمات و نوشته های علما و تربیت یافتگان آنهاست که

در مواقع لزوم، در راه دین از جان خود گذشته و در طبق اخلاص می گذارند و تقدیم معبود خود می نمایند.

یکی از شاخص ترین به دست آورندگان این افتخارات ممتاز الهی میثم تمار است.

میثم تمار

میثم تمار فرزند یحیی و اهل سرزمین «نهروان» منطقه ای میان عراق و ایران بود. بعضی او را ایرانی و از مردمان فارس دانسته اند. به او «ابو سالم» هم می گفتند. لقب «تمار» (خرما فروش) را هم ازآن جهت به او می گفتند، که در کوفه خرمافروش بود. ابتدا، غلام زنی از طایفه «بنی اسد» بود. حضرت علی علیه السلام او را از آن زن خرید و آزادش کرد. که بعد از آن از یاران و شاگردان آن حضرت شد. همچنین وی از اصحاب پیامبر اسلام به شمار آمده است، میثم تمار شش پسر و نوه های بسیاری داشت. پسران وی عبارت بودند از: عمران، شعیب، صالح، محمد، حمزه و علی.

میثم تمار، علاوه بر آن که خود، مسلمان و شیعه ای خالص بود، خاندانش نیز از رجال و بزرگان شیعه بودند. آنان هم بطور عمده همچون وی در راه اهل بیت پیامبر اسلام بودند و بیشتر آنان در شمار راویان احادیث اهل بیت نام برده شده اند. امامان

شیعه هم، به میثم و فرزندانش اظهار محبت و علاقه کرده و از آنان تجلیل نموده اند.

صالح از اصحاب حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام و شعیب از اصحاب امام صادق بود. حتی امام باقر علیهما السلام به صالح گفت: «من به شما و پدرتان علاقه بسیار دارم.». عمران هم، از اصحاب امام سجاد و باقر و صادق علیهم السلام بود.

اولین برخورد حضوری و دیدار میثم با حضرت علی علیه السلام در دوران خلافت علی علیه السلام انجام گرفت. به دنبال همین برخورد و ملاقات بود که علی علیه السلام، تصمیم گرفت میثم را از صاحبش بخرد و سپس وی را آزاد کند. سرانجام با آن تصمیم، میثم به آزادی رسید.

در اولین ملاقات علی (علیه السلام) با میثم، چنین گفتگویی انجام گرفت: علی (علیه السلام) پرسید:- نامت چیست؟ سالم.- فرمود: از رسول خدا شنیدم که پدرت نام تو را «میثم» گذاشته است، به همان نام برگرد و کنیه ات را «ابو سالم» قرار بده.- (میثم گفت:) خدا و رسول و امیرمؤمنان راست گفتند.

آشنایی میثم با مولایش علی- علیه السلام برای او توفیقی بزرگ و سعادتی ارزشمند بود. از این رو به شاگردی در مکتب علی (علیه السلام) گردن نهاد و دریچه قلبش را به روی معارف علوی گشود و جان تشنه اش را از چشمه زلال علوم آن حضرت سیراب کرد. آن حضرت هم با مشاهده استعداد روحی و زمینه مناسب وی دانش و آگاهی های بسیاری را به او آموخت و میثم را با اسرار و رازهای نهانی آشنا ساخت و از این رو میثم از علومی بهره مند و برخوردار بود که فرشتگان مقرب و رسولان الهی از آن آگاه بود.

میثم، علم تفسیر قرآن را نزد علی- علیه السلام فراگرفت و از معارفی که از آن حضرت آموخته بود کتابی تدوین کرد که کتابش را پسرش از او روایت کرد. به همین جهت، میثم یکی از مؤلفان شیعه به حساب می آید. صاحب سرّ امیرالمؤمنین بود و آن حضرت، وی را به طریق فهمیدن حوادثی که در آینده، اتفاق خواهد افتاد، آشنا کرده بود و میثم، گاهی برخی از آنها را برای مردم، بازگو می کرد و مایه اعجاب

دیگران می شـد. این دانش و آگـاهی از عـاقبت افراد و پیشگویی هـا در اصـطلاح به «علم اجـل» یا «علم منایا و بلایا» معروف است، که امامـان معصـوم به کسـانی که آمـادگی و اسـتعداد و رازداری و ظرفیت و کشـش آن را داشـتند، می آموختنـد. میثم تمـار، دست پرورده این مکتب بـود. هرچنـد که اشـخاص فرومـایه و مغرض، یـا جاهـل و نـادان. او را به دروغگـویی متهم می کردند.

روزی «ابو بصیر» به امام صادق- علیه السلام عرض کرد: شما چرا از یاد دادن علم به من مضایقه می کنید؟!

فرمود: چه علمی؟ علمی که امیرالمؤمنین- علیه السلام به میثم یاد داده بود.

فرمود: تو میثم نیستی. آیا شده است تا به حال من مطلبی به تو بگویم و تو افشا نکرده باشی؟

نه یا ابن رسول الله!

پس رازدار چنان علوم نمی باشی!

میثم، پیش از شهادت از آن با خبر بود و آن را از مولایش علی (علیه السلام) شنیده بود.

این که میثم، از شـهادت خویش، خـبر داشت و حتی جزئیـات آن را هم از زبـان مولاـیش شـنیده بود، دلیـل دیگری بر عظمت روح و ظرفیت بالا و قدرت ایمان او بود.

میثم، با این روحیه بالا و شهادت طلب، مدافعی بزرگ از حریم حق و خط ولایت بود.

مردم کوفه و مدینه پذیرای سـخنان میثم بودند و زبان حقگو و فضـیلت گستر میثم، همواره در هرجا به نشـر و بیان فضایل علی (علیه السـلام) گویا بود، تا کوشـش دشمنان امام در پنهان ساختن فضیلت های آن حضرت، کمتر به نتیجه برسد. این، سفارش خود امام به میثم بود که فضایلش را نشر دهد.

صالـح- یکی از فرزندان میثم- نقل کرده است که: پدرم گفت: روزی در بازار بودم، «اصبغ بن نباته» یکی از یاران علی (علیه السلام) نزد من آمد و با حالتی شگفت زده

گفت: ای وای ... میثم! من از امیرمؤمنان سخنی دشوار و عجیب شنیدم.

گفتم: چه شنیدی؟

گفت: شنیدم که می فرمود: «حدیث و سخن اهل بیت، بسیار سنگین و دشوار است، و آن را جز فرشته ای مقرب یا پیامبری صاحب رسالت یا بنده مؤمنی که خداوند، دلش را برای ایمان آزموده است، توان تحملش را ندارد و به درک عمق آن نمی رسد.»

فوری برخاسته، خدمت حضرت علی (علیه السلام) رفتم و از او نسبت به کلامی که از «اصبغ» شنیده بودم، توضیح خواستم. حضرت، تبسمی کرد و فرمود: بنشین! ای میثم! آیا هر صاحب دانشی می تواند هرعلمی را حمل کند و بار آن را بکشد؟! خداوند وقتی به فرشتگان گفت: که می خواهم در زمین، جانشینی قرار دهم، فرشتگان گفتند: خدایا آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد کند و خون بریزد؟!.

آن گاه به داستان حضرت موسی و خضر و سوراخ کردن آن کشتی و کشتن آن غلام اشاره ای کرد و فرمود: پیامبر ما در روز غدیرخم دست مرا گرفت و فرمود:

«خدایا! هرکه را من مولایش بودم، علی مولای اوست.» ولی جز اندکی که خداوند، نگاهشان داشت، آیا دیگران این کلام پیامبر را به دوش کشیدند و فهمیده و عمل کردند؟ پس بشارت باد بر شما! که با آنچه از گفته پیامبر حمل کردید و به آن متعهد ماندید، خداوند به شما امتیازی بخشید که به فرشتگان و رسولان نداد. پس بدون پروا و گناه فضیلت ما و کار بزرگ و شأن والای ما را به مردم بازگویی کنید

در آن عصر خفقان که نشر و پخش فضایل علی «علیه السلام) جرم محسوب می شد و ممنوع بود، میثم، رهنمود ارزنده ای از آن حضرت فراگرفته، کوشید تا پای جان به آن عمل کند.

میثم، با خبری که امام، به او داده بود، می دانست که پس از شهادت مولا او را گرفته و بر شاخه نخل به دار خواهند کشید؛ حتی آن درخت را هم می دانست.

گاهی هنگام عبور از کنار آن درخت، علی (علیه السلام) به او می فرمود: ای میثم! تو

بعدها بـا این درخت، ماجراها خواهی داشت ... این درخت خرما را به چهار قسـمت، تقسـیم کرده و تو را از قسـمت چهارم به دار می آویزند. از این رو، میثم، خیلی وقتها پیش درخت آمده و در کنارش نماز می خواند و می گفت: مبارکت باد ای نخل! مرا برای تو آفریده اند و تو برای من روییده ای و همواره به آن نخل نگاه می کرد

روزی که ابن زیـاد، حاکم کوفه شـد، هنگام ورود به شـهر، پرچمش به شاخه ای از آن درخت نخل، گیر کرد و پاره شـد. ابن زیـاد از ایـن پیش آمـد، فـال بـد زد و دسـتور داد کـه آن را بریدنـد. نجاری آن را خریـد و به چهـار قسـمت درآورد. میثم به فرزندش صالح گفت: نام من و پدرم را بر چوب آن نخل، حک کن!.

صالـح می گوید: نام پدرم را آن روز بر آن چوب، نوشـتم. وقتی ابن زیاد، پدرم را به دار آویخت، پس از چند روز، چوبه دار را دیدم، همان قسمتی از آن نخل بود که نام پدرم را بر آن نوشته بودم!.

میثم، بیـانی رسـا داشت و در نطـق و سـخن، توانـا و فصیـح بود. سـخنوری میثم تمـار را از این واقعه که نقـل می شود می توان دریافت:

در بـازار، میثم، رئیس صـنف میوه فروشان بود. هرگاه قرار بود در جایی و نزد کسـی و یا موقعیت مهمی، سـخنی گفته شود از میثم تمـار می خواسـتند که سـخنگویشان باشـد. گروهی از بازاریان نزد میثم رفتنـد تا باهم به عنوان شـکایت از حاکم و عامل بازار، پیش «ابن زیاد» بروند که والی شـهر کوفه بود. در این برخورد و دیدار با ابن زیاد میثم بود که به نمایندگی از دیگران با رشادت به سزایی سخن گفت. خود میثم در باره این دیدار و سخن ها می گوید:

«ابن زیاد، با شنیدن گفتارم به شگفتی افتاد و در سکوت فرورفت.»

همین بیان صریح و حقگویی آشکار باعث شد که از میثم کینه ای در دل ابن زیاد بماند.

پیشوایـان دین مـا- که درود خـدا بر آنـان بـاد- آشـنایی شان با قرآن از علم الهی سرچشـمه می گرفت و از آن معارف والا به شاگردان و اصحاب خویش به تناسب

فهم و استعداد آنان می آموختند. میثم تمار، یکی از این شاگردان والا مقام درمکتب تفسیری علی (علیه السلام) بود. میثم علم تاویل معانی قرآن را از آن حضرت فرا گرفت و در قرآن شناسی، دانا و بصیر گردید.

روزی میثم با «ابن عباس»- مفسر قرآن و شاگرد علی (علیه السلام)- در مدینه دیدار کرد و به او گفت: آنچه از تفسیر قرآن می خواهی، بپرس! من تمام قرآن را نزد علی (علیه السلام) فراگرفتم و آن حضرت تاویل قرآن را به من تعلیم فرمود. ابن عباس که مراتب فضل و علم و تقوای میثم را می دانست، کاغذ و دواتی طلبید تا سخنان میثم را در باره تفسیر قرآن بنویسد. میثم پیش از بیان تفسیر، گفت: ای ابن عباس! چگونه خواهی بود وقتی که مرا مصلوب و به دار آویخته ببینی، نهمین نفری که چوبه دارش هم کوتاهتر از دیگران است؟ ....

ابن عباس گفت: کاهن هم که هستی؟! و خواست که کاغذ را پاره کند.

ابن عباس از علم به آینده بی بهره بود، و چون چنین خبر و پیشگویی را از میثم شنید که از جزئیات شهادتش خبر می دهد، برایش غیر قابل هضم بود، از این جهت. این گونه برخورد کرد. اما میثم گفت: آرامتر! ... آنچه را از من می شنوی بنویس و نگهدار! اگر آنچه می گویم راست بود، نگاهش دار و اگر باطل بود، آن گاه پاره اش کن .... و ابن عباس پذیرفت که چنان کند.

با آن استعداد خاص و موقعیت خوبی که میثم داشت، احادیث زیادی از علی (علیه السلام) شنیده بود، و آن گونه که از گفته های پسرش بر می آید، حتی کتابی که مجموعه ای از احادیث بود تالیف کرده است، لیکن متاسفانه از نوشته های او چیزی باقی نماند و راویان دیگر هم به خاطر درک نکردن موقعیت و اهمیت آن به نقل از وی نپرداختند و بیشتر آنها از دسترس دور ماند. فقط اندکی از روایات میثم در کتابهای حدیث نقل شده است. پسرانش یعقوب و صالح از نوشته های او روایت نقل می کردند

میثم را به دار آویختند. میثم مرگ را به چیزی نمی گرفت و چنان عادی و

بی اعتنـا، آن را تلقی می کرد که بر خشم دشـمن می افزود. میثم تمـار بر فراز دار بـا صـدایی رسا مردم را برای شـنیدن حقایق اسـلام و احادیث سـری علی (علیه السـلام) فرامی خوانـد. میثم می گفت: هرکس می خواهـد حـدیث مکنون و ارزشـمند علی (علیه السلام) را بشنود، پیش از آن که کشته شوم بیاید. من شما را از حوادث آینده تا پایان جهان، خبر می دهم. مردم مشتاق، پیرامون او جمع می شدند. میثم از فراز منبر «دار» برای انبوه جمعیت، سـخن می گفت. فضایل و شایستگی های اهل بیت پیامبر و دودمان علی (علیه السلام) را بازگو می کرد و خیانتها و فسادهای بنی امیه را فاش می ساخت.

بیان حقایق و افشاگریهای میثم، در آن آخرین لحظه های حیات و از بالای دار، چنان مؤثر و تکان دهنـده بود که به «ابن زیاد» خبر دادند: این بنده، شما را رسوا کرد.

گفت: به دهانش لجام بزنید. و میثم، اولین کسی بود که در راه اسلام بر دهانش لجام زده شد.

پس از آن، زبان حقگوی او را، که به صراحت روز و به برندگی شمشیر بود، بریدند. آن کس که مامور بریدن زبانش بود، به میثم گفت: هرچه می خـواهی بگـو! امیر فرمـان داده است که زبـانت را قطع کنم. میثم گفت: فرزنـد زن تبهکـار- عبیـدالله بن زیاد- خیال کرده است که می تواند من و مولایم را دروغگو معرفی کند! این است زبان من.

و آن مزدور، زبان میثم را از کامش برآورد

میثم به همـان حالت بود، تا این که فردایش، از بینی و دهان او خون غلیظ می آمـد و بـدین صورت، طبق آن پیشـگویی، موی سفید صورتش با خون سرخ، رنگین شد.

روز سوم، مردی نزدیـک میثم آمـد و بـا نیزه به او اشاره کرد و گفت: به خـدا قسم می دانم که اهل عبادت بودی و شـبها را به مناجات به سـرمی بردی. آن گاه با نیزه، چنان ضـربتی بر پهلو یا شـکم میثم فرود آورد که پیکرش دریـده شد و جان پاک آن اسوه صبر و مقاومت و رشادت به افلاک شتافت و میثم با روح بلندش معراجی

والاتر را آغاز کرد؛ که هم اکنون هم، آن طیران معنوی ادامه دارد و با هر درودی که از سوی خداجویان پاکدل و وارسته، نثار آن شهید راه فضیلت می گردد، مقام و رتبه اش در فردوس اعلا و نزد پروردگار، بالاتر می رود.

این بود خلاصه ای از ایمان و شخصیت و علم و بیان میثم، باز به قسمت دیگر از حالات این بزرگوار، توجه فرمائید.

میثم بن یحیی تمّار بابیان دیگر،

(یعنی سخنرانان محترم می توانند هرکدام از این دو مسیررا انتخاب نمایند).

میثم از خواص اصحاب و از یاران سرّ علی علیه السلام به شمار می آمد.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«میثم برده زنی از بنی اسد بود. علی علیه السلام او را خریداری کرد و آزاد نمود ولی او به گونه ای دیگر اسیر شد، اسیر ولای علی و محبت و عشق او.

وی شیفته آن بود که از محضر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) علم و حکمت بیاموزد. از این رو دل و جان خود را دربست در اختیار معارف علوم علوی گذاشت. حضرت (علیه السلام) نیز که او را لایق و با استعداد یافت، دانش و حکمت های فراوانی به وی آموخت، حتی برخی اسرار را که به هر کس نمی توان گفت و آگاهی از حوادث آینده و بلاها و فتنه های زمانه را در اختیار او گذاشت. از این رو میثم تمّار را (صاحب سرّ) امیر المؤمنین می دانند.(۱)

او به مقدار قابلیت و ظرفیت خویش از محضر امام علی علیه السلام علم آموخت و آن حضرت او را به برخی از اخبار غیبی و اسرار نهان آگاه ساخت تا جایی که ابن عباس از محضر میثم استفاده می کرد.

ابن حجر عسقلانی درباره میثم تمّار می نویسد:

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/ همان/ ص ۲۹۲؛ رجال کشّی/ ص ۸۶

میثم در سال آخر عمرش به مکّه مشرف شد و در مدینه خدمت امّ سلمه همسر رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله رسید و گفت و گویی میان ایشان صورت گرفت.

(و از احوال امام حسین علیه السلام پرس و جو کرد. ام سلمه به وی گفت: بسیار می شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سفارش تو را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود. امام حسین علیه السلام نیز تو را بسیار یاد می کند).

وقتی او به کوفه برگشت و دست گیر و زندانی شد، به مختار ثقفی که او نیز در زندان بود، این گونه می گوید:

إنّک ستفلت وتخرج ثائراً بدم الحسین فتقتل هذا الّذی یرید أن یقتلک؛(۱)

تو به زودی آزاد خواهی شد و از مرگ نجات می یابی و انتقام خون حسین علیه السلام را از کسانی که قصد جان تو را کرده اند خواهی گرفت.

در همان سال، یعنی آخر سال ۶۰ هجری، ده روز قبل از ورود امام حسین علیه السلام به عراق، توسط عبیدالله بن زیاد دستگیر شد و به همان نحوی که امام علی علیه السلام خبر داده بود به دار آویخته شد و به شهادت رسید.

او اولین مسلمانی بود که به هنگام قتل بر دهانش لگام زده شد.(۲)

ابن حجر عسقلانی و شیخ مفید و عده ای دیگر از مورخان نوشته اند:

«حضرت علی علیه السلام روزی به میثم گفت: تو بعد از من دستگیر می شوی و به دار آویخته خواهی شد. روز سوم از بینی تو خون خواهد آمد و محاسنت از آن خون خضاب خواهد شد. تو بر در خانه عمرو بن حریث، جزء آن ده نفری خواهی بود که به دار آویخته می شوند. چوبه دار تو از همه آنها کوتاه تر است. سپس حضرت آن نخله را به وی نشان داد و فرمود: تو بر آن به دار آویخته خواهی شد. میثم همواره کنار آن نخل می آمد و نماز می خواند و با آن نخل سخن می گفت. و به عمرو بن

۱- الارشاد/ ج ۱/ ص ۳۲۴

۲- اعیان الشیعه ج ۱۰، معجم رجال الحدیث ج ۱۹، تنقیح المقال ج ۳.

حریث می گفت: من همسایه تو می شوم، برای من همسایه خوبی باش. عمرو به او می گفت: آیا می خواهی خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم را بخری و نمی دانست که منظور میثم چیست.(۱)

این روایات نشان دهنده مقام معنوی میثم تمار در نزد حضرت علی علیه السلام می باشد به گونه ای که حضرت اخبار زندگی و آینده وی را برایش بیان می کند.

در روایتی آمده است: «پس از آنکه میثم را نزد ابن زیاد آوردند، ابن زیاد به او گفت: تو باید از علی علیه السلام برائت بجویی و از او بدگویی کنی ... و الا دست و پایت را قطع می کنم و تو را به دار می آویزم میثم می گوید: من گریه کردم. ابن زیاد از علت گریه من سؤال کرد. گفتم: از قول و عمل تو گریه نمی کنم. از شکی که آن روز از خبر مولایم بر من عارض شد گریه می کنم. ابن زیاد پرسید: مگر مولای تو چه گفته؟

سپس میثم جریان را نقل کرد، ابن زیاد گفت دست و پایت را قطع می کنم. اما زبانت را باقی می گذارم تا دروغ تو و مولایت را آشکار سازم. سپس دست و پای او را قطع کرد و او را بالای دار برد. او در بالای دار صدا می زد؛ ای مردم هر کسی می خواهد احادیث علی علیه السلام را بشنود جلو بیاید. مردم جمع شدند. عمرو بن حریث به عبیدالله بن زیاد گفت: می ترسم او دل های مردم کوفه را دگرگون کند و آن ها بر علیه تو خروج کنند. عبیدالله دستور داد: برو زبانش را قطع کن سپس زبان او را قطع کردند و میثم به شهادت رسید».(۲)

خدمات میثم

میثم یکی از فقیه ترین و عالم ترین اصحاب حضرت علی می باشد. او علم تفسیر قرآن، علم غیب، علم حدیث را در مکتب علی (علیه السلام) فرا گرفت و در زمینه های مختلف به جهان اسلام خدماتی ارائه نمود.

۱- ابن حجر عسقلانی/ الاصابه فی تمییز الصحابه/ ج ۶/ ص ۲۵۰- ۲۵۱

۲- شیخ طوسی محمد بن حسن/ اختیار معرفه الرجال/ ج ۱/ ص ۲۹۷- ۲۹۸

۱. علم تفسیر و تأویل قرآن

میثم یکی از بزرگترین مفسران جهان اسلام می باشد که این علم را از علی (علیه السلام) آموخت، به حدی میثم در تنزیل، تفسیر و تأویل قرآن متبحر بود، که ابن عباس مفسر و شاگرد علی (علیه السلام) که تفسیرش اعجاب همگان را برمی انگیخت، وقتی در پای تفسیر و تأویل قرآن میثم نشست، دستور داد قلم و کاغذ برایش بیاورند تا سخنان میثم را درباره قرآن بنویسد.(۱)

۲. راوی حدیث و مناقب

میثم احادیث بسیار زیادی از حضرت علی (علیه السلام) شنید و کتابی از شنیده های خود گردآوری نمود که متأسفانه جز اندکی روایات، چیزی از آن باقی نمانده است، بیشتر روایات میثم درباره فضائل امام علی (علیه السلام) می باشد. پس از او پسرانش نوشته های او را بازگو می کردند.(۲)

میثم در این زمینه یکی از مولفان شیعه محسوب می گردد وبیشتر روایاتی که او نقل کرده درباره ی فضایل علی (علیه السلام) بود.

۳. معرفی امام علی (علیه السلام)

او به معرفی امام علی (علیه السلام) بسیار مشتاق بود، او افکار عامه را متوجه حقانیت امام و عظمت امام می نمود و حتی مدتی که از چنگال ابن زیاد فراری بود، در هر فرصت مناسب، مناقب و فضائل علی (علیه السلام) را بیان می کرد.

۴. روشن بینی و علم غیب

۱- بحارالانوار/ ج ۴۲/ ص ۱۲۸؛ سفینه البحار/ ج ۲/ ص ۵۲۴

۲- سفینه البحار/ ج ۲/ ص ۵۲۴

میثم دانای رازها بود، او از بسیاری حوادث آینده و فتنه ها آگاهی داشت و در صورت لزوم با تشخیص ظرفیت افراد، مردم را از آن آگاه می کرد، از جمله: پس از شهادت مسلم، در کوفه، ابن زیاد حاکم کوفه، میثم، مختار و جمعی از شیعیان را دستگیر کرد. میثم به مختار گفت: تو از زندان رها می شوی و به خون خواهی حسین بن علی (علیه السلام) قیام می کنی و ابن زیاد را که ما را می کشد، خواهی کشت.(۱)

او شهادت خود و شهادت حبیب بن مظاهر را پیش گویی کرده بود و وقتی معاویه مرد میثم خبرش را در کوفه منتشر کرد.(۲)

خطابه و سخنوری:

میثم، بیانی رسا و نطقی گویا داشت و در بازار کوفه، رئیس صنف میوه فروشان و سخنگوی آنان بود. او هنگام شکایت بازاریان کوفه از ابن زیاد، به عنوان نماینده آنان نزد والی کوفه رفت.

دیدگاه علی (علیه السلام) و ائمه نسبت به میثم

جایگاه والای میثم را در چشم ائمه علیهم السلام از سخنان آنان نسبت به وی و نیز از برخوردشان با او در صحنه عمل، می توان دریافت. صفا و صمیمیتی که میان علی (علیه السلام) و میثم بود و میزان رابطه مودت آمیزشان را از انس و الفت این دو نسبت به هم می توان شناخت. حضرت، حتی به مغازه خرمافروشی میثم می رفت و در آن جا با او صحبت می کرد و قرآن و معارف دین را به او می آموخت.(۳)

علاوه براین، نزدیکی معنوی میثم با علی (علیه السلام) را در لحظه ها و موقعیت های

۱- بحارالانوار/ ج ۴۲/ ص ۱۲۵

۲- رجال کشی/ ص ۸۰

۳- الاصابه فی تمییز الصحابه/ ج ۶/ ص ۲۵۱؛ الارشاد مفید/ ج ۱/ ص ۳۲۵

دیگر هم می توان دید، از جمله این که میثم، پابه پای افراد زبده ای چون «کمیل» در مواقف نیایش و عبادت مولا حضور می یافت و انیس شبهای عرفانی آن حضرت و راز و نیازهای امام با پروردگار بود.(۱)

مزار شهید

شهادت میثم بنا به نقلی ده روز قبل از آمدن امام حسین علیه السلام به عراق بوده است.(۲)

مدتی پیکر پاک و مطهر میثم پس از شهادتش بر سر داربود. ابن زیاد برای اهانت بیشتر به میثم اجازه نداد که بدن مقدس او را فرود آورده و به خاک بسپارند؛ به علاوه می خواست با استمرار این صحنه، زهر چشم بیشتری از مردم بگیرد و به آنان بفهماند که سزای مدافعان و پیروان علی (علیه السلام) چنین است، ولی غافل از آن بود که شهید، حتی پس از شهادتش هم، راه نشان می دهد، الهام می بخشد، امید می آفریند و مایه ترس و تزلزل حکومتهای جور و ستم است.

هفت تن از مسلمانان غیور و متعهد که از همکاران او و خرمافروش بودند، این صحنه را نتوانستند تحمل کنند که میثم شهید، همچنان بالای دار بماند؛ با هم، هم پیمان شدند تا پیکر شهید را برداشته و به خاک بسپارند. برای غافل ساختن مامورانی که به مراقبت از جسد و دار مشغول بودند، تدبیری اندیشیدند و نقشه را به این صورت عملی ساختند که: شبانه در نزدیکی های آن محل، آتشی افروختند و تعدادی از آنان بر سر آن آتش ایستادند.

نگهبانان، برای گرم شدن به طرف آتش آمدند، در حالی که چند نفر دیگر از

۱- شیخ عباس قمی/ نفس المهموم/ ص ۶۰؛ شیخ عباس قمی/ منتهی ال آمال/ ص ۲۷۶؛ بحار الانوار/ ج ۴۰/ ص ۲۰۰

۲- سفینه البحار/ ج ۲/ ص ۵۲۵؛ بحار الانوار/ ج ۴۱/ ص ۲۶۸

دوستان شهید، برای نجات پیکر مقدس میثم از آتش دور شده بودند. طبیعتا، ماموران که در روشنایی آتش ایستاده بودند، چشمشان صحنه تاریک محل دار را نمی دید. آن چند نفر، خود را به جسد رسانده و آن را از چوبه دار باز کردند و آن طرفتر در محل برکه آبی که خشک شده بود دفن نمودند.

صبح شد. ماموران جنازه را بر دار ندیدند؛ خبر به ابن زیاد رسید. ابن زیاد می دانست که مدفن او مزار هواداران علی (علیه السلام) خواهد شد. از این رو جمع انبوهی را برای یافتن جنازه میثم، مامور تفتیش و جستجوی وسیع منطقه ساخت، ولی آنان هرچه گشتند، اثری از جنازه نیافتند و مایوس گشتند.(۱)

اینک مزار شهید یک مشهد است و به شهادت ایستاده است. مرقد میثم تمار در چند صد متری مسجد کوفه و در کنار خیابان اصلی کوفه- نجف قرار دارد. بر روی قبر مطهر میثم ضریحی کوچک و بر بالای آن گنبدی آبی رنگ وجود دارد و گواه پیروزی حق و شاهد رسوایی و نابودی باطل است. بر سنگ مزارش نام میثم به عنوان یار و مصاحب علی- علیه السلام نوشته شده است.

اینجانب محمد امینی گلستانی در سال ۱۳۹۰ شمسی که با عده ای از اهالی شهر توریستی سرعین اردبیل، به کربلا مشر ف شده بودیم دیدیم گنبد وبارگاه میثم را کلًا تخریب و نوسازی می کنند فقط قبرش دست نخورده سرجایش بود.

آفتاب روز محشر، بیشتر می سوزدش***هر که اینجا درد و داغ عشق، کمتر می کشد»

و در سال ۱۳۹۱ باز به زیارت مرقد شریفش مشرف شدم، گنبد و حرم وسیع تر ساخته شده و مورد استفاده زائرین محترم قرار گرفته است

خدایا به احترام مقدسین درگاهت به ماهم عشق ولایت و جان نثاری و شهادت در طریق ولایت عنایت بفرماآمین.

۱- رجال کشی/ ص ۸۳.

مجلس ۴۳ علم و ارزش دانش و دانائی

بعضـی ها اظهار می دارنـد، که دین اسـلام به علم و دانش زیاد توجه نـدارد، بلکه به عبادت و بنـدگی زیاد پرداخته است، من نمی دانم غرض گوینـده این کلمـات چیست؟ واقعـاً از ارزش علم و دانش در اسـلام، بی اطلاع است، یا قصـد ایجاد بـدبینی و تحریک بر علیه اسـلام است، اگر دومی باشـد، در این صورت برای بحث با او باید از راه های دیگر وارد شد، و اگر بی اطلاع باشد، پس بداند هیچ دین آسـمانی وغیر آسمانی، به اندازه دین اسلام بر علم و علماء بهاء نداده است، و اولین آیه که از قرآن نازل شد کلمه «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ» بخوان بانام پروردگار آفریدگار تا ۵ آیه بعد بود که نشان می داد دین جدید روی علم و دانش بنا شده است به چندآیه از منظر قرآن در این زمینه توجه نمائید تامطلب روشن شود.

۱- یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجـاتٍ وَ اللَّهُ بِمـا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ مجـادله: ۱۱ خداونـد کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است!.

۲- .. وَ مـا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ ...... آل عمران: ۷ در حالی که تفسـیر آنها را، جز خدا و راسـخان در علم، نمی دانند.

۳- شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ آل عمران: ۱۸ خداوند، (با ایجادِ نظامِ واحدِ جهانِ هستی،) گواهی می دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه ای بر این مطلب،) گواهی می دهنـد؛ در حالی که (خداونـد در تمام عالم) قیام به عـدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

۴- لكِنِ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ ... نساء: ۱۶۲ ولی راسخانِ در علم از آنها، و مؤمنان (از امّت اسلام،) به تمام آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان می آورند.

۵- وَ یَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدِی إِلی صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ سبا: ۶ کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می کند.

۶- ... إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ. .. فاطر: ۲۸ از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند؛ خداوند عزیز و غفور است!

واما از منظر روایات به چند روایت در این مورد دقت نمائید.

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فضل العالم علی العابد کفضلی علی أدناکم. برتری عالم بر عابد مانند برتری من به پائن ترین شماست.

۲- باز فرمود: مدادالعلماء أفضل من دماء الشّهداء. قلم علماء افضل از خون های شهداست.

۳- و فرمود: النّظر الی وجه العالم و الی بیت العالم عباده. نگاه کردن به روی عالم عبادت است، در روایت دیگر: نگاه به خانه عالم عبادت است.

۴- و فرمود: انّ اللّه یحبّ بغاهالعلم. خداوند مراکز علم را دوست دارد.

۵- و فرمود: العلماء باقون مابقی الدّهر. علماء باقیند تاروزگار باقیست.

۶- یااباذر جلوس ساعه عند مذاکرهالعلم أحب الی اللّه من قرائه القرآن کلّه اثنی عشر الف مرّه فانّ بالعلم تعرفون الحلال و الحرام. ایاباذر یک ساعت در مذاکره علم نشستن، برای خدا محبوب تر است از خواندن دوازده هزار مرتبه کلّ قرآن را زیرا با علم، حلال و حرام را می شناسید.

۷- امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: محادثه العالم علی المزبلد خیر من محادثه الجاهل علی الزّرابیّ. گفتگو با عالم در مزبله بهتر است از گفتگو با نادان روی فرشها (ی گرانبها).

۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من علّم شخصاً مسئلتان، ملك رقبته قیل یارسول اللّه یبیعه؟ قال لا ولکن یأمره و ینهاه. هرکس شخصی را دو مسئله یاد دهد مالك گردن او شده است، گفته شد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می تواند اورا بفروشد؟! فرمود: نه ولکن اورا امر و نهی می کند (و به خدمت می گیرد).

۹- امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: لاخیرفی العیش الّا لرجلین عالم ناطق و مستمع واع. خیری نیست در زندگی مگر برای دو مرد، عالم سخنگو و شنونده حفظ کننده.

۱۰- علی علیه السلام برای علم هفت امتیاز نسبت به مال فرموده است:

۱- علم میراث انبیاء است و مال میراث فراعنه.

۲- علم با انفاق کم نمی شود (بلکه زیاد می گردد) ولی مال کم می شود.

۳- علم صاحبش را حفظ می کند مال به خطر می اندازد.

۴- علم با صاحبش وارد کفن می شود ولی مال ازصاحبش جدا شده و اورا تنها می گذارد.

۵- علم اختصاصاً برای مؤمن حاصل می شود، مال برای همه اقشار.

۶- مردم به عالم نیازدارند ولی همه به مال محتاج نیستند.

۷- علم برای عبور از صراط به صاحبش کمك می کند ولی مال اورا درآنجا

(برای محاسبه) نگهمیدارد.

ثم قال یاکمیل العلماء باقون مابقی الـدهنر اعیانهم مفقوده و امثالهم فی القلوب موجوده ثم أشار الی صدره وقال آه آه انّ هیهنا لعلماً جمّاً لو أصبت له حملهً.

یا کمیل النّاس ثلاثه عالم ربّانیّ و متعلّم علی سبیل النّجاه و همج رعاء أتباع کلّ ناعق یمیلون مع کلّ ریح.(۱) سپس فرمود: ای کمیل علماء باقیند تاروزگار باقیست وجودشان (بظاهر) گمشده ولی مثالهایشان در دلها موجود است سپس به سینه

۱- منهاج الدّموع: ص ۱ تا ۸.

خود اشاره نمود و فرمود: همانا در اینجا علم فراوان انباشته است کاش برایش حاملان شایسته پیدا می کردم.

ای کمیل مردم سه دسته اند عالم ربّانی و یادگیرنده بر سبیل نجات و خس و خاشاک بی خاصیت، پیروان هر صداکننده که با هربادی این طرف و آن طرف می چرخند!.

۱۱- اطلبوالعلم من المهد الی اللّحد. ز گهواره تاگور دانش بجوی.(۱)

۱۲- اطلبوالعلم ولوا بالصّین علم بطلبید ولو به چین باشد.(۲)

۱۳- نوم مع علم خیر من صلاه جهل.(۳) خوابیدن باعلم بهتر است نماز باجهل

۱۴- نوم العالم أفضل من سهرالجاهل.(۴) خواب عالم بهتر ازعبادت نادان است.

۱۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یاعلی من یعبداللّه بغیر علم کان مایفسد فی دین اللّه أکثر ممّا یصلح وکان مثله مثل الاعمی فی الفلاه بلادلیل بین الشّجر والشّوک.(۵) ای علی هرکس خدارا بی علم عبادت کند، آنچه که در دین خدا فاسد می کند، بیشتر از آن است که اصلاح نماید و مثل او مانند نابینائیست که در بیابان بی پایان، میان درخت و خار، بدون راهنما راه رود.

۱۶- العامل علی غیر بصیره کالسّائر علی غیر طریق ولایزیده سرعه السّیر من الطریق الّا بعداً فانّ قلیل العمل مع العلم کثیر و انّ کثیرالعمل مع الجهل قلیل.(۶) راه رونده بی بصیرت مانند، راه رونده در بیراهه است و سرعت رفتن او از راه راست، دورش می نماید، زیرا عمل کم با علم زیاد است درحالی که عمل زیاد با جهل کم است.

۱۷- أکثر النّاس قیمه أکثره علماً و أقلّ النّاس قیمه أقلّهم علماً.(۷) پرقیمت ترین

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۵۱ ببعد.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۵۱ ببعد.

۳- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

۴- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

۵- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

۶- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

۷- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۴۳.

مردم، دارندگان دانش بیشتر است و کمترین قیمت مردم صاحبان دانش کمند.

۱۸- قلیل العمل من العالم مقبول مضاعف.(۱) عمل کم از عالم، با زیادی، پذیرفته است.

۱۹- اذاکان یوم القیامه وزن مداد العلماء بدماءالشّهداء فیرجّح مدادالعلماء علی دماءالشّهداء.(۲) وقتی که قیامت شد، مداد علماء با خون شهداء وزن می شود، پس مداد علماءبر خون شهداء ترجیح داده می شود (وسنگینی می کند).

۲۰- سئلت جبرئیل فقلت العلماء أکرم عنداللّه أم الشّهداء؟ فقال العالم الواحد أکرم علی اللّه من ألف شهید فانّ اقتداء العلماء بالانبیاء و اقتداءالشّهداء بالعلماء.(۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من از جبرئیل پرسیدم آیاعلما پیش خدا گرامی ترند یا شهداء؟

گفت: یک عالم پیش خدا از هزار شهید گرامی تر است چون پیروی علما بر انبیا و پیروی شهدا بر علماست.

احترام به دانش پژوهان

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(سیأتیکم: اقوام یطلبون العلم فاذا رأیتموهم فقولوا لهم مرحبا)(۴) به زودی برایتان می آید گروههائی که طلب علم می نمایند، هرگاه آنان را دیدید به آنها بگوئید: خوش آمدید (و همیشه برایتان خوش بگذرد).

عزیزان باتوجه به این نوع روایات فراوان که نمونه هائی از آن را ذکر کردم، روشن و مشخص می شود که دین مقدس اسلام، برعلم ودانش، چقدر ارزش قائل است و برای تحصیل آن چه اندازه اهمیت داده است.

به قوم حضرت یونس علیه السلام بلاء نازل شد تا بالای سرشان رسید (می دانید بلای

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۷۲.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۷۲.

۳- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۷۲.

۴- « اسلام فراتر از زمان» ازفیض القدیر شرح الجامع الصغیر- المناوی ج ۴ ص ۱۵۴ ح ۴۷۳۳،

الهی که از جایش حرکت کرد، هیچ گونه قابل برگشت نیست).

در میان قوم یک نفرعالم به نام اربیل و یک نفرعابد به نام تنوخابود، عالم گفت:

ای یونس از خدا بخواه این بلارا برگرداند، میان این ها زن و بچه عاجز و ضعیف وجود دارد، عابد گفت: حقشان است باید محو شوند!.

عابد با یونس علیه السلام، ازمیان قوم بیرون رفت ولی عالم مردم را جمع نمود و به آنها سخنرانی کرد و گفت: ای مردم بلائی که یونس شمارا به آن تهدید می کرد نازل شده است و قابل برگشت نیست من هم از میان شما می روم اما یک راهنمائی می کنم آن را انجام دهید بلکه خداوند به شما رحم نماید وگرنه همه محو و نابود خواهید شد.

همه بچه های انسان و حیوان را از مادرشان جداکنید و به بالای کوه ببرید و مادرانشان پائین کوه، آنها در بالا صدا به گریه بلند کنند و اینها در پائین و شماهم به خاک بیفتید و ناله سر داده و توبه نمائید بدین وسیله شاید خداوند به شما رحم نماید و بلارا برگرداند.

او هم از میان قوم بیرون رفت و از دور مراقب اوضاع بود، به دستور او عمل کردند و گریه و زاری ها بلند شد و ناله ها به آسمان رسید و رحمت خدا را به حرکت آورد و با امر خدا بلاهارا به کوه ها زدند و بلا از آنها رفع شد.

البته برای همه مردم ارزش علم و وجود علماء واضح و روشن است مخصوصاً در زمان غیبت کبری که از سوی امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف. دستورهای متعدد، به استفاده از وجود آنها، صادر شده است مخصوصاً از علمائی که با خود آن بزرگوار، رابطه حضوری دارند و مورد توجه آن حضرت هستند.

چون هیچ زمانی، خالی از وجود این علماء خالی نمی باشد، مانند شیخ صدوق و شیخ مفید و مقدس اردبیلی و بحرالعلوم و علامه حلّی و غیرهم رضوان اللّه تعالی علیهم أجمعین که حالاتشان در کتابها مندرج و مسطور است، ودر زمان خود ما هم از این بزرگواران وجود دارند، که برای نمونه به حالات یک نفر از این قسم علماء فعلی و همزمان خودمان توجه فرمائید.

۱- سید ابوالحسن اصفهانی

فقیه بزرگوار و مرجع عالیقدر عصر خویش، آیه اللّه العظمی سید ابوالحسن اصفهانی (اعلی اللّه مقامه الشریف) از فقها و مراجع بزرگ عصر اخیر است که درکیاست و درایت و حسن اداره حوزه های علمیه شهرت به سزا و نام پرآوازه ای دارند.

ولادت:

او اصلا از سادات موسوی بهبهان، پدرش مرحوم سید محمد فرزند مرحوم سید عبدالحمید از شاگردان صاحب جواهر می باشد که در سال ۱۲۷۷ یا (۱۲۸۴) هجری در قریه مدیسه از قرا لنجان اصفهان به دنیا آمد؟ و تحصیلات اولیه را در اصفهان درمدرسه نیماورد به انجام رساند و از محضر میرزا ابوالمعالی کلباسی استفاده ها بردسپس در سال ۱۳۰۷ ه ق به قصد ادامه تحصیلات، عازم حوزه علمیه نجف اشرف گردید ودر محضر درس بزرگان و فضلای حوزه نجف شرکت جست حوزه درس آیه اللّه آخوند خراسانی او را به خود جذب نمود و در حوزه درس او بود که به درجه عالیه اجتهاد نائل آمد پس از رحلت آیه اللّه آخوند خراسانی در سال ۱۳۲۹، مرجعیت عامه باآیه اللّه میرزا محمد تقی شیرازی بود او احتیاطات خود را به ایشان ارجاع داده بودپس از درگذشت او در سال ۱۳۳۸، آیه اللّه نائینی وآیه اللّه اصفهانی، هر دو به عنوان مرجع تقلید معروف و مشهور گردیدند، تا اینکه آیه اللّه نائینی در سال ۱۳۵۵ هم سال بافوت آیه اللّه حاج شیخ عبدالکریم حائری درگذشتند مرجعیت به صورت تمام به آیه اللّه اصفهانی در نجف و اغلب بلاد شیعه، محرز و مسجل گردید ایشان رساله ای نگاشتند که نام آن وسیله النجاه می باشد که ترجمه فارسی آن صراط النجاه وترجمه اردوئی آن طریق النجاه می باشد؟ که به علت جامعیت آن مورد تحشیه حضرت امام خمینی (ره) و

برخی دیگر از فقهای معاصر قرار گرفته است.

صفات و اخلاق او

او دارای صفات کریمه و همت بلند بود و در کیاست و درایت و مدیریت، گوی سبقت را از دیگر هم ردیفان خود برده بود او بیان رسا و طبع روان داشت، به حدی که مجلس درس ایشان از پرجمعیت ترین درسهای حوزه نجف بود و با توجه به سهولت بیانات و شیوه تدریس، همگان می توانستند نسبت به فهم خویش از آن بهره مند گردند.

صبر و پایداری

او صاحب روح بزرگ پایداری و استقامت در راه خدا بود معروف است که فرزند رشیدش حجه الاسلام والمسلمین سید حسن اصفهانی در بین نماز مغرب وعشا، به دست یک فرد دیوانه و تعلیم دیده به قتل رسید و این پدر هفتاد ساله خم به ابرو هم نیاورد و حتی از قاتل فرزند خود نیز گذشت، و این نمونه و ضرب المثل پایداری و صبر در بین اقران بود.

عکس العمل آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در برابر کشته شدن فرزندش

پاسخ مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی به یکی از علمای اصفهان در تسلیت کشته شدن فرزندش در نماز جماعتی که او امامش بود و قاتل شیخ علی قمی! قاتلی که سید از او گذشت.

در سال ۱۳۴۹ قمری در حالی که مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی مشغول اقامه نماز جماعت بود، در پشت سر او، فرزندش سید حسن موسوی، همراه مردم در صف نماز ایستاده بود. ناگهان شخصی به نام شیخ علی قمی، با چاقو به سید حسن حمله کرده، با یک ضربت وی را به شهادت رساند.

اوضاع جماعت بهم ریخت. اندکی بعد سید از این ماجرا خبردارو متأثر گردید.

شیخ علی قمی هم دستگیر شد. فرزند کفن و دفن شد و سید از خون فرزند گذشت

و درسی شگرف به همگان داد.

منابع موجود از تحمل او در این مصیبت خبر داده و از گذشت او از قاتل به نیکی یاد کرده اند. خاطراتی هم در این باره نقل شده است که می توان در منابع ملاحظه کرد.

آنچه در اینجا ارائه شده نامه ای است از مرحوم سید ابوالحسن در پاسخ نامه تسلیتی که یکی از علمای اصفهان مرحوم آیت الله چهارسوقی اصفهانی به ایشان نوشته بود.

به عرض می رساند:

مرقومه شریفه که حاوی تعزیت و اظهار تأثر از این مصیبت بود واصل، موجب تشکر گردید. جزاکم الله خیرا.

غیر از صبر و شکیبایی چاره ای نیست. به اجداد طاهرینش تأسی و تسلیت خاطر می دهیم. رضاً بقضاء الله و تسلیما لامره.

البته دعا کنید از برای این ضعیف صبر و برای این جوان مظلوم رحمت و مغفرت را که اعظم چیزی است که به آن تسلیت خاطر می دهم.

همین که این جوان که به منزله روح من بود، به بحار رحمت های غیر متناهی مستغرق و به مقامات عالیه فائز باشد، برای ما سهل است.

انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم.

در خاتمه تأیید و تسدید آن جناب را مسألت دارم. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

الاحقر سید ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

این نامه را در میان نامه هایی یافتم که استاد عزیزم حضرت آیت الله حاج سید محمد علی روضاتی نواده دختری مرحوم آقای چهارسوقی در اختیارم گذاشت. از آنجایی که این نامه تجربه برخورد یک عالم بزرگ شیعه در مقابل یک مصیبت بسیار سنگین است، ترجیح دادم عینا آن را برای خوانندگان عزیز نقل کنم.

دخالت در امور سیاسی

انگلیسـها به بهانه حفظ پایگاههای خود، در عراق به این کشور اسـلامی لشکرکشـی کردند و آن را اشـغال نمودند رشید عالی نخست وزیر عراق به ایران گریخت و سپس به مصر رفت همراه با حمله انگلیسها به عراق و فرار رشید عالی، امیر عبداللّه دائی، فیصل و نوری سـعید از افسـران عراق که به اردن پناهنـده شـده بودنـد باقوای امـدادی انگلیس، به عراق آمدند و دوباره دولت دسـتوری خود را در عراق تشـکیل دادنـد و در این موقع انتخابـات فرمایشـی راه انداختنـد و آن در زمـان فیصل بود که در این انتخابات اکثریت آرا شیعه را منظور نـداشت و این انتخابات توسط علما و فقها شـیعه تحریم گردید مرحوم آیه الله نائینی وآیه الله اصـفهانی، دو مرجع بزرگوار و عالیقـدر آن روز، فعالیتهای مرحوم آیه الله خالصـی رامورد تاییـد قرار دادند و این امر زمینه هـای قیـام مردم را فراهـم می سـاخت که مرحـوم آیه الله اصـفهانی وآیه الله نـائینی و سـید هبه الـدین شهرسـتانی به ایران تبعید گردیدند.

متن فتوای آیه الله اصفهانی

بسم اللّه الرحمن الرحیم سـلام بر همه، بـالخصوص برادران عراقی وظیفه دینی بر همه مسـلمانان لاـزم می گردانـد که در حفظ حوزه اسـلام و بلاد اسـلامی تا آنجاکه قـدرت دارند بکوشـند و بر همه ما واجب و لازم است که سـرزمین عراق را که مشاهد ائمه هدی علیهم السـلام و مراکز دینی ما در آنجا است، از تسلط کفار حفظ نموده و از نوامیس دینی آن دفاع کنیم من شما را بر این موضوع دعوت کرده وترغیب می نمایم خداوند ما و شما را برای خدمت به اسلام و مسلمین موفق فرماید.

(ابوالحسن الموسوی الاصفهانی).

شاگردان

حوزه پربرکت آیه الله اصفهانی دست پروردگان بسیاری را به اجتماع مسلمین ارائه داد که به عنوان نمونه از فقهای نامدار زیر می توان نام برد:

مرحوم آیه الله العظمی حکیم. مرحوم آیه الله العظمی میلانی. مرحوم آیه الله العظمی شیخ عبدالنبی اراکی. مرحوم آیه اللّه العظمی میرزا هاشم آملی. مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد تقی آملی.

مرحوم آیه الله معز الدوله. مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین خیابانی (والد استادآیه الله جعفر سبحانی). مرحوم آیه الله شیخ محمد تقی بروجردی (جد مادری استادآیه الله آصفی).

علمای هم دوره

هم چنین از همدوره ها و هم بحثهای او می توان ازآیه الله سید حسن مدرس، آیه الله سید محمود مرعشی، آیه الله سید عبدالله ثقه الاسلام اصفهانی، سید علی کازرونی، شیخ زین العابدین تبریزی، و سید علی داماد نام برد.

وفات

اصفهانی در اثر سانحه ای به زمین خورد و پس از بازگشت به کاظمین در شب (روز) دوشنبه نهم یا (ششم) ذی الحجه ۱۳۶۵ ه ق، مطابق با سیزدهم آبان ۱۳۲۵ ه ش، ساعت شش بعد از ظهر در کاظمین رخ داد و در صحن مطهر علی بن ابیطالب (علیه السلام) در مقبره شخصی دفن گردید.

رحلت این عالم ربانی چنان شور و غوغایی در مردم عراق، ایران، پاکستان و هندوستان و تمام بلاد شیعه نشین ایجاد کرد که تا آن روز بی سابقه بود مجالس پرشکوه و پرجمعیت ترحیم او در تهران و شهرستانها رعب و وحشتی عظیم در دل دشمنان اسلام افکند، و در اثر همین امرتوطئه تجزیه آذربایجان توسط حزب منفور توده خنثی شد در وفات آن روحانی جلیل القدر گفته شده که ممات او همانند حیاتش نور و رحمت و خیر و برکت بودمنقول است ازآیه الله العظمی مرعشی

نجفی (ره) که وقتی جنازه مطهرآیه الله اصفهانی در صحن مطهر علوی بود، آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطا خطاب به جنازه، این جمله جاودانی را انشا فرمود:

هنیا لک یا ابا الحسن، عشت سعیدا و مت حمیدا قد انسیت الماضین واتعبت الباقین کأنّک قد وُلدت مرّتین. گوارا باد بر تو نزول بر معبود خویش زندگی سعادتمندانه و مرگ و رحلت پسندیده ای داشتی زندگی تو آن چنان باشکوه و توام با تدبیر بود که بزرگان گذشته رابه بوته فراموشی سپردی و آیندگان را به تعب افکندی گویا تو دوبار به جهان آمده بودی یک بار تجربه و درایت کسب نموده و بار دیگر آن را به کار بسته بودی.(۱)

سیدابوالحسن اصفهانی امام زمان (ع) را به بحر العلوم یمنی نشان داد

آیه اللّه میرجهانی گوید: یک داستان بدون واسطه هم از مرحوم آیه الله آسیدابوالحسن اصفهانی نقل کنم.

یک وقتی آسید ابوالحسن (۲) (اعلی الله مقامه الشریف) یک پولی به من دادند فرمودند برو سامرا اینها را تقسیم کن (۳) یک قسمتش را بده به طلاب مدرسه مرحوم میرزا و امور دیگر. یکی از علمای سنی اهل بغداد یک اشعاری گفته بود در مذمت شیعه ها، که اینها انتظار دارند مهدی از سرداب بیرون بیاید. و آن اشعار را برای بعضی از علمای نجف فرستاده بود از جمله برای حاج شیخ محمد حسین

۱- مجله یغما، سال سوم، شماره سوم، ص؟؟. فرهنگ معین، بخش اعلام، ج؟، ص؟؟؟. الثوره العراقیه و رساله الاسلام، شماره؟، سال؟. نقل مستقیم از آن مرجع فقید، به سال؟؟؟؟ ه ق. سایت اندیشه قم.

۲- آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی مرجع بزرگ زمان خویش.

۳- آیه الله میرجهانی چند سالی به عنوان نویسنده و مسئول امور مالی در دفتر و دستگاه آیه الله اصفهانی خدمت می کردند.

کاشف الغطاء. شعرها ۱۶ بیت بود. حاج شیخ محمد حسین ۱۶۰ بیت شعر، هم وزن اینها گفته بودند و اسامی عالمان سنی که قائل به امامت حضرت مهدی هستند و اسم کتابهایشان را در این اشعار آورده بودند (اشعارش را من دارم) و جاهای دیگر هم فرستاده بود. یک روز نشسته بودیم و عده ای بودند و جمع بودند و مرحوم آسید ابوالقاسم اصفهانی که ترجمه کننده عروه الوثقی (۱) بودند و شیخ محمد کاظم شیرازی بود و خلخالی بزرگ بود و سید محمد پیغمبر بود و دامادهای آیه الله اصفهانی بودند و آن دامادشان آقای اشکوری بود و آسید جواد هم بودند، یک وقت مأمور پست آمد یک پاکتی داد به مرحوم سید. باز کرد دو تا ورقه در این پاکت بود. یکی ورقه اشعار همان سنی که برایش فرستاده بود. یکی هم نامه ای جداگانه که دلیل خواسته بود برای این قسمت ها، ایشان نامه ها را گرفتند و بنا کردند به خندیدن. نامه را بلند خواندند از بحرالعلوم یمنی که سید حسنی است از علمای شیخیه بوده. نامه را خواندند. مرحوم سید هم همانجا جوابش را نوشتند. در ضمن نوشتند شما مشرف بشوید به شهر نجف. من مشاهدتاً امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف.) را به تو نشان می دهم. نامه را مُهر کردند دادند به سید جواد اشکوری دامادشان ببرد اداره پست، دو ماه از این قضیه گذشت شبی در صحن حضرت علی علیه السلام نماز مغرب و عشا را خواندند. یکی از شیوخ عرب بنام شیخ عبدالصاحب آمد. عرض کرد: آقا، بحرالعلوم یمنی آمده نجف و منزل کرده فرمودند باید برویم دیدنش. شیخ عرض کرد حالا؟ فرمودند: بله. حرکت کردند و عده ای از علما بودند و دامادهایشان بودند و خدا رحمت کند پسرشان آسید علی هم بود. و ما هم رفتیم. بالاخره وقتی رسیدیم و تعارف به عمل آمد بحرالعلوم سر صحبت را باز کرد مرحوم سید فرمودند حالا وقت صحبت نیست من کار دارم. فردا شب برای شام بیایید منزل ما تا آنجا با هم حرف بزنیم و بلند شدند آمدیم. فردا شب شد.

۱- ازکتب بسیار ارزشمند فقهی است.

بحرالعلوم و پسرش سید ابراهیم دو نفری آمدند منزل مرحوم سید. پس از صرف شام مرحوم سید مستخدمش مشهدی حسین اصفهانی را خبر کرد که چراغ دستی را روشن کن. می خواهیم برویم بیرون. او هم روشن کرد و آمد. آمدند بیرون (سید و بحرالعلوم و پسرش و مشهدی حسین). ماها خواستیم برویم فرمود: نه هیچ کدام نیایید. رفتند و طول کشید تا برگشتند. ما نفهمیدیم کجا رفتند. صبح از پسر بحرالعلوم پرسیدم کجا رفتی؟ دیدیم خندید و خوشحال گفت: «الحمدلله اسْتَبْصَرنا بِبَرکَهِ الامامِ السَّید ابوالحَسن» یعنی: «ما ببرکت امام سید ابوالحسن شیعه دوازده امامی شدیم». گفتیم: کجا رفتی؟ گفت ... وادی مقام الحجه (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف.) رفتیم قبرستان وادی السلام مقام حجت (عجل الله تعالی فرجه) پرسیدیم خوب چه طور شد؟ گفت وقتی رسیدیم به نزدیک مقام، سید چراغ را از مستخدمش گرفت و گفت تو اینجا بنشین تا ما بیاییم ما سه نفر وارد مقام شدیم وقتی وارد فضای مقام شدیم خود سید چراغ را بدستش گرفتند و رفتند سر چاه وضو گرفتند و داخل مقام شدند ما بیرون مقام قدم می زدیم سید مشغول نماز شد چون پدرم به مذهب شیعه معتقد نبود، لبخندی می زد و می خندید. یک وقت صدای صحبت بلند شد پدرم به من گفت: کسی اینجا نبوده با چه کسی صحبت می کند؟ می گفت صدای صحبت را می شنیدیم ولی مطلب را تشخیص نمی دادیم چه می گویند. یک وقت مرحوم سید ابوالحسن فرمود: بحرالعلوم بیا داخل پدرم داخل شد من خواستم بروم فرمود: نه تو نرو، باز به قدر ۴- ۵ دقیقه صدای صحبت می شنیدم اما صحبت ها را تشخیص نمی دادم. یک وقت یک نوری تابش کرد از آفتاب روشن تر در مقام حجت (عجل الله تعالی). صیحه ی پدرم بلند شد به صدای عجیب و بعد صیحه او خاموش شد بعد مرحوم سید صدا زد: سید ابراهیم، بیا، پدرت حالش به هم خورده، یک آبی به صورتش بزن، شانه هایش را بمال تا سرحال بیاید. گفت شانه هایش را مالیدم و ابی به صورتش زدم چشمانش را باز کرد. به صدای بلند بنا کرد گریه کردن و بی اختیار بلند شد و افتاد روی قدمهای سید و

پاهـای سـید را می بوسـید و دور سـید طواف می کرد می گفت: «یـابن رسول الله! یـابن رسول الله! یـابن رسول الله التوبه التوبه» توبه کردم مذهب شـیعه را به من تعلیم ده، تعلیمش دادند و او شـیعه شد من هم شـیعه شدم. این قضیه گذشت چهار ماه بعد زوّار یمنی آمدند. پولهای زیادی آوردند برای آیه الله اصـفهانی. بحرالعلوم یمنی نامه ای نوشته بود. اظهار تشکر کرده بود از سـید و گفته بود از عنایت و بزرگی شما و هدایت کردن شما ۲۰۰۰ نفر از مقلدین من شـیعه دوازده امامی شدند. اگر انسان خلوص پیدا کرد همه چیز درست می شود خالص نیستیم حُب دنیا نمی گذارد ماکار بکنیم.

او تا آخرین لحظات برعقیده سـخت و استوار خویش، پای فشرده و در قلمرو دعوت تبلیغی خود از مرزهای فکری و عقیدنی و اخلاقی و انسانی مکتب اهل بیت: قهرمانانه مرزبانی کرد.(۱)

چه شود که به چهره زرد من نظری برای خدا کنی***که اگر کنی همه درد من به یکی نظاره دوا کنی

مشاهده مرحوم آیت اللّه حاج شیخ عبدالنّبی عراقی و مقام آیهاللّه اصفهانی ایشان از علمای بزرگ حوزه نجف و قم و صاحب تألیفـات ارزشـمند و مقام معنوی و عرفانی بود، در ولایت بسـیار عجیب بود و شـهادت سوم را در اذان لازم می دانست ورساله ای نیز در این باره نوشته بود.

او در زنـدگی ساده و پارسا بود و با اینکه در دوران خود مقلـدینی هم داشت، در سـختی وعسـرت زنـدگی می کرد، در زمان آیهاللّه بروجردی قدس سره همواره مورد نظر ایشان بود و پس از او مورد نظر مرحوم استاد بزرگوار ماآیه اللّه العظمی مرعشی

۱- کرامات صالحین: ص ۸۸، عنایات حضرت ولی عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. ۱۱۲. و فریدون کدخدایی

قدس سره بود که از حال و روزگار او غفلت نمی ورزید.

آن مرحوم به آیه اللّه العظمی اصفهانی قدس سره اعتقاد ویژه ای داشت و اورا از نمایندگان مورد تأیید امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. و تشرف یافتگان به کوی او می دانست و در این مورد مکاشقه ای عجیبی داشت که شنیدنی است. ایشان در این مورد چنین آورده است.

در روزگاری که در نجف اشرف بودم چهارده مسئله مهم و غامض مرا مشغول داشته و در پی آن بودم که آنها را از امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. سؤال کنم در همان شرایط شنیدم مرتاضی که از راه ریاضت شرعی به مقامات رسیده است، به نجف آمده و کارهای شگفت انگیزی از او نقل می کردند.

به دیدار ایشان رفتم و او را آزمودم، دیدم مرد آگاهی است از او پرسیدم که آیا با اطلاعات و تخصص و دریافت های تو، راهی به کوی امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. است؟ پاسخ داد: آری. پرسیدم چگونه؟ گفت: شما با نیت خالص و با وضو یاغسل به صحرا برو و در نقطه دور دست و خلوت رو به قبله بنشین و هفتاد بار آیهالکرسی را با همه وجودت قرائت کن، آنگاه حاجت و خواسته خود را بخواه و مطمئن باش که هرکس در پایان برنامه نزد تو آمد مطلوب و محبوب تو می باشد، دامان اورا بگیر و خواسته ات را بخواه.

به همین جهت روزی از روزها با آمادگی کامل به بیابان مسجد سهله رفتم و رو به قبله برنامه را به انجام رسانیدم که دیدم مرد گرانقدر و پرابهّتی در لباس عربی پدیدار شد و به من گفت: شما بامن کاری داشتید؟ گفتم با شما خیر فرمود: چرا؟.

چنان غفلت زده بودم که بازهم گفتم: نه با شما کاری نداشتم. او رفت و به ناگاه من به خود آمدم و از پی او به راه افتادم او به منزلی در همان دشت وارد شد و من نیز به آنجا رسیدم، امادیدم در بسته است. در زدم فردی در را گشود و پرسید؟ چه می خواهی؟ گفتم: همان آقائی را که اینجا آمدند. پس از چند دقیقه بازگشت و گفت: بفرمائید وارد شدم منزل کوچکی بود و ایوانی داشت، تختی برآن ایوان زده شده

بود و بر روی آن وجود گرانمایه دوازدهمین امام معصوم حضرت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. نشسته بود. سلام کردم و آن گرامی پاسخ داد، اما چنان مجذوب آن حضرت شدم که مسائل اصلی خودرا تماماً فراموش کردم و بناچار چند سؤال دیگر مطرح و پاسخ آنها را گرفتم و بیرون آمدم. کمی از خانه دور شدم دیدم مسائل چهارده گانه که درپی پاسخ یافتن به آنهابودم، به یادم آمد بی درنگ باز گشتم وبار دیگر درب منزل را زدم همان فرد بیرون آمد و گفت: بفرمائید گفتم: می خواهم خدمت حضرت شرفیاب شوم و پاسخ سؤال های خویش ر ا بگیرم. گفت: آقا تشریف بردند اما نائب او هستند گفتم: اگر ممکن است اجازه دهید از نائبشان بپرسم گفت: بفرمائید. وارد شدم اما هنگامی که نگاه کردم دیدم آیت اللّه العظمی سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره جای حضرت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. و بر روی همان تخت نشسته است، پرسشهای خود را یکی پس از دیگری طرح نمودم و ایشان پاسخ دادند، خداحافظی کردم و بیرون آمدم.

پس از خروج ازمنزل باخود گفتم شگفتا، آیت اللّه اصفهانی که در نجف بودند کی به اینجا آمدند؟ فوراً به نجف بازگشتم و در هوای گرم بعد از ظهر به منزل ایشان رفتم، اجازه ورود گرفتم دیدم مشغول نماز است. نمازش به پایان رسید رو به من کرد و ضمن تفقد فرمود: مگر پاسخ سؤالهای خود را نگرفتی؟ گفتم چرا .... اما ...!.

باردیگر پرسیدم و ایشان به همان سبک جواب داد و من دریافتم که مقام و موقعیت آن مرد بزرگ چگونه است و ارتباطش با صاحب الزمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. تاکجاست.(۱)

۱- ۱- مجله یغما، سال سوم، شماره سوم، ص ۲۸. ۲- فرهنگ معین، بخش اعلام، ج ۵، ص ۱۵۴. ۳- الثوره العراقیه و رساله الاسلام، شماره ۱، سال ۶. ۴- نهضت روحانیون، ج ۲، ص ۱۶۱. ۵- نقل مستقیم از آن مرجع فقید، به سال ۱۴۰۴ ه ق از فقهای نامدار شیعه عقیقی بخشایشی نوشته شده در پنجشنبه بیست و پنجم آذر ۱۳۸۹ ساعت ۲۵: ۶ توسط م. راد نمی خواهیم در این مورد صحبت زیادی کنیم ... اما اگر این بزرگواران" انسان" هستند ما چه هستیم و چقدر به آنها شبیهیم؟ ۶- کرامات صالحین: ۱۵۵، ۷- کتاب عنایات حضرت ولی عصرعجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. ص ۱۱۲، ۸- ارواح مهربان ۲۹۶.

کرامات زیاد از این بزرگوار نقل شده است که بیش از این مجال گفتن از آنها را نداریم.

مجلس ۴۴ فوق کلّ ذی علم علیم

در مثل قدیمی می گویند دست بالای دست بسیار است و قرآن کریم هم می فرماید: وَ فَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ (یوسف: ۷۶) بالای هر دانا داناتری هست، روی این اصل هیچ وقت نباید ادعای تفوق و گردن فرازی کرد زیرا، بزرگان بالاتر از من وشمافراوان، وجود دارند که نمی شناسیم، به دوشاهد از فرموده های قرآن کریم گوش دهید تا مطلب بیشتر روشن شود.

۱- قرآن کریم هزار و چهارصد و بیست ونه سال پیش، خبر داده است، هنگامی بلقیس (ملکه سبا) می خواست به پیش حضرت سلیمان علیه السلام آید حضرت، به اطرافیانش فرمود: کیست تخت او را پیش از آمدن و رسیدنش، به اینجا آورد؟ عفریتی از جنیان گفت: تا ازجایت برخیزی آن را می آورم.

ولی کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت (یعنی آصف بن برخیاء، وزیر حضرت سلیمان ۷) گفت: «پیش از آنکه چشم بهم زنی، (تخت را از (سبا) پایتخت یمن در استخر فارس (پایتخت) حضرت سلیمان علیه السلام در یک چشم بهم زدن) نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت:

«این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می کند؛ و هر کس کفران نماید

(به زیان و ضرر خویش نموده است، که) پروردگار من، غنیّ و کریم است!» سوره نمل:

آیه ۴۰ ببعد ..(۱)

از امام صادق علیه السلام پیرامون این آیه روایت آمده است که آصف بن برخیا از ۷۳ اسم اعظم فقط یکی را می دانست که این کار را انجام داد، ما ۷۱ اسم اعظم را می دانیم و یکی خاص ذات احدیت است.

ببین تفاوت ره زکجاست تا بکجا.

۲- حضرت موسی علیه السلام پیغمبر اولوالعزم و صاحب شریعت و دارای علم ودانش خدا دادی بود نمی دانم روی چه اصلی ذات احدیت، پروردگار عالم وعالمیان با ساده ترین راه، اورا تنبیه نمود و فهماند که فَوْقَ كُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِيمٌ

داستانش را در سوره مبارکه کهف ازآیه ۶۰ تا ۸۲ بدین گونه بیان فرموده است.

کهف: ۶۰ به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: دست از جستجو برنمی دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم! ۶۱ (ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد). ۶۲ هنگامی که از آن جا گذشتند، (موسی) به یار همسفرش گفت: «غذای ما را بیاور، که سخت از این سفر خسته شده ایم!»

۶۳ گفت: «به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن صخره پناه بردیم، من (در آن جا) فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم- و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد- و ماهی بطرز شگفت آوری راه خود را در دریا پیش گرفت!»

۶۴ (موسی) گفت: «آن همان بود که ما می خواستیم!» سپس از همان راه بازگشتند،

۱- قال الّذی عنده علم من الکتاب أنا اتیک به قبل أن یرتدّ إلیک طرفک فلما راه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربی لیبلونی ء أشکر أم أکفر و من شکرفانّما یشکر لنفسه و من کفر فانّ ربّی غنی کریم. سوره نمل: آیه ۴۰.

در حالی که پی جویی می کردند. ۶۵ (در آن جا) بنـده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت (و موهبت عظیمی) از سوی خود به او داده، و علم فراوانی از نزد خـود به او آمـوخته بودیم. ۶۶ موسـی به او گفت: «آیـا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صـلاح است، به من بیاموزی؟» ۶۷ گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شـکیبایی کنی! ۶۸ و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شـکیبا باشی؟! ۶۹ (موسـی) گفت: «به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت؛ و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد!» ۷۰ (خضـر) گفت: «پس اگر می خواهی بدنبال من بیایی، از هیچ چیز مپرس تا خـودم (به موقع) آن را برای تو بـازگو کنم.» ۷۱ آن دو به راه افتادنـد؛ تا آن که سوار کشتی شدنـد، (خضـر) کشتی را سوراخ کرد. (موسـی) گفت: «آیـا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟! راستی که چه کار بـدی انجام دادی!» ۷۲ گفت: «آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟!» ۷۳ (موسی) گفت: «مرا بخاطر این فراموشکاریم مؤاخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر!» ۷۴ باز به راه خود ادامه دادند، تا اینکه نوجوانی را دیدند؛ و او آن نوجوان را کشت. (موسی) گفت:

«آیا انسان پاکی را، بی آنکه قتلی کرده باشد، کشتی؟! براستی کار زشتی انجام دادی!» ۷۵ (باز آن مرد عالم) گفت: «آیا به تو نگفتم که تو هرگز نمی توانی بـا من صبر کنی؟!» ۷۶ (موسـی) گفت: «بعد از این اگر درباره چیزی از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن؛ (زیرا) از سـوی من معـذور خواهی بود!» ۷۷ باز به راه خود ادامه دادنـد تا به مردم قریه ای رسـیدند؛ از آنان خواسـتند که به ایشان غذا دهند؛ ولی آنان از مهمان کردنشان خودداری نمودند؛ (با این حال) در آن جا دیواری یافتند که می خواست فروریزد؛ و (آن مرد عـالم) آن را برپا داشت. (موسـی) گفت: («لااقل) می خواستی در مقابل این کار مزدی بگیری!» ۷۸ او گفت: «اینک زمان جـدایی من و تو فرا رسـیده؛ اما بزودی راز آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی، به تو خبر می دهم. ۷۹ اما آن کشتی مال گروهی از مسـتمندان بود که با آن در دریا کار می کردند؛ و من خواستم آن را معیوب کنم؛ (چرا که) پشت سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را بزور میگرفت! ۸۰

و اما آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند؛ و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد!

۸۱ از این رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاکتر و با محبت تر به آن دو بدهد! ۸۲ و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود؛ و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت؛ و پدرشان مرد صالحی بود؛ و پروردگار تو می خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند؛ این رحمتی از پروردگارت بود؛ و من آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم؛ این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها شکیبایی به خرج دهی!» کهف: ۶۰ ببعد.

علم ودانش نه با لباس است و نه بارنگ و نه با ثروت و زبان و نه باهیکل و قد و قامت بلکه یک امتیاز خدا دادیست که به هرکس تفضل کند، با ارزش است و پرقیمت.

با دقت و توجه به دو جریان گفته شده، باید حساب کار به دست آید و همیشه خود را از همه پایین تر و کم دانش تر، به حساب بیاریم و ادعای تفوق، به کسی را نداشته باشیم زیرا در مورد آصف بن برخیا چه کسی به ذهنش می رسید که یک انسان بتواند تخت سنگینی را که نه از پنجره و نه از درِ قصر می شد، بیرون آورد و از مسافت دو ماه راه آن روز در یک چشم بهم زدن، به محضر حضرت سلیمان علیه السلام برساند و مورد شگفتی خردمندان جهان قرار گیرد!.

پس از گذشت قرن ها دانشمندان تازه به فکر کشف فورمول آن شده و دست و پا می زنند و وقت می گذارند تابدانند، یک انسان در آن روزگاران که کوچک ترین نشانه ای از این علوم وجود نداشت، این کار محیّرالعقول را انجام داده است.

در جریان دوم می بینیم یک پیغمبر اولوالعزم و صاحب شریعت، در برابر یک فرد که از نظر مقام و درجه خیلی پائین تر از اوست، عاجز ماند و از کارهایش سر در نیاورد و مات و مبهوت مانده و در نهایت، عجز و ناتوانی خود را اظهار داشته و می گوید: اگر باز برایت اعتراض کردم و دیگر معذوری و از همدیگر جدا می شویم!.

باز در مورد آخرین کار او اعتراض می کند و نمی تواند تحمل کند و از همدیگر جدا می شوند.

اینها درس اخلاق و آگاهی دادن است که هیچ وقت در باره عالم و دانشمند بودن برخود نبالیم و افتخار نکنیم زیرا دست بالای دست بسیار است.

البته از این گفتار نباید برداشت بد داشته باشیم و خود را تحقیر کنیم بلکه منظور این است در هر مقامی و مقالی، تواضع و فروتنی را از یاد نبریم و گرنه مقام علم و عالم بالاتر از آنست که فکر می کنیم، کافیست که فقط در یک فراز از فرموده های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در باره علماء، زیاد بر رسی کنیم که فرمود: مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء قلم و مرکب علماء افضل از خون شهداست!!!.

سخن خیلی پر محتوا و پر معناست، اول مقام شهداء و تمجید قرآن از آنها و روایات فراوان در باره آنان را در نظر بگیریم و بعد در معنا و مفهوم این روایت غور کنیم تا مقام علم و دانش، به دست آید.

البته در سخنرانی های دیگرم چندین جلسه در باره ارزش و مقام علم و دانش و علما و دانشمندان، صحبت کرده ام که تکرار نشود ولی با توجه به مفاد بعض از روایات که نه تنها نگاه کردن به روی عالم، عبادت نوشته می شود، بلکه نگاه کردن به خانه عالم را هم، عبادت می نویسند.

و درباره دانش پژوهان هم توصیه هائی دارند که واقعاً قابل تحقیق و مورد توجه قرار دادن است.

به زندگی یکی از بزرگان توجه کرده و مقام علمی او را در فکر خود بچرخانید و در نهایت بدانید که با این درجه از علم، هیچوقت خود را نمی ستودند و همیشه متواضع بودند.

زندگی شیخ صدوق

ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق از پیشتازان علم حدیث و از مردان نامی جهان اسلام در سال ۳۰۵ ه. ق چون ستاره ای در آسمان

روایت و فقاهت در شهر مقدس قم طلوع کرد. ولادت این عالم فقیه با آغاز نیابت حسین بن روح سومین نائب خاص امام زمان (عجّل الله تعالی فرجه الشّریف) هم زمان بوده است.

پدر بزرگوار شیخ صدوق علی بن الحسین بن بابویه قمی، از فقهای بزرگ اسلام و در زمان امام حسن عسگری (علیه السلام) و امام زمان (عجّل الله تعالی فرجه) می زیسته و مورد احترام آن امامان بوده است. در نامه ای که امام حسن عسگری (علیه السلام) به علی بن بابویه نوشته وی را با کلماتی چون: شیخ معتمد و فقیه من خطاب کرده است.

پدر شیخ صدوق در قم بدنیا آمد و زندگی را آنجا گذارند و در همان شهر نیز وفات کرده است. پدر شیخ صدوق در ایام زندگی پر برکت خویش نزدیک دویست جلد کتاب تألیف کرده است.

دعای ولی عصر (عجّل الله تعالی فرجه):(۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۱ ؛ ص۵۷۴

مدبن علی بن بابویه معروف به «شیخ صدوق» در حدود سال ۳۰۶ ق در شهر قم متولد شد. در ارتباط با ولادت شیخ صدوق ماجرائی نقل شده که از این قرار است: «علی بن حسین بن موسی بن بابویه» پدر «شیخ صدوق» پنجاهمین بهار عمرش را پشت سر گذاشته بود و رو به پیری می رفت، ولیکن از داشتن فرزند محروم بود. با این حال هرگز از رحمت الهی ناامید نبود و بارها از خدای خویش درخواست فرزند کرده بود روزی بر آن شد تا نامه ای به امام و پیشوای خود حضرت مهدی (عجّل الله تعالی فرجه) بنویسد و از ایشان بخواهد تا برایش دعا کند. کاروانی از قم عازم عراق بود و در آن، یکی از دوستانش به نام «ابوجعفر» را یافت که می توانست نامه وی را به مقصد برساند. ابوجعفر می گوید من نامه او را به نماینده مهدی موعود (عجّل الله تعالی فرجه) رساندم و پس از سه روز به من خبر داد که حضرت برای «ابن بابویه» دعا کرد و در آینده نزدیک خداوند به او فرزندی خواهد داد که منشاء برکات زیادی خواهد شد.

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

شیخ صدوق خود نیز ماجرای دعای حضرت ولی عصر (عجّل الله تعالی فرجه) و ولادت خود را در کتاب «اکمال الدین» آورده و در ادامه نوشته که هرگاه «ابوجعفر محمدبن علی اسود» مرا می دید که برای آموختن حدیث و علوم اهل بیت (علیهم السلام) با اشتیاق تمام به درس اساتید می رفتم، می فرمود: این میل و اشتیاق به علم آموزی که تو داری جای تعجب نیست، زیرا تو به دعای امام زمان متولد شده ای.

دوران کودکی:

محمد بن علی بن بابِویَه در حدود سال ۳۰۶ ق. در شهر «قم» متولد شد. شیخ صدوق دوران کودکی و آغاز جوانی را در دامان علم و فضیلت و تقوای پدر بزرگوارش علی بن بابویه سپری کرد. صدوق در محضر پدر، علوم و معارف را همراه با تربیت های عملی و اخلاقی فرا گرفت. پدری که در اوج علم و فقاهت و شهرت، زندگی خود و فرزندانش را از راه مغازه ای کوچک در بازار قم و در نهایت زهد و قناعت می گذرانید. شیخ صدوق بیش از بیست سال از دوران پر برکت حیات پدر را درک کرد و در سن ۲۲ یا ۲۳ سالگی بود که دست روزگار دامان پر مهر محبت پدر را از او گرفت!

نبوغ ذاتی:

خانواده اصیل و اهل علم شیخ صدوق و پرورش یافتن در دامان پدری فقیه و وارسته از یک سو، و تیزهوشی، ذکاوت، حافظه فوق العاده قوی و استعداد ذاتی او از سوی دیگر موجب گردید در مدتی کوتاه به قله های بلندی از کمالات انسانی دست یابد و در کمتر از بیست سالگی هزاران حدیث و روایت با راویان آن ها را به حافظه بسپارد. استاد صدوق محمد بن علی الاسود درباره حافظه و اشتیاق وافر شیخ صدوق به آموختن می فرمود: «این میل و اشتیاق به علم و دانش که در صدوق وجود دارد مایه شگفتی نیست زیرا او به دعای امام زمان متولد شده است.» خود

شیخ صدوق بارها می فرمود: «من به دعای صاحب الامر متولد شده ام».

استادان شیخ صدوق

شاید بتوان گفت یکی از عوامل مؤثر در موفقیت صدوق استادان بسیار زیادی است که دیده و از خرمن علوم آن ها خوشه ها بر گرفته است. او ابتدا از محضر پدر خود علی بن بابویه درس آموخت و افزون بر آن در مجالس و محافل درسی بزرگان علم و ادب حاضر می شد، به گونه ای که بعضی از علما گفته اند: تعداد استادان صدوق از دویست نفر متجاوز است. از جمله بزرگانی که صدوق از محضر آنها بهره برده می توان به ابوجعفر محمد بن یعقوب کُلینی نویسنده کتاب گرانمایه اصول کافی اشاره کرد.

کلینی و صدوق

پس از مرحوم کلینی نویسنده کتاب ارزشمند اصول کافی، صدوق از بزرگترین محدثان عصر خود به شمار می آید که علاوه بر ضبط و نقل حدیث، در علوم دیگر نیز تبحر داشته و تألیفات بسیاری از خود به جای گذاشته است. صدوق سالها از محضر کلینی استفاده نموده و به شنیدن و جمع آوری احادیث ائمه (علیهم السلام) مشغول بوده است؛ اما بر خلاف شخصیت علمی کلینی که بیشتر از جهت جمع آوری، بررسی و نقل حدیث مشهور است، شیخ صدوق در سه زمینه روایت، مباحث کلام و فقه برجسته و ممتاز بوده است.

شاگردان شیخ صدوق

صدوق، به خوبی دریافته بود که بهترین شیوه برای حفظ و حراست از سخنان پیشوایان دین که در هر زمان ممکن است مورد تعرض و دستبرد قرار گیرد، انتقال به سینه دلسوختگان مکتب اهل بیت می باشد؛ از همین رو با پرورش شاگردان و

طالبان دانش، به نگهداری و صیانت از این میراث گران بها پرداخت. از میان مهم ترین شاگردان وی می توان به دانشمند بلند آوازه، محمد بن نُعمان معروف به شیخ مفید نام برد که خدمات بسیاری به جهان اسلام ارائه کرد، و آثار به جای مانده از وی حکایت از وسعت معلومات او دارد. به تعدادی از شاگردان شیخ اشاره می کنیم:(۱)

کتاب من لایحضره الفقیه

مشهورترین و بزرگترین کتاب صدوق- پس از مدینه العلم- همین کتاب است که یکی از (کتب اربعه) روایی شیعه به شمار می رود. این کتاب در بردارنده نزدیک

۱- شیخ مفید، ابن غضائری، ابو عبدالله، حسین بن عبید الله بن ابراهیمله، برادرش حسین بن علی بن بابویه قمی شیخ جلیل، ابو الحسن، جعفر بن حسین حسکه قمی، استاد شیخ طوسی، شیخ ابو جعفر، محمد بن احمد بن عباس بن فاخر دوریستی، معاصر شیخ طوسی، برادر زاده اش شیخ ثقه الدین حسن بن حسین بن علی بن موسی بن بابویه حسن بن محمد قمی(مؤلف تاریخ قم)، علی بن احمد بن عباس نجاشی(پدر نجاشی)، شیخ ابو البرکات، علی بن حسن خوزی، ابو القاسم، علی بن محمد بن علی خزاز، ابو زکریا، محمد بن سلیمان حمرانی آثار شیخ صدوق شیخ صدوق این عالم بزرگ و محدث گران قدر تألیفات با ارزش بسیاری از خود به جا گذاشت. شیخ طوسی در این باره می نویسد:« او سیصد کتاب تألیف کرده است» کتاب های شیخ صدوق همه در نهایت نیکویی و استحکام و در زمینه های متنوعی نوشته شده اند، که این خود نشانگر قدرت علمی و آشنایی گسترده او با علوم اسلامی است. برخی از مهمترین آثار ایشان عبارتند از: ۱- من لا- یحضره الفقیه(دومین کتاب از کتب اربعه) ۲- علل الشرایع(درباره فلسفه احکام و علت تشریع آن ها است) ۳- کمال الدین و تمام النعمه(درباره اثبات وجود امام زمان و غیبت طولانی آن حضرت از نظر عقلی و نقلی) ۴- کتاب التوحید ۵- الخصال ۶- الامالی ۷- عیون الاخبار الرضا ۸- کتاب صفات شیعه ۹- کتاب مصادقه الاخوان ۱۰- کتاب اثبات ولایت علی علیه السلام ۱۱- کتاب معرفت ۱۲- کتاب مدینه العلم ۱۳- کتاب مقنع در فقه ۱۴- کتاب معانی الاخبار ۱۵- کتاب مشیخته الفقیه.

به شش هزار حدیث می باشد که بر اساس موضوعات مختلف فقهی تدوین شده است. سبب نگارش این کتاب حکایتی زیبا و شنیدنی دارد که وی خود آن حکایت را در مقدمه کتاب آورده است.

ایشان در آنجا ضمن ذکر آن حکایت چنین نوشته:

من نخواستم مانند سایر مصنفان روایاتی را که در هر موضوع رسیده است ثبت کنم بلکه در این کتاب روایاتی را آورده ام که بر اساس آن فتوا می دهم و آنها را صحیح می دانم و معتقد به صحت آنها می باشم و میان من و پروردگار حجت است مرحوم مامقانی به نقل از علامه طباطبایی (بحر العلوم) می نویسد:

(برخی از اصحاب روایات کتاب (الفقیه) را بر سایر کتب اربعه به چند دلیل ترجیح می دادند:

برخورداری مؤ لف از حافظه ای قوی که سبب ضبط بهتر روایات می باشد.

استواری وی در نقل روایات.

متاءخر بودن کتاب (من لایحضره الفقیه) از کافی.

صدوق صحت آنچه بر او در این کتاب آورده خود ضمانت کرده است.

هدفش تنها نقل روایت نبوده بلکه به اظهار خود مطابق آنچه نقل کرده فتوا داده است.

کمال الدین و تمام النعمه

صدوق این کتاب را در اواخر عمرش تالیف کرده است. در آن عصر از طرف فرقه اسماعیلیه که نفوذ بسیار داشتند و از سوی فرقه زیدیه و طرفداران جعفر کذاب و پیروان زیادی از اهل تسنن ایرادهایی به فرقه امامیه وارد می شد و آنان بدین وسیله اذهان مردم را مشوب می کردند. از این نظر شیخ صدوق- رضوان الله علیه- کتاب (کمال الدین) را تالیف کرد. او در اول این کتاب اشکالات مخالفین را نقل می کند و به آنها پاسخ می دهد و به خوبی از عقیده امامیه دفاع کرده به طور تفضیل درباره قائم آل محمد (عجّل الله تعالی فرجه الشّریف) بحث می کند.

بـا اینکه این کتاب حـدود ۹۰ سـال پس از غیبت کبرای حضـرت ولی عصـر (عجّل الله تعالی فرجه الشّـریف) نگاشـته شـده از مباحث آن معلوم می شود در آن زمان که هنوز مدت چندانی از این مساءله نگذشـته بود، عده ای از اهل کفر و نفاق نسبت به ماجرای غیبت تردید کرده بر شیعیان خرده می گرفتند. همچنانچه خود شیخ صدوق نیز بارها به این نکته اشاره کرده است.

معانی الاخبار

یکی از آثـار ارزشـمند صـدوق کتـاب معـانی الاخبـار حـاوی روایـاتی است که موارد ابهام و مشـکل احادیث وآیات قرآن را توضیح داده است.

عیون اخبار الرضا علیه السلام

این کتاب را برای صاحب بن عباد، وزیر دانشـمند و دین پرور آل بویه نگاشـته و به وی اهـدا کرده است و در آن، روایاتی که از امام هشتم علیه السلام نقل شده گرد آمده است.

خصال

این کتاب که در بردارنده نکات اخلاقی- علمی، تاریخی و فقهی و پندهای درس آموز می باشد بر اساس سلسله اعداد ترتیب یـافته که این تـدوین و تنظیم نیز بر زیبایی و شـیوایی و ارزش کار وی در این اثر افزوده است. او در هر باب روایاتی که مطابق همان عدد نکته یا مطلبی را در برابر آورده است.

امالی (مجالس)

مجموعه درسها و سخنرانیهای شیخ صدوق در این اثر گرد آمده است مطالب آن را شاگردان او تحریر کرده اند.

علل الشرایع

این کتاب، همچنانکه از نامش پیداست حاوی علتها و فلسفه احکام می باشد،

مؤلف تمام احادیثی که به علل و فلسفه احکام اشاره شده، در یک مجموعه به همین نام نگاشته است، و شاید اولین کتاب در موضوع خود می باشد.

گوهر گمشده یا مدینه العلم

مهمترین کتاب شیخ صدوق که خود نیز از آن یاد کرده و تا زمان پدر شیخ بهایی مورد استفاده عالمان دینی بوده کتاب (کتاب العلم) است که مفقود گشته است و با کمال تاءسف به دست نرسیده است.

بنا به نوشته ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء کتاب مدینه العلم ده جلدی و من لا یحضره الفقیه چهار جلدی است و از این نوشته معلوم می شود که مدینه العلم بیش از دو برابر من لا یحضره الفقیه بوده است.

شیخ طوسی، شیخ منتجب الدین و دیگران از این کتاب به عنوان یکی از مهمترین تاءلیفات صدوق یاد کرده اند و بسیاری از بزرگان دین از کتاب مدینه العلم روایت کرده اند.

شیخ صدوق در اول کتاب کمال الدین و تمام النعمه اشکالات مخالفین را نقل می کند و به آنها پاسخ می دهد و به خوبی از عقیده امامیه دفاع کرده به طور تفضیل درباره قائم آل محمد (عجّل الله تعالی فرجه الشّریف) بحث می کند.

صاحب روضات الجنات می نویسد:

بعد از زمان علامه و شهیدین، دیگر هیچ اثری از کتاب مدینه العلم دین شنیده نشده است ولی بنا به نوشته برخی دیگر، معتقدند این کتاب تا عصر پدر شیخ بهایی نیز موجود بوده و ایشان نسخه ای از آن را داشته است.

شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی (پدر شیخ بهاء الدین عاملی) در کتاب درایه اش نوشته است: پایه ها و اصول معتبر حدیث ما پنج کتاب است: کافی، مدینه العلم، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار.

علامه مجلسی و پس از وی سید محمد باقر جیلانی (سید شفتی) تلاشها و

اموال زیادی صرف یافتن این کتاب کردند ولی اثری از آن به دست نیاوردند.

ابتکارات علمی:

فقها و بزرگان مسلمان، شیخ صدوق را بیشتر با لقب رئیس المحدثین شناخته اند؛ زیرا او در شناخت احادیث، آگاه و در حفظ منابع و جمع آوری آن ها تلاش فراوان می کرده است. شیخ صدوق احادیث را به تناسب موضوعات مختلف دسته بندی و برای هر موضوع، باب جداگانه ای باز می کرد، مانند کتاب من لایحضره الفقیه یا عیون اخبار الرضا یا کتاب های دیگر صدوق که وی در هر یک از آن ها طبق اختلاف موضوعات و مزایا، باب های جداگانه ای گشوده است.

چهار کتاب معتبر شیعه:

برای آشنایی با اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) و شناخت حقایق قرآن ناگزیر به شناخت سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اخبار و احادیث امامان معصوم هستیم، از سویی نیز وجود درغگویان و حدیث سازان و درهم آمیختگی احادیث صحیح و جعلی، این شناخت دقیق را برای مردم مشکل می سازد؛ از این رو سه تن از بزرگان شیعه، کمر همت بسته و اقدام به جمع آوری و نوشتن چهار کتاب روایی ارزشمند کردند. این کتاب ها معروف به «کتب اربعه» و مؤلفان آن ها را «محمد بن ثلاث» می نامند؛ زیرا اسامی هر سه محمد و کنیه هر سه ابو جعفر بوده است.

۱ اصول کافی، تألیف ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی، دارای ۱۶۱۹۹ حدیث؛

۲ من لایحضره الفقیه تألیف ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق شامل ۵۹۶۳ حدیث؛

۳ تهذیب، تألیف ابوجعفر محمد بن الحسن معروف به شیخ طوسی دارای ۱۳۵۹۰ حدیث و استبصار که این کتاب نیز تألیف شیخ طوسی است و ۵۵۱۱ حدیث دارد.

هجرت به شهر ری

شیخ صدوق از کسانی است که برای جمع آوری احادیث امامان معصوم (علیه السلام) به مسافرت های بسیار رفته است در این سفرها از استادان بزرگی استفاده کرده و خود نیز به تدریس و بحث می پرداخته است. صدوق برخی از کتاب های خود را در این سفرها تألیف کرده است. از جمله سفرهای شیخ صدوق سفر به شهرهای بخارا، نیشابور، طوس، اصفهان و بغداد بوده است.

صدوق سرانجام به دعوت صاحب بن عباد نخست وزیر دولت آل بویه در زمان رکن الدوله دیلمی و مردم شهر ری، به آن شهر آمده، تشکیل حوزه و کلاس درس داد و به تدریس فقه و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) مشغول گردید.

وفات شیخ صدوق

سرانجام شیخ صدوق این عالم بزرگوار پس از گذشت هفتاد و چند سال از عمر شریف و پر برکتش در سال ۳۸۱ ه. ق دعوت حق را لبیک گفت و در شهر ری دیده از جهان فرو بست. پیکر پاکش در میان غم و اندوه مردمان در نزدیکی مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم مدفون گردید.

امروزه آرامگاهش به نام ابن بابویه در شهر ری مشهور و قبر منورش زیارتگاه مسلمانان و محل استجابت دعای مؤمنان است.

کرامتی از شیخ صدوق پیش از نهصد سال:

در عهد حکومت فتحعلی شاه قاجار در حدود سال ۱۲۳۸ ه. مرقد شریف صدوق که در اراضی ری قرار دارد به دلیل بارندگی های زیاد خراب شده و رخنه ای در آن پیدا می شود، برای تعمیر مرقد اطرافش را می کنندند تا به سردابی که مدفن شیخ صدوق بود برخورد می کنند ناگهان بدن شریف صدوق را کاملًا سالم آنچنان که گویا تازه از حمام آمده باشد مشاهده می کنند و اثر خضاب را در انگشتان

شریفش می بینند. ۲۰ نفر از بزرگانی که خود شاهد این کرامت بوده اند می توان به میرزا ابوالحسن جلوه، حضرت آیت الله ملا محمد رستم آبادی و مرحوم والد حضرت آیت الله مرعشی نجفی حاج سید محمود مرعشی نام برد.

آری این چنین است سرانجام عاشقان و دلدادگان کوی حضرت دوست که که مس وجود خود را با کیمیای محبت او به طلا مبدل ساختند، روحش شاد.(۱)

مجلس ۴۵ مطالبی درباره علماء

در باره آینده علماء و اوضاع و احوال آنها روایاتی آمده است که فرازهائی از آنها رادر این مجلس، بیان می کنم.

برای هرفردی از افراد بشر لازم است که در کارهای زندگی خود، از متخصصین و خبرگان آن کار راهنمائی بخواهند و از دانایان و عالمان آن رشته بپرسند و استفاده نمایند و در نتیجه، عمل به نظر آنها راه گشای آنان گردد، ولی برابر اخبار به غیب بزرگان دین چنین معلوم می شود که متأسفانه روزی و زمانی خواهد رسید که مردم از علما و دانشمندان دست برداشته و از آنها گریزان خواهند بود که الان، این گفته ها تحقق یافته و مصداقش مشهود است.

۱- از علماء می گریزند مانند گوسفند از گرگ!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال شیخ صدوق منبع: پایگاه حوزه تهیه و تنظیم برای تبیان: سید پیمان صابری

سیأتی: (یـأتی): زمان علی الناس (علی أمّتی) یفرّون من العلماء کمایفرّ الغنم من الـذئب، (فإذا کان کـذلک) ابتلاهم اللّه بثلاثه اشیاء: الاـول یرفع البرکه من اموالهم والثانی سـلط اللّه علیهم سـلطانا جائرا، و الثالث یخرجون من الـدنیا بلا ایمان.(۱) (با هردو کلمه سیأتی و یأتی آمده است که) به زودی برای مردم (برامت من) می آید زمانی که از علماء فرار می کنند مانند فرار کردن گوسفند از گرگ (پس وقتی که چنین شد) خداوند آنها را به سه چیز مبتلا می سازد،

۱- برکت از اموالشان برداشته می شود،

۲- خداوند برآنها پادشاه ستمگر را مسلط نماید،

۳- از دنیا بی ایمان بیرون می روند.

در ایـن روایـت فرار مردم از علمـاء را به فرارگوسـفندان از گرگ تشـبیه فرمـوده است! چه تشـبیه بجـائی، ای بنـازم به این علم آسمانی که امروز ها را آشکارا می دیده است.

۲- علماء رابالباس زیبا می شناسند!

شخصـیت و ارزش انسـان نه بـا مـال است و دارائی و نه بـا خوش ظـاهری و زیبـائی و نه بـا لباس و خود آرائی (نه همین لباس زیبـاست نشـان آدمیت) بلکه ارزش انسـان در علم و اخلـاق و تقـوی و نوع دوسـتی وو .. می باشـد خواه در لبـاس زیبـا باشـد یامنـدرس و در منظر، خوش نمـا باشـد یـا بهم ریخته، ولی زمانی می رسـد که علما و دانشـمندان را بالباس زیبا بها دهنـد نه با معلومات، اگرعلامه دهر باشـد و لباس فرسوده، ارزش اجتماعی نخواهـد داشت و اگر با وضع آراسـته باشد مورد توجه و پربها خواهد بود اگرچه بی سواد باشد. در این مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی و یأتی: زمان علی امتی لا یعرفون العلماء الا بثوب حسن ولا یعرفون

۱- « اسلام فراتر از زمان» ازمستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۷۶: ح ۱۳۳۰۱: بحارالأنوار: ۲۲/ ۴۵۳ امالی ابن الشیخ: ۲۵۳.

القرآن الا بصوت حسن، ولا يعبدون اللَّه الا فى شـهر رمضان، فاذا كان كذلك سـلط اللَّه عليهم سلطانا لا علم له ولا حلم له ولا رحم له.(۱) به زودی می آیـد زمـانی بر امت من علمـارا نمی شناسـند مگر بالبـاس زیبـاو (قرآن که بایـد بـا هر صوتی و زبانی ولحنی قرائت شود ولی) قرآن را نمی شناسند مگر با صدای زیبا و (خدا که باید در هر ساعت و روز و ماه و سال پرستیده شود ولی) خدارا نمی پرستند مگر در ماه رمضان وقتی که اینطور شد خداوند مسلط می کند بر آنها پادشاهی را که نه علمی داشته باشد و نه حلمی و نه رحمی.

۳- قاریان زیاد و فقهاء کم می شود!

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی: زمـان علی امتی یکثر فیه القرّاء وتقـلّ الفقهـاء ویقبض العلم و یکثر الهرج ثم یـأتی من بعـد ذلک زمان یقرأ فیه القرآن رجـال من أمتی لا ـ یجاوز تراقیهم ثم یأتی: من بعـد ذلک زمان یجادل فیه المشـرک باللَّه المؤمن فی مثل ما یقول (۲) به زودی می آید زمانی بر امت من، قاریان (قرآن) زیاد می شوند و فقهاء کم، و علم (از آنها) بر گرفته می شود و هرج (وکشـتار) زیاد، سپس بعد از آن زمانی آید از مردانی امتم قرآن را می خوانند (ولی) از گردنشان بالا نمی رود، سـپس زمانی می آید مشـرک به خدا با مؤمن درگیر می شود در مثل آنچه که خود می گوید، (و خود مؤمن را باگفته های خود

۱- « اسلام فراتر از زمان» ازبحارالأنوار: ج ۲۲/ ۴۵۳؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۷۷: ح ۲۰ و ۱۳۳۰۴.

۲- « اسـلام فراتر از زمان» ازفیض القـدیر شـرح الجامع الصـغیر- المناوی ج ۴ ص ۱۵۵ ح ۴۷۳۵: کنزالعمال: ۱۴/ ۲۱۷؛ الذین یحفظون القرآن عن ظهر قلب ولا ـ یفهمون معـانیه أی العـارفون بالأحکـام الشـرعیه(أی یموت أصـحابه کما صـرح به فی الخبر الآـخر(الهرج أی القتـل والفتن) تراقیهم جمع ترقوه وهی عظام بین ثغره النحر والعاتق یعنی لا یخلص عن ألسـنتهم وآذانهم إلی قلوبهم أی یخاصـمه ویغـالبه ویقابـل حجته بحجه مثلها فی کونها حجه ولکن حجه الکافر باطله داحضه وحجه المؤمن صـحیحه طاهره ترقوه و تراقی استخوان بالای گودی نحر ازگلو.(المنجد).

محاکمه می نماید!).

۴- علماء کم و سخنران زیاد می شود

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی: علی الناس زمان یقلّ علماؤه و یکثر خطباؤه، من تمسّک بعُشر مایعلم نجا.(۱) به زودی می آید بر مردم زمانی علمایش کم و سخنرانانش زیاد می شود، (در آن زمان) هرکس به یک دهم آنچه می داند بچسبد (و عمل نماید) نجات می یابد.

۲- ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انّکم فی زمان من ترک منکم عشر ما أمر به هلک ثمّ یأتی زمان من عمل منکم بعشر ما أمر به نجا»(۲) شما در زمانی هستید، هرکس از شما یک دهم آن را که به انجام دادن آن مأمور هست، ترک کند هلاک می شوید (زیرا درمحضر حجت خدا هستید) سپس زمانی می آید هرکس از شما به یک دهم آنچه که مأمور به عمل کردن آن هستید، عمل نماید، نجات می یابد (چون دست آنها از حجت الهی کوتاه شود و نیابند).

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من اقتراب الساعه اذا کثر خطباء منابرکم ...(۳) از علائم نزدیکی ساعت (ظهور) زیادبودن منبری ها و وابستگی علماء به سلاطین است که حلال کنند برایشان حرام را و حرام نمایند برآنها حلال را پس فتوی دهند آن طور که خود بخواهند و فراگرفتن آنها علم را برای حلال نمودن دینارها و درهم های

۱- « اسلام فراتر از زمان» ازمسند احمد بن حنبل: ۵/ ۱۵۵؛ المعجم الکبیر: ۳/ ۲۲۱ ح ۳۱۱۱؛ مسندالشامیین: للطبرانی ۲/ ۲۲۱/ ح ۱۲۲۵؛ موضع أوهام الجمع والتفریق: ۱/ ۲۳؛ الفردوس للدیلمی: ۵/ ۴۱۰ ح ۸۵۸۱ مجمع الزوائد: ۱۲۷ جمع الجوامع ۱/ ۲۸۶؛ کنزالعمال: ۱۰/ ۲۰۶ ح ۲۹۰۹۲

۲- « اسلام فراتر از زمان» ازسنن ترمذی: ۴/ ۴۵۹ ح ۲۲۶۷، المعجم الصّغیر: ۲/ ۱۳۸، تاریخ جرجان: ۴۶۴ ح ۹۲۶، حلیه الاولیاء: ۷/ ۳۱۶، الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۲۸ ح ۲۷۸ از آنها.

۳- « اسلام فراتر از زمان» ازکنزالعمال: ۱۴/ ۲۴۱؛ یأتی علی النّاس ...: ۳۳۶.

شماست و قرآن را: اسباب تجارت خود قرار دهند.

۵- به گفته هایشان عمل نمی کنند!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سیأتی: فی آخر الزمان علماء یُزهّدون فی الدنیا و لایزهدون، و یُرغّبون فی الآخره و لایرغبون، و ینهون عن الدخول علی الولاه و لاینتهون، و یباعدون الفقراء، و یُقرّبون الأغنیاء اولئک هم الجبارون اعداء اللّه.(۱) به زودی می آید در آخرالزمان علمائی (مردم را) بر بی اعتنائی به دنیا تشویق می کنند (اما) خود بی اعتنا نمی شوند و بر رو آوردن به سوی آخرت ترغیب می نمایند و خود رغبت نمی کنند و از داخل شدن بر والیان، (و فرمانروایان) نهی می کنند و خود را کنار نمی کشند، و فقرا را

(از خود) دور می سازند و اغنیا را نزدیک می کنند، آنهایند ستمکاران و دشمنان خدا.

۶- فتوای جاهلان

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سیخرج فی آخر الزمان رجال رؤس جهّال یفتون النّاس فیضلّون و یضلّون»(۲) به زودی بیرون آید در آخر زمان مردان سرآمد نادان ها، برای مردم فتوا می دهند پس خود گمراه شوند و گمراه می کنند.

۷- کشتار دانشمندان!

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- « اسلام فراتر از زمان» ازالأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۷۳ ح ۳۲۵؛ تنبیه الخواطر(مجموعه ورّام) ۱/ ۱۵۵ وص ۳۰۱؛ اعلام الدین دیلمی: ص ۹۰؛ میزان الحکمه: ۳/ ۲۳۲۴

۲- « اسلام فراتر از زمان» ازالفقیه و المتفقه البغدادی: ۲/ ۱۵۲، جمع الجوامع: ۱ ۹۹۶/، کنزالعمال: ۱۰/ ۲۰۷ ح ۲۹۰ ۹۶، الفردوس للدیلمی: ۵/ ۵۱۳ ح ۸۹۲۹، الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۷۸ ح ۳۳۲ از آنها.

یأتی: علی الناس زمان یقتل فیه العلماء.(۱) می آید برای مردم زمانی که در آن دانشمندان کشته می شوند.

در میان بیش از هفت میلیارد نفر مردم جهان، یک مشت دانشمندان دینی و مسلمانان مسجدی و قاریان قرآن و غیره را، مصداق این روایات قراردادن و زیر چکمه های مغرضانه خورد کردن، زهی بی انصافی و دور از وجدان سالم است.

اولًا معنای لغوی علماء یعنی دانشمندان که شامل همه کسانی می شود که بهره ای از علم داشته و به او عالم و علماء گفته شود و ثانیاً درست است که کلمه علماء بیشتر برای دانشمندان دینی اطلاق می شود، ولی با دقت در روایات و با در نظر گرفتن جانب انصاف، منظور از علماء و مسجدیان و قاریان و غیره با قطع نظر از فرقه ناجیه است که مورد قبول خدای عزّ و جلّ و توجه رسول او صلی الله علیه و آله می باشد.

۸- مسجد ها زیاد و علماء کمیاب

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یأتی: علی الناس زمان علماؤها میته و حکماؤها میته تکثر المساجد و القرّاء حتی لا یجدون عالما الاالرّجل بعد الرّجل.(۲) می آید برای مردم زمانی دانشمندانش مرده و حکیمانش میته شود (برای دفاع از دین و تعلیم آن، تحرّکی نخواهند داشت)، مساجد و قاریان زیاد شود (ولی علماء به گونه ای کم شود که) حتی عالمی پیدا نشود مگر مردی پس از مردی (درطول هم نه همزمان).

۱- « اسلام فراتر از زمان» ازبیان الأئمه: ۲/ ۴۴۱ از لمعان الأنوار از دیلمی،« یقتل فیه العلماءکما یقتل الکلاب فیالیت العلماء فی ذالک الزمان تحامقوا»؛ الأحادیث الغیبیه: ج ۱ ص ۴۷۳ ح ۳۲۶ از الفردوس للدیلمی: ۵/ ۴۳۹ ح ۸۶۷۱؛ و جمع الجوامع عن الدیلمی: ۱/ ۹۸۴؛ وکنز العمال: ۱۱/ ۱۹۲ ح ۳۱۱۸۲ و نیز از روضهالواعظین:/ ۲/ ۴۸۵ مرسلًا کما یقتل اللّصوص بدل الکلاب آورده است.

۲- « اسلام فراتر از زمان» از الفردوس للدیلمی ۵: ۴۴۲ ح ۸۶۸۳ جمع الجوامع: ۱/ ۹۸۵؛ کنز العمال: ۱۱/ ۱۹۲ ح ۳۱۱۸۳؛ الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۷۵ ح ۳۲۹.

۹- حسودی دانشمندان به یکدیگر

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یأتی: علی الناس زمان یحسد الفقهاء بعضهم بعضا، و یغار بعضهم علی بعض کتغایر التیوس بعضها علی بعض.(۱) می آید برای مردم زمانی، فقهاء بعضی بر بعضی حسودی کنند و به همدیگر می پرند مانند پریدن بز نر (و بزکوهی) به یک دیگر.

با دقت در محتوای و تحقق این بیانات که در طول گذشت زمان پیش آمده و خواهد آمد، علوم و اطلاعات ملکوتی و آسمانی، این بزرگان را به ما روشن می کند و با مرور زمان، مردم از علماء رو گردان و به آنها بی اعتناخواهند شد و در نتیجه اعمال زشت و نا پسند گروهی از علماء نیز، گریبانگیر خودشان خواهد بود.

در حالی که روزی وروزگاری علماهائی وجود داشتند، زندگی مانند معصوم داشتندبه حالات مختصر از زیاد یک نمونه، از آنها توجه نمائید.

شیخ مفید

شیخ مفید که نام کاملش «محمد بن محمد بن نعمان» است در سال ۳۳۶ هجری در حوالی بغداد دیده به جهان گشود.

وی در یک خانواده پرسابقه و اصیل در تشیع و از سلاله نیکان و پاکان به دنیا آمد. سراسر وجود خاندان او مالامال از عشق به اهل بیت رسالت علیهم السلام بود.

شیخ مفید از چهره های بسیار درخشان شیعه در جهان اسلام است. ابن ندیم در

۱- « اسلام فراتر از زمان» ازالأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۷۵ خ ۳۲۸؛ تاریخ بغداد ۱۰/ ۳۰۲ الفردوس للدیلمی ۵: ۴۴۲ ح ۸۶۸۲ جمع الجوامع: ۱/ ۹۸۴؛ کنز العمال: ۱۱/ ۲۱۱ ح ۲۹۱۱۹. تیس- تیوس: بزکوهی- بُزنر- آهوی نر یا یک ساله آن(المنجد).

فن دوم از مقاله پنجم «الفهرست» که درباره متکلمان شیعه بحث می کند، از او به عنوان «ابن المعلم» یاد کرده و او را ستایش می کند.

شیخ مفید از شاگردان ابن ابی عقیل است.

شیخ مفید بیشتر شب را بیدار بود و به مطالعه و عبادت سپری می کرد

ابو یعلی جعفری که داماد مفید بوده است، می گوید:

«شیخ مفید شب ها مختصری می خوابید و بقیه شب را به نماز یا مطالعه یا تدریس یا تلاوت قرآن مجید می گذرانید»

نظر بزرگان درباره شیخ مفید

شیخ مفید از دیدگاه دانشمندان شیعه و سنی دارای جایگاه رفیعی است که به کلماتی از بزرگان اشاره می کنیم:

نجاشی، شاگرد نامدار و مورد اعتماد شیخ مفید درباره او می گوید:

«محمد بن محمد بن نعمان ... شیخ و استاد ما است- که رضوان خدا بر او باد- فضل او در فقه و حدیث و ثقه بودن او مشهورتر از آن است که وصف شود. او تالیفات متعددی دارد.»

شیخ طوسی، شاگرد ارزنده مکتب او، درباره استاد خود شیخ مفید در «فهرست» می نویسد:

«محمد بن محمد بن نعمان، معروف به ابن المعلم، از متکلمان امامیه است. در عصر خویش ریاست و مرجعیت شیعه به او منتهی شد. در فقه و کلام بر هر کس دیگر مقدم بود. حافظه خوب و ذهنی دقیق داشت و در پاسخ به سؤالات، حاضر جواب بود. او بیش از ۲۰۰ جلد کتاب کوچک و بزرگ دارد.»

ابن حجر عسقلانی از علمای اهل سنت درباره شیخ مفید می گوید: «او بسیار عابد و زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت. جماعت

بسیاری از محضر او بهره بردند. او بر تمام شیعیان حق دارد. پدرش در «واسط» زندگی می کرد و به آموزگاری می پرداخت و در «عکبری» کشته شد. گفته می شود که عضد الدوله به ملاقات او می شتافت و هنگام مریضی به عیادت او می رفت.»

عماد حنبلی، یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت درباره او می گوید:

«او بزرگی از بزرگان امامیه و رئیس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. او با پیروان هر عقیده به مباحثه و مناظره می پرداخت. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. او صدقه فراوان می داد. بسیار اهل خشوع و تهجد و اهل نماز و روزه و خوش لباس بود.

او مورد زیارت و ملاقات عضد الدوله قرار می گرفت. نزدیک ۷۶ سال عمر کرد و بیش از ۲۰۰ جلد تالیف دارد. تشییع جنازه او شهرت دارد. در تشییع او بیش از ۸۰ هزار نفر از شیعیان شرکت جستند و درگذشت او در ماه رمضان بود. رحمت خدا بر او باد ...».

جهان اسلام در عصر شیخ مفید

از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله حدود ۳۰۰ سال می گذشت. در این مدت امامان و شیعیان تحت فشار بنی امیه و در خفقان خشن بنی عباس بسر می بردند. شکنجه های روحی و جسمی و اذیت و آزار خلفا و حکمرانان همچنان ادامه داشت تا اینکه در اواسط قرن چهارم هجری محدودیت، شیعیان به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش یافت.

خلفای فاطمی- که شیعه اسماعیلی بودند- در مصر دولت نیرومندی تشکیل و با این دولت از ابهت و جلال دربار بغداد کاسته شد و از طرفی سیف الدوله حمدانی و امرای آن خاندان در شام حکومت می کردند که آنها نیز افتخار شیعی بودن را داشتند.

در کنار این دو غوریان، صفاریان و طاهریان و از همه مهمتر دولت آل بویه که از شیعیان مخلص و فرزانه اهل بیت علیهم السلام بودند در قسمت هایی از ایران و

عراق قدرت یافتند.

دو سال پیش از ولادت شیخ مفید، احمد معزالدوله- در سال ۳۳۴- با ورود خود به بغداد و تاسیس شاخه ای از حکومت آل بویه در این شهر صفحه نوینی در تاریخ بغداد گشود. فرصتی فراهم شد و شیعیان در پناه آل بویه از آزادی موجود بهره برده و عقاید خویش را نشر دادند.

سال ۳۵۲ اولین عزاداری علنی شیعیان در عاشورا بر پا شد و در پی آن جشن عید غدیر روحی تازه در کالبد شیفتگان شیعی دمید.

عزالدوله در سال ۳۶۷ هجری به امارت رسید و در سال ۳۶۷ با ریاست عضدالدوله، بغداد رونقی تازه یافت و شور و نشاط علمی قابل توجهی به دست آورد.

شیخ مفید در این عصر می زیست و با توجه به اوضاع، از مقام و منزلتی بسیار برخوردار بود. به طوری که عضدالدوله به هنگام بیماری شیخ به دیدار او رفت و از وی عیادت کرد. شفاعت مفید در حق دیگران پذیرفته می شد و رهنمودهایش مورد قبول قرار می گرفت و این در حالی بود که ۳۶ ساله بود.

نامه های امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.)

به شیخ مفید

دفتر زندگی شیخ مفید، صفحات نورانی دارد که در آنها، نامه های مفصل و مبارک امام زمان حضرت بقیه الله الاعظم عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف. به چشم می خورد حتی تعداد آنها را تا ۳۰ عدد هم گفته اند و نمونه ای از آن ها را به عرض می رسانم.

دانشمند بزرگوار، احمد بن علی طبرسی در اواخر کتاب «احتجاج» برخی از

توقیع های (نامه) حضرت «ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف» را که به شیخ مفید صادر کرده، آورده است.

در این نامه ها حضرت حجت (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) شیخ مفید را مشمول عنایات خاص و الطاف مخصوص خود قرار داده است. به عنوان نمونه امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) در خطاب هایش به شیخ مفید چنین می فرماید:

۱. للاءخ السّدید و الولیّ الرّشید الشیخ المفید أدام اللّه اعزازه؛ به برادر با ایمان و دوست رشید، شیخ مفید خدا عزتش را دئمی کند ....

ترجمه برخی از فرازهای این نامه چنین است:

«این نامه ای است به برادر با ایمان و دوست رشید، شیخ مفید أبو عبد اللَّه محمّد بن محمّد بن نعمان که از جمله پیمان هایی است که به ودیعت نهاده شده و از بندگان خدا اخذ گردیده است.

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم، سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در اعتقاد به ما با علم و یقین امتیاز داری.

ما شکر وجود تو را به پیشگاه خداوندی که جز او خدائی نیست برده و از ذات بی زوالش مسألت می نمائیم که رحمت پیاپی خود را بر آقا و مولی و پیغمبر ما محمّد و اولاد طاهرین او فرو فرستد، و به تو- که پروردگار توفیقات را برای یاری حقّ مستدام بدارد و پاداش تو را با سخنانی که از جانب ما می گوئی با صداقت افزون گرداند- اعلام می دارم که: به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظّف بداریم که آنچه به تو می نویسیم به دوستان ما که نزد تو هستند برسانی ....

هر چند ما در جایی منزل کرده ایم، که از محلّ سکونت ستمگران دور است و این هم به علّتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان است در این دیده است، ولی در عین حال از اخبار و اوضاع شما

کاملا آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی ماند.

ما از لغزش هایی که از برخی شیعیان سر می زند از وقتی که بسیاری از آنان میل به بعضی از کارهای ناشایسته ای نموده اند که نیکان گذشته از آنان احتراز می نمودند و پیمانی که از آنان برای توجّه به خداوند و دوری از زشتی ها گرفته شده و آن را پشت سر انداخته اند اطّلاع داریم، گویا آنان نمی دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم، و اگر جز این بود از هر سو گرفتاری به شما رو می آورد و دشمنانتان، شما را از میان می بردند، تقوا پیشه سازید و به ما اعتماد کنید و چاره این فتنه و امتحان را که به شما رو آورده است از ما بخواهید ....»

۲. در نامه ای دیگر آمده است: این نامه ای است از ما به تو؛ ای برادر و ای ولیّ، و ای مخلص در محبّت ما، و ای پاک و یاور وفادار ...

۳. در تاریخ پنجشنبه بیست و سوم ذو الحجّه سال چهار صد و دوازده نامه دیگری از امام زمان به او رسید: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، سلام خدا بر تو باد! ای یاری کننده حقّ، ای خواننده به سوی او با کلمه صدق و راستی ...

فتوای نادرست شیخ مفید و اصلاح آن توسط امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.)

شیخ مفید سوالی را به طور غیر عمد و به اشتباه جواب داد ولی حضرت ولی عصر (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) با پیغامی آن را اصلاح فرمود. پس از مدتی که مرحوم مفید آگاه شد و در پی آن از دادن فتوا منصرف شد، آن حضرت طی نامه ای خطاب به شیخ فرمود: «بر شماست که فتوا بدهید و بر ماست که شما را استوار کرده و نگذاریم در خطا بیفتید.»

رویای عجیب شیخ مفید درباره درس گفتن به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)

شبی شیخ مفید در خواب دید که در مسجد کرخ از مساجد بغداد نشسته است و فاطمه زهرا سلام الله علیها دست امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را گرفته بود و به نزد شیخ مفید آمد و فرمود: «یا شیخ! علّمهما الفقه» یعنی «ای شیخ به این دو، فقه

تعلیم بده».

شیخ از خواب بیدار شده و در حیرت افتاد که این چه خوابی بود و من کی هستم که به دو امام فقه تعلیم دهم؟ از سوی دیگر خواب دیدن امامان معصوم (علیه السلام) خواب شیطانی نیست.

وقتی صبح شد، شیخ به مسجدی که در خواب دیده بود رفت و در آنجا نشست؛ ناگهان دید که زنی جلیل و محترم که دست دو پسر را در دست دارد وارد مسجد شد. وی به نزد شیخ آمد و گفت: «یا شیخ علمهما الفقه». شیخ تعبیر خواب را فهمید و به تعلیم و تربیت آنان همت گماشت و بسیار به آن دو بزرگوار احترام می نمود.

آن دو پسر، «سید رضی» (کسی که بعدا نهج البلاغه را گردآوری کرد) و «سید مرتضی» معروف به علم الهدی بودند.

پاسخ امام علی (علیه السلام) به شیخ مفید

در مساله ای فقهی بین شیخ مفید و شاگردش سید مرتضی اختلاف نظر شد و با بحث و ارائه دلیل مشکل حل نشد.

هر دو راضی به قضاوت امام امیرالمومنین علی علیه السلام شدند. مساله را بر کاغذی نوشته و بالای ضریح مقدس حضرت گذاشتند. صبح روز بعد که کاغذ را برداشتند دستخطی مزین به چنین نوشته ای دیدند که: «انت شیخی و معتمدی و الحق مع ولدی علم الهدی» (ای شیخ) تو مورد اطمینان من هستی و حق با فرزندم علم الهدی است.

استادان شیخ مفید

برخی از استادان شیخ مفید عبارتند از:

۱- ابن قولویه قمی ۲- شیخ صدوق ۳- ابن ولید قمی ۴- ابو غالب زراری ۵- ابن جنید اسکافی ۶- ابو علی صولی بصری ۷- ابو عبد الله صفوانی

شاگردان شیخ مفید

برخی از شاگردانش عبارتند از:

۱- سید مرتضی علم الهدی ۲- سید رضی ۳- شیخ طوسی ۴- نجاشی ۵- ابو الفتح کراجکی ۶- ابو یعلی جعفر بن سالار

تالیفات شیخ مفید

شیخ مفید، بالغ بر ۲۰۰ عنوان کتاب تألیف نموده است، از جمله:

۱- المقنعه ۲- الفرائض الشرعیه ۳- أحکام النساء ۴- الکلام فی دلائل القرآن ۵- وجوه إعجاز القرآن ۶- النصره فی فضل القرآن ۷- أوائل المقالات ۸- نقض فضیله المعتزله ۹- الإفصاح ۱۰- الإیضاح و ...

وفات

شیخ مفید در سال ۴۱۳ هجری، در بغداد و پس از ۷۵ سال تلاش و خدمت ارزنده درگذشت و مورد تجلیل فراوان مردم و قدردانی علما و فضلا قرار گرفت.

شیخ طوسی، که خود در تشییع جنازه او حضور داشته است، می گوید: روز وفات او از کثرت دوست و دشمن برای ادای نماز و گریستن بر او، همانند و نظیر نداشته است. هشتاد هزار تن از شیعیان او را تشییع کردند و سید مرتضی علم الهدی بر او نماز گزارد و در حرم مطهر امام جواد علیه السلام، پایین پای آن حضرت، نزدیک قبر استادش ابن قولویه، مدفون شد.

سید مرتضی که سالیانی از علم و دانش شیخ مفید خوشه چینی کرده بود زبان سوگ گشود و قصیده ای با این مطلع سرود:

من علی هذه الدیار اقاما/ اوضفا ملبس علیه و داما

در این دیار چه کسی ساکن شده است، جامه جاودانگی پوشیده و همیشه باقی

مانده است.

در گذشت شیخ مفید، مصیبت بزرگ برای آل پیامبر

سرسلسله داغداران و سوگواران این ماتم عظمی، قلب حضرت بقیه الله عجّل الله فرجه الشّریف. بود. از غیب، بر قبر شیخ مفید نوشته شد:

لا صوت الناعی بفقدک انه/ یوم علی آل الرسول عظیم

ان کنت قد غیبت فی جدث الثری/ فالعدل و التوحید فیک مقیم

و القائم المهدیّ یفرح کلما/ تلیت علیک من الدروس علوم

صدای آنکه خبر مرگ تو را اطلاع داد به گوش نرسد که مردن تو روزی است که بر آل رسول مصیبت بزرگی است.

اگر در زیر خاک پنهان شده ای حقیقت عدل و توحید و خداپرستی در تو اقامت گزیده است.

قائم مهدی (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) خوشحال می شد هرگاه تو از انواع علوم تدریس می کردی.

بلی بنا به فرموده بزرگان و رهبران دین، روزی دنیا از وجود همچون شخصیت ها، خالی خواهد شد و جایش را نا پرهیزان و دور افتادگان از قافله، خواهند گرفت.

مجلس ۴۶ فضیلت تجارت و بی کاری منشأفسادها

خیلی ها عادت کرده اند، وقتی که می بینند کسی دارای ثروت یا مال دنیاست، بلافاصله، به مذمت او و بدگوئی از دنیا و مافیهارا شروع می کنند، ولی آیا واقعاً این گونه است، دنیا بد است و مال دنیا، بی ارزش است و اسلام بادارائی و امکانات دنیا

مخالف است و ده ها آیای دیگر؟!.

این را بدانیم که خدای توانا چیز بدی نیافریده است هرچیزی درجای خود، نیک و خوب است آنچه که ما بد می پنداریم، یا برداشت ما بد است یا عنوان ثانوی آن را بد کرده است و گرنه اگر دنیانبود، نه حجی و نه جهادی، نه مسجدی نه مدرسه ای و نه زیارتی نه شهری و نه کشوری و نه خمسی و نه زکوتی و. و. و در نهایت نه بهشتی نه جهنّمی.

عزیزان با دنیا خیلی از مقام و درجات را می شود، به دست آورد، با دنیا می شود از بیچاره ئی دستگیری کرد و قرض مقروضی را ادانموده و از دست طلبکار نجات داد، خلاصه با دنیا، اعمال خیر بی شماری را انجام داد.

روزی امیر مؤمنان علیه السلام شنید کسی دنیا را مورد مذمت شدید قرار داده است فرمود: «أيّها الذّام للدنيا» ای مذمت کننده دنیا، آن محل زندگی انبیاء واولیای خداست (در آن پیغمبران و اوصیای آنها زندگی کرده اند، یعنی تمامی آنها مقامات عالیه خود را در این جهان به دست آورده اند).

بلی دنیائی که در اخبار مورد مذمت قرار گرفته و بد است، برای آنهائی که از آن بد استفاده نمایند نه حلالی و حرامی نه وجوهاتی و نه یاری رساندن به بی چیزی و نه نمازی و نه روزه ای، وقت وبیوقت در تلاش است، برایش مهم نیست از حلال چیزی را به دست می آورد یا از حرام (تا آخر).

نه برای آنان که از نعمت های دنیا به طور صحیح بهره برداری کنند و با مال دنیا آخرتشان را آباد نمایند.

درین رابطه به چندآیه توجه فرمائید. ب

۱- وَ لَقَدْ مَكَّنّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ قَلِيلًا ما تَشْكُرُونَ نساء: ۱۰۰ ما در زمین برای شما امکاناتی قرار دادیم و برای شما انواع وسایل زندگی در آن قرار دادیم؛ اما کم شکر گذاری می کنید.

۲- وَ جَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِينَ حجر: ۲۰ و برای شما انواع

وسایل زندگی در آن قرار دادیم؛ همچنین برای کسانی که شما نمی توانید به آنها روزی دهید!

۳- کُلُّ امْرِئٍ بِما کَسَبَ رَهِینٌ طور: ۲۱ (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است،!

۴- وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعی (۳۹) نجم: ۳۹ و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست،

۵- وَ الْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ رحمان: ۱۰ زمین را برای خلایق آفرید،

هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَیْهِ النُّشُورُ ملک: ۱۵ او کسی است که زمین را برای شما رام کرد، بر شانه های آن راه بروید و از روزیهای خداوند بخورید؛ و بازگشت و اجتماع همه به سوی اوست! م

۶- کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَهٌ مدثر: ۳۸ (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است،

روایات زیاد در باره اهمیت کسب و تأمین معیشت و غیره از راه حلال، و ارزش ثروت حلال و نکوهش بیکاری و کَلّ برمردم شدن و غیره، وارد شده است که اهمیت جنبه مثبت، دنیا را بازگو کرده است که به تعدادی از آنها اشاره می شود.

تا تفاوت دنیای مذمت و توبیخ شده را با مال حلال دنیا، متوجه شوید.

۱- التجّار أمناءاللّه فی الارض تاجران امینان خدایند در زمین.

۲- انّ العباده سبعون جزاً أفضلها طلب الحلال (۱) عبادت هفتاد جزء است، افضل آنها کسب حلال است.

۳- الرزق عشره أجزاء تسعه منها فی التجاره روزی ده قسمت است، نُه قسمت آن در تجارت است.

۴- در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعریفی از عبادت شخصی نمودند فرمود:

خوردن و آشامیدن او از کجاست؟! گفتند: برادرش می دهد، فرمود: عبادت برادرش از او بیشتر است.

۱- وسائل الشّیعه: ۱۷/ ۲۱.

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ملعون من ألقی كَلَّهُ علی الناس از رحمت خدا دور است آنكه، بار زندگیش را بر كول مردم بیاندازد.

۶- امام باقر علیه السلام فرمود: هركس دنیارا برای بی نیازی از مردم و تأمین مخارج اهل و عیالش و كمك (و رفع احتیاج) همسایه هایش، بطلبد، لقی اللّه یوم القیامه و وجهه مثل القمر لیله البدر خدارا در روز قیامت ملاقات می كند در حالی كه رویش مانند ماه تابان می شود.(۱)

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: نعم العون علی التّقوی الغنی.(۲) چه یاور خوبیست برای تقوی، مالداری.

۸- وفرمود: نعم العون طلب الاخره فی الدّنیا، المال.(۳) چه كمك نیك است برای به دست آوردن آخرت در دنیا بامال.

۹- و فرمود: لاخیر فیمن لایحب الجمع المال من حلال یكفّ به وجهه و یقضی به دینه ویصل به رحمه.(۴) خیری نیست در (وجود) كسی كه دوست ندارد جمع كردن مال را از حلال، روی خود را (از افسردگی فقر) نگهدارد و با آن قرضش را ادا نماید و صله رحم انجام دهد.

۱۰- وفرمود: التّجاه تزید فی العقل.(۵) تجارت عقل را زیاد می كند.

۱۱- وفرمود: لاتدع طلب الرزق من حلّه فانّه عون لک علی دینك واعقل راحلتك و توكل علی اللّه.(۶) طلب رزق را از راه حلال، رها نكن زیرا آن یاور توست (برای حفظ) دینت و پای شترت را ببند و به خدا (بسپار و) توكل كن.

۱۲- به یكی از دوستانش فرمود: ای بنده خدا، عزّ تت را حفظ كن گفت: فدایت شوم عزت من چه چیز است؟ فرمود: غدوّك الی سوقك و اكرامك نفسك.(۷) بامداد

۱- وسائل الشّیعه: ۱۷/ ۲۱.

۲- وسائل الشّیعه: ج ۱۷/ ۲۹.

۳- وسائل الشّیعه: ج ۱۷/ ۲۹.

۴- وسائل الشّیعه: ج ۱۷/ ۳۳.

۵- وسائل الشّیعه: ج ۱۷/ ۱۲.

۶- وسائل الشّیعه: ج ۱۷/ ۳۴.

۷- وسائل الشّیعه: ج ۱۷/ ۱۳.

به بازار رفتنت و خود را گرامی داشتنت.

۱۳- بـه یکی دیگر از دوسـتانش فرمـود: چرا می بینمـت عزت خـود را ترک کرده ای (و سـرکار نرفتـه ای؟) گفت: در تشـییع جنازه شرکت کرده بودم، فرمود: به سوی عزتت رفتن را رها مکن وفرمود: ترک تجارت عقل را ناقص می کند.(۱)

۱۴- امـام صـادق علیه السـلام فرمود: «لیس منّـا من ترک دنیـاه لآخرته و آخرته لـدنیاه» از مـانیست کسـی که دنیایش را برای آحرت و آخرتش را برای دنیایش ترک نماید(۲)

۱۵- رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «طلب الحلال فریضه علی کلّ مسلم و مسلمه(۳) جستجوی حلال برای همه مسلمان ها، زن و مرد، واجب است.

۱۶- و فرمود: «من بـات کالّـا من طلب الحلاـل بات مغفورا له»(۴) هرکس شب در اثر خسـتگی طلب حلال، بخوابـد، بخشـیده شده خوابیده است!!.

۱۷- و فرمود: «العبـاده سـبعون جزءاً أفضـلها طلب الحلال»(۵) عبـادت هفتـاد جزء است، افضل آن عبادت ها، جسـتجوی حلال است.

۱۸- و فرمود: «من أکـل من کـدّ یـده، مرّ علی الصّـِراط کالبرق الخاطف»(۶) هرکس از دسترنـج خود بخورد، از (پـل) صـراط مانند برق جهنده، خواهد گذشت.

۱۹- و فرمود: «من أکل من کـدّ یـده نظراللّه الیه بالرّحمه ثمّ لایعـذّبه أبداً»(۷) هرکس از درآمـد دسترنجش بخورد، خداوند با رحمت خود به او می نگرد و او را ابدا عذاب نخواهدکرد.

۲۰- و فرمود: «من أکـل من کـدّ یـده حلالا فتـح اللّه له أبواب الجنّه یـدخل من أیّها شاء»(۸) هرکس از دسترنـج خود به طریق حلال بخورد، خداوند درهای بهشت را، برای او می گشاید تا ازکدام دوست داشت داخل شود.

۱- وسائل الشّیعه: ج ۱۷/ ۱۳.

۲- تهذیب الکلام: ج ص باب

۳- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۴- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۵- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۶- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۷- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

٨- جامع السعادات: ج ٢ ص ١٧٤.

۲۱- و فرمود: «من أکل من کدّ یده، کان یوم القیامه فی عدادالانبیاء و یأخذ ثواب الانبیاء».(۱) هرکس از دسترنج خود بخورد، در روز قیامت در در شمارش پیامبران و ثواب آنان را، می گیرد.

۲۲- و فرمود: «من طلب الدنیااستغنائاً (استعفافاً) عن النّاس و سعیاً علی أهله و تعطفاً علی جاره، لقی اللّه یوم القیامه و وجهه کالقمر لیله البدر»(۲) هرکس در جستجوی دنیا باشد به خاطر بی نیازی از مردم و رسیدگی به اهل (وعیالش) و یاری رساندن به همسایه اش، روز قیامت خدارا ملاقات می کند درحالی که رویش مانند ماه شب چهارده می درخشد!!.

۲۳- و کان صلی اللّه علیه و آله اذا نظر الی رجل و أعجبه قال: هل له حرفه؟ فان قال لا قال: سقط من عینی، قیل و کیف ذاک یا رسول اللّه؟! قال: لانّ المؤمن اذا لم یکن له من حرفه یعیش بدینه.(۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که مردی را می دید و از او خوشش می آمد، می پرسید آیا او شغلی دارد؟ اگر می گفت: نه، می فرمود: از چشمم افتاد! می پرسیدند چرا ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: مؤمن اگر شغل (و منبع درآمد) نداشته باشد، از دینش می خورد (و به خاطر امرار معاشش، از دینش می گذرد و می فروشد)!.

۲۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کارگری را دید که بخاطر کار دستانش پینه بسته، مچ دستش را گرفت و بلند کرد و فرمود: هذه یدٌ لاتمسّهاالنّار أبداً این دستیست که آتش آن را مس نخواهد کرد.

۱- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۴.

۲- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرّض الرّزق.

۳- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرّض الرّزق.

۲۵- و فرمود: من سعی علی عیاله من حلّه کان کالمجاهد فی سبیل اللّه (۱) هرکس برای تأمین خرج اهل و عیالش از راه حلال، سعی و کوشش نماید، مانند کسی است که در راه خدا جهاد نماید.

۲۶- و فرمود: من طلب الدنیا حلالا فی عفاف، کان فی درجه الشّهداء(۲) هرکس دنیا را طلب کند برای (حفظ) آبرویش، در درجه شهداء می باشد.

۲۷- و فرمود: من أکل الحلال أربعین یوماً، نوّراللّه قلبه و أجری ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه (۳) هرکس چهل روز از حلال بخورد، خداوند دلش را نورانی می کند و چشمه های حکمت را از قلبش به زبانش، جاری می سازد.

۲۸- وطلب منه صلی الله علیه و آله و سلم بعض أصحابه أن یجعله اللّه مستجاب الدعوه فقال: أطب طعمتک تستجب دعوتک.(۴) بعض از اصحابش از حضرت خواست که از خدا بخواهد، اورا مستجاب الدعوه نماید، فرمود خوراکت را پاک کن دعاهایت به اجابت می رسد.

۲۹- و امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس از اصحابتان را ملاقات کردید سلام برسانید و به آنها بگوئید، انّ فلان بن فلان یقرؤکم السلام، و قولوا لهم، علیکم بتقوی اللّه عزّ و جلّ وما ینال به ماعنداللّه، انّی واللّه ما آمرکم الابما نأمر به، بأنفسنا، فعلیکم بالجدّ والاجتهاد و اذا صلّیتم الصبح وانصرفتکم فبکروا فی طلب الرّزق،

۱- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرّض الرّزق.

۲- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرّض الرّزق.

۳- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرّض الرّزق.

۴- جامع السعادات: ج ۲ ص ۱۷۵ بنقل از وسائل الشیعه: ابواب مقدمات کتاب التجاره باب ۴ و فروع کافی: کتاب المعیشه باب الحثّ علی الطلب والتعرّض الرّزق.

واطلبوالحلال ... فلان بن فلان (جعفر بن محمد) به شما سلام می رساند و می گوید، برشما باد ترس از خدای عز وجل و به دست آوردن آن چه را که (شما را) به خدا می رساند، به خدا قسم من شما را امر نمی کنم مگر به آنچه خودمان را امر می کنیم، برشما باد جدیت و کوشش (و زحمت کشیدن در رسیدن به رضای خدا)، وقتی که نماز صبح را بجا آوردید بیرون روید برای جستجوی رزق خود و حلال طلب نمائید، خداوند به زودی به شما روزی می دهد و کمکتان می کند.

۳۰- مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم آخر من نمی توانم طلب دنیا را، ترک نمایم، فرمود: برای چه می خواهی؟ گفت: برای زندگی اهل عیالم و کمک به فقرا و دستگیری از ندارها و. و. فرمود: این طلب دنیا نیست این عین آخرت است.

چنانکه در اول سخنرانی به عرض رساندم، از روایات فوق استفاده می شود، دنیائی که مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است، نه هر دنیا بلکه دنیای از حرام به دست آمده و در جای حرام مصرف کردن و در حقوق مردم اجحاف نمودن و. و. و گرنه با دنیا خیلی کارهای آخرت را می توان انجام داد و مقامات آنجا را به دست آورد، مگر امامان و بزرگان، ما آن همه بذل و بخش و دستگیری از مستمندان را می کردند، از کجا می آوردند، مگر امیر مؤمنان علیه السلام در ینبع املاک کمی داشت، یا در مدینه نزدیک مسجد قبا (آبار) علی علیه السلام یعنی چاه های آب مزارع آن حضرت که هنوز هم وجود دارد، چیز کمی بود، یا امامان دیگر کم دارائی داشتند یک دفعه به یک فقیر صد رأس گوسفند می بخشیدند و

امثال این جریان ها که درتاریخ ثبت است و نیازی به آوردن آنها نیست.

احادیث تشویق به کسب و کلّ بر مردم نبودن و تأمین روزی اهل وعیال ومحتاج نکردن آنان و نهی از ترک تجارت و رو آوردن به عبادت زیاد و فراوان، و این که قرار نیست مسلمانها فقیر و ندار و کشور اسلامی بی پایه و بی مایه و همیشه محتاج شود و پیامد نداری را از ناموس گرفته تا ذلت و خواری و نبود امکانات ایجاد رفاه و

بیمارستان و خیابان و مساجد و راهها و. و. را تحمل نماید.

جریان عثمان بن مظعون با رسول و قاسم بن زیاد بصری با علی علیه السلام را در مجالس خودم ذکر کرده ام که چقدر آنها را برای ترک دنیا و رو آوردن به عبادت، توبیخ و مذمت نمودند.

مجلس ۴۷ خوردن و نوشیدن و زینت

و آرایش از نظر اسلام و قرآن

بعضـی هـا خیال می کننـد، اسـلام با نو آوری های روز یا با زینت و آرایش و یا با تمـدن و پیشـرفت های روزانه، دنیا مخالف است و پیروان خودرا از نزدیک شدن به این جریان ها باز می دارد و نهی می کند!.

به نظر این گونه کـج اندیشان، مسـلمان باید اخموا و با قیافه زشت و کریه و گرفته و بالباس چرکین و منزوی و دور از جامعه و مظاهر آن، و بدبو زندگی کند!.

خیـال می کننـد اسـلام بـا خوردن و آشامیـدن نعمت های گوناگون خـدادادی، مخالفت می کنـد، بایـد خود را از این مواهب زندگی محروم نماید تا به قداست روح و مقام عرفان دست یابد و. و.

حال سؤال این است آیا خواسـته های اسـلام این و دسـتوراتش آن است یا بایـد بریزد و بپاشد و هرطور دلبخواهش است و هر اندازه دوست دارد، اسراف نماید؟!، یا راه نه آنست و نه این؟!.

خـدای متعال در یک آیه ۳۲ ازآیـات سوره مبارکه اعراف، خود تقسیم بنـدی نموده است به آن آیه دقت کامل نمائیـد تانظر اسلام در موارد مذکور، روشن شود.

و همچنین خوردن و آشامیـدن، دوقطب ضـروری زنـدگی حیوان و انسان است، یعنی ادامه حیات تمام موجودات زنـده و جان دار، به این دو، بستگی دارد و برای هردوی این ها، نیاز شدید دارند، اگر نباشد این دو، همه آنها محکوم به فنا هستند.

پس انسان منهای خوردن و آشامیدن، وجود نخواهد داشت!،

بلی برای خود این دو، مقررات و حدود هائی وجود دارد که جای بحث نیست، از قبیل رعایت حلال و حرام و عدم زیاده روی و اسراف و پرهیز از ضرر کننده هاو استفاده از بهینه های آن و. و.

به تعدادی ازآیات مربوطه، توجه نمائید.

۱- کُلُوا وَ اشْـرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لاـ تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِـدِینَ بقره ۶۰ «از روزیهای الهی بخوریـد و بیاشامیـد! و در زمین فساد نکنید!»

بقره: ۱۶۸ ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخوریـد! و از گامهای شـیطان، پیروی نکنیـد! چه اینکه او، دشـمن آشکار شماست!(۱)

بقره: ۱۷۲ ای کسانی که ایمان آورده اید! از نعمتهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم، بخورید و شکر خدا را بجا آورید؛ اگر او را پرستش می کنید!(۲)

۴- وَ کُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ حَلالًا طَیِّباً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ مائـده: ۸۸ و از نعمتهای حلال و پاکیزه ای که خداوند به شما روزی داده است، بخورید! و از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید، بپرهیزید!

۵- فَکُلُـوا مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَیْهِ إِنْ کُنْتُمْ بِآیـاتِهِ مُؤْمِنِینَ انعـام: ۱۱۸ از (گوشت) آنچه نام خـدا (هنگام سـر بریدن) بر آن گفته شده، بخورید (و غیر از آن نخورید) اگر به آیات او ایمان دارید!

۱- یا أَیُّهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلالًا طَیِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ بقره: ۱۶۸

۲- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ اشْکُرُوا لِلَّهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ بقره: ۱۷۲

انعام: ۱۴۲ (او کسی است که) از چهارپایان، برای شما حیوانات باربر، و حیوانات کوچک (برای منافع دیگر) آفرید؛ از آنچه به شما روزی داده است، بخورید! و از گامهای شیطان پیروی ننمایید، که او دشمن آشکار شماست!(۱)

نحل: ۱۴ او کسی است که دریا را مسخّر (شما) ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری برای پوشیدن (مانند مروارید) از آن استخراج کنید؛ و کشتیها را می بینی که سینه دریا را می شکافند تا شما (به تجارت پردازید و) از فضل خدا بهره گیرید؛ شاید شکر نعمتهای او را بجا آورید!(۲)

نحل: ۱۱۴ پس، از آنچه خدا روزیتان کرده است، حلال و پاکیزه بخورید؛ و شکر نعمت خدا را بجا آورید اگر او را می پرستید!(۳)

با توجه به آیات فوق، خوردن و آشامیدن، با رعایت قوانین مقرره، هیچ گونه اشکال شرعی و دینی ندارد.(۴)

۱- وَ مِنَ الْأَنْعامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ انعام: ۱۴۲

۲- وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَى الْفُلْكَ مَواخِرَ فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ نحل: ۱۴

۳- فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّباً وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ نحل: ۱۱۴

۴- كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَ لا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوى طه: ۸۱ بخورید از روزیهای پاکیزه ای که به شما داده ایم؛ و در آن طغیان نکنید، که غضب من بر شما وارد شود و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوب می کند! - يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ مومنون: ۵۱ ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می دهیدآگاهم. ۱۳- لَقَدْ كانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ سبا: ۱۵ برای قوم« سبا» در محل سکونتشان نشانه ای(از قدرت الهی) بود: دو باغ(بزرگ و گسترده) از راست و چپ(رودخانه عظیم با میوه های فراوان؛ و به آنها گفتیم:) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید؛ شهری است پاک و پاکیزه، و پروردگاری آمرزنده(و مهربان)! ۱۴- وَ جَعَلْنا فِيها جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فِيها مِنَ الْعُيُونِ(۳۴) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلا يَشْكُرُونَ يس: ۳۴ و در آن باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هایی از آن جاری ساختیم، یس: ۳۵ تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنان هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است! آیا شکر خدا را بجا نمی آورند؟! ۱۵- هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَناكِبِها وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ ملک: ۱۵ او کسی است که زمین را برای شما رام کردم، بر شانه های آن راه بروید و از روزیهای خداوند بخورید؛ و بازگشت و اجتماع همه به سوی اوست! ملک: ۱۵.

اینجا سؤالی پیش می آید که پس چرا از بزرگان دین، با وجود امکانات از خوردن و آشامیدن و حتی از پوشیدن نعمت های الهی، امساک و پرهیز داشتند؟!.

جواب: اولاـ وجود امکانات در تمام مواقع، محل کلام است در روایت وارده، می بینیم، امیرمؤمنان علیه السلام در هوای گرم بعد از ظهر مدینه، مقداد را دیده و می پرسد، چرا در این هوای گرم سرگردان و ویلانی؟! جواب می شنود شرمندگی از اهل و عیال.

قرضی که از یهودی گرفته بود، به او می دهد و با دست خالی به خانه برمی گردد.

و ثانیاً آنها نه اینکه نمی خوردند و نمی آشامیدند بلکه حفظ نیروی بدن، برای ادامه حیات و عبادت، به اندازه ای که لازم بود، از نعمت های خدا دادی، استفاده می کردند و از پرخوری و اسراف، پرهیز می کردند.

مگر آن همه شمشیر زدن در میدان های جنگ و شبی دوهزار رکعت نماز خواندن وبیل زدن در مزارع و. و. قدرت جسم و نیروی بدن لازم نداشت؟!!.

در مواقع استثنائی و در مقاطع خاصی بود که این بزرگان، رعایت حال فقیرترین

افراد کشور یا همسایه را می کردند.

پس اکـل وشـرب وزینت و آرایش، از راه حلال هیچگونه، اشـکال شـرعی نـدارد و بلکه برای تقویت روح و جسم، ضـرورت دارد مخصوصاً آنان که برای به دست آوردن رضای معبود، اشتیاق زیاد دارنـد، لازم و واجب است و گرنه از یک بدن نحیف و ضـعیف و علیل، چه کاری ساخته است؛ بلی اسراف و زیاده روی در هر کاری زشت و مورد نکوهش است، اکل وشرب هم جزء آنهاست.

و اما زینت و آرایش و معطر و خوشبو گشتن و زندگی کردن، یکی از سفارشات مورد تأکید، دین مقدس اسلام است.

نظافت و پاکی و تمیزی، از صفات مورد پسند جامعه و مردم است، در هیچ زمان و مکانی، کسی از زندگی نظیف، دلگیر نمی شود، برخلاف زشت و بدبو و بد ریخت، زیست و زندگی کردن، که همه از این نوع اشخاص، هم بدشان می آید و همیشه از آنها دلگیرند و دوری می کنند، بدین جهت از ما خواسته شده است که حیات و زندگی، خوشایند و دلربا باشد.

البتـه نـاگفته نمانـد منظـور، زینـت و آرایش زننـده و خـود نمـائی نامشـروع، در جـامعه نیست، منظـور اینست که زن در محیط خانواده و شوهرداری و مرد نیز در محیط زندگی و کار و جامعه و غیره، پاک و پاکدامن، زندگی نمایند نه با ریخت ناشایست و بی بندباری!.

یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ (۳۱) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا خالِصَهً یَوْمَ الْقِیامَهِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۳۲) اعراف: ۳۱ ای فرزنـدان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسـجد، با خود برداریـد! و (از نعمت های الهی) بخوریـد و بیاشامید، ولی اسـراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد! ۳۲ بگو: «چه کسـی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی

است که ایمان آورده اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می دهیم!

در مورد زینت اجتماعی می فرماید: ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید!.

می بینیم مسجد که محل اجتماع است، دستور می دهد که با آرایش در آن مکان ها ظاهر شوند نه با قیافه زشت و لباس کهنه و مندرس و بدبو و در قسمت بعدی آیه آن کج اندیشان را زیر سؤال می برد و می فرماید: بگو: «چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» آرایش و زینت را هم دردنیا و هم در آخرت برای مؤمنین اختصاص داده است.

در روایات آمده است که یک سوم در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای خوشبوئی و معطر بودن، مصرف می شده است، هیچ وقت بابوی ناخوشایند و قیافه ناپسند، زیست و زندگی نمی کرده و در اجتماع ظاهر نمی شده است، اساسا پاکیزگی و نظافت را شرط و جزء ایمان، به شمار آورده است «النّظافه من الایمان».

در مورد خوردن و آشامیدن، آیات زیاد در قرآن کریم نازل شده است مانندآیه مذکور ..

تنها چیزی که باید مورد توجه قرار گیرد اینست که هیچوقت و در هیچ کاری نباید زیاده روی کرده و بیرون از اندازه، مصرف نمود زیرا اسراف غیر از ضرر و زیان، جانی و مالی، حاصل دیگر ببار نمی آورد.

پس اسلام نه تنها با مظاهر تمدن و زینت و آرایش و اکل و شرب، دور از اسراف، هیچگونه مخالفت ندارد بلکه تشویق به آن هم می کند که مسلمان همیشه از نظر نظافت و پاکیزگی، درجامعه، شناخته شده باشد.

بـا ترک دنیائی و بـد جور زنـدگی کردن را مورد مـذمت قرار داده و با آن مبارزه نموده است، در مجالس دیگر جریان عثمان بن مظعون را نقـل کرده ام که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم چقـدر مورد توبیـخ و مـذمت قرار داد و فرمود: آیـا می خواهید از من که پیغمبرتان هسـتم، جلو روید؟! من چگونه زندگی می کنم به من تبعیت کنید، هنوز من نمرده ام، در دین من بدعت ایجاد می کنید؟!.

وهمچنین قاسم بن زیاد بصـری را، امیرمؤمنان علیه السـلام در بصره به احضارش دستور داد و پس از نصیحت و گفتار فیمابین، قاسم گفت: ای امیرمؤمنان علیه السـلام شـما که خلیفه مسـلمین هستیـد این گونه زنـدگی می کنیـد مابایـد چکار کنیم؟ فرمود: قاسم شیطان برایت دام خطرناکی گسترده است (مرا در جلوی چشم تو نگهداشـته و تورا از راه بدر کرده است) بلی من خلیفه مسـلمینم و مورد توجه عموم مسـلمان ها، من بایـد مانند کمترین فرد جامعه زندگی کنم تا فقرا و مساکین از صبر بیرون نروند، اما تو همچون تکلیفی نداری برو وضعیتت را تغییر بده و به زن و بچه ات برس که در برابر آنها مسؤلیت داری.

در این آیـات به تنـاسب سـرگذشت آدم در بهشت، همچنـان سـخن از مسـاله پوشـش تن و سایر مواهب زنـدگی و چگونگی استفاده صحیح از آنها است.

نخست به همه فرزنـدان آدم به عنوان یـک قـانون همیشـگی که شامل تمام اعصار و قرون می شود دسـتور می دهـد که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود داشته باشید (یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ).

این جمله می تواند هم اشاره به زینت های جسمانی باشد که شامل پوشیدن لباسهای مرتب و پاک و تمیز، و شانه زدن موها، و به کـار بردن عطر وماننـد آن می شود، و هم شامـل زینت هـای معنوی، یعنی صـفات انسـانی و ملکات اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص.

و اگر می بینیم در بعضـی از روایات اسـلامی تنها اشاره به لباس خوب یا شانه کردن موها شده، و یا اگر می بینیم تنها سخن از مراسم نماز عید و نماز جمعه به

میان آمده است، دلیل بر انحصار نیست بلکه هدف بیان مصداقهای روشن است.

و همچنین اگر می بینیم که در بعضی دیگر از روایات، زینت به معنی رهبران و پیشوایان شایسته تفسیر شده دلیل بر وسعت مفهوم آیه است که همه زینتهای ظاهری و باطنی را در بر می گیرد.

گرچه این حکم مربوط به تمام فرزندان آدم در هر زمان است، ولی ضمنا نکوهشی است از عمل زشت جمعی از اعراب در زمان جاهلیت که به هنگام آمدن به مسجدالحرام و طواف خانه خدا کاملا عریان و برهنه می شدند، و هم اندرزی است به آنها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد لباسهای کثیف و مندرس و یا لباسهای مخصوص منزل را در تن می کنند و در مراسم عبادت خدا به همان هیئت شرکت می نمایند، که متاسفانه هم اکنون نیز در میان جمعی از بی خبران مسلمانان معمول و متداول است، در حالی که طبق آیه مذکور و روایاتی که در این زمینه وارد شده است دستور داریم بهترین لباسهای خود را به هنگام شرکت در مساجد بپوشیم.

در جمله بعد اشاره به مواهب دیگر یعنی خوردنیها و آشامیدنیهای پاک و پاکیزه می کند و می گوید از آنها بخورید و بنوشید (وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا).

اما چون طبع زیاده طلب انسان، ممکن است از این دو دستور سوء استفاده کند و به جای استفاده عاقلانه و اعتدال آمیز از پوشش و تغذیه صحیح، راه تجمل پرستی و اسراف و تبذیر را پیش گیرد، بلافاصله اضافه می کند ولی اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد (وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ).

کلمه اسراف کلمه بسیار جامعی است که هر گونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده گرائی و اتلاف و مانند آن را شامل می شود، و این روش قرآن است که به هنگام تشویق به استفاده کردن از مواهب آفرینش، فورا جلو سوء استفاده را گرفته و به اعتدال توصیه می کند.

درآیه بعد با لحن تندتری به پاسخ آنها که گمان می برند، تحریم زینتها و پرهیز از

غـذاها و روزیهـای پاک و حلال، نشانه زهـد و پارسائی و مایه قرب به پروردگار است، می پردازد و می گویـد: ای پیامبر بگو چه کسـی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده و همچنین مواهب و روزی های پاکیزه را تحریم کرده است (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَهَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ).

اگر این امور، بـد بود، خـدا نمی آفریـد، و اکنون که برای اسـتفاده بنـدگانش آفریـده است چگونه ممکن است آنها را تحریم کند؟ مگر میان دسـتگاه آفرینش و دسـتورات دینی تضاد ممکن است وجود داشته باشد؟! سپس برای تاکید اضافه می کند: به آنها بگو این نعمتها و موهبتها برای افراد با ایمان در این زنـدگی دنیا آفریده شده، اگر چه دیگران نیز بدون داشـتن شایسـتگی از آن اسـتفاده می کننـد ولی در روز قیامت و زنـدگی عالیتر که صـفوف کاملا از هم مشـخص می شوند، اینها همه در اختیار افراد با ایمان و درستکار قرار می گیرد، و دیگران به کلی از آن محروم می شوند!

(قُلْ هِیَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِی الْحَياهِ الدُّنْيا خالِصَهً يَوْمَ الْقِيامَهِ)

بنـابراین چیزی که در دنیـا و آخرت مـال آنهـا است و مخصوصـا در جهـان دیگر اختصاص به آنها دارد، چگونه ممکن است تحریم گردد؟ حرام چیزی است که مفسده انگیز باشد، نه نعمت و موهبت.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده است که این مواهب در دنیا اگر چه آمیخته با گرفتاریها و گاهی با غم و رنجها و اندوه ها است، ولی در سرای دیگر، خالص از همه این ناملایمات در اختیار مؤمنان قرار خواهد گرفت.

در پایان آیه به عنوان تاکید می گوید: این چنین آیات و احکام خود را برای جمعیتی که آگاهند و می فهمند تشریح می کنیم (كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

در مورد اسـتفاده از انواع زینت ها، اسـلام ماننـد تمام موارد، حد اعتدال را انتخاب کرده است، نه مانند بعضـی که می پندارند اسـتفاده از زینتها و تجملات هر چند به صورت معتدل بوده باشد، مخالف زهد و پارسائی است، و نه مانند تجمل پرسـتانی که غرق در زینت و تجمل می شوند، و تن به هر گونه عمل نادرستی

برای رسیدن به این هدف نامقدس می دهند.

و اگر ساختمان روح و جسم انسان را در نظر بگیریم می بینیم که تعلیمات اسلام در این زمینه درست هماهنگ ویژگی های روح انسان و ساختمان جسم او است.

توضیح اینکه: به گواهی روانشناسان، حس زیبائی یکی از چهار بعد روح انسانی است، که به ضمیمه حس نیکی، و حس دانائی، و حس مذهبی، ابعاد اصلی روان آدمی را تشکیل می دهند، و معتقدند تمام زیبائیهای ادبی، شعری،

صنایع ظریفه، و هنر به معنی واقعی همه مولود این حس است، با وجود این چگونه ممکن است، یک قانون صحیح، این حس اصیل را در روح انسان خفه کند و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد.

لذا در اسلام: استفاده کردن از زیبائیهای طبیعت، لباسهای زیبا و متناسب، به کار بردن انواع عطرها، و امثال آن، نه تنها مجاز شمرده شده بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است، و روایات زیادی در این زمینه از پیشوایان مذهبی در کتب معتبر نقل شده است.

به عنوان نمونه در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که به نماز برمی خاست بهترین لباسهای خود را می پوشید سؤال کردند چرا بهترین لباس خود را می پوشید؟ فرمود: ان الله جمیل یحب الجمال، فأتجمّل لربّی و هو یقول خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ.

خداوند زیبا است و زیبائی را دوست دارد و به همین جهت، من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگارم می پوشم و هم او دستور داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد برگیرید.

در حدیث دیگری می خوانیم که یکی از زاهدان ریائی به نام عباد بن کثیر با امام صادق (علیه السلام) روبرو شد، در حالی که امام (علیه السلام) لباس نسبتا زیبائی بر تن داشت، به امام گفت: تو از خاندان نبوتی، و پدرت (علی (علیه السلام) لباس بسیار ساده می پوشید چرا چنین لباس جالبی بر تن تو است؟ آیا بهتر نبود که لباسی

کم اهمیت تر از این می پوشیدی، فرمود: اولاـ جدم در مقطعی از زمان زندگی می کرد که مسلمانان چیزی نداشتند و فقیر بودند و خود را با آنان تطبیق می نمود.

وثانیا خداوند در سوره اعراف می فرماید: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا خالِصَهً یَوْمَ الْقِیامَهِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ اعراف: ۳۲ بگو: «چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می دهیم!.

وقتی که خداوند زینت و اکل و شرب، نعمت هایش را حلال نموده، ما چرا حرام نمائیم.

و ثالثاً در آن زمان، پوشیدن آن گونه لباس ها ممدوح بود اگر من امروز آن لباس را بپوشم ریا و مورد مسخره مردم قرار می گیرم.

و رابعاً لباس پشمینه که پوشیدی کنار بزن، کنار زد، دیدند از زیر لباس خشن لباس حریر و نرم پوشیده است!!. فرمود: تو لباس روئی را برای خودنمائی به مردم و لباس زیرینت را برای راحتی خود پوشیده ای، اما من، حضرت لباسش را کنار زد دیدند از زیر لباس نرم و زیبا لباس خشن پوشیده است!!. فرمود: من لباس روئی را برای مردم پوشیده ام که نگویند جعفربن محمد خود نمائی و ریا می کند ولی لباس زیر آن را برای خدا پوشیده ام.

این تعبیر که خداوند زیبا است و زیبائی را دوست دارد، و یا تعبیر به اینکه خداوند زیبائیها را آفریده، همگی اشاره به این حقیقت است که اگر استفاده از هر گونه زیبائی، ممنوع بود، خداوند هرگز اینها را نمی آفرید، آفرینش زیبائیها در جهان هستی خود دلیل بر این است که خالق زیبائیها آن را دوست دارد.

ولی مهم اینجاست که غالبا در این گونه موضوعات، مردم راه افراط را می پویند

، و با بهانه های مختلف رو به تجمل پرستی می آورند، و به همین دلیل قرآن مجید- همانطور که گفتیم- بلافاصله بعد از ذکر این حکم اسلامی از اسراف و زیاده روی و تجاوز از حد، مسلمانان را بر حذر می دارد، در بیش از بیست مورد در قرآن مجید به مساله اسراف اشاره شده و از آن نکوهش گردیده است.

به هر حال روش قرآن و اسلام در این مورد، روش موزون و معتدلی است که نه جمود دارد و تمایلات زیباپسندی روح انسان را در هم می کوبد، و نه بر اعمال مسرفان و تجمل پرستان و شکمخواران صحه می گذارد، مخصوصا در جوامعی که افراد محروم و بینوا وجود داشته باشد حتی از زینتهای معتدل نیز نهی می کند، و لذا می بینیم در بعضی از روایات هنگامی که از بعضی امامان سؤال می کردند چرا لباس فاخر پوشیده اید در حالی که جد شما علی (علیه السلام) چنین لباسی در تن نمی کرد؟ در پاسخ می فرمودند: مردم آن زمان در شدت و فشار بودند و می بایست چنین شود، اما مردم زمان ما زندگی مرفه تری دارند و در چنین شرائطی استفاده از این زینتها (در حدود معقول) مانعی ندارد.

یک دستور مهم بهداشتی

جمله کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا: بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که در آیه مورد بحث آمده است، گرچه بسیار ساده به نظر می رسد، اما امروز ثابت شده است که یکی از مهمترین دستورات بهداشتی همین است، زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده که سرچشمه بسیاری از بیماریها، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده در بدن انسان باقی می ماند، این مواد اضافی هم بار سنگینی است برای قلب و سایر دستگاههای بدن، و هم منبع آماده ای است برای انواع عفونتها و بیماریها، لذا برای درمان بسیاری از بیماریها، نخستین گام همین است که این مواد مزاحم که در حقیقت زباله های تن انسان هستند، سوخته شوند و پاکسازی جسم عملی گردد.

عامل اصلی تشکیل این مواد مزاحم، اسراف و زیاده روی در تغذیه و به اصطلاح پرخوری است، و راهی برای جلوگیری از آن جز رعایت اعتدال در غذا نیست، مخصوصا در عصر و زمان ما که بیماریهای گوناگونی مانند بیماری قند، چربی خون، تصلب شرائین، نارسائیهای کبد و انواع سکته ها، فراوان شده، افراط در تغذیه با توجه به عدم تحرک جسمانی کافی، یکی از عوامل اصلی محسوب می شود، و برای از بین بردن اینگونه بیماریها راهی جز حرکت کافی و میانه روی در تغذیه نیست.

مفسر بزرگ ما، مرحوم طبرسی در مجمع البیان مطلب جالبی نقل می کند که هارون الرشید طبیبی مسیحی داشت که مهارت او در طب معروف بود، روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت: من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی یابم، در حالی که دانش مفید بر دو گونه است: علم ادیان و علم ابدان، او در پاسخش چنین گفت: خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده است کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا: بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است المعده بیت الادواء و الحمیه رأس کل دواء و اعط کل بدن ما عوّدته: معده خانه همه بیماریها است، و امساک سرآمد همه داروها است و آنچه بدنت را عادت داده ای (از عادات صحیح و مناسب) آن را از او دریغ مدار.

طبیب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید گفت: ما ترک کتابکم و لا نبیّکم لجالینوس طبّاً!: قرآن شما و پیامبرتان برای جالینوس (طبیب معروف) طبی باقی نگذارده است.

کسانی که این دستور را ساده فکر می کنند، خوب است در زندگی خود آن را بیازمایند تا به اهمیت و عمق آن آشنا شوند، و معجزه رعایت این دستور را در سلامت جسم و تن خود ببینند.

و اگر درست در وضع جوامع انسانی و بدبختیهائی که دامن آنها را می گیرد دقت

کنیم خواهیم دید که قسمت مهمی از این بدبختیها از شایعه سازی و سخن گفتن بدون اطلاع و گواهی به ناحق و اظهار نظرهای بی مدرک سرچشمه می گیرد.(۱)

ای عزیزان آنچه خدا از ما خواسته، رعایت رضای او و خلوص نیت و اعمال بدون ریااست نه رضای بنده و ادعای زهد و عرفان.

به عرض رساندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک سوم در آمدش، به خوشبوئی و معطر گشتن صرف می شد مسلمان باید نظیف و پاک، زندگی کند و مردم از دیدن آنها، نفرت نکنند و خود را از بدبوئی و هیکل زشت آنها، کنار نکشند.

آیامنظره زیبای لباس و تن و حتی ساختمان و محل زندگی داشتن خوب و مورد توجه جامعه بودن، خوب است یا با منظره کریه و زشت ولباس چرکین وشپش دار و پاره و. و. و. در خیابان ها و کوچه ها، تردد نمودن؟!.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از شنیدن جریان ترک دنیا کردن بعضی از اصحاب، چقدر نا راحت و به مسجد تشریف برد و او را احضار نمود و توبیخش کرد و مطالبی در این مضمون فرمود: لارهبانیّه فی الاسلام در اسلام ترک دنیائی و رهبانیت وجود ندارد، هنوز من نمرده ام در دین من بدعت ایجاد می کنند، از پیغمبرتان تبعیت کنید من موقع عبادت، عبادت می کنم و هنگام خواب می خوابم و با عیالاتم زندگی می کنم و می خورم و می آشامم.

مجلس ۴۸ مطالبی درباره شب و شب بیداری

شب مردان خدا روز جهان افروز است

۱- با اضافات و تغییراتی از تفسیر نمونه ج: ۶ ص: ۱۴۷ ببعد.

خیلی ها هستند که در مدت عمر خود از شب و تاریکی آن و از اتفاقات ناگوار و حوادث پیش بینی نشده آن، می نالند و دائم از کلمه شب، شکایت دارند و آن را نحس و نامیمون می شمارند، غافل از این که برکات شب و مدح و تمجید از آن در آیات قرآن کریم و لسان روایات، فراوان آمده است.

اصولاـ شب یکی از مواهب بزرگ الهی است، هم مایه آرامش روح و جسم است، و هم سبب تعدیل حرارت آفتاب و ادامه حیات موجودات، و بهترین زمان برای نیایش و عبادت پروردگار است.

خداوند درآیات متعدد به شب سوگند یاد می کند به خاطر آثار و اسرار زیادی است که در آن نهفته شده است.

درآیه سوره انشقاق تعبیر به ما وَسَقَ نموده است با توجه به اینکه وسق به معنی جمع کردن پراکنده هاست اشاره به بازگشت انواع حیوانات و پرندگان و حتی انسانها به خانه ها و لانه های خود به هنگام شب است، که نتیجه آن آرامش و آسایش عمومی جانداران می باشد، و یکی از اسرار و آثار پر اهمیت شب محسوب می شود قابل توجه اینکه در قرآن مجید به بسیاری از موضوعات مهم یکبار قسم یاد شده، در حالی که به شب هفت بار سوگند یاد شده است! و می دانیم سوگند به امور مهم یاد می شود، و این خود نشانه اهمیت پرده ظلمت شب است.

ما در این مجلس به قسمتی از شرح و توضیح مربوط به شب می پردازیم، تا ترس و لرز کلمه شب، از روح وروان عزیزانی که از شب می هراسند، زدوده شود و با خیال راحت به استراحت پرداخته و از مواهب آن بهره مند گردند.

نظام نور و ظلمت در زندگی بشر:

تاریکی شب، و نور آفتاب، دوآیت ازآیات الهی است نور لطیفترین و پر برکت ترین موجودات جهان ماده است، نه تنها روشنائی و زندگی ما بلکه هر

حرکت و جنبشی بستگی به نور آفتاب دارد، نزول قطرات باران، نمو گیاهان، شکفتن غنچه ها، رسیدن میوه ها، زمزمه جویبارها، رنگین شدن سفره انسانها از انواع مواد غذائی، حتی حرکت چرخهای عظیم کارخانه ها، و تولید برق و انواع محصولات صنعتی، به این منبع بزرگ انرژی یعنی نور آفتاب بازگشت می کند خلاصه اینکه تمام انرژیهای روی کره زمین (جز انرژی ناشی از شکستن هسته اتمها) همه از نور آفتاب مدد می گیرد که اگر او نبود همه جا خاموش و بی روح، بی نور و بی حرکت و بی برکت و مرده بود.

تاریکی شب از نظر تعدیل نور آفتاب و تأثیر عمیق آن در آرامش جسم و جان و جلوگیری از خطرات تابش یکنواخت نور خورشید نیز یک امر حیاتی برای انسانها محسوب می شود، که اگر تناوب شب و روز نبود حرارت در کره زمین آنچنان بالا می رفت که همه چیز را آتش می زد، چنانکه در کره ماه که شبها و روزهای طولانی دارد (هر کدام به اندازه پانزده شبانه روز کره زمین است) روزهایش گرمائی کشنده، و شبهایش سرمائی نابود کننده دارد.

بنا بر این هر یک از این دو (نور و ظلمت) آیتی است عظیم ازآیات الهی.

از این گذشته نظم بسیار دقیقی که بر این دو حاکم است به وجود آورنده تاریخ منظم زندگی انسانهاست، تاریخی که اگر نبود روابط اجتماعی به هم می ریخت، و زندگی برای انسان بسیار مشکل می شد، از این نظر نیز این دو ازآیات الهی هستند.

آیات و اخبار در باره شب و فضایل و مناقب و عمل های آن زیاد است،(۱) چون

۱- مؤلّف در رابطه باشب و قسمتی ازآیات و اخبار آن را، در کتابی، در ۲۸۰ صفحه وزیری، جمع آوری نموده که تفصیل را در آن جویا شوید ولی برای اطلاع از محتوی آن به فهرست ذیل دقت فرمائید. ۱- جلوه های ذات پاک او در پهنه هستی ۲۹ ۲- تغییر تدریجی شب وروز ۳۵ ۳- آنها برابر هم نیستند! ۳۸ ۴- روشنترین راه خداشناسی ۴۰ ۵- شب را مایه آرامش قرار داد ۴۶ ۶- پرده تاریک شب روز را می پوشاند ۵۰ ۷- آمد و شد شب و روز نشانی از اوست ۵۷ ۸- شب را برای شما مایه آرامش قرار داد ۵۹ ۹- هنگام شب حرکت کن! ۶۱ ۱۰- عبودیت و بندگی را درقسمتی از شب انجام ده ۷۴ ۱۱- خداوند بوسیله شب، روز را می پوشاند ۸۰ ۱۲- همه موجودات سر بر فرمان توأند ای انسان! ۸۱ ۱۳- خانواده ات را تاریکی شب باخود ببر ۸۴ ۱۴- مسخر بودن موجودات برای انسان به فرمان خدا ۸۹ ۱۵- معراج گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۹۱ ۱۶- ما شب و روز را دو نشانه از نشانه های خود قرار دادیم ۱۰۲ ۱۷- این نمازهارا برپا دار ۱۰۴ ۱۸- پاسی از شب را قرآن بخوان ۱۰۷ ۱۹- برخی از ساعات شب تسبیح گوی خدا باش ۱۰۹ ۲۰- تسبیح گویان خستگی ناپذیر ۱۱۲ ۲۱- شب و روز و خورشید و ماه، هر یک در مداری در حرکتند! ۱۱۳ ۲۲- خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند؛ ۱۱۶ ۲۳- رفت و آمد شب و روز از آن اوست ۱۱۷ ۲۴- خداوند شب و روز را دگرگون می سازد ۱۱۸ ۲۵- شب پوشش و آبروی مردم ۱۱۹ ۲۶- شب و روز جانشین یکدیگرند ۱۲۴ ۲۷- بندگان خدا شب را باقیام و سجود سپری می کنند ۱۲۸ ۲۸- ما شب را برای آرامش قرار دادیم ۱۳۲ ۲۹- آرامش شب یکی از رحمت خداست ۱۳۴ ۳۰- از نشانه های او خواب شما در شب و روز است ۱۳۶ ۳۱- خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند ۱۳۸ ۳۲- پاداشهای عظیمی که هیچکس از آن آگاه نیست! ۱۴۰

۳۳- حاکمیّت (در سراسر عالم) از آن اوست ۱۴۹ ۳۴- این است تقدیر خداوند قادر و داناست. ۱۵۱ ۳۵- شب را بر روز می پیچد و روز را بر شب؛ ۱۵۳ ۳۶- آیا شب زنده داران باغریقان خواب یکیست؟! ۱۵۵ ۳۷- مرا بخوانید تا اجابت کنم! ۱۵۹ ۳۸- شب نشانه خداشناسی است ۱۶۹ ۳۹ نزول قرآن در شبی پربرکت ۱۷۱ ۴۰ کاخها و باغها و گنجها را گذاردند و رفتند! ۱۷۶ ۴۱ همه جا نشانه های او است ۱۸۳ ۴۲- شب و پشت سر سجده ها، ثناگوباش ۱۸۶ ۴۳- پاداش سحرخیزان نیکوکار ۱۹۰ ۴۴- قسمتی از شب و پشت سر ستارگان، تسبیح گو ۱۹۵ ۴۵- شب را در روز می کند و روز را در شب ۱۹۸ ۴۶ آنها را شب و روز دعوت کردم!! ۲۰۰ ۴۷- ای به جامه پیچیده! ۲۰۴ ۴۸- نماز و عبادت شبانه پابرجاتر است! ۲۱۲ ۴۹- نصف یا ثلث شب را به پا می خیزید ۲۱۷ ۵۰- سوگند به شب هنگامی که پشت کند ۲۲۵ ۵۱- در شبانگاه برای او سجده کن ۲۲۷ ۵۲- خواب شما را مایه آرامشتان قرار دادیم. ۲۳۱ ۵۳- قسم به شب وقتی که به آخر رسد ۲۳۵ ۵۴- سوگند به شب و آنچه را جمع آوری می کند ۲۳۶ ۵۵- سوگند به شبهای دهگانه ۲۳۸ ۵۶- قسم به شب آن هنگام که صفحه زمین را بپوشاند ۲۴۴ ۵۷- قسم به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند. ۲۴۵ ۵۸- سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد، ۲۴۷ ۵۹- شب قدر شب نزول قرآن!، ۲۴۹ اخبار ۲۶۰ ۱- وظایف روز و شب ۲۶۰ ۲- دستورهای خاص شبانه ۲۶۳ ۳- نماز شب ۲۶۴ ۴- شبانه دعوت حضرت نوح علیه السلام ۲۷۱ ۵- ای حسن گناه روز چیست! ۲۷۲ ۶- علّت برتری و فضیلت شب ۲۷۲ ۷- شب عروس به خانه بخت رود! ۲۷۳ ۸- شب ازدواج کن! ۲۷۳ ۹- شب بیداری برای سه چیز ۲۷۴ ۱۰ نظام نور و ظلمت در زندگی بشر: ۲۷۴ (شب و علی) ۲۷۷

در شبها مناجات با قاضی الحاجات و خلوت با خالق ارض و السماوات انجام می گیرد.

و در شب است شبهای ماه رمضان و دعاهای آن و شبهای قدر و اعمال خاص آن و در شب اعمال بخصوصی به جا آورده می شود که در روز نیست، مانند اعمال شبهای بعثت و ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان بزرگوار علیهم السلام و دعاها و زیارت ها، از قبیل شب ۱۳ ماه رجب و سوم وچهارم و پنجم بالاخص شب ۱۵ ماه شعبان و

غیره.

تـاریکی شب است که تضـرّع و زاری و عشق عاشـقان را می پوشانـد و دیگر ریا و خودنمائی، در آن وجود نـدارد و در اظهار اخلاص و عبودیت و بندگی در آن، برای ریاء کوچکترین راهی باقی نمی ماند.

شب تاریک است که مردان خـدا آن را به روز روشن تبـدیل می کننـد و به آفریـدگار خود عشق می ورزند و با او خلوت می کنند.

۱- وظایف روز و شب

۱- عبداللّه بن مغفّل گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عیسی بن مریم علیهما السلام گفت:

ای گروه حواریین «الصّیلاهجامعه» پس حواریون بیرون رفتند در هیئت عبادت شـکمها بهم چسبیده و چشـمها فرو رفته و رنگ ها به زردی گرائیده، پس عیسـی علیه السلام آنها را به بیابانی از زمین بُرد، و بر تل بلندی ایستاد و حمد و ستایش خدا را نمود سپس شـروع به خواندن آیات و حکمت خدا را نمود و فرمود: ای گروه حواریون!، بشـنوید آنچه را که به شـما می گویم: من البته می یـابم در کتـاب نازل شـده خـداکه در انجیل چیزهای معلومی، پس به آن عمل نمائیـد، گفتنـد: ای روح خـدا چیست آن!؟! فرمـود: آفریـد شب را برای سه خصـلت و روز را برای هفت خصـلت؛ پس برای هرکس شب و روز بگـذرد و او در این صفات نباشد، روز قیامت اورا محاکمه نماید (و محکوم میکند).

۱- شب را آفرید تا آرام گیرد رگها (وبدن) تو که روز آنهارا خسته کرده ای؛

۲- و از خدا طلب مغفرت (و بخشـش) نمائی برگناهت که در روز آن را انجام داده ای، سـپس دیگر به آن برنگردی (و اصرار نورزی)

۳- و در شب قیام کنی مانند قیام شکیبایان (و صبر کنندگان).

پس یـک سوم (شب) بخوابی و یـک سوم قیـام کنی (به عبـادت) و یـک سوم به خـدا تضـرّع (وناله و مناجات) نمائی؛ این آن چیزیست که برای شب است؛

و آفرید روز را تا؛

۱- نمازهای واجبت را ادا نمائی که از آن سؤال کرده می شوی و به آن محاسبه خواهی شد؛

۲- به والدینت نیکی کنی (و در اطاعت آنان باشی)؛

۳- تا تکاپو (و کوشش) کنی در زمین برای معیشت و معیشت روزانه ات؛

۴- و در آن عیادت نمائی دوستی برای خدا را تا خداوند بپیچد شمارا به رحمت خودش؛

۵- و تشییع جنازه بکنید که بر گردید با بخشوده شدنتان؛

۶- و امر به معروف ونهی از منکرنمائید، پس آن است قله شامخ ایمان و سبب پایداری دین است.

۷- و اینکه جهاد کنید در راه خدا تا مزاحمت (وبرابری) نمائید به ابراهیم خلیل الرحمان در قبه (و کاخ بهشتی اش)؛

و برای هرکس شب و روز بگذرد و او در سوای این خصلت ها باشد، شب و روز با او در روز قیامت مخاصمه کرده و اورا محکوم نمایند نزد (خداو) پادشاه قدرتمند.(۱)

۱- خلق اللّیل لثلاث خصال و خلق النّهار لسبع خصال، فمن مضی علیه الّیل و النّهار و هو فی غیر هذه الخصال، خاصمه یوم القیامه، خلق اللّیل لتسکن فیه العروق الفاتره الّتی أتعبتها فی نهارک، وتستغفر لذنبک الّتی کسبته فی النّهار ثمّ لاتعود فیه، و تقنت فیه قنوت الصّابرین، فثلث تنام، و ثلث تقوم و ثلث تتضرّع الی ربّک، فهذا ما خلق له الّیل، و خلق النّهار لتؤدی فیه الصلاه المفروضه الّتی عنها تسأل و بها تحاسب، وتبرّ والدیک، و أن تضرب الأرض تبتغی المعیشه معیشه یومک، وأن تعودوا فیه ولیّاًللّه کیما یتغمّدکم اللّه برحمته، و أن تشیّعوا جنازه کیما تنقلبوا مغفوراً لکم، وأن تأمروا بالمعروف و أن تنهوا عن منکر، فهو ذروه الإیمان و قوام الدّین، و أن تجاهدوا فی سبیل اللّه تزاحموا ابراهیم خلیل الرّحمن فی قبّته، و من مضی علیه الّیل و النّهار و هو فی غیر هذه الخصال، خاصمه الّیل و النّهار یوم القیامه، فخصماه عند ملیک مقتدر. الدّرّالمنثور: ۵/ ۳۵۶؛ بحارالأنوار: ۵۸/ ۲۰۷ ح ۳۸ بنقل از آن.

پس یکی از الطاف مهم خداوند برای بندگان، وجود «شب» و تاریکی آن است، گفتم: شبی که در قرآن کریم برای آشکار ساختن عظمت آن، حد اقل در هفت مورد به او سوگند یاد می کند و انجام خیلی از کارها را در آن قرار داده و به آن موکول نموده است که نمونه هائی را بطور اختصار ذیلًا می آورم و مشروح آن را به مطالعه کتابی که بنام «شب» نوشته ام ارجاع می دهم؛

۱- راز ونیاز با پروردگار قُمِ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِیلًا (۲) نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَیْهِ» شب را جز کمی بپاخیز* نیمی از شب را یا کمی از آن کم کن* یا بر نصف آن بیفزا.(۱)

۲- خواندن قرآن «وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا» و قرآن را با دقت و تأمّل بخوان.

۳- عبادت شبانه «إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلًا مسلّماً نماز و عبادت شبانه پا برجا و با استقامت تر است.(۲)

۴- تسبیح گوئی شبانه «وَ مِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَیْلًا طَوِیلًا و در شبانگاه برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی.(۳)

استغفار شبانه «کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ» آنها کمی از شب را می خوابیدند و سحرگاهان استغفار می کردند.(۴)(۵)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۱ ؛ ص۶۲۶

وعده های ملاقات و بده و بستان های خود با پیامبرانش «وَ إِذْ واعَدْنا مُوسی أَرْبَعِینَ لَیْلَةً ...» (وبه یاد آورید) هنگامی راکه با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او برای گرفتن فرمان های الهی به میعادگاه آمد).(۶)

۶- تقدیر و تعیین سرنوشت و مبارکی در شب «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةٍ مُبارَکَةٍ إِنَّا کُنَّا

۱- مزمّل: ۲.

۲- مزمّل آیات ۱ تا ۶.

۳- دهر: ۲۶.

۴- الذاریات: ۱۸- ۱۷.

۵- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

۶- بقره: ۵۱.

مُنْذِرِینَ (۳) فِیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ» ما آن (قرآن) را در شبی پر برکت نازل کردیم ما همواره انذار کننده هستیم، در آن شب هر امری بر اساس حکمت (الهی) تدبیرو جدا می گردد.(۱)

۷- نزول قرآن درشب «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» ما قرآن را شب قدر نازل کردیم (۲)

۸- پوشش انسان ها «وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِباساً» و شب را پوششی (برای شما) قرار داد.(۳)

۹- «وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً» شب را مایه آرامش قرار داده است.(۴)

علّت برتری و فضیلت شب و کارهائی که باید در شب انجام داد

در کتاب العلل: محمدبن ابراهیم گوید: علّه فضل اللّیل علی النّهار أنّ باللیل یکون البیات، ویرفع العذاب، وتقلّ المعاصی، و فیه لیلهالقدر هی خیر من ألف شهر.(۵) علت اینکه شب بر روز فضلت (وبرتری) دارد، زیرا

۱- درشب خوابیدن است (و آرامش یافتن).

۲- و در آن عذاب برداشته می شود.

۳- و معصیت هاکم می گردد.

۴- و در شب است شب قدر.

شب بیداری برای سه چیز

سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرانش علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: لا سهر إلّا فی

۱- الدّخان: ۲- ۳.

۲- سوره قدر: آیه ۱.

۳- نبأ: ۱۰.

۴- انعام: ۹۶.

۵- العلل: لمحمدبن ابراهیم: بحارالأنوار: ۵۹/ ۳ ب ۱۴ ح ۸ از آن.

ثلاث: متهجّد بالقرآن، أو في طلب العلم، أو عروس تهدی إلی زوجها. شب بیداری (سزاوار) نیست مگر در سه چیز، در تلاوت قرآن و طلب علم یا عروسی که به شوهرش هدیه (و فرستاده) شود.(۱)

شب عروس به خانه بخت رود!

خداوند شب را برای حفظ آبروها و آشکار نشدن اسرار و مایه آرامش وو .. قرار داده است، بدینجهت در روایات فرستادن عروس را به خانه بخت و اطاق زفاف، شب را توصیه نموده است! به روایات ذیل توجه نمائید.

در روایت سکونی از امام صادق علیه السلام فرمود: زفّوا عرایسکم لیلًا و أطعموا ضحیً عروس هایتان را شب هنگام به خانه شوهر بفرستید و روز اطعام نمائید.(۲)

شب ازدواج کن!

میسر بن عبد العزیز گوید: أبی جعفر علیه السلام فرمود: یا میسر تزوّج باللّیل فإنّ اللَّه جعله سکناً، ولا تطلب حاجه باللیل فإن اللیل مظلم، ثم قال: ان للطارق لحقّاً عظیماً، وإن للصاحب لحقّاً عظیماً. ای میسر شب ازدواج کن خداوند شب را مایه آرامش قرار داده است و شب پی کاری نرو زیرا شب تاریک است (و خالی از خطر نیست) سپس فرمود: همانا بروارد شونده حق بزرگیست و بر همنشین حقیست بزرگ.(۳)

حسن بن علی الوشاء، گفت: شنیدم أبا الحسن الرضا علیه السلام، در باره تزویج فرمود من السّنّه التّزویج باللیل، لأنّ اللَّه جعل اللّیل سکناً، والنساء إنّما هنّ سکن. از سنّت است ازدواج در شب زیرا خداوند شب را مایه آرامش قرار داده است و زن هم مایه

۱- الخصال: ۱۱۲/ ۸۸ وسائل الشّیعه: ۲۰/ ح ۵(۲۵۱۱۷)؛ نوادرالرّاوندی: ص ۱۳.

۲- الکافی ۵: ۳۶۶/ ۲ والتهذیب ۷: ۴۱۸/ ۱۶۷۶.(۱) الفقیه ۳: ۲۵۴/ ۱۲۰۳. مکارم الأخلاق: ۲۳۸؛ بحارالأنوار: ۱۰۳/ ۲۶۶؛ الإمامه و التّبصره: از رسول خدا ۶. وسائل الشّیعه: ۲۰/ ۹۱ ح ۲(۲۵۱۱۴)

۳- الکافی ۵: ۳۶۶/ ۳.

آرامش است (پس با سبب آرامش در زمان آرامش وصلت نما).(۱)

حسن بن علی ابن بنت إلیاس گفت: سمعت أبا الحسن الرضا علیه السلام می فرمود: إنّ اللّه جعل اللیل سکناً و جعل النساء سکناً، ومن السّنّه التزویج باللیل وإطعام الطعام.

همانا خداوند شب را سبب آرامش و زنان را سبب سکون قرار داده است و از سنّت است ازدواج و اطعام (ولیمه) در شب انجام گیرد.(۲)

در این باره روایات زیاد و رعایت اختصار به سزاست.

جالب اینکه قرآن می گوید: وَ لَا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ(۳) شب از روز پیشی نمی گیرد، این تعبیر نشان می دهد که روز قبل از شب آفریده شده، و شب به دنبال آنست.

درست است که اگر کسی از بیرون به کره زمین نگاه کند این دو را مانند دو موجود سیاه و سفید می بیند که مرتبا بر گرد کره زمین می چرخند، و در این حرکت دایره مانند قبل و بعدی تصور نمی شود.

اما اگر توجه کنیم که این کره زمین ما نخست جزء آفتاب بوده و در آن روز همه جا روز بود و شبی وجود نداشت اما به محض اینکه از آن جدا و دور شد و سایه مخروطی شکل آن در جهت مخالف نور آفتاب افتاد شب پدید آمد شبی که به دنبال روز در حرکت است، دقت و ظرافت این تعبیر روشن می شود.

البته نه تنها خورشید و ماه در این فضای بیکران شناورند بلکه شب و روز هم در این فضا بر گرد کره زمین شنا می کنند، و هر یک برای خود مدار و مسیر دورانی دارند.

در روایات متعددی که از طرق اهلبیت نقل شده نیز به این معنی تصریح شده است که خداوند روز را قبل از شب آفرید.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: خلق النهار قبل اللیل روز را قبل

۱- الکافی ۵: ۳۶۶/ ۱. التهذیب ۷: ۴۱۸/ ۱۶۷۵.

۲- تفسیرعیاشی: ۱/ ۳۷۱.

۳- یس: ۴۰.

از شب آفرید.

و در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: النهار خلق قبل اللیل سپس امام علیه السلام به آیه لَا الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ (یس: ۴۰) در این زمینه استدلال فرمود.

همین معنی از امام باقر علیه السلام نیز به صورت زیر نقل شده است: ان الله عز و جل خلق الشمس قبل القمر، و خلق النور قبل الظلمه: خداوند بزرگ خورشید را قبل از ماه و نور را قبل از ظلمت آفرید.(۱)

آنها که شب را با نور مصنوعی روشن می سازند، و تمام شب را بیدارند و روز را می خوابند، افرادی رنجور و ناسالم و فاقد نشاط می باشند.

در روستاها که به عکس شهرها شب را زود می خوابند، و صبح زود برمی خیزند مردمی سالمترند و زندگی بهتر می کنند.

شب منافع جنبی نیز دارد چرا که سحرگاهانش بهترین وقت برای راز و نیاز سحر خیزان و عشق ورزی عاشقان به درگاه محبوب، و عبادت و خودسازی و تربیت نفوس است، همانگونه که قرآن مجید در توصیف این بزرگان و پرهیزگاران می گوید:

کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ آنان شب را کم می خوابند و در سحرگاهان استغفار می کنند (ذاریات- ۱۸).

روشنائی روز نیز خود نعمتی است بی نظیر، جنب و جوش و حرکت می آفریند، انسان را برای کار و تلاش آماده می سازد، گیاهان را در پرتو نور خود می رویاند، و حیوانات در پرتو آن رشد می کنند،

آخرین سخن اینکه آمد و شد شب و روز و نظام دقیق تغییرات تدریجی آنها یکی ازآیات خلقت و نشانه های خدا است، بعلاوه سرچشمه پیدایش یک تقویم

۱- تفسیر نمونه ج: ۱۸ ص: ۳۹۱ ببعد.

طبیعی برای نظام بندی زمانی زندگی انسانها محسوب می شود.(۱)

«شب و علی»

علی آن شیر خدا شاه عرب***ألفتی داشت با این دل شب

شب ز اسرار علی آ گاه است***دل شب محرم سرّاللّه است

شب علی دید به نزدیکی دید***گرچه او نیز به تاریکی دید

شب شنفته است مناجات علی***جوشش چشمه عشق ازلی

شاه را دید به نوشینی خواب***روی بر سینه دیوار خراب

قلعه بانی که به قصر أفلاك***سر دهد ناله زندانی خاك

اشگباری که چو شمع بیزار***میفشاند زر ومی گرید زار

دردمندی که چو لب بگشاید***در و دیوار به زینهار آید

کلماتی چو دُر آویزه گوش***مسجد کوفه هنوزش مدهوش

فجر تا سینه آفاق شکافت***چشم بیدار علی خفته نیافت

روزه داری که به مهر اسحار***بشکند نان جوین افطار

ناشناسی که به تاریکی شب***می برد شام یتیمان عرب

پادشاهی که به شب برقع پوش***می کشد بار گدایان بردوش

تا نشد پردگی آن سرّ جلی***نشد افشاکه علی بود علی

شاهبازی که ببال و پر راز***می کند در ابدیّت پرواز

شهسواریکه ببرق شمشیر***در دل شب بشکافد دل شیر

عشقبازی که هم آغوش خطر***خفت در خوابگه پیغمبر

آن دم صبح قیامت تأثیر***حلقه دَرْشد از او دامنگیر

دست در دامن مولا زد دَرْ***که علی بگذر و از ما مگذر

۱- با تغییرات و تنظیماتی از تفسیر نمونه ج: ۲۶ ص: ۲۳ ببعد.

شال شه وا شد و دامن بگرو***زینبش دست به دامن که مرو

شال می بست و ندائی مبهم***کمر بند شهادت ببندد محکم

پیشوائی که زشوق دیدار***می کند قاتل خود را بیدار

ماه محراب عبودیّت حق***سر به محراب عبادت منشق

می زند پس لب او کاسه شیر***می کند چشم اشارت به اسیر

چه اسیری که همان قاتل اوست***توخدائی مگر ای دشمن دوست

در جهانی همه شور و همه شر***ها علیّ بشر کیف بشر

کفن از گریه غسّال گریست***پیرهن از رخ وصّال گریست

شبروان مست ولای تو علی***جان عالم به فدای تو علی (۱)

مجلس ۴۹ نماز شب

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند!

در کتابی به نام «شب» در باره نماز شب در توضیح آیات، خاصه در تفسیرآیات سوره مزمل و سوره سجده و سایر موارد، مطالب فراوان نوشته ام، در این جاهم به این مناسبت روایات و شرحی بر آنها بیان می کنم.

پرواضح است که اشتغالات زندگی روزانه از جهات مختلف، توجه انسان را به خود جلب می کند و فکر آدمی را به وادی های گوناگون می کشاند، به طوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل، در آن بسیار مشکل است، اما در دل شب و به

۱- . دیوان شهریار: ص ۶۰۴. در(ساعت ۵/ ۳- ۵/ ۱۱/ ۱۳۶۲ هجری شمسی؛ در منزل دوست عزیز آقای حاج اصغر رشیدی نظامی در فلکه صادقیّه تهران نسخه برداری شد)

هنگـام سـحر و فرو نشسـتن غوغای زنـد گی مادی، و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقـداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می دهد که بی نظیر است.

آری در این محیـط آرام و دور از هر گونه ریـا و تظـاهر و خودنمـائی و توأم بـا حضور قلب حـالت توجهی به انسان دست می دهد که فوق العاده روح پرور و تکامل آفرین است.

به همین دلیل دوستان خدا همیشه از عبادتهای آخر شب، برای تصفیه روح و حیات قلب و تقویت اراده و تکمیل اخلاص، نیرو می گیرند.

در آغاز اسـلام نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با استفاده از همین برنامه روحانی مسلمانان را پرورش داد، و شخصیت آنها را آنقـدر بالاـ برد که گوئی آن انسان سابق نیسـتند، یعنی از آنها انسانهای تازه ای آفریـد، مصـمم، شـجاع، با ایمان، پاک و با اخلاص.

بررسی روایاتی که در منابع اسلام در فضیلت نماز شب وارد شده نیز روشنگر همین حقیقت است، به عنوان نمونه:

۱- پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم می فرمایـد: خیرکم من اطـاب الکلاـم و اطعم الطعـام و صـلی باللیـل و النـاس نیام: بهترین شـما کسانی هسـتند که در سخن گفتن مؤدبند گرسنگان را سیر می کنند و در شب در آن هنگام که مردم خوابند نماز می خوانند.

۲- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: قیام اللیل مصحّه للبدن و مرضاه للرّب عز و جلّ و تعرّض للرّحمه و تمسّک بأخلاق النبیّین: قیـام شب موجب صـحت جسم و خشـنودی پروردگـار و در معرض رحمت او قرار گرفتن و تمسـک به اخلاق پیامبران است.

۳- در حـدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام به سـلیمان دیلمی (یکی از یارانش) فرمود: لا تدع قیام اللیل فانّ المغبون من حَرُمَ قیام اللیل: دست از قیام شب برمدار، مغبون کسی است که از قیام و عبادت شب محروم گردد.

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: مَنْ صَلّی باللیل حَسُنَ وجهه بالنهار: کسی که

نماز شب بخواند صورت (و سیرتش) در روز نیکو خواهد بود.

حتی در بعضی از روایات می خوانیم که این عبادت بقدری اهمیت دارد که جز پاکان و نیکان موفق به آن نمی شوند!.

۵- مردی نزد علی امیر مؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد، من از نماز شب محروم شدم علی علیه السلام فرمود: انت رجل قد قیّدتک ذنوبک: تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است!

۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: ان الرجل لیکذب الکذبه و یحرم بها صلوه اللیل فاذا حرم بها صلوه اللیل حرم بها الرزق: انسان گاهی دروغ می گوید و سبب محرومیتش از نماز شب می شود، هنگامی که از نماز شب محروم شد از روزی (و مواهب مادی و معنوی) نیز محروم می شود.

۷- با اینکه می دانیم کسی همچون علی علیه السلام هرگز ترک نماز شب نمی کرد در عین حال اهمیت موضوع تا آن پایه است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وصایایش به او فرمود:

اوصیک فی نفسی بخصال فاحفظها- ثم قال اللهم اعنه- ... و علیک بصلوه اللیل، و علیک بصلوه اللیل، و علیک بصلوه اللیل! تو را به اموری سفارش می کنم همه را حفظ کن- سپس فرمود: خداوندا! او را بر انجام این وظائف یاری فرما- تا آنجا که فرمود: بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب بر تو باد به نماز شب!

۸- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به جبرئیل فرمود: مرا پند ده جبرئیل گفت: یا محمد عش ما شئت فانّک میت، و احبب ما شئت فانّک مفارقه، و اعمل ما شئت فانّک ملاقیه، و اعلم انّ شرف المؤمن صلوته باللیل، و عزّه کفّه عن أعراض الناس: ای محمد هر چه می خواهی عمر کن اما بدان که سرانجام خواهی مرد، و به هر چه می خواهی دل ببند اما بدان سرانجام از آن جدا خواهی شد، و هر عملی می خواهی انجام ده ولی بدان سرانجام، مکافات عملت را خواهی دید، و نیز بدان که شرف مؤمن نماز شب او است، و عزتش خودداری از ریختن آبروی مردم است.

این اندرزهای ملکوتی جبرئیل که همه حساب شده است، نشان می دهد که نماز

شب آنچنـان شخصـیت و تربیت و روحـانیت و ایمـانی به انسـان می دهـد که مایه شـرف و آبروی او است همانگونه که ترک مزاحمت نسبت به نوامیس مردم، سبب عزت او خواهد شد.

۹- امـام صـادق علیه السـلام می فرمایـد: ثلاثه هُنّ فخر المؤمن و زینه فی الـدنیا و الاخره، الصـلوه فی آخر اللیل و یأسه مما فی أیدی الناس و ولایه الامام من آل محمد علیهم السـلام سه چیز است که افتخار مؤمن و زینت او در دنیا و آخرت است نماز در آخر شب، و بی اعتنائی به آنچه در دست مردم است، و ولایت امام از اهلبیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

۱۰- از همان امام نقل شـده که فرمود: هر کار نیکی که انسان با ایمان انجام می دهد پاداشـش در قرآن صـریحا آمده جز نماز شب که خداونـد به خـاطر اهمیت فوق العـاده اش آنرا بـا صـراحت بیـان نفرموده، همینقـدر فرموده است: تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضـاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ- فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْیُنٍ جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ: سجده: ۱۶ آنها شب هنگام از بسترها برمی خیزنـد و پروردگارشان را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند، اما هیچکس نمی داند خداوند چه پاداشـهائی که موجب روشـنی چشـمها می شود در برابر اعمالشان قرار داده است.

البته نمـاز شب آداب فراوانی دارد ولی بـد نیست سـاده ترین صورت آنرا در اینجا بیاوریم تا عاشـقان این عمل روحانی بتوانند بهره بیشتر گیرند، نماز شب بطور کاملا ساده یازده رکعت است که به ترتیب ذیل به سه بخش تقسیم می شود.

الف- چهار نماز دو رکعتی که مجموعا هشت رکعت می شود و نامش نافله شب است.

ب- یک نماز دو رکعتی که نامش نافله شفع است.

ج- نمـاز یـک رکعتی که نامش نافله وتر است، و طرز انجام این نمازها درست هماننـد نماز صـبح می باشـد، ولی اذان و اقامه ندارند و قنوت وتر را هر چه طولانی تر

کنند بهتر است.(۱)

درآیه ۱۷ الذاریات در باره صفات متقین چنین بیان می کند: آنها شب کم می خوابیدند و پیوسته در سحرگاهان استغفار می کردند (کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ).

در آخر شب که چشم غافلان در خواب است، و محیط از هر نظر آرام، قیل و قال و غوغای زندگی مادی فرو نشسته، و عواملی که فکر انسان را به خود مشغول دارد خاموش است برمی خیزند، و به درگاه خدا می روند، در پیشگاه معبود به راز و نیاز می پردازند، نماز می خوانند، و مخصوصا از گناهان خود استغفار می کنند.

بسیاری معتقدند که منظور از استغفار در اینجا همان نماز شب است، از این جهت که قنوت نماز وتر مشتمل بر استغفار است.

اسحار جمع سحر (بر وزن بشر) در اصل به معنی پوشیده و پنهان بودن است، و چون در ساعات آخر شب پوشیدگی خاصی بر همه چیز حاکم است سحر نامیده شده.

واژه سحر (بر وزن شعر) نیز به چیزی گفته می شود که چهره حقائق را می پوشاند و یا اسرار آن از دیگران پوشیده است.

در روایتی در تفسیر دُرّ المنثور آمده است که پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: انّ آخر اللیل فی التهجد أحبّ الیّ من أوّله، لان الله یقول کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ (۱۷) وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ: آخر شب برای تهجد (نماز شب) نزد من محبوبتر است از آغاز آن، زیرا خداوند می فرماید: پرهیزگاران در سحرگاهان استغفار می کنند.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: کانوا یستغفرون الله فی الوتر سبعین مره فی السحر: نیکوکاران بهشتی در نماز وتر به هنگام سحر هفتاد

۱- تفسیر نمونه ج: ۱۲ ص: ۲۱۵ ببعد.

مرتبه از خدا طلب آمرزش می کردند.

در تفسیر جمله تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ سجده: ۱۶ (شبانگاه پهلوهای آنها از بستر دور می شود) دو تفسیر در روایات اسلامی وارد شده:

تفسیری به نماز عشاء و اشاره به اینکه مؤمنان راستین بعد از نماز مغرب و قبل از نماز عشاء به بستر نمی روند مبادا خواب آنها را بگیرد، و نماز عشایشان از دست برود.

(زیرا در آن زمان معمول بوده که در آغاز شب به استراحت می پرداختند و نماز مغرب و عشاء را- طبق دستور استحباب جدائی میان نمازهای پنجگانه- از هم جدا می کردند و هر کدام را در وقت فضیلت خود بجا می آورند) هر گاه بعد از نماز مغرب و قبل از وقت عشا می خوابیدند ممکن بود برای نماز عشا بیدار نشوند.

این تفسیر را ابن عباس طبق نقل درّالمنثور از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده، و در امالی شیخ نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

اما در بیشتر روایات و کلمات مفسران، به برخاستن از بستر و برای اداء نماز شب تفسیر شده است.

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) چنین می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود الا اخبرک بالاسلام اصله و فرعه و ذروه سنامه: آیا ریشه و شاخه و بلندترین قله اسلام را به تو معرفی کنم؟.

راوی عرض کرد بفرمائید: فدایت شوم.

فرمود: اما اصله الصلوه، و فرعه الزکاه، و ذروه سنامه الجهاد!: ریشه اش نماز است و شاخه اش زکات، و قله مرتفعش جهاد است.

سپس افزود: اگر بخواهی تمام ابواب خیر را به تو معرفی کنم.

راوی می گوید: بفرمائید فدایت شوم.

امام فرمود: الصوم جنّه، و الصدقه تذهب بالخطیئه، و قیام الرجل فی جوف اللیل بذکر الله، ثم قرأ تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ: روزه سپری است در مقابل آتش و صدقه محو کننده گناه است، و بر خاستن انسان در دل شب او را به یاد خدا

می اندازد، سپس آیه تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ را تلاوت فرمود.

در تفسیر مجمع البیان از معاذ بن جبل چنین نقل شده که در غزوه تبوک در خدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم، گرما همه را سخت ناراحت کرده بود

و هر کس به گوشه ای پناه می برد، ناگهان دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از همه به من نزدیکتر است، خدمتش رفتم عرضکردم: ای رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم! عملی به من بیاموز که مرا وارد بهشت کند، و از آتش دوزخ دور سازد.

فرمود: سؤال بزرگی کردی، اما پاسخ آن برای کسی که خدا بر او آسان کرده است مشکل نیست سپس افزود: تعبد الله و لا تشرک به شیئا و تقیم الصلوه المکتوبه و تؤدی الزکوه المفروضه و تصوم شهر رمضان: خدا را پرستش کن و چیزی را شریک او قرار نده نمازهای واجب را انجام ده و زکات واجب- حق مستمندان- را اداء کن و ماه رمضان را روزه بگیر.

بعد فرمود: و اگر بخواهی از ابواب خیرات به تو خبر می دهم عرض کردم ای پیامبر بفرمائید فرمود: الصوم جُنّه من النار و الصدقه تکفر الخطیئه و قیام الرجل فی جوف اللیل یبتغی وجه الله ثم قرأ هذه الایه تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ:

روزه سپری است در برابر آتش و انفاق در راه خدا کفاره گناهان است، و قیام انسان در دل شب برای خشنودی خدا.

سپس آیه تَتَجافی جُنُوبُهُمْ را قرائت فرمود.

گر چه هیچ مانعی ندارد که آیه مفهوم وسیعی داشته باشد، هم بیدار ماندن در آغاز شب را برای نماز عشاء شامل شود، و هم بر خاستن در سحرگاه را برای نماز شب، ولی دقت در مفهوم تَتَجافی معنی دوم را بیشتر در ذهن منعکس می کند، زیرا ظاهر جمله این است که قبلا- پهلوها در بستر آرام گرفته سپس از آن دور می شود و این مناسب قیام در آخر شب برای انجام نماز است، بنابر این دسته اول از روایات از قبیل توسعه در مفهوم و الغاء خصوصیت است.

گر چه در باره اهمیت این نماز پر برکت همان چند روایت که ذکر کردم، کافی به

نظر می رسد ولی این نکته قابل ذکر است که در روایات اسلامی آن قدر اهمیت به این عبادت داده شده است که در باره کمتر عبادتی چنین سخن گفته شده است.

دوستان حق، و رهروان راه فضیلت به این عبادت بی ریا که قلب را روشنائی و دل را نور و صفا می بخشد همواره اهمیت بسیار می دادند.

ممکن است بعضی همیشه توفیق بهره گیری از این عبادت پر برکت را نداشته باشند ولی چه مانعی دارد که در بعضی از شبها که این توفیق حاصل است بهره گیرند، و در آن هنگام که خاموشی همه جا را فرا گرفته، و اشتغالات روزانه همه تعطیل است کودکان در خواب، و محیط آماده حضور قلب و راز و نیاز با خدا است، بر خیزند و به در خانه خدا روند و دل را به نور عشق دوست روشن سازند(۱)

توجه داشته باشید با اینکه نماز شب از نمازهای نافله و مستحب است، ولی کرارا در قرآن مجید به آن اشاره شده، و این نشانه اهمیت فوق العاده آن می باشد، تا آنجا که قرآن آن را وسیله وصول به مقام محمود (سوره اسراء- ۷۹) و مایه روشنی چشم (چنانکه درآیه ۱۷ سوره الم سجده آمده) شمرده است.

در روایات اسلامی نیز فوق العاده روی این راز و نیاز شبانه و بیداری در سحرگاهان تکیه شده است: در یکجا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را کفاره گناهان می شمرد و می فرماید: یا علی ثلاث کفارات، منها التهجد بالليل و الناس نیام: سه چیز است که کفاره گناهان است یکی از آنها تهجد در شب است در حالی که مردم در خوابند.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: اشراف امتی حمله القرآن و اصحاب اللیل شریفان امت من حاملان قرآنند و اصحاب عبادتهای شبانه.

و باز در حدیث دیگری در وصایای آن حضرت به علی (علیه السلام) آمده است که چهار مرتبه تکرار فرمود: علیك بصلوه اللیل: نماز شب را هرگز ترك مكن.

و از امام صادق علیه السلام در تفسیرآیه مورد بحث (کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ (۱۷)

۱- بهره برداری از تفسیر نمونه ج: ۱۷ ص: ۱۴۵ ببعد.

وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ شب را کم می خوابند و در سحرگاهان استغفار می کنند (ذاریات- ۱۸).

چنین نقل شده: کانوا اقل اللیالی تفوتهم لا یقومون فیها: کمتر شبی بر آنها می گذشت که بیدار نشوند و عبادت نکنند.

باز در حدیث دیگری آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الرکعتان فی جوف اللیل احب الیّ من الدنیا و ما فیها: دو رکعت نماز در دل شب از دنیا و آنچه در آن است نزد من محبوبتر است!.

و نیز امام صادق (علیه السلام) به سلیمان دیلمی (یکی از یارانش) فرمود:

لا- تدع قیام اللیل فان المغبون من حرم قیام اللیل: قیام شب را برای عبادت فراموش مکن، مغبون است کسی که از قیام شبانه محروم گردد.

روایات در این زمینه بسیار است و تعبیرات فوق العاده جالبی در آنها دیده می شود، مخصوصا نماز شب به عنوان یک وسیله مؤثر برای آمرزش گناهان، بیداری فکر و اندیشه، روشنائی دل، و جلب رزق و روزی فراوان و تندرستی معرفی شده است که اگر جمع آوری شود کتاب مستقلی خواهد شد.

البته می دانیم که بزرگان دین و اولیاء الهی و بندگان خاص خدا، شب زنده دار و راز ونیاز کننده، با معبود و مولای خود بودند و از این بیداری شب، لذتی می بردند که نامحرمان به این مقام، از آن غافلند.

بدنیست کمی از حالات یکی از این محرمان درگاه خدای متعال باخبر شویم.

مقدس اردبیلی

شیخ جلیل، عالم ربانی احمد بن محمد اردبیلی مشهور به مقدس اردبیلی از مادری سیده و از پدری روحانی در روستایی به نام (نیار) از توابع شهر اردبیل دیده به جهان گشود و در دامان خانواده پاک و متدین پرورش یافت.

ماجرای ازدواج والدین مقدس اردبیلی

شخص جوانی (در روستای نیار در اردبیل که پدر مقدس اردبیلی باشد) کنار جوی آبی نشسته بود، دید سیبی بر روی آب می آید دست برد و سیب را برداشت و خورد. بعد از خوردن سیب به فکر افتاد که این سیبی که خوردم از کجا بود؟ از کدام باغ بود؟ رفت تا به باغی که سیب از آن باغ بود، رسید. وقتی صاحب باغ را پیدا کرد از او سئوال کرد: من سیبی از روی آب برداشتم و خوردم و بعد فهمیدم که سیب از باغ شما بوده است. نزد شما آمده ام که مرا حلال کنید یا آنکه قیمتش را بپردازم. صاحب باغ در جواب گفت: این باغ فقط از من نیست، ما چهار برادریم و من سهم خودم را به شما بخشیدم. گفت: بسیار خوب، آن سه برادر کجا هستند، جواب داد: دو تا دیگر از برادرانم در ایران هستند و یکی در خارج از ایران

نزد آن دو برادر رفت و حلالیت طلبید و سپس بار سفر بست و به خارج از ایران رفت (گویا برادر دیگر در شوروی بوده است) و خود را به در خانه آن برادر رسانید و قصه را بیان کرد. آن برادر چهارم تعجب کرد که این فرد کیست که برای یک چهارم سیب این همه راه را طی کرده و به اینجا آمده تا حلالیت بطلبد. گفت: من سهم خودم را به شما بخشیدم ولی به یک شرط. و آن شرط این است: دختری دارم از چشم، کور و از زبان، لال و از گوش، کر است اگر قبول کنی با او ازدواج کنی حلالت می کنم و الا نه،! جوان قدری تامل کرد و پذیرفت.

وقتی مراسم عقد تمام شد و داخل حجله رفتند، عروس را حوریه ای از حوران بهشتی دید. از حجله بیرون آمد و به پدر دختر گفت: شما گفتید دخترتان کور و کر و لال است. گفت: آری، من دروغ نگفتم، گفتم: کور است چون تا به حال چشمش به نامحرم نیفتاده، و اینکه گفتم: کر است، گوش او صدای نامحرم و صدای ساز و آواز و غنا نشنیده، و گفتم: لال است، زبانش به دروغ و غیبت و ناسزا و تکلم با نامحرم باز نشده است. مدتها از درگاه حضرت حق درخواست می کردم که خدایا داماد خوبی که هم کفو این دختر باشد به من مرحمت کن. خدا دعای مرا مستجاب

کرد و دامادی متقی چون تو که این همه مسافت راه را پیمودی، برای این که یک چهارم سیبی را که خوردی حلال باشد نصیبم کرد

از این ازدواج خداوند فرزندی صالح و بی نظیر، عالمی ربانی افقه الفقهاء زمان شیخ احمد مقدس اردبیلی را عنایت فرمود.

ملّا احمد مقدّس اردبیلی در قرن دهم هجری در اردبیل دیده به جهان گشود.

پس از گذراندن دوران کودکی، برای کسب علوم و معارف اسلامی به نجف اشرف هجرت کرد. وی در آنجا فقه و علوم نقلی را از محضر سیدعلی صائغ و فلسفه را از جمال الدین محمود فراگرفت. مقدس اردبیلی به قدری متقی و پرهیزکار بود که به «مقدس» ملقب گشت.

علامه مجلسی درباره او می گوید: «محقق اردبیلی در قداست نفس و تقوا و زهد و فضل، به مقام نهایی رسید و در میان عالمان متقدم و متأخر شخصیت بزرگی چون او را سراغ ندارم ... کتب او دارای بالاترین مراتب دقت نظر و تحقیق است.»

شاه عباس صفوی بسیار به او علاقمند بود و از او دعوت کرد به اصفهان برود، ولی او نپذیرفت و در نجف ماندگار شد و به سروسامان دادن حوزه علمیه نجف پرداخت. سید حسن صدر در باره نقش مقدس اردبیلی در باره احیای دوباره حوزه نجف می نویسد: «در زمان مقدس اردبیلی، دوباره کوچ علمی به نجف آغاز شد.

حوزه تقویت یافت و مردم از اطراف و دیگر شهرها و بلاد، به آنجا روی آوردند و آن شهر به صورت بزرگترین مرکز علمی درآمد.»

از عادات مقدس اردبیلی این بود که به هیچ عنوان از هیچ کس تملّق و چاپلوسی نمی کرد. در سالی از سال ها شخصی از اصفهان به نجف آمد و از مقدس اردبیلی خواهش کرد که واسطه شود تا شاه از تقصیر او بگذرد، مقدس اردبیلی برای او نوشت: «بانی ملک عاریت، عباس! بدان که اگر چه این مرد اوّل ظالم بود، اکنون مظلوم می نماید؛ چنانکه از تقصیر او بگذری شاید حق تعالی از پاره ای تقصیرات تو بگذرد بنده شاه ولایت، احمد اردبیلی.»

همانطورکه از متن نامه مشخّص است، او حتی یک کلمه از شاه تمجید نکرده است.

یکی از کسانی که خدمت حضرت امام زمان ارواحنافداه شرفیاب شده مقدس اردبیلی (قدس سره) است. یکی از شاگردان خاص مقدس اردبیلی بنام میر علام میگوید:

یکی از شبها در صحن مطهر امیر مؤمنان علی علیه السّلام در حالی که شب از نیمه گذشته بود، خسته از مطالعات علمی قدم میزدم. ناگهان در آن فضای نورانی، شیخ جلیل القدری را دیدم که به سوی حرم حضرت امیرالمؤمنین روان است. در حالی که تمام درهای حرم مطهر قفل بود. با کنجکاوی او را تعقیب کردم. دیدم او چون به در حرم نزدیک شد، قفلها باز و در حرم گشوده شد. او به هر دری که دست می گذاشت باز می شد، تا اینکه با کمال وقار و سنگینی کنار حرم مطهر حضرت امیرمؤمنان ایستاد وسلام کرد ومن جواب سلام او را شنیدم، سپس با همان صاحب صدا شروع به صحبت کرد. هنوز از آن گفتگو چیزی نگذشته بود، که آن مرد خارج شد. من نیز او را تعقیب کردم تا اینکه از شهر بیرون رفت و به سوی مسجد کوفه سرازیر شد. من از روی کنجکاوی او را دنبال کردم تا به مسجد رسید و داخل محراب شد، سپس با کسی به گفتگو نشست. سخنانش که به اتمام رسید از مسجد خارج وبه سوی شهر نجف حرکت کرد. نزدیک دروازه نجف که رسید تازه سپیده صبح دمیده بود و خفتگان آرام آرام سر از بستر بر می داشتند وآماده نیایش صبحگاهی می شدند. ناگهان در طول راه عطسه ای به من دست داد که نتوانستم جلوی آن را بگیرم. آن مرد متوجه من شد و برگشت، چون به چهره اش نگریستم دیدم استادم مقدس اردبیلی است. پس از سلام و اظهار ادب، به استادم عرض کردم که من از لحظه ورود به حرم امیر مؤمنان تاکنون همراه شما بودم، لطفاً بفرمائید که در حرم مطهر ودر محراب مسجد کوفه با چه کسی سخن می گفتید؟

مقدس اردبیلی (قدس سره) ابتدا از من قول گرفت که این راز را تا زمانی که ایشان در قید حیات است فاش نکنم، سپس مقدس اردبیلی فرمود: فرزندم؛ گاهی حل مسائل

برای من دشوار می شود و از حل آن عاجز می شوم، خدمت علی بن ابیطالب علیه السلام شرفیاب شده و جواب آن را می گیرم امّا شب گذشته حضرت امیرمؤمنان علیه السّلام مرا به سوی حضرت صاحب الامر (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) راهنمایی کرد و فرمود: مقدس اردبیلی فرزندم مهدی (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.) در مسجد کوفه است، نزد او برو و مسائلت را از او فراگیر. من به امر آن حضرت داخل مسجد کوفه شدم و از حضرت سؤال کردم.

به مادرش گفتند: خوش به حالت، پسرت با امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف.

صحبت می کند، فرمود: او شایسته بود به بالاتر از این مقام نایل شود!! زیرا من بی وضو او به شیر نداده ام و همیشه ظرف آب در کنارم بود هر وقت شب بیدار می شد و شیر می خواست، وضو گرفته و شیر می خوراندم.

وفات: وی در سال ۹۹۳ ه. ق. در نجف اشرف دیده از جهان فروبست. او را در اتاقی که در ایوان طلا، جنب گلدسته جنوبی واقع شده، دفن نمودند.(۱)

مجلس ۵۰ ازدواج

ازدواج و تشکیل خانواده، یکی از ضروریات زندگی بشر و مورد نیاز طبیعی، انسان و حتی حیوانات و تمام جانداران می باشد، زیرا خدای متعال برای بقا و ادامه نسل، این ضرورت را، در وجود آدم و حیوان، قرار داده است، و برای این که بنی آدم، از مسیر درست و صحیح، وارد این میدان شود و نسل ها و گروهها و ایل وتبار، مشخص شود و نظم عالم بهم نخورد، مسئله ازدواج را به میان آورده و با عبارت ها

۱- منبع: ره توشه عتبات عالیات؛ و گرد آوری از تراجم و رجال توسط جمعی از نویسندگان

و بیان ثواب ها و پرهیز از گناهان، مکلفین و به حد بلوغ رسیده ها را، برای اقدام به آن، تشویق نموده است، لذا به تعدادی ازآیات و روایات در این باره توجه فرمائید.

۱- نساء: ۲۵ و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را ندارند، می توانند با زنان پاکدامن از بردگان باایمانی که در اختیار دارید ازدواج کنند- خدا به ایمان شما آگاه تر است؛ و همگی اعضای یک پیکرید- آنها را با اجازه صاحبان آنان تزویج نمایید، و مهرشان را به خودشان بدهید؛ به شرط آنکه پاکدامن باشند، نه بطور آشکار مرتکب زنا شوند، و نه دوست پنهانی بگیرند. و در صورتی که «محصنه» باشند و مرتکب عمل منافی عفت شوند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت. این (اجازه ازدواج با کنیزان) برای کسانی از شماست که بترسند (از نظر غریزه جنسی) به زحمت بیفتند؛ و (با این حال نیز) خودداری (از ازدواج با آنان) برای شما بهتر است. و خداوند، آمرزنده و مهربان است. ۲۶ خداوند می خواهد (با این دستورها، راه های خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد، و به سنتهای (صحیح) پیشینیان رهبری کند. و خداوند دانا و حکیم است. ۲۷ خدا می خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید)، امّا آنها که پیرو شهواتند، می خواهند شما بکلی منحرف شوید. ۲۸ خدا میخواهد (با احکام مربوط به ازدواج با کنیزان و مانند آن،) کار را بر شما سبک کند؛ و انسان، ضعیف آفریده شده؛ (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم است).

۲- وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ. نور: ۳۲ مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است!

۳- نور: ۳۳ مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است! ۳۳ و کسانی که امکانی برای ازدواج

نمی یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز گرداند! و آن بردگانتان که خواستار مکاتبه (قرار داد مخصوص برای آزاد شدن) هستند، با آنان قرار داد ببندید اگر رشد و صلاح در آنان احساس می کنید (که بعد از آزادی، توانایی زندگی مستقل را دارند)؛ و چیزی از مال خدا را که به شما داده است به آنان بدهید! و کنیزان خود را برای دستیابی متاع ناپایدار زندگی دنیا مجبور به خود فروشی نکنید اگر خودشان می خواهند پاک بمانند! و هر کس آنها را (بر این کار) اجبار کند، (سپس پشیمان گردد)، خداوند بعد از این اجبار آنها غفور و رحیم است! (توبه کنید و بازگردید، تا خدا شما را ببخشد!).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مابنی بناءٌ فی الاسلام أحبّ الی اللّه من التزویج.(۱) در اسلام بنائی بنا نشده، محبوبتر از ازدواج باشد.

وفرمود: من أحبّ أن یلقی اللّه طاهراًمطهّراً فلیلقه بزوجه.(۲) هرکس دوست دارد خدارا پاک و مطهر ملاقات کند با همسر (و زن داری) ملاقات نماید.

تناکحوا تناسلوا تکثروا فانّی أباهی بکم الأمم یوم القیامه ولوا بالسّقط.(۳) ازدواج کنید اولاد بیاورید و بیشتر شوید، من با شما برامت ها افتخار می کنم روز قیامت اگرچه سقط شده باشد.

من تزوّج فقد أحرز ثلث دینه (بل ثلثا دینه).(۴) هرکس ازدواج نماید نصف دینش را حفظ نموده (بلکه دو سوم دینش را).

امام صادق علیه السلام فرمود: رکعتان یصلّیهماالمتزوّج أفضل من سبعین رکعه یصلّیها أعزب.(۵) دورکعت نماز متأهل افضل است از هفتاد رکعت مجرد.

شرّموتاکم العزّاب.(۶) بدترین مردگانتان مجردهایند.

۱- لئالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۸.

۲- لئالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۸.

۳- لئالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۸.

۴- لئالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۸.

۵- لئالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۱۹.

۶- لئالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۲۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: النّکاح سنّتی فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی.(۱) ازدواج سنّت من است هرکس از سنت من بگریزد ازمن نیست.

زوجه صالحه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علیکم بخضراءالدّمن قیل وما خضراء الدمن؟ قال المرأه الحسناء فی منبت السّوء. مبادا به خضراء دمن نزدیک شوید، پرسیدند خضراء دمن چیست؟. فرمود: زن زیبا در رویشگاه (و خانواده) بد.

یعنی در ازدواج خیلی دقت شود که با چه خانواده ای وصلت می کند و اولادش را از چگونه مادری، به وجود می آورد و ناموس و مالش را به کدام مادری، می سپارد.

یک عمر کهِ را به همسری انتخاب می کند و با چه شخصیتی زندگی اش را، سپری کرده و به پایان خواهد برد.

آیا با آرامش و شادی و خرّمی و. و. یا با دلهره و غم و اندوه و. و.

می دانیم که ارزش ایمان، کفه ترازوی مقایسه را به نفع زنان یا دختران با ایمان، سنگین تر می کند، چرا که هدف از ازدواج، تنها کامجوئی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان و مربی فرزندان او است و نیمی از شخصیت او را تشکیل می دهد اگرچه به ظاهر زیبا نباشد، با این حال چگونه می توان بی ایمانی و عواقب شوم آن را با زیبائی ظاهری و مقداری مال و ثروت، زن یادختری مبادله کرد.

وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ حَتَّی یُؤْمِنَّ وَ لَأَمَهٌ مُؤْمِنَهٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَهٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ وَ لا تُنْکِحُوا الْمُشْرِکِینَ حَتَّی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکُمْ أُولئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلَی الْجَنَّهِ وَ الْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ (۲۲۱) بقره: ۲۲۱- و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید! (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید، زیرا) کنیز با ایمان،

۱- لئالی الاخبار: ج ۳ ص ۲۲۱.

از زن آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (زیبایی، یا ثروت، یا موقعیت او) شما را به شگفتی آورد.

و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید! (اگر چه ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید، زیرا) یک غلام با ایمان، از یک مرد آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او،) شما را به شگفتی آورد

تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد

بعضی از مفسران معاصر، در اینجا اشاره به نکته ظریفی کرده اند، و آن اینکه:

آیه مورد بحث و ۲۱ آیه دیگر که به دنبال آن می آید احکام مربوط به تشکیل خانواده را در ابعاد مختلف بیان می کند، و در این آیات دوازده حکم در این رابطه بیان شده است: ۱- حکم ازدواج با مشرکان ۲- تحریم نزدیکی در حال حیض

۳- حکم قسم به عنوان مقدمه ای برای مساله ایلاء (منظور از ایلاء آن است که کسی سوگند یاد کند با همسرش نزدیکی نکند) ۴- حکم ایلاء و به دنبال آن طلاق

۵- عده نگه داشتن زنان مطلقه، ۶- عدد طلاقها ۷- نگه داشتن زن با نیکی یا رها کردن با نیکی ۸- حکم شیر دادن نوزادان ۹- عده زنی که شوهرش وفات کرده

۱۰- خواستگاری از زن قبل از تمام شدن عده او ۱۱- مهر زنان مطلقه قبل از دخول ۱۲- حکم متعه (هدیه دادن) به زن بعد از وفات شوهر یا طلاق گرفتن و این احکام با تذکرات اخلاقی و تعبیراتی که نشان می دهد مساله تشکیل خانواده نوعی عبادت پروردگار آمیخته شده است و باید همراه با فکر و اندیشه باشد(۱)

برای آرامش شما همسرانی آفرید

در مورد اختیار همسر و ذکر اهمیت و تشویق به آن، آیات وروایات فراوانی وجود دارد که از عهده یک بلکه چندین مجلس، خارج است و در باره آن،

۱- تفسیر نمونه ج: ۲ ص: ۱۳۱ ببعد.

کتاب های زیاد نوشته شده است (۱)

وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ روم: ۲۱ و از نشانه های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکّر می کنند!

و از آنجا که ادامه این پیوند در میان همسران خصوصا، و در میان همه انسانها عموما، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد به دنبال آن اضافه می کند: و در میان شما مودت و رحمت آفرید (وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً).

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: در این امور نشانه هائی است برای افرادی که تفکر می کنند (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ).

جالب اینکه قرآن در این آیه هدف ازدواج را سکونت و آرامش قرار داده است، و با تعبیر پر معنی لِتَسْکُنُوا مسائل بسیاری را بیان کرده و نظیر این تعبیر درآیه ۱۸۹ سوره اعراف نیز آمده است. هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ إِلَیْها ..

به راستی وجود همسران با این ویژگیها برای انسانها که مایه آرامش زندگی آنها است یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می شود.

این آرامش از اینجا ناشی می شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفائی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند بطوری که هر یک بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

۱- مشروح مسایل و احادیث مربوط به آن را به بخش ازدواج کتاب« گلستان سخنوران ج ۷» از همین مؤلف ارجاع می دهم. مؤلف نیز در این زمینه، دو کتاب به نام های« آداب ازدواج و زندگی خانوادگی» و« والدین دو فرشته جهان آفرینش» را تألیف و چاپ و در اختیار جامعه قرار داده است.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت آنها که پشت پا به این سنت الهی می زنند وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آنکه به راستی شرائط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند).

به هر حال این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است، و هم از نظر روحی هم از جنبه فردی و هم اجتماعی.

بیماری هائی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می آید قابل انکار نیست همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامی های روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبانند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می شود، و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سرمی زند.

هنگامی که انسان از مرحله تجرد گام به مرحله زندگی خانوادگی می گذارد شخصیت تازه ای در خود می یابد، و احساس مسئولیت بیشتری می کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج.

و اما مسأله مودت و رحمت در حقیقت ملاط و چسب مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه از فرد فرد انسانها تشکیل شده همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگها تشکیل می گردد.

اگر این افراد پراکنده، و آن اجزاء مختلف، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند جامعه یا ساختمانی به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

فرق میان مودت و رحمت ممکن است از جهات مختلفی باشد:

۱- مودت انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان گردد و قادر بر خدمتی نباشد رحمت جای آن را

می گیرد.

۲- مودت در مورد بزرگترها است که می توانند نسبت بهم خدمت کنند اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه رحمت پرورش می یابند.

۳- مودت غالبا جنبه متقابل دارد، اما رحمت یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه گاه خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن مودت است و گاه خدمات بلاعوض که نیاز به ایثار و رحمت دارد.

البته آیه مودت و رحمت را میان دو همسر بیان می کند ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر بَيْنَكُمْ اشاره به همه انسانها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی بدون این دو اصل یعنی مودت و رحمت امکان پذیر نیست، و از میان رفتن این دو پیوند، و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است.

پیوند محبت دو همسر

با اینکه ارتباط انسان با پدر و مادر و برادرش ارتباط نسبی است و از ریشه های عمیق خویشاوندی مایه می گیرد و پیوند دو همسر یک پیوند قرار دادی و قانونی است اما بسیار می شود که محبت و علاقه ناشی از آن حتی بر علاقه خویشاوندی پدر و مادر پیشی می گیرد، و این در حقیقت همان چیزی است که درآیه مورد بحث با جمله وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً به آن اشاره شده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که بعد از جنگ احد: به دختر جحش فرمود: دائی تو حمزه شهید شد، او گفت انا لله و انا الیه راجعون من اجر این مصیبت را از خدا می خواهم.

باز به او فرمود: برادرت نیز شهید شد، دیگر بار انّا للّه گفت و اجر و پاداش خود را از خدا خواست.

اما همین که خبر شهادت همسرش را به او داد دست بر سرش گذاشت و فریاد

کشید پیامبر فرمود: (آری) ما یعدل الزوج عند المرأه شی ء: هیچ چیز برای زن همانند همسر نیست.(۱)

زیرا زوجین برای یکدیگر، آبرو و پوشش و مایه موفقیت در برابر هوا و هوس و دور ساختن دشمن قسم خورده (شیطان) است.

در قرآن کریم صراحتاً می فرماید: أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَ ... بقره: ۱۸۷ آمیزش جنسی با همسرانتان، در شبِ روزهایی که روزه می گیرید، حلال است. آنها لباس شما هستند؛ و شما لباس آنها (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید) ...

آنگونه که لباس برای انسان خواه زن یا مرد، آبرو می دهد، زوجین هم آبروی همدیگرند.

از آن طرف هیچ یک از این ها حتی به قیمت جانشان هم تمام شود، حاضر نیستند اعضای جنسی خود را پیش کسی باز کنند اما در برابر یکدیگر هیچگونه ابائی ندارند بلکه مایه خوشحالی همدیگر می شوند.

بدینجهت که زن و مرد به همدیگر آن اندازه، علاقمند می شوند که در برابر نا ملایمات ومشکلات زندگی تا پای جان ایستاده و از همدیگر حمایت می کنند و تادم مرگ، وفاداری خود را نشان می دهند

حال به داستان هائی گوش فرا دهید.

حاتم اصم (یکی از عرفاء) روزی به خانمش گفت: من می خواهم مسافرت کنم چقدر برای مخارجت بدهم؟ گفت: به اندازه زندگیم! گفت: زندگیت دست من و درقدرت من نیست، گفت: پس روزیم هم به دست تو نیست. گفت: احسنت، به سفر رفت، زنی (از همسایه ها)، از او پرسید حاتم چقدر به تو خرجی گذاشته

۱- قسمتی از این سخنرانی وروایات، از تفسیر نمونه ج: ۱۶ ص: ۳۸۸ ببعد مورد استفاده، قرار گرفته است.

است؟.

گفت: او خود از محتاجان و خرج گیرندگان است، اما آن کس که روزی دهنده است به سفر نرفته است (واینجاست).(۱)

بعضی از بزرگان گوید، به مقام توکل از آنجا رسیدم که در سفرمکه زنی را دیدم جلوی کاروان حجاج پیاده با سرعت می رفت، خیال کردم خرجی و مرکبی ندارد نزدیکش رفتم و بیست درهم از جیبم درآوردم و گفتم: این را بگیر و برای خودت مرکبی کرایه کن، به پول نگاه کرد و دستش را به آسمان بلند کرد دیدم از طلا پرشد و گفت: ای شیخ تو از جیبت در می آوری و من از هوا می گیرم! برو پی کارت من محتاج تو نیستم وآیه «وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» را تلاوت نمود و گفت: روزی و مخارجم بر خداست و ازاحدی از مخلوق درخواستی نکرده ام.

به خودم گفتم من این کرامات را از مردها شنیده بودم و حالا از زنها هم دیدم!.

گفتم: به خدا سوگندت می دهم بمن بگو باچه عملی به این مقام رسیدی؟ گفت:

باتوکل و باقی عمرم را استراحت کردم.(۲)

در زمان عمر به او گفتند: یک نفر جوان با تمام شدن نماز بلافاصله بلند شده از مسجد بیرون می رود، گفت: اورا پیش من آورید، آوردند و از او سؤال کرد چرا برای تعقیبات نماز نمی مانی (و اورا تهدید کرد)، جوان گریه کرد و گفت: من و زنم فقط این پیراهن را داریم که برتن من است، صبح من به مسجد آمده ونمازم را می خوانم و زنم درخانه لخت می نشیند، بعد از نماز زود بر می گردم و پیراهن را در می آورم و به او می دهم و من درخانه لخت می نشینم و خانمم می آید و نمازش را می خواند، با حرف این جوان اطرافیان همه گریستند و عمر هشتاد دینار به او داد که لباس بخرد، وقتی که به خانه آمد زنش پرسید چرا دیر کردی؟ جریان را گفت: زن به شدت گریه کرد و گفت: ای مرد پست، چرا اسرار درون خانه را به او گفتی: و نداریت را آشکار

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۷۲.

۲- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۷۲.

کردی و نعمت فقر و نـداری رابه متـاع دنیا فروختی! به عزت و جلال خـدا قسم اگر آن پول را برنگردانی، من یک روز زن تو نخواهم مانـد، من گرفتـاری دنیـا را اختیـار کردم تا مرا از سـعادت آخرت مانع نشود (اگر احتیاجن را به خـدا می گفتی، به تو نمی داد؟!).

جوان درهم هـا را پس داد شب بخواب رفتنـد پس از گذشـتن پاسـی از شب شوهرش را بیـدار کرد و گفت: ای مرد مـا با فقر زنـدگی می کردیم و نـداری برای ما چیز زیبائی بود و کسـی از حال ما اطلاعی نداشت و حالا که وضع ما بیرون درز کرد من دوست نـدارم بعـد از این زنـده بمانم می خواهم از خدا بخواهم روح مرا قبض کند موافقی، جوان گفت: موافقم پس هردو به سجـده رفتـه و از خـدا خواسـتند روح هردو را قبض نمـود(۱) در بعضـی از تاریـخ هـا این گونه آمـده است که زن بـا شـنیدن حرفهـای شوهر گفت: حالاـ که ایمان تو این قـدر ضـعیف است، من حاضـر نیسـتم با تو زنـدگی کنم جوان گریست که از من طلاـق نگیر گفت: طلاـق نمی گیرم و با تو هم نمی مانم، دو رکعت نماز خوانـد و از خـدا خواست اورا قبض روح کرد و این جریان که در مدینه پیچید همه با تعجب به صبر و تحمل آن خانم، از او بخوبی یاد می کردند.

نمونه ای از ایجاد مودت و رحمت خداوندی میان زن و شوهر و وفاداری به همسران است.

در واقعه کربلا آمده است که رباب بنت امرءالقیس زوجه محترمه حضرت امام حسین علیه السلام هنگام عبور از قتلگاه سخنان جانسوزی راگفت، و عبور نمود و پس از بازگشت به مـدینه منوره، داخل خانه نشد و در حیاط زیر آفتاب و فضای باز نشست و آب سـرد و گوارا ننوشـید، و می گفت: من چگونه در زیر سایه بنشـینم در حالی حسینم را زیر آفتاب سوزان بی دفن و کفن گذاشـتم و به اسارت رفتم و چگونه آب گوا را بنوشم در حالی که طفل شـش ماهه ام لب تشـنه از دسـتم رفت. تاآخر عمر به این منوال روزها گذراند و از دنیا رفت.

۱- لئالی الاخبار: ج ۲ ص ۲۱.

او همسر گرامی امام حسین علیه السلام. و مادر علی اصغر و سکینه علیهماالسلام بودند. گفته شده که رباب بر قبر حسین علیه السلام یک سال اقامت و عزاداری نمود و حاضر نشد با بانوان دیگر به مدینه برگردد(۱)

و چون به مدینه برگشت از شدت ماتم درگذشت.

رباب همسر حسین علیه السلام در واقعه کربلا همراه امام بود، و او را با اسرای دیگر به شام روانه کرده بودند و چون وارد شهر مدینه شد. اشراف قریش یکی بعد از دیگری از او خواستگاری کردند. او گفت: من بعد از امام حسین علیه السلام کسی را شوهر نمی دانم و اختیار نمی کنم. او مدت یکسال زیر آسمان زیست و حاضر نشد در خانه سرپوشیده و زیر سقف زندگانی کند و از فرط حزن و اندوه جان سپرد.

رباب علیهاالسلام در سال ۶۲ هجری از دنیا رحلت نمود. حسین بن علی علیه السلام به این همسر بافضیلت و ادب و دخترش سکینه محبت خاص داشت و می فرمود:

لعمرك اننی لُاحبّ دارا***تحلّ بها سکینه و الرباب

احبّهما و ابذل جلّ مالی***و لیس لعاتب عندی عتاب

وَلَستُ لَهُم وإن عَتَبُوا مُطِیعاً***حَیاتِی أو یُعَلِّینِی التَرَابُ

قسم به جانت البته من خانه ای را دوست دارم***که در آن سکینه و رباب بوده باشد.

من آن دو را دوست دارم و بیشتر مالم را می بخشم***و هیچکس در این بخشش بر من حق اعتراض ندارد.

۱- (نصوص فی نوابغ الشیعه وشخصیات بارزه منهم فی العصور المختلفه) المصطفی(صلی الله علیه و آله و سلم). معالی السبطین- للحائری ج ۲ ص ۱۹۸). البته این گفتار بعید به نظر می رسد(با صرف نظر از جنبه شرعی) که یک زن تنها در بیابان مخوفی یک سال سر قبر، اقامت نماید و زنده و سالم بماند وبعد از یک سال چگونه به مدینه برگشت و در آن شهر وفات یافت؟!!.

و اگر کسی هم اعتراض کند من نمی پذیرم** در طول زندگیم تا این که خاک روی من انباشته شود.

او از افضل زنان بود و بعد از شهادت آن حضرت مدت یک سال زنده بود و در این مدت هرگز به زیر سقف نرفت و همواره گریست. بعد از حضرت حسین علیه السلام، اشراف از او خواستگاری کردند لکن وی نپذیرفت و می فرمود: من جزرسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر شوهری را اختیار نمی کنم.

سکینه بنت الحسین از همین بانو است. اشعاری در رثای سالار شهیدان از او نقل شده که این ابیات از آن جمله است:

ان الذی کان نورا یستضاء به***بکربلاء قتیل غیر مدفون

سبط النبی جزاک الله صالحه***عَنّا وجنّبت خسران الموازین

من للیتامی و من للسائلین و من***یغنی و یأوی الیه کل مسکین

همانا نوری که به همه جا پرتو می افکند در کربلا شهید شد و بی دفن بر زمین ماند.

نوه پیامبر،! خدا اجر بهتری دهدت از ما و از ضرر و سبکی میزان، دوری جستی

کسی که پناه یتیمان و نیازمندان بود و هر درمانده ای به او پناه می برد.

وفاداری رباب به شوهرش امام حسین (علیه السلام): بگونه ای بود.

گفته شده است رباب وقتی که در کوفه سر امام حسین علیه السلام را در مجلس عبید الله ابن زیاد، دید نتوانست خود داری نماید و از جاپرید و سر مبارک را برداشت و به سینه چسبانید و می بوسید و ناله می کرد و در تذکره الخواص: می گوید: أنها أخذت الرأس الشریف ووضعته فی حجرها، وقَبَّلَتْهُ سر شریف را گرفت و بوسید و بر دامن گذاشت و گفت:

وَاحُسَیناً فَلا نسیتُ حُسیناً***أَقْصَدَتْهُ أَسِنَّهُ الأعدَاءِ

غَادَرُوهُ بِکربلاءَ صَریعاً***لا سَقَی اللهُ جَانِبَیْ کَربلاءِ

و باز در عزای حسین علیه السلام گفت:

إنَّ الذی کَان نوراً یُستَضَاءُ بِهِ***بِکَربلاءَ قتیلٌ غَیر مَدفونِ

سِبطَ النَّبی جزاکَ اللهُ صالحهً***عَنَّا وجُنِّبتَ خُسرَانَ المَوازینِ

قَد کنتَ لِی جَبَلًا صعباً ألوذُ بِهِ***وکنتَ تَصحبُنَا بالرَّحمِ والدِّینِ

مَن لِلیتَامَی وَمَن للسَّائلینَ***یُغنِی ویُؤوِی إلیهِ کُلَّ مِسکینِ

واللهِ لا أبتغِی صِهراً بِصِهْرِکُمْ***حتَّی أُغَیَّبُ بین الرَّملِ والطینِ

آن شخصیتی که وجودش نوری بود که از او روشنی می گرفتند** درکربلا کشته شد و بی دفن ماند.

نوه پیغمبر خداوند بتو جزای خیر دهد** از ما که از سبکی میزان ها پرهیز نمودی.

برای من کوه استواری بودی که به آن پناه می بردم** و باما با رحم و دین مدارا می کردی.

بعداز تو کهِ بر یتیمان و سائلان** کمک می کند و کیست که بیچارگان به او پناهنده شوند.

به خدا قسم دامادی را بعد از شما به دامادی نمی پذیرم** تا در میان گِل و شن

پنهان شوم (و بمیرم)(۱)

۱- بیشترین قسمت این سخنرانی برگرفته شده از کتاب های ۱- موسوعه عاشوراء: شیخ المحدثی ۲- المحبر ۱۳/ ۳، ۳- أعلام النساء ۳۷۸/ ۱، الأعلام النساء ۳۷۸/ ۱، الأعلام ۳۷۸/ ۱. ۴-(الأغانی/ لأبی الفرج الأصفهانی/ ج ۸/ ص ۱۵۸) و(ج ۸- ص ۵۷۴) ۵-(الأبیات فی جد ج ۴۵/ ۴۷، وکمبا ج ۱۰/ ۲۰۳.) و(ص ۴۹۱- ۴۹۲) ۶-(اللهوف: ۳۵، ۷- مقتل الحسین(علیه السلام) للخوارزمی ۱: ۲۳۸ مع تفاوت، ۸- الدمعه الساکبه ۴: ۲۷۶، نور العین فی مشهد الحسین(علیه السلام): ۳۹.) ۹-(ورد ذکره فی(الزیاره، الارشاد، الطبری، الأصفهانی، الخوارزمی). ۱۰- (مرکز المصطفی (ص)- ص معالی السبطین- للحائری ج ۲ ص ۱۹۸) ۱۱- (أعیان الشیعه ۴۹۹: ۶) وصیه الحسین (ع) للنساء وفیهن الرباب: نقل السید ابن طاووس: فعزی الحسین أم کلثوم، وقال لها: یا أختاه! تعزی بعزاء الله فإن سکان السموات یفنون وأهل الأرض کلهم یموتون وجمیع البریه یهلکون. ثم قال: یا أختاه، یا أم کلثوم! وأنت یا زینب! وأنت یا فاطمه! وأنت یا رباب! إذا أنا قتلت فلا تشققن علیّ جیبا ولا تخمشن علی وجها ولا تقلن هجرا. اللهوف: ۳۵، مقتل الحسین (علیه السلام) للخوارزمی ۱: ۲۳۸ مع تفاوت، الدمعه الساکبه ۴: ۲۷۶، نور العین فی مشهد الحسین (علیه السلام): ۳۹. و کتاب أنصار الحسین (ع) لسماحه الشیخ محمد مهدی شمس الدین (قدس سره). إسمها ونسبها: الرباب بنت امرئ القیس بن عدی بن أوس بن جابر بن کعب بن حلیم بن خباب بن کلب الکلبیه. وهی زوجه سید الشهداء الإمام الحسین (علیه السلام). أخبارها: کانت الرباب من خیار النساء جمالًا وأدباً وعقلًا، وأسلم أبوها فی خلافه عُمَر، وکان نصرانیاً من

عرب الشام، فَوَلَّاه عُمَر على قومه من قضاعه. وما أمسى حتى خطب إليه الإمام على (عليه السلام) ابنته [ابنه امرئ القيس] الربَاب لابنه الحسين (عليه السلام) فزوَّجه إياها. فولدت الربَاب للحسين سُكينةَ (عليها السلام) عقيله قريش، وعبدَ الله (عليه السلام) الذى قُتِل يوم الطف وأمُّه تنظر إليه. وأحبَّ الحسين (عليه السلام) زوجته الرباب حباً شديداً، وكان معجباً بها، وكان (عليه السلام) يقول فيها الشعر. ولما استُشهد الإمام الحسين (عليه السلام) فى أرض كربلاء حزن عليه الربَاب حزناً شديداً، حتى أنها أقامت على قبره سنه كامله ثم انصرفت. وكان قد خطبها بعد استشهاد الإمام الحسين (عليه السلام) خلق كثير من الأشراف، فقالت: ما كنت لأتخذ حَمْواً بعد رسول الله (صلى الله عليه وآله)، فو الله لا يؤوينى ورجلًا بعد الحسين (عليه السلام) سقفٌ أبداً وقال الشيخ المامقانى فى كتابه (تنقيح المقال): يُعتَمَدُ على روايتها غايةُ الاعتماد. ذكر أن الرباب لمَّا وضع رأس الحسين (عليه السلام) فى مجلس عبيد الله بن زياد، لم تتمالك نفسها أن هجمت على الرأس واحتضنته وأخذت تقبِّله وتنعيه، ومن معالم إخلاصها هنا أن السبايا لما انصرفن من كربلاء إلى المدينه، أبت هذه الحرَّه الذهاب معهم، بل آثرت أن تظل عند قبر زوجها الحسين (عليه السلام) هائمه تبكى عليه وترثيه، حتى مضت عليها سنه كامله، وأبت أن تستظل بظل، فضربت بذلك لذوات الحجال مثالًا من الوفاء والإخلاص أىّ مثال.

مجلس ۵۱ ازدواج با مشركان ممنوع!

وَ لا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آياتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱)

بقره: ۲۲۱- و با زنان مشرك و بت پرست، تا ايمان نياورده اند، ازدواج نكنيد! (اگر چه جز به ازدواج با كنيزان، دسترسى نداشته باشيد، زيرا) كنيز با ايمان، از زن آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (زيبايى، يا ثروت، يا موقعيت او) شما را به شگفتى آورد.

و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید! (اگر چه ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید، زیرا) یک غلام با ایمان، از یک مرد آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او،) شما را به شگفتی آورد.

آنها دعوت به سوی آتش می کنند، و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می نماید، وآیات خویش را برای مردم روشن می سازد، شاید متذکر شوند!

شان نزول:

شخصی به نام مرثد که مرد شجاعی بود از طرف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مامور شد که از مدینه به مکه برود و جمعی از مسلمانان را که آنجا بودند با خود بیاورد، وی به قصد انجام فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مکه شد در آنجا با زن زیبائی به نام عناق که در زمان جاهلیت او را می شناخت برخورد نمود آن زن او را مانند گذشته به گناه دعوت کرد اما مرثد که دیگر مسلمان شده بود تسلیم خواسته او نشد، آن زن تقاضای ازدواج نمود مرثد گفت: این امر موکول به اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، او پس از انجام ماموریت خود به مدینه بازگشت و جریان را به اطلاع پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساند این آیه نازل شد و بیان داشت که زنان مشرک و بت پرست شایسته همسری و ازدواج با مردان مسلمان نیستند.

مطابق شأن نزولی که در بالا آمد، این آیه نیز در واقع پاسخ به سؤال دیگری درباره ازدواج با مشرکان است، می فرماید: با زنان مشرک و بت پرست مادام که ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید (وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ حَتَّی یُؤْمِنَ).

سپس در یک مقایسه، می افزاید: کنیز با ایمان از زن آزاد بت پرست بهتر است، هر چند زیبائی او شما را به اعجاب وادارد (وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ).

درست است که ازدواج با کنیزان (مخصوصا کنیزانی که نه بهره چندانی از زیبائی دارند و نه مال) در عرف مردم جالب و پسندیده نیست به خصوص اینکه در

مقابل آنها زن مشرک زیبا یا ثروتمندی باشد ولی ارزش ایمان، کفه ترازوی مقایسه را به نفع کنیزان، سنگینتر می کند، چرا که هدف از ازدواج، تنها کامجوئی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان و مربی فرزندان او است و نیمی از شخصیت او را تشکیل می دهد، با این حال چگونه می توان شرک و عواقب شوم آن را با زیبائی ظاهری و مقداری مال و ثروت، مبادله کرد.

سپس به بخش دیگری از این حکم پرداخته، می فرماید: دختران خود را نیز به مردان بت پرست مادامی که ایمان نیاورده اند ندهید (هر چند ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید زیرا) یک غلام با ایمان از یک مرد آزاد بت پرست بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبائی او) شما را به اعجاب آورد (وَ لا تُنْکِحُوا الْمُشْرِکِینَ حَتَّی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکُمْ).

بنابر این همان گونه که از ازدواج مردان مؤمن با زنان مشرک و بت پرست نهی شده، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤمن نیز ممنوع است حتی غلامان با ایمان بر آنها ترجیح و اولویت دارند، و از مردان زیبا و ثروتمند و ظاهرا با شخصیت کافر برتر و شایسته تر بلکه مساله در این بخش از حکم، سخت تر و مشکل تر است، چرا که تاثیر شوهر بر زن معمولا از تاثیر زن بر شوهر بیشتر است.

در پایان آیه نیز دلیل این حکم الهی را برای به کار انداختن اندیشه ها بیان می کند، می فرماید: آنها (یعنی مشرکان) به سوی آتش دعوت می کنند، در حالی که خدا

(مؤمنانی که مطیع فرمان او هستند) به فرمانش دعوت به بهشت و آمرزش می کند (أُولئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلَی الْجَنَّهِ وَ الْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ).

سپس می افزاید: وآیات خود را برای مردم روشن می سازد، شاید متذکر شوند (وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ).

به نکاتی در این باره توجه نمائید:

۱- فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان

چنانکه دیدیم آیه فوق در یک جمله کوتاه، فلسفه این حکم را بیان کرده که اگر آن را بشکافیم، چنین می شود: ازدواج پایه اصلی تکثیر نسل و پرورش و تربیت فرزندان و گسترش جامعه است، و محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزندان، فوق العاده مؤثر است، از یک سو آثار قطعی وراثت، و از سوی دیگر آثار قطعی تربیت در طفولیت زیرا نوزادان، بعد از تولد غالبا در دامان پدر و مادر پرورش می یابند و در سالهائی که سخت شکل پذیرند، زیر نظر آنها هستند.

از سوی سوم شرک، خمیر مایه انواع انحرافات، و در واقع آتش سوزانی است، هم در دنیا و هم در آخرت، لذا قرآن اجازه نمی دهد که مسلمانان، خود یا فرزندانشان را در این آتش بیفکنند، از این گذشته مشرکان که افراد بیگانه از

اسلامند، اگر از طریق ازدواج به خانه های مسلمانان راه یابند، جامعه اسلامی گرفتار هرج و مرج و دشمنان داخلی می شود، ولی این تا زمانی است که آنها بر مشرک بودن پافشاری می کنند، اما راه به روی آنها باز است، می توانند ایمان بیاورند و در صفوف مسلمین قرار گیرند، و به اصطلاح کفو آنها در مساله ازدواج شوند.

ضمنا واژه نکاح در لغت، هم به معنی آمیزش جنسی آمده، هم به معنی عقد ازدواج، و در اینجا منظور، عقد ازدواج است، هر چند راغب در مفردات می گوید: نکاح در اصل به معنی عقد است، سپس مجازا در آمیزش جنسی به کار رفته است.

۲- مشرکان چه اشخاصی هستند؟

واژه مشرک در قرآن، غالبا به بت پرستان اطلاق شده، ولی بعضی از مفسران معتقدند که مشرک شامل سایر کفار مانند یهود و نصارا و مجوس (و به طور کلی اهل کتاب) نیز می شود، زیرا هر کدام از این طوائف برای خداوند شریکی قائل شدند، نصارا قائل به خدایان سه گانه (تثلیث) و مجوس قائل به خدایان دوگانه اهور مزدا و اهریمن (ثنویت) و یهود، عزیر را فرزند خدا می دانستند، ولی این عقائد گر چه

شرک آور است اما با توجه به اینکه درآیات متعددی مشرکان در برابر اهل کتاب قرار گرفته اند و با توجه به اینکه یهود و نصارا و مجوس در اصل متکی به نبوت راستین و کتاب آسمانی هستند، معلوم می شود که منظور قرآن از مشرک، همان بت پرست است.

حدیث معروفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که در ضمن وصایای خود فرمود:

مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید شاهد این مدعی است چرا که به طور مسلم اهل کتاب از جزیره العرب اخراج نشدند بلکه به عنوان یک اقلیت مذهبی طبق دستور قرآن با دادن جزیه در پناه اسلام زندگی می کردند.

۳- این آیه منسوخ نشده است

بعضی از مفسران گفته اند که حکم درآیه مورد بحث، منسوخ شده و ناسخ آن آیه

وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ می باشد، که اجازه ازدواج با زنان اهل کتاب را می دهد.

این تصور از آنجا پیدا شده که گمان کرده اندآیه مورد بحث، ازدواج با همه کفار را تحریم کرده، بنابر این آیه ۵ سوره مائده که اجازه ازدواج با کفار اهل کتاب را می دهد، ناسخ این حکم می باشد (یا مخصص آن است) ولی با توجه به آنچه در تفسیرآیه مورد بحث گفته شد معلوم می شود که این آیه فقط نظر به ازدواج با بت پرستان دارد، نه کفار اهل کتاب، مانند یهود و نصارا، (البته در مورد ازدواج با کفار اهل کتاب، نیز قرائنی درآیه و روایات اهل بیت (علیهم السلام) است که نشان می دهد منظور فقط ازدواج موقت است).

مطالبی ازپیشگوئیهای بزرگان درباره ازدواج

در فرمایشات بزرگان دین، از آینده بشریت، مطالب و پیشگوئی هائی، بیان شده

است که باگـذشت زمان، همه آنها، مو بمو تحقق یافته و مصـداق پیـدا می کنـد و صاحبان عقل وخرد را، به حیرت می اندازد که این شخصیت های جهان از آموخته های آسمانی، پیش از هزار و چهارصد سال، از این جریان ها خبر داده اند(۱)

از جمله آنها مطالبی است که به عرض می رسانم.

مجرد زیستن حلال گردد!

درست است در روایات فراوان، برای ازدواج، تشویق های مؤکـد وارد شـده است اما زمانی در تاریـخ پیش می آیـد و شـرایط زنـدگی، به صورتی در می آیـد، مجرد زیسـتن و بـدون ازدواج مانـدن، (در صورتی که بتوانـد خود را کنترل کند) حلال می شود.

روایـات ذیـل نمونه هائی در این مورد است که، با کمال وضوح اوضاع زنـدگی این زمان ها را بیان می نمایـد، مشـکل تربیت اولاد و سـختی تأمین هزینه زندگی آنان و تهیه مسکن وو ... گرفتاری، پدر و مادرها را به جائی رسانده است که جوانان امروز می گوینـد: یک بچه برای هفتاد پشت ما بس است و با خانمش که درگیر می شود می گویـد: کاش برای من مار می زائیـدی نه بچه! و دههـا اظهار ناراحتی از این قبیل که تحقق و مصـداق روایات آتی را برای اشـخاص منصف، روشن می سازد و علوم آسمانی گویندگان آن را، به اثبات می رساند.

۱- ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لیأتینّ علی النّاس زمان لایسـلم لـذی دین دینه الّا من یفرّ من شاهق الی شاهق، ومن حجر الی حجر کالثّعلب باشـباله، قالوا متی ذلک الزّمان؟ قال: اذا لم ینل المعیشه

۱- در مورد این اخبـار از غیب و پیشـگوئی از آینـده ها و آینـدگان، کتابی بنام« اسـلام فراتر از زمان» تألیف کرده و در اختیار جوامع بشری، قرار داده ام که مطالعه آن برای همگان ضرورت دارد.

الّا بمعاصـی اللّه، فعند ذلک حلّت العزوبه، قالوا یارسول اللّه امرتنا بالتّزویج؟ قال بلی ولکن اذا کان ذالک الزّمان فهلاک الرجل علی یـدی ابویه فان لم یکن ابوان فعلی یـدی زوجته و ولـده فان لم یکن له زوجه و لا ولـد فعلی یدی قرابته».(۱) البته می آیـد برای مردم زمانی برای صاحب دین دینش سالم نمانـد مگر کسـی که از قله کوهی به قله کوه دیگر بگریزد و از سوراخی به سوراخ دیگر مانند روباه بابچه هایش، گفتند:

آن کـدام زمان است؟ فرمود: زمانی که خرج زندگی به دست نیاید مگر با معصیت خدا، پس در آن زمان مجرد ماندن حلال می شود، گفتنـد: ای رسول خـدا ما را امر به تزویـج می کنی؟! فرمود: بلی و لکن آن زمان هلاک شدن مرد با دست والدین و اگر نشدند با دست زن و فرزندش و اگر نشدند بادست خویشانش خواهد شد.

۲- و فرمود: زود است که بیاید بر امت من زمانی که حلال باشد عزوبت (مجرد زیستن) و رهبانیت، (در آن زمان) اگر زن مار بزاید بهتر است تا بچه بزاید.(۲)

۳- در تفسیر روح البیـان در تفسیرآیه مبـارکه «اسْـِکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ» از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله روایت نموده است (زمانی آید در آن زمان) تربیت طوله سگ بهتر از تربیت بچه است و اگر زن مار بزاید بهتراست از زائیدن بچه.(۳)

۴- یکی از علائم ظهور آن است که بچه ها موجب اذیت و آزار باشند.(۴)

۵- ساعت ظهور نباشد تا زن های بچه دار محزون باشند و زن های بی بچه

۱- التّحصین لإبن فهدالحلّی:/ ۱۳ ح ۲۵؛ کتاب الثقات: ۸/ ۲۱۱؛ العزله لأبی سلیمان الخطّابی: ۶۷؛ الترغیب و الترهیب: ۳/ ۴۴۴ ح ۸۶۹۷؛ تفسیرقرطبی: ۱۰/ ۳۶۱؛ الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۲۳ ح ۲۶۹ از چندین کتاب دیگر.

۲- یأتی علی النّاس ..: ۱۰۵ از وسیلهالعفایف و عقودالجواهر.

۳- یأتی علی النّاس ..: ۱۰۵ از ملاحم طاوه ئی ص ۵۹؛ و در ص ۱۶۳ روایتی مفصل تر از کنزالعمال: ۱۴/ ۲۲۶ آورده است .. در آن وقت اگر مردی توله سگی را تربیت کند بهتر است از تربیت بچه پسر ...

۴- کنزالعمال: ۱۴/ ۲۲۴ و ص ۲۴۱ و ۲۴۵.

خوشحال.(۱)

در تاریخ نگارش این سخنرانی هابسال ۲۰۰۷ میلادی مطابق با ۱۳۸۶ شمسی ببعد وضع اقتصادی کشورهای اروپائی بگونه ای بهم ریخت و وضع سخت معیشتی آنهـا بجـائی رسـید که اعتصاب ها و تظاهرات در تمام سـرزمین های آن قاره، برعلیه دولت مردان و ثروتمندان آن کشورها، شـروع شد و به اوج خود رسید در پلاکاردهای بیشمار خود جمله های ۹۹/ ۰ مردم قربانی ۱/. شده اند، نوشته و درهمه آن کشورها و آمریکا، برافراشته شده است.

در اثر نـداری و بیچارگی، تعـدادی از پـدران، اول اعضای خانواده و بعـد خود را، اعدام می کنند و به علت عدم توانائی برای پرداخت اجاره بها یا اقساط بانکها و تملک بانک، خانه های مردم را، زندگی در داخل خود روها، شـروع شده و مردم از تهیه هزینـه مخـارج زن وبچـه اش، عـاجز مانـده و دست به خـود کشـی هـای زیـاد و فراوان میزننـد، کشورهـائی که سالیـان دراز و متمادی، آمال و آرزوی مردم جهان بود، کاش در آنها زنـدگی بکنند، حال به سراشـیبی، فقر و فلاکت افتاده است و هنوز هم ادامه دارد و هر روز در رسانه ها، فیلم های اوضاع فلاکت بار آنها را پخش می کنند.

این نا آرامی ها هنوز هم در تاریخ ۲۰۱۳ میلادی مطابق با ۱۳۹۲ شمسی به صورت گسترده، ادامه دارد.

درواقع مصداق واقعی، روایات بالا، تحقق یافته است و در آینده هم شاید، بدتر از اینها پیش بیاید.

در خود کشورهـای اسـلامی کـار بجائی رسـیده است که طبقه جوان با این که ازدواج، مورد نیاز شدیـد طبیعی آنها در دوران جوانی شان است، از ازدواج و تشـکیل خانواده، به خاطر گرانی مهریه ها و سختی معیشت و تهیه جا و مکان زندگی و ترس از به وجود آمدن اولاد، طوری پا به فرار گذاشته و وحشت زده هستند که

۱- کنزالعمال: ۱۴/ ۲۴۴؛ یأتی علی النّاس ..: ۱۰۶ از آن

واقعاً جای تأسف وتعجب است.

این پیشامدها کار را به جائی رسانده است که در تعدادی از آن کشورها از جمله در انگلستان و آمریکا، قانون ازدواج رسمی مرد بامرد را، از تصویب گذراندند

این قانون در زمان ما، در سال ۱۳۸۰ شمسی ببعد اتفاق افتاد و سنگ بنای این عمل زشت همجنس بازی و از بین برنده کرامت و شرافت مردانگی و انسانیت:

گذاشته شد و همچنین در فرانسه ازدواج همجنس با یکدیگر را قانوی کردند، به موازات آن ازدواج دو جنس زن را هم با یک دیگر تجویز کرده و از قانون می گذراندند،

ازدواج مرد بامرد (همجنس بازی)!

۱- امام صادق علیه السلام در روایت طولانی فراز هائی در مورد اکتفاء مرد با مرد و زن بازن، و مطالب دیگر در این زمینه، بیان داشت که دقت در مضامین آن ضرورت دارد. (کامل این روایت را در کتاب «اسلام فراتر از زمان» آورده ام به آنجا مراجعه شود).

رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند روز روشن این زمان هارا می دیدند که کراراً فرموده است:

۱- «ویکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وتشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال.» و اکتفا می کند مرد بر مرد و زن بر زن ومرد شبیه زن و زن شبیه مرد می شود!، و امثال این روایات که از حلقوم وحی بیرون آمده و به صفحات تاریخ نشسته و تحقق پیدا کرده است!!.

۲- ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یأتی: علی النّاس زمان یتزوّج الرّجل کما یتزوّج المرأه».(۱) می آید برای مردم زمانی ازدواج کرده شود با مرد آن گونه که بازن ازدواج می شود (مرد با مرد ازدواج رسمی می کند).

۱- الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۳۶ ح ۲۸۶؛ الفردوس للدیلمی: ۵/ ۴۴۵ ح ۸۶۹۱.

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لاتذهب الدنیا حتّی یستغنی الرجال بالرجال و النساء بالنّساء.(۱) دنیا از بین نمی رود تا مرد از مرد اشباع شود و زن از زن!.

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سیکون فی آخر امّتی قوم یکتفی رجالهم بالرجال، و نسائهم بالنّساء، فاذا کان ذلک فارتقبوا عذاب قوم لوط ان یرسل اللَّه علیهم حجاره من سجّیل.(۲) به زودی می شود در آخر امت من گروهی که مردانشان بر مردان و زنانشان برزنان، اکتفاء می نمایند، پس هنگامی که این پیش آمد، منتظر عذاب قوم لوط باشید که خداوند بر آنها سنگ هائی از سجیل بفرستد (وبا کلوخ پاره هائی آنان را از بین ببرد و نابود سازد).

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأیت النساء یتزوّجن النساء ...(۳) و دیدی که زنان با زنان ازدواج نمایند.

نزدیکی با حیوانات!

امام صادق علیه السلام فرمود: ... و رأیت البهائم تنکح. ..(۴) و دیدی که با حیوانات عمل جنسی انجام می دهند.

این فرموده ها را که در بیش از هزار و چهارصد سال پیش، گفته شده است، در زمان ما، تحقق یافته و به کرسی نشسته است.

آرایش مردان مانند زنان!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- تاریخ بغداد: ۹/ ۳۰؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳/ ۲۸۳؛ تهذیب تاریخ دمشق: ۳/ ۲۱۴؛ الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۳۶ ح ۲۸۷.

۲- تفسیر قرطبی: ۹/ ۸۳؛ الأحادیث الغیبیه: ۱/ ۴۳۶ ذیل ح ۲۸۷.

۳- روضه کافی: حدیث ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰ آخرین امید: ۳۰۳ ببعد

۴- روضه کافی: ح/ ۷ ص ۳۶- ۴۲ و بحارالأنوار: ۵۲/ ۲۵۴- ۲۶۰.

۱- سیأتی: من بعدی اقوام یأکلون طیب الطعام وألوانها، ویرکبون الدواب، ویتزیّنون بزینه المرأه لزوجها، ویتبرّجون تبرّج النساء، و زیّهنّ مثل زیّ الملوک الجبابره، وهم منافقوا هـذه الأمّه فی آخر الزمان ... محاریبهم نساؤهم، و شـرفهم الدراهم والدنانیر.(۱) به زودی بعـد از من می آیـد گروههـائی می خورنـد طعـام خوشـمزه و رنگارنـگ آن را، و سـوار می شونـد بر جنبنـده هـا (از حیوانات و ماشـینها و هواپیماها و قطارها وو ...) را، خود را می آراینـد، آراسـتن زن برشوهرانشان، و خودنمائی می کنند مانند خودنمـائی زنـان، و ریختشـان ماننــد ریخـت پادشاهـان سـتمگر، و آنـان دورویـان (و منـافقین) ایـن امتنــد در آخر زمـان ... محرابهایشان، زنانشان و شرفشان درهم ها و دینارها (خواهدبود).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۲- سـیأتی: بعـدکم قوم یـأکلون أطائب الـدنیا وألوانها، وینکحون أجمل النساءوألوانها ... عاکفین علی الـدنیا یغـدون ویروحون الیها، اتّخـذوها آلهه من دون الههم.(۲) به زودی می آیـد بعـد از شـما گروهی می خورند غذاهای لذیذ و رنگارنگ دنیارا، و ازدواج می کنند با زیبارویان زنها و رنگ به رنگ آنها ... بر دنیاسـرفرود آورند و صبح و شام به سوی دنیا می روند، و دنیارا خدای خود می گیرند بدون خدای (آفریننده) خودشان.

به محتوای روایات فوق دقت نمائید و تحقق یافتن آن گفته ها و خود نمائی مردان زن صفتان را در نظر داشته باشید، و تصدیق نمائید که این گفته های حیرت آور، با گذشت قرن ها، چگونه تحقق یافته است.

۱- بحارالأنوار: ۷۷/ ۹۶/ ۱؛ میزان الحکمه- محمدی ری شهری ج ۳ ص ۲۳۲۴.

۲- تنبیه الخواطر: ۱/ ۱۵۵ وص ۳۰۱- میزان الحکمه- محمدی ری شهری ج ۳ ص ۲۳۲۴:

مجلس ۵۲ متلاشی شدگان با قهر خدا!

در طول تاریخ در جامعه بنی آدم، فراوان دیده شده است و حتی فرهنگشان این بوده است که اغنیا از فقرا، دوری می جستند و خود را از آنها بالاتر دیده و در شأن خود نمی دانستند، با آنها نشست و برخاستی داشته باشند!! این تکبر و خود برتر بینی هنوز هم در جوامع بشری، حکم فرماست.

روی این کبر ونخوت و خود بزرگ بینی، بلاهای گوناگون برای اقوام گوناگون، فرود آمده است که شاید برای آیندگان، مایه عبرت و موعظه باشد، ولی متأسفانه روز نو و روزی از نو. به این مطالب دقت نمائید.

فرعون و فرعونیان

فرعون لقب حاکمان مصر در دورانهای پیش از بطالسه است (۱). فرعون لقب سلاطین (عمالقه) است چنان که کسری لقب پادشاهان فرس و قیصر لقب سلاطین روم، خاقان لقب شاهان ترک و نجاشی لقب پادشاهان حبشه و تبع لقب سلاطین یمن است. نام فرعون معاصر حضرت موسی، ولید بن مصعب بن ریان است. زیاده از ۴۰۰ سال عمر کرد. نوشته اند که قبلا عطاری بوده اهل اصفهان بالاخره نادار شد

۱- آل فرعون ۱۴ بار در کلام خدا ذکر شده است. در یک مورد(القصص/ ۸/ ۲۸) این ترکیب به معنای محدودتری به کار رفته است و راویان اختلاف کرده اند که منظور از آن کنیزان همسر فرعونِ معاصر حضرت موسی، دختر او، یا یاران اویند(طبری، ۱۰(۲۰)/ ۲۱). در دیگر موارد، هم؟ قوم فرعون، از خویشاوندان و پیروان و لشکریان او را در بر می گیرد(طبری، ۲۱۲/ ۱؛ طباطبائی، ۲۲۶/ ۸؛ طنطاوی، ۶۰/ ۱). رضا، ۳۰۹/ ۱؛

و به شام رفت و از آن جا به مصر آمد و در مصر مشغول خربزه فروشی شد. تصادفا همان ایام مرض وبای شدید در مصر اتفاق افتاد و این شخص از قبرستانی عبور می کرد. دید جنازه ها رادفن می کنند.

به اطرافیان میت گفت: من امین مقابر هستم و از هر میت پنج درم می گیرم. در این امر ۳ ماه متوالی دوام کرد تا مال هنگفتی جمع آورد. لاجرم روزی موقع دفن یک میت که از رجال بود به قرار معمول مطالبه پنج دینار کرد، مباشران میت اعتراض کردند که تو چکاره ای و او را به حضور پادشاه بردند.

پادشاه پرسید قضیه چیست؟ و این چه حقوقی است که از مردم مطالبه می کنی؟ فرعون جواب داد که من موقعی که به این شهر وارد شدم دیدم هرج و مرج در شهر حکم فرماست و هر کس هر چه دلش می خواهد عمل می کند. من هم این کار را کردم تا مرا به حضور شاه آورند. فعلا از این ممر مقداری مهم مال اندوخته ام و همه پول ها را در برابر پادشاه ریخت.

پادشاه او را والی گردانید در اندک وقتی به واسطه تدبیرهایش مملکت را به نظم در آورد. پس از مردن پادشاه او را به سلطنت اختیار کردند. واین مقدمه پادشاهی و فرعونی او شد!(۱)

آلِ فِرْعَون، از اعلام قرآن کریم.

آل فرعون، بنی اسرائیل را مورد آزار و شکنجه قرار می دادند و مانند بسیاری دیگر از مردمان روزگاران کهن، آیات خداوند را انکار می کردند. خداوند آنان را به خاطر این گناه کیفر داد. آل فرعون چندین بار گرفتار قحطی و طوفان و حشرات زیان بخش شدند و آنگاه با حضرت موسی عهد کردند که اگر خداوند این بلاها را از ایشان رفع گرداند، به او ایمان آورند، ولی پس از رفع بلا، پیمان خود را شکستند.

۱- محمد زارع

سرانجام خداوند ایشان را در دریا غرق ساخت و بنی اسرائیل را نجات بخشید.(۱)

"فرعون" اسم غیر عربی است که به اعتبار گستاخی و گردنکشی او این چنین نامیده شده است (۲) بعید نیست از ماده «فارع» مشتق شده باشد به معنی قتل، انتقام و غارت و یا از ماده «فرع» به معنی هرج و مرج یا فقدان نظم (۳) باشد.

فرعون اسم عام است و به تمام سلاطین مصر گفته می شده (همانطور که به سلاطین روم قیصر و به سلاطین ایران کسری گفته می شده)(۴) فراعنه مصر ۲۶ سلسله بودند و مدت حکومت آنها نزدیک به سه هزار سال بوده است (تا انتهای قرن پنجم میلادی)(۵) که مشهورترین آنها عبارتند از:

۱- ریان بن ولید فرعون معاصر حضرت یوسف (علیه السلام)(۶)

۲- قابوس بن مصعب معاصر ولادت حضرت موسی (علیه السلام)

۳- ولید بن مصعب یا ولید بن قابوس، فرعون زمان خروج موسی (علیه السلام).(۷)

فرعون در قرآن:

لفظ فرعون ۷۴ بار در قرآن آمده و در داستانهای بنی اسرائیل و موسی (علیه السلام) به

۱- (بقره/ ۵۰- ۴۹/ ۲؛ اعراف/ ۱۳۶ - ۱۳۰/ ۷؛ انفال/ ۵۲/ ۸، ۵۴). مآخذ: رضا، محمد رشید، المنار، بیروت، ۱۳۹۳ ق؛ طباطبائی، محمدحسین، المیزان، بیروت، ۱۴۰۰ ق؛ طنطاوی، الجواهر، قاهره، ۱۳۵۰ ق؛ قرآن کریم. محمدعلی مولوی

۲- راغب اصفهانی، مفردات، ترجمه غلامرضا خسروی، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۹، چاپ اول، ج ۳، ص ۴۳.

۳- مصطفوی، حسن؛ التحقیق، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۸، چاپ اول، ج ۹، ص ۶۷.

۴- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱، چاپ چهاردهم، ج ۶، ص ۲۸۰.

۵- التحقیق، پیشین، ص ۶۵.

۶- فرعون معاصر حضرت یوسف(ع) با لفظ ملک یاد شده است.

۷- شبستری، عبدالحسین، اعلام القرآن، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹، چاپ اول، ص ۷۸۳.

چشم می خورد و محل زندگی آنها سرزمین مصر بوده است، البته در قرآن به اسم فرعون معاصر حضرت موسی (علیه السلام) تصریح نشده است.

فرعون به صفات مسرف، طاغی، عالی، ذوالاوتاد توصیف گردیده و از سیاستهای شیطانی او با کید فرعون یاد شده است.(۱) فرعون در ابتدا ادعای ربوبیت داشت و می گفت:

«فَقالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی»(۲)

«وگفت من پروردگار برتر شما هستم»

سپس پا را فراتر گذاشته و ادعای الوهیت می کند:

«وَ قالَ فِرْعَوْنُ یا أَیُّهَا الْمَلَأُ ما عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرِی»(۳)

«و فرعون گفت: ای جمعیت اشراف من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم».

دشمن سرسخت بنی اسرائیل بود و پسران آنها را می کشت و دختران را برای خدمتکاری زنده می گذاشت،(۴) به عقیده او و قومش، بنی اسرائیل بردگان و خدمتگزاران آنها بودند.(۵)

رسالت حضرت موسی (علیه السلام):

خداوند موسی (۷) را همراه برادرش هارون به سوی فرعون فرستاد تا بنی اسرائیل را از چنگال او آزاد کند.(۶) اما فرعون در مقابله با موسی (علیه السلام)، استکبار ورزید:

«فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوْماً عالِینَ»(۷) «اما آنها (فرعون و اطرافیان) تکبر کردند و آنها

۱- حسین دشتی، مصطفی، معارف و معاریف، قم، بی نا، ۱۳۷۶، چاپ دوم، جلد ۸، ص ۳۶.

۲- نازعات/ ۲۴(ترجمه آیات ازآیه الله مکارم شیرازی می باشد)

۳- قصص / ۳۸.

۴- اعراف/ ۱۴۱.

۵- مؤمنون/ ۴۷؛ قرشی، علی اکبر، قاموس القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶، چاپ دوازده، ج ۵، ص ۱۶۵ ج ۱۶۴.

۶- شعرا/ ۱۶.

۷- مؤمنون/ ۴۶.

مردمی برتری جوی بودند».

و نسبت جنون به موسی (علیه السلام) می دهد:

«قالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ»(۱)

«فرعون) گفت پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، مسلماً دیوانه است».

و موسی را ساحر می خواند:

«إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ»(۲) «این ساحری آگاه است»

مردم را علیه موسی (۷) تحریک می کند و ساحران را برای مقابله با او می فرستد(۳) و تصمیم به قتل موسی می گیرد(۴) که با مداخله مؤمن آل فرعون منصرف می شود.(۵)

آل فرعون به بلاهایی دچار شدند(۶) اما باز هم دست از استکبار برنداشتند تا سرانجام دستور کوچ بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) داده می شود.(۷)

سرانجام بنی اسرائیل به رهبری حضرت موسی (علیه السلام) از مصر خارج می شوند و به دریا می رسند (اینکه دقیقاً دریا بوده یا رود نیل مورد اختلاف است)، موسی (علیه السلام) با معجزه خود دریا را می شکافد و بنی اسرائیل از آن عبور می کنند.

فرعون نیز که با سپاه فراوانی به دنبال ایشان بود وارد جاده های دریایی می شود، ناگهان دریا به هم آمده، فرعونیان را در خود غرق می کند.(۸)

فرعون در آخرین لحظات ایمان می آورد ولی چون ایمان او از روی اضطرار بوده پذیرفته نمی شود.

۱- شعرا/ ۲۷.

۲- شعرا/ ۳۴.

۳- شعرا/ ۳۵- ۴۹.

۴- غافر/ ۲۶.

۵- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، قصه های قرآن در تفسیر نمونه، تدریس حسین حسینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱، ص ۲۵۰- ۲۷۰.

۶- اعراف/ ۱۳۳.

۷- شعرا/ ۵۲.

۸- شعرا/ ۶۶.

«قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ (۱)

«گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند وجود ندارد و من از مسلمین هستم»

بدن او به ساحل می آید تا باعث عبرت مردم باشد:

«فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَهً»(۲)

«ولی امروز بدنت را (از آب) نجات می دهیم تا عبرتی برای آیندگان باشی».

در سوره های زیاد قرآن کریم از قدرت و نیروی عظیم فرعون، نام می برد تا جائی که به مقام ادعای الوهیت می رسد و به زیر دستان خود می گوید:

وَ نادی فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهِ قالَ یا قَوْمِ أَ لَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ وَ هـذِهِ الْأَنْهارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی أَ فَلا تُبْصِرُونَ (۵۱) زخرف: ۵۱ فرعون در میان قوم خود نـدا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصـر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟

فَقالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی (نازعات ۲۴) و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!»

این ادعاهـای خـدائی اورا بگـونه ای در کـبر و نخوت و خود برتر بینی، غرق کرد و بـا فرسـتاده خداونـد حضـرت موسـی علیه السـلام مخـالفت نمود، دیگر راه برگشـتی در وجود خود نمانـد، و غضب پروردگـار او و قومش را، فرا گرفت، هنگـام غرق و نـابود شـدن گفت: انی آمنت برب موسـی و هـارون من به پروردگار موسـی و هارون ایمان آوردم، جبرئیل یک مشت گِل به دهانش زد و گفت: آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ حالا (که غرق می شوی) توکه قبلًا عصیان و نافرمانی می کردی؟!!.

حال جا دارد به تعدادی ازآیات از چند سوره در این رابطه توجه نمائید.

زخرف: ۵۰ امّـا هنگامی که عـذاب را از آنها برطرف می ساختیم پیمان خود را می شکسـتند! ۵۱ فرعون در میان قوم خود نـدا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت

۱- یونس/ ۹۰.

۲- یونس/ ۹۲.

مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان نـدارد؟ آیا نمی بینید؟ ۵۲ مگر نـه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم؟ ۵۳ (اگر راست می گوید) چرا دستبندهای طلا به او داده نشـده، یـا اینکه چرا فرشـتگان دوشادوش او نیامـده انـد (تا گفتارش را تأییـد کننـد)؟! ۵۴ (فرعـون) قوم خود را سـبک شمرد، در نتیجه از او اطاعت کردنـد؛ آنان قومی فاسق بودند! ۵۵ امّا هنگامی که ما را به خشم آوردنـد، از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم. ۵۶ و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم.

دخان: ۱۷ مـا پیش از اینهـا قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری به سـراغشان آمـد، ۱۸ (و به آنان گفت: امور) بنـدگان خـدا را به من واگذاریـد که من فرسـتاده امینی برای شـما هسـتم! ۱۹ و در برابر خداونـد تکبر نورزیـد که من برای شـما دلیل روشنی آورده ام! ۲۰ و من به پروردگار خود و پروردگار شـما پناه می برم از اینکه مرا متهم کنید! ۲۱ و اگر به من ایمان نمی آوریـد، از من کناره گیری کنید (و مانع ایمان آوردن مردم نشوید)! ۲۲ (آنها هیچ یک از این پندها را نپذیرفتند، و موسـی) به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت: اینها قومی مجرمند! ۲۳ (به او دستور داده شد:) بندگان مرا شبانه حرکت ده که شما تعقیب می شوید! ۲۴ (هنگامی که از دریا گذشتیـد) دریا را آرام و گشاده بگـذار (و بگـذر) که آنها لشـکری غرق شده خواهند بود! ۲۵ (سـرانجام همگی نابود شدند و) چه بسـیار باغها و چشـمه ها که از خود به جای گذاشتند، ۲۶ و زراعتها و قصـرهای زیبا و گرانقیمت، ۲۷ و نعمتهای فراوان دیگر که در آن (غرق) بودنـد! ۲۸ اینچنین بود مـاجرای آنان! و ما (اموال و حکومت) اینها را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم! ۲۹ نه آسـمان بر آنان گریست و نه زمین، و نه به آنها مهلتی داده شد! ۳۰ ما بنی اسرائیل را از عـذاب ذلّت بار رهایی بخشـیدیم؛ ۳۱ از فرعـون که مردی متکـبر و از اسـرافکاران بود! ۳۲ مـا آنهـا را با علم (خویش) بر جهانیان برگزیـدیم و برتری دادیم، ۳۳ و آیـاتی (از قـدرت خویش) را به آنهـا دادیم که آزمـایش آشـکاری در آن بود (ولی آنان کفران کردند و مجازات شدند)!

نازعات: ۲۰ سپس موسی بزرگترین معجزه را به او نشان داد! ۲۱ امّا او تکذیب و عصیان کرد! ۲۲ سپس پشت کرد و پیوسته (برای محو آیین حق) تلاش نمود! ۲۳ و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود، ۲۴ و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!» ۲۵ از این رو خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت! ۲۶ در این عبرتی است برای کسی که (از خدا) بترسد!

در طول تاریخ از این نمونه های برچیده شدن و از میان برداشته شدن نسلها، زیادبوده و هست و خواهد بود" لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ" برای هر امتی وقت معین (وتعیین شده ای) هست وقتی که مهلتشان، به پایان رسید نه ساعتی به تأخیر می افتد و نه به جلو کشیده می شود (نه زودتر و نه دیرتر خواهد بود).

امام صادق علیه السلام به متوکل بن هارون راوی صحیفه سجادیه فرمود: فاطّلع اللّه عزّ وجل نبیّه صلی الله علیه و آله و سلم اَنّ بنی أمیّه تملک سلطان هذه الامّه و ملکها طول هذه المده فلوطاولتهم الجبال لطالوا علیها حتّی یأذن الله تعالی بزوال ملکهم ... پس خدای عز و جل پیغمبرش علیه السلام را آگاه نمود که بنی امیه پادشاهی و سروری این امت را در این مدت (هزارماه) بدست می گیرند، پس اگر کوهها با ایشان سرکشی کنند، بر آن کوهها بلندی می کنند (هرکس در این مدت با آنان در افتد شکست خورده و از بین می روند).

بعد جملاتی فرمود: «ماخرج ولایخرج منّا أهل البیت الی قیام قائمنا أحد لیدفع ظلماً أو ینعش حقّاً الا اصطلمته البلیّه وکان قیامه زیادةً فی مکروهنا و شیعتنا» هیچیک از ما اهل بیت تاروز قیام قائم ما (حجّهبن الحسن العسکری عجل اللّه تعالی فرجه الشّریف) برای جلوگیری از ستمی یا برای بپا داشتن حقی خروج نمی کند، مگر آنکه بلا و آفتی اورا ازبیخ برکند و قیام او براندوه شیعیان ما بیفزاید.

از این گونه روایات در منابع ما زیاد آمده است و نتیجه این است که برای هر امتی

مدتی معین است برایش نه جلو افتی هست و نه عقب گردی، هر امت پس از پایان اجل و مهلتش، اگر مردم روی زمین گرد هم آیند آن را نگهدارند نمی توانند، همانگونه است اگر قبل از موعد و وقت تعیین شده هم اگر کوهها و کلّ مردم جمع شوند، نمی توانند آن را براندازند.

البته توجه داشته باشید، این مطلب دست ها و زبان های مارا نمی بندد که از جهاد در راه خدا و یا از تکلیف سنگین امر به معروف و نهی از منکر، شانه خالی کنیم! و دست بسته تسلیم دشمن شویم، ما باید به وظایف سنگین تبلیغ و در پیشبرد دین و مذهب حقه، عمل کرده و از سعی کوشش خود فروگذار نشویم، زیرا مااطلاع نداریم و نمی دانیم اجل فلان قوم تاکی است ممکن است از بین رفتن آنها با وسیله ما باشد پس ما بهیچوجه نباید در برابر ظلم و ستم، از وظایف محوله، شانه خالی کنیم و دست بسته به دشمن تسلیم شویم.

در زمان خود ما چقدر از این جریان های از بین رفتن اقوام مختلف به وقوع پیوست روزی در عراق ملک فیصل دوم فرمان روای مطلق بود، آن ارتش و نیروئی که با فرماندهی عبدالکریم قاسم به کمک سوریه فرستاد، همان نیرو شبانه به بغداد بر گشت و به کاخ سلطنتی یورش برد و تمام اعضای کاخ تا بچه شیرخوار و خود شاه را بادائیش و تا نخست وزیرش، قتل عام کردند و قدرت را به دست گرفتند، پس از مدتی عبدالکریم را، هم کارش عبدالسلام عارف از بین برد و اورا رفیقش حسن البکر و او را نیز صدام حسین تکریتی از بین برد.

در عراق صدام با تحریک آمریکا و همپیمانانش پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، هشت سال جنگ خونین را بر ایران تحمیل کرد و درنهایت خود صدام را نیز آمریکا بالشکر کشی به عراق، ازمیان برداشت و نابود نمود.

در لیبی کشور نفت خیز و ثروتمند، سرلشکر معمر قذافی با قدرت مطلقه چهل و چند سال حکمرانی کرد و با پول نفت همه کاره قاره آفریقا شده بود و در سایه آمریکا و کشورهای غربی به همه چیز رسیده بود، ولی در نهایت با قیام مردمی، به

دست انقلابیون جلوی چشم همگان، ذلیلانه کشته شد.

در مصر حسنی مبارک سی و چند سال حکومت کرد و آمریکا و اسرائیل و کشورهای غربی از او پشتیبانی می کردند ولی با تظاهرات میلیونی مردم از ریاست خلع شده و هنوز در میان قفس آهنین در پورت سعید مصر، روزهای آخر عمرش را سپری می کند و پیش از او هم در فاصله از بین رفتن ملک فاروق پادشاه مصر و حسنی مبارک چند نفر رئیس جمهور از جمله جمال عبدالناصر و انور سادات و غیره، کشته شدند.

درتونس زین العابدین بن علی را از تخت ریاست جمهوری، پائین کشیدند و از کشور فرار کرد و به عربستان سعودی پناهنده شد.

در یمن مردم آن کشور رئیس جمهور چندین ساله خود را وادار به استعفا وعزل نمودند و از کشور یمن فراری شد و قدرت نجومی اش از دستش رفت.

در افغانستان بعد از برداشته شدن ملک ظاهر شاه، بیش از سی و پنج سال می گذرد هنوز هم روی آرامش نمی بیند و فعلًا در زمان ریاست حامد کرزای آمریکا چندین سال است با نیروهای ناتو افغانستان را اشغال کرده و هر روز کشت و کشتار است.

در پاکستان چندین رئیس جمهور از میان برداشته شدند و نا آرامی ها، بیداد می کند و هر چند روز تروریست های طالبان و آمریکا، با بمب گذاری های متناوب، مردم بی گناه را به خاک و خون می کشند.

در بحرین دوسال است ملت برعلیه خاندان سلطنتی آل خلیفه قیام نموده و کشت و کشتار هنوز هم ادامه دارد.

شوروی دومین ابر قدرت جهان و متشکل از چند کشور، خیلی ساده و آسان، متلاشی شد وبهم ریخت و از بین رفت.

در ایران خودمان رضا شاه پهلوی احمد شاه قاجار را از بین برد و خود رضاشاه را چگونه انگلیسی ها، ذلیلانه بردند و جسدش را برگرداندند بعد از او پسرش محمد

رضا شاه پس از بیش از سی سال سلطنت با پشتیبانی انگلیس و آمریکا، در نهایت و باپایان یافتن مدتش، قیام مردمی با رهبری امام خمینی (قده) ۲۶ مرداد سال ۱۳۵۷ شمسی ذلیلانه از ایران به مصر رفت و در آنجا نیز از دنیا رفت و در آنجاهم دفن گردید، بنا بنوشته بعضی از مجلات آمریکا زن رضا شاه مادر محمد رضا شاه در آمریکا در یکی از بیمارستان هااز دنیا رفت و هیچیک از فرزندانش که در آنجا بودند، پی جنازه اش نیامده و تحویل نگرفتند و در آخر شهرداری برداشته در یک قبرستان بیکس ها و گمنام ها به خاک سپرد.

البته اینها نمونه هائی از دور و بر کشور خود ما ایران بود که در زمان ما اتفاق افتاد و خیلی خلاصه به عرض رساندم چون مجلس بیش از این را اقتضا نمی کند.

واقعاً این جریان های تاریخی، سرمایه عبرت گیری و موعظه پذیریست که پس از آن همه نیرو و قدرت و ادعای ربوبیت و الوهیت، آخرش به کجا و به چه منتهی شد و نابود گردیده و افسانه تاریخی شدند

ماجرای کسی که توسط جنازه فرعون مسلمان شد

هنگامی که فرانسوا میتران در سال ۱۹۸۱ میلادی زمام امور فرانسه را بر عهده گرفت، از مصر تقاضا شدتا جسد مومیایی شده فرعون برای برخی آزمایش ها و تحقیقات به فرانسه منتقل شود.

هنگامی که هواپیمای حامل بزرگترین طاغوت تاریخ در فرانسه به زمین نشست، بسیاری از مسئولین کشور فرانسه و از جمله رئیس دولت و وزرایش در فرودگاه حاضر شده و از جسد طاغوت استقبال کردند.

پس از اتمام مراسم، جسد فرعون به مکانی با شرایط خاص در مرکز آثار فرانسه انتقال داده شد تا بزرگترین دانشمندان باستان شناس به همراه بهترین جراحان و کالبدشکافان فرانسه، آزمایشات خود را بر روی این جسد و کشف اسرار متعلق به آن شروع کنند.

رئیس این گروه تحقیق و ترمیم جسد یکی از بزرگترین دانشمندان فرانسه بنام پروفسور موریس بوکای بود که برخلاف سایرین که قصد ترمیم جسد را داشتند او در صدد کشف راز و چگونگی مرگ این فرعون بود.

تحقیقات پروفسور بوکای همچنان ادامه داشت تا اینکه در ساعات پایانی شب، نتایج نهایی ظاهر شد؛ بقایای نمکی که پس از ساعتها تحقیق بر جسد فرعون کشف شد دال بر این بود که او در دریا غرق شده و مرده است و پس از خارج کردن جسد او از دریا برای حفظ جسد، آن را مومیایی کرده اند. اما مسئله ی غریب و آنچه باعث تعجب بیش از حد پروفسور بوکای شده بود این مسئله بود که چگونه این جسد سالم تر از سایر اجساد باقی مانده، درحالی که این جسد از دریا بیرون کشیده شده است.(۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۱ ؛ ص۶۸۱

وفسور موریس بوکای در حال آماده کردن گزارش نهایی در مورد کشف جدید (مرگ فرعون بوسیله غرق شدن در دریا و مومیایی جسد او بلافاصله پس از بیرون کشیدن از دریا) بود که یکی از حضار در گوشی به او یادآور شد که برای انتشار نتیجه تحقیق عجله نکند، چرا که نتیجه تحقیق کاملا مطابق با نظر مسلمانان در مورد غرق شدن فرعون است.

ولی موریس بوکای بشدت این خبر را رد کرده و آن را بعید دانست. او بر این عقیده بود که رسیدن به چنین نتیجه ی بزرگی ممکن نیست مگر با پیشرفت علم و با استفاده از امکانات دقیق و پیشرفته کامپیوتری.

در جواب او یکی از حضار بیان کرد که قرآنی که مسلمانان به آن ایمان دارند قصه غرق شدن فرعون و سالم ماندن جثه ی او بعد از مرگ را خبر داده است.

تصویر منتسب به فرعون زمان حضرت موسی علیه السلام

حیرت و سردرگمی پروفسور دوچندان شد و از خود سوال می کرد که چگونه این امر ممکن است با توجه به اینکه این مومیایی در سال ۱۸۹۸ میلادی کشف شده است، در حالی که قرآن مسلمانان قبل از ۱۴۰۰ سال پیدا شده است؟

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

چگونه با عقل جور در می آید در حالی که نه عرب و نه هیچ انسان دیگری از مومیایی شدن فراعنه توسط مصریان قدیم آگاهی نداشته و زمان زیادی از کشف این مسئله نمیگذرد؟

موریس بوکای تمام شب به جسد مومیایی شده زل زده بود و در مورد سخن دوستش فکر می کرد که چگونه قرآن مسلمانان درمورد نجات جسد بعد از غرق سخن می گوید در حالی که کتاب مقدس آنها از غرق شدن فرعون در هنگام دنبال کردن موسی سخن میگوید اما از نجات جسد هیچ سخنی بمیان نمی آورد و با خود می گفت آیا امکان دارد این مومیایی همان فرعونی باشد که موسی را دنبال میکرد؟

و آیا ممکن است که حضرت محمد هزار سال قبل از این قضیه خبر داشته است؟

او در همان شب تورات و انجیل را بررسی کرد اما هیچ ذکری از نجات جسد فرعون به میان نیاورده بودند.

پس از اتمام تحقیق و ترمیم جسد فرعون، آن را به مصر باز گرداندند ولی موریس بوکای خاطرش آرام نگرفت تا اینکه تصمیم گرفت به کشورهای اسلامی سفر کند تا از صحت خبر در مورد ذکر نجات جسد فرعون توسط قرآن اطمینان حاصل نماید.

یکی از مسلمانان قرآن را باز کرد و این آیه را برای او تلاوت نمود:

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آياتِنا لَغافِلُونَ یونس **۹۲** ما امروز پیکرت را [از آب] نجات می دهیم تا عبرت آیندگان شوی، و همانا بسیاری از مردم ازآیت های ما بی خبرند

این آیه او را بسیار تحت تأثیر قرار داد و لرزه بر اندام او انداخت و با صدای بلند فریاد زد:" من به اسلام داخل شدم و به این قرآن ایمان آوردم."

موریس بوکای با تغییرات بسیاری در فکر و اندیشه و آیین به فرانسه بازگشت و دهها سال در مورد تطابق حقائق علمی کشف شده در عصر جدید باآیه های قرآن تحقیق کرد و حتی یک مورد ازآیات قرآن را نیافت که با حقایق ثابت علمی تناقض

داشته باشد.

و بر ایمان او به کلام الله جل جلاله افزوده شد (لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ).

حاصل تلاش سالها تحقیق این دانشمند فرانسوی کتاب" قرآن و تورات و انجیل و علم بررسی کتب مقدس در پرتو علوم جدید" بود.

مجلس ۵۳ نمرود و نمرودیان

بنابر روایات و تفاسیر و آنچه در تواریخ آمده، نسب او نمرود بن کنعان بن سنجاریب بن کوش بن حام بن نوح است.

" نمرود" واژه ای عبری به معنی" سخت و نیرومند" است.(۱) نمرود یکی از پادشاهان جبار بابل (عراق که فعلًا حلّه نامیده می شود و یکی از استانهای عراق) است که به شجاعت و قهرمانی معروف بوده و معاصر حضرت ابراهیم (علیه السلام) می زیسته و به نجوم اعتقاد زیادی داشته است.

منجّمین به او می گویند در مملکتش پسری متولد می شود که ملکش را از دست او خارج می کند، پس دستور می دهد تا هر مولود پسری که به دنیا می آید را بکشند.(۲)

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«چهار کس پادشاهی روی زمین را به دست آوردند که دو نفرشان مؤمن و دو

۱- خرمشاهی، بهاءالدین؛ دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران، دوستان و ناهید، ۱۳۷۷ ش، اول، ج ۲، ص ۲۲۷۳

۲- اعلام قرآن، شبستری، عبدالحسین؛ قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ ش، اول، ص ۹۸۷

نفرشان کافر بودند: اما دو نفر مؤمن سلیمان بن داود و ذو القرنین بودند و اما دو نفر کافر نمرود و بخت نصّر بودند ...»(۱)

به نقل از حضرت علی (علیه السلام) اوّلین کسی که بعد از حضرت نوح (علیه السلام) سکه های دینار و درهم را ساخت، نمرود بن کنعان بود.(۲)

روز بیست و پنجم ذی قعده، هم روز «دحوالأرض» بود و هم سال روز

ولادت حضرت ابراهیم (علیه السلام)، امّا اینک برآنیم تا نگاهی بر زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام این امام همام بیافکنیم. (تعجب نکنید! عنوان امام در باره او، برگرفته شده ازآیه ۱۲۴ سوره مبارکه بقره می باشد.)

تولّد ابراهیم (علیه السلام)

منجّمان و ستاره شناسان به نمرود بن کنعان که یکی از پادشاهان بزرگ بوده و در شهر «بابل» حکومت می کرد، گفتند: در این سال کودکی به دنیا می آید که هلاک و تباهی تو و پادشاهی ات به دست او خواهد بود، پس فرمان داد تا هر بچّه ای را که در آن سال به دنیا آمد، کشتند و دستور داد که مردان از زنان دوری گزینند و کسانی را گماشت تا جست وجو کنند و هر زنی را که آبستن یافتند، او را تا هنگام زائیدن حبس نموده و زندانی می کردند، پس اگر پسر می زائید او را می کشتند و مادرش را آزاد می کردند و اگر دختر می زایید، مادر و دختر آزاد می شدند. چون مادر حضرت ابراهیم (علیه السلام) باردار شد و آبستنی او معلوم نبود، او برای تولّد فرزندش از شهر بیرون رفته و از ترس نمرودیان به سوی غار و شکاف کوه گریخت و در آنجا فرزندش را به

۱- الخصال: شیخ صدوق، محمد بن علی؛ ترجمه یعقوب جعفری، قم، نسیم کوثر، ۱۳۸۲ ش، اول، ج ۱، ص ۳۷۰

۲- علل الشرائع: شیخ صدوق، محمد بن علی؛، ترجمه محمد جواد ذهنی، قم، مؤمنین، ۱۳۸ ش، اول، ج ۲، ص ۸۹۷

دنیا آورده و کودک را در جامه ای پیچیده و در غار نهاد و سنگ بزرگی را بر درِ آن گذارد و بازگشت، خدای متعال نیز روزی اش را در انگشت بزرگ او قرار داد، ابراهیم آن را مکیده و شیر از انگشتش روان گشته، می آشامید تا آن که پرورش یافته و به سنّ نوجوانی رسید.

آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره مبارکه «انبیاء» به داستان حضرت ابراهیم (علیه السلام) اشاره دارد:(۱)

ریشه بت پرستی

گفته اند: اساس و پایه بت پرستی ستاره پرستی است؛ زیرا تغییر و دگرگون شدن در عالم و جهان را بر اثر نزدیک و دور شدن خورشید و ستارگان می دیدند و گمان می کردند، آنها خالق و آفریننده موجودات هستند و در تعظیم و بزرگ داشتن آنها می کوشیدند تا اینکه آنها را عبادت و پرستش کردند و چون دیدند گاهی پنهان می شوند برای هر ستاره ای بتی از آنچه به آن منسوب است، «مثلًا برای خورشید بتی از طلا و برای ماه بتی از نقره» ساختند و آن را به جای آن ستاره پرستیدند، پس از این رو، حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای بطلان و نادرستی بت پرستی، بطلان ستاره پرستی را دلیل آورده است.

هنگامی که تاریکی شب او را پوشانید، ستاره ای مشاهده کرد، گفت: «این خدای من است؟» امّا هنگامی که غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم!» و هنگامی که ماه را دید که سینه افق را می شکافد، گفت: «این خدای من است؟» امّا هنگامی که آن هم غروب کرد، گفت: «اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، مسلّماً از گروه گمراهان خواهم

۱- « وَ لَقَدْ آتَیْنا إِبْراهِیمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا بِهِ عالِمِینَ* إِذْ قالَ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثِیلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ* قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِینَ* قالَ لَقَدْ کُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ؛

بود.» و هنگامی که خورشید را دید که سینه افق را می شکافت، گفت: «این خدای من است؟ اینکه از همه بزرگ تر است!» امّا هنگامی که غروب کرد، گفت: «ای قوم من از شریک هایی که شما برای خدا می سازید، بیزارم!» من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفریده است، من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم!»(۱)

ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از شایستگی او آگاه بودیم. آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسّمه های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟! گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند. گفت: مسلّماً هم شما و هم پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده اید!»

ابراهیم (علیه السلام) پرچمدار توحید

بعد از آنکه حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آن غوغای نسل کشی نمرودیان، متولّد شده و در سایه لطف بی منتهای پروردگار عالم و تلاش های بی دریغ مادرش به دوران نوجوانی رسید. یکّه و تنها پرچم توحید و یگانه پرستی برافراشت و مردم جاهل و نادان را به سوی حق و حق پرستی دعوت کرد. او با آنان گفت وگو کرده و با استدلال های منطقی آنان را به راه درست و سعادتمندانه فرا می خواند.

قرآن گفت وگوی ابراهیم (علیه السلام) را با بت پرستان جاهل، این گونه نقل می کند:

آنان چون دیدند ابراهیم بر خلاف عقیده و باور مردم شهر سخن می گوید از روی تعجّب گفتند: ای ابراهیم آیا به حق و راستی به سوی ما آمده ای؟ این سخن را از روی راستی می گویی یا این یک نوع بازی است و با ما شوخی می کنی؟!

۱- « فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّى فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ* فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّى فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ* فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّى هذا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ يا قَوْمِ إِنِّى بَرِىءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ* إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛

ابراهیم (علیه السلام) گفت: من از بازیکنان نبوده و شوخی نمی کنم؛ بلکه از روی حق و راستی می گویم: پروردگار شما پروردگار آسمان و زمین است. پروردگاری است که آن آسمان ها و زمین با آن شکل ها و پیکرها را آفریده است و من بر آنچه به شما گفتم، گواهی می دهم، در حقیقت سخنم از روی علم و دانش و با دلیل و برهان است و مانند گفتار شما از روی تقلید و پیروی از دیگران نیست.

پس از آن ابراهیم (علیه السلام) با خود زمزمه کرد که: به خدا سوگند؛ هر آینه درباره شکستن بت هایتان نقشه ای خواهم کشید. پس از آن، پیش خود گفت: در روزی که عید و جشن می گیرید و برای تماشا از شهر بیرون می روید بت هایتان را نابود خواهم کرد. کسی از بستگان ابراهیم (علیه السلام) این زمزمه او را شنیده و به دیگران خبر داد که ابراهیم چنین می گفت.

مناظره حضرت ابراهیم با نمرود

نام نمرود در قرآن نیامده است و تنها در یک آیه از او یاد شده است:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْرَاهِیمَ فِی رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ ...»(۱)

«آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی [نمرود] که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود) ...»

بنا بر روایات و تفاسیر و آنچه در تواریخ آمده نام این شخص «نمرود بن کنعان» بوده است،(۲) وی اولین کسی بود که به محاجّه و ستیز لفظی در مورد ذات خداوند

۱- بقره/ ۲۵۸،(ترجمه آیات ازآیت الله مکارم شیرازی می باشد.)

۲- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ قصه های قرآن بر اساس تفسیر نمونه، تدوین حسین حسینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰ ش، اول، ص ۱۰۸

پرداخت.(۱)

«محاجّه» به معنای چیره شدن با حجّت بر خصم است؛ ولی برخی گویند مراد این آیه مجادله است زیرا کار نمرود مجادله به باطل بود که با هدف درهم کوبیدن حق صورت گرفت.(۲)

هنگامی که ابراهیم گفت: خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند.

او گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از افق مشرق می آورد. اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی، خورشید را از مغرب بیاور. در اینجا آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

بعد از آنکه خداوند متعال با قدرت لایزال خویش حضرت ابراهیم را از آتش هولناك و سوزان نمرودیان نجات داد، آنان در بهت و حیرت فرو رفتند و به قدرت خدای ابراهیم متوجّه شدند.

به همین دلیل، نمرود، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را احضار کرد و از او پرسید: خدای تو کیست؟ که مردم را به پرستش او دعوت می کنی؟ مگر جز من، خدایی وجود دارد؟ چرا میان مردم تفرقه و اختلاف ایجاد می کنی؟ و چرا بت های آنها را شکسته ای؟ اصلًا به من بگو خدای تو چه کسی است؟ ابراهیم گفت: خدای من، آن کسی است که زنده می کند و می میراند، او گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بر مردم، از روی مغالطه دستور داد، دو زندانی را حاضر کردند و فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد!

ابراهیم گفت: اگر راست می گویی آن را که کشته ای زنده کن! بعد فرمود: از این

۱- جزائری، نعمت الله؛ النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران، فرحان، ۱۳۸۱ ش، اول، ص ۱۸۷

۲- جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر تسنیم، قم، اسراء، ۱۳۸۶ ش، اول، ج ۱۲، ص ۲۲۷

گذشته خدای من آن کسی است که همه روزه آفتاب عالمتاب را از افق مشرق می آورد و اگر راست می گویی- که حاکم بر جهان هستی- تویی، خورشید را از مغرب بیاور. در اینجا آن مرد کافر مبهوت و وامانده شد و آثار عجز و زبونی در او آشکار شد؛ ولی باز هم دست از عناد برنداشت و فقط از ترس رسوایی ابراهیم (علیه السلام) را آزاد کرد و سپس دستور داد او را از شهر بیرون کنند تا کسی از آن پس از وی پیروی نکند.

مشهور است روزی نمرود و مردم شهر برای برپایی جشنی به خارج شهر رفتند وقتی بازگشتند دیدند تمام بتها شکسته شده، بعد از اینکه معلوم شد شکستن بتها کار ابراهیم (علیه السلام) است، او را به آتش افکندند تا انتقام این کار را از او بگیرند ولی خداوند، آتش را بر خلیل الله (علیه السلام) سرد نمود.(۱)

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده:

«این ماجرا (محاجّه) بعد از انداختن ابراهیم در آتش واقع شده و محاجّه و مخاصمه نمرود با ابراهیم از روی طغیان و سرکشی بوده و به اعتبار اینکه خداوند به او ملک و حکومت اعطاء کرده خود را ربّ مردم پنداشته و ملک در اینجا به معنای نعمتهای دنیوی است که خداوند آن را در دنیا بر مؤمن و کافر عرضه می دارد، امّا ملک به معنای تملیک امر و نهی و تدبیر امور مردم و وجوب اطاعت مردم، اعطای آن از جانب خداوند فقط بر کسانی جایز است که اهل صلاح و سداد و رشد و هدایت باشند که مسلّما چنین کسانی جز پیامبر و اهل بیت طاهرین او نخواهند بود که ایشان به همه احتیاجات مردم از ابتدا تا انتها آگاهی و علم دارند.»(۲)

نمرود خود مشرک بوده و ادعای خدایی می کرد و خود را خالق می پنداشته

۱- جزائری، نعمت الله؛ النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران، فرحان، ۱۳۸۱ ش، اول، ص ۱۹۱- ۱۹۵

۲- جزائری، نعمت الله؛ النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران، فرحان، ۱۳۸۱ ش، اول، ص ۱۶۱

است، از ابراهیم پرسید خدای تو کیست؟ ابراهیم (علیه السلام) پاسخ میدهد:

«إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ»(۱)

«هنگامی که ابراهیم گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند.»

نمرود هم مانند قومش برای خدا الوهیت قائل بود، چیزی که هست قائل به خدایانی دیگر نیز بود، با این حال خود را هم «اله» می دانست، و بلکه خود را از بالاترین خدایان می پنداشت از اینجا این نتیجه به دست می آید که محاجّه و بگومگویی که بین نمرود و ابراهیم (علیه السلام) واقع شده این بوده که ابراهیم (علیه السلام) رب خود را تنها اللّٰه می دانست. و نمرود در پاسخ گفته بود من نیز معبود تو هستم، معبود تو و همه مردم، و به همین جهت موقعی که ابراهیم (علیه السلام) علیه ادعای او چنین استدلال کرد که «پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند»، او در جواب ابراهیم (علیه السلام)، برای خود همان وصفی را ادعا کرد که ابراهیم (علیه السلام) آن را وصف پروردگار خود می دانست، تا او را مجبور کند در برابرش خاضع شود و به عبادتش بپردازد.(۲) گفت:

«قالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ»(۳) «گفت من نیز زنده می کنم و می میرانم!»

نمرود برای اغفال مردم راه تزویر پیش میگیرد و برای اثبات این مدعای دروغین دست به حیله ای زد و دستور داد دو نفر زندانی را حاضر کردند و فرمان داد یکی را آزاد کنند و دیگری را به قتل برسانند، سپس رو به ابراهیم و حاضران کرد و گفت دیدید چگونه حیات و مرگ به دست من است؟!(۴)

این سخن نمرود از نادانی و بیگانگی او از حقیقت، بر می خواست چرا که او تنها

۱- بقره/ ۲۵۸

۲- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، انشارت اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۷۴ ش، پنجم، ج ۲، ص ۵۳۶.

۳- بقره/ ۲۵۸

۴- مکارم شیرازی، ناصر وهمکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش، اول، ج ۲، ص ۲۸۸.

به واژهای بدون معنا تکیه می کرد و به گونه ای که نه مفهوم زنده ساختن را می دانست نه میراندن را.(۱) در ادامه ابراهیم (علیه السلام) دربرابر مغالطه این عنصر خودکامه دست به استدلالی روشن می زند تا هم نمرود را به زانو درآورد هم ساده لوحان اطراف او را سر عقل آورد، لذا می گوید:

«قالَ إِبْراهِیمُ فَإِنَّ اللَّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ»(۲) «ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از افق مشرق می آورد (اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی) خورشید را از مغرب بیاورا! (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد.»

نمرود کافر، متحیر و سرگردان گشت و دیگر بیان و دلیلی نداشت که بگوید، اما ممکن بود متقابلا همین درخواست را از ابراهیم بنماید که تو بگو، خدایت خورشید را از مغرب بیاورد، پس چرا چنین درخواستی نکرد؟

دو جواب برای این سؤال گفته اند:

۱- نمرود وقتی آن همه آیات و نشانه های قدرت الهی در حرکات ابراهیم دید ترسید که اگر درخواستی کند فوری ابراهیم آن را نیز عملی کند و نمرود بیش از پیش رسوا شود.

۲- خداوند آن چنان نمرود را در برابر عظمت ابراهیم خوار و سبک و کوچک کرد که دیگر نتوانست سخنی بگوید و سؤالی نماید.(۳)

نمرود به قصد پیروزی بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) وارد گفتگو شده بود ولی در مقابل شکوه و اقتدار پیامبر خدا، خوار و ذلیل گشت. از آن پس همواره می ترسید

۱- طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیرمجمع البیان، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران، فراهانی، ۱۳۶۰ ش، اول، ج ۳، ص ۱۲۲

۲- ۱۶- بقره/ ۲۵۸.

۳- طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیرمجمع البیان، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران، فراهانی، ۱۳۶۰ ش، اول، ج ۳، ص ۱۲۲.

ابراهیم (علیه السلام) حکومتش را ریشه کن سازد، بنابراین به صورت ظاهر با او کاری نداشت، ولی همیشه در کمین بود تا روزی انتقام خود را از او بگیرد.(۱) (که البته هرگز موفق به چنین کاری نشد!)

سرانجام نمرود:

امام صادق علیه السّلام فرمود:

«به راستی، سخت عذاب ترین مردم در روز رستاخیز، هفت نفرند: قابیل فرزند آدم (علیه السلام) که برادرش را کشت، نمرود که با حضرت ابراهیم (علیه السلام) در باره پروردگارش محاجّه نمود، دو نفر از بنی اسرائیل که قوم خود را یهودی و مسیحی نمودند، فرعون که گفت: (من پروردگار بلند مرتبه شمایم) و دو نفر از این امّت که یکی از دیگری بدتر است و در تابوتی شیشه ای در شکافی در زیر دریاهایی از آتش باشند.»(۲)

کوتاه سخن این که نمرود در برابر حضرت ابراهیم علیه السلام ایستادگی نمود و از قبول حق، امتناع ورزید و حتی بادستور او تعدادی شتر مرغ پرورش دادند و چند روز گرسنه نگهداشتند و صندوقی ساخته بر پشت آنهابستند و خود در میان صندوق نشست و گوشت تعدادی از پرندگان را از صندوق آویختند، شتر مرغها با دیدن گوشت بالای سرشان، به پرواز در آمدند که از آن گوشتها بخورند و منقارشان نمی رسید تا جائی که نمرود میان خود و زمین را دود و بخار دید.

در این هنگام به آسمان تیر اندازی کرد به خیالش خدای ابراهیم را می زند، فرشتگان با دستور خداوند یک ماهی را جلوی تیر او گرفت و به آن اصابت کرد و آن

۱- جادالمولی، محمد احمد و دیگران؛ قصه های قرآن، ترجمه مصطفی زمانی، قم، فاطمه الزهراء، ۱۳۷۵ ش، چهارم، ص ۸۴

۲- شیخ صدوق، محمد بن علی؛ ثواب الاعمال وعقاب الاعمال، ترجمه صادق حسن زاده-، تهران، ارمغان طوبی، ۱۳۸۲ ش، اول، ص ۴۹۵، مقداری از نوشته: علی محمودی استفاده شده است.

را از بـدن ماهی کشـید و به صـندوق نمرود انـداخت و او تیر خون آلود را که دیـد خوش حال شـد و گوشت ها را باز کرد و انداخت پایین، شتر مرغ های گرسنه بر گشتند گوشت ها را بگیرند تا بزمین رسیدند و تیر رابه مردم نشان داد من خدای ابراهیم را کشتم.

و با دسـتور او میان دو کوه را پر از هیزم نمودنـد و آتش زدند و ابراهیم علیه السـلام را با منجیق به سوی آتش پرتاب کردند و خداوند دسـتور داد جبرئیل اورا درهوا گرفت و آتش هم با یک فرمان یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَـلاماً عَلی إِبْراهِیمَ ای آتش سـرد و سـالم بـاش به ابراهیم آتش هم به او گلسـتان شـد که در روایت آمـده است اگر کلمه وسـلاماً نمی آمـد آن حضـرت در میان آتش از سرما می مرد.

بالاخره نمرود از ترس مرگ خود را در میان ارتش قوی و اطاق از فولاد ساخته شـده قرار داد و کاملًا مواظبنـد، کسـی به اطاق نزدیـک نشود، یـک وقت دیدنـد پشه پر شکسـته ای از سوراخ اطـاق داخل شـد و نمرود به سـر زنان بیرون آمـد و دسـتور داد پهلوانان به سرش بکوبند و زدند و زدند آخر، سر متلاشی شد و آن پشه پرشکسته از میان مغزش به پرواز در آمد ورفت.

ودر نقل دیگراست خداوند پشه ای را بر نمرود مسـلط ساخت، آن موجود ناتوان روی لب نمرود نشست و آن را گزید، سپس به سوراخ بینی او وارد شـد و از آنجـا به مغزش راه یافت و پس از چهل روز شـکنجه و کیفر سـرانجام وی را نابود ساخت.(۱) کسی که خود را خدای جهان می خواند نتوانست در برابر پشه ای، قدرت نمایی کند.

آخر روزی هم فرارسید مرد با آن قدرت را با یک موجود ناقص و ناتوان اعدام نمود. جلّ الخالق.

۱- حسینی دشتی، مصطفی؛ معارف و معاریف، قم، بینا، ۱۳۷۶، دوم، جلد ۱۰، ص ۲۲۶

داستان رعضه دختر نمرود

نمرود با دخترش، رعضه در جایگاه ویژه سلطنتی نشسته و منظره آتش انداختن حضرت ابراهیم را نگاه می کردند، رعضه برای آنکه صحنه را بهتر ببیند، در بالای بلندی ایستاد؛ امّا با کمال ناباوری، ابراهیم (علیه السلام) را در میان آتش، در یک گلستان دید. رعضه با صدای بلند گفت: ای ابراهیم این چه حال است که آتش تو را نمی سوزاند.

حضرت جواب داد: هر کس در زبانش پیوسته «بسم الله» بگوید و قلبش مملوّ از معرفت الهی باشد، آتش برای او اثر ندارد. رعضه گفت: من هم مایلم با تو همراه باشم. ابراهیم فرمود بگو: «لا اله الّا الله، ابراهیم خلیل الله و بعد از آن در آتش بیا». او این کلام را گفت و قدم در آتش نهاد و خود را نزد ابراهیم رساند و در حضورش ایمان آورد. آنگاه به سلامت به حضور پدر برگشت.

نمرود با دیدن این صحنه مبهوت و متعجّب شد؛ ولی در عین حال به خاطر ترس از مملکتش و عشق و علاقه به ریاست، او را از ایمان به خداوند تبارک و تعالی بازداشت. سپس خواست دختر را با پند و اندرز از راه توحید بازگرداند؛ ولی اثر نکرد. او را تهدید کرد. سودی نبخشید تا اینکه دستور داد او را در میان آفتاب سوزان به چهار میخ کشیدند. در این موقع پروردگار مهربان به جبرئیل امین فرمان داد: «بنده مرا دریاب.» جبرئیل رعضه را از آن مهلکه رهانیده و به محضر خلیل آورد.

رعضه در تمام مشقت ها با حضرت ابراهیم (علیه السلام) همراه بود تا آن که حضرت او را به همسری یکی از فرزندانش درآورد و خدای تعالی فرزندانی به آنها عنایت فرمود که همه بر مسند نبوت و پیامبری قرار گرفتند.(۱)

۱- خزینه الجواهر: ص ۶۶۳.

مجلس ۵۴ از کارشناسان استفاده کنید

پر واضح است که در همه کارها، اگر خود خبره نباشیم، برای سالم ماندن از اشتباه و ضرر و زیان و مغبون نشدن، باید از خبره های آن کار یا فن، استفاده کنیم.

مثلاـ اگر بخواهیم ساختمـان بسازیم بایـد از مهنـدس و معمار اگر طلائی نیاز داریم، بایـد از طلافروش و یا فرشـی می خریم از فرش فروش و. و. بپرسیم و استفاده کنیم تا کلاه سرمان نرود.

و همچنین اگر بخواهیم از مسائل دینی و شریعتی، بهره مند شویم، یا باید خود خبره باشیم و یا از وجود خبرگان، بهره ببریم.

این خبرگان را مراجع تقلیـد یامجتهـد و یا کارشـناس یا این بهره برداری، را تقلید یا تبعیت و یا با هر نامی بنامیم، باید اسـتفاده نمائیم یعنی اگر خود خبره نباشیم و از کارشناسان دینی استفاده نکنیم، دچار اشتباه شده و بیراهه خواهیم رفت.

حال به تعدادی ازآیات مربوطه گوش فرا دهیم.

۱- فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ نحل: ۴۳ و پیش از تو، جز مردانی که به آنهـا وحی می کردیم، نفرسـتادیم! اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید (تا تعجب نکنید از اینکه پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است)!

۲- وَ مـا يَعْلَمُ تَـأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِـخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْـدِ رَبِّنا وَ ما يَـذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ آل عمران: ۷ در حالی که تأویل آنها را، جز خـدا و راسـخان در علم، نمی دانند. (آنها که به دنبال فهم و درکِ اسـرارِ همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می گوینـد: «ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگارِ ماست.» و جز صاحبان عقل، متـذکر نمی شوند (و این حقیقت را درک نمی کنند).

۳- شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ آل عمران: ۱۸ خداوند، (با ایجادِ نظامِ واحدِ جهانِ هستی،) گواهی می دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه ای بر این مطلب،) گواهی می دهند؛ در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

۴- قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ زمر: ۹ (آیا چنین کسی با ارزش است) یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکّر می شوند!»

این آیات که تلاوت نمودم صراحتاً به ما دستور می دهد از نظرات دانشمندان و دانایان، در هر رشته ای باشد، تبعیت نموده و استفاده نماییم.

و نیز روایات فراوان به دست ما رسیده است و ما را وادار و الزام می کند، باید از وجود فقهاء و مراجع دینی، استفاده کرده و از خبرویت و تخصص آنها بهره مند شویم.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: وأمّا من الفقهاء من کان صائنا لنفسه، حافظاً لدینه مخالفاً لهواه، مطیعاً لامر مولاه فللعوام أن یقلّدوه (۱) و اما از فقهاء هرکدام نگهدارنده نفس خود از خواسته آن باشد، نگهبان دین خود، مخالف هوا و هوس و فرمان بردار دستور مولایش باشد، پس برای عوام (واجب) است به او تقلید کرده (و از او تبعیت نمایند).

در این روایت دستور صریح داده است که هرکس دارای آن صفات باشد، باید از تشخیص و تحقیق او، متابعت نمایند.

۱- الاحتجاج الطبرسی: ج ۲ ص ۲۶۳ وکتاب های فقهی و حدیثی از آن حضرت.

درست است رسیدن به این مقام و متصف شدن با این صفات، خیلی زحمت می خواهد، تابشود مقدس اردبیلی و بحرالعلوم و شیخ مرتضی انصاری و امثال این ها که واقعاً هرکدام این بزرگوان در زمان خود تالی تلو معصوم بودند وبس.

علامه حلی

جمال الدین حسن، فقیه بزرگ شیعه و از مفاخر علما در اصول، کلام، حدیث، تفسیر، منطق، فلسفه، ادبیات عرب، ریاضی، رجال و در تمام این علوم صاحب تالیفات است. در حدود یکصد کتاب از آثار او شناسایی شده که بعضی مانند تذکره الفقهاء کافی است که نبوغ او را نشان دهد. علامه کتب زیادی دارد که غالب آنها در زمان های بعد، از طرف فقهاء شرح داده شده است.

پدرش سدید الدین یوسف ابن مطهر حلی، از دانشمندان و فقهای بزرگ و بسیار شجاع و با تدبیر، مادرش زنی فاضله و بلند مرتبه از خاندان بنی سعید، برادرش رضی الدین صاحب «العددالقویه لدفع المخاوف الیومه» که سیزده سال از علامه بزرگتر بود. خواهرش همسر مجدالدین ابوالفوارس که دو فرزند او از شاگردان علامه بودند. لقب اوآیت الله، و جمال الدین فاضل بود و کنیه اش "ابومنصور" و "ابن مطهر" در سخنان بزرگان از او با لقب "علامه" و "علامه دهر" نام برده شده است.

علامه حلی در ۲۹ رمضان سال ۶۴۸ ه. ق، در شهر حله در حله سیفیه (محلی بین بغداد و نجف) به دنیا آمد. از همان کودکی در محضر پدر، علوم تفسیر، حدیث و صرف و نحو را یاد گرفت، آنگاه در خدمت دایی خود" نجم الدین حلی" معروف به محقق حلی به تحصیل علم پرداخت. او آنقدر هوش و استعداد سرشار و حدیث در کار و علاقه به تعلیم علوم مختلف نزد اساتید بزرگ از خود نشان داد که خیلی زود تمام مدارج علمی را طی کرد و آنطور که نقل کرده اند: هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که به درجه اجتهاد رسید و در جوانی به تالیفات پرداخت. در سن ۲۶ سالگی به نگارش فقه و اصول مشغول شد بطوری که آثارش امروزه جزء مهمترین کتب شیعه

و مورد استفاده دانشمندان است. علامه حلی یکی از پرکارترین و موفق ترین فقهای نامدار شیعه از نظر تالیف به شمار می آید. طبق شمارشی که از تالیفات او به عمل آورده اند با تقسیم به روزهای عمر او، به هزار سطر در هر روز عمر او رسیده است.

آنچه که باعث شد شهرت علامه، بیشتر شود، فتوائی بود که این دانشمند درباره بطلان طلاقی که الجایتو (سلطان محمد خدابنده، از پادشاهان مغول) همسر محبوبش را داده بود، خلاصه ماجرا اینست که" الجایتو" روزی از همسرش عصبانی می شود و او را در یک مجلس، سه طلاقه کرد و بعد از آن پشیمان شد و درباره حلال شدن همسرش سوال می کرد بنابر مذهب اهل تسنن فقهای اهل سنت گفتند هیچ راهی نیست. بالاخره بعضی او را از وجود فقیهی از حله با خبر کردند که او اینگونه طلاق را اصلا باطل می داند. سلطان با اینکه با اعتراض درباریان مواجه شد ولی به دنبال علامه حلی فرستاد. روزی که علامه را به کاخ سلطنت خواند، تمام علمای چهار مذهب اهل تسنن راهم، دعوت کرد در حضور سلطان با او بحث کنند، آنها هم تبانی کردند مجلس را طوری تنگ نمایند و هنگام ورود او، برای نشستن جا نداشته باشد و سبک شود.

علامه وقتی که وارد قصر شد نعلین (دمپائی بی ارزش) خود را برداشت و به بغلش زد، وارد مجلس شد سلام کرد، دید جائی برای نشستنش نیست ولی کنار سلطان جا هست، مستقیم رفت و کنار شاه نشست!!.

علمای مجلس به شاه گفتند: اعلیحضرت نگفتیم این را دعوت نکن حالا ـ ببین نه ادب دارد و نه معرفت، به شمااداى احترام نکرد و به خاک نیفتاد و کفش بی قیمتش را باخود آورد و کنار شما نشست، شاه خودش هم ناراحت شد ولی میهمانی بود که خود دعوت کرده قبل از صحبت: علت این کارهایش را پرسید.

علامه فرمود: آیا شما افضلید یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؟! گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ پرسید آیا اصحاب و غیر اصحاب او: موقع شرفیابی به خاک می افتادند؟! نه سلام می کردند منهم سلام کردم، اما سبب نشستن در کنار شما، خداوند در قرآن کریم

فرموده: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا فِی الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللَّهُ لَکُمْ وَ إِذا قِیلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ مجادله: ۱۱ ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به شما گفته شود: «مجلس را وسعت بخشید (و به تازه واردها جا دهید)»، وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می بخشد؛ و هنگامی که گفته شود: «برخیزید»، برخیزید؛ اگر چنین کنید، خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است! منهم دیدم اینها به قرآن عمل نکردند و به من جا ندادند، کنار شما جابود اینجا نشستم و اما دمپائی را بغل زدم ترسیدم علمای مالکی آن را بدزدند آنگونه که مالک نعلین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دزدید!! علمای مالکی فریاد کشیدند خجالت بکش کی مالک امام ما پیغمبر را دید تا کفشش را بدزدد، گفت: ببخشید اشتباه کردم احمد حنبل دزدید، حنبلی ها داد زدند حیا کن کی امام ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرد، کم مکث نمود و گفت:

ابوحنیفه دزدید، حنفی ها جیغ کشیدند خجالت نمی کشی کی امام ما پیغمبر را دیده؛ گفت حتماً محمدبن ادریس شافعی بود آنها هم صداشان بلند شد این شیخ هیچ چیز بلد نیست، شاه او را دعوت کرده است.

علامه گفت: شاه شنیدند که هیچکدام از ائمه اینها زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک نکرده اما امام ما حضرت علی علیه السلام پیش برنده پرچم اسلام و داماد او و شب وروز، در خدمت او بود، و در مذهب ما (شیعه) سه طلاقه کردن در یک مجلس مردود است و این طلاق باطل است و دلایل حکم خود و حقانیت مذهب شیعه را اثبات کرد. الجایتو (سلطان محمد خدابنده) در این موقع بود که به مذهب شیعه گروید و دستور داد که بنام امامان دوازده گانه خطبه خواندند و سکه زدند. علامه و پسرش مدتی در مراغه اقامت داشت و در سلطانیه که مرکز حکومت (الجایتو) پادشاه مغول ایران بود، به بحث های کلامی با سایر علما پرداخت. او آنقدر حاضر جواب و مستدل حرف می زد که بر تمام رقیبان پیروز می شد.

در تاریخ زندگانی مرجع جامع الشرایط سیزده ساله یعنی علامه حلّی قدس سره که عالم تشیع دوسال تمام انتظار کشیدند تا او، به حد بلوغ برسد و همگی از او تقلید نمایند.

در اثر مورد توجه بودنش که بهرجا می رفت از او استقبال نموده و ادای احترام می کردند، روزی به خادمش فرمود: من می خواهم بطور خصوصی به کربلا مشرف شوم نباید کسی متوجه شود و به کسی هم نگو.

از حلّه که نام قدیمی آن «بابل» می باشد و ازشهرهای تاریخ دار و باسابقه عراق است وروزگاری هم پایتخت بخت النّصر که هزار و پانصد و پانزده سال عمر کرد و در آن شهر عجایب هفتگانه را آفرید، بود وفعلانیز یکی از استان های کشور عراق می باشد، بیرون آمد و به سوی کربلا حرکت نمود وچون تنها مسیر را طی می کرد، حوصله اش تنگ شد، یک وقت دید یک کشاورز بیل بر دوش گذاشته از میان نخلستان، بیرون آمد و به علامه سلام کرد و درکنار او راه می رفت.

علامه فرصت را غنیمت شمرد که اقلًا چند مسئله سبک و آسان از این کشاورز بپرسم و مقداری سرگرم شوم، مسئله را مطرح نمود دید بارک اللّه اخاالعرب پاسخ صحیح داد، مسئله دیگر باز، جواب داد مسئله هرچه سنگین تر نمود جواب شنید تا رسید به جائی که خودش در فقه آن را از روی قاعده حل کرده بود، دید برادر عرب برخلاف نظر ایشان، فتوا داد، علامه گفت: برادر! در این مورد از ائمه علیهم السلام که روایت نداریم و این پاسخ شما هم برخلاف قواعد فقهی است؟!، اخاالعرب جواب داد، چرا روایت نداریم مگر در کتاب «تهذیب الاحکام» که دارید، در فلان صفحه و فلان سطر، در این مورد روایت نداریم.

علامه در اینجا به فکر فرورفت، این عرب از کجا می داند که من آن کتاب را دارم و با کدام خط نوشته شده است و در کدام صفحه و سطر است، خواست مؤدبانه به شناختن این شخصیت، پی ببرد و سؤال کرد آقا یک مسئله دیگر، در میان علماء مورد بحث است، آیا در زمان غیبت امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف، می شود آن حضرت را دید یانه؟! این را گفت اما از بس خود را باخته بود، دستهایش

می لرزید و تازیانه اش از دستش افتاد.

دیـد اخالعرب خم شـد و تازیانه را دو دستی جلوی علامه آورد و فرمود: چگونه نمی شود دید در حالی که در رکاب تو پیاده می رود!!.

چشم علامه به سیاهی رفته و سرش گیج رفت به حال عادی که برگشت، دید نه اخالعرب هست و نه ازهمراه خبری.

بلی عزیزان اینهاینـد حکومت کننـدگان بر هوای نفس و مهار کننـدگان خواسـته های آن!، و این هایند مصداق کامل فرمایش امـام صـادق علیه السـلام و دسـتور خود حضـرت ولی عصـر و امـام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف در جواب اسـحاق بن یعقوب کلینی قدس سره فرمود: و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجهالله علیهم (۱) اما در حوادث پیش آمـده، به راویان احادیث ما رجوع کنیـد، آنها حجت من برشـما و من حجت خـدایم. (یعنی در نتیجه آنها حجت خدا هستند برشما).

در یکی از مجالس گذشته در باره ارزش علم و دانش و عالم ودانایان از نظر دین اسلام، صحبت کردم، که دین ما به صاحبان علم و علماء چقدر بها داده و محترم می شمارد، چرا؟.

حال در مورد انواع نفسها (که در فرمایش امام علیه السلام مخالفالهواه) صحبتی داشته باشیم.

در وجود انسـان، دو نیروی متضاد قوی، همیشه در مبارزه و دست و پنجه نرم می کننـد ۱- عقل ۲- نفس، عقل آن نیروی خدا دادی که دائم با نفس در مبارزه است، تا آدمی را به ساحل نجات بکشد ولی نفس برخلاف آن، در فعالیت است

۱- کمـال الـدین، ج ۲، ص ۴۸۳، حـدیث. ۴(ب) الغیبـه، ص ۲۹۰، حـدیث. ۲۴۷ احتجـاج الطبرسـی، ج ۲، ص. ۴۶۹(د) بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰، حدیث ۱۰. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۹۰، حدیث. ۱۳ وسائل الشیعه، ج ۱۷، باب ۱۶، ص ۱۲۳، روایت ۲۲۱۵.

آدمی را به بیراهه کشانده واز پرتگاه رها سازد.

خواسته های عقل و خرد، سعادت و خوشبختی و راهنمائی به کمالات و در پایان زندگی شیرین ابدیت است ولی نفس بر خلاف آن به سوی بدبختی و فرو رفتگی در منجلاب فساد و تباهی و در نهایت آتش سوزان است.

هرکدام از این دو، قشون های متعددی دارند، هم عقل و هم نفس از انواع سربازهاویاران ویاوران استفاده می کنند.

خود نفس دارای انواع و اقسام گوناگون است، بعضی خوب و زیبا و برخی بد وزشت است، به تقسیم بندی بعدی توجه نمائید.

انواع نفسها

۱ امّاره،

این نوع نفس کارش واداشتن انسان ها به بدی ها و سوق دهنده به سوی زشتی هاست.

وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ یوسف: ۵۳ من هرگز خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر می کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده و مهربان است.»

۲- لوّامه

این دسته از نفسها، توبیخ کننده و ملامت گر آدمیان درباره اعمال و افعال زشت و ناپسند آنهاست.

وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ قیامه: ۲ و سوگند به (نفس لوّامه و) وجدان بیدار و ملامتگر (که رستاخیز حقّ است)!

۳- مطمئنّه

صاحبان این قسم از نفسها، دارای روح آرام و وجدان سالم و دور از وسوسه های

شیطانی و بری ء از صفات مذموم و زشت است.

یـا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ (۲۷) ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً (۲۸) فَادْخُلِی فِی عِبادِی (۲۹) وَ ادْخُلِی جَنَّتِی (۳۰) فجر: ۲۷ تو ای روح آرام یافته! ۲۸ به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، ۲۹ پس در سلک بندگانم درآی، ۳۰ و در بهشتم وارد شو!

۴- ملهمه

این گونه نفسها دارای نیروی تشخیص دهنده خوبیها از بدیها و نیکیها از زشتیها و الهام شده شناخت فجورها از تقواهاست.

فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها شمس: ۸ سپس فجور و تقوا (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است،

۵ مسوّله

تسویل به معنای آرایشگر و زینت دهنده و جلوه دهنده برخلاف واقع، می باشد.

وَ جاؤُ عَلی قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ یوسف: ۱۸ و پیراهن او را بـا خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پـدر) آوردنـد؛ گفت: «هوسـهای نفسانی شـما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل (و شکیبائی خالی از ناسپاسی) خواهم داشت؛ و در برابر آنچه می گویید، از خداوند یاری می طلبم!»

قالَ بَصُرْتُ بِما لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُها وَ کَذلِکَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی طه: ۹۶ گفت: «من چیزی دیدم که آنها ندیدند؛ من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم، و اینچنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!»

۶ مزوّره تزویر گر و حیله کننده و فریب دهنده!

هریک از این اقسام نفسها، کارشان جداگانه و مستقل، می باشد

چنان که متوجه شدید ازانواع نفس، بعضی خوب و به خوبیها امر میکند که باید از آن پیروی نمود و تغذیه کرد.

تغذیه نفس یعنی وقتی که نیاز به آرامش بخشیدن وتغذیه آن، با انواع و اقسام راههای خداپسندانه، مورد تشویق قرار داده و سفارش بزرگان دین و حکمای جوامع بشری را درباره آنها، اجرا نمائیم.

امیر علیه السلام فرمود: روّحوا أنفسکم ببدیع الحکمه فانّهاتکلّ کماتکلّ الأبدان

نفس های خودتان را بانوآوری های حکمت، روح دهید (و راحت نمائید) چون نفس هم خسته می شود مانند خسته شدن بدنها.

امام صادق علیه السلام فرمود: انّ الارواح تکلّ کما تکلّ الابدان فابتغوا لها طرائف الحکمه.

همانا روح ها خسته می شود مانند خستگی بدنهاپس برایش از لطایف و نو آوری حکمت، تزریق نمائید.

انّ للقلوب اقبالا و ادبارا فاذا أقبلت فاقبلوا الی النوافل و اذا أدبرت فدعوها.

برای دلها یک پیش آمدی و عقب گردی هست، وقتی که پیش آمد به نافله ها روآورید و وقتی عقب گشت، رهایش سازید.

از عبداللّه بن عباس نقل شده است پس از فارع شدن از درس تفسیر، به شاگردانش می گفت: حضّونا حضّونا مارا خوشحال کنید و حظ نفس دهید، شاگردها شروع می کردند به ذکر قصه ها و داستانها و اشعار و ظریفه ها.

عاقل کسی است که شب وروزش را به چهار قسمت تقسیم کند ساعتی با خدا مناجات کند و سخن گوید، ساعتی خود ر ا محاسبه نماید و بر رسی نماید، و ساعتی در باره خود تفکر کند که چه چیزی ها و چکارهائی در وجود او به کار رفته است و ساعتی به حظّ نفس و خوشگذرانی آن از طریق حلال، مشغول باشد که این کار او کمک و یار ویاور آن یکی ساعت هاست.

و بعضی از نفسها ها بد و به بدیها دعوت می کند که این قسم از نفسها از جنود شیطان و قسم اول از جنود خداست که دستور خدا و رهبران دین این است که با

اوامر نفس امّاره به سوء و خواسته های نفس تسویل کننده به بدی، مخالفت کرده و ازهواو هوس آنها دوری نمائیم.

البته به خوبی می دانیم که تمـام فجـایع و جنـایت هـای واقع در دنیا از قبیل قتل ها و ظلمها و تجاوزها و حق کشـی ها و از بین بردن حقوق مردم و. و. همه از تسویلات نفس و به بدی امر کننده آن است.

هرون الرشـید عباسـی شبی به پسرانش که از او در مدینه منوره سؤال کردند، پدر امروز آن شخصیتی که به دیدارت آمد و تو از جـایت بلنـد شـده و او را اسـتقبال نمـودی و در برابرش به زانـو نشـستی و آن همه تعظیم و تبجیـل نمـودی، کهِ بود؟! گفت: پسـرانم در هر زمان خـدا را در روی زمین حجتی وجود دارد، حجت خـدا در زمان ما همان شـخص بود که دیدیـد و از نسـل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

گفتنـد: پـدر پس چرا برای او کمـک نـاچیزی کردی؟ گفت: پسـرانم الملـک عقیم ریاست نازاست، اگر بـدانم وجود یکی از شما، به ریاست من ضرر دارد می دهم سرش را از تن برمی دارند، بدانید خیلی از مسلمان ها به امامت او، اعتقاد دارند، اگر او امکـان مـالی داشـته باشـد، اسـلحه جمع کرده و بـا انبوهی از مردم قیـام نموده و شـما را از خلافت می انـدازد،! بعـد از من هم هرکدام از شما به ریاست رسید، هیچ وقت نگذارید اینها از امکانات مالی برخوردار شود.

روی این اصـل بـود که این ملعون، آن مظلوم دلبنـد زهرا علیهـا السـلام را سالهـای متمـادی در زندانهاگردانیـد و در نهـایت با دسـتور، او سندی بن شاهک ملعون آن حضرت را مسموم نمود و برای رفع تهمت از خود سه روز تمام آن امام مظلوم را روی جسر بغداد گذاشت و مأمورینش از عبور کنندگان امضاء می گرفت که این شخص با اجل خود از دنیا رفته است.

تـا این که یکی از شـیعیان را هم که عبور می کرد گفتنـد: امضـاء نمایـد، جواب داد تـا از خود امـام نـپرسم، امضـاء نمی کنم، گفتند: او مرده است؟ گفت: مرگ و زندگی برای اینها یکسان است، آمد کنار بدن شـریف امام علیه السـلام پرسـید سـیدی و مولای با اجل

خودت از دنیا رفتی یا کشتندت؟ دیدند سه مرتبه فرمود: قتلًا قتلًا قتلًا با قتل از دنیا رفتم (کشته شدم).

بدن شریف سه نفر از امامان بزرگوار ما، پس از شهادت سه روز بی غسل و بی کفن و دفن روی زمین ماند، یکی همین باب الحوائج امام موسی بن جعفر علیه السلام است، دومی امام جوان مرگ ما حضرت امام محمدتقی علیه السلام که عیالش ام فضل دختر مأمون عباسی با دستور عمویش معتصم، این امام ۲۵ ساله ما را با سمّ به شهادت رسانید و به عمویش گزارش داد که ابن الرضا را کشتم، آن ملعون دستور داد، چون این ها بی کس و بی یاورند، ادفعه من الشّباك الی الشّارع اورا از پنجره به خیابان بینداز، بعد از گذشت سه روز، چندتن از شیعیان، بدن مبارک را شبانه برداشته و پشت سر جدّ بزرگوارش امام کاظم علیه السلام دفن کردند، سومین امام سالار شهیدان و سید مظلومان اباعبداللّه الحسین علیه السلام است که سه شبانه روز در صحرای کربلا ماند تا اینکه عده ای از قبیله بنی اسد جمع شده و خودرا به قتلگاه رساندند و دیدند تمام ابدان طاهرات بی سر و بی نشان با بدن های پر از زخم شناخته نمی شوند ماندند چکار کنند دیدند سواره ای نقابدار از سمت کوفه نمایان شد خیال کردند از لشکریان ابن زیاد باشد خود را کنار کشیدند ولی نقابدار پرسید برای چه به اینجا آمده اید؟! گفتند: برای تماشای این کشته ها دیدند نقابدار فرمود: بلکه برای دفن این شهداء آمده اید.

گفتند: بلی اما اینها را نمی شناسیم فرمود: من آنهارا خوب می شناسم آن گونه که پسر پدر را و برادر برادر را و پسر برادر عمورا بشناسد، اول دستور داد جائی را حفر کنند، قبر آماده ظاهرشد، رفت کنار گودی قتلگاه و دستور داد آن جنازه زخم از ستاره افزون را در آن قبر دفن نمایند، کسی ندانست آن جنازه کدام شهید بود، دیدند نقابدار با انگشتش روی قبر نوشت، هذا قبر حسین بن علی المقتول عطشاناً این قبر حسین لب تشنه شهید شده است و جنازه دوم را زیر پای آقا آن بدن کهِ بود فرمود:

علی اکبر (پسر جوان حسین) بود سایر شهدا بجز حبیب را در یکجا دفن کردند و

خواستند برگردند فرمود: احسان را تمام کنید و رفت کنار نهر علقمه و جنازه شهید دیگر، او را هم در همانجا دفن کردند آقا این جنازه کهِ بود فرمود: جنازه برادر علمدار حسی ابوالفضل العباس بود و نقابدار خواست به سوی کوفه رود قسمش دادند آقا تو کیستی این شهدارا بخوبی می شناختی؟! نقاب را کنار زد دیدند امام زین العابدین، علیه السلام است که امام را باید امام و معصوم را باید معصوم دفن نماید.

ألالعنه اللّه علی القوم الظالمین

مجلس ۵۵ خود ستائی و تکبر دو صفت شیطانی

خودبرتر بینی و خودستائی و تکبر، از صفات مذمت شده و ناپسندی است که در هیچ قاموسی راه ندارد و در هیچ فرهنگی، پذیرفته نیست.

این صفت و خصلت زشت، آدمی را هم از نظر معنوی و هم از منظر اجتماعی، از ترقی وتعالی، باز می دارد و از پرواز به سوی سعادت خوشبختی، دنیا وآخرت، مانع می شود.

متکبران عالم مانند نمرودها و فرعون ها و شدادها و ابوجهل و امثال اینان، در اثر همان صفت مذمومه و توبیخ شده، در برابر انبیای الهی، ایستادگی می کردند و خود و قوم خود را، از قبول حق، باز می داشتند.

صاحبان این صفات علاوه بر این که حق و حقیقت را نمی پذیرفتند، دوست داشتند که مردم در برابر این ها تعظیم و خضوع کنند، یا اعمال ناکرده، آنها را مدح و تمجید نمایند!!.

کیفر این اعمال و صفات ناپسند، جز رانده شدن از درگاه الهی و محروم بودن از رحمت خدائی، نتیجه دیگری ندارد، مانند شیطان که با آن همه سوابق عبودیت و

هزاران سال عبادت و نصیحت و موعظه فرشتگان آسمان ها، در اثر صفت تکبر و خودستائی، مطرود درگاه حق و محروم از رحمت واسعه خداوندی گردید.

او که برای دیدار با بعضی از انبیاء مانند حضرت نوح و موسی ویحیی علیهم السلام می آمد، آنها را از ارتکاب چند صفت، ۱- حرص و طمع ۲- حسادت ۳- تکبر و خود ستائی بر حذر می داشت و می گفت: متکبر نباشید تکبر مرا بیچاره کرد و آن همه سوابق درخشان مرا به آتش کشید!.

البته ناگفته نماند هنوز هم شیطان پشیمان نیست و همان غرور و کبر در اوهست، روزی پیش حضرت موسی علیه السلام آمد و گفت: یا موسی وقتی که با خدا صحبت کردی در آخر عرض مرا به او برسان و بگو خدایا گذشته ها گذشته، آدم هم از دنیا رفته چه می شود از گناه من درگذری، حضرت پس از مناجات خجالت کشید مسئله را مطرح نماید، از طرف خداوند ندا رسید ای موسی سفارش امانت است چرا سفارش او را نمی رسانی، عرض کرد خدایا خودت می دانی، فرمود: به او بگو حالا که پشیمانی برو به قبر آدم سجده کن، من تورا ببخشم، وقتی حضرت جریان را به او رسانید، شیطان پوزخندی زد و گفت: من به زنده او سجده نکردم حالا به مرده اش سجده نمایم.

آن یکی خلیفه دوم عمر (قوی ترین دشمن ولایت و امامت امیرمؤمنان علیه السلام) به حقیت و مظلومیتش اعتراف مینماید: ابن عباس گوید: عمر به من گفت: آگاه باش به خدا سوگند این صاحبت (پسرعمویت) بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته ترین فرد برای خلافت بود امّا درباره او از دوچیز ترسیدیم گفتم: ای امیرمؤمنان!! آنها چه بود؟! گفت: ۱- جوانی، ۲- محبت زیادش به اولاد عبدالمطلب!!.(۱)

باز ابن عباس گوید: با عمر بن خطاب در یکی از کوچه های مدینه راه می رفتم ناگهان به من گفت: یابن عباس! ماأظنّ صاحبک إلّا مظلوماً ای پسر عباس! من

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/ ۵۷ و ۶/ ۵۰.

صاحبت (علی علیه السلام) رانمی دانم مگر مظلوم (۱).

در روایت دیگر به ابن عباس گفت: إنّ رسول اللّه أراد أن یذکره للأمر فی مرضه فصدته عنه رسول خدا در هنگام مریضی هم خواست در باره او (امیر علیه السلام) چیزی بگوید، اما من جلویش را گرفتم (ونگذاشتم سخنی به زبان آورد و حرفی بزند).(۲)

خطیب بغدادی و دیگران روایت نموده اند که عمر به ابن عباس گفت: ای عبد اللّه به گردنت قربانی یک شتر باد اگر حقیقت را از من پنهان داری، آیا باز در فکر او (یعنی أمیرمؤمنان علیه السلام) چیزی از جریان خلافت باقی مانده است؟! گفتم: بلی؛ گفت: أیزعم أنّ رسول اللّه نصّ علیه؟! آیا باز گمان می کند رسول خدا او را به خلافت تعیین کرده است؟! گفتم: بلی و زیادتر بگویم من از پدرم صحت ادعای او را سؤال کردم گفت: راست می گوید.

عمر گفت: از رسول خدا در باره او چیزی و گفته ای بود اما نه حجتی را ثابت می کرد و نه عذری را از میان بر می داشت، در بعضی وقتها از او و در باره او می خواست چیزی اظهار دارد أراد فی مرضه أن یصرّح بإسمه فمنعتُ من ذالک إشفاقاً و حیطه علی الإسلام!! حتی در هنگام مرگش خواست نام او را آشکارا گوید (و به زبان

آورد اما) من به خاطر دلسوزی و عظمت اسلام، مانع شدم ...(۳)

در طول تاریخ بشریت از این ماجراها زیاد پیش آمده است ولی چه سود، عزیزان بیائید سعی کنیم خودمان را از این صفت بد خود خواهی وخصلت زشت خود برتر بینی، دور بداریم.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۶/ ۴۵ و ۱۲/ ۴۶ بنقل از موفّقیّات زبیر بن بکار، کشف الیقین: ص ۱۷۵؛ بحارالأنوار: ۴۰/ ۱۲۵؛ برای طلاعات بیشتر به کتاب« از مباهله تاعاشورا» فصل اعترافات بخش ۳ ص ۶۲۰ و ۶۳۰ مراجعه شود.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۳ ص ۱۱۴؛ من حیات الخلیفه عمربن خطاب ص ۳۱۱؛

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۲/ ۲۰- ۲۱: بحارالأنوار: ۳۰/ ۵۵۵- ۵۵۶ و ۳۸/ ۱۵۶. او به اسلام از آورنده اسلام بیشتر علاقه داشته!!!.

حالابه آیات قرآن نظری بیاندازیم و ببینیم آنها در این مورد، چه می فرماید.

۱- وَ لاـ تَمْشِ فِی الْـأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا اسـراء: ۳۷ و روی زمین، بـا تکبر راه مرو! تو نمی توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوه ها نمی رسد!

این آیه به مبارزه با کبر و غرور برخاسته و با تعبیر زنده و روشنی مؤمنان را از آن نهی می کند، روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده، می گوید: در روی زمین از روی کبر و غرور، گام برمدار (وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً).

چرا که تو نمی توانی زمین را بشکافی! و طول قامتت به کوهها نمی رسد!

(إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا).

جالب توجه اینکه قرآن، تکبر و غرور را که یک خوی خطرناک درونی است مستقیما مورد بحث قرار نداده بلکه روی پدیده هـای ظـاهری آن، حتـی سـاده ترینش انگشت گذاشـته، و از طرز راه رفتن متکبران و مغروران خودخواه و بی مغز سـخن گفته است، اشاره به اینکه تکبر و غرور، حتی در سطح ساده ترین آثارش، مذموم و ناپسند و شرم آور است.

و نیز اشـاره به اینکه صـفات درونی انسـان، هر چه باشـد خواه و نـاخواه خود را در لابلای اعمالش نشان می دهـد، در طرز راه رفتنش، در نگاه کردنش، در سخن گفتنش و در همه کارش.

به همین دلیـل تـا به کوچکترین پدیـده ای از این صـفات در اعمـال برخوردیم بایـد متوجه شویم که خطر نزدیـک شـده و آن خوی مذموم در روح ما لانه کرده است و فورا به مبارزه با آن برخیزیم.

ضمنا از آنچه گفتیم به خوبی می توان دریافت که هدف قرآن از آنچه درآیه مذکور آمده (همچنین در سوره لقمان و بعضـی دیگر از سوره های قرآن) این است که کبر و غرور را به طور کلی، محکوم کند، نه تنها در چهره خاصی یعنی راه رفتن.

چرا که غرور سرچشمه بیگانگی از خدا و خویشتن، و اشتباه در قضاوت، و گم

کردن راه حق، و پیوستن به خط شیطان، و آلودگی به انواع گناهان است.

علی (علیه السلام) در خطبه همام در باره صفات پرهیزگاران می فرماید: و مشیهم التواضع: آنها متواضعانه راه می روند.

نه تنها در کوچه و بازار که خط مشی آنها در تمام امور زندگی و حتی در مطالعات فکری و خط سیر اندیشه ها توأم با تواضع است.

برنامه عملی پیشوایان اسلام سرمشق بسیار آموزنده ای برای هر مسلمان راستین در این زمینه است.

در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: هرگز اجازه نمی داد به هنگامی که سوار بود افرادی در رکاب او پیاده راه بروند، بلکه می فرمود: شما به فلان مکان بروید و من هم می آیم و در آنجا به هم می رسیم، حرکت کردن پیاده در کنار سواره سبب غرور سوار و ذلت پیاده می شود! و نیز می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر روی خاک می نشست، و غذای ساده همچون غذای بردگان می خورد، و از گوسفند شیر می دوشید، بر الاغ برهنه سوار می شد.

این گونه کارها را حتی در زمانی که به اوج قدرت رسید- مانند روز فتح مکه- انجام می داد، تا مردم گمان نکنند همین که به جائی رسیدند باد کبر و غرور در دماغ بیفکنند و از مردم کوچه و بازار و مستضعفان فاصله بگیرند و از حال توده های زحمت کش بیگانه شوند.

در حالات علی (علیه السلام) نیز می خوانیم که او برای خانه آب می آورد و گاه منزل را جارو می کرد.

و در تاریخ امام مجتبی (علیه السلام) می خوانیم که با داشتن مرکبهای متعدد، بیست مرتبه پیاده به خانه خدا مشرف شد و می فرمود: من برای تواضع در پیشگاه خدا این عمل را انجام می دهم.

آیه بعد به عنوان تاکیدی بر تمام احکامی که در مورد تحریم شرك و قتل نفس و زنا و فرزند کشی و تصرف در مال یتیمان و آزار پدر و مادر و مانند آن درآیات پیش

این می گوید: تمام اینها گناهش نزد پروردگارت منفور است (کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً).

از این تعبیر روشن می شود که بر خلاف گفته پیروان مکتب جبر، خدا هرگز اراده نکرده است گناهی از کسی سر بزند، چرا که اگر چنین چیزی را اراده کرده بود با کراهت و ناخشنودی که در این آیه روی آن تاکید شده است سازگار نبود.

و نیز ضمنا روشن می شود که تعبیر مکروه در لسان قرآن حتی در مورد بزرگترین گناهان نیز به کار می رود.(۱)

۲- رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِکُمْ إِنْ یَشَأْ یَرْحَمْکُمْ أَوْ إِنْ یَشَأْ یُعَذِّبْکُمْ وَ ما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ وَکِیلًا اسراء: ۵۴ پروردگار شما، از (نیات و اعمال و ماهیت) شما آگاهتر است؛ اگر بخواهد (و شایسته بداند)، شما را مشمول رحمت خود می سازد؛ و اگر بخواهد، مجازات می کند؛ و ما تو را بعنوان مأمور بر آنان نفرستاده ایم (که آنان را مجبور به ایمان کنی!)

۳- هُوَ أَعْلَمُ بِکُمْ إِذْ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ فَلا تُزَکُّوا أَنْفُسَکُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقی نجم: ۳۲ همانها که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می کنند، جز گناهان صغیره (که گاه آلوده آن می شوند)؛ آمرزش پروردگار تو گسترده است؛ او نسبت به شما از همه آگاهتر است از آن هنگام که شما را از زمین آفرید و در آن موقع که بصورت جنین هایی در شکم مادرانتان بودید؛ پس خودستایی نکنید، او پرهیزگاران را بهتر می شناسد!(۲)

۱- باتغییرات و اضافات از تفسیر نمونه ج: ۱۲ ص: ۱۲۲ ببعد.

۲- لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَفْرَحُونَ بِما أَتَوْا وَ یُحِبُّونَ أَنْ یُحْمَدُوا بِما لَمْ یَفْعَلُوا فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ آل عمران: ۱۸۸ گمان مبر آنها که از اعمال(زشت) خود خوشحال می شوند، و دوست دارند در برابر کار(نیکی) که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب(الهی) برکنارند!(بلکه) برای آنها، عذاب دردناکی است! أَلَمْ تَرَ إِلی الَّذِینَ یُزَکُّونَ أَنفُسهُم بَلِ اللَّهُ یُزَکی مَن یَشاءُ وَ لا یُظلَمُونَ فَتِیلًا نساء: ۵۱ آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب(خدا) به آنان داده شده،(با این حال)، به« جبت» و« طاغوت»[بت و بت پرستان] ایمان می آورند، و درباره کافران می گویند:« آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند»؟! رَّبُّکمْ أَعْلَمُ بِمَا فی نُفُوسِکمْ إِن تَکُونُوا صالِحِینَ فَإِنَّهُ کانَ لِلأَوَّابِینَ غَفُوراً اسراء: ۲۵ پروردگار شما از درون دلهایتان آگاهتر است؛(اگر لغزشی در این زمینه داشتید) هر گاه صالح باشید(و جبران کنید) او بازگشت کنندگان را می بخشد. أَ فَمَن زُیِّنَ لَهُ سوءُ عَمَلِهِ فَرَءَاهُ حَسناً فَإِنَّ اللَّهَ یُضِلُّ مَن یَشاءُ وَ یهْدِی مَن یَشاءُ فَلا تَذْهَب نَفْسک عَلَیهِمْ حَسراتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمُ بِمَا یَصنَعُونَ فاطر: ۸ آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند(همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست می یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند؛ پس جانت به خاطر شدّت تأسف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آنچه انجام می دهند داناست!

در این دوآیه مبارکه صراحتاً می فرماید: که من به ماهیت وجودی تو (ای بنی آدم) عالمم و میدانم که از چه آفریده شده ای و چه هستی، برای کدام موقعیت و ماهیت وجودت، می بالی و افتخار می کنی ای بشر!!!.

پس خودبرتر بینی ما ستّاری ارزش ندارد اوست که از ماهیت ما اطلاع دارد و ازواقعیت وجود ما باخبر است، چنانکه در روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است «الکبر رداءاللّه فمن تکبّر فقدنازع فی رادئه» تکبر قبای خداست هرکس تکبر کند باخدا در گرفتن قبای خدا منازعه نموده است!!.

یعنی خدا بی نیاز از همه چیز است در عالم وجود تنها خداوند است که حق تکبر دارد، کسی که برای هرچیزی محتاج است، از نفس کشیدنش گرفته تا خوردن و آشامیدنش، ازحرکاتش تا سکونش و. و. چگونه می تواند، ادعای کبر و نخوت داشته باشد!!.

متکبرین تاریخ بشریت چه شدند و کجارفتند، آنکه به آسمان رفت و به سوی خدا تیراندازی کرد (نمرود را می گویم) یا آسمانخراش یعنی (صرح) درست کرد که

به آسمان رفته و از خدای موسی علیه السلام باخبر شود (منظورم فرعون است) آن کس با چوب دستی اش به بوسه گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی لبهای نازنین حسینش میزد و باتکبر و نخوت می گفت:

لعبت هاشم فی الملک فلا***خبرجاء ولا وحی نزل

بنی هاشم برای ریاست بازی کرد (وادعای نبوت نمود) نه خبری از آسمان آمده و نه وحیی نازل شده است

وهزاران امثال اینها چه شدند و کجارفتند و آخرشان، به کجا انجامید، نه خبری ازآنها می آید و نه از جایشان سراغ می رسد.

عزیزان بهوش باشیم من نمیدانم از این منبر پائین خواهم آمد یاشما از جایتان برمی خیزید یک لحظه بعد را نمی دانیم چه پیش خواهد آمد، پس باچه قدرتی و باکدام نیرو من من گفته به خود می بالیم به قول امیرمؤمنان: علیه السلام (انسان که اولش نطفه بی ارزش و آخرش جیفه بیمقدار و میان این دو حمال قازورات است) به چه چیزش می نازد و تکبر می کند!.

افراد متکبر و مغرور غالبا به هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم به زمین می کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند، گردن به آسمان می کشند تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند! ولی قرآن می گوید: آیا تو اگر پای خود را به زمین بکوبی هرگز می توانی زمین را بشکافی یا ذره ناچیزی هستی بر روی این کره عظیم خاکی.

همانند مورچه ای که بر صخره بسیار عظیمی حرکت می کند و پای خود را بر آن صخره می کوبد و صخره بر حماقت و کمی ظرفیتش میخندد.

آیا تو می توانی- هر قدر گردن خود را برفرازی- هم طراز کوهها شوی یا اینکه حد اکثر می توانی چند سانتیمتر قامت خود را بلندتر نشان دهی در حالی که حتی عظمت بلندترین قله های کوههای زمین در برابر این کره، چیز قابل ذکری نیست، و خود زمین ذره بی مقداری است در مجموعه جهان هستی.

پس این چه کبر و غروری است که تو داری؟!.

۴- وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً ... فرقان: ۶۳ بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبّر بر زمین راه می رونـد؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)؛

یکی از نشانه های بندگان خاص خدا تواضع است، تواضعی که بر روح آنها حکومت می کند و حتی در راه رفتن آنها نمایان است، تواضعی که آنها را بر تسلیم در برابر حق وامی دارد، ولی گاه ممکن است بعضی تواضع را با ضعف و ناتوانی و سستی و تنبلی اشتباه کنند که این طرز فکر خطرناکی است.

در مورد تواضع و فروتنی نیز از علی علیه السلام می خوانیم: زینه الشریف التواضع: آرایش انسانهای شرافتمند، فروتنی است.

و بالاخره در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: التواضع اصل کل خیر نفیس، و مرتبه رفیعه، و لو کان للتواضع لغه یفهمها الخلق لنطق عن حقایق ما فی مخفیات العواقب ... و من تواضع لله شرّفه الله علی کثیر من عباده ... و لیس لله عز و جل عباده یقبلها و یرضاها الا و بابها التواضع: فروتنی ریشه هر خیر و سعادتی است، تواضع مقام والائی است، و اگر برای فروتنی زبان و لغتی بود که مردم می فهمیدند بسیاری از اسرار نهانی و عاقبت کارها را بیان می کرد ... کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بر بسیاری از بندگانش برتری می بخشد ... هیچ عبادتی نیست که مقبول درگاه خدا و موجب رضای او باشد مگر اینکه راه ورود آن فروتنی است.(۱)

تواضع در راه رفتن به این نیست که سست و بی رمق گام بردارند، بلکه در عین تواضع گامهائی محکم و حاکی از جدیت و قدرت بردارند.

در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که یکی از اصحاب می گوید: ما رأیت احدا اسرع فی مشیته من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کأنّما الارض تطوی له و انا لنجهد انفسنا و انه

۱- تفسیر نمونه ج: ۱۷ ص: ۵۵ ببعد.

لغیر مکترث: من کسی را سریعتر در راه رفتن از پیامبر ندیدم، گوئی زمین زیر پای او جمع می شد، و ما به زحمت می توانستیم به او برسیم و او اهمیتی نمی داد.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیرآیه الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً فرمود: و الرجل یمشی بسجیته التی جبل علیها، لا یتکلف و لا یتبختر: منظور این است که مرد به حال طبیعی خودش راه برود و تکلف و تکبر در آن نداشته باشد.

در حدیث دیگری در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده: قد کان یتکفا فی مشیه کانما یمشی فی صبب: هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم راه می رفت در عین اینکه عجولانه نبود با سرعت گام برمی داشت گوئی از یک سرازیری پائین می رفت.

به هر حال همان گونه که گفتیم: کیفیت راه رفتن به تنهائی مطرح نیست، بلکه دریچه ای است برای پی بردن به وضع روحیات یک انسان، و در حقیقت آیه اشاره ای به نفوذ روح تواضع و فروتنی در جان و روح عباد الرحمان می کند.(۱)

۵- وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ لقمان: ۱۹ (پسرم!) با بی اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد، ودر راه رفتنت میانه رو باش.

لقمان در نصیحت فرزندش به مسائل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشتن پرداخته نخست تواضع و فروتنی و خوشروئی را توصیه کرده می گوید: با بی اعتنائی از مردم روی مگردان (وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ). و مغرورانه بر روی زمین راه مرو (وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً) چرا که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی دارد (إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ).

تصعر از ماده صعر در اصل یکنوع بیماری است که به شتر دست می دهد و گردن

۱- تفسیر نمونه ج: ۱۵ ص: ۱۵۳ ببعد.

خود را کج می کند.

مرح (بر وزن فرح) به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است.

مختال از ماده خیال، و خیلاء به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می بیند.

فخور از ماده فخر به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می کند

(تفاوت مختال و فخور در این است که اولی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی است، و دومی به اعمال کبر آمیز خارجی است).

و به این ترتیب لقمان حکیم در اینجا از دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می کند: یکی تکبر و بی اعتنائی، و دیگر غرور و خودپسندی است که هر دو در این جهت مشترکند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خود برتر بینی فرو می برند، و رابطه او را از دیگران قطع می کنند.

مخصوصا با توجه به ریشه لغوی صعر روشن می شود که این گونه صفات یکنوع بیماری روانی و اخلاقی است، یکنوع انحراف در تشخیص و تفکر است، و گر نه یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار اینگونه پندارها و تخیلات نمی شود.

ناگفته پیدا است که منظور لقمان، تنها مساله روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه منظور مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است اما از آنجا که این گونه صفات قبل از هر چیز خود را در حرکات عادی و روزانه نشان می دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است.

درآیه بعد دو برنامه دیگر اخلاقی را که جنبه اثباتی دارد- در برابر دو برنامه گذشته که جنبه نفی داشت- بیان کرده می گوید: پسرم! در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن

(وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ).

و در سخن گفتنت نیز رعایت اعتدال نما و از صدای خود بکاه و فریاد مزن

(وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ).

چرا که زشت ترین صداها صدای خران است! (إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ) در این دوآیه از دو صفت، نهی، و به دو صفت، امر شده: نهی از خود برتر بینی، و خودپسندی، که یکی سبب می شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند، و دیگری سبب می شود که انسان خود را در حد کمال پندارد، و در نتیجه درهای تکامل را بروی خود ببندد هر چند خود را با دیگری مقایسه نکند.

گر چه این دو صفت غالبا توأمند، و ریشه مشترک دارند ولی گاه از هم جدا می شوند

و امر به رعایت اعتدال در عمل و سخن، زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است.

و براستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق و خوشبخت و پیروزی است، در میان مردم محبوب، و در پیشگاه خدا عزیز است.

قابل توجه اینکه ممکن است در محیط زندگی ما صداهائی ناراحت کننده تر از صدای خران باشد (مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر که انسان به هنگام شنیدنش احساس می کند، گوشت اندامش فرو می ریزد!) ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد.

بعلاوه ناراحت کننده بودن با زشت تر بودن فرق دارد، آنچه به راستی از صداهای معمولی که انسان می شنود از همه زشتتر است همان صدای الاغ می باشد، که نعره ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است.

نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن، بلکه گاه به جهت بی دلیل بودن، چرا که به گفته بعضی از مفسران صدای حیوانات دیگر غالبا به واسطه نیازی است، اما این حیوان گاهی بی جهت و بدون هیچگونه نیاز و بی هیچ مقدمه فریاد را وقت و بی وقت سر می دهد! و شاید به همین دلیل است که در بعضی از روایات نقل شده که هر گاه صدای الاغ بلند می شود شیطانی را دیده است.

بعضـی گفته انـد فریاد هر حیوانی تسبیـح خدا است جز صدای الاغ! به هر حال از همه این سـخنها که بگذریم زشت بودن این صدا از میان صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

و اگر می بینیم در بعضـی از روایات که از امام صادق علیه السلام نقل شده این آیه به عطسه ای که با صوت بلند ادا می شود، و یا داد و فریاد به هنگام سخن گفتن تفسیر گردیده در حقیقت بیان مصداق روشنی از آن است.

درست است که راه رفتن مساله ساده ای است، اما همین مساله ساده می توانـد بیانگر حالات درونی و اخلاقی و احیانا نشانه شخصیت انسان بوده باشد، چرا که قبلا گفتیم روحیات و خلقیات انسان در لابلای همه اعمال او منعکس می شود و گاه یک عمل کوچک حاکی از یک روحیه ریشه دار است.

و از آنجا که اسلام تمام ابعاد زندگی را مورد توجه قرار داده در این زمینه نیز چیزی را فروگزار نکرده است.

در حـدیثی از رسولخـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم می خوانیم: من مشـی علی الارض اختیالا لعنه الارض، و من تحتها، و من فوقهـا!: کسـی که از روی غرور و تکبر، روی زمین راه رود زمین، و کسـانی که در زیر زمین خفته انـد، و آنهـا که روی زمین هستند، همه او را لعنت می کنند!.

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم می خوانیم: نهی ان یختال الرجل فی مشـیه و قال من لبس ثوبا فاختال فیه خسف الله به من شفیر جهنم و کان قرین قارون لانه اول من اختال! پیامبر از راه رفتن مغرورانه و متکبرانه نهی کرد و فرمود: کسـی که لباسی بپوشد و با آن کبر بورزد، خداوند او را در کنار دوزخ به قعر زمین می فرستد و همنشین قارون خواهد بود، چرا که او نخستین کسی بود که غرور و کبر را بنیاد نهاد.

و نیز از امـام صادق علیه السـلام می خوانیم که فرمود: خداونـد ایمان را بر جوارح و اعضای انسان واجب کرده و در میان آنها تقسیم نموده است: از جمله بر پاهای انسان واجب کرده است که به سوی معصیت و گناه نرود، و در راه رضای خدا گام بر

دارد.

و لذا قرآن فرموده است: در زمین متکبرانه راه مرو ... و نیز فرموده: اعتدال را در راه رفتن رعایت کن.

در روایت دیگر این ماجرا از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که از کوچه ای عبور می فرمود: دیوانه ای را مشاهده کرد که مردم اطراف او را گرفته اند و به او نگاه می کنند فرمود: علی ما اجتمع هؤلاء: اینها برای چه اجتماع کرده اند عرض کردند: علی المجنون یصرع: در برابر دیوانه ای که دچار صرع و حمله های عصبی شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاهی به آنها کرد و فرمود: ما هذا بمجنون الا اخبرکم بمجنون حق المجنون: این دیوانه نیست، می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟! عرض کردند آری ای رسولخدا.

فرمود: ان المجنون: المتبختر فی مشیه، الناظر فی عطفیه، المحرک جنبیه بمنکبیه فذالک المجنون و هذا المبتلی: دیوانه واقعی کسی است که متکبرانه گام بر می دارد، دائما به پهلوهای خود نگاه می کند، پهلوهای خود را به همراه شانه ها تکان می دهد (و کبر و غرور از تمام وجود او می بارد).

این دیوانه واقعی است اما آنکه دیدید بیمار است!

سرعه المشی تذهب ببهاءالمؤمن. باسرعت راه رفتن، ارزش (و وقار) مؤمن را می برد.

مجلس ۵۶ آداب سخن گفتن و آداب معاشرت

در اندرزهای لقمان اشاره ای به آداب سخن گفتن شده است، و در اسلام باب وسیعی برای این مساله گشوده شده، از جمله اینکه: تا سخن گفتن ضرورتی نداشته باشد سکوت از آن بهتر است.

چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: السکوت راحه للعقل: سکوت مایه آرامش فکر است.

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) آمده است من علامات الفقه: العلم و الحلم و الصمت، ان الصمت باب من ابواب الحکمه: از نشانه های فهم و عقل، داشتن آگاهی و بردباری و سکوت است، سکوت دری از درهای حکمت است.

ولی در روایات دیگر تاکید شده است، در مواردی که سخن گفتن لازم است مؤمن باید هرگز سکوت نکند پیامبران به سخن گفتن دعوت شدند نه به سکوت، وسیله رسیدن به بهشت و رهائی از دوزخ، سخن گفتن به موقع است.

و اما در مورد معاشرت با مردم آنقدر که در روایات اسلامی وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهلبیت (علیهم السلام) به مساله تواضع و حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترک خشونت در معاشرت، اهمیت داده شده است به کمتر چیزی اهمیت داده شده.

در قرآن کریم نصایح لقمان را، بیان فرموده است که واقعاً برای هر آدمی دانستن و عمل کردن و بکار بستن آنها، ضرورت دارد و تعدادی از آن وصایا را در مجلس قبل، به عرض عزیزان رساندم.

حال لازم می بینم این شخصیت بزرگوار را کمی بشناسیم و به گفته هایش ارج نهیم.

لقمان کهِ بود؟

نـام لقمـان در دوآیه از قرآن در سوره لقمـان آمـده است، در قرآن دلیـل صـریحی بر اینکه او پیامبر بوده است یا تنها یک فرد حکیم، وجود ندارد، ولی لحن قرآن در مورد لقمان، نشان می دهد که او پیامبر نبود، زیرا در مورد پیامبران سـخن از رسالت و دعوت به سوی توحیـد و مبـارزه بـا شـرک و انحرافـات محیـط و عـدم مطـالبه اجر و پاداش و نیز بشارت و انـذار در برابر امتها معمولاـ دیـده می شـود، در حـالی که در مـورد لقمـان هیچیـک از این مسائـل ذکر نشـده و تنهـا انـدرزهای او که به صـورت خصوصـی که با فرزنـدش بیان شـده- هر چنـد محتوای آن جنبه عمومی دارد- آمـده است، و این گواه بر این است که او تنها یک مرد حکیم بوده است.

در حدیثی که از پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله و سلم نیز نقل شده چنین می خوانیم: حقا اقول لم یکن لقمان نبیّاً، و لکن کـان عبـدا کثیر التفکر، حسن الیقین، احب الله فـاحبه و منّ علیه بـالحکمه ... به حق می گویم که لقمـان پیـامبر نبود، ولی بنـده ای بـود که بسیار فکر می کرد، ایمـان و یقینش عـالی بـود، خـدا را دوست می داشت، و خـدا نیز او را دوست داشت، و نعمت حکمت بر او ارزانی فرمود ....

در بعضـی از تواریـخ آمده است که لقمان غلامی سـیاه از مردم سودان مصـر بود، و با وجود چهره نازیبا، دلی روشن و روحی مصـفا داشت، او از همـان آغـاز به راستی سـخن می گفت، و امـانت را به خیـانت نمی آلود، و در اموری که مربوط به او نبود دخالت نمی کرد.

بعضـی از مفسـران احتمـال نبوت او را داده انـد ولی چنـانکه گفتیم هیـچ دلیلی بر آن نیست، بلکه شواهـد روشـنی بر ضـد آن داریم.

در بعضی از روایات آمده است که شخصی به لقمان گفت: مگر تو با ما شبانی

نمی کردی؟ در پاسخ گفت: آری چنین است.

سؤال کننده پرسید: پس از کجا این همه علم و حکمت نصیب تو شد؟ در پاسخ گفت: قدر الله، و اداء الامانه و صدق الحدیث و الصمت عما لا یعنینی: این به خواست خدا بود، و اداء امانت کردن، و راستگوئی و سکوت در برابر آنچه به من مربوط نبود.

در ذیل روایتی نیز چنین آمده است: روزی لقمان در وسط روز برای استراحت خوابیده بود، ناگهان ندائی شنید که ای لقمان! آیا می خواهی خداوند تو را خلیفه در زمین قرار دهد که در میان مردم به حق قضاوت کنی؟ لقمان در پاسخ آن ندا گفت: اگر پروردگارم مرا مخیر کند، راه عافیت را می پذیرم و تن به این آزمون بزرگ نمی دهم! ولی اگر فرمان دهد فرمانش را به جان پذیرا می شوم، زیرا می دانم اگر چنین مسؤلیتی بر دوش من بگذارد حتما مرا کمک می کند و از لغزشها نگه می دارد.

فرشتگان- در حالی که آنها را نمی دید- گفتند: ای لقمان برای چه؟ گفت: برای اینکه داوری در میان مردم سخت ترین منزلگاهها، و مهمترین مراحل است، و امواج ظلم و ستم از هر سو متوجه آن است، اگر خدا انسان را حفظ کند شایسته نجات است و اگر راه خطا برود از راه بهشت منحرف شده است کسی که در دنیا سر بزیر و در آخرت سربلند باشد بهتر از کسی است که در دنیا سربلند و در آخرت سربزیر باشد، و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند به دنیا نخواهد رسید و آخرت را نیز از دست خواهد داد!

فرشتگان از منطق جالب لقمان در شگفتی فرو رفتند، لقمان این سخن را گفت و به خواب فرو رفت، و خداوند نور حکمت در دل او افکند، هنگامی که بیدار شد زبان به حکمت گشود! ....

گوشه ای از حکمت لقمان

بعضی از مفسران در تفسیر سوره لقمان به تناسب اندرزهای لقمان که درآیات این سوره منعکس است قسمتهائی از سخنان حکمت آمیز این مرد الهی را بازگو

کرده اند که ما فشرده ای از آن را در اینجا به شما عرضه می دارم:

۱- لقمان به فرزندش چنین می گفت: یا بنی! ان الدنیا بحر عمیق، و قد هلک فیها عالم کثیر، فاجعل سفینتک فیها الایمان بالله، و اجعل شراعها التوکل علی الله، و اجعل زادک فیها تقوی الله، فان نجوت فبرحمه الله و ان هلکت فبذنوبک!: پسرم! دنیا دریای ژرف و عمیقی است که خلق بسیاری در آن غرق شده اند، تو کشتی خود را در این دریا ایمان به خدا قرار ده، بادبان آن را توکل بر خدا، زاد و توشه ات را در آن تقوای الهی، اگر از این دریا رهائی یابی به برکت رحمت خدا است، و اگر هلاک شوی به خاطر گناهان تو است.

همین مطلب در کتاب کافی، ضمن سخنان امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم به صورت کاملتری از لقمان حکیم نقل شده است: یا بنی ان الدنیا بحر عمیق، قد غرق فیها عالم کثیر، فلتکن سفینتک فیها تقوی الله، و حشوها الایمان، و شراعها التوکل، و قیمها العقل، و دلیلها العلم، و سکانها الصبر: پسرم دنیا دریای عمیقی است که گروه بسیاری در آن غرق شدند، کشتی تو در این دریا باید تقوای الهی باشد، و زاد و توشه ات ایمان، و بادبان این کشتی توکل، و ناخدای آن عقل، و راهنمای آن علم، و سکان آن صبر است.

۲- در گفتار دیگری به فرزندش در آداب مسافرت چنین می گوید: پسرم! هنگامی که مسافرت می کنی، اسلحه و لباس و خیمه و وسیله نوشیدن آب، و وسائل دوختن و داروهای ضروری را که هم خود، و هم همراهانت از آن استفاده می توانید بکنید بردار، و با همسفران در همه چیز جز در معصیت الهی همراهی کن پسرم! هنگامی که با جمعی مسافرت کردی در کارهایت با آنها مشورت کن. در صورت آنها تبسم نما.

در مورد زاد و توشه ای که داری سخاوتمند باش. هنگامی که تو را صدا زنند پاسخ گو و اگر از تو کمک بخواهند آنها را یاری کن.

تا می توانی سکوت اختیار کن. نماز بسیار بخوان. در مرکب و آب و غذا که

داری سخاوتمند باش. اگر از تو گواهی به حق بطلبند گواهی ده.

اگر از تو مشورتی بخواهند برای به دست آوردن نظر صائب کوشش کن و بدون اندیشه و تامل کافی پاسخ مگو، و تمام نیروی تفکرت را برای جواب مشورت به کار گیر که هر کس در پاسخ مشورت خالصترین نظر خود را اظهار نکند، خداوند نعمت تشخیص و اندیشه را از او می گیرد.

هنگامی که ببینی همراهان تو راه می روند، و تلاش می کنند، با آنها به

تلاش بر خیز. دستور کسی را که از تو بزرگتر است بشنو.

اگر از تو تقاضای مشروعی دارند همیشه جواب مثبت بده، و هرگز نه نگوی، زیرا گفتن نه، نشانه عجز و ناتوانی و سبب ملامت است ... هرگز نماز را از اول وقت تاخیر نینداز، و این دین خود را فورا ادا کن.

با جماعت نماز بگذار، هر چند در سخت ترین حالات باشید ... اگر می توانی از هر غذائی می خواهی بخوری قبلا مقداری از آن را در راه خدا انفاق کن.

کتاب الهی را تلاوت کن، و ذکر خدا را فراموش منما.

۳- این داستان نیز از لقمان معروف است، در آن هنگام که به صورت برده ای برای آقایش کار می کرد، روزی به او گفت: گوسفندی برای من ذبح کن و دو عضو که بهترین اعضای آنست برای من بیاور.

او گوسفندی را ذبح کرد و زبان و دل آن را برای وی آورد.

چند روز دیگر همین دستور را به او داد منتها گفت، دو عضو که بدترین اعضای آن است برای من بیاور لقمان بار دیگر گوسفندی را ذبح کرد و همان زبان و دل را برای او آورد، او تعجب کرد و از این ماجرا سؤال کرد، لقمان در پاسخ گفت: قلب و زبان اگر پاک باشند از هر چیز بهترند و اگر ناپاک شوند از همه چیز خبیثتر و بدترا!.

این گفتار را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم.

فرمود: به خدا سوگند، حکمتی که به لقمان از سوی پروردگار عنایت شده بود، به خاطر نسبت و مال و جمال و جسم او نبود بلکه او مردی بود که در انجام فرمان

خدا قوی و نیرومند بود، از گناه و شبهات اجتناب می کرد، ساکت و خاموش بود با دقت می نگریست بسیار فکر می کرد، تیزبین بود، و هرگز در (آغاز) روز نخوابید و در مجالس (به رسم مستکبران) تکیه نمی کرد، و رعایت آداب را کاملاً می نمود، آب دهن نمی افکند، با چیزی بازی نمی کرد، و هرگز در حال نامناسبی دیده نشد ...

هیچگاه دو نفر را در حال نزاع ندید مگر اینکه آنها را با هم صلح داد، و اگر سخن خوبی از کسی می شنید حتما ماخذ آن سخن و تفسیر آن را سؤال می کرد، با فقیهان و عالمان بسیار نشست و برخاست داشت ... به سراغ علومی می رفت که بتواند به وسیله آن بر هوای نفس چیره شود، نفس خود را با نیروی فکر و اندیشه و عبرت مداوا می نمود، و تنها به سراغ کاری می رفت که به سود (دین یا دنیای) او بود، در اموری که به او ارتباط نداشت هرگز دخالت نمی کرد، و از این رو خداوند حکمت را به او ارزانی داشت.(۱)

از مواعظ لقمان به پسرش در قرآن کریم در سوره لقمان چنین آمده است

۱۶- پسرم! اگر باندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها و زمین قرار گیرد خداوند آنرا (در قیامت برای حساب) می آورد، خداوند دقیق و آگاه است.

۱۷- پسرم! نماز را بر پا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصائبی که به تو می رسد با استقامت و شکیبا باش که این از کارهای مهم و اساسی است.

۱۸- (پسرم!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

۱۹- (پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزن) که زشت ترین صداها صدای خران است.

۱- با تغییر و اضافات و تنظیماتی از تفسیر نمونه ج: ۱۷ ص: ۴۵ بعد.

همچون کوه بایست و با مردم خوشرفتاری کن!

نخستین انـدرز لقمان پیرامون مساله توحیـد و مبارزه با شـرک بود، دومین اندرز او در باره حساب اعمال و معاد است که حلقه مبدء و معاد را تکمیل می کند.

می گوید: پسـرم! اگر اعمال نیک و بد، حتی به اندازه سـنگینی خردلی باشد، در درون صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا درون زمین جای گیرد، خـدا آن را در دادگاه قیامت حاضـر می کنـد، و حساب آن را می رسـد چرا که خداونـد دقیق و آگاه است (یـا بُنَیَّ إِنَّهـا إِنْ تَـکُ مِثْقـالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَهٍ أَوْ فِی السَّمـاواتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ).

خردل گیاهی است که دارای دانه های سیاه بسیار کوچکی است که در کوچکی و حقارت ضرب المثل می باشد.

اشـاره به اینکه اعمـال نیک و بـد هر قـدر کوچک و کم ارزش، و هر قـدر مخفی و پنهان باشـد، هماننـد خردلی که در درون سنگی در اعماق زمین، یا در گوشه ای از آسمانها مخفی باشد، خداوند لطیف و خبیر که از تمام موجودات کوچک و بزرگ و صـغیر و کبیر در سراسـر عالم هستی آگاه است آن را برای حساب، و پاداش و کیفر حاضر می کند، و چیزی در این دستگاه گم نمی شود! ضمیر در انها به حسنات و سیئات و اعمال نیک و بد باز می گردد.

توجه به این آگـاهی پروردگـار از اعمـال انسان، و محفوظ مانـدن همه نیکیها و بـدیها در کتاب علم پروردگار و نابود نشـدن چیزی در این عالم هستی، خمیرمایه همه اصـلاحات فردی و اجتماعی است و نیروی محرک قوی به سوی خیرات و باز دارنده مؤثر از شرور و بدیها است.

ذکر سماوات و ارض بعد از بیان صخره در حقیقت از قبیل ذکر عام بعد از خاص است.

در حدیثی که در اصول کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده می خوانیم: اتقوا المحقرات

من الذنوب، فان لها طالبا، يقول احدكم اذنب و استغفر، ان الله عز و جل يقول نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْ ءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ، و قال عز و جل: إِنَّها إِنْ تَكُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّماواتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ: از گناهان کوچک بپرهیزید چرا که سرانجام کسی از آن باز خواست می کند، گاهی بعضی از شما می گویند ما گناه می کنیم و به دنبال آن استغفار می نمائیم، در حالی که خداوند عز و جل می گوید: ما تمام آنچه آنها از پیش فرستاده اند و همچنین آثارشان را، و همه چیز را در لوح محفوظ احصا کرده ایم، و نیز فرموده: اگر اعمال نیک و بد حتی به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد در دل صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا اندرون زمین، خدا آن را حاضر می کند چرا که خداوند لطیف و خبیر است.

بعد از تحکیم پایه های مبدء و معاد که اساس همه اعتقادات مکتبی است به مهمترین اعمال یعنی مساله نماز پرداخته، می گوید: پسرم نماز را بر پا دار (یا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلاةَ).

چرا که نماز مهمترین پیوند تو با خالق است، نماز قلب تو را بیدار و روح تو را مصفی، و زندگی تو را روشن می سازد.

آثار گناه را از جانت می شوید، نور ایمان را در سرای قلبت پرتوافکن می دارد، و تو را از فحشاء و منکرات باز می دارد.

بعد از برنامه نماز به مهمترین دستور اجتماعی یعنی امر به معروف و نهی از منکر پرداخته می گوید: مردم را به نیکیها و معروف دعوت کن و از منکرات و زشتیها باز دار (وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

و بعد از این سه دستور مهم عملی به مساله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به تن است، پرداخته می گوید: در برابر مصائب و مشکلاتی که بر تو وارد می شود، صابر و شکیبا باش که این از وظائف حتمی و کارهای اساسی هر انسانی است (وَ اصْبِرْ عَلى ما أَصابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ).

مسلم است که در همه کارهای اجتماعی مخصوصا در برنامه امر به معروف و نهی از منکر، مشکلات فراوانی وجود دارد، و سود پرستان سلطه جو، و گنهکاران آلوده و خودخواه، به آسانی تسلیم نمی شوند، و حتی در مقام اذیت و آزار، و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر بر می آیند که بدون صبر و استقامت و شکیبائی هرگز نمی توان بر این مشکلات پیروز شد.

عزم به معنی اراده محکم است و تعبیر به عزم الامور در اینجا یا به معنی کارهائی است که دستور مؤکد از سوی پروردگار به آن داده شده است و یا کارهائی که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد، و هر کدام از این دو معنی باشد اشاره به اهمیت آنست.

تعبیر ذلک اشاره به صبر و شکیبائی است و این احتمال نیز وجود دارد که به همه اموری که درآیه مورد بحث ذکر شده، از جمله نماز و امر به معروف و نهی

از منکر، باز گردد، ولی در بعضی دیگر ازآیات قرآن این تعبیر بعد از مساله صبر مطرح شده که احتمال اول را تقویت می کند.(۱)

۱- تفسیر نمونه ج: ۱۷ ص: ۴۹ ببعد.

منابع و مصادر بی واسطه و با واسطه این کتاب

۱- قرآن کریم:

۲- نهج البلاغه:

۳- صحیفه سجادیه.

«آ»

۴- آخرین امید: داوود الهامی.

۵- آداب النفوس: طبری.

۶- آینده ای بهتر در پرتو انفاق، حسین واعظی نژاد

«ا»

۷- ابصار العین، فی انصار الحسین (علیه السلام)»: الشیخ محمد بن طاهر السماوی.

۸- اثبات الهداه: شیخ حرالعاملی.

۹- احقاق الحق: قاضی نوراللّه شوشتری.

۱۰- اخبارالمهدی: ابونعیم.

۱۱- اخبار، غیبی، امام، علی، شهادت عمروبن حمق.

۱۲- اخبار برمکیان: سید صادق سجادی،

۱۳- اخبار برامکه: ناشناس.

۱۴- اختیار معرفه الرجال شیخ طوسی محمد بن حسن طوسی، م ۴۶۰ نشر جامعه مشهد.

۱۵- از هجرت تا رحلت سید علی اکبر قرشی.

۱۶- اسباب النزول: ابو الحسن واحدی نیشابوری.

۱۷- اسلام فراتر از زمان. محمد امینی گلستانی.

۱۸- اسلام و علم جدید عبد الرزاق نوفل ترجمه حسین وجدانی

۱۹- أسد الغابه فی معرفه الصحابه: عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکرم شیبانی معروف به ابن اثیر،

م ۶۳۰ ق مکتبه اسلامیه.

۲۰- اصحاب امیرالمومنین صلی الله علیه و سلم علیه السلام».

۲۱- اصول کافی: محمد بن یعقوب کلینی.

۲۲- اطیب البیان فی تفسیرالقرآن، طیب، سید عبدالحسین؛ تهران، نشر اسلام، ۱۳۷۸ ش، چاپ دوم، ج ۱۴، ص ۲۳۲.

۲۳- اعجاز اسلام در پیشگویی علوم جدید.

۲۴- اعلام القرآن، شبستری، عبدالحسین،

۲۵- أعلام الدین فی صفات المؤمنین: حسن بن ابی الحسن دیلمی مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاءالتراث قم ۱۴۰۸ ق

۲۶- اعلام القرآن، شبستری، عبدالحسین، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹، چاپ اول،

۲۷- اعلام الوری بأعلام الهدی: ابی علی فضل بن حسن طبرسی نشر دارالمعرفه للطباعه والنشر- بیروت ۱۳۹۹ ق

۲۸- أعلام النّساء: عمر رضا کحّاله.

۲۹- أعیان الشّیعه: السید محسن الأمین العاملی (و ۱۳۷۱ ق).

۳۰- اقبال الأعمال: سید بن طاووس.

۳۱- امام علی بن ابیطالب احمد رحمانی همدانی

۳۲- امالی ابوعلی قالی.

۳۳- امامت و امامان علیهم السلام، امینی، ابراهیم،

۳۴- انجیل مرقس:

۳۵- أنصار الحسین (ع) لسماحه الشیخ محمد مهدی شمس الدین (قدس سره).

۳۶- الدمعه الساکبه.

۳۷- انسابُ الاشراف بلاذری.

۳۸- أنصار الحسین (علیه السلام) لسماحه الشیخ محمد مهدی شمس الدین (قدس سره).

۳۹- أمالی شیخ ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، م ۴۶۰ منشورات المکتبه الأهلیه- بغداد ۱۳۸۴ ق

۴۰- إكمال الدين: شيخ صدوق.

۴۱- ايران بعد از اسلام، عبدالحسين زرين كوب.

۴۲- ايضاح الفوائد:

۴۳- العبر (تاريخ) عبدالرحمن ابن خلدون،، ج ۲، ص ۳۱۵.

۴۴- الآثار الباقيه عن القرون الخاليه دايرهالمعارف بزرگ اسلامى

۴۵- الأبيات فى جد

۴۶- الأحاديث الغيبيه: مؤسّسه المعارف الاسلاميّه.

۴۷- الإحتجاج: احمد بن على بن ابى طالب طبرسى (و ۵۸۸ ق).

۴۸- الأحكام:

۴۹- الإختصاص: شيخ ابى عبدالله محمدبن محمد بن نعمان العكبرى البغدادى المفيد الملقب بالشيخ المفيدمتوفاى ۴۱۳ ق منشورات جماعه المدرسين قم.

۵۰- الأخلاق:

۵۱- الاخبارالطوال، ص ۳۴۱

۵۲- الارشاد: شيخ مفيد قم، مكتبه بصيرتى.

۵۳- الإستيعاب فى معرفه الأصحاب: ابن عبدالبر قرطبى مالكى متوفاى ۴۶۳ ق نشر دار نهضه مصر للطبع والنشر قاهره.

۵۴- الإصابه فى تمييزالصحابه: شهاب الدين ابى فضل احمد بن على ابن حجر عسقلانى شافعى متوفاى ۸۵۲ ق نشر دار احياء التراث العربى- بيروت

۵۵- الاغانى: ابى الفرج اصفهانى متوفاى ۳۵۶ ق نشر دار احياء التراث العربى بيروت

۵۶- الاقتصاد:

۵۷- الامالى: للطوسى.

۵۸- الامالی ابوعلی قالی، ۱/ ۱۴۲

۵۹- الامامه والتبصره.

۶۰- البدایه و النهایه: ابی الفداء ابن کثیر م ۷۷۴ ق دارالفکر- بیروت ۱۴۰۲ ق

۶۱- الثوره العراقیه و رساله الاسلام، شماره، سال.

۶۲- التبیان فی تفسیرالقرآن، شیخ طوسی، محمدبن حسن؛ بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۶۳- التّحصین لإبن فهدالحلّی:

۶۴- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، مصطفوی، حسن؛ تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش،

۶۵- الترغیب والترهیب: طبرانی.

۶۶- التّرغیب و التّرهیب من احادیث الشریف: زکی الدین عبدالعظیم منذری متوفای سال ۶۵۶ قمری نشر دار الاحیاءالتراث العربی- بیروت- ۱۳۸۸ ق

۶۷- التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح: شوکانی.

۶۸- التهذیب الکمال فی اسماء الرجال،.

۶۹- التهذیب: شیخ طوسی.

۷۰- التهذیب و التهذیب،

۷۱- التّنبیه و الاشراف.

۷۲- الثّقات: محمد بن حبان بن احمد بن ابی حاتم تمیمی البستی (و ۳۵۴ ق).

۷۳- الجعفریات

۷۴- الجمل یا النصره فی حرب البصره: شیخ مفید.

۷۵- الحاوی علی الفتاوی: جلال الدین سیوطی. (م ۹۱۱ ه. ق) چاپ مصر سال ۱۹۵۹ میلادی.

۷۶- الحقایق فی حدیث الخلایق. شیخ الشهید الفقیه احمد الثانی.

۷۷- الخصال: شیخ ابی جعفر بن بابویه صدوق منشورات جماعه المدرسین قم ۱۴۰۳ ق

۷۸- الدرّالمنثور: فی التفسیر بالمأثور: جلال الدین سیوطی نشر دارالفکر- بیروت- ۱۴۰۳ ق

۷۹- الدمعه الساکبه ۴: ۲۷۶،

۸۰- الرسائل العشر: شیخ طوسی.

۸۱- الزیاره،

۸۲- الشافی: سیّد مرتضی.

۸۳- الصحیح من سیره النبی الاعظم:

۸۴- الصراط المستقیم: علیّ بن یونس العاملی.

۸۵- الطّرائف فی معرفه مذاهب الطوائف: رضی الدین ابی القاسم علی بن طاوس مطبعهالخیام قم ۱۴۰۰ ق

۸۶- الطبقات الکبری:. ابن سعد.

۸۷- العرف الوردی فی أخبارالمهدی» جلال الدین سیوطی. (م ۹۱۱ ه. ق) چاپ مصر سال ۱۹۵۹

۸۸- العزله لأبی سلیمان الخطّابی.

۸۹- الغدیر: علامه امینی.

۹۰- الغیبه للشّیخ طوسی:

۹۱- الفتاوی: ابن تیمیه.

۹۲- الفتوح: ابن أعثم.

۹۳- الفردوس الاعلی: للدیلمی

۹۴- القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر: ابن حجر هیثمی،

۹۵- الکامل فی التّاریخ: ابن أثیرشیبانی نشر دارصادر و دار بیروت ۱۳۸۵ ق

۹۶- اللهوف: سیدابن طاووس.

۹۷- المجالس السنیه ۳/ ۸۶

۹۸- المحاسن: احمدبن عبداللّه برقی.

۹۹- المحبر.

۱۰۰- المحجهالبیضاء فی تهذیب الإحیاء: مولی محسن فیض کاشانی م ۱۰۹۱ نشرمؤسسه اعلمی للمطبوعات- بیروت- ۱۴۰۳ ق

۱۰۱- المحجّه فیما نزل فی القائم الحجّه:

۱۰۲- المستصفی: غزالی.

۱۰۳- المعجم الأوسط: طبرانی م ۳۶۰ ق نشر مکتبه المعارف- الریاض ۱۴۰۵ ق-.

۱۰۴- المعرفه و التاریخ.

۱۰۵- المعارف:

ص: ۷۳۵

۱۰۶- المغازی محمد بن عمر بن واقدی،. بیروت، مؤسسهالاعلمی.

۱۰۷- الاعلام زرکلی ج ۳ ص ۱۱۱

۱۰۸- الوافی بالوفیات.

۱۰۹- السیره النبویه، تحقیق: مصطفی السقا، ابراهیم الابیاری، و عبد الحفیظ الشلبی، قاهره، مکتبه مصطفی البابی الحلبی، (افست مکتبه الصدر تهران) ۱۳۵۵ ه. ق، ج ۳، ص ۲۳۶.

۱۱۰- المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و اعداد: عبد الرحمن المرعشی، چاپ اول، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ه. ق، ج ۳، ص ۳۲.

۱۱۱- الوزراء و الکتاب؛ جهشیاری، ابوعبدالله محمد بن عبدوس؛ ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: بی نا، ۱۳۴۸

۱۱۲- الرسل و الملوک؛ طبری، محمد بن جریر؛ بیروت: عزالدین، ۱۴۰۷ ه. ق

۱۱۳- المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛، دمشق بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول

۱۱۴- الملاحم والفتن سید بن طاووس.

۱۱۵- المنار، رضا، محمد رشید، بیروت،

۱۱۶- المنار: شیخ محمد عبده مصری (۱)

گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی ؛ ج ۱ ؛ ص۷۳۵

۱- المهدی: ادریس عراقی مغربی.

۱۱۸- المهذّب البارع- ابن فهد الحلی.

۱۱۹- الموفقیات، زبیربن بکّار

۱۲۰- المیزان: طباطبائی (علامه)، سید محمدحسین؛ قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ ش، چاپ نوزدهم،.

۱۲۱- النبی الاکرم:

۱۲۲- الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون: ابو العباس ابن عبد المؤمن المغربی.

۱۲۳- الولایه: حافظ ابو سعید سجستانی.

۱۲۴- النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین: جزائری، نعمت الله؛، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران،

۱- امینی گلستانی، محمد، گلستان سخنوران، ۱۱۰ مجلس سخنرانی مذهبی، ۲جلد، سپهر آذین - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۳ ه.ش.

ص: ۷۳۶

فرحان،

«ب»

۱۲۵- بامداد اسلام، عبدالحسین زرّین کوب، تهران: امیرکبیر،

۱۲۶- بحارالانوار: علامه محمد باقر مجلسی.

۱۲۷- بر رسی دین از راه دانش، دکتر علی پور.

۱۲۸- برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، لوسین بووآ.

۱۲۹- بصائرالدرجات فی فضائل آل محمد: ابی جعفرمحمدبن حسن بن فروخ صفار قمی، م ۲۹۰ منشورات مکتبه مرعشی نجفی قم ۱۴۰۴ ق.

۱۳۰- بهجه الامال فی شرح زبده المقال، علیاری التبریزی، علی، (قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی چا، ۱۳۶۵ ه. ش.

«ت»

۱۳۱- تاریخ افغانستان بعد از اسلام،

۱۳۲- تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشرغیاث الدین بن همام الحسنی (خواند میر)

۱۳۳- تاریخ آل برمک در عهد بنی عباس، ضیاءالدین برنی.

۱۳۴- تاریخ کامل عزالدین بن اثیر،، ج ۸.

۱۳۵- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان.

۱۳۶- تاریخ اسلام پی. ام. هولت، آن. ک. لمبتون، (پژوهش دانشگاه کمبریج).

۱۳۷- تاریخ روضه الصفا، محمدبن خاوند شاه بن محمود (میرخواند).

۱۳۸- تاریخ ابن کثیر.

۱۳۹- تاریخ الامم و الملوک، تاریخ طبری: ابی جعفر بن جریر «تاریخ الأمم و الملوک» متوفای سال ۳۱۰ قمری نشر دار سویدان بیروت.

۱۴۰- تاریخ الخمیس.

۱۴۱- تاریخ بغداد أومدینهالسّلام: ابی بکر احمدبن علی خطیب بغدادی، م ۴۶۳ نشر دارالباز مکهالمکرمه.

۱۴۲- تاریخ خلفا، رسول جعفریان، تهران: قلم،

۱۴۳- تاریخ گزیده- حمداله مستوفی-

۱۴۴- تاریخ مدینه دمشق: ابی القاسم علی بن حسن شافعی معروف به ابن عساکر م ۵۷۱ قمری من مصوّرات مجمع اللغه العربیه بدمشق.

۱۴۵- تاریخ یعقوی: احمد بن جعفر بن وهب بن واضح (و ۲۵۴ ق).

۱۴۶- تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۷۸

۱۴۷- تاریخ الاسلام ذهبی،

۱۴۸- تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، مرکز نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۲

۱۴۹- تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، انتشارات دلیل، سال ۱۳۸۰

۱۵۰- تاریخ ایران بعد از اسلام؛ زرین کوب، عبدالحسین؛ تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۹

۱۵۱- تاریخ؛ یعقوبی، احمد بن جعفربن وهب بن واضح (و ۲۵۴ ق) جلد دوم ترجمه محمد ابراهیم ایتی، تهران: بنگاه ترجمه ونشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶

۱۵۲- تجارب السلف؛ صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر؛ تهران: کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۷

۱۵۳- تحریف شناسی در پرتو امام شناسی: داود الهامی.

۱۵۴- تحف العقول ابو محمد جسن ابن شعبه حرانی.

۱۵۵- تذکره خواص الامّه فی معرفه الأئمّه:

۱۵۶- ترجمه و تفسیر رهنما: زین العابدین، رهنما؛، تهران، نشر کیهان، ۱۳۴۶ ش،

۱۵۷- ترجمه المیزان:

۱۵۸- ترجمه ارشاد مفید،

۱۵۹- ترجمه مختصر البلدان، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ابن فقیه،

۱۶۰- تشیع در عراق مرجعیت و ایران رسول جعفریان، ص ۷۳- ۷۱، ۱۳۸۶

۱۶۱- تعلیقات،

۱۶۲- تفسیر احسن الحدیث، قرشی، سید علی اکبر؛ تهران، نشر بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش، چاپ سوم،.

۱۶۳- تفسیرالبرهان: تفسیرمنسوب به امام حسن عسکری علیه السلام تحقیق ونشرمدرسه الامام المهدی علیه السلام قم ۱۴۰۹ ق

۱۶۴- تفسیرالجواهر، طنطاوی قاهره،

۱۶۵- تفسیر الدرّ المنثور: جلال الدین سیوطی.

۱۶۶- تفسیر العیاشی: محمدبن مسعود بن عیّاش سلمی سمرقندی، مکتبه علمیه اسلامیه طهران.

۱۶۷- تفسیر القرآن العظیم: ابن کثیرقرشی دمشقی. نشردارالمعرفه بیروت ۱۴۰۶ ق.

۱۶۸- تفسیرالکشاف عن حقاق غوامض التّنزیل: جاراللّه محمودبن عمرزمخشری م ۵۲۸ ق

۱۶۹- تفسیر تسنیم: جوادی آملی.

۱۷۰- تفسیر ثعلبی:

۱۷۱- تفسیر ثعالبی:

۱۷۲- تفسیر روح المعانی: آلوسی بغدادی.

۱۷۳- تفسیرصافی: مولی محسن فیض کاشانی، م ۱۰۹۱ منشورات اعلمی بیروت

۱۷۴- تفسیرقرطبی (الجامع لأحکام القرآن): ابی عبداللّه محمد انصاری قرطبی، دار احیاءالتراث العربی بیروت.

۱۷۵- تفسیرقمی: علی بن ابراهیم قمی، نشر مکتبه العلّامه قم

۱۷۶- تفسیرکبیر: ابوعبداللّه محمدبن عمربن حسین القرشی طبرستانی اصل شافعی مذهب مشهوربه فخر رازی.

۱۷۷- تفسیر مجمع البیان: ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از علمای قرن ششم.

۱۷۸- تفسیر نمونه: جمعی از نویسندگان.

۱۷۹- تفسیر نور، قرائتی، محسن؛ تهران، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۷۵ ش، چاپ دوم،

۱۸۰- تنقیح المقال، مامقانی.

۱۸۱- تهذیب الأحکام: شیخ ابی جعفرطوسی. دارالکتب الاسلامیه طهران

۱۸۲- تهذیب التّهذیب: العسقلانی.

۱۸۳- تهذیب تاریخ دمشق:

۱۸۴- تهذیب ابن عساکر، ۲۰۶/ ۷ و ۲۱۴؛

«ث»

۱۸۵- ثواب الأعمال: شیخ ابی جعفر صدوق، م ۳۸۱ ق مکتبه صدوق طهران ۱۳۹۱ ق

«ج»

۱۸۶- جامع الأخبار أو معارج الیقین فی أصول الدین: شیخ محمد بن محمد سبزواری منشورات الرضی قم.

۱۸۷- جامع الأخبار: شیخ صدوق یا علی بن سعد خیاط (صاحب مکارم الأخلاق)

۱۸۸- جامع السعادات: محمد مهدی نراقی.

۱۸۹- جمهَره الخُطَب:

۱۹۰- جهادالنّفس:

۱۹۱- جوامع الحکایات/ محمد عوفی

«چ»

۱۹۲- چرا نماز بخوانیم:

۱۹۳- چشم اندازی بر حکومت مهدی:

«ح

۱۹۴- حقایق بهداشتی در اسلام سید جمال الدین شریف زاده.

۱۹۵- حیوهالقلوب: علامه محمد باقر مجلسی.

«خ»

۱۹۶- خزینه الجواهر:. شیخ علی اکبر نهاوندی.

۱۹۷- خصائص فاطمیه: ۳۴۳؛

۱۹۸- خلاصه الاخبار.

«د»

۱۹۹- دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، قم، شهید سعید محبی،

ص: ۷۴۰

چاپ اول، ۱۳۷۶

۲۰۰- دانشنامه امام علی (علیه السّلام)- علی اکبر رشاد،

۲۰۱- دایره المعارف بزرگ اسلامی

دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی خرمشاهی، بهاءالدین؛،

«ر»

۲۰۲- راز نیایش آقای گودرز نجفی اقتباس شده است

۲۰۳- راه و رسم زندگی دکتر الکسیس کارل ترجمه دکتر دبیری چاپ هفتم.

۲۰۴- رجال کشّی: ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی کشّی (۴۶۰ ق).

۲۰۵- روزنامه حوزوی (افق حوزه) شماره ۱۲۳ سال پنجم دوشنبه ۱۰ مهر ماه سال ۱۳۸۵ شمسی از کتاب افتخارات مردان مرد سیستان در دفاع از امیرمؤمنان علیه السّلام و اعتراض به فاجعه عاشورا که صدمین تألیف آقای علی دوانی است نقل کرده است، البته ضمن شرح حال و مصاحبه با آقای علی دوانی در تهران به رحمت خدا رفت و در قم دفن گردید.

۲۰۶- روح المعانی: شهاب الدین آلوسی شافعی.

۲۰۷- روضه الکافی: محمدبن یعقوب کلینی

۲۰۸- روضه الواعظین: محمد بن فتّال نیشابوری شهید در سال ۵۰۸ ق منشورات المکتبه الحیدریه نجف ۱۳۸۶ ق

۲۰۹- روزنامه همشهری شماره ۸۱۱ و ش ۸۰۷ ..

۲۱۰- روزنامه های جمهوری اسلامی ش ۴۴۳۶

۲۱۱- روزنامه اطلاعات ش ۲۰۰۸۴،

۲۱۲- روزنامه کیهان ۱۲۵۸۶

۲۱۳- ریاحین الشریعه: شیخ محمد مهدی مازندرانی.

«ز»

۲۱۴- زندگانی امام حسین نوشته زین العابدین رهنما

۲۱۵- زندگی صحابه، محمود طریقی، مشهد.

ص: ۷۴۱

۲۱۶- زهرالربیع سیدنعمهاللّه جزائری

«س»

۲۱۷- سابقه تاریخی اسکان قبایل عرب در خوزستان دکتر امیرحسین خنجی-

۲۱۸- سرچشمه حیات) محمد امینی گلستانی.

۲۱۹- سرورالایمان:

۲۲۰- سفینه البحار: شیخ عباس قمی.

۲۲۱- سلمان پاک نوشته: لویی ماسینیون.

۲۲۲- سلمان فارسی استاندار مدائن. نوشته: احمد صادقی اردستانی.

۲۲۳- سلحشوران طفّ «ترجمه ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام)»

۲۲۴- سمط النّجوم العوالی: العصامی المکی.

۲۲۵- سنن ابن عمرو الدانی،

۲۲۶- سنن ابن ماجه: محمدبن یزید قزوینی.

۲۲۷- سنن: ابی داود ابن اشعث سجستانی الأزدی، م ۲۷۵ ق نشر داراحیاء السّنهالنّبویّه.

۲۲۸- سنن الدارمی: عبداللَّه بن بهرام دارمی. م ۲۵۵ ق نشر دارالفکر.

۲۲۹- سنن الکبری بیهقی:

۲۳۰- سنن ترمذی: «الجامع الصحیح» ابی عیسی محمدبن عیسی، م ۲۹۷ دارالکتب لعلمیه بیروت.

۲۳۱- سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی.

۲۳۲- سیره ابن هشام

۲۳۳- سیراعلام النُبَلاء، ۵۱/ ۲؛

۲۳۴- سیمای جهان درعصرامام زمان عجل اللّه تعالی فرجه محمد امینی گلستانی.

۲۳۵- سیمای کارگزاران.

«ش»

۲۳۶- شجره طوبی: محمد مهدی مازندرانی حائری.

۲۳۷- شرح العقیده: محمد ابن احمد سفاوینی،

۲۳۸- شرح کشف المراد، علی محمدی،

۲۳۹- شرح نهج البلاغه: عبدالحمیدابن ابی الحدید معتزلی، نشر دارالکتب العلمیه قم

۲۴۰- شمع جمع فؤاد به نقل مرحوم عماد زاده، درزندگانی حضرت اباعبداللّه الحسین.

«ص»

۲۴۱- صحیح حاکم،

۲۴۲- صحیح مسلم، ۴۶/ ۵

«ط»

۲۴۳- طب روحانی دکترعبدالکریم بی آزار شیرازی.

۲۴۴- طبقات فحول الشعراء،

۲۴۵- طول عمر امام زمان، علی اکبر مهدی پور.

«ع»

۲۴۶- عدهالداعی ونجاح الساعی: احمدبن فهد حلّی، م ۸۴۱ ق مکتبه الوجدانی قم

۲۴۷- عقدالدرر: ۱۵۷؛

۲۴۸- علل الشّرائع: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (و ۳۸۱ ق) صدوق.

۲۴۹- علی بن ابیطالب: «رحمانی همدانی»

عنایات حضرت ولی عصر عجّل اللّه تعالی فرجه فرجه الشّریف.

۲۵۰- عمده القاری فی شرح صحیح البخاری: بدر الدین حنفی.

۲۵۱- عوالم

۲۵۲- عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیه: محمد بن علی احسائی معروف به ابن ابی جمهور، مطبعه سیّدالشّهداء قم

۱۴۰۳ ق

۲۵۳- عیون أخبار الرّضاء ۷: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی صدوق

«غ»

۲۵۴- غایه المرام: حموی.

ص: ۷۴۳

۲۵۵- غررالحکم:

۲۵۶- غیبت طوسی: ابی جعفر محمدبن حسن طوسی، م ۴۶۰ مؤسسهالمعارف الاسلامیه قم ۱۴۱۱.

۲۵۷- غیبت نعمانی: شیخ ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی، مکتبهالصدوق طهران

«ف»

۲۵۸- فتح ابن اعثم

۲۵۹- فتح المغیث: السخاوی.

۲۶۰- فتح القدیر: قاضی شوکانی.

۲۶۱- فتوح البلدان، بلاذری، احمد بن یحیی، ص ۲۹۳.

۲۶۲- فرائد المسطین: ابو اسحاق حموینی.

۲۶۳- فصول المهمه: ابن صباغ مالکی.

۲۶۴- فدایی امامت نوشته غلامحسین صمیمی.

۲۶۵- فرسان الهیجاء:

۲۶۶- فروغ ابدست: جعفر سبحانی.

۲۶۷- فرهنگ قرآن:.

۲۶۸- فرهنگ معین، بخش اعلام

۲۶۹- فقه الرضا علیه السلام: علی بن بابویه

۲۷۰- فلسفه قیام و عدم قیام امامان محمد امینی گلستانی.

۲۷۱- فلسفه احکام:

۲۷۲- فیض القدیر شرح الجامع الصغیر- المناوی.

«ق»

۲۷۳- قاموس جغرافیای افغانستان،

۲۷۴- قاموس الرجال:

۲۷۵- قاموس القرآن، قرشی، علی اکبر، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶، چاپ دوازده، ج ۵، ص ۱۶۵.

۲۷۶- قصه ها و پندها: سیدناصرحسینی،

۲۷۷- قصه کربلا.

۲۷۸- قصه های قرآن، اشتهاردی، محمدمهدی؛ تهران، نشر نبوی، ۱۳۷۸ ش، چاپ اول،

۲۷۹- قصه های قرآن، مکارم شیرازی، ناصر؛ تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم.

«ک»

۲۸۰- کتاب الانوار.

۲۸۱- کتاب الزّهد: حسین بن سعید؛

۲۸۲- کتاب الفتوح،

۲۸۳- کتاب ترغیب اصفهانی

۲۸۴- کتاب بین المللی چه کنیم تا به مرز صد سال نزدیک شویم پروفسور سیف الدین نبوی.

کرامات صالحین:

۲۸۵- کشف الغمه فی معرفه الأئمّه: علی بن عیسی اربلی تبریز.

۲۸۶- کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین ۷: حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، م ۷۲۶ ق مجمع احیاءالثقافه الاسلامیه قم ۱۴۱۳ ق

۲۸۷- کمال الدین: شیخ صدوق أبی جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (م ۳۸۱ ه. ق).

۲۸۸- کنزالعمال: علاءالدین هندی جونبوری، م ۹۷۵ مؤسسهالرساله بیروت ۱۴۰۵ ق.

(گ)

۲۸۹- گذری بر شخصیت علمی، اخلاقی و سیاسی میرزای نائینی. مهدی، نایینی،

«ل»

۲۹۰- لئالی الاخبار: شیخ محمد نبی تویسرکانی.

۲۹۱- لغت ناهه دهخدا،

«م»

۲۹۲- ما نزل من القرآن فی علیّ حافظ ابو نعیم اصفهانی.

۲۹۳- مانی و آیین او از: فرید شالیزاده

۲۹۴- مجالس: شیخ مفید:

۲۹۵- مجمع الانساب، محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای.

۲۹۶- مجله با معارف اسلامی آشنا شویم، شماره ۴۸، ص ۱۵۵.

۲۹۷- مجله نور علم، دوره سوم، شماره چهارم،

۲۹۸- مجله نور علم، همان،

۲۹۹- مجله آموزه، پاییز ۱۳۸۳- شماره ۵،

۳۰۰- مجله یغما، سال سوم، شماره سوم،.

۳۰۱- مجله ریدرز دایچست:

۳۰۲- مجله دانشمند سال ۴ ش ۱۰

۳۰۳- مجله مکتب اسلام شماره ۱۳۱

۳۰۴- مجمع الزوائد: هیثمی.

۳۰۵- مجموعه ورام: ابی فراس.

۳۰۶- مجموعه قصه های قرآن، مهری، محمد جواد؛ قم، انتشارات مشرقین، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم،

۳۰۷- مختصر بصائر الدّرجات: عزّالدّین حسن بن سلیمان حلّی از بزرگان قرن نهم- نجف- منشورات مطبعه الحیدریه ۱۳۷۰ ه. ق.

۳۰۸- مراقدالمعارف،.

۳۰۹- مرکز المصطفی «صلی الله علیه و آله و سلم)-

۳۱۰- مروج الذهب: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی.

۳۱۱- مستدرک الوسائل: میرزا حسین نوری طبرسی (و ۱۳۲۰ ق.

۳۱۲- مستدرک حاکم نیشابوری؛

۳۱۳- مستطرفات السرائر- ابن ادریس حلی

۳۱۴- مسند ابن یعلی،

۳۱۵- مسند احمد بن حنبل: نشر دارالفکر.

۳۱۶- مسند الامام الرضا (علیه السلام)- الشیخ عزیز الله عطاردی.

۳۱۷- مسندالشامیین: ابی القاسم سلیمان لخمی طبرانی، م ۳۶۰ ق مؤسسهالرساله بیروت ۱۴۰۹ ق للطبرانی

۳۱۸- مسند بزاز،

۳۱۹- مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام.

۳۲۰- معادشناسی ۵/ ۲۸۸،

۳۲۱- معاجم طبرانی (کبیر و متوسط)

۳۲۲- معارف و معاریف، حسین دشتی، مصطفی، قم، بی نا، ۱۳۷۶، چاپ دوم، جلد ۸،

۳۲۳- معالی السبطین- للحائری.

۳۲۴- معانی الاخبار: واقدی:

۳۲۵- معجم احادیث الامام المهدی:

۳۲۶- معجم دارقطنی،

۳۲۷- معجم رویانی،

۳۲۸- معرفه أخبارالرجال

۳۲۹- مفردات، راغب اصفهانی، ترجمه غلامرضا خسروی، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۹، چاپ اول،.

۳۳۰- مقاتل الطالبیین: ابوالفرج اصفهانی، م ۳۵۶ منشورات رضی و زاهدی قم

۳۳۱- مقتل الحسین: ابی مؤید موفق بن احمد خوارزمی، م ۵۶۸ ق مکتبه المفید قم

۳۳۲- مروج الذهب و معادن الجوهر؛ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ جلد دوم ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷

۳۳۳- مجمل التواریخ و القصص؛ تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸

۳۳۴- مقدمه ابن خلدون؛ ابن خلدون، عبدالرحمن؛ جلد دوم، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران:

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.

۳۳۵- مکارم الأخلاق: حسن بن فضل الطبرسی.

۳۳۶- ملاحم طاوه ئی

۳۳۷- مناقب آل ابی طالب: ابی جعفر رشیدالدین ابن شهرآشوب سروی مازندرانی م ۴۸۸ ق

مکتبهالعلّامه قم

۳۳۸- مناقب الشافعی: ابو الحسن الابری.

۳۳۹- منتخب الاثر: آیت اللّه صافی گلپایگانی.

۳۴۰- منتهی الامال: شیخ عباس قمی.

۳۴۱- من حیاهالخلیفه عمربن الخطاب عبدالرحمن أحمدالبکری ط بیروت لندن ۱۹۹۸.

۳۴۲- من لایحضره الفقیه: شیخ صدوق.

۳۴۳-- منهاج الدّموع: قرنی گلپایگانی.

۳۴۴- موارد الظمآن- الهیثمی

۳۴۵- موسوعه عاشوراء: شیخ المحدثی

۳۴۶- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۶، ش ۴۲۴.

۳۴۷- موسوعه الامام علی (علیه السلام)،

۳۴۸- میثم تمار.

«ن»

۳۴۹- ناسخ التواریخ: لسان الملک میرزا محمدتقی سپهر.

۳۵۰- نصایح، آیه الله مشکینی،

۳۵۱- نصوص فی نوابغ الشیعه وشخصیات بارزه منهم فی العصور المختلفه)

۳۵۲- نظم التناثر: جعفر کنانی.

۳۵۳- نفس الرحمن فی فضائل سلمان، اثر علامه حاج میرزا حسین نوری طبرسی محدث نوری.

۳۵۴- نفس المهموم شیخ عباس قمی.

۳۵۵- نقش ائمه در احیای دین. علامه عسگری.

۳۵۶- (نهج الفصاحه، ح ۱۲۸۱)

۳۵۷- نور العین فی مشهد الحسین (علیه السلام).

«و»

۳۵۸- والدین دو فرشته جهان آفرینش محمد امینی گلستانی.

۳۵۹- وسائل الشیعه: شیخ حرّالعاملی.

۳۶۰- وفیات الاعیان؛ ابن خلکان، قاضی احمد؛ جلد دوم، تهران: بی نا، بی تا

۳۶۱- وقایع الدهور: للشیخ ابوالحسن المرندی

۳۶۲- وقعهالطف: سید ابن طاووس.

«ی»

۳۶۳- یاد مهدی:

۳۶۴- یاران شیدای حسین بن علی علیهماالسلام، استاد مرتضی آقا تهرانی.

۳۶۵- یأتی علی النّاس زمان من سئل عاش و من سکت مات: سید محمود بن سید مهدی موسوی ده سرخی اصفهانی.

۳۶۶- ینابیع الموده: شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم بن خواجه کلان حسین ی بلخی قندوزی.

۳۶۷- یوم الخلاص فی ظلّ القائم علیه السلام: کامل سلیمان چاپ اوّل ۱۳۸۲ (ه. ش) چاپ نگین.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹